۱- آرایه‌ی ادبی: حس آمیزی

نکته: می‌دانیم حس‌آمیزی، به کار بردن حسّی در غیر موارد طبیعی آن است یا به عبارتی آمیختن دو یا چند حس است در کلام.

۱- لفظی که از لطافت آن جان کند حضور: لفظ: حسّ شنوایی لطافت: حسّ لامسه (لطافت لفظ)

۲- لفظی به رنگ لاله‌ی دامان کوهسار : لفظ : حسّ شنوایی رنگ : حسّ بینایی (رنگ لفظ)

۳- چون شعله‌های نرم سحر می‌پرستمش: شعله: حسّ بینایی نرم : حسّ لامسه (شعله‌ی نرم)

۲- آرایه‌ی ادبی

«خدایا ما را از گرداب خودخواهی و از گردباد هوا و هوس نجات ده و به ما قدرت ایثار عطا کن!»

۱- گرداب خودخواهی: اضافه‌ی تشبیهی (تشبیه) ← خودخواهی: مشبّه / گرداب: مشبّهٌبه

۲- گردباد هوا و هوس: اضافه‌ی تشبیهی (تشبیه) ← هوا و هوس: مشبّه / گردباد: مشبّهٌبه

۳- گرداب و گردباد: تناسب (مراعات نظیر) / هوا و هوس: تناسب (مراعات نظیر)

نکته: این عبارت ۳ جمله دارد. («خدایا» مناداست و در شمارش تعداد جملات، یک جمله محسوب می‌گردد.)

۳- آرایه‌ی ادبی

امتحانات بزرگترین دیوهای وحشتناک زندگی دانشگاهی من بودند امّا من پیوسته پشت این دیوها را به خاک می‌رساندم.

۱- امتحانات [مانند، هم‌چون] بزرگ‌ترین دیوهای وحشتناک .... :تشبیه

۲- ... پشت این دیوها را ... : استعاره از امتحانات دانشگاهی

۳- پشت این دیوها را به خاک می‌رساندم: کنایه از قبولی در امتحانات

۴- آرایه‌ی ادبی

«دست هایم هر حرکتی را می‌دید»: ← آمیختن حسّ لامسه (بساوایی) و بینایی

حس‌آمیزی

نکته: حس‌آمیزی: به کار بردن حسّی در غیر موارد طبیعی آن است یا به عبارتی آمیختن دو یا چند حس را با یک‌دیگر حس‌آمیزی گویند.

مثال: ۱- از صدای سخن عشق ندیدم خوش‌تر: آمیختن حسّ شنوایی و بینایی

۲- سلام گرم مرا به او برسان: آمیختن حسّ شنوایی و لامسه (بساوایی)

۳- گر مکرّر سخن تلخ بگوید معشوق عاشق آن نیست که این نکته مسلّم دارد: آمیختن حسّ شنوایی و چشایی

۵- آرایه‌ی ادبی

«خدای اسلام - اللّه تعالی- نه فقط رحیم و حکیم است، بلکه جمیل هم هست و از همین رو دوستدار جمال.»:

۱- رحیم و حکیم و جمیل: تناسب (مراعات نظیر)

۲- جمیل و جمال: جناس (ناقص اختلافی)

۳- تلمیح به آیه‌ی: اللّهُ جمیلٌ و یحبُّ الجمالَ.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۶- آرایه‌ی ادبی و قالب شعر

«قوّت افرنگ از علم و فن است از همین آتش چراغش روشن است

علم و فن را ای جوان شوخ و شنگ مغز می‌باید، نه ملبوس فرنگ»

۱- آتش: استعاره از علم و فن/ چراغ: استعاره از پیشرفت و تکامل

علم و فن: تناسب (مراعات نظیر)/ افرنگ و فرنگ: جناس (ناقص اختلافی)/ علم و علم: تکرار/ فن و فن: تکرار/

۲- قالب این شعر مثنوی است.

۷- آرایه‌ی ادبی

«قدرتی به من بخشا تا روح خود را از تعلّق به جیفه‌های ناچیز روزگار بی‌نیاز کنم و از هر چه رنگ تعلّق پذیرد، آزادش سازم.»:

۱- جیفه: مجازاً مال و منال دنیا

۲- تلمیح: به این بیت از حافظ: «غلام همّت آنم که زیر چرخ کبود ز هر چه رنگ تعلّق پذیرد آزاد است»

رنگ تعلّق: اضافه استعاری

۸- آرایه‌ی ادبی

«دلم می‌خواهد بر بال‌های باد نشینم و آن‌چه را که پروردگار جهان پدید آورده، زیر پا گذارم تا مگر روزی به پایان این دریای بی‌کران رِسم.»:

۱- بال‌های باد: اضافه‌ی استعاری

۲- بال وباد: جناس (ناقص اختلافی)

۳- دریای بی‌کران: استعاره از هستی و دنیا

۹- آرایه‌ی ادبی

«بگذار تا بگریم چون ابر در بهاران کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران»

۱- گریستن ابر: تشخیص (آدم‌نمایی)

۲- ما چون ابر بگرییم: تشبیه ⇐ ما: مشبه/ ابر: مشبهٌ‌به/ چون (مانند): ادات‌تشبیه/ وجه‌شبه: گریستن

۳- ابر و بهاران: تناسب (مراعات نظیر)

۴- مصراع اوّل: واج‌آرایی صامت «ب» و «ر»

۵- «گریستن مانند ابر» و «ناله برخاستن از سنگ»: اغراق (بزرگ‌نمایی)

۶- ناله برخاستن از سنگ: تشخیص (آدم‌نمایی)

نکته: لازم به ذکر است، این بیت از سعدی شیرازی است که در درس ۴ «تضمین» شده است.

تضمین: نویسنده یا شاعر گاهی عبارتی یا بیت شعری از شخص دیگر را عیناً در شعر یا نوشته‌ی خود می‌آورد(برای تأکید بیشتر سخن خود).

۱۰- آرایه‌های ادبی

«نهنگی بچّه‌ی خود را چه خوش گفت: به دین ما حرام آمد کرانه»

۱- خود و خوش: جناس (ناقص اختلافی)

۲- دین و حرام: تناسب / نهنگ و کرانه: تناسب

۳- گفتن (صحبت کردن) نهنگ: تشخیص(آدم‌نمایی)

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۱۱- آرایه‌ی ادبی

«پیرمرد چشم ما بود.»

۱- کنایه: از عزیز بودن

۲- تشبیه: پیرمرد [مانند، هم‌چون] چشم ما بود ← پیرمرد: مشبه / چشم: مشبهٌ به

۳- ایهام: چشم بودن: ۱- عزیز و گرامی بودن

۲- چشم بیدار روزگار بودن

۱۲- آرایه‌های ادبی

کنایه

۱- هنوز دماغش هوای کوه را داشت: هنوز حال و هوای زندگی کوهستان را در سر داشت.

۲- شستم خبردار شد: آگاه شدم.

۳- خانه‌ها درست از سینه‌ی خاک درآمده بودند: خانه‌ها در زمین خاکی ساخته شده بودند.

۴- کنگره‌ای بود که خانه‌ی فرهنگ شوروی در تهران علم کرده بود: برپا کرده بود.

۵- حرکات و زندگی‌اش بی‌تلاطم بود و خیالش تخت: خیالش راحت [بود] .

۶- مدّتی بود که پیرمرد افتاده بود: در بستر بیماری بود.

۱۳- آرایه‌ی ادبی

۱- بوی مدینه می‌آید: کنایه از نزدیک شدن به شهر مدینه

۲- کم‌کم شهری سپیدپوش به استقبالمان می‌آید: تشخیص (آدم‌نمایی)

۳- کاروان می‌گرید: مجاز از افرادکاروان

۴- مدینه یک‌دست سفید پوشیده است: تشخیص (آدم‌نمایی)

۵- چهره‌هاشان چون ماه شب چهارده می‌درخشد:

تشبیه ← چهره‌هاشان: مشبه / ماه شب چهارده: مشبهٌبه / چون (مانند): ادات تشبیه

۱۴- آرایه‌ی ادبی

«یاد از این مرغ گرفتار کنید ای مرغان چون تماشای گل و لاله و شمشاد کنید»:

۱- مرغ گرفتار: استعاره از شاعر (ملک‌الشّعرای بهار)

۲- ای مرغان: تشخیص (آدم‌نمایی) ← توضیح: فقط انسان مورد خطاب و ندا قرار می‌گیرد و نه مرغ

۳- مرغ و مرغ: تکرار

۴- گل و لاله و شمشاد: تناسب (مراعات‌نظیر)

۱۵- آرایه‌ی ادبی

«گر شد از جور شما خانه‌ی موری ویران خانه‌ی خویش محال است که آباد کنید»:

۱- ویران و آباد: تضاد (طباق)

۲- جور و مور: جناس (ناقص اختلافی)

۳- خانه و خانه: تکرار

۴- کلّ بیت: کنایه از پرهیز از ظلم و ترس از عواقب ظلم و ستم

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۱۶- آرایه‌ی ادبی

«ناله‌ی مرغ اسیر این همه بهر وطن است مسلک مرغ گرفتار قفس، هم‌چو من است»

۱- مرغ اسیر: استعاره از شاعر (ابوالقاسم عارف قزوینی)

۲- ناله کردن مرغ و مسلک مرغ گرفتار: تشخیص (آدم‌نمایی)

۳- مسلک مرغ گرفتار قفس هم‌چو من: تشبیه← مسلک مرغ گرفتار قفس: مشبه / من: مشبهٌبه / هم‌چو (مانند): ادات تشبیه /

۴- مرغ و قفس: تناسب (مراعات نظیر)

۵- مرغ و مرغ: تکرار

۱۷- آرایه‌ی ادبی

«آن کسی را که در این ملک سلیمان کردیم ملّت امروز یقین کرد که او اهرمن است»:

۱- سلیمان واهریمن: تضاد

۲- تلمیح: به داستان حضرت سلیمان

۳- اهرمن: استعاره از محمّدعلی‌شاه

۴- تشبیه: او [مانند] اهرمن است.

۱۸- آرایه‌ی ادبی

«خانه‌ای کاو شود از دست اجانب آباد زاشک ویران کنش آن خانه که بیت‌الحَزَن است»:

۱- دست و است: جناس (ناقص اختلافی)

۲- آباد و ویران: تضاد (طباق)

۳- آن خانه[مانند] بیت‌الحزن است: تشبیه ← آن خانه: مشبه / بیت‌الحزن: مشبهٌ به /

۴- خانه و خانه: تکرار

۵- بیت‌الحزن: تلمیح به خانه‌ی حضرت یعقوب (ع) / تلمیح به خانه‌ی حضرت زهرا (س)

۱۹- آرایه‌ی ادبی

کنایه:

۱- حرفی به کارش بود: مشکل داشت، جای حرف داشت.

۲- راه دست خودش هم نیست: در آن کار مهارت ندارد.

۳- چشم به راه آخر کار بودیم: منتظر آخر و نتیجه‌ی کار بودیم.

۴- معلّم دور نبود و صورتک به رو نداشت: صمیمی و هم‌دل بود، ظاهر و باطنش یکی بود.

۲۰- قالب شعری

شعر «متاع جوانی» در قالب قطعه سروده شده است زیرا در قطعه فقط مصراعهای زوج هم قافیه هستند.

_____ _____ زندگانی _____ _____ ×

_____ _____ ندانی _____ _____ ×

_____ _____ ناتوانی _____ _____ ×

_____ _____ استخوانی _____ _____ ×

وأل کنکور: اگر بیت زیراولین بیت از یک منظومه‌ی ۷ بیتی باشد ، قالب آن شعر کدام است؟

«داد معشوقه به عاشق پیغام که کند مادر تو با من جنگ»

طبق دلایل بالا، قالب شعر «قطعه» است.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۲۱- مفهوم و آرایه‌ی ادبی

«از آن برد گنج مرا دزد گیتی که در خواب بودم گه پاسبانی»

روزگار به این دلیل جوانی مرا ربود که من به هنگام نگهداری از آن در غفلت و بی‌خبری بودم.

آرایه‌ی ادبی:

۱- گنج: استعاره از جوانی

۲- دزد گیتی: اضافه‌ی تشبیهی (تشبیه) : گیتی: مشبه / دزد: مشبهٌ به

۳- مصراع دوّم: کنایه از غفلت و بی‌خبری

۴- گنج و دزد و پاسبان: تناسب (مراعات نظیر)

۵- دزد و پاسبان: تضاد / گنج و دزد: تضاد

۲۲- مفهوم و آرایه‌ی ادبی

«خروشان، ژرف، بی‌پهنا، کف‌آلود دل شب می‌درید و پیش می‌رفت»:

رود سند خروشان و عمیق و عریض وکف‌آلوده بود و در تاریکی شب به جلو می‌رفت.

نکته: دل شب: اضافه‌ی استعاری و تشخیص (آدم‌نمایی)

خروشان، ژرف، بی‌پهنا، کف‌آلود: تنسیق‌الصّفات: آوردن صفت‌های پیاپی برای یک چیز یا کس.

۲۳- چهارپاره (دوبیتی پیوسته):

شعری است که از چند بند هم‌وزن تشکیل شده است. هر بند دوبیت دارد که مصراعهای دوّم و چهارم هم‌قافیه‌اند. قافیه‌ی بندها از هم‌دیگر مستقل است. چهارپاره در وزن آزاد است. نحوه‌ی آرایش قافیه‌ها در چهارپاره به صورت زیر است:

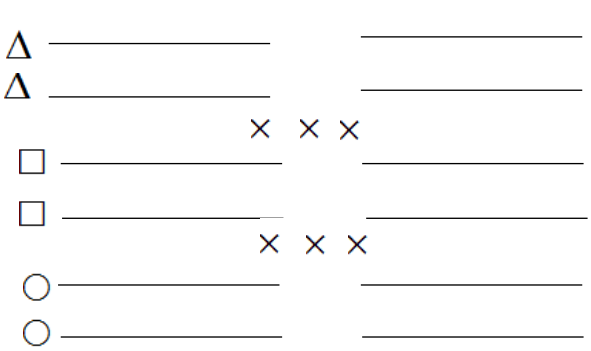

چهارپاره پس از مشروطه در ایران رواج یافت. درون مایه‌ی آن بیشتر اجتماعی و غنایی است. معروفترین چهارپاره سرایان ملک‌الشّعرای بهار، فریدون توکّلی، دکتر خانلری، فریدون مشیری، رشید یاسمی و ... است.

۲۴- آرایه‌ی ادبی

«می‌گفت گرفته حلقه در بر کامروز منم چو حلقه بر در»

۱) در و بر: جناس (ناقص اختلافی)

۲) در بر و بر در: قلب (عکس)

۳) در و در: جناس / بر و بر: تکرار جناس

۴) من چو (مانند) حلقه بر در هستم: تشبیه← من: مشبه / حلقه: مشبهٌ به / چو (مانند): ادات تشبیه

۲۵- آرایه‌ی ادبی

«در معرکه‌ی قلوب مجاهدان خدا، آرامشی که حاصل ایمان است، حکومت دارد.»

۱- معرکه‌ی قلوب: اضافه‌ی تشبیهی (تشبیه): قلوب مجاهدان: مشبه / معرکه: مشبهٌبه

۲- تلمیح: به آیه‌ی : «الا بذکرالله تطمئنّ‌القلوب»: آگاه باشید که با یاد خدا دل‌ها آرام می‌گیرد.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۲۶- مفهوم و آرایه‌ی ادبی

«حسرت نبرم به خواب آن مرداب کآرام درون دشت شب خفته است»

من به غفلت‌زدگی مردم روزگار که خیلی آرام و راحت در فضای ستم‌آلوده خاموشند و هم‌چون مرداب ساکن و بی‌حرکتند، حسرت نمی‌خورم.

نکته: دشت شب: اضافه‌ی تشبیهی (تشبیه) است: شب: مشبه / دشت: مشبهٌ‌به

۲۷- «قالب شعری»

«حسرت نبرم به خواب آن مرداب کارام درون دشت شب خفته است

دریایم و نیست باکم از طوفان دریا همه عمر خوابش آشفته است»

قالب این شعر که دارای دو بیت است، رباعی است؛ چون هجای (بخش) اوّل تمام مصراع‌ها کوتاه نیست. وزن رباعی: لاحول و لاقوة الّا باللّه

نکته: اگر هجای اوّل تمام مصراع‌ها کوتاه باشد قالب آن، دو بیتی است.

۲۸- شعر نو

شعری است با مصراع‌های کوتاه و بلند که قافیه‌ی آن در اختیار شاعر است. شعر نو دارای وزن است و درون‌مایه‌ی آن احساسات، تجربه‌های فردی، عشق و ..... است. مبتکر شعر نو، نیما یوشیج (علی اسفندیاری ۱۲۷۶ - ۱۳۳۸) است. سهراب سپهری، مهدی اخوان ثالث (م.امید) و .... از شاعران بنام این قالب هستند.

نمونه‌ای از یک شعر نو از «مهدی اخوان ثالث»:

«سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت / سرها در گریبان است / کسی سر برنیارد کرد پاسخ گفتن و دیدار یاران را / نگه، جز پیش پا را دید نتواند / که ره تاریک و لغزان است / و گر دست محبّت سوی کس یازی / به اکراه آورد دست از بغل بیرون / که سرما سخت سوزان است.

نفس کز گرمگاه سینه می‌آید برون، ابری شود تاریک / چو دیوار ایستد در پیش چشمانت / نفس کاینست، پس دیگر چه داری چشم، ز چشم دوستان دور یا نزدیک؟.....»

۲۹- آرایه‌ی ادبی

آفتاب فتح در آسمان سینه‌ی مؤمنین درخششی عجیب دارد.

۱- آفتاب فتح: اضافه‌ی تشبیهی (تشبیه): فتح: مشبه / آفتاب: مشبهٌ به

۲- آسمان سینه‌ی مؤمنین: اضافه‌ی تشبیهی(تشبیه): سینه‌ی مؤمنین: مشبه / آسمان: مشبهٌ‌به

۳- آفتاب و آسمان: تناسب (مراعات‌نظیر)

۳۰- آرایه‌ی ادبی

«نُه کرسی فلک را از زیر پای قزل ارسلان بکشند.»:

۱- کنایه از این‌که قدرتمندان و گردن‌کشان را از قدرت بیندازند؛ از تخت به زیر کشند.

۲- تلمیح به این بیت از سعدی شیرازی: چه حاجت که نُه کرسی آسمان نهی زیر پای قزل‌ارسلان

۳۱- آرایه‌ی ادبی

«با دیو سیاه شب درآویخته‌ایم　　در کام فلق باده‌ی خون ریخته‌ایم

از باد سحر نشان ما را جویید　　ما با نفس صبح درآمیخته‌ایم»

نکته: قالب این دو بیت، رباعی است. تفاوت رباعی و دوبیتی: اگر هجای اوّل هریک از چهار مصراع، کشیده باشد، آن دوبیت، قالب رباعی دارد و اگر هجای اوّل هریک از چهار مصراع، کوتاه باشد، آن دوبیت، قالب دوبیتی دارد.

برای تشخیص، مصراع اوّل برخی از دوبیتی‌ها و رباعی‌ها را می‌آوریم:

۱- مکن کاری که بر پا سنگت آیو : دوبیتی　　(باباطاهر)

۲- هر سبزه که بر کنار جویی رُسته است: رباعی　　(خیام)

۳- گویند ترا بهشت با حور خوشت: رباعی　　(خیام)

۴- یک چشم من اندر غم دلدار گریست: رباعی

۵- ز دست دیده و دل هر دو فریاد: دو بیتی　(باباطاهر)

۳۲- آرایه‌ی ادبی

تناسب (مراعات‌نظیر): اگر شاعر یا نویسنده گروهی از واژه‌ها را که با هم نوعی ارتباط و هماهنگی دارند، در شعر یا نوشته‌ی خود بیاورد از آرایه‌ی مراعات‌نظیر استفاده کرده است.

۱) ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند　　تا تو نانی به کف آریّ و به غفلت نخوری

۲) مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو　　یادم از کِشته‌ی خویش آمد و هنگام درو

۳) صدهزاران دام و دانه است ای خدا　　ما چو مرغان حریصی بی‌نوا

۴) ز دیوارها خِشت و از بام، سنگ　　به کوی اندرون تیغ و تیرخدنگ

۳۳- آرایه‌ی ادبی

«ریش برمی‌کند و می‌گفت: ای دریغ!　　کآفتاب نعمتم شد زیر میغ»

۱- ریش برکندن: کنایه از بی‌تابی و بی‌قراری و ناراحتی زیاد

۲- آفتاب نعمت: اضافه‌ی تشبیهی (تشبیه): نعمت: مشبه / آفتاب: مشبهٌ‌به

۳- میغ: استعاره از جلوگیری و مانعی برای وفور نعمت

۴- آفتاب و میغ: تناسب (مراعات‌نظیر)

۳۴- آرایه‌ی ادبی

به بیابانی رسیدند که از گرما چون تنوری تافته بود و آهن در آن از تابش خورشید نرم می‌شد.

۱- تشبیه: بیابان چون تنوری تافته بود: بیابان: مشبه / تنور: مشبهٌ‌به / چون (مانند): ادات تشبیه / تافته (گداخته، برافروخته): وجه شبه.

۲- نرم شدن آهن در اثر تابش خورشید: اغراق (بزرگ‌نمایی)

۳- گرما، تنور: تناسب/ گرما، تابش، خورشید: تناسب

۳۵- آرایه‌ی ادبی

«شر که آن دید، دشنه باز گشاد پیش آن خاک تشنه رفت چو باد»

۱- واج‌آرایی صامت «ش»

۲- خاک تشنه: استعاره از خیر

۳- خاک و باد: تناسب (مراعات‌نظیر) (از عناصر چهارگانه‌ی طبیعت)

۴- دشنه و تشنه: جناس (ناقص اختلافی)

۵- شر چو باد رفت: تشبیه ← شر: مشبه / باد: مشبهٌ‌به / چو (مانند): ادات تشبیه/ سرعت: وجه شبه

۶- هم‌چو باد رفتن: اغراق (بزرگ‌نمایی)

۳۶- آرایه‌ی ادبی

«گفت مُردم ز تشنگی دریاب آتشم را بکش به لختی آب»

۱- آتش: استعاره از تشنگی

۲- آتش و آب: تضاد

۳- آتش و آب: تناسب (مراعات‌نظیر)

نکته: این بیت چهار جمله دارد: ۱- گفت ۲- مُردم ز تشنگی ۳- دریاب ۴- آتشم را بکش به لختی آب

۳۷- استعاره

به کار بردن کلمه‌ای به جای کلمه‌ی دیگر به دلیل شباهت آن‌ها. در استعاره لفظ در غیر از معنی حقیقی خود استفاده می‌شود. در حقیقت استعاره از تشبیه حاصل می‌شود. بدین گونه که در تشبیه، چیز یا کسی را (مشبه) به چیز یا کس دیگر (مشبهٌ‌به) مانند می‌کنیم امّا در استعاره کلمه‌ی دوم را (مشبهٌ‌به) به جای کلمه‌ی اوّل (مشبه) به کار می‌بریم و در حقیقت مشبهٌ‌به را جایگزین مشبه می‌کنیم. البتّه گاهی ممکن است مشبه را جایگزین مشبهٌ‌به کنیم.

مثال: شر که آن دید دشنه باز گشاد پیش آن خیر مانند خاک تشنه رفت چو باد

مشبه مشبهٌ‌به

پیش آن خاک تشنه رفت چو باد

استعاره

۳۸- آرایه‌ی ادبی

«دانه‌ی معنی بگیرد مرد عقل ننگرد پیمانه را گر گشت نقل»

۱- عقل و نقل: جناس (ناقص اختلافی)

۲- دانه‌ی معنی: اضافه‌ی تشبیهی (تشبیه): معنی: مشبه / دانه: مشبهٌ‌به

۳- پیمانه: استعاره از ظاهر داستان

۳۹- شکل هندسی قالب‌های شعری قطعه، قصیده و مثنوی از قرار زیر است:

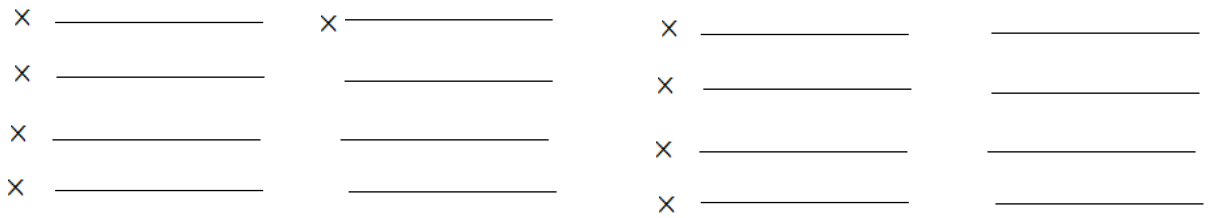

قطعه

قصیده

مضمون قطعه غالباً پند و اندرز است.

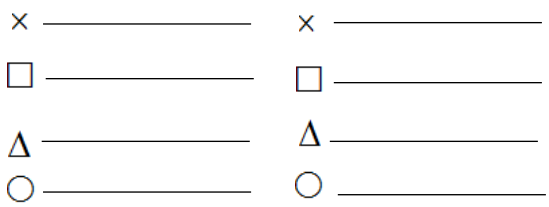

مثنوی

مثنوی مناسب‌ترین قالب برای سرودن داستان‌ها و مطالب طولانی است.

۴۰- آرایه‌ی ادبی

«همی ریخت خون و همی کند موی　　سرش پر زخاک و پر از آب، روی»

۱- روی و موی: جناس (ناقص اختلافی)

۲- خاک و خون: تناسب / سر و روی و موی: تناسب / آب و خاک: تناسب (از عناصر چهارگانه‌ی طبیعت)

۳- خون ریختن و موی کندن: اغراق (بزرگ‌نمایی)

۴- کلّ بیت: کنایه از بی‌تابی و بی‌قراری و ناله و شیون کردن.

۴۱- آرایه‌ی ادبی

«چو یک ماه شد، همچو یک سال بود　　برش چون برِ رستم زال بود»

۱- سال و زال: جناس (ناقص اختلافی)

۲- کودک یک‌ماهه (سهراب) مانندکودک یک‌ساله بود / پهلو و بازویش مانند رستم بود : اغراق (بزرگ‌نمایی)

۳- سهراب هم‌چو (مانند) کودک یک‌ساله بود: تشبیه ← سهراب: مشبه / یک‌سال: مشبهٌ‌به / هم‌چو (مانند): ادات تشبیه

۴۲- توضیح کلّی: آرایه‌های ادبی که در برخی از درس‌ها توضیح داده می‌شود، در آن درس خاص توضیح و تأکید بیشتری روی آن شده است.

آرایه‌ی ادبی

ارجمند گرداننده‌ی بندگان از خواری؛ در پای افکننده‌ی گردن‌کشان از سروری.

تلمیح به آیه‌ی: تعزّ من تشاء و تذلّ من تشاء.

خواری و سروری: سجع و تضاد (طباق)

۴۳- تلمیح: در لغت به معنی «به گوشه‌ی چشم اشاره کردن» است و در اصطلاح ادب، اشاره به داستان‌های اساطیری، تاریخی و یا آیات و احادیث در ضمن شعر یا نوشته‌ی خود است.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۴۴- سجع: در لغت به معنی «آواز کبوتران» است و در اصطلاح ادب آن است که کلمات آخر قرینه‌ها در وزن یا حرف‌آخر یا هر دو یکی باشد.

سجع در نثر حکم قافیه را دارد در شعر (نظم).

مثال: مشک آن است که خود ببوید، نه آن که عطّار بگوید.

۴۵- آرایه‌ی ادبی

«درِ هیچ گنجی از حکمت و معرفت گشوده نمی‌شود، مگر آن‌که وصف یگانگی آفریدگارِ هستی، کلید آن باشد.»:

۱- حکمت و معرفت: تناسب (مراعات‌نظیر)

۲- تلمیح: به بیتی از نظامی: بسم اللّه الرّحمن الرّحیم هست کلیدِ درِ گنجِ حکیم

۳- در و کلید: تناسب (مراعات‌نظیر)

۴۶- آرایه های ادبی

- فن بیان: تشبیه ، استعاره ، کنایه ، مجاز
- فن بدیع:
  - صنایع لفظی : سجع ، ترصیع ، موازنه ، جناس ، قلب (عکس) ، واج آرایی (نغمه ی حروف)
  - صنایع معنوی: تضاد (طباق)، تناسب (مراعات‌نظیر)، ایهام، ایهام تناسب، اغراق (بزرگ‌نمایی، غلو)، لفّ و نشر (مرتّب، مشوّش)، تناقض (پارادوکس)، حس‌آمیزی، تشخیص (آدم نمایی =personification)

تلمیح، تضمین، حسن تعلیل، اسلوب معادله

۴۷- قالب شعری رباعی و دو بیتی : هم رباعی و هم دو بیتی ، از چهار مصراع تشکیل شده‌اند که مصرع اول ، دوم و چهارم و گاهی نیز سوم هم قافیه هستند. آرایش قافیه ها در رباعی و دو بیتی به این ترتیب است :

× ———— × ————

× ———— (×) ————

وزن رباعی : «لا حول و لا قوة الاّ باالله» است در حالیکه وزن عروضی دو بیتی «مفاعیلن مفاعیلن فعولن» است.

راه تشخیص رباعی از دو بیتی : هجای اول هر کدام از چهار مصراع را در نظر می گیریم ، اگر آن هجا ، کوتاه بود ان شعر ، دو بیتی است در غیر این صورت ، آن شعر رباعی است.

مثال ۱

با دیو سیاه شب در آویخته ایم — در کام فلق باده‌ی خون ریخته‌ایم

از بـاد سحر نشان ما را جویید — مـا بـا نـفس صبح در آمیخته ایم

از آنجایی که هجای (بخش) اول هر کدام از چهار مصراع (با ، در ، از ، ما) کوتاه نیست ، قالب این شعر ، رباعی است.

نکته : البته برای تشخیص ، اگر یکی از چهار مصراع را هم انتخاب کنیم ، باز جواب یکی است چون هر چهار مصراع هم وزن هستند.

مثال ۲ :

ز دست دیده و دل هر دو فریاد — که هر چه دیده بیند دل کند یاد

بـسـازم خنجری نیشش ز پولاد — زنـم در دیـده تا دل گردد آزاد

با توجه به مطالب گفته شده ، این شعر ، دو بیتی است

مثال ۳:

یـکـی درد و یـکـی درمـان پـسندد — یکی وصل و یکی هجران پسندد

من از درمان و درد و وصل و هجران — پـسـندم آن چه را جانان پسندد

این شعر دو بیتی است

مثال ۴ :

از حادثه‌ی زمان زاینده مترس — وز هر چه رسد چو نیست پاینده مترس

این یک دم نقد را به عشرت گذران — وز رفته میندیش و ز آینده مترس

این شعر، رباعی است.

۴۸- تنسیق الصّفات : آوردن چند صفت پیاپی برای چیزی یا کسی را گویند.

مـثـال ۱: بـه سـهراب گفت ای یل شیر گیر — کـمند افکن و گرد و شمشیر گیر (فردوسی)

مثال ۲: خروشان ، ژرف ، بی پهنا ، کف آلود — دل شب می درید و پیش می رفت (دکتر حمیدی)

مـثـال ۳: بـه بـهرام گفت : ای سرافراز مرد — جـهـان دار و بیدار و شیرنبرد (نظامی)

مـثـال ۴: بـدو گـفـت بـهرام : کای شهریار — جـوان و هـنرمند و گرد و سوار (نظامی)

شکل هندسی قالب های شعری:

۴۹-

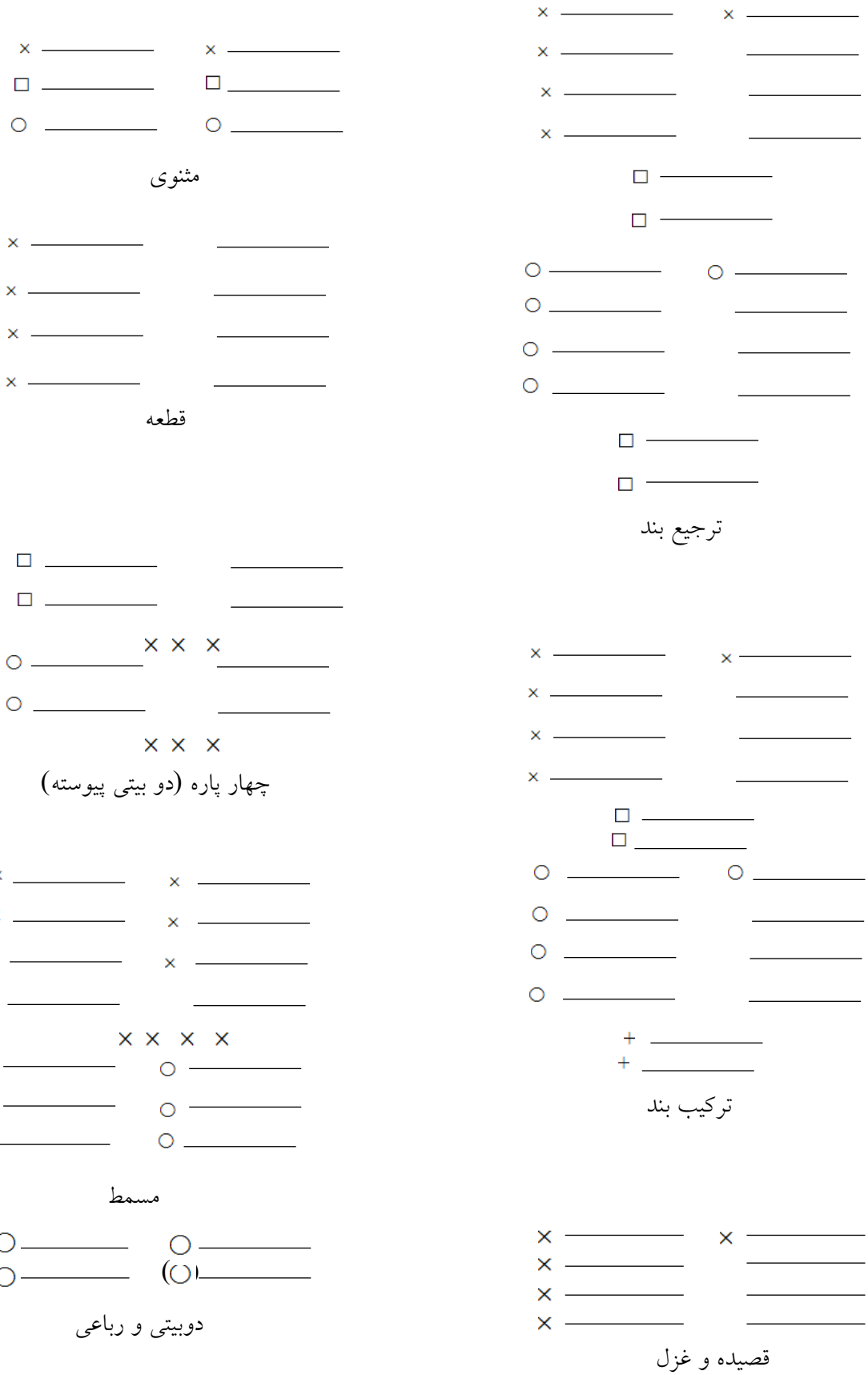

۵۰- ۱- بی نوایی و تنگ چشمی را از دلم ریشه‌کن ساز: کنایه از خسیس و حسود بودن و کوتاه نظری
۲- دلم می خواهد بربال های باد نشینم و...: اضافه استعاری- جناس(ناقص اختلافی)
۳- ..... و به چابکی نور، شتابان از آن می‌گذرم: اغراق(بزرگ نمایی) - تشخیص

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۵۱- آرایه‌ی ادبی:

۱ - «هلن کلر» با استعداد خود دنیا را به تحسین و اعجاب واداشت: دنیا مجاز از مردم دنیا (مجاز کل از جزء)

۲ - به این ترتیب کلیدِ زبان را در دست گرفتم: کلید زبان: اضافه‌ی تشبیهی (تشبیه): زبان: مشبّه/ کلید: مشبّهٌ‌به

۳ - بدین ترتیب درِ زندان خاموشی من شکسته شد: اضافه‌ی تشبیهی (تشبیه): خاموشی: مشبّه/ زندان: مشبّهٌ‌به

۵۲- دستور:

«ابتدای زندگی من مانند دیگران بسیار ساده بوده است.»

با توجّه به فعل، این جمله سه جزیی گذرا به مسند است: نهاد (مسندٌالیه) ابتدای زندگی من + مسند ساده + فعل اسنادی (ربطی) بوده است

نکته‌ی ۱: فعل این جمله از مصدر «بودن» است و فعل «است» در این‌جا فعل کمکی (معین) برای ساخت ماضی نقلی است.

نکته‌ی ۲: «مانند دیگران» که متمّم قیدی است و «بسیار» هر دو نقش قیدی دارند و جزء ارکان اصلی جمله محسوب نمی‌گردند.

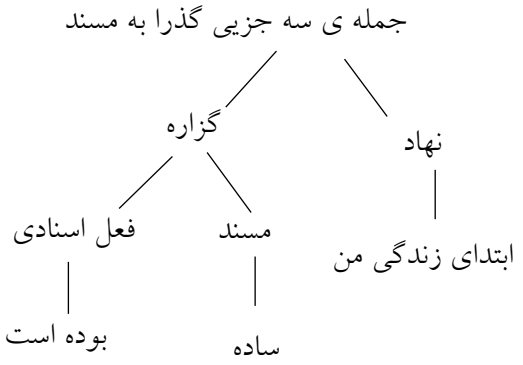

۵۳- «ای کریمی که بخشنده‌ی عطایی و ای حکیمی که پوشنده‌ی خطایی.»

۱ - کریم و حکیم، منادا هستند.

۲ - عطا و خطا: آرایه جناس ناقص و سجع دارند.

۳ - کل جمله، آرایه‌ی ترصیع دارد.

۴ - جمله‌ی اول تلمیح دارد به : یا واهب العطایا

۵ - جمله‌ی دوم تلمیح دارد به: ستار العیوب

۵۴- «الهی، در دل‌های ما جز تخم محبت خود مکار و بر تن وجان‌های ما جز الطاف و رحمت خود منگار و بر کشته‌های ما جز باران رحمت خود مبار.»

۱ - تخم محبت: اضافه‌ی تشبیهی

۲ - کشته: استعاره از اعمال ما

۳ - باران رحمت: اضافه‌ی تشبیهی

۴ - مکار، منگار، مبار: آرایه‌ی سجع

۵ - کاشتن در دل: استعاره(مکنیه)

۶ - کشته، باران، مبار: مراعات نظیر(تناسب)

۵۵- چه زنم چو نای هر دم، زنوای شوق او دم؟ که لسان غیب خوش‌تر بنوازد این نوا را
۱ - چو نای: تشبیه(من: مشبه / نای: مشبه‌به)
۲ - هر دم: مجاز هر لحظه
۳ - دم - دم: جناس تام
۴ - نای - نوای: جناس ناقص(افزایش)
۵ - نای - نواختن - نوا: مراعات نظیر

۵۶- به گرزگران دست برد اشکبوس زمین آهنین شد، سپهر آبنوس
۱ - گرز: سلاح جنگی
۲ - گران: صفت گرز(سنگین)
۳ -اشکبوس: یکی از پهلوانان توران زمین
۴ - مصراع دوم: اغراق دارد
۵ - تشبیه زمین به آهن و تشبیه سپهر به آبنوس
۶ - آبنوس: درختی که چوب آن سخت و سیاه است(اینجا رنگ آن مدنظر است)

۵۷- به شهر تو شیرو نهنگ و پلنگ سوار اندرآیند هرسه به جنگ
۱ - شیر، نهنگ، پلنگ:مراعات نظیر(تناسب)
۲ - شهر و شیر: جناس ناقص
۳ - شهر: مجاز از سرزمین و کشور
۴ - بیت آمیخته به طنز است.
۵ - شیر و نهنگ و پلنگ: نماد«قدرت و توانایی»

۵۸- صدای سنگین سکوت در سرسرا پیچیده بود.
۱ - صدای سنگین: حس‌آمیزی دارد.
۲ - صدای سکوت: متناقض نما (پارادوکس) دارد.
۳ - صامت«س» واج‌آرایی دارد.

۵۹- به جز بازوی دین و شیر خدا که شد طالب رزم آن اژدها
۱ - اژدها: استعاره از عمروبن عبدود
۲ - بازوی دین: اضافه‌ی استعاری(دین: مشبه / بازو: ویژگی مشبه‌به(انسان)) (حضرت علی)
۳ - شیرخدا: استعاره ازحضرت علی(ع)
۴ - شیرواژدها: مراعات نظیر(تناسب)

۶۰- نخست آن سیه روز و برگشته بخت بر افراخت بازو چو شاخ درخت
۱ - سیه روز و برگشته بخت: کنایه از بیچاره(عمرو)
۲ - سیه روز: پارادوکس(که روز سیاه باشد)
۳ - بازو چو شاخ درخت: تشبیه(بازو: مشبه / شاخ درخت: مشبه‌به)
۴ - بازو: مجاز دست.
۵ - شاخ و درخت: مراعات نظیر(تناسب)
۶ - صامت«خ»: واج آرایی

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۶۱- یک موج باد از دور با خشاخش شروع و به زوزه‌ی وحشیانه‌ای ختم می‌شد.
۱ - موج باد: اضافه‌ی استعاری(باد: مشبه / دریا: مشبه‌به که ویژگی آن (موج) ذکر شده است).
۲ - خشاخش: نام آواست.
۳ - زوزه‌ی وحشیانه: صدای ترسناک و وحشیانه که برای باد استعاره (مکنیه) است.
مفهوم کلی: این که ابتدا با صدای ضعیف شروع می‌شد، سپس شدت می‌یافت.

۶۲- هر نفس آواز عشق، می‌رسد از چپ و راست ما به فلک می‌رویم، عزم تماشا که راست؟
۱ - نفس: مجاز از لحظه
۲ - آواز عشق: اضافه‌ی تشبیهی
۳ - چپ و راست: مجاز از هر طرف
۴ - فلک: مجاز از عالم ملکوت

۶۳- از مه او مه شکافت، دیدن او بر نتافت
مه(اولی): استعاره از چهره‌ی پیامبر
مه(دومی): ماه آسمان
این مصراع اشاره داردبه معجزه‌ی پیامبر(شق القمر: شکافته شدن ماه)
در ضمن مصراع«حسن تعلیل» هم دارد چرا که شاعر علت شق‌القمر را بی‌تابی ماه در برابر زیبایی پیامبر می‌داند.
مه و مه : جناس تام

۶۴- آمد موج الست، کشتی قالب ببست باز چو کشتی شکست نوبت وصل‌ولقاست
۱ - الست تلمیح دارد و به آیه‌ی: «اَلَست بربکم، قالو بلی» (خطاب خداوند به انسان در روز خلقت: آیا من پروردگار شما نیستم، جواب آدم: بلی هستی) که از این روز به روز (الست) یاد می‌کنند.
۲ - موج الست: اضافه‌ی تشبیهی
۳ - الست: مجاز از عهد و پیمان خدا با بنده در روز ازل
۴ - کشتی قالب: اضافه‌ی تشبیهی
۵ - کشتی قالب ببست: کنایه از خلقت انسان

۶۵- «سردی و یأس روی قلبش سنگین‌تر از زنجیر فشار می‌آورد.»
۱ - اینکه سردی و یأس فشار بیاورد تشخیص است.
۲ - کل عبارت کنایه از نهایت ناامیدی تم است.

۶۶- «بهرام که گور می گرفتی همه عمر دیدی که چگونه گور بهرام گرفت»
۱ - گور(مصرع اول):گورخر
۲ - گور(مصراع دوم): قبر
جناس تام
گور: مجاز از مرگ
بهرام گور می گرفت و گور بهرام گرفت آرایه‌قلب و عکس
بیت تلمیح به داستان بهرام گور دارد.
مفهوم کلی بیت: ناپایداری مقام و قدرت است.

۶۷- «هر مخلوقی نشانی از خداست و هیچ مخلوقی او را هویدا نمی‌سازد.»

این عبارت تلمیح دارد به آیه‌ی: «لا تدرکه الابصار و هویدرک الابصار»

یعنی هیچ کس خدا را نمی‌تواند درک کند در حالی که همه‌ی مخلوقات نشانه‌ای از وجود خدا هستند.

۶۸- دانش و آزادگی و دین و مروت این همه را بنده‌ی درم نتوان کرد

درم: مجاز از ثروت

بنده کردن چیزی یا کسی: کنایه از به خدمت گرفتن

دین و این: جناس ناقص(اختلافی)

مصراع اول: واج آرایی مصوت کوتاه «ـُ»

بنده کردن دانش و آزادگی و ..... : تشخیص

۶۹- شکوفه‌های به و بادام، رویاهای پرپر شده‌ی اویند و بید مجنون، معشوقه‌ای که زلف‌های خود را بر او فشانده است.

۱ - شکوفه‌های به و بادام به رویاهای پرپر شده تشبیه شده است.

۲ - مرجع ضمیر او (اویند) اصفهان است.

۳ - بید مجنون به معشوقه تشبیه شده است.

۷۰- «اسب فصاحت در میدان بلاغت راندن و به جولان درآورده است.»

اسب فصاحت: اضافه‌ی تشبیهی (فصاحت: مشبه / اسب: مشبه‌به)

میدان بلاغت: اضافه‌ی تشبیهی (بلاغت: مشبه / میدان: مشبه‌به)

۷۱- «خطیب تمرین می‌کرده تا مرکب چموش را بر مرکب خموش تبدیل کند و آن‌گاه سمند سخن را در میدان ذهن و روح و ..... مستمعان به جولان در می‌آورده»

۱ - چمش و خموش: جناس ناقص و تضاد

۲ - مرکب چموش و خموش: هر دو استعاره از سخن

۳ - سمند سخن: اضافه‌ی تشبیهی(سخن: مشبه / سمند: مشبه‌به)

۴ - میدان ذهن وروح: اضافه‌ی تشبیهی(ذهن وروح: مشبه / میدان: مشبه‌به)

۵ - ذهن و روح: تناسب (مراعات نظیر)

۶ - کل عبارت: کنایه از مهارت سخنوری و تأثیر آن در شنوندگان است.

۷۲- «باغ بی‌برگی / روز و شب تنهاست / با سکوت پاک غمناکش»

باغ: استعاره از زندگی و یا جامعه‌ی شاعر

باغ بی‌برگی: پارادوکس(تناقض)

باغ و برگ: تناسب(مراعات نظیر)

روز و شب: تضاد یا مجاز از همیشه

سکوت پاک: حس‌آمیزی

واج‌آرایی: در صامت«ک»

۷۳- «جامه‌اش شولای عریانی است»

جامه: لباس

شولا: خرقه‌ی درویشان

عریانی: برهنگی

شاعر باغ پاییز را به جهت نداشتن برگ و یا حداقل برگ سبز، برهنه و عریان می‌داند و می‌گوید لباس پاییز لباس برهنگی است که این نوع کاربرد«پارادوکس» است.

۷۴- «تو آن بلندترین هرمی که فرعون تخیّل می‌تواند ساخت / و من، آن کوچک‌ترین مور، که بلندای تو را در چشم نمی‌تواند داشت.»

۱ - تشبیه: تو (علی(ع)) را به بلندترین هرم تشبیه کرده است.

۲ - فرعون تخیل: اضافه‌ی تشبیهی (تخیل: مشبه / فرعون: مشبه‌به)

۳ - فرعون و هرم: تلمیح به ساخته شدن اهرام مصر به‌وسیله‌ی فرعون

۴ - تشبیه من(شاعر) به کوچک‌ترین مور

۵ - در چشم نمی‌تواند داشت: کنایه از نمی‌تواند درک کند.

۶ - بلندترین و کوچک‌ترین: تضاد

۷۵- «ای روشنِ خدا / در شب‌های پیوسته تاریخ / ای روح لیلةالقدر / حتی اذا مطلع الفجر»

۱ - روشن خدا: استعاره از علی(ع)

۲ - روح لیلةالقدر: استعاره از حضرت علی(ع)

۳ - روح: ایهام ← - روح و روان ۲ - روح القُدُس

۴ - حتی اذا مطلع الفجر: تضمین به آیه‌ای از سوره‌ی قدر

۵ - روح لیلةالقدر: اضافه‌ی استعاری و تشخیص

۷۶- «در احد / که گل بوسه‌ی زخم‌ها، تنت را دشتِ شقایق کرده بود / مگر از کدام باده‌ی مهر مست بودی / که با تازیانه‌ی هشتاد زخم، بر خود حد زدی»

۱ - گل بوسه: تشبیه (بوسه‌ی چون گل)

۲ - گل بوسه‌ی زخم‌ها: اضافه‌ی تشبیهی (زخم ها: مشبه / گل بوسه: مشبه به)

۳ - تشبیه تن به دشت شقایق (به جهت زخمی شدن)

۴ - تلمیح به مجروح شدن حضرت علی در جنگ احد. (بیش از هشتاد زخم برداشته بود)

۵ - باده‌ی مهر: اضافه ی تشبیهی (مهر: مشبه / باده: مشبه‌به)

۶ - باده، مست، هشتاد تازیانه و حد: تناسب (مراعات نظیر)

۷ - حسن تعلیل: به جهت این که شاعر دلیل هشتاد ضربه خوردن را مست بودن علی(ع) می‌داند.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۷۷- «دری که به باغ بینش ما گشوده‌ای / هزار بار خیبری‌تر است / مرحبا به بازوان اندیشه و کردار تو»

۱ - باغ بینش: اضافه‌ی تشبیهی (بینش: مشبه / باغ: مشبه‌به)
۲ - در باغ بینش گشودن: کنایه از آگاهی بخشیدن
۳ - شعر تلمیح دارد به واقعه‌ی فتح خیبر به وسیله‌ی علی(ع)
۴ - خیبری‌تر: مجازاً استوارتر، با ارزش‌تر
۵ - مرحبا: ایهام تناسب دارد ← ۱ - آفرین که منظور بیت است ۲ - مرحب اسم پهلوان یهودی که به دست علی(ع) کشته شد و با خیبر تناسب دارد.
۶ - بازوان اندیشه و کردار: اضافه‌ی استعاری و تشخیص (اندیشه و کردار: مشبه / انسان: مشبه‌به که بازو، ویژگی آن است و در شعر حضور دارد.)

۷۸- «دل خراب من دگر خراب‌تر نمی‌شود که خنجر غمت از این خراب‌تر نمی‌زند»

دل‌خراب: کنایه از اوضاع نامساعد و نابه‌سامان
خراب: آرایه‌ی تکرار
خنجر غم: اضافه‌ی تشبیهی (غم: مشبه / خنجر: مشبه‌به)
خنجر زدن: کنایه از آزار و شکنجه
واج‌آرایی: در صامت «خ»

۷۹- «در این سرای بی‌کسی کسی به در نمی‌زند به دشت پر ملال ما پرنده پر نمی‌زند»

۱ - سرای بی‌کسی: استعاره از ایران استبداد زده
۲ - کسی به در نمی‌زند: سراغی نمی‌گیرد، تلاش برای آزادی نمی‌کند
۳ - واج‌آرایی: در صامت«س»
۴ - دشت پر ملال استعاره از ایران غم زده یا زندگی غم بار شاعر
۵ - پرنده پر نمی‌زند: کنایه از سکوت (به جهت خفقان)
۶ - پرنده و پر: تناسب (مراعات نظیر)
۷ - واج‌آرایی: در صامت‌های«پ» و «ر» در مصراع دوم
۸ - در و پر: جناس ناقص (اختلافی)

۸۰- تا دل به مهرت داده‌ام در بحر فکر افتاده‌ام
چون در نماز استاده‌ام گویی به محراب اندری

۱ - دل به هرکسی دادن: کنایه از عاشق شدن
۲ - بحرفکر: اضافه‌ی تشبیهی (فکر: مشبه / بحر: مشبه‌به)
۳ - در بحر فکر افتادن: کنایه از گرفتار فکر و خیال شدن
۴ - نماز و محراب: تناسب (مراعات نظیر)

۸۱- «در یک سو تا چشم کار می کند، مزارع خشخاش امتداد دارد.»

سو: ایهام تناسب دارد.۱ - طرف و جهت (که در جمله حضور دارد) ۲ - روشنایی چشم که با چشم تناسب دارد.
تا چشم کار می‌کند: کنایه از وسعت مزارع خشخاش است (تا جایی که چشم قدرت دیدن دارد)

۸۲- «از خمستان جرعه‌ای بر خاک ریخت جنبشی در آدم و حوا نهاد»

۱ - خمستان: استعاره از عالم ملکوت
۲ - خاک، مجاز از دنیا
۳ - آدم و حوا: تلمیح دارد
۵ - خمستان، جرعه: تناسب (مراعات نظیر)

۸۳- «شمعیم و خوانده‌ایم خط سرنوشت خویش / مارا برای سوز و گداز آفریده‌اند»

۱ - شمعیم: تشبیه(ما: مشبه / شمع: مشبه‌به)
۲ - خط سرنوشت: اضافه‌تشبیهی (سرنوشت: مشبه / خط: مشبه‌به)
۳ - خط: مجازاً کتاب و نوشته
۴ - خواندن خط سرنوشت: کنایه از آگاه شدن از سرنوشت
۵ - شمع و سوز وگداز: تناسب(مراعات‌نظیر)

۸۴- «برو طواف دلی کن که کعبه مخفی است که آن خلیل بنا کرد و این خدا خود خواست»

۱ - طواف دل کردن: کنایه از به‌دست آوردن دل و محبت به شخص
۲ - مخفی: ایهام، ۱ - پنهان ۲ - تخلص شاعر
۳ - تلمیح به حضرت ابراهیم
۴ - طواف، خدا، کعبه، خلیل: تناسب(مراعات نظیر)
۵ - واج‌آرایی: در صامت«خ»
۶ - لف و نشر(مشوش): دل: لف ، خدا: نشر - کعبه: لف ، خلیل: نشر
(دل را خدا ساخت / کعبه را ابراهیم)

۸۵- منّت خدای را عزّوجلّ که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت.

☐ قربت و نعمت: آرایه‌ی سجع
☐ طاعتش موجب قربت است: تلمیح به آیه‌ی ۱۸۳ سوره ی بقره: اِنّی قریبٌ اُجیبُ الدَّعوة الدّاع اِذادعان
☐ به شکر اندرش مزید نعمت: تلمیح به آیه‌ی ۷ سوره‌ی ابراهیم: لئن شکرتُم لِاَزیدَنّکم
☐ با بیت مولانا: «شکر نعمت نعمتت افزون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند» هم معناست.

۸۶- هر نفسی که فرو می‌رود ممّد حیات است و چون برمی‌آید مفرّح ذات.

حیات و ذات: سجع
فرو می‌رود و برمی‌آید: تضاد
حذف فعل «است» به قرینه‌ی لفظی در جمله‌ی چهارم

۸۷- از دست و زبان که برآید کز عهده‌ی شکرش به درآید؟

دست: مجاز از قدرت و توانایی
زبان: مجاز از گفتار، سخن
برآید و درآید: جناس ناقص اختلافی
دست و زبان: تناسب (مراعات نظیر)

۸۸- اعملوا آلَ داودَ شکراً و قلیلٌ من عبادی الشّکور
☐ آل داود: مجاز از همه‌ی بندگان خدا
☐ کل آیه: تضمین ← آیه یا حدیث عیناً در نوشته آمده است.

۸۹- باران بی رحمت بی‌حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی‌دریغش همه جا کشیده.
باران رحمت: تشبیه، رحمت به باران مانند شده است.
خوان نعمت: تشبیه، نعمت به سفره تشبیه شده است.
کشیده و رسیده: سجع

۹۰- فرّاش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترد و دایه‌ی ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین بپرورد.
فرّاش باد صبا: تشبیه ← باد صبا مثل فرش‌گستری است
دایه‌ی ابر بهاری: تشبیه ← ابر بهار را مثل دایه دانسته است
بنات نبات: تشبیه ← گیاهان را مثل دختران دانسته است
مهد زمین: تشبیه ← زمین را چون گهواره دانسته است
فراش و فرش: جناس ناقص افزایشی
فرش زمردین: استعاره از چمن و سبزه
بگسترد و بپرورد: سجع
فرموده و گفته: سجع
فراش و فرش بگسترد: تناسب یا مراعات نظیر

۹۱- درختان را به خلعت نوروزی قبای سبز ورق در بر گرفته و اطفال شاخ را به قدوم موسم ربیع کلاه شکوفه بر سر نهاده.
قبای ورق: تشبیه ← برگ: مشبه - قبا: مشبه‌به
اطفال شاخ: تشبیه ← شاخه‌های کوچک درخت: مشبه - اطفال: مشبه‌به
کلاه شکوفه: تشبیه ← شکوفه: مشبه - کلاه: مشبه‌به
در، بر: جناس ناقص اخلاقی - بر، سر: جناس ناقص اخلاقی
گرفته و نهاده: سجع
قدوم بهار: تشخیص (جان بخشی)

۹۲- ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری
☐ ابر و باد و مه و خورشید و فلک: تناسب و مجاز از همه‌ی موجودات
☐ مصراع نخست تلمیح به آیه‌ی ۳۳ سوره‌ی ابراهیم: سخّر لکم الشمس و القمرو دائبین
☐ کف: مجاز از دست.
☐ نان: مجاز از روزی

۹۳- در خبر است از سرور کاینات و مفخر موجودات و رحمت عالمیان و صفوت آدمیان ...
سرور کاینات: تلمیح به «لولاک لما خلقت الافلاک»
رحمت عالمیان: تلمیح به «ما ارسلناک الارحمة للعالمین» آیه‌ی ۷ سوره‌ی انبیا

۹۴- چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان　　چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان
دیوار امت: تشبیه ← امت: مشبه - دیوار: مشبه‌به
دیوار و پشتیبان، بحر و موج و کشتیبان: تناسب
کلّ بیت آرایه‌ی «اسلوب معادله» دارد.
تلمیح در مصراع اوّل ← پیامبران همه «نَفْسی نَفْسی» می‌گفتند و پیامبر اکرم «امّتی امّتی» می‌گفت.
تلمیح در مصراع دوم ← به نجات‌بخشی نوح اشاره دارد.
پیامبر به پشتیبان تشبیه شده است.

۹۵- بلغ العلی بکماله، کشف الدّجی بجماله　　حسنت جمیع خصاله، صلوا علیه و آله
کمال و جمال: جناس ناقص اختلافی
کماله، جماله و خصاله و آله: سجع (بیت مسجع)
صلوا علیه و آله: آیه‌ی ۵۶ سوره‌ی احزاب ← تضمین

۹۶- گر کسی وصف او ز من پرسد　　بی‌دل از بی‌نشان چه گوید باز
عاشقان کشتگان معشوقند　　برنیاید ز کشتگان آواز
عاشق کشتگان معشوقند ← تشبیه
کشتگان (مصراع دوم) ← استعاره از عاشقان
بیت دوم ← واج‌آرایی در صامت «ش»
بیت اول تلمیح به ← اِنَّ الله لا یوصَف و لا یُدرک
بیت دوم تلمیح به ← مَن عَرَف رَبَّه کَلَّ لسانه: کسی که خدا را شناخت زبانش از بیان او لال می‌شود.
عاشقان و معشوق ← اشتقاق و تناسب

۹۷- یکی از صاحب‌دلان سر به جیب مراقبت فرو برده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده.
سر به جیب مراقبت فرو بردن: کنایه از توجّه و تفکّر عارفانه داشتن
جیب مراقبت: اضافه‌ی استعاری
بحر مکاشفت: تشبیه ← مکاشفت: مشبه - بحر: مشبه‌به
در بحر مکاشفت مستغرق شده: کنایه در حال پی بردن به حقایق الهی بودن
فرو برده و شده ← سجع

۹۸- عاکفان کعبه‌ی جلالش به تقصیر عبادت معترف که ما عبدناک حق عبادتک و واصفان حیله‌ی جمالش به تحیّر منسوب که ما عرفناک حق معرفتک.
کعبه‌ی جلال: تشبیه ← جلال: مشبه - کعبه: مشبه‌به
حلیه‌ی جمال: تشبیه ← جمال: مشبه ← حلیه: مشبه‌به
جمال و جلال: جناس ناقص اختلافی
عاکف، کعبه، عبادت: تناسب
ماعبدناک ...: تضمین

۹۹- ای از سدره شاهراهت وی قبّه‌ی عرش تکیه‌گاهت

سدره: مجاز از آسمان هفتم

قبّه‌ی عرش: اضافه‌ی استعاری - عرش به عمارتی تشبیه شده که گنبد دارد.

تلمیح به معراج پیامبر سوره‌ی اسرا، آیه‌ی ۱

کنایه از عظمت و بزرگی پیامبر اسلام (ص)

۱۰۰- هم عقل دویده در رکابت هم شرع خزیده در پناهت

مصراع اوّل: تشخیص و کنایه از تبعیت عقل از پیامبر

مصراع دوّم: کنایه از پیروی دین از پیامبر برای محفوظ ماندن

کلّ بیت موازنه:

هم عقل دویده در رکابت
↓ ↓ ↓ ↓ ↓
هم شرع خزیده در پناهت

۱۰۱- مه طاسک گردن سمندت شب طرّه‌ی پرچم سیاهت

مصراع اوّل تشبیه ماه را به کاسه‌ی تزئینی گردن اسب پیامبر تشبیه کرده است.

مصراع دوّم: تشبیه شب را چون رشته های سیاه حاشیه‌ی پرچم دانسته است.

کلّ بیت: موازنه

مه طاسک گردن سمندت
↓ ↓ ↓ ↓ ⟵ اغراق
شب طره ی پرچم سیاهت

مصراع اوّل: کنایه از بی‌ارزشی ماه

مصراع دوّم: کنایه از بی اعتباری و بی‌ارزش شب

ماه، شب، سیاهی: مراعات نظیر (تناسب)

۱۰۲- جبریل مقیم آستانت افلاک حریم بارگاهت

مصراع اوّل تلمیح به حامل وحی بودن جبرئیل برای پیامبر (ص)

کل بیت: موازنه

جبریل مقیم آستانت
↓ ↓ ↓
افلاک حریم بارگاهت

مصراع دوم: کنایه از عظمت و بزرگی پیامبر

۱۰۳- چرخ ار چه رفیع خاک پایت عقل ار چه بزرگ طفل راهت

چرخ: استعاره از آسمان

خاک پای بودن: کنایه از بی‌ارزش و پست بودن

طفل راه بودن: کنایه از بی تجربه و ناتمام بودن

مصراع دوم: تشبیه ← عقل: مشبه - طفل راه: مشبه‌به

کلّ بیت: کنایه از عظمت و بزرگی پیامبر

کلّ بیت: موازنه

چرخ ارچه رفیع خاک پایت
↓ ↓ ↓ ↓ ↓
عقل ارچه بزرگ طفل راهت

۱۰۴- خوردست خدا ز روی تعظیم سوگند به روی همچو ماهت
روی (اول) از جهت، به خاطر، روی (دوم) صورت: جناس تام
روی همچو ماه: تشبیه
مصراع دوم تلمیح به آیه‌ی ۷۲ سوره‌ی حجر: لَعَمْرک ... قسم به جان تو

۱۰۵- ایزد که رقیب جان خرد کرد نام تو ردیف نام خود کرد
خرد را نگهبان جان کرد: تشخیص: نگهبانی خرد
تلمیح به آیه‌ی ۵۵ سوره ی مائده: انما ولیکم الله و رسوله
کلّ بیت: اسلوب معادله

۱۰۶- چو شد روز رستم بپوشید گبر نگهبان تن کرد بر گبر، ببر
گبر و ببر: جناس ناقص اختلافی
نگهبان تن کرد: کنایه از برای محافظت از بدن
واج‌آرایی در صامت «ب» و «ر»
کلّ بیت: کنایه از آمادگی رستم برای نبرد

۱۰۷- کمندی به فتراک زین بر، ببست بـر آن باره‌ی پیل پیکر نشست
بـیـامـد چـنـان تـا لـب هیرمند همه دل پر از باد و لب پر زپند
باره‌ی پیل پیکر: تشبیه - اسب را از نظر هیکل به فیل مانند کرده است ← اغراق
لب هیرمند: ساحل رود - لبِ دوم: مجاز از دهان ← جناس تام
دل پر از باد: از اندوهگینی و تأسّف

۱۰۸- چو بشنید اسفندیار این سخن از آن شیر پرخاش جوی کهن
شیر: استعاره از پهلوان قوی، رستم
صفت، پرخاش‌جوی: از آن جهت که قصد جنگ دارد.
صفت، کهن: از آن جهت که پیر و با تجربه است.

۱۰۹- نـهـاد آن بـن نـیزه را بر زمین ز خاک سیاه اندر آمد به زین
به سان پلنگی که بر پشت گور نـشیند برانگیزد از گور، شور
زین و زمین: جناس ناقص افزایشی
مصراع «ز خاک سیاه اندر آمد به زین»، کنایه از سوار اسب شدن
بیت دوم: تشبیه که مشبه آن به علّت آشکار بودن حذف شده است.
گور و شور: جناس ناقص اختلافی
گور و پلنگ: تناسب (مراعات نظیر)
خاک: مجاز از زمین

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۱۱۰- ☐ بزد تیر بر چشم اسفندیار سیه شد جهان پیش آن نامدار
تیر: مجاز از نوک تیر
مصراع دوم: کنایه از کور شدن
☐ به باد افره این گناهم مگیر تویی آفرینندهی ماه و تیر
تیر: ایهام ← تیر، ماه تیر، اشار به نام دیگر عُطارِد
ماه و تیر: مراعات نظیر

۱۱۱- ☐ فراموش کردی تو سنگری مگر کمان و بر مرد پرخاش‌گر
کمان: مجاز از قدرت جنگ‌جوی
برَ: مجاز از قدرت بدنی
☐ و گرنه که پایت همی گور جُست: کنایه از مُردن
☐ تهمتن گز اندر کمان راند رود: گز مجاز از تیر
☐ خم آورد بالای سروسهی: سروسهی استعاره از اسفندیار

۱۱۲- ☐ خروش آمد از بارهی هر دو مرد تو گفتی بدّرید دشت نبرد: اغراق
☐ بکوبمت زین گونه امروز یال: یال ← مجاز از وجود رستم
کلّ مصراع: کنایه از کشتن
☐ دو چشم خرد را بپوشی همی: چشم خرد ← اضافهی‌استعاری
کلّ مصراع: کنایه از عاقلانه عمل نکردن

۱۱۳- ☐ از در مسالمت و ملایمت درآمد: کنایه از خواستار صلح شد.
در مسالمت: اضافهی استعاری
☐ خرد را مکن با دل اندر مغاک: کنایه از تباه نکردن عقل و احساس.
دل: مجاز از احساس
مغاک: مجاز از گور
اندر مغاک کردن: کنایه از تباه کردن

۱۱۴- همی زور کرد این بر آن، آن بر این نجنبید یک شیر بر پشت زین
زین و این ← جناس ناقص اختلافی
شیر ← استعاره از پهلوانان
این بر آن، آن بر این ← قلب و عکس
مصراع دوم کنایه از پیروز نشدن هیچ‌یک از پهلوانان

۱۱۵- ☐ که گفتت برو دست رستم ببند نبندد مرا دست، چرخ بلند
چرخ بلند: استعاره از آسمان
چرخ بلند دست مرا ببندد: تشخیص و کنایه از اسیر کردن و اغراق
☐ شود کوه آهن چو دریای آب اگر بشنود نام افراسیاب
کوه آهن: تشبیه
مصراع اول: تشبیه
مکمل بیت: اغراق

۱۱۶- ز سمّ ستوران در آن پهن دشت زمین شش شده و آسمان گشت هشت
کلّ بیت اغراق و واج‌آرایی در حرف «ش»
زمین و آسمان: مراعات نظیر و تضاد
هشت و دشت و گشت: جناس ناقص اختلافی
شش و هشت: تناسب

۱۱۷- بعید از ما قدرت‌مداران هفت خطّه که تو این بازی قهر و آشتی کوتاه بیاییم
هفت خط: جام شراب که هفت خط داشتم که ادیب فراهانی در شعری گفته: هفت خط داشت جام جمشیدی جور و بغداد و بصره و رزاق - هر یکی در صفا چو آیینه اشک و کاسه‌گر و فرودینه
تو این بازی قهر و آشتی کوتاه بیاییم: تشبیه قهر و آشتی به بازی - قهر و آشتی: تضاد
کنایه از اهمیت ندادن به بی‌توجهی هنرمندان به حکومت.

۱۱۸- ما سرمون از پشت هم چشم داره، سردی استادی از سنگینی نفس پیداست. پیر شدی استاد!
سرمون از پشت چشم داره: کنایه از تسلّط بر اوضاع
سنگینی نفس: حس آمیزی
پیرشدی استاد: کنایه از ناتوانی از انجام کار ← طنز
سردی: کنایه از بی توجّهی

۱۱۹- دریغ همه‌ی عمر یک نظر به زیر پا نینداختم: ایهام
به فرش زیر پای خود توجهی نکردم.
کنایه از به زیردستان خود توجهی نکردم.
آب و هوای تبعید سیب رو هم رنجور می‌کند: تشخیص و کنایه از طراوات سیب را از بین می‌برد.

۱۲۰- کباب باب دندون شاه گربه‌های قاجاریه. پهلوی با دندون ببر کباب می‌خوره.
باب دندون: کنایه از مطابق میل
شاه گربه‌های قاجار: تشبیه و کنایه از افراد کم قدرت
پهلوی: مجاز از رضاخان
با دندون ببر کباب می‌خوره: کنایه از قدرتمند بودن

۱۲۱- نشان حبس و تبعید را در سینه دارم. با حکم اعدام دیگر سرافرازمان می‌کنند.
نشان حبس و تبعید: تشبیه ← زندان و تبعید را به مدال مانند کرده است.
در سینه دارم: کنایه از به خاطر داشتن
سرافرازمان می‌کنند: ایهام
موجب افتخار و سربلندی ما شوند (کنایه)
سر ما را بالای چوبه ی دار بردند.

۱۲۲- پهلوی از قماش شاه‌های قاجار نیست. پهلوی اهل من بمیرم و تو بمیری نیست. گردن آدمو می‌شکنه.
قماش: مجاز از نوع
پهلوی: مجاز از رضاخان
اهل من بمیرم و تو بمیری: کنایه از اهل خواهش و التماس
گردن آدمو می‌شکنه: کنایه از نابود کردن فرد

۱۲۳- پهلوی عادت به شنیدن نه نداره. حالا امر می‌کنیم یک «بله قربان» شیرین بگو.
به شنیدن نه عادت نداره: کنایه از عدم اطاعت را نمی‌پسندد
بله قربان شیرین: حسّ‌آمیزی
یک بله قربان شیرین بگو: کنایه از اطاعتِ محض و از سر رضایت

۱۲۴- رضاخان - این چه سماجتیه که اهل خبر دارند در نبوسیدن دست قدرت؟
کمال‌الملک - عوام آن‌ها جداست.
نبوسیدن دست قدرت: کنایه از احترام نگذاشتن به قدرتمندان
قدرت: مجاز از قدرتمندان
عوالم: مجاز از تفکّرات و روحیّات

۱۲۵- رضاخان - پیر و جوان طفلین. از خود راضی.
کمال‌الملک - در خانه هم بچه‌های شیرین بیشتر مورد عنایت پدر هستند.
پیر و جوان: تضاد و مجاز همه هنرمندان
طفلین: کنایه از مغرور و نادانید
خانه: استعاره از دنیا
بچه‌های شیرین: استعاره از هنرمندان - حسّ‌آمیزی
پدر: استعاره از خدا

۱۲۶- ☐ گاو این جاس. بوشو می‌شنفم: کنایه از این که وجودش را احساس می‌کنم - بو شنیدن: حسّ‌آمیزی
☐ حالش سر جا نیس: کنایه از حالش مساعد و خوب نیست
☐ مشدی تورو به خدا دس وردار: کنایه از انجام کار صرف‌نظر کن
☐ عقلا مونو بریزیم رو هم: کنایه از مشورت کردن

۱۲۷- مردها نزدیک‌تر و زن‌ها دورتر دور زن مشدی حسن حلقه زدند.
نزدیک‌تر و دورتر: تضاد
دور و دور (به معنای گِرد): جناس تام
دور کسی حلقه زدن: کنایه از جمع شدن مردم

۱۲۸- ☐ گنبد عین تخم‌مرغ خیلی گنده‌ای بر سقف مسجد نشسته بود.
تشبیه گنبد: مشبه - تخم‌مرغ بزرگ: مشبه‌به
گنبد نشسته بود: کنایه از قرار داشت و جمله‌ی استعاره‌ی: تشخیص
☐ قفل در پلّکان مثل خود در مسجد بود: تشبیه - وجه شبه: قد است.
☐ سرم را گرداندم سمت گل دسته‌های سربریده: تشخیص

۱۲۹- بعد از ظهری بود و بچه‌ها سرشان گرم بود: کنایه از مشغول انجام کاری بودند.
به نفس نفس هم افتاده بودیم: کنایه از خیلی خسته شده بودیم.
تو هیچی سرت نمی‌شه: کنایه از نمی‌فهمی و درک نمی‌کنی.
مدیر برامون خطّ و نشون می‌کشه: کنایه از مدیر ما را تهدید می‌کند.
مدیر پدرمونو در می‌آره: کنایه از ما تنبیه می‌کند.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۱۳۰- گل دسته‌ها توی چشمت بود: کنایه از گل‌دسته‌ها را می‌دیدی
گنبد چنگی به دل نمی‌زد: کنایه از دلنشین و زیبا نبودن
درهای ورودشان روی بام سیاهی می‌زد: کنایه از به طور نامعلومی دیده می‌شد.
اصغر خیلی دل داشت: کنایه از نَترس و شجاع بود.

۱۳۱- خیال زورخانه را از کلّه‌ات به در کردن: کنایه از فکر زورخانه نباش.
حوصله‌ی معلّمان سر رفت: کنایه از صبرش تمام شد.
اصغر به دادم رسید: کنایه از کمکم کرد.
چرا عزا گرفته‌ای: کنایه از ناراحت و غمگینی.
رفتیم توی نخ گلدسته‌ها: کنایه از درباره‌ی گلدسته‌ها کنجکاوی کردیم.

۱۳۲- آب نیرو کرده بود
امیر از آن جهان آمده
خبری سخت ناخوش در لشکرگاه افتاده بود
این مرد بزرگ به نشاط قلم در نهاد

آب: مجاز از رود هیرمند
از آن جهان آمده: کنایه از مرگ نجات یافته
لشکرگاه: مجاز از لشکریان
قلم در نهاد: کنایه از شروع به نوشتن کرد

۱۳۳- به کران آب فرود آمدند خیمه‌ها و شراع‌ها زده بودند. نان بخوردند و دولت به شراب کردند.
آب: مجاز از رودخانه
نان: مجاز از غذا
شراب: مجاز از نوشیدنی
دست به شراب کردند: کنایه از شروع کردن به نوشیدن

۱۳۴- نثر وی زنده و پرتحرّک از آب درآمده و به اقضای مقام حرکت و وقار یا اوج و فرودی آشکار دارد و آن‌جا که موضوع مستلزم تأمّل و اندیشه است لحن بیهقی آرام است و سنگین.
از آب درآمده: کنایه از این گونه شده، از کار درآمده.
حرکت و وقار - اوج و فرود: تضاد
لحن بیهقی سنگین است: حسّ‌آمیزی و کنایه از سخن او با صلابت و محکم است.

۱۳۵- غرض من آن است که تاریخ پایه‌ای بنویسم و بنایی بزرگ افراشته گردانم چنان که ذکر آن تا آخر روزگار باقی ماند.
تاریخ پایه‌ای: منظور تاریخ بیهقی است.
بنایی بزرگ افراشته گردانم: کنایه از اثری بنویسم.
بنا: استعاره از کتاب بیهقی

۱۳۶- بیهقی نویسنده‌ای است چیره دست که عنان قلم را در اختیار داشته و آن را به گردش در می‌آورده است.
عنان قلم را در اختیار داشته: کنایه از مهارت بسیار داشتن
عنان: مجاز از اختیار
عنان قلم: اضافه‌ی استعاری
آن را به گردش در می‌آورده است. کنایه از می‌نوشتم است.

۱۳۷- تا خفتگان و به دنیا فریفته شدگان بیدار شوند و هرکس آن کند که امروز و فردا او را سود دارد.
خفتگان بیدار شوند: کنایه از غافلان آگاه شوند.
خفته و بیدار: تضاد
امروز: مجاز از دنیا
فردا: مجاز از آخرت
امروز و فردا: تضاد

۱۳۸- همیشه چشم نهاده بودی: کنایه از منتظر بودن
سری می‌جنبانیدند: کنایه از با مسخرگی ظاهراً او را تأیید می‌کردند.
متحیّر و شکسته دل می‌رفتند: شکسته دل کنایه از ناراحت و غمگین
امیر مسعود دلش بپیچید: کنایه از ناراحت شدن
دل را در این گیتی غدّار نبود: کنایه از علاقه‌مند شدن به دنیا

۱۳۹- زار زار گریستن نشابوریان و مشتی رند که آن‌ها را سیم دادند که سنگ زنند و مرد خود مرده بود که جلادش رسن به گلو افکنده بود.
زار زار گریستن: بسیار گریه کردن
مشتی: گروهی
رند: لاابالی، کسی که به قوانین اجتماعی بی اعتناست.
سیم: نقره، مجاز از پول
رسن: طناب

۱۴۰- دستاری نشابوری مالیده و موزه‌ی میکائیلی نو در پای و موی سر مالیده.
مالیده (اوّل): کهنه مالیده (دوم): مرتب شده ← جناس تام
مالیده (اوّل) با نو: تضاد
پا و سر: تضاد و تناسب
دستار و موی سر - موزه و پا: تناسب

۱۴۱- ☐ با اسفندیار با راه‌های خاکی نمی‌توان طرف شد. راه‌های خاکی: استعاره از چاره اندیشی عادی
☐ شاهزاده یکّه می‌خورد. شاهزاده: مجاز از اسفندیار یکّه می‌خورد: کنایه از تعجّب کردن
☐ برای نجات نام بهای گرانی پرداخته: کنایه از برای حفظ اعتبار چیزهای ارزشمندی از دست داده
☐ هر که را سر بزرگ درد بزرگ سر مجاز: از اندیشه کنایه از کارهای بزرگ همراه با سختی‌هاست.
☐ و لو کلّه‌ای بیفتد بر دامان بشریت دامان بشریت: اضافه‌ی استعاری
کنایه از بشریّت رسوا شود.

۱۴۲- اسفندیار چشم و چراغ خانواده‌ی کیان است: تشبیه و کنایه از ارزشمند و عزیز بودن
گوشش به این حرف‌ها بدهکار نیست: کنایه از به این‌ها سخنان توجهی نمی‌کند.
رستم باید شکست ناپذیر بماند حتی در برابر تهدید آسمان. آسمان: مجاز از سرنوشت تهدید آسمان: تشخیص
شخصیت او مانند قدح نفیس مو برداشته‌ای می‌شود: تشبیه و کنایه از خدشه وارد شدن شخصیت او

۱۴۳- ☐ شخصیت رستم ترکیبی است از نیش و نوش. تا زمانی که به جلب توافق اسفندیار امیدوار است بسیار نرم است. وقتی این امید برباد می‌رود محکم می‌ایستد.

نیش و نوش: تضاد و جناس و کنایه از سخت‌گیری و نرم خویی

لف و نشر مشوش: نیش و نوش (لف۱ لف۲) — امیدواری به جلب توجه اسفندیار (نشر۲) — و محکم ایستادن (نشر۱)

۱۴۴- ☐ باید در بوته‌ی آزمایش گذارده شود. بوته‌ی آزمایش: تشبیه - کنایه از آزموده شدن

☐ رستم کورسوی امید خود را از دست می‌دهد. کورسوی امید: تشبیه - کنایه از ناامید شدن

☐ کفی راد دارد و دلی پر ز داد: کف: مجاز از دست دل: مجاز از وجود

راد و داد: جناس ناقص کفی راد دارد: کنایه از بخشنده بودن

دلی پر ز داد داشتن: کنایه از منصف و حق‌طلب بودن

۱۴۵- ☐ جهان را به چشم جوانی مبین.

چشم: مجاز از نگاه کنایه: با بی‌تجربگی با حوادث دنیا برخورد کردن

☐ اگر این گره به دست زال گشوده شد.

گره: استعاره از مشکل کنایه از: زال توانست این مشکل را حل کند

☐ راهی که زیر پایش مانند حریر نرم می‌نماید راه قرق شده‌ی مرگ است.

تشبیه تشبیه ← مرگ به راه تشبیه شده است.

☐ سخنان او مانند خنجر بر دل شاهزاده می‌نشیند.

تشبیه و کنایه از او را آزار می‌دهد.

۱۴۶- زرتشت او را کمربسته‌ی خود کرده: کنایه از خادم، فرمانبر و غلام

گشتاسب از تاج و تخت سیری‌پذیر نیست: کنایه از پیوسته به پادشاهی علاقه‌مند است.

دودش به چشم او و خانواده‌اش خواهد رفت: کنایه از نتیجه‌ی بد کارش به همه می‌رسد.

هریک می‌خواهد دیگری را زنده به چنگ آورد: کنایه از به دست آورد.

این امید را بر باد می‌رود: کنایه از او را ناامید می‌کند.

۱۴۷- ☐ دست به بند بده: کنایه از تسلیم و اسیر من شو

☐ پشت پا زدن است به همه‌ی آن چه او در راهش شمشیر زده و جان بر کف نهاده.

پشت پا زدن: کنایه از کنار گذاشتن و بی توجّهی

در راهش شمشیر زده: کنایه از به خاطرش جنگیده

جان بر کف نهاده: کنایه از تا دم مرگ پایداری کرده

☐ تصورّش لرزه بر پشت پهلوان می‌افکند: کنایه از او را می‌ترساند.

۱۴۸- ☐ روزگار که بازیگر است راه سومی در آستین دارد و این که شکارگر آزادی نخست در دامی که نهاده بیفتد.

بازیگر بودن روزگار: تشخیص

در آستین دارد: کنایه از در نظر دارد.

شکارگر آزادی: استعاره از اسفندیار

شکارگر و دام: تناسب (مراعات نظیر)

☐ بند، انکار گوهر پهلوانی اوست. گوهر پهلوانی: تشبیه

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۱۴۹- ☐ دوش وقت سحر از غصّه نجاتم دادند واندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند
غصّه: استعاره از تعلّقات دنیایی
ظلمت شب: استعاره از عالم مادی
آب حیات: استعاره از معرفت
سحر و شب: تضاد تلمیح به داستان آب حیات و یافتن آن برای خضر پیامبر
ظلمت و آب حیات: مراعات نظیر
☐ باده از جام تجلّی صفاتم دادند. باده: استعاره از معرفت
جام تجلّی: اضافه‌ی تشبیهی باده و جام: مراعات نظیر
☐ این همه شهد و شکر کز سخنم می‌ریزد اجر صبری است کزان شاخ نباتم دادند
صبر: ایهام تضاد { داروی تلخ ← که با شهد و شکر تضاد دارد / شکیبایی }

۱۵۰- ☐ چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی آن شب قدر که این تازه براتم دادند
سحر و شب: تضاد تازه برات: استعاره رحمت الهی
تلمیح: شب قدر شب برات آزادی از گناهان است.
☐ بعد از این روی من و آینه‌ی وصف جمال آینه‌ی وصف جمال (الهی): استعاره از دل عارف
☐ همت حافظ و انفاس سحر خیزان بود که ز بند غم ایّام نجاتم دادند
انفاس: مجاز از دعاها بند غم: اضافه‌ی تشبیهی

۱۵۱- ☐ خون روی شیارهای صورت او می‌دوید.
شیارها: استعاره از چین و چروک‌ها جمله تشخیص و کنایه از خون بر صورتش می‌ریخت.
☐ در میان شن‌های داغ مردی سفیدموی و سفیدروی به خاک و خون تپید.
سفیدموی و سفیدروی: جناس به خاک و خون تپید: کنایه از شهید شد.
سفیدروی: ایهام (آبرومند، از مرگ سفید شده)

۱۵۲- ☐ شب همه جا دامن گسترده بود: کنایه از فرا گرفتن تاریکی و شب تشخیص
☐ دشت سینه‌ی وسیعش را در برابر وزش نسیم قرار داد: کنایه از نسیم ملایمی بر دشت می‌وزید. تشخیص
☐ بر سقف نیلگون آسمان ستارگانی دور از چشم ماه جلوه‌گر بودند.
چشم ماه: اضافه‌ی استعاره‌ی کنایه از جلوه‌گر بودن ستارگان
سقف آسمان: تشبیه

۱۵۳-
☐ سو سوی چند مشعل پرده‌ی سیاه شب را می‌درید و پیش رفت.
پرده‌ی سیاه شب: تشبیه تشخیص و کنایه: از روشن کردن شب با مشعل‌ها
☐ در درون دیدگانشان صفا و درستی و عشق موج می‌زد: استعاره و کنایه از نگاهشان سرشار از عشق بود.
☐ بذر محبّت و عشق در میان این کاروان کوچک و کاروانیان بزرگ پاشیده بودند.
کوچک و بزرگ: تضاد بذر محبّت: تشبیه کنایه از کاروانیان همگی عاشق بودند

۱۵۴- ☐ عشقی که زندگی می‌ساخت: تشخیص و جمله‌ی استعاری
☐ صدایی گرم و جان‌بخش آرام و آهسته به گوش جام می‌نشست.
صدای گرم: حسّ‌آمیزی گوش جان: اضافه‌ی استعاری
جمله: کنایه از صدایش دلنشین بود.
☐ رنگ غم و اندوه را می‌زدود.
رنگ غم و اندوه: تشبیه کنایه: از آن‌ها را شاد می‌کرد.

۱۵۵-
☐ نگاه‌ها آرام و پرامید به هم گره می‌خورد: کنایه از ارتباط برقرار کردن از طریق نگاه
☐ گل‌های شادی و امید به باغ خاطر کاروانیان می‌شکفت.
گل شادی و امید: تشبیه باغ خاطر: تشبیه
☐ نهال یکتاپرستی و حقیقت‌جویی و صفا و وفا بنشاند.
نهال یکتاپرستی ... صفا و وفا : تشبیه
صفا و وفا: جناس ناقص اختلافی
کنایه: از ایجاد یکتاپرستی کردن

۱۵۶- ☐ به ناحق بر مسند بزرگ مردی چون او تکیه زده‌اند.
مسند: مجاز از مقام بر مسند تکیه زدن: کنایه از جای او حکومت کردن
☐ اشک‌ها بر پیشانی خاک بوسه می‌نهاد.
تشخیص و کنایه از اشک‌ها بر زمین می‌ریخت.
پیشانی خاک: اضافه‌ی استعاری
☐ رشته‌ای نامرئی و او را به همه پیوند می‌داد.
رشته‌ی نامرئی: استعاره از ایمان و اعتقاد

۱۵۷- ☐ از هر دری سخن می‌گفتند از خاطرات تلخ و شیرینشان
از هر دری سخن می‌گفتن: کنایه از هر موضوعی حرف زدن
تلخ و شیرین: تضاد خاطرات تلخ و شیرین: حسّ‌آمیزی
☐ از آسمان آتش می‌بارید.
کنایه از بسیار گرم بودن هوا جمله‌ی استعاری و اغراق
☐ می‌رفت تا دهان ستمگر را در هم کوبد. کنایه از مبارزه با ستمگر
☐ در میدان نبرد مبارزه‌ی حق با باطل مرگ به روی پیکارگران بازو گشوده بود.
حق و باطل: تضاد مرگ بازو گشوده بود: کنایه از به استقبال آن‌ها می‌آمد. و تشخیص

۱۵۸- ☐ خدا خدا می‌کردم تا بتوانیم او را از پا درآوریم.
خدا خدا می‌کردم: کنایه از دعا کردن از پا در آوردیم: کنایه از کشتن
☐ سر سخن را با او باز کنم. کنایه از صحبت کردن
سرِ سخن: اضافه‌ی استعاری
☐ لباسش بر اندام لاغرش زار می‌زد: کنایه از نامتناسب بودن و تشخیص
☐ هوا گرگ و میش بود. کنایه از صبح زود
☐ جا خورده بودیم. کنایه از تعجب کردن

۱۵۹- ☐ فارسی صحبت کردن مرا دید. ← حسّ‌آمیزی
☐ صبح دو مرغ رها / بی‌صدا / صحن دو چشمان تو را ترک کرد.
دو مرغ رها: استعاره از نور چشم، بینایی
صحن دو چشم: اضافه‌ی تشبیهی
کل جمله کنایه از نور چشمانت را از دست دادی
☐ آفتاب خار و خس مزرعه‌ی چشم تو
تشبیه و کنایه از بی ارزشی خورشید
↓
آفتاب مثل خار و خس چشم مثل مزرعه

۱۶۰- ☐ جانان من برخیز بر جولان برانیم زان جا به جولان تا خط لبنان برانیم
جولان (اوّل) مکانی بین اردن و سوریه. جولان (دوم) تاختن ← جناس تام
جولان و لبنان: تناسب واج‌آرایی در صامت ج
☐ جانان من اندوه لبنان کشت ما را بشکست داغ دیر یاسین پشت ما را
لبنان و دیر یاسین: مجاز از مردم
کشت و پشت: جناس
مصراع اول: کنایه از ما را غمگین کرد.
مصراع دوم: کنایه از ما را آزرده خاطر کرد.

۱۶۱- ☐ باید به مژگان رفت گرد از طور سینین باید به سینه رفت زین‌جا تا فلسطین
مژگان: مجاز از همه وجود گرد: استعاره از غم
مصراع اول: کنایه از پاک‌سازی از اشغال و اغراق
طور سینین: مجاز از فلسطین
به سینه رفت: کنایه از تحمل سختی‌ها رفت و رفت: جناس ناقص
☐ آنک امام ما علم بگرفته بر دوش، کنایه از رهبری قیام را برعهده دارد.
☐ بشنو بانگ چاووش: استعاره از امام خمینی

۱۶۲- ☐ تنگ است ما را خانه تنگ است ای برادر.
برادر: مجاز از مسلمان خانه: استعاره از کشور فلسطین
☐ تخت و نگین از دست اهریمن بگیرید.
تخت و نگین: مجاز از فرمان‌روایی اهریمن: استعاره از اسرائیل مصراع تلمیح و کنایه
☐ یعنی کلیم آهنگ جان سامری کرد.
کلیم: استعاره از حضرت امام خمینی(ره) سامری: استعاره از اسرائیل
مصراع تلمیح آهنگ جان کسی کردن: کنایه

۱۶۳- ☐ هامون اگر دریا شود از خون بتازید.
هامون: مجاز از فلسطین
از خون دریا شود: کنایه از زیاد شهید شدن
هامون مثل دریای خون شود: تشبیه و اغراق
☐ گر تیغ بارد.
تیغ: استعاره از سختی
تیغ بارد: جمله‌ی استعاری و کنایه از زیاد شدن سختی‌ها / اغراق
☐ آن‌جا که هر کویش غمی بنهفته دارد.
هر کوی: مجاز از همه جا / تشخیص

۱۶۴- ☐ بانگ جَرَس برخاست: کنایه از همه آماده حرکت‌اند.
☐ من خموشم: کنایه از در غفلتم.
☐ پا در رکاب راهوار خویش دارند: کنایه از آماده‌ی حرکت و حمله‌اند.
راهوار: مجاز از اسب تندرو
☐ گاه سفر شد باره بر دامن برانیم: کنایه از با شتاب حرکت و هجوم کردن.
دامن: مجاز از دشت و صحرا
☐ تا بوسه‌گاه وادی ایمن برانیم: تلمیح به این که فلسطین جایگاه مقدّس و زیارتی است.

۱۶۵- ☐ وادی پر از فرعونیان و قبطیان است موسی جلودار است و نیل اندر میان است
فرعونیان و قبطیان: استعاره از اسرائیلی‌ها
موسی: استعاره از امام خمینی(ره)
وادی: مجاز از فلسطین
فرعونیان و موسی و نیل: تلمیح و تناسب
نیل اندر میان است: زمینه برای پیروزی بر دشمن فراهم است → کنایه

۱۶۶- ☐ وقت است تا برگ سفره بر باره بندیم دل بر عبور از سدّ خار و خاره بندیم
برگ سفر بستن: آماده‌ی حرکت شدن: کنایه
باره و خاره - خار و خاره: جناس
برگ و سفر و باره: مراعات و نظیر
سدّ خار و خاره: تشبیه
دل بر عبور از ... بستن: کنایه از پیروز شدن بر ...
خار و خاره: استعاره از مشکلات

۱۶۷- ☐ شب دو صف از یاکریم بال به بال نسیم از لب دیوارت پر کشید.
دو صف از یاکریم: استعاره از نور چشم
بال به بال: کنایه از همراه بال نسیم: اضافه‌ی استعاری
لب دیوار دل: استعاره از چشم دیوار دل: اضافه‌ی استعاری
کل جمله: کنایه از کاملاً نابینا شدی
☐ آبشار موج فرو خفته‌ای از خشم تو
تشبیه - موج فروخفته: پارادوکس

۱۶۸- ☐ می‌شود از باغ نگاهت هنوز یک سبد از میوه‌ی خورشید چید
باغ نگاه: تشبیه یک سبد میوه‌ی خورشید: استعاره از معنویت
باغ و میوه و چید: تناسب
کنایه از به معرفت رسیدن.
☐ در نگاهشان ده ها سؤال موج می‌زد.
جمله‌ی استعاری و کنایه از نگاهشان سرشار از سؤال بود.

۱۶۹- ☐ بگذار تا بگریم چون ابر در بهاران کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران
تشبیه مصراع اول و از سنگ ناله خیزد ← تشخیص و اغراق واج‌آرایی در مصوت آ
☐ هر کاو شراب فرقت روزی چشیده باشد.
شراب فرقت: تشبیه
کنایه از تحمّل جدایی عشق
☐ با ساربان بگویید احوال آب چشمم تا بر شتر نبندد محمل به روز باران
آب چشمم: استعاره از اشک
ساربان، شتر، محمل ← تناسب
محمل بر شتر نبستن: کنایه از حرکت نکردن
تشبیه پنهان اشک به باران ← اغراق

۱۷۰- ☐ بگذاشتند ما را در دیده آب حسرت گریان چو در قیامت، چشم گناهکاران
آب: استعاره از اشک
مصراع دوم: تشبیه
☐ ای صبح شب‌نشینان جانم به طاقت آمد از بس که دیر ماندی چو شام روزه‌داران
صبح و شام: تضاد ای صبح: تشخیص مصراع دوم: تشبیه
☐ سعدی به روزگاران مهری نشسته بر دل
مهری نشسته بر دل: کنایه از علاقه‌مند شدن
☐ اندوه دل نگفتم الاّ یک از هزاران
یک و هزاران: تضاد / اغراق

۱۷۱- ☐ از گزند داس دروگر وقت هیچ رویندە را زنهار نیست.
داس وقت: تشبیه
رویندە: مجاز از همه‌ی‌موجودات
کنایه از مُردن هر چیز با گذر زمان
☐ مگر ترانه‌ی من که در روزگار مانده بر جای می‌ماند
تا به ناخواست دست جفاپیشه‌ی دهر ارج تو را بستاید.
دست جفاپیشه‌ی دهر: استعاره و تشخیص
کنایه از جاودانگی شاعر با شعرش

۱۷۲- ☐ همانند امواج که به شن‌زارهای ساحل راه می‌جویند / دقایق عمر ما به سوی فرجام خویش می‌شتابند.
تشبیه دقایق عمر به امواج دریا
امواج، ساحل: تناسب
مصراع دوم: تشخیص و کنایه از زودگذری عمر
☐ دقیقه‌ها به یک‌دیگر جای می‌سپارند / در کشاکشی پیاپی از هم پیشی می‌جویند.
تشخیص و کنایه از زودگذری عمر

۱۷۳- ☐ ولادت که روزگاری از گوهر نور بود / به سوی بلوغ می‌خزد.
ولادت مجاز از انسان گوهر نور: استعاره از خدا
☐ آن‌گاه که تاج بر سرش نهاد / خسوف‌های کژخیم شکوهش را به ستیز بر می‌خیزند.
تاج: استعاره از جوانی خسوف های کژخیم: استعاره از حوادث ناگوار
مصراع دوم: تشخیص و کنایه از تهدید کردن حوادث شکوه جوانی را

۱۷۴- ☐ زمان که بخشنده بود موهبت‌های خویش را می‌پژمرد. ← تشخیص و کنایه
☐ بر ابروان زیبا شیارهای موازی در می افکند.
ابروان: مجاز از پیشانی شیارهای موازی: استعاره از چین و چروک
جمله تشخیص و کنایه از پیرشدن آدمی
☐ گوهرهای نادر طبیعت را در کام می‌کشد.
گوهرها: استعاره از نعمت های خدا مصرع: تشخیص و کنایه از بین رفتن نعمت‌ها با گذر عمر

۱۷۵- ☐ ققنوس در آسمان بی‌رؤیای ملت‌ها شهبال‌ها می‌گشاید. ← تشبیه
☐ ملّتی که ققنوسش را به دست خود آتش می‌زند. ← ققنوس: نهاد هویّت و موجودیت
آتش می‌زند: کنایه از، از بین بردن
☐ در شجره‌نامه‌ی وی اعتقاد به این پرنده ریشه دوانده بود. ← جمله‌ی استعاری و کنایه از کاملاً اعتقاد داشتن
☐ آه در بساط نداشت: کنایه از فقیر بودن

۱۷۶- ☐ به همین زودی دو سه شیرین‌کاری خواهد آموخت.
شیرین‌کاری: کنایه از کار جالب و حسّ‌آمیزی
☐ به دلیل سردمهری ناگهانی مردم دشمن‌خو گشته است.
سردمهری کنایه از بی توجهی و حسّ‌آمیزی
☐ سرش به تنش نمی‌ارزه: کنایه از ارزش نداشتن
☐ پرو بالش به سان اخگرپاره‌ها مثل گذشته می‌درخشید. ← تشبیه

۱۷۷- ☐ نمی‌توان آن‌ها را با اخلاق موّدّبانه سر به راهشان کرد.
کنایه از رام کردن.
☐ ناگهان جرقّه‌ای در ذهنش دمید.
جمله‌ی استعاری کنایه از فکری کرد.
☐ ققنوس تمامی شکوه و بی‌رحمی‌های پرلطف شرق باستان را در خود دارد.
بی‌رحمی پرلطف شرق: پارادکس / تشخیص
☐ لحظه‌ی حسّاسی که جهان بی‌صبرانه انتظارش را می‌کشید.
جهان: مجاز از مردم
☐ اگر پرنده بیشتر از این هم جلو نره.
کنایه از کاری از این بیشتر نکنه

۱۷۸- ☐ خدایا آنان که همه چیز دارند مگر تو را / به سخره می‌گیرند آنان را که هیچ ندارند مگر تو را
همه چیز و هیچ: تضاد دارند و ندارند: تضاد
تلمیح به سوره‌ی بقره آیه‌ی ۱۴ ← وقتی مؤمنان را می‌دیدند گفتند ایمان آوردیم، وقتی با شیطان‌ها تنها شدند می گفتند ما با شماییم و مؤمنان را مسخره می‌کنیم.
☐ خدا به انسان می‌گوید شفایت می‌دهم از این رو که آسیب می‌رسانم.
تلمیح به حدیث البلاءُ لِلولاء ← بلا برای دوستان خداست.

۱۷۹- ☐ آنان که فانوسشان را بر پشت می‌برند / سایه‌هاشان پیش پایشان می‌افتد.
فانوس: استعاره از حقیقت / کنایه از گمراه کردن
☐ ماه در سراسر آسمان روشنی‌اش را می‌پراکند و لکّه‌های سیاهش را برای خود نگه می‌دارد.
تلمیح به «لن تنالوا البر حتی تنفقوا ممّا تحبون» / تشخیص / کنایه از ایثارگری

۱۸۰- ☐ کاریز خوش دارد خیال کند / رودها برای این هستند که به او آب برسانند.
تشخیص و کنایه از خودخواهی بین کاریز و رود آب: تناسب
☐ خدا نه برای خورشید و نه برای زمین / برای گل‌هایی که برایمان می‌فرستد چشم به راه پاسخ است.
خورشید و زمین: مراعات نظیر و نماد نعمت‌های مادّی
گل‌ها: نماد نعمت‌های معنوی مثل عشق
چشم به راه: کنایه از منتظر

۱۸۱- ☐ جان یک نفس درنگ ندارد گذشتنی است ورنه بدین شتاب چرا می فرستمت
جان: مجاز از عمر تشخیص در مصراع اول درنگ و شتاب: تضاد
☐ این دردها که بر دل خاقانی آمدست یک یک نگر که بهر دوا می‌فرستمت
درد و دوا: تضاد و تناسب دوا: استعاره از پیام معشوق
دل: مجاز از وجود
☐ تو پرتو صفایی از آن بارگاه انس هم سوی بارگاه صفا می‌فرستمت
تشخیص بارگاه صفا: مجاز از معشوق واج‌آرایی در صامت س

۱۸۲- ☐ این سر به مهر نامه بدان مهربان رسان. سر به مهرنامه: استعاره از راه عشق
☐ باد صبا دروغزن است و تو راست‌گوی. دروغزن و راستگو: تضاد و تشخیص
☐ زرّین قبا زره زن از ابر سحرگهی کان جا چو پیک بسته قبا می‌فرستمت
واج‌آرایی، تشخیص، مصراع دوم تشبیه بسته قبا: کنایه از آماده قبا و زره: تناسب
☐ دست هوا به رشته‌ی جان بر گره زدست نزد گره‌گشای هوا می فرستمت
دست هوا: استعاره رشته‌ی جان: تشبیه مصراع اول: کنایه گره‌گشا: کنایه از مشکل‌گشا
هوا (اول): هوس هوا(دوم): عشق → جناس تام

۱۸۳- ☐ تو را در دل درخت مهربانی به چه ماند؟ به گلزار خزانی
درخت مهربانی: تشبیه
درخت مهربانی مثل گلزار خزانی: تشبیه و کنایه از بی‌وفایی معشوق
☐ برهنه گشته و بی‌بار مانده گل و برگش برفته خار مانده
خار و بار: جناس گل و برگ و خار: تناسب گل و خار: تضاد
☐ منم چون شاخ تشنه در بهاران ← تشبیه و کنایه از مشتاق بودن
تویی هم‌چون هوای ابر و باران ← تشبیه و تناسب

۱۸۴- ☐ نبرم از تو امیّد ای نگارین که تا از من نبرّد جان شیرین
امید نبردن: کنایه از ناامید شدن مصراع دوم: کنایه از نمردن
جان شیرین: حسّ‌آمیزی
☐ که امیدت زَنَد گه بر او آب ← تشخیص و کنایه طراوت بخشیدن امید به جان عاشق
☐ ای صبح دم ببین که کجا می‌فرستمت نزدیک آفتاب وفا می‌فرستمت
صبح دم: تشخیص آفتاب و ماه: استعاره از معشوق

۱۸۵- ☐ به روز و شب بود بی‌خورد و بی‌خواب روز و شب: تضاد / مجاز از همه وقت / کنایه از تحمل سختی‌ها
☐ دهد او را شب و روز آب و دانه شب و روز: تضاد / مجاز از همه وقت
☐ همیشه تا برآید ماه و خورشید ماه و خورشید: تناسب / کنایه از تا دنیا ادامه دارد.
☐ مرا تا عشق صبر از دل براندست تشخیص / کنایه از بی‌قراری و ناشکیبایی عاشق

۱۸۶- ☐ مرا در دل درخت مهربانی به چه ماند؟ به سرو بوستانی
درخت مهربانی: تشبیه درخت مهربانی من مانند سرو بوستان: تشبیه
☐ نه شاخش خشک گردد روز سرما نه برگش زرد گردد روز گرما
سرما و گرما: تضاد و جناس شاخ و برگ: تناسب
کنایه از تازگی عشق و پایداری آن
نه شاخش خشک گردد روز سرما
↓ ↓ ↓ ↓ ↓ ← آرایه‌ی موازنه
نه برگش زرد گردد روز گرما

۱۸۷- ☐ اگرچه تلخ باشد فرقت یار در او شیرین بود امید دیدار
حس‌آمیزی و کنایه مصراع اول: ناگواری جدایی مصراع دوم: دلپذیری امیدواری به دیدار
☐ خوش است اندوه تنهایی کشیدن ← پارادوکس
☐ چه باشد گر خورم صد سال تیمار ← صد سال مجاز از مدّت زیاد و اغراق
☐ اگر یک روز با دلبر خوری نوش ← یک روز مجاز از مدّت کم نوش خوردن: کنایه از خوش بودن
☐ نه ای دل تو کمی از باغبانی ← ای دل تشخیص

۱۸۸- ☐ یک شبی پروانگان جمع آمدند در مضیفی طالب شمع آمدند
پروانه: نماد عاشقان شمع: نماد معشوق جمع و شمع: جناس
☐ بازگشت و دفتر خود باز کرد دفتر خود باز کرد، کنایه از: به شرح دیده‌های خود پرداخت.
☐ گفت او را نیست از شمع آگهی کنایه از: او حقیقت شمع را نشناخته است.
☐ پرزنان در پرتو مطلوب شد شمع غالب گشت و او مغلوب شد
مطلوب و مغلوب: جناس غالب و مغلوب: تضاد
☐ ناقدی کاو داشت در مجمع مهی ناقد: نماد مرشد

۱۸۹- ☐ دین و دل به یک دیدن باختیم و خرسندیم در قمار عشق ای دل کی بود پشیمانی
دین و دل باختن: کنایه از عاشق شدن
باختن و خرسندی: پارادوکس
قمار عشق: تشبیه قمار و باختن: مراعات ای دل: تشخیص
☐ ما سیه‌گلیمان را جز بلا نمی‌شاید بر دل بهایی نه هر بلا که بتوانی
سیه‌گلیم، کنایه از: بدبخت بهایی، مجاز از: عاشق تلمیح به: البلاء للولاءِ

۱۹۰- ☐ ساقیا بده جامی زان شراب روحانی تا دمی برآسایم زین حجاب ظلمانی
شراب: استعاره از عشق حجاب ظلمانی: استعاره از جسم خاکی ساقی، جام و شراب: تناسب
☐ طرّه‌ی پریشانش دیدم و به دل گفتم این همه پریشانی بر سر پریشانی
تکرار در کلمه‌ی «پریشانی»: پریشانی اول: آشفتگی پریشانی دوم: یک فرد عاشق
☐ خانه‌ی دل ما را از کرم عمارت کن پیش از آن که این خانه رو نهد به ویرانی
خانه‌ی دل: تشبیه عمارت و ویرانی: تضاد خانه: استعاره از دل

۱۹۱- آب چه دانست که او گوهر گوینده شود خاک چه دانست که او غمزه‌ی غمازه شود
☐ آب و خاک مجاز از عناصر طبیعی یا انسان
هر دو مصراع تشخیص
گوهر گوینده: استعاره از نفس ناطقه
غمزه‌ی غمازه شدن: کنایه از بیانگر اسرار الهی شدن
و تلمیح به خلقت آدمی
غمزه و غمازه: جناس ناقص
☐ ناقه‌ی صالح چو ز که زاد یقین گشت مرا گوه پی مژده‌ی تو اشتر جمازه شود
تلمیح و تشخیص و کنایه از پیام تو موجب کمال است.
مصراع دوم: تشبیه

۱۹۲- □ روی کسی سرخ نشد بی مدد لعل لبت
بی تو اگر سرخ شود از اثر غازه شود
روی سرخ شدن کنایه از سربلند و موفق شدن
لعل لب: استعاره از لطف الهی
از اثر غازه شود: کنایه از ظاهری و زودگذر بودن
روی و لب ← تناسب
□ راز نهان دار و خمش ور خمشی تلخ بود
آن چه جگر سوزه بود باز جگر سازه شود
خمش: ایهام
تلخ بودن خمشی: حس آمیزی
جگر سوز و جگر سازه: جناس و کنایه

۱۹۳- □ خاک سیه بر سر او کزدم تو تازه نشد
یا همگی رنگ شود یا همه آوازه شود
خاک سیه بر سر کسی: کنایه از بدبخت بودن
دم: مجاز از سخن
همگی رنگ شود: کنایه از فریب خوردن
با نفس کسی تازه شدن: تلمیح به داستان حضرت عیسی
سیه و رنگ: تناسب

۱۹۴- □ هر که شدت حلقه‌ی در زود برد حقه‌ی زر
خاصه که در باز کنی محرم دروازه شود
در و زر ← جناس
در و دروازه و حلقه: تناسب
حلقه‌ی در شدن: کنایه از نزدیک شدن
حقه‌ی زر: استعاره از توفیق الهی
حقه زر بردن: کنایه از به مطلوب رسیدن
در باز کنی: کنایه از پذیرفتن و توجه کردن

۱۹۵- □ پای کوبان بر سر آتش نشست
پای کوبان: کنایه از شاد
بر - سر: جناس
□ چون گرفت آتش ز سر تا پای او
سرخ شد چون آتشی اعضای او
آتش: استعاره از عشق
سر تا پا: مجاز از همه وجود
سر و پا: تضاد و تناسب
مصراع دوم: تشبیه و کنایه از سوختن
□ گفت این پروانه در کار است و بس
در کار است: کنایه از کار آزموده و با تجربه
□ تا نگردی بی خبر از جسم و جان
کی خبر یابی زجانان یک زمان
جسم و جان: مراعات
جسم و جان: مجاز از همه‌ی وجود

۱۹۶- درفشان لاله در وی چون چراغی
لیک از دود او بر جانش داغی
مصراع اول: تشبیه
داغ: استعاره از سیاهی داخل لاله
جان لاله: تشخیص
و کل بیت حُسن تعلیل
□ شقایق بر یکی پای ایستاده
چو بر شاخ زمرّد جام باده ← تشبیه و استعاره

۱۹۷- ☐ قضای آسمانی مرا در این ورطه کشید — تشخیص ورطه: استعاره از گرفتاری
☐ ایشان را در ضبط آرد — کنایه: از گرفتن
☐ دل از ما برنگیرد — کنایه: از رها نکردن
☐ و اندر طلب طعمه پر و بال بیاراست — کنایه از آماده‌ی پرواز شدن
☐ امروز همه روی جهان زیر پرماست — کنایه از تحت تسلّط ماست.
☐ گفتا زکه نالیم که از ماست که بر ماست — کنایه از هر چه به ما می‌رسد از خودمان است.

۱۹۸- ☐ از تجارب برای دفع حوادث سلاح‌ها توان ساخت، تجربه به سلاح تشبیه شده است.
☐ گرم و سرد روزگار دیده و خیر و شرّ احوال مشاهدت کرده
گرم و سرد، خیر و شر ← تضاد
کنایه از با تجربه بودن — گرم و سرد را دیدن: حسّ آمیزی
☐ زه آب دیدگان بگشاد و بر رخسار جوی‌ها براند
زه آب دیده: تشبیه — جمله‌ی اول کنایه از گریستن
جوی‌ها: استعاره از اشک — جمله‌ی دوم: کنایه از بسیار گریستن و اغراق

۱۹۹- ☐ بسیار منی کرد — کنایه از تکبّر کردن
☐ بنگر که ازین چرخ جفا بیشه — چرخ: استعاره از روزگار
☐ ناگه از کمینگاه یکی سخت کمانی — سخت کمان: مجاز از تیرانداز ماهر
☐ او را به سوی خاک فرو کاست — خاک: مجاز از زمین
☐ گفتا عجب است این که زچوبی و ز آهن — چوب و آهن: مجاز از تیر و کمان

۲۰۰- ☐ نوروز داستان زیبایی است ← تشبیه
☐ هر سال این فرزند فراموش‌کار ما در خود را از یاد می‌برد ← فرزند: استعاره از انسان
مادر: استعاره از طبیعت
☐ چهره‌اش از شادی می‌شکفد، اشک شوق می‌بارد ← استعاره و کنایه از شاد شدن
☐ با دیدار یوسفش بینا و بیدار می‌شود ← یوسف: استعاره از انسان و تلمیح

۲۰۱- ☐ نوروز پیری که غبار قرن‌ها بر چهره‌اش نشسته است.
تشبیهِ نوروز به پیر — کنایه از قرنهای بسیار را پشت سرگذاشته است.
☐ این پیر روزگار آلود با ما زیسته است — این پیر: استعاره از نوروز
☐ زدودن رنگ پژمردگی از سیمای این ملّت است.
رنگ پژمردگی: تشبیه — سیمای ملّت: استعاره
☐ قومی که بر سر چهار راه حوادث نشسته و تیغ جلادان بند بندش را از هم گسسته است.
چهار راه حوادث: تشبیه — جمله‌ی اول: کنایه از اتفاقات گوناگونی دیده است.
جمله‌ی دوم: کنایه از موجب نابودی او شده است.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۲۰۲- ☐ به پایمردی خیال از صحراهای سیاه قرون می‌گذریم.
صحرای قرون: تشبیه پایمردی خیال: استعاره
کنایه: قرن‌های تاریخی قبل را از راه خیال پشت سر می‌گذاریم
☐ بودن خود را به عنوان ملّت در تندباد زمان‌ها خلود می‌بخشیم
تندباد زمان: تشبیه
☐ ما را برده‌ی رام و طعمه‌ی زدوده از شخصیتِ غرب کرده است.
تشبیه و کنایه ما را مطیع و از خود بیگانه کرده است.
☐ امانت عشق را به ودیعه می‌گیریم که هرگز نمی‌میریم
امانت عشق: تشبیه
☐ در صحرای عظیم بر صحیفه‌ی عالم خود را ثبت کنیم
صحرای بشری: تشبیه صحیفه‌ی عالم: تشبیه

۲۰۳- ☐ زاغی از آن جا که فراغی گزید رخت خود از باغ به راغی کشید
زاغی و راغی: جناس فراغی و راغی: جناس رخت کشیدن: کنایه از نقل مکان کردن
☐ تیزرو و تیزدو و تیزگام خوش روش وخوش پرش و خوش خرام
تیزرو و تیزدو: جناس واج آرایی و تکرار تیز و خوش
☐ با دلی از درد گرفتار او رفت به شاگردی رفتار او
گرفتار کسی: کنایه از عاشق مصراع دوم: تقلید کردن

۲۰۴- ☐ نوروز جشن جهان است وروز شادمانی زمین و آسمان
☐ آن چه ثابت است و همواره لایتغیّر است تنها تغییر است ← پارادوکس
☐ نوروز در چشم مغان عزیز بوده است ← تشخیص
☐ عاقبت از خامی سوخته ← پارادوکس
☐ رفت بر این قاعده روزی سه چار ← مجاز از مدت کوتاه

۲۰۵- ☐ چه چیز ملّتی را در برابر ارّابه‌ی زمان مصون می‌دارد. ارّابه‌ی زمان: تشبیه
☐ صفحات سیاه وسفید تاریخ ملّت کهن در برابر دیدگانمان ورق می‌خورد.
صفحات تاریخ ملّت: استعاره کنایه از تاریخ را مرور می‌کنیم
☐ اسکندر چهره‌ی خاک را به خون ملّت رنگین کرد.
چهره‌ی خاک: اضافه‌ی استعاری کنایه از کشتن
☐ سربازان قتیبه خیمه برافراشته بودند و مهلّب خراسان را قتل عام کرد.
خیمه برافراشتن: کنایه از لشکرکشی کردن خراسان: مجاز از مردم خراسان
☐ اور مزد دست به خلقت جهان زد دست زد: کنایه از شروع کرد
☐ عشق در این روز سر زده است کنایه از به وجود آمده است و جمله‌ی استعاری

۲۰۶- ☐ هم حرکاتش متناسب به هم — هم خطواتش متقارب به هم
هم (اول) نیز هم (دوم) همدیگر ← جناس تام — کل بیت: ترصیع
☐ باز کشید از روش خویش پای — کنایه از ادامه ندادن روش خود
در پی او کرد به تقلید جای — کنایه از تقلید کردن
پای و جای: جناس — پای و پی: جناس
☐ بر قدم او قدمی می‌کشید — وز قلم او رقمی می‌کشید
قلم و قدم: جناس ناقص
می‌کشید (اول) امتداد می‌داد — می‌کشید (دوم) رسم می کرد: جناس تام
هر دو مصراع: کنایه از تقلید کردن — و کل بیت ترصیع

۲۰۷- ☐ تو از حوالی اقلیم هرکجا آباد — بیا که می رود این شهر رو به ویرانی
آباد و ویرانی: تضاد — اقلیم و شهر: تناسب — شهر: مجاز از دنیا
☐ کنار نام تو لنگر گرفت کشتی عشق — بیا که یاد تو آرامشی است طوفانی
کنار: ایهام < ساحل / پهلو — کشتی عشق: تشبیه

مصراع اول: کنایه از مقصد رسیدن عشق
مصراع دوم: پارادوکس — لنگر، کشتی و کنار: مراعات نظیر

۲۰۸- ☐ گیتی فسرد از فتنه تا کی خفتن تو
خفتن: کنایه از غفلت — واج آرایی
☐ ابرو نباریدن چه رنگ است این چه رنگ است — تیغ و نبریدن چه ننگ است این ننگ است
رنگ و ننگ: جناس — تکرار در رنگ و ننگ
☐ طلوع می‌کند آن آفتاب پنهانی — زسمت مشرق جغرافیای عرفانی
آفتاب پنهانی: استعاره از امام زمان — طلوع و آفتاب و مشرق: تناسب
تلمیح به این سخن: وجود اما زمان مثل خورشیدی پشت ابر است.

۲۰۹- ☐ دوباره پلک دلم می‌پرد نشانه‌ی چیست؟
پلک دل: اضافه‌ی تشبیهی — کنایه از نگرانی و بی‌قراری
☐ کسی که سبزتر است از هزار بار بهار — سبز و بهار: تناسب — بهار: نماد طراوت
☐ کسی که نقطه‌ی آغاز هر چه پرواز است — تشبیه و کنایه از آغازگر رهایی است.
☐ تویی که در سفر عشق خط پایانی
سفر عشق: تشبیه — مصراع: کنایه از پایان بخش عشقی
☐ تویی بهانه‌ی آن ابرها که می‌گریند — حسن تعلیل و تشخیص
☐ بیا که صاف شود این هوای بارانی — هوای بارانی: استعاره از دل دردمند منتظران
مصراع: کنایه از شاد شدن از ظهور امام

۲۱۰- ☐ مردی نهان با روح هم پیمان نشسته — مردی به رنگ نوح در طوفان نشسته

روح: ایهام < جان / نام و امام روح اله — نوح و روح: جناس

مصراع اول کنایه از مردی الهی بود — مصراع دوم کنایه از نجات دهنده بود

طوفان: استعاره از حوادث انقلاب — مصراع دوم تشبیه

☐ مردی به مردی دشنه بر بیداد بسته — در خامشی‌ها قامت فریاد بسته

مردی «کیسه مرد» با مردی (مردانگی) جناس تام

دشنه بر بیدار بسته، کنایه از مبارزه با ظلم

مصراع دوم کنایه از آشکار کردن قیام و اعتراض

۲۱۱- ☐ مردی تذرو کشته را پرواز داده — اسلام را در خامشی آواز داده

تذرو: استعاره از اسلام فراموش شده

مصراع اول کنایه از قدرت اسلام را نشان دادن

مصراع دوم کنایه از اسلام را معرفی کردن

بیت تلمیح به داستان حضرت ابراهیم

مصراع دوم: آواز در خامشی: پارادوکس

۲۱۲- ☐ امیدها در دام حرمان درد می‌شد — بازار گرم عاشقی‌ها سرد می‌شد

دام حرمان: تشبیه — مصراع دوم: کنایه از ناامید شدن

امید و حرمان، گرم و سرد: تضاد

بازار گرم عاشقی: تشبیه وکنایه از پررونقی عشق

مصراع دوم: کنایه از کسادی عشق

سرد و درد: جناس

☐ مردی حوادث پایمال همّت او — عالم ثناگوی جلال همّت او

پایمال: کنایه از خوار و زبون بودن — عالم: مجاز مردم

۲۱۳- ☐ دیدم شبان خفته را بیدار دیدم — بر خفته‌ی شب شبروی بیدار دیدم

تکرار در دیدم. شبان خفته: تشخیص و نماد ظلم و ستم

شبروی بیدار: استعاره از امام — بیدار و خفته: تضاد

☐ مردی صفای صحبت آیینه دیده — از روزن شب شوکت دیرینه دیده

آیینه: نماد پاکی — و کنایه از پاک و بی‌آلایش بودن

شب: نماد ظلم و ستم — روزن شب: اضافه‌ی استعاری

۲۱۴- ☐ این فصل را با من بخوان باقی فسانه است — این فصل: مجاز از تاریخ انقلاب

☐ شبگیر غم بود و شبیخون بلا بود — کنایه از همه جا پر از غم و بلا بود

شبیخون بلا: اضافه‌ی استعاری

☐ هر روز عاشورا و هر جا کربلا بود

تلمیح و کنایه از ادامه‌ی مبارزات مردم — عاشورا و کربلا: تناسب

☐ جان از سکوت سرد شب دلگیر می‌شد

سکوت سرد: حس‌آمیزی — شب: نماد ظلم و ستم — کل مصراع: تشخیص

☐ دل در رکاب آرزوها پیر می‌شد

رکاب آرزوها: اضافه‌ی استعاری — کنایه از ناامید شدن دل‌ها

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۲۱۵- ☐ قابیلیان بر قامت شب می‌تنیدند هابیلیان بوی قیامت می‌شنیدند
بین قابیلیان و هابیلیان، می‌تنیدند و می‌شنید: قامت و قیامت: جناس
قامت شب: استعاره و تشخیص
قابیلیان و هابیلیان: تلمیح
مصراع اول کنایه از افزایش ظلم ستمگران
مصراع دوم کنایه از آمادگی برای شهامت
بو شنیدن: حس‌آمیزی
شب: نماد ظلم و ستم
قابیلیان: استعاره از ستمگران هابیلیان: استعاره از مبارزان

۲۱۶- ☐ جهان قرآن مصوّر است تشبیه
☐ آیه‌ها در آن به جای آن که بنشینند، ایستاده‌اند
آیه‌ها: استعاره از پدیده‌ها بنشیند و ایستاده‌اند: تضاد و کنایه
☐ با چشم‌های عاشق بیا جهان را تلاوت کنیم
چشم: مجاز از بینش تلاوت جهان: کنایه از شناخت دنیا
☐ دریا یک مفهوم است جنگل و خاک و ابر
دریا و جنگل و... : مجاز از پدیده‌ها

۲۱۷- راه تشخیص رباعی از دوبیتی:
در دو بیتی هجای اوّل: صامت + مصوّت کوتاه به صحرا بنگرم... ← بِ: ص + م. کوتاه
در رباعی هجای اوّل: صامت + مصوّت بلند آنان که محیط... ← آ: ص + م. بلند
صامت + مصوّت کوتاه + صامت سرسبزترین... ← سر: ص + م. کوتاه + ص

۲۱۸- ☐ گویند که با نام تو مجنون گم شد در چشم تو آفتاب گردون گم شد
تلمیح در مصراع اول مصراع اول: کنایه از فراموش شدن هر عشق و عاشقی
مصراع دوم: کنایه از بی‌ارزش شدن خورشید
☐ من می‌گویم ستاره‌ای بود شهید پیدا شد و چرخی زد و در خون گم شد
مصراع اول: تشبیه مصراع دوم: کنایه از شهید شدن

۲۱۹- رباعی ← مصراع اول و دوم و چهارم هم قافیه‌اند
مشهورترین وزن رباعی معادل جمله‌ی «لاحول ولاقوة الا باللّه»
مشهورترین رباعی گویان: عمر خیام، عطّار، مولوی، بیدل.

۲۲۰- ☐ بشکن دل بی‌نوای ما را ای عشق این ساز شکسته‌اش خوش آهنگ‌تر است
شکستن دل: کنایه از اندوهگین کردن ای عشق: تشخیص
بی نو ایهام < بی صدا / درمانده
این ساز: استعاره از دل
شکسته ایهام < دل شکسته و درمانده / نوای شکسته اصطلاحی در موسیقی
کل بیت: حسن تعلیل و تلمیح به این که خدا در دل‌های شکسته جای دارد
بین ساز و شکسته و آهنگ: تناسب

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۲۲۱- ☐ سرسبزترین بهار تقدیم تو باد آوای خوش هزار تقدیم تو باد
بهار: نماد طراوت هزار: نماد شادابی
☐ گویند که لحظه‌ای است روییدن عشق آن لحظه هزار بار تقدیم تو باد
روییدن عشق: استعاره کلّ بیت: کنایه از عاشق بودن
☐ در هر نفسی که می‌تپی ای دل من یادت نرود که اجازه از عشق بگیر
ای دل: تشخیص

۲۲۲- ☐ با من بیا همسفر باش تا دور تا قلّه‌ی نور در این سفر دست عشق است پشت و پناه من و تو
دور، نور← جناس قلّه‌ی نور: تشبیه
☐ بر دوش زمانه لحظه‌ها سنگین بود خورشید و زمین و آسمان غمگین بود
سنگینی لحظات: کنایه و حس‌آمیزی مصراع دوم تشخیص
دوش زمانه: اضافه‌ی استعاری خورشید و زمین و آسمان: تناسب و مجاز از همه موجودات

۲۲۳- ☐ از خون و گل و شکوفه تابوت شهید بر موج بلند دست‌ها رنگین بود
موج دست‌ها: تشبیه کل بیت: کنایه از با شکوه بودن تشیع پیکر شهید
☐ هر چند که از آینه بی‌رنگ‌تر است از خاطر غنچه‌ها دلم تنگ‌تر است
مصراع اول: کنایه از پاک بودن (اغراق)
مصراع دوم: کنایه از اندوهگینی
خاطر غنچه‌ها: اضافه‌ی استعاری

۲۲۴- ☐ این سر نه سامان پذیرد و این غم نه پایان پذیرد یک نیم شب پرنگیرد تا مرغ آه من و تو
سر و پر: جناس مرغ آه: تشبیه
سامان گرفتن سر: کنایه از به آرامش رسیدن پر گرفتن مرغ آه: راز و نیاز با خدا در شب
☐ فردا که گل زخم‌ها را عشّاق شاهد بگیرند
فردا: مجاز از قیامت گل زخم: تشبیه زخم به گل

۲۲۵- ☐ این جوشش گرم عشق است آرام منشین و بشتاب کاخر شود خاک سردی آرامگاه من و تو
جوشش عشق: اضافه‌ی استعاری
خاک سرد: مجاز از گور مصراع دوم کنایه از مُردن گرم و سرد: تضاد
☐ آن گورهای نکنده با التهابی مکنده خود چشم‌های زمین است مانده به راه من و تو
نکنده و مکنده: جناس و سجع چشم زمین: استعاره
گورهای نکنده: پارادکس گورها مثل چشم‌های زمین‌اند: تشبیه
التهاب مکنده: کنایه از اشتیاق بسیار مانده به راه من و تو: کنایه از منتظر بودن

۲۲۶- ☐ سنگین شد ای دل، دل من بار گناه من و تو صبح آمد امّا نشد صبح شام سیاه من و تو
بار گناه: تشبیه سنگین شدن بار گناه: افزایش گناهان (کنایه)
ای دل: تشخیص صبح: استعاره از رسیدن به پیروزی صبح و شام: تضاد
شام سیاه: استعاره از غفلت شام سیاه صبح نشد: کنایه از بی‌خبری باقی ماندن
آرایه‌ی تکرار در «من و تو»

۲۲۷- ☐ به پاس یک دل ابری، دو چشم بارانی پر است خلوتم از یک حضور نورانی
دل ابری: کنایه از دل غمگین دو چشم بارانی: کنایه از چشمان گریان
مصراع دوم: پارادکس ابر و باران: تناسب
☐ کسی که وسعت او در جهان نمی‌گنجد به خانه‌ی دل من آمده‌ست مهمانی!
مصراع اول: اغراق خانه‌ی دل: تشبیه کل بیت: پارادوکس
☐ چه بود صاعقه‌ای کز سر زمانه گذشت و یا ز خواب جهان یک عبور طوفانی
تشبیه امام به صاعقه سر زمانه: اضافه‌ی استعاری
خواب جهان: اضافه‌ی استعاری صاعقه و طوفان: مراعات نظیر

۲۲۸- ☐ غمی به قدمت تاریخ درد انسان داشت دلی به وسعت جغرافیای انسانی
تاریخ و جغرافیا: تناسب انسان و انسانی: جناس
☐ نشسته است به جانم همیشه تا هستم غمش اصیل‌تر از یک نیاز روحانی
به جانم نشسته است: در جانم جا گرفته است(کنایه) غمش نشسته است: تشخیص
☐ هنوز می‌شنود آن صدای محزون را دلم به روشنی آیه‌های قرآنی
به روشنی می شنود: کنایه و حس‌آمیزی آیه و قرآن: تناسب

۲۲۹- ☐ قوافلی که در راه مکّه رفت و آمد می‌کنند به نظر مورچگان می‌آیند: تشبیه
☐ مورچگانی که حیاتشان نسبت به ما از نسبت حیات ما به کاینات درازتر است: مورچگان: استعاره از قافله‌ها
☐ گفتیم این کوه آشنای صمیمی دارد و این تنهایی یک رفیق مصاحب: تشخیص جمله‌ی آخر پارادکس
☐ صدایی که صاف‌تر از قطره‌ی شبنم و نازک‌تر از وزش نسیم و به طرز الهام بلند است.
اغراق بلندی الهام: حس‌آمیزی
☐ نه گرما نه سرما و نه بادهای تند که قید می‌کشیدند سرما و گرما: تضاد و جناس تشخیص قید کشیدن بادها

۲۳۰- ☐ ماه نور ملایم و نظیف خود را همه جا پخش می‌کرد. حسّ‌آمیزی
☐ برای این که این آرامگاه تفکّرات او را ببیند آرامگاه تفکّرات، استعاره از غار حرا
☐ محمد روز به روز لاغرتر می‌شد و فکرش شعله‌های بلندتری می‌گرفت: استعاره و کنایه
☐ بدنش آب می‌شد و شعله‌ی جانش روشن‌تر می‌گشت: استعاره و کنایه
☐ می‌دید در بند خودش نیست کنایه از اهمیتی به خود نمی‌دهد

۲۳۱- ☐ مکّه می‌ماند با اراضی سوزان و کوه های افسرده رنگ و سیاه رو ← تشخیص
☐ فضای اطراف مکّه با کوه های بلند و کوتاه آن نمایان است کوه‌های عبوس و سخت ← تضاد و تشخیص
☐ نور خورشید دیرتر از همه جا آن جا را ترک می گوید: تشخیص
☐ تمام سنگ‌ها حالت استماع دارند و منتظرند: تشخیص
☐ گویی کوه هم با او: خواب رفت: تشخیص

۲۳۲- ☐ تهران را پشت سر گذاشتم کنایه از ترک کردن
☐ به سوی بخارا بال پر گشودم
جمله‌ی استعاری و کنایه از یه طرف ایل مشتاقانه حرکت کردن
بخارا: استعاره از ایل و قبیله و تلمیح به داستان امیر نصرسامانی
☐ پدرم رفیق گیر می‌شد کنایه از ناتوان شدن
☐ باید به همان شهر بی‌مهر بازگردی شهر و مهر: جناس شهر بی‌مهر: تشخیص
☐ به آب چشمه دست نمی‌توان بر کنایه از سرد بودن آب

۲۳۳- ☐ شاهین تیز بال افق‌ها بودم — تشبیه و کنایه از قدرتمند بودن
☐ زنبوری طفیلی شدم — تشبیه و کنایه از ناتوان شدن
☐ آن آب و هوای بهشتی را در خواب می‌دیدم — کنایه از آرزویشان را داشتن
☐ ماست را با چاقو می‌بریم — کنایه از سفت بودن ماست
☐ جوجه کبک‌ها خطّ و خال انداخته‌اند — کنایه از بزرگ شدن
☐ مادر چشم به راه توست — کنایه از منتظر بودن

۲۳۴- ☐ رنگ آموی پرنیان شد — تشبیه و کنایه از مشکلات برطرف شد
☐ بوی جوی مولیان مدهوشم کرد
بوی و جوی: جناس، تشخیص و کنایه مرا از خود بی‌خود کرد
☐ به سوی زندگی روان شدم — جمله‌ی استعاری و کنایه از زندگی را شروع کردم
☐ آب خوش از گلویش پایین نمی‌رود — کنایه از ناراحت و غمگین است

۲۳۵- ☐ همه‌شان زندگی شیرین و دیرین را از سر گرفتند — شیرین و دیرین: جناس
از سر گرفتند: کنایه از شروع کردن — زندگی شیرین، حس‌آمیزی
☐ کوه‌ها مرتفع در آغوششان کشید — کنایه ار در کوه‌ها ادامه‌ی حرکت دادند
☐ آهوها را به تیر دوختند — کنایه از شکار کردند
☐ لیسانس نمی‌گذاشت در ایل بمانم
لیسانس: مجاز از مدرک لیسانس — خبر: تشخیص
☐ کنایه از در فکر و شک بودن — کنایه از در فکر و شک بودن

۲۳۶- ☐ در دامن معطّر چمن‌ها سفره‌ها را گستردند — دامن چمن: اضافه‌ی استعاری
☐ درخت بیداد را از بیخ و بن را ندارم — درخت بیداد: تشبیه — کنایه از: براندازی ظلم
☐ از ترقّی مدلیّه چشم پوشیدم — کنایه از صرف نظر کردن
☐ حلقه‌ها به در کوفتم — کنایه از تلاش بسید کردن
☐ خبر انتصابم قومم و قبیله را تکان داد — قبیله: مجاز از مردم قبیله — کنایه از خوشحال کرد

۲۳۷- ☐ دلی از عزا در می‌آوردم — کنایه با غذا خوردن رفع گرسنگی می‌کردم
☐ مزه‌ی شیرینی‌ها را زیر دندان دارم — کنایه: به یاد داشتن
☐ قند در دلم آب می‌نشد — کنایه از احساس لذت کردن
☐ کارمان به اتاق کرایه‌ای کشید — کنایه از مستأجر شدیم
☐ اسب‌هایشان اسم و رسم داشتند — کنایه از مشهور بودن

۲۳۸- فرش‌های گران بهای چادرش زبانزد قبیله بود — زبانرد بودن کنایه از مشهور بودن
قبیله: مجاز از مردم قبیله
☐ از آینده‌ی درخشانم برایش خیال‌ها می‌بافتند — جمله‌ی استعاری وکنایه از حرف‌های تخیّلی می‌گفتند
☐ من به زبان آمدم — کنایه از حرف زدم
☐ پدرم عرش را سیر کرد — کنایه از خیلی خوشحال بود.
☐ بار سفر را بستند — کنایه از آماده‌ی حرکت شدند.

۲۳۹- ☐ پیش صاحبنظران ملک سلیمان باد است. تشبیه و کنایه از گذرا و هیچ بودن دنیا
☐ بلکه آن است سلیمان که ز ملک آزاد است از ملک آزاد است کنایه از عدم تعلّق به دنیا و تلمیح
☐ آن که گویند که بر آب نهاده است جهان بر آب نهاده است ایهام < روی آب قرار داد / بی پایه و اساس
☐ مشنو ای خواجه تا درنگری بر باد است کنایه از هیچ است خواجه: مجاز از انسان
☐ دل در این پیرزن عشوه گرد هر مبند
پیرزن عشوه گر دهر: اضافه‌ی تشبیهی کنایه از عدم تعلق به دنیا
☐ کاین عروسی که در عقد بسی داماد است عروس و داماد و عقد: مراعات‌نظیر
داماد: استعاره از هر فرسی خورده‌ی دنیا کنایه از شیفتگان دنیا بسیارند

۲۴۰- ☐ خاک بغداد به مرگ خلفا می‌گرید ورنه این شطّ روان چیست که در بغداد است
تشخیص و حسن تعلیل
☐ گر پر از لاله‌ی سیراب بود دامن کوه مرو از راه که آن خون دل فرهاد است
حسن تعلیل از راه مرد: کنایه از فریب نخور فرهاد: تلمیح
☐ همچو نرگس بگشا چشم و ببین کاندر خاک چند روی چوگل و قامت چون شمشاد است
جمله‌ی اول تشبیه و کنایه از خوب دیدن
روی مثل گل: تشبیه و کنایه از زیبا بودن
قامت چو شمشاد: تشبیه وکنایه از قامت بلند
جمله‌ی آخر: کنایه از مُردن همه

۲۴۱- ☐ خیمه‌ی انس مزن بر در این کهنه رباط که اساسش همه بی‌موقع و بی‌بنیاد است
خیمه‌ی انس: تشبیه
خیمه‌ی انس زدن: کنایه از علاقه‌مند شدن
کهنه رباط: استعاره از دنیا
حاصلی نیست به جز غم زجهان خواجو را شادی جان کسی کاو زجهان آزاد است
غم و شادی: تضاد خواجو: تخلّص زجهان آزاد است کنایه از عدم تعلق به دنیا

۲۴۲- ☐ شمع جویی و آفتاب بلند روز بس روشن و تو در شب تار
شمع: استعاره از دانش و عقل آفتاب: استعاره از خدا
در شب تار بودن: کنایه از غفلت و جهل
شب: استعاره از جهل شمع جویی: کنایه از دنبال استدلال هستی
روز بس روشن: کنایه از آشکاری حقیقت
☐ پا به راه طلب نه از ره عشق بهر این راه توشه‌ای بردار
پا به راه نهادن: کنایه از اقدام کردن ره عشق: تشبیه توشه استعاره از معرفت

۲۴۳- ☐ تا به جایی رسی که می‌نرسد پای اوهام و پایه‌ی افکار
پای اوهام: اضافه‌ی استعاری پایه‌ی افکار: اضافه‌ی استعاری
کل بیت: کنایه از به کمالات غیر قابل تصوّر رسیدن
☐ باریابی به محفلی کان جا جبرئیل امین ندارد بار
تلمیح به معراج رسول اکرم(ص)

۲۴۴- ☐ جان گدازی اگر به آتش عشق — عشق را کیمیای جان بینی
آتش عشق: تشبیه — مصراع اول کنایه از تحمل سختی‌های عشق
مصراع دوم تشبیه و کنایه از به کمال رسیدن
☐ با یکی عشق ورز از دل و جان — دل و جان: مجاز از تمام وجود
☐ یار بی پرده از در و دیوار — در تجلی است یا اولی الابصار
یار: استعاره از خدا — در و دیوار: مجاز از همه جا

۲۴۵- ☐ از مضیق حیات در گذری — وسعت ملک لامکان بینی
مضیق و وسعت: تضاد
☐ که یکی هست و هیچ نیست جز او — وحده لا اله الاّ هو ← تضمین
☐ چشم بگشا به گلستان و ببین — جلوه‌ی آب صاف در گل و خار
گل و گلستان: تناسب — گل و خار: تضاد
☐ زان بی‌رنگ صد هزاران رنگ — لاله و گل نگر در آن گلزار
لاله و گل و گلزار: مراعات

۲۴۶- ☐ چشم دل باز کن که جان بینی — آن چه نادیدنی است آن بینی
چشم، دل: اضافه‌ی استعاری آن و جان: جناس — مصراع دوم پارادکس
☐ گر به اقلیم عشق روی آری — همه آفاق گلستان بینی
اقلیم عشق: تشبیه — مصراع اوّل: کنایه از عاشق شدن
مصراع دوم: تشبیه — آفاق: مجاز از دنیا — مصراع دومخ: کنایه از زیبا بودن دنیا
☐ بی سر و پا گدای آن جا را — سر زملک جهان گران بینی
مصراع دوم: کنایه از بی‌اعتنایی به دنیا

۲۴۷- ☐ هم در آن پا برهنه جمعی را — پای بر فرق فرقدان بینی
فرقدان: مجاز از آسمان — فرق فرقدان: اضافه‌ی استعاری
پا و فرق: تضاد — مصراع دوم: به کمال و برتری رسیدن
☐ دل هر ذره را که بشکافی — آفتابیش در میان بینی
آفتاب: استعاره از حقیقت — کل بیت: پارادکس

۲۴۸- قالب شعری تشکیل شده از چند بخش
داشتن قافیه‌ای جداگانه برای هر بند
تکرار بیتی عیناً در میان بندها
وحدت موضوع داشتن کلّ شعر

۲۴۹- ☐ سر نهاد اندر بیابان و برفت — کنایه: به طرف بیابان رفت
☐ از گران جانی و چالاکی همه — گران جانی: کنایه از ستمی در عبادت
چالاکی: کنایه از رغبت به عبادت
☐ عشق را دریای غم و غمناک نیست — تشبیه و کنایه از عشق همراه غم است
☐ بر دل موسی سخن‌ها ریختند — کنایه از وحی نازل شد
دیدن و گفتن به هم آمیختند — کنایه از به بصیرت رسید

۲۵۰- ☐ وحی آمد سوی موسی از خدا بندهٔ ما را زما کردی جدا
خدا و جدا: جناس
☐ تو برای وصل کردن آمدی نی برای فصل کردی آمدی
فصل و وصل: جناس و تضاد
☐ در حق او مدح و در حق تو ذم در حق او شهد و در حق تو سم
ذم و سم: جناس مدح و ذم: تضاد شهد و سم: تضاد
آرایش تکرار و کل بیت موازنه
☐ خون شهیدان را زآب اولی‌تر است این خطا از صد صواب اولی‌تر است
اسلوب معادله خطا و صواب: تضاد
☐ هیچ آدابی و ترتیبی مجو هر چه می خواهد دل تنگت بگو
تمثیل (ارسال المثل)

۲۵۱- ☐ دستکت بوسم، بمالم پایکت وقت خواب آید برویم جایکت ← کنایه از خدمتگزار توام
☐ ای فدای تو همه بزهای من ای به یادت هی هی و هی های من
بزها: مجاز از دانایی هی هی و هی ها: مجاز از آوازها
کل بیت کنایه از هر چه دارم فدای تو
☐ این زمین و چرخ از او آمد پدید
کنایه از خالق همه دنیاست چرخ: استعاره از آسمان

۲۵۲- ☐ پنبه‌ای اندر دهان خود فشار کنایه از ساکت شو
☐ آفتابی را چنین هاکی رواست آفتاب: استعاره از حقیقت خدا
☐ گر نبندی زین سخن تو حلق را آتشی آید بسوزد خلق را
حلق: مجاز از دهان مصراع اول: کنایه از صحبت کنی آتش: استعاره از عذاب الهی
☐ گفت ای موسی دهانم دوختی وز پشیمانی تو جانم سوختی
مصراع اول کنایه از ساکتم کردی مصراع دوم: ازده خاطرم کردی

۲۵۳- ☐ حکمت ربوبیّت به سرّ ملاکیه می‌گفت سرّ: مجاز از قلب و باطن
☐ تا شما در این آینه نقش‌های بوقلمون ببینید آینه: استعاره از آفرینش انسان
☐ به ید قدرت در گل از گل دل کرد ید قدرت: استعاره
☐ سرنشتر عشق بر رگ روح زدند نشتر عشق: تشبیه رگ روح: استعاره
☐ گوهر محبت بود که در صدف امانت معرفت تعبیه کرده بود.
گوهر محبت: تشبیه صدف امانت: تشبیه امانت معرفت: تشبیه

۲۵۴- ☐ هیچ کس خزانگی آن گوهر نیافته آن گوهر: استعاره از معرفت و محبّت خدا
☐ دل را بر مثال کوشکی یافت تشبیه
☐ در پیش او می‌دانی ساخته چون سرای شاهان تشبیه
☐ دست رد بر رویش باز نهادند کنایه از رد کردن و نپذیرفتن
☐ مردود جهان شد مجاز از جهانیان
☐ چون او را بر تحت خلافت نشانم کنایه از جانشین خود کنم

۲۵۵- ☐ بار امانت عاشقانه و مردانه در سفت جان کشد
بار امانت: تشبیه، تلمیح　　سفت جان: اضافه‌ی استعاری
کنایه از با جان خود امانت الهی را بپذیرد
☐ خانه‌ی آب و گل آدم من می‌سازم
تشبیه و کنایه از کالبد انسان را می‌آفرینم
☐ در او گنج معرفت تعبیه می‌کنم　　گنج معرفت: تشبیه

۲۵۶- ☐ خاک تن در نمی‌دهد　　کنایه از پذیرفتن و راضی شدن
☐ ملائکیه را انگشت تعجّب در دندان تحیّر بماند　　کنایه از متعجّب و متحیّر شدن
☐ شما را سر و کار با عشق نبوده است　　کنایه از عاشق نبودید
☐ دست کاری قدرت بنمایم　　کنایه از قدرت‌نمایی کردن
☐ از ابر کرم باران محبت بر خاک آدم بارید　　ابر کرم: تشبیه　　باران محبت: تشبیه

۲۵۷- لب و دندان سنایی همه توحید تو گوید　　مگر از آتش دوزخ بودش روی رهایی
* لب و دندان ← مجاز از کل وجود
* لب - دندان / آتش - دوزخ ← مراعات نظیر (تناسب)
* روی ← ایهام تناسب { امید / صورت (که قابل قبول نیست اما با لب و دندان تناسب ایجاد می‌کند.)
* «ش» در بودش ← متمّم

۲۵۸- همه غیبی تو بدانی، همه عیبی تو بپوشی　　همه بیشی تو بکاهی، همه کمّی تو فزایی
* غیبی - عیبی ← جناس
* بدانی، بپوشی، بکاهی ← قافیه‌ی میانی
* واج‌آرایی مصوّت بلندِ «ای»
* ترصیع
* تلمیح

۲۵۹- هرکه جز ماهی، ز آبش سیر شد　　هرکه بی‌روزی است، روزش دیر شد
* بیت آرایه‌ی ارسال‌المثل است.
* بیت اسلوب معادله دارد.
* ماهی - آب ← مراعات نظیر
* روزش دیر شد ← کنایه: ملول و خسته شد.

۲۶۰- محرم این هوش جز بی‌هوش نیست　　مر زبان را مشتری جز گوش نیست
* بیت آرایه‌ی پارادوکس دارد. (مصراع اول)
* هوش: استعاره از عشق
* هوش - گوش: جناس
* بی‌هوش: استعاره از عاشق
* بیت آرایه‌ی اسلوب معادله دارد.
* بیت آرایه‌ی ارسال‌المثل (تمثیل) دارد.
* زبان - گوش: مراعات نظیر
* مصراع دوم تشخیص دارد.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۲۶۱- همچو نی زهری و تریاقی که دید؟ همچو نی دمساز و مشتاقی که دید؟
* مصراع اول ← پارادوکس (یا متناقض‌نما: زهری و تریاقی)
* بیت استفهام انکاری دارد.

۲۶۲- نی، حریف هرکه از یاری بُرید پرده‌هایش پرده‌های ما درید
* نی ← استعاره از مولوی یا هر انسان عاشق دیگری
* پرده - پرده ← جناس تام (پرده‌ی اول: پرده‌ی موسیقی - پرده‌ی دوم: راز و سِرّ)
* پرده دریدن ← کنایه از آشکار کردن راز است.

۲۶۳- آتش است این بانگ نای و نیست باد هرکه این آتش ندارد نیست باد
* نیست باد - نیست باد ← جناس تام
* نیست باد (مصراع اول): نیست ← فعل / باد ← مسند
* نیست باد (مصراع دوم): نیست ← مسند / باد ← فعل

۲۶۴- کز نیستان تا مرا ببریده‌اند از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند
* نیستان ← استعاره از عالم معنا
* مرد و زن ← مجاز از کل موجودات

۲۶۵- * ما چو نایيم ← تشبیه (ما مانند نی هستیم)
* ما چو چنگیم ← تشبیه (ما مانند چنگ هستیم)

۲۶۶- با زمزمه‌ی این نوشته‌ها، خواننده دامن از خاک برمی‌چیند و در عالم پاک و روشنای افلاک سیروسفر آغاز می‌کند.
* دامن از خاک برچیدن: کنایه از ترک تعلقات و بی‌توجّهی به مادیات

۲۶۷- روا مدار که به ظاهر هوس خویش، پای بطلان بر عنوان حق گذارم و باطل را بر حق برگزینم.
* پای بطلان ← اضافه‌ی اقترانی
* پای بطلان بر عنوان حق گذارم ← کنایه از حق را نادیده گرفتن
* بطلان - باطل ← اشتقاق
* باطل - حق ← تضاد
* گذارم - گزینم ← سجع
* عنوان حق ← اضافه‌ی استعاری

۲۶۸- * دل دوستان بشکند ← استعاره‌ی مکنیه
* لجاج شهوت ← اضافه‌ی تشبیهی
* پرده‌ی عفاف ← اضافه‌ی تشبیهی
* ظلمات جهل ← اضافه‌ی تشبیهی
* چراغ هدایت ← اضافه‌ی تشبیهی

۲۶۹- * آورد - ببرد ← سجع
* بشکند - بخشد ← سجع
* سر به دنبال هوس گذاردن ← کنایه از در پی هوس بودن
* بیغوله - شاهراه ← تضاد (طباق)

۲۷۰- همه عزّی و جلالی، همه علمی و یقینی　　همه نوری و سروری، همه جودی و جزایی
* آرایه‌ها:
- تنسیق الصفات　　- واج آرایی «ای»
- مراعات نظیر (تناسب)　　تلمیح　　ترصیع

۲۷۱- تو حکیمی، تو عظیمی، تو کریمی، تو رحیمی　　تو نماینده‌ی فضلی، تو سزاوار سنایی
* آرایه‌ها: مراعات نظیر - تلمیح - واج‌آرایی - تنسیق‌الصفات

۲۷۲- شده بر بدی دست دیوان دراز　　ز نیکی نبودی سخن جز به راز
* بدی - نیکی ← تضاد
* دیوان ← استعاره از حاکمان ظالم
* دراز - راز - جناس
معنی بیت: حکّام ستمگر دست به تجاوز گشوده بودند و از نیکی جز به پنهانی سخنی به میان نمی‌آمد.

۲۷۳- هنر خوار شد، جادویی ارجمند　　نهان راستی، آشکارا گزند
* هنر - جادویی ← تضاد
* خوار - ارجمند ← تضاد
* نهان - آشکارا ← تضاد
* راستی - گزند ← تضاد

۲۷۴- سراسر همه دشت بریان شدند　　بر آن چهر خندانش گریان شدند
* بریان شدند ← کنایه از غمگین شدند
* بریان - گریان ← جناس
* خندان - گریان ← تضاد
معنی بیت: همه‌ی مردم ناراحت شدند و به حال سیاوش که چهره‌ای خندان داشت، گریستند.

۲۷۵- زمین گشت روشن‌تر از آسمان　　جهانی خروشان و آتش، دمان
* زمین - آسمان ← تناسب + تضاد
* مصراع اول ← اغراق
* جهان ← مجاز از مردم
معنی بیت: با شعله‌های آتش، گویی آسمان روشن‌تر شد. مردم فریاد می‌کشیدند و آتش همه‌جا شعله‌ور بود.

۲۷۶- بیامد دو صد مردِ آتش‌فروز　　دمیدند گفتی شب آمد به روز
* فروز - روز ← جناس
* شب - روز ← تضاد + تناسب
* شب آمد به روز ← کنایه از تاریک شدن
* شب آمد به روز ← پارادوکس
* شب آمد به روز ← اغراق (مبالغه)

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۲۷۷- نهادند بر دشت هیزم دو کوه　　جهانی نظاره شده هم‌گروه
* هیزم دو کوه ← تشبیه (هیزم مانند دو کوه)
* جهان ← مجاز از مردم
* هم‌گروه: همه با هم، یک‌پارچه
معنی بیت: در میان دشت، هیزم‌ها را به شکل دو کوه قرار دادند و جمعیت بسیاری برای دیدن آمده بودند.

۲۷۸- به صد کاروان اشتر سرخ موی　　همی هیزم آورد پرخاش‌جوی
* موی - جوی ← جناس
* مصراع اول اغراق (مبالغه) دارد.
معنی بیت: ساربان با ناراحتی و پرخاش‌کنان با صد کاروان شتر سرخ‌مو، هیزم می‌آورد.

۲۷۹- به دستور فرمود تا ساروان　　هیون آرد از دشت، صد کاروان
* دستور ← ایهام { ۱- به وزیر گفت. / ۲- به‌صورت دستور گفت.
* ساروان - کاروان ← جناس
* کاروان ← ممیز

۲۸۰- چو فرزند و زن باشدم خون و مغز　　که را بیش، بیرون شود کار نغز!
* فرزند و زن - خون و مغز ← لف و نشر
* فرزند خون است / زن مغز است ← تشبیه
* مغز - نغز ← جناس
* بیت استفهام انکاری دارد.
* مصراع دوم کنایه است.
* بیت به‌صورت طنز بیان شده است.
معنی بیت: وقتی که فرزند مثل خون و زن، مثل مغز من است، دیگر برای کسی چیزی عجیب‌تر از این خواهد بود؟ (از این بدتر هم می‌شود؟)

۲۸۱- کزین دو یکی گر شود نابکار　　از آن پس که خواند مرا شهریار؟
* بیت استفهام انکاری دارد.
معنی بیت: اگر یکی از این دو گناه‌کار باشد، دیگر کسی مرا پادشاه نخواهد خواند.
* شهریار ← مسند
* نابکار: گناه‌کار

۲۸۲- مگر کاتش تیز پیدا کند　　گنه‌کرده را زود رسوا کند
* آتش پیدا کند / رسوا کند ← تشخیص یا جان‌بخشی
معنی بیت: شاید آتش سوزان، حقیقت را روشن و مشخص سازد و سریع، گناه‌کار را رسوا کند.

۲۸۳- جهان‌دار، سودابه را پیش خواند　　همی با سیاوش به گفتن نشاند
* به گفتن نشاند ← کنایه از روبه‌رو کرد.
معنی بیت: کاووس‌شاه، سودابه را فراخواند و با سیاوش روبه‌رو کرد.

۲۸۴- چو خواهی که پیدا کنی گفت‌وگوی بباید زدن سنگ را بر سبوی
* سنگ را بر سبو زدن ← کنایه از آزمایش کردن
* گفت‌وگوی: حقیقت
معنی بیت: اگر می‌خواهی حقیقت آشکار شود، باید به آزمایش بپردازی.

۲۸۵- توسنی کردم ندانستم همی کز کشیدن تنگ‌تر گردد کمند
* مصراع دوم ← ارسال‌المثل (این مصراع ضرب‌المثل است و در میان مردم رواج دارد.)
* مصراع دوم ← کنایه از غلبه‌ی عشق بر عاشق
* توسنی: سرکشی، عصیان (صفت اسب)

۲۸۶- زشت باید دید و انگارید خوب زهر باید خورد و انگارید قند
* زشت - خوب ← تضاد
* زهر - قند ← تضاد
* بیت پارادوکس دارد.
* بیت اسلوب معادله دارد.
* بیت ترصیع (موازنه) دارد.

۲۸۷- عشق دریایی کرانه ناپدید کی توان کردن شنا ای هوشمند
* مصراع اول ← تشبیه (عشق مانند دریایی است.)
* دریا - کرانه - شنا ← مراعات نظیر (تناسب)
* بیت استفهام انکاری دارد.
* بیت ۳ جمله دارد.

۲۸۸- بگفتا گر به سر یابیش خشنود؟ بگفت از گردن این وام افکنم زود
* وام ← استعاره از سر فرهاد
* مصراع دوم ← کنایه از جانبازی
* به سر یابیش خشنود ← جمله‌ی چهار جزئی با مفعول و مسند
* بین دو مصراع، عبارت سؤالی «چه می‌کنی» به قرینه‌ی معنوی حذف شده است.
معنی بیت: خسرو گفت: اگر او با هدیه گرفتن سر تو خشنود شود، چه کار می‌کنی؟ فرهاد گفت: بی‌گمان سر خود را فوراً به او خواهم داد.
* مفهوم بیت: جان‌بازی

۲۸۹- بگفتا گر نیابی سوی او راه؟ بگفت از دور شاید دید در ماه
* راه - ماه ← جناس ناقص
* ماه ← استعاره از شیرین
* شاید ← ۲ تکواژ (شایسته است)

۲۹۰- بگفتا گر خرامی در سرایش؟ بگفت اندازم این سر زیر پایش
* سر - پا ← تناسب (مراعات نظیر)
* سر - پا ← تضاد (طباق)
* اندازم این سر زیر پایش ← کنایه از جان‌بازی
* بین دو مصراع، جمله‌ی «چه کار می‌کنی؟» حذف شده است. (به قرینه‌ی معنوی)

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۲۹۱- بگفتا دل ز مهرش کی کنی پاک؟ بگفت آن‌گه که باشم خفته در خاک

* دل ز مهر پاک کردن ← کنایه از فراموش کردن، دست کشیدن از کسی
* خفته بودن در خاک ← کنایه از مردن
* پاک - خاک ← جناس

۲۹۲- بگفتا هر شبش بینی چو مهتاب؟ بگفت آری، چو خواب آید، کجا خواب؟

* شب - مهتاب - خواب ← مراعات نظیر (تناسب)
* مصراع دوم (خواب - خواب) ← تکرار
* مصراع دوم استفهام انکاری دارد.

۲۹۳- بگفتا عشق شیرین بر تو چون است؟ بگفت از جان شیرینم فزون است

* شیرین (مصراع اول) ← ایهام
* جان شیرین ← حس‌آمیزی
* شیرین - شیرین ← جناس تام

۲۹۴- بگفت آن‌جا به صنعت در چه کوشند؟ بگفت انده خرند و جان فروشند

* آن - جان ← جناس
* جا - جان ← جناس

معنی بیت:

خسرو گفت: در شهر شما مردم چه کار و پیشه‌ای دارند؟ فرهاد گفت: مردمان آن‌جا غم می‌خرند و در مقابل جانشان را می‌فروشند.

۲۹۵- چون شبنم اوفتاده بُدم پیش آفتاب مِهرم به جان رسید و به عیّوق بر شدم

* چون شبنم ← تشبیه
* اوفتاده بُدم ← ایهام { متضاد ایستاده / حقیر }
* آفتاب ← استعاره از محبوب
* مصراع اول ← کنایه از حقارت و پستی
* مهر ← ایهام تناسب { عشق ✓ / خورشید × }
* به عیّوق بر شدم ← کنایه از به مراتب بالا رسیدن + اغراق

۲۹۶- گویند روی سرخ تو، سعدی، که زود کرد؟ اکسیر عشق بر مسم افتاد و زر شدم

* آرایه‌ها:

۱- جناس: زر - زرد
۲- جناس: زرد - کرد
۳- تناسب: سرخ - زرد
۴- تناسب: مس - زر
۵- کنایه: روی سرخی
۶- کنایه: روی زردی
۷- حسن تعلیل
۸- تشبیه: اکسیر عشق
۹- تشبیه: زر شرم (مانند زر شرم)
۱۰- واج‌آرایی
۱۱- واج‌آرایی «من»
۱۲- استعاره: مس (از وجود بی‌ارزش)
۱۳- استعاره: زر (از وجود ارزشمند)
۱۴- تضاد: مس - زر
۱۵- تضاد: سرخ - زرد
۱۶- لف و نشر: سرخ - زرد، مس - زر
۱۷- ایهام تناسب: روی { صورت ✓ / فلز روی ×
۱۸- کنایه: مصراع دوم (به مراتب بالا رسیدن)
۱۹- تخلّص
۲۰- مجاز: روی (از کل وجود)

۲۹۷- گوشم به راه تا که خبر می‌دهد ز دوست صاحب خبر بیامد و من بی‌خبر شدم

* گوشم به راه ← کنایه از انتظار
* صاحب خبر ← ایهام { استعاره از معشوق / استعاره از کسی‌که از معشوق خبر دارد.
* صاحب خبر - بی‌خبر ← تضاد
* مصراع دوم ← پارادوکس
* بی‌خبر شدن ← کنایه از مدهوش شدن

۲۹۸- ماه به‌سان دختران پاک و معصومی که از مستمندی آستین بر چهره می‌گیرند، روی در لکّه‌ی ابرهای تیره می‌کشد.

* حسن تعلیل
* آستین بر چهره گرفتن ← کنایه از شرمندگی
* روی در لکه‌ی ابرها کشیدن ← کنایه از پنهان شدن

۲۹۹- لاله و گل زخمی خمیازه‌اند عیش این گلشن خماری بیش نیست

* لاله - گل - گلشن ← مراعات نظیر (تناسب)
* زخمی ← استعاره از پرپر شدن
* خمیازه ← استعاره از شکفته شدن (تشخیص)
* عیش این گلشن خمار است ← تشبیه
* عیش این گلشن خمار است ← پارادوکس (متناقض‌نما)

۳۰۰- برق با شوقم، شراری بیش نیست شعله، طفل نی‌سواری بیش نیست

* برق - شرار - شعله ← مراعات نظیر
* واج‌آرایی «ش»
* بیت اغراق دارد.
* هر دو مصراع تشبیه دارد.

۳۰۱- صبح امّید که بُد معتکف پرده‌ی غیب　　گو برون آی که کار شب تار آخر شد
* صبح - شب ← تضاد
* پرده‌ی غیب ← تشبیه (اضافه‌ی تشبیهی)
* شب تار ← استعاره از دوران امیر پیرحسین

۳۰۲- شکر ایزد که به اقبال کله‌گوشه‌ی گل　　نخوت باد دی و شوکت خار آخر شد
* کله گوشه‌ی گل ← استعاره از شیخ ابواسحاق
* باد دی ← استعاره از امیر پیرحسین
* بیت طنزآلود است.
* بیت پارادوکس دارد.
* نخوت باد دی ← تشخیص
* خار ← ایهام تناسب

۳۰۳- آن همه ناز و تنعّم که خزان می‌فرمود　　عاقبت در قدم باد بهار آخر شد
* خزان ← استعاره از امیر پیرحسین
* مصراع اول ← طنزآمیز و تمسخرآور
* بهرا ← استعاره از شیخ ابواسحاق
* خزان - بهار ← تضاد
خزان و بهار ← تناسب

۳۰۴- روز هجران و شب فرقت یار آخر شد　　زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد
* روز - شب ← تضاد
* روز - شب ← تناسب (مراعات نظیر)
* یار - کار ← جناس
* گذشتن اختر ← کنایه از به سامان شدن امور

۳۰۵- خامش منشین، سخن همی گوی　　افسرده مباش، خوش همی‌خند
معنی بیت: ای دماوند، سکوت را رها کن و با ما سخن بگو، غم و افسردگی را کنار بگذار و شادمانه بخند.
۱- بیت دارای تشخیص است.
۲- خاموش نشستن و سخن گفتن متضاد است.
۳- افسرده و خوش خند تضاد دارند.
۴- مفهوم مصرع دوم ایجاد شور و هیجان انقلاب است.
۵- خاموش، افسرده تناسب دارند.

۳۰۶- پنهان مکن آتش درون را　　زین سوخته‌جان شنو یکی پند
معنی بیت: آتش خشم خود را پنهان نکن و از این شاعر دل‌سوخته یک پند و نصیحت را بپذیر.
۱- آتش درون استعاره از خشم است.
۲- سوخته‌جان منظور خود شاعر است.
۳- مصراع دوم کنایه است از بدبختی و مصیبت.
۴- واج آرایی در صامت / ن /
۵- آتش و سوخته تناسب دارند.

۳۰۷- تا درد و ورم فرونشیند کافور بر آن ضماد کردند

معنی بیت: برای آن‌که درد و ورم و التهاب فروکش کند، مرهمی از برف بر ورم تو نهاده‌اند.

۱- کافور استعاره از برف است.

۲- ورم استعاره از برآمدگی کوه

۳- این بیت دارای حسن تعلیل است.

۴- ضماد کردن: چیزی بر زخم بستن، مرهم نهادن بر زخم

۳۰۸- شو منفجر ای دل زمانه وان آتش خود نهفته مپسند

معنی بیت: ای دماوند، ای قلب زمان ما، فوران کن و هرگز راضی نشو که آتش خشم تو پنهان بماند.

۱-دل زمانه استعاره از دماوند

۲- آتش استعاره از خشم کوه

۳- مصراع دوم دعوت به قیام می‌کند.

۴- شاعر در این بیت روشن‌فکران و مردم را به قیام علیه ظلم و جور فرا می‌خواند.

۵- دل زمانه اضافه‌ی استعاری

۳۰۹- تو قلب فسرده‌ی زمینی از درد، ورم نموده یک چند

۱- مصراع اول تشبیه دارد. (تو مانند قلب فسرده‌ی زمین هستی.)

۲- قلب زمین اضافه‌ی استعاری و تشخیص

۳- درد و ورم تناسب دارند.

۴- ورم استعاره از برآمدگی کوه

معنی بیت: ای کوه تو قلب سخت و منجمد زمین هستی و مدتی است که از شدت درد، ورم کرده‌ای و به‌صورت برآمدگی از زمین ظاهر شده‌ای.

۳۱۰- از سیم به سر یکی کله‌خود ز آهن به میان یکی کمربند

۱- سیم استعاره از برف

۲- آهن استعاره از دامنه‌ی کوه که برفی در آن نیست.

۳- سر و کله‌خود، میان و کمربند تناسب دارند.

۴- مصرع اول کنایه است از آماده شدن برای جنگ.

معنی بیت: ای دماوند تو کلاه‌خودی از جنس نقره بر سر گذاشته‌ای.

۳۱۱- ای دیو سپید پای در بند ای گنبد گیتی ای دماوند

۱- دیو سپید استعاره از دماوند

۲- پای‌بند کنایه از اسارت و گرفتاری

۳- گنبد گیتی استعاره از دماوند

۴- تلمیح به دیو سپید شاهنامه

۵- اغراق

۶- این بیت دارای ۳ جمله است.

۳۱۲- بر گل تر عندلیب، گنج فریدون زده است　　لشکر چین در بهار خیمه به هامون زده است

۱- زده است، جناس تام دارد. { در مصراع اول ← نواخته است / در مصراع دوم ← برپا کرده است }

۲- گنج فریدون ایهام دارد. { نوع موسیقی / ثروت فریدون (پادشاه ایران) }

۳- خیمه زدن کنایه است از ساکن شدن

۴- گل و عندلیب و بهار تناسب دارند.

۳۱۳- گویی بطّ سفید جامه به صابون زده است　　کبک دری ساق پای در قدح خون زده است

۱- جامه استعاره از بال و پر

۲- زده است، جناس تام { در مصراع اول ← مالیده است / در مصراع دوم ← فرو برده است }

۳- مصراع اول و دوم هر دو جداگانه دارای حسن تعلیل هستند.

معنی بیت: انگار که مرغابی سفیدرنگ پر و بال خود را با صابون شسته و کبک وحشی (کبک درّه‌ای) پای خود را در کاسه‌ی خون فرو برده است.

۳۱۴- در دهن لاله باد، ریخته و بیخته　　بیخته مشک سیاه، ریخته دُرّ ثمین

۱- ریخته و بیخته دارای جناس اختلافی است.

۲- مشک سیاه استعاره از سیاهی وسط گل لاله

۳- دُرّ ثمین استعاره از باران

۴- این بیت دارای تشخیص است.

۵- این بیت دارای لف و نشر است.

۳۱۵- ابر بهاری ز دور، اسب برانگیخته　　وز سم اسب سیاه لؤلؤ تر ریخته

۱- مصراع اول دارای واج آرایی / ب / است.

۲- اسب سیاه استعاره از ابر بهاری است.

۳- لؤلؤ تر استعاره از باران است.

۴- این بیت دارای تشخیص است.

۳۱۶- سوسن کافور بوی، گلبن گوهرفروش　　زمی ز اردیبهشت گشته بهشت برین

۱- گلبن گوهر ← استعاره از غنچه، شکوفه

۲- زمی ز اردیبهشت گشته بهشت ← تشبیه (زمین مانند بهشت گشته)

۳- مصراع دوم واج آرایی / ش / دارد.

معنی بیت: گل سوسن خشبو شده و بوته‌ی گل غنچه‌های خود را در معرض فروش گذاشته و در فصل بهار زمین مثل بهشت آسمانی گشته است.

۳۱۷- چوک ز شاخ درخت، خویشتن آویخته　　زاغ سیه بر دو بال، غالیه آمیخته

۱- مصراع اول دارای واج آرایی / خ / است.

۲- آویخته و آمیخته دارای جناس اختلافی است.

۳- غالیه، استعاره از سیاهی بال زاغ است.

۴- این بیت دارای حسن تعلیل است.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۳۱۸- کرده گلو پر ز باد قمری سنجاب‌پوش کبک فرو ریخته، مشک به سوراخ گوش
۱- کرده گلو پر ز باد ← کنایه از آماده شدن برای خواندن آواز
۲- مشک ← استعاره از سیاهی گوش کبک
۳- این بیت دارای آرایه‌ی استعاره است.
معنی بیت: قمری خاکستری رنگ خودش را برای خواندن آواز آماده نموده و کبک دانه‌های سیاه مشک را به داخل گوش خود ریخته.

۳۱۹- صور خیال = تشبیه - استعاره - مجاز - کنایه

۳۲۰- در کتاب داریم: از سپیده‌دم حیات تا آن دم که انسان دیده از دیدار آفرینش فرومی‌بندد.
* دیده از دیدار آفرینش فروبستن: کنایه است از مرگ

۳۲۱- شاه‌کارهای توصیف در ادبیات فارسی:
الف) شعر ← توصیف میدان‌های رزم و سازوبرگ جنگی در شاهنامه‌ی فردوسی
← توصیف عناصر طبیعی مثل بهار و طوفان و ستارگان در اشعار منوچهری، فرخی، عنصری و بهار
← توصیف شور عاشقانه و عارفانه در اشعار حافظ سعدی و مولانا
← توصیف مجالس بزم در خمسه‌ی نظامی
ب) نثر: مهم‌ترین آثار توصیف و نثر فارسی عبارت‌اند از کتاب تاریخ بیهقی، کلیله و دمنه، گلستان سعدی و مرزبان‌نامه

۳۲۲- خیال- این تنها پرنده‌ی نامرئی که آزاد و رها همه جا در کویر جولان دارد- سایه‌ی پردازش تنها سایه‌ای است که بر کویر می‌افتد و صدای سایش بال‌هایش تنها سخنی است که سکوت ابدی کویر را نشان می‌دهد و آن را پرسوزتر می‌کند.
۱- دارای پارادکس ۲- تشخیص

۳۲۳- خر گم شده را بخواند کای یار اینک خر تو، بیار افسار
معنی: واعظ به آن شخصی که خرش را گم کرده بود، گفت: اکنون خر تو همین جاست. پس برو و افسار آن را بیاور.
۱ - جز در همه دو مصراع دارای جناس تام است ← در مصرع اول حیوان، ← در مصرع دوم استعاره از انسانی که از عشق بی‌بهره است.
۲ - خر و افسار تناسب دارند.
۳ - واج‌آرایی/ ر/ دارد.
۴ - یار و بیار جناس ناقص افزایشی دارد.

۳۲۴- برخاست ز جای ساده مردی هرگز ز دلش نزاده دردی
معنی: مرد ساده‌لوح که هرگز درد عشق و عاشقی را نچشیده بود از جای خود برخاست.
۱ - مردی و دردی جناس اختلافی دارند.
۲ - درد استعاره از عشق است.
۳ - واج‌آرایی/ د/ دارد.

۳۲۵- سراچه ذهنم آماس می‌کرد. بیش‌تر بر فوران تخیل راه می‌رفتم تا بر روی دو پا:
۱ - معنی: خانه ذهنم گسترش می‌یافت (گنجایش ذهنی‌ام زیاد می‌شد)
۲ - سراچه ذهن - اضافه تشبیهی
۳ - فوران تخیل - اضافه استعاری

۳۲۶- باز برای ما چه خوابی دیده اند؟ آنگاه سر خویش گرفتم و راه مدرسه در پیش و با شتاب تمام خود را به مدرسه رساندم.
۱ ۲
* ۱ - کنایه از نقشه شوم - توطئه
* ۲ - کنایه از به راه خود ادامه دادن

۳۲۷- نکند کاسه‌ای زیر نیم کاسه باشد.
کنایه از اینکه مبادا، حیله و نیرنگی در کار باشد.

۳۲۸- پدرم از بام افتاده بود ولی دست از کمرش برنمی‌داشت.
۱ - از بام افتادن ← کنایه از ورشکست شدن
۲ - دست از کمر برنداشتن: کنایه از به خود فشار آوردن
معنی: پدرم ورشکست شده بود ولی باز هم سخاوتمند و بزرگمنش بود.
مفهوم: بسیار بخشنده و دارای روح بزرگی بود.

۳۲۹- الهی، عاجز و سرگردانم، نه آن‌چه دارم، دانم؛ نه آن‌چه دانم، دارم.
* دانم و دارم - جناس
* دانم و دارم - کلمات سجع
* آرایه‌ی عکس دارد.
* واج‌آرایی /د/ دارد.

۳۳۰- الهی عمر خود بر باد کردم و بر تن خود بیداد کردم. گفتی و فرمان نکردم. درماندم و درمان نکردم.
* برباد و بیداد ← کلمات سجع
* فرمان و درمان: جناس و سجع
* فرمان نکردم: اطاعت نکردم
* درماندم: عاجز شدم

۳۳۱- چون عقده‌ای به بغض فرو بود حرف عشق این عقده تا همیشه سر واشدن نداشت
* مصراع اول تشبیه دارد.
* عقده استعاره از عشق است.
* سر مجازاً قصد و تصمیم.
* سر واشدن نداشت کنایه از نمی‌خواست مشکل حل شود.

۳۳۲- دل‌ها اگرچه صاف ولی از هراس سنگ آیینه بود و میل تماشا شدن نداشت
* سنگ استعاره از ستمگران.
* بیت تشبیه دارد.
* آینه میل تماشا داشته باشد تشخیص دارد.
* سنگ و آینه تضاد دارند.
* آینه و صاف و تماشا تناسب دارند.

۳۳۳- گم بود در عمیق زمین شانه‌ی بهار　　بی تو ولی زمینه‌ی پیدا شدن نداشت
* نشاندی بهار اضافه‌ی استعاری است.
* زمین و زمینه ← جناس ناقص افزایشی
* گم و پیدا ← تضاد.
* کل مصراع اول کنایه از اینکه انقلاب آماده‌ی پیدا شدن نبود.

۳۳۴- در آن کویر سوخته، آن خاک بی‌بهار　　حتی علف اجازه‌ی زیباشدن نداشت
* کویر سوخته استعاره از جامعه‌ی تحت ستم ایران
* بهار استعاره از انقلاب و آزادی
* خاک بی‌بهار: استعاره از جامعه بدون تحرک و شادابی.
* بهار و علف و کویر تناسب دارند.
* علف نماد آزادی‌خواهان گمنام.

۳۳۵- بسیار بود رود در آن برزخ کبود　　اما دریغ، زهره‌ی دریا شدن نداشت
* رود استعاره از مبارزان
* برزخ کبود استعاره از جامعه ایران
* رهزه نداشتن مجازاً یعنی جرئت نداشتن
* دریا یعنی اتحاد و یکپارچگی
* بود، رود ← جناس ناقص اختلافی
* واج‌آرایی حروف /و/ و /د/

۳۳۶- من شبان و روزان، آشکارا و نهان، شما را به رزم این مردم تیره‌روان خواندم.
شبان و روزان مجازاً همیشه
آشکارا و نهان مجازاً در همه حال
تیره‌روان کنایه است از افراد ظالم و جاهل

۳۳۷- دل او در پرده‌های گمراهی نهان و حق از او روی گردان، به خواری محکوم و از عدالت محروم
* پرده گمراهی اضافه تشبیهی　　* روی گردان بودن کنایه است از عدم توجه
* حق همان خداوند است　　* نهان و روی گردان کلمات سجع است
* محکوم و محروم سجع و جناس ناقص اختلافی

۳۳۸- هرکه جهاد را واگذارد و ناخوشایند داند، خداوند جامه‌ی خواری بر تن او پوشاند و فوج بلا بر سرش کشاند و در زبونی و فرومایگی بماند.
* جامه خواری: اضافه تشبیهی است
* سر مجازاً از وجود
* کلمات داند، پوشاند و کشاند و بماند دارای آرایه سجع هستند.

۳۳۹- نازک‌آرای تن ساقی گلی/ که به جانش کشتم / و به جان دادمش آب/ ای دریغا به برم می‌شکند.
* گل استعاره از اندیشه و افکار و آرزوهای شاعر
* جان مجازاً عشق و علاقه
* ساقه، گل، کشتن و آب مراعات نظیر دارد.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۳۴۰- پیش از تو آب معنی دریا شدن نداشت　　شب مانده بود و جرأت فردا شدن نداشت

* آب استعاره از انسان‌های آزاده.
* دریا نماد وحدت.
* شب استعاره از ظلم و استبداد.
* فردا استعاره از آزادی و رهایی.
* مانده بود: کنایه از اینکه صبر کرده بود.
* آب و دریا / شب و فردا تناسب دارند.

۳۴۱- وفا نکردی و کردم، به سر نبردی و بردم　　ثبات عهد مرا دیدی ای فروغ امیدم

* فروغ امید استعاره از معشوق.
* به سر نبردن: کنایه از عمل نکردن به پیمان
* نکردی و کردی - تضاد فعلی
* نبردی و بردی - تضاد فعلی
* واج‌آرایی

۳۴۲- به روی بخت ز دیده، ز چهر عمر به گردون　　گهی چو اشک نشستم، گهی چو رنگ پریدم

* روی بخت: اضافه استعاری
* چهر عمر: اضافه استعاری
* لف و نشر دارد.
* مصراع دوم دو تا تشبیه دارد ← من مانند اشک / من مانند رنگ
* واج‌آرایی /ر/

۳۴۳- جوانی‌ام به سمند شتاب می‌شد و از پی　　چو گرد در قدم او، دویدم و نرسیدم

* سمند شتاب ← اضافه تشبیهی است.
* اینکه جوانی سوار بر اسب حرکت کند ← تشخص دارد.
* من مانند گرد بودم ← تشبیه دارد.
* سمند و گرد و قدم تناسب دارند.
* واج‌آرایی /د/ دارد.

۳۴۴- نبود از تو گزیری، چنین که بار غم دل　　ز دست شکوه گرفتم، به دوش ناله کشیدم

* بار ایهام دارد (ایهام تناسب) ← تحمل کردم / باری که حمل می شود
* بار غم ← اضافه تشبیهی است.
* دست شکوه ← اضافه استعاری است.
* بار، دست، دوش ← تناسب دارند.
* واج‌آرایی /ش/ داریم.

۳۴۵- به جز وفا و عنایت، نماند در همه عالم ندامتی که نبردم، ملامتی که ندیدم
* وفا و عنایت مراعات نظیر دارند.
* ملامت و ندامت مراعات نظیر دارند.
* ملامت ندیده باشم ← حس‌آمیزی دارد.
* واج‌آرایی /م/ داریم.

۳۴۶- چو شمع خنده نکردی، مگر به روز سیاهم چو بخت جلوه نکردی، مگر ز موی سپیدم
* در هر مصرع یک تشبیه داریم.
* روز سیاه کنایه از روز بدبختی و مصیبت است.
* خنده‌ی شمع تشخیص دارد.
* موی سپید کنایه از پیری.
* پارادوکس دارد.

۳۴۷- مرا نصیب غم آمد، به شادی همه عالم چرا که از همه عالم، محبت تو گزیدم
* در مرا ← را فک اضافه است.
* غم و شادی تضاد.
* واج‌آرایی /م/
* عالم مجازاً مردم عالم
* بیت حسن تعلیل دارد.

۳۴۸- لای این شب‌بوها / پای آن کاج بلند
← شاعر بین شب‌بو و کاج به لحاظ کوتاهی یکی و بلندی دیگری تضادی برقرار ساخته است.
← لای و پای، جناس ناقص اختلافی
← شب‌بو و کاج بلند: مجازاً کل طبیعت
← در این عبارت (از تعابیر عامیانه استفاده شده است)

۳۴۹- من مسلمانم/ قبله‌ام یک گل سرخ/ جانمازم چشمه/ مهرم نور
← گل سرخ - گل به رنگ آتش
← گل سرخ نمادی از عشق، قلب انسان و زیبایی‌های جهان است.
← چشمه نماد پاکی، جوشش و لطافت است.
← نور نمادی از پرتو ایزدی.
معنی: من به سوی عشق نماز می‌خوانم. من بر روی پاکی و روشنی و پرتو ایزدی سجده می‌کنم.

۳۵۰- اهل کاشانم/ روزگارم بد نیست/ تکه نانی دارم / خرده هوشی / سر سوزن ذوقی
تکه نانی دارم ← اشاره به وضعیت معیشتی شاعر.
← کل عبارت نشانه‌ی تواضع شاعر است.
سر سوزن کنایه از تعداد اندک
← تکه نان و سر سوزن تعابیر عامیانه هستند.

۳۵۱- مادری دارم بهتر از برگ درخت/ دوستانی بهتر از آب روان/ و خدایی که در این نزدیکی است
← برگ نماد سبزی شادابی و مهربانی است.
← آب نماد پاکی است.
← عبارت آخر تلمیح دارد به آیه قرآن: «نحن اقرب الیکم من حبل الورید»

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۳۵۲- الهی در دل‌های ما جز تخم محبت مکار و بر جان‌های ما جز الطاف و مرحمت خود منگار و بر کشت‌های ما جز باران رحمت خود مبار. به لطف ما را دست گیر و به کرم، پای دار. الهی، حجاب‌ها از راه بردار و ما را به ما مگذار.
معنی: خدایا، در دل‌های ما جز بذر محبت و عشق به خود را مکار و بر جان ما جز نقش مرحمت و لطف خود نقش نزن و برای اعمال ما رحمت و مغفرت را چون بارانی نثار کن و با لطف و کرم خود ما را دستگیری کن و ما را محکم و استوار ساز! پرده‌های نادانی را از سر راه ما بردار و ما را به حال خودمان رها مکن.

۳۵۳- آه/ دیگر اکنون آن عماد تکیه و امّید ایران‌شهر/ شیرمرد عرصه‌ی ناوردهای هول/ پور زال زر، جهان پهلو/ آن خداوند و سوار رخش بی‌مانند/ آن‌که هرگز - چون کلید گنج مروارید - گم نمی‌شد از لبش لبخند/ خواه روز صلح و بسته مهر پیمان را/ خواه روز جنگ و خورده بهر کین سوگند.
* هول مجازاً ترسناک.
* عماد تکیه استعاره از رستم.
* ایران‌شهر مجازاً مردم ایران
* تشبیه دارد. (چون کلید گنج مروارید)
* گنج مروارید استعاره از دندان
* صلح و جنگ تضاد.
* مهر و کین تضاد.

۳۵۴- این گلیم تیره‌بختی‌هاست/ خیس خون داغ سهراب و سیاوش‌ها / روکش تابوت تختی‌هاست
* عبارت اول تشبیه دارد.
* داغ ایهام دارد ← گرما و حرارت / عزا و ماتم
* سهراب، سیاوش و تختی تناسب دارند.
* تلمیح دارد به ماجرای کشته شدن سهراب و سیاوش
* واج‌آرایی / خ/

۳۵۵- قصه است این قصه، آری قصه‌ی درد است/ شعر نیست/ این عیار مهر و کین مرد و نامرد است/ بی‌عیار و شعر محض خوب و خالی نیست/ هیچ همچون پوچ عالی نیست
* مهر و کین تضاد دارد.
* مرد و نامرد تضاد دارد.
* لف و نشر مرکب دارد (مهر و کین، مرد و نامرد = مهر و مرد و کین نامرد)
* واج‌آرایی /چ/ دارد.
* عبارت آخر تشبیه دارد.
* عبارت آخر پارادوکس دارد.

۳۵۶- نگران با من استاده سحر/ صبح می‌خواهد از من/ کز مبارک دم او/ آورم این قوم به جان باخته را / بلکه خبر/ در جگر لیکن خاری/ از ره این سفرم می‌شکند
* اینکه سحر نگران باشد تشخیص دارد.
* خار در جگر شکستن کنایه از رنج و سختی کشیدن.
* سفر استعاره بر آرزوها و خواسته‌های شاعر.

۳۵۷- نیست یک دم شکند خواب به چشم کس ولیک/ غم این خفته‌ی چند/ خواب در چشم ترم می‌شکند.
* خواب استعاره از غفلت.
* اینکه خواب بشکند استعاره مکنیه است.
* شکستن خواب به چشم کنایه از دوری غفلت از مردم.
* اینکه غم خواب را بشکند استعاره و تشخیص دارد.

۳۵۸- می‌تراود مهتاب/ می‌درخشد شب‌تاب
* مهتاب دارای استعاره مکنیه است (چکیدن و تراوش کردن از ویژگی مایعات است.)
* می‌تراود: می‌چکد، تراوش می‌کند.
* شب‌تاب: نام کرمی که در شب نوری کم‌سو از خود می‌تاباند.

۳۵۹- کی‌ام؟ شکوفه اشکی که در هوای تو هر شب ز چشم ناله شکفتم، به روی شکوه دویدم
* شکوفه اشک اضافه‌ی تشبیهی است.
* هوا ایهام دارد ← فضای اطراف / ← عشق و آرزو
* روی شکوه تشخیص دارد.

۳۶۰- اگر ز خلق، ملامت و گر ز کرده، ندامت کشیدم از تو کشیدم، شنیدم از تو شنیدم
* بیت واج‌آرایی دارد.
* لف و نشر مشوش دارد.
* مفهوم: همه‌ی ندامت‌ها و ملامت‌ها به خاطر توست.

۳۶۱- وفا نکردی و کردم، جفا ندیدی و دیدم شکستی و نشکستم، بریدی و نبریدم
* وفا و جفا: جناس ناقص اختلافی دارند.
* وفا و جفا تضاد دارند.
* نکردی و کردم، ندیدی و دیدم، شکستی و نشکستم و بریدی و نبریدم همگی تضاد فعلی دارند.
* واج‌آرایی / ن/ و / د/ و / و/ دارد.
* جفا دیده باشد حس‌آمیزی دارد.
* شکستی ایهام دارد: ← دلم را شکستی
← عهد را شکستی

۳۶۲- چوب دستی منتشا مانند در دستش/ مست شور و گرم گفتن بود/ صحنه‌ی میدانک خود را/ تند و گاه آرام می‌پیمود/ همگنان خاموش / گرد بر گردش / به کردار صدف برگرد مردوارید/ پای تا سر گوش
* تشبیه دارد.
* پای تا سر گوش کنایه از توجه کامل
* تند و آرام - تضاد
* پا، سر و گوش مراعات نظیر دارند.
* واج‌آرایی / ر/

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۳۶۳- مرد نقال آن صدایش گرم، نایش گرم/ آن سکوتش ساکت و گیرا / و دمش چونان حدیث آشنایش گرم/ راه می‌رفت و سخن می‌گفت.
* نای مجاز از سخن و صدا
* دم مجاز از سخن
* صدای گرم، نای گرم - حس‌آمیزی
* صدا، سکوت
* صدا، نای، دم، حدیث - مراعات نظیر
* تشبیه دارد (دم مانند حدیث آشنایی)

۳۶۴- همگنان را خون گرمی بود/ قهوه‌خانه گرم و روشن/ مرد نقال آتشین پیغام/ راستی کانون گرمی بود.
* خون گرم بود - کنایه از مهربان و صمیمی بودن
* آتشین پیغام - حس‌آمیزی

۳۶۵- لیک، خوشبختانه آخر، سرپناهی یافتم جایی/ گرچه بیرون تیره بود و سرد، همچون ترس/ قهوه‌خانه گرم و روشن بود، همچون شرم.
* این بند دو تشبیه دارد
بیرون مثل ترس بود
قهوه خانه مثل شرم بود.
* تیره و روشن - تضاد دارد.
* گرم و سرد - تضاد دارد.
* گرم و شرم جناس اختلافی دارد.

۳۶۶- یادم آمد، هان/ داشتم می‌گفتم، آن شب نیز/ سورت سرمای دی بیدادها می‌کرد/ و چه سرمایی، چه سرمایی/ بادبرف و سوز وحشتناک
* «سرما بیداد می‌کرد» تشخیص دارد.
* سورت، سرما، باد و برف و سوز مراعات نظیر دارند.
* واج‌آرایی / س/ دارد.
* سورت: تندی، تیزی، شدت اثر
* باد و برف: برف و بوران و کولاک.

۳۶۷- می‌تراود مهتاب/ می‌درخشد شب‌تاب/ مانده پای آبله از راه دراز / بر دم دهکده مردی تنها/ کوله‌بارش بر دوش/ دست او بر در/ می‌گوید با خود/ غم این خفته‌ی چند/ خواب در چشم ترم می‌شکند.
* مانده پای آبله از راه دراز کنایه از ناتوانی در ادامه راه.
* کوله‌بار استعاره از رسالت و وظیفه شاعر.
* شاعر با تکرار مجدد «می‌تراود مهتاب...» نشان می‌دهد، با وجود همه‌ی خستگی‌ها هنوز امید هست.

۳۶۸- دست‌ها می‌سایم/ تا دری بگشایم/ بر عبث می‌پایم / که به در کس آید/ در و دیوار به‌هم‌ریخته‌شان/ بر سرم می‌شکند.
* دست‌ها می‌سایم کنایه از تلاش برای یافتن چیزی.
* دری بگشایم: کنایه از اینکه راه‌حلی برای بیداری مردم پیدا کنم.
* که به در کس آید: کنایه از اینکه کسی حرفم را بشنود و درک کند.

۳۶۹- دست‌ها می‌سایم/ تا دری بگشایم/ بر عبث می‌یابم که به در کس آید/ در و دیوار به‌هم‌ریخته‌شان/ بر سرم می‌شکند.
* در نماد بیداری است.
* در و دیوار به هم ریخته‌شان نماد از اوضاع نابسامان.

۳۷۰- در دل سخن شورانگیز تو گاه موجی از پس موج دگر می‌زاید و گاه دریایی از آتش تلاطمی می‌کند. اما این موج آتشین مرا در کام فرو می‌برد و غرق می‌کند.
* اینکه سخن مانند دریا موج داشته باشد ← استعاره مکنیه.
* دل سخن - اضافه استعاری.
* دریایی از آتش - پارادوکس.
* موج آتشین ← پارادوکس.

۳۷۱- ای حافظ، هم‌چنان‌که جرقه‌ای برای آتش‌زدن و سوختن شهر امپراطوران کافی است، از گفته‌ی شورانگیز تو چنان آتشی بر دلم نشسته که سراپای مرا در تب و تاب افکنده است.
* سوختن شهر امپراطوران تلمیح به سوختن شهرهای آتن و تخت جمشید.
* کل عبارت تشبیه مرکب دارد.
* تب و تاب جناس ناقص افزایشی.

۳۷۲- تو آن کشتی‌ای که در مغرورانه باد در بادبان افکنده است، تا سینه دریا را بشکافد و پای بر سر امواج نهد و من آن تخته‌پاره‌ام که بی‌خودانه سیلی خور اقیانوسم.
* سینه دریا اضافه استعاری است.
* سر امواج اضافه استعاری و تشخیص.
* اقیانوس سیلی می‌زند ← تشخیص.

۳۷۳- (آتش) در شعله شب پرده‌دری می‌کند و عشق نیز چون آتش است که پنهان می‌ماند.
* پرده‌دری کردن کنایه است از افشاگری و رسوا کردن
* تشبیه دارد.

۳۷۴- بیا از این دوزخ بگریز و آهنگ شرق دلپذیر کن تا در آن‌جا نسیم روحانیت بر تو وزد و در بزم عشق و می و آواز، آب خضر جوانت کند.
* دوزخ استعاره از مغرب زمین.
* نسیم روحانیت اضافه تشبیهی است.
* بزم و عشق و می و آواز مراعات نظیر دارد.
* آب خضر استعاره از آب و هوای شرق
* آب خضر تلمیح دارد به پیامبری حضرت خضر و چشمه آب حیات.

۳۷۵- شمال و غرب و جنوب پریشان و آشفته‌اند. تاج‌ها در هم می‌شکنند و امپراتوری‌ها به خویش می‌لرزند.
* شمال و غرب و جنوب مجازاً مردم شمال و غرب و جنوب.
* شمال و غرب و جنوب مجازاً همه‌ی جهان و به غیر از شرق.
* تاج‌ها مجازاً حکومت‌ها می‌شود.
* به خویش می‌لرزند کنایه از ترس و وحشت.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۳۷۶- خدایتان بمیراناد! که دلم از دست شما پرخون است و سینه‌ام خشم شما مردم دون که پیاپی جرعه‌ی اندوه به کامم می‌ریزید و با نافرمانی و فروگذاری جانبم کارها را به هم درمی‌آمیزید.

* دل پرخون بودن کنایه از دردمندی و ناراحتی.
* مالامال: سرشار، پر
* دون: پست و فرومایه.
* کارها را به هم درمی‌آمیزید: کارها را به هم می‌ریزید، خراب می‌کند.

۳۷۷- حالی که آن ستم‌دیدگان برابر آن متجاوزان، جز زاری و رحمت خواستن سلاحی نداشته‌اند.

ستم‌دیدگان، متجاوزان ← تضاد.

* زاری و رحمت خواستن مانند سلاح است (تشبیه دارد.)

۳۷۸- و از خوارمایگی هرکس کار را به گردن دیگری انداخت.

*

خوارمایگی: حقارت و پستی

* کنایه «از انجام کارها را به دیگران سپردن و خود انجام ندادن.»

۳۷۹- آری اکنون شیر ایران‌شهر / تهمتن گرد سجستانی / کوه کوهان، مرد مردستان / رستم دستان/ در تگ تاریک ژرف چاه پهناور/ کشته هر سو بر کف و دیواره‌هایش نیزه و خنجر/ چاه غدر ناجوان‌مردن/ چاه پستان، چاه بی‌دردان / چاه چونان ژرفی و پهناش، بی‌شرمیش ناباور/ و غم‌انگیز و شگفت‌آور

* کوه کوهان - نماد استواری رستم.
* مرد مردستان مظهر جوانمردی برای رستم.
* دارای آرایه‌ی اغراق است.
* خط اول دارای اغراق است.
* این‌که چاه بی‌شرم باشد تشخیص دارد.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۱- دستور

«در این سفر دور و دراز، ستارگان را با درخشندگی جاودان خود می‌بینم.»

با توجّه به فعل، این جمله سه جزیی گذرا به مفعول است:

نهاد	مفعول	فعل
(گروه اسمی) +	(گروه اسمی) +	(گروه فعلی)
من (محذوف)	ستارگان را	می بینم

نکته: بقیّه‌ی اجزای جمله، قید است که در شمارش اجزای اصلی جمله، محسوب نمی‌شوند.

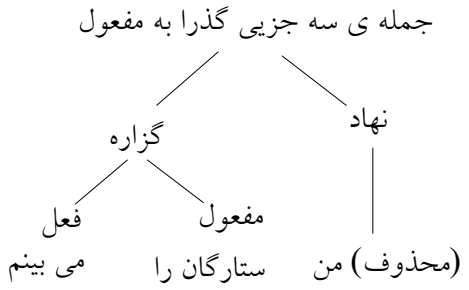

۲- دستور

«ای عم، به فدات جسم زارم من طاقت تشنگی ندارم»

تعداد ضمیرها: ۱- فدات: ضمیر متّصل شخصی ۲- زارم: ضمیر متّصل شخصی

۳- «من» ضمیر منفصل شخصی

نکته۱: در شمارش ضمایر، شناسه‌ی فعل‌ها را ضمیر حساب نمی‌کنیم.

نکته۲: این بیت ۳ جمله دارد: ۱- ای عم: منادا

۲- به فدات جسم زارم [باشد]: که فعل آن به قرینه‌ی معنوی حذف شده است.

۳- من طاقت تشنگی ندارم.

۳- دستور

«یا مظهرالعجایب، یا والی‌الولی ای باب تاج‌دار من، ای مرتضی‌علی»:

این بیت ۴ جمله دارد.

نکته: در شمارش تعداد جملات، منادا را یک جمله محسوب می‌کنیم.

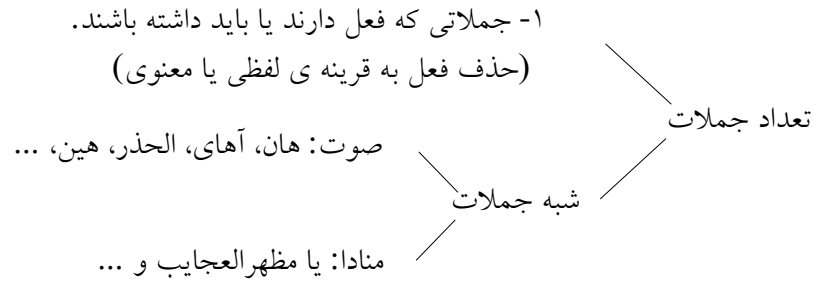

۱ - یا مظهرالعجایب

۲ - یا والی الولی

۳ - ای باب تاج‌دار من

۴ - ای مرتضی علی

۴- دستور

«چون علم گردد لوای شاهی‌ام　　کن به میدان بلا همراهی‌ام»

۱- این بیت دو ضمیر دارد؛ نقش هر یک از آن‌ها از این قرار است: چون لوای شاهی من (مضافٌ‌الیه) علم گردد

[تو] مرا به میدان بلا همراهی کن: مفعول ← چه کسی را + همراهی کن ← مرا (مفعول)

نکته: در شعرها ابتدا باید جملات را مرتّب کنیم؛ یعنی: نهاد + ... + فعل

۲- «چون» به معنی «هنگامی‌که، زمانی‌که» و حرف ربط وابسته‌ساز است، پس:

چون	لوای شاهی‌ام علم گردد	[تو] مرا به میدان بلا همراهی کن
حرف ربط وابسته‌ساز	جمله‌ی وابسته (پیرو)	جمله‌ی پایه (هسته)

۵- دستور

«دهیم آب به طفلان تو در این میدان»

نهاد + مفعول + متمّم + فعل

با توجّه به فعل، این جمله چهارجزیی گذرا به مفعول و متمّم است: (گروه اسمی) (گروه اسمی) (گروه اسمی) (گروه فعلی)

[ما]　آب　به طفلان تو　دهیم

نکته: «در این میدان» متمّم قیدی است و جزء اجزای اصلی جمله محسوب نمی‌گردد بلکه نقش آن قید است.

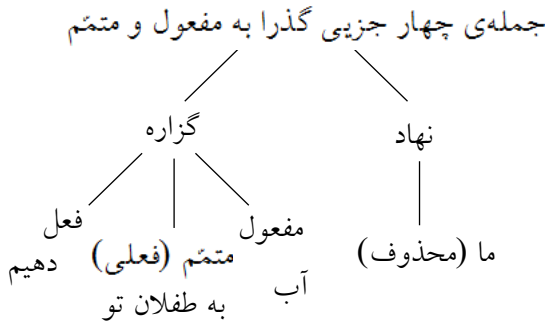

۶- دستور

«انواع را»

«نهنگی بچّه‌ی خود را چه خوش گفت　　به دین ما حرام آمد کرانه

به موج آویز و از ساحل بپرهیز　　همه دریاست ما را آشیانه»

۱- نهنگی به بچّه‌ی خود چه خوش گفت: حرف اضافه

۲- همه دریاست آشیانه‌ی ما: فک اضافه («رایی» که بین مضاف و مضافٌ الیه مقلوب (برعکس) قرار می‌گیرد:

آشیانه‌ی ما ← ما را آشیانه)

مضاف　مضافٌ‌الیه　مضافٌ‌الیه

۷- دستور

تعداد جملات عبارت زیر:

گفتم: «برو سماور را آتش کن، حالا قوم و خویش‌ها می‌آیند.» و سماور نفتی که روشن شد، گفتم رفت قرآن آورد. لای قرآن را باز کردم ؛ آمد: «والصّافّات صفّاً»

۱- گفتم ۲- برو ۳- سماور را آتش کن
۴- حالا قوم و خویش‌ها می‌آیند ۵- سماور نفتی که روشن شد
۶- گفتم ۷- رفت ۸- قرآن آورد
۹- لای قرآن را باز کردم ۱۰- آمد ۱۱- والصّافّات صفّاً

۸- دستور

«انواع نقش‌نما»

«در چشم او که خود چشم زمانه‌ی ما بود، آرامشی بود که گمان می‌بردی شاید هم به حق از سر تسلیم است.»

۱- در: حَرف اضافه
۲- چشم=: نقش‌نمای اضافه
۳- که: حرف ربط وابسته ساز
۴- چشم: نقش‌نمای اضافه
۵- زمانه ی: نقش‌نمای اضافه
۶- که: حرف ربط وابسته ساز
۷- از: حرف اضافه
۸- سر: نقش‌نمای اضافه

نکته: «به» در «به حق» پیشوند است نه حرف اضافه.

۹- دستور

انواع «چون»:

«چون به بصره رسیدیم، از برهنگی و عاجزی به دیوانگان مانند بودیم.»:

چون: هنگامیکه ← حرف ربط وابسته ساز

نکته ۱: حرف ربط وابسته ساز + جمله‌ی وابسته (پیرو)
چون + به بصره رسیدیم

نکته ۲: اگر چون به معنای «مانند، مثل» باشد، حرف اضافه است: بگذار تا بگریم چون ابر در بهاران
حرف اضافه

۱۰- دستور

تعداد ضمایر:

«من نگویم که مرا از قفس آزاد کنید قفسم برده به باغی و دلم شاد کنید»:

۱- من ۲- مرا ۳- قفسم ۴- دلم

نکته: در تعداد ضمایر، شناسه‌ی فعل‌ها را ضمیر حساب نمی‌کنیم.

۱۱- دستور

«لال شوم، کور شوم، کر شوم لیک محال است که من خر شوم»:

این بیت، ۵ جمله دارد: ۱- لال شوم ۲- کور شوم ۳- کر شوم ۴- محال است ۵- من خر شوم

«نکته»: ۱- کور و کر: جناس (ناقص افزایشی)

۲- لال و کور و کر: تناسب (مراعات نظیر)

۱۲- دستور

«معلّمِ نقّاشی مرا خبر سازید.»:

با توجّه به فعل، این جمله سه جزئی گذرا به مفعول است: چه‌کس را + خبر سازید؟ ← معلّمِ نقّاشیِ مرا: گروه اسمی مفعول

(گروه اسمی) (گروه اسمی) (گروه فعلی)

نهاد + مفعول + فعل

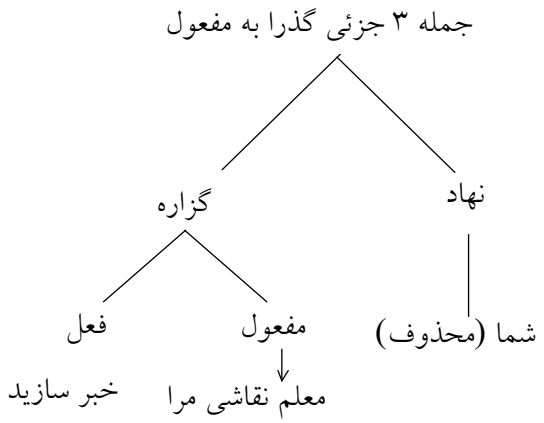

۱۳- دستور

«اگر یک لحظه امشب دیر جنبد سپیده‌دم جهان در خون نشیند»

نهادها به ترتیب عبارتند از: ۱- او (سلطان جلال‌الدّین خوارزمشاه)

۲- جهان

نکته: یک لحظه، امشب، سپیده‌دم: قید بی‌نشانه (قید مشترک با اسم) هستند.

۱۴- دستور

«برداشته دل ز کار او بخت درماند پدر به کار او سخت»:

قافیه‌ها عبارتند از: بخت و سخت

نقش قافیه‌ها بدین قرار است:

۱) بخت از کار او دل برداشته: نهاد

۲) پدر سخت به کار او درماند: قید بی‌نشانه (قید مشترک با صفت)

نکته: یکی از راه‌های تشخیص قید، امکان حذف آن از جمله است؛ بدون اینکه معنی جمله ناقص شود.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۱۵- دستور

«چون رایت عشق آن جهان‌گیر شد چون مه لیلی آسمان‌گیر»:

با توجّه به فعل، این جمله سه جزئی گذرا به مسند است. جمله را این‌طور مرتّب می‌کنیم:

چون رایت عشق آن جهان‌گیر شد چون مه لیلی آسمان‌گیر شد: نهاد (مسندٌالیه) + مسند + فعل

نهاد مسند فعل اسنادی (گروه اسمی) (گروه اسمی) (گروه فعلی)

نکته: «چون (مانند) مه لیلی» قید نشانه‌دار (دارای حرف اضافه) است.

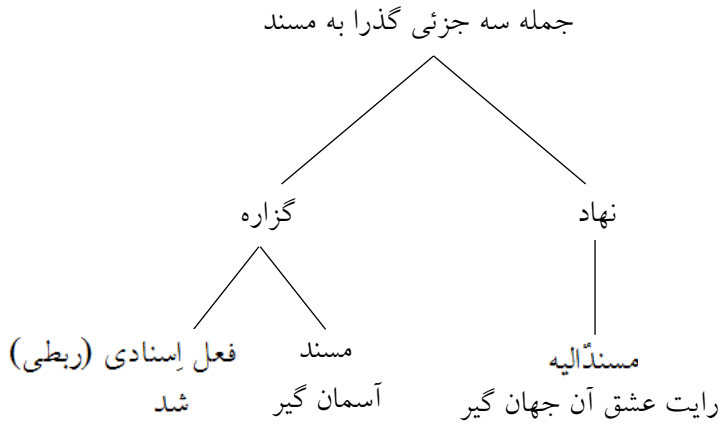

۱۶- دستور

«گفت ای پسر این نه جای بازی است بشتاب که جای چاره‌سازی است»:

این بیت، پنج جمله دارد به قرار ذیل:

۱- گفت

۲- ای پسر: حرف ندا + منادا

۳- این نه جای بازی است

۴- بشتاب

۵- جای چاره‌سازی است.

۱۷- دستور

«کز عشق به غایتی رسانم کاو ماند اگرچه من نمانم»:

مرجع ضمیر «او»: لیلی [عشق به لیلی]

مرجع ضمیر «من»: مجنون

۱۸- دستور

«بچه‌ها، آماده و مسلّح، با کوله‌پشتی و پتو وجلیقه‌های نجات، در میان نخلستان‌های حاشیه‌ی اروند، آخرین ساعات روز را به سوی پایان خوش انتظار طی می‌کنند.»

این جمله‌ی مستقلّ ساده، سه‌جزئی گذرا به مفعول است: نهاد + مفعول + فعل

(گروه‌اسمی) (گروه اسمی) (گروه فعلی)

نکته: بقیّه‌ی اجزای جمله، قید است.

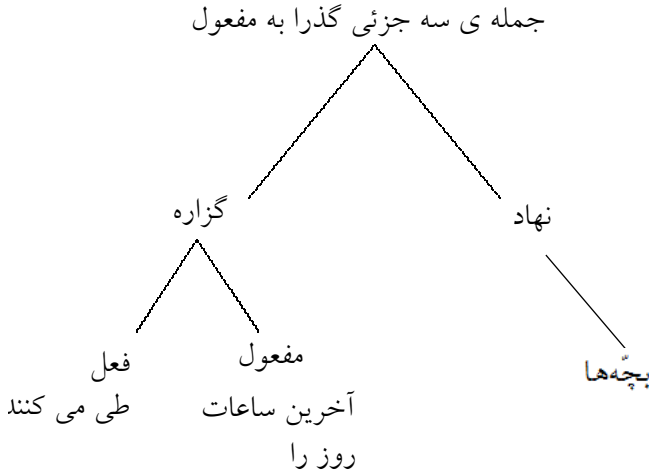

۱۹- دستور

«تا چراغ از تو نگیرد دشمن»

با توجّه به فعل، این جلمه‌ی مستقلّ ساده ۴جزئی گذرا به مفعول و متمّم است: نهاد + مفعول + متمّم + فعل

(گروه اسمی)(گروه اسمی)(گروه ااسمی)(گروه فعلی)

دشمن / چراغ / از تو / نگیرد

نکته: «تا» حرف ربط وابسته‌ساز است.

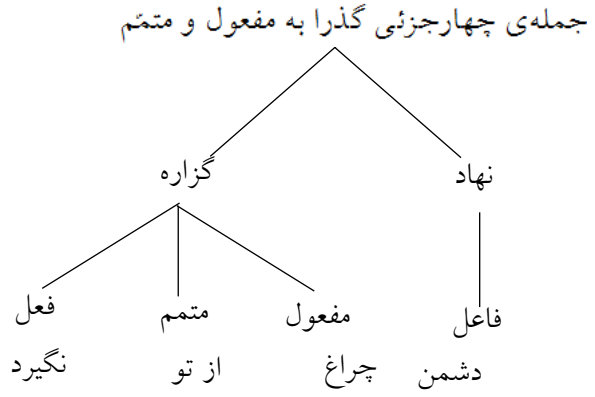

۲۰- دستور

نوع «واو»

«ازدحام است و مهربانی»:

«واو» معیّت: هرگاه «واو» به معنای «همراه با» باشد «واو معیّت» نام دارد.

یعنی: ازدحام است همراه با مهربانی.

نمونه‌ای دیگر: همه کار است و صداقت.

برو ای فقیه دانا، به خدای بخش ما را تو و زهد و پارسایی، من و عاشقی و هستی (سعدی)

واو معیّت واو معیّت

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۲۱- دستور

«هوا بس ناجوان‌مردانه سرد است.»

با توجه به فعل، این جمله‌ی مستقلّ ساده، سه جزئی گذرا به مسند است: نهاد + مسند + فعل

هوا سرد است

نکته: «بس» و «ناجوان‌مردانه» قید هستند.

۲۲- دستور

«بعد سه‌روز و سه‌شب حیران و زار بر دکان بنشسته بُد نومیدوار»

نکته: با توجه به فعل جمله که «بنشسته بود» است و از مصدر «نشستن» است، این جمله دوجزئی ناگذر است و بقیّه‌ی اجزای جمله قید هستند: نهاد + فعل

او(خواجه) + نشسته بود

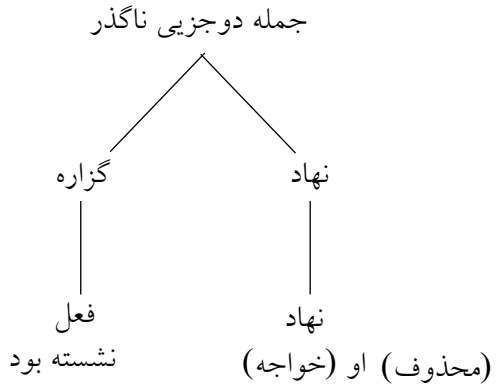

۲۳- دستور

«طوطی اندر گفت آمد در زمان بانگ بر درویش زد که: هی، فلان»

این بیت چهار جمله دارد به قرار ذیل:

۱- طوطی اندر گفت آمد در زمان

۲- بانگ بر درویش زد

۳- هی (صوت)

۴- فلان (صوت)

در تعداد جملات، صوت یک جمله محسوب می‌شود.

۲۴- دستور

«از سوی خانه بیامد خواجه‌اش بر دکان بنشست فارغ، خواجه‌وش»:

در این بیت، دو جمله وجود دارد: ۱- از سوی خانه بیامد خواجه‌اش: با توجه به فعل، این جمله دوجزیی ناگذراست:

(از سوی خانه: متمم قیدی) نهاد + فعل

خواجه‌اش بیامد

۲- بر دکان بنشست فارغ، خواجه‌وش: با توجه فعل، این جمله نیز دوجزیی ناگذراست:

نهاد + فعل

(محذوف) او(خواجه) بنشست

۲۵- دستور

نوع «را»

«هدیه‌ها می‌داد هر درویش را تا بیابد نطق مرغ خویش را»

۱- هدیه‌ها می‌داد به هر درویش: حرف اضافه

۲- چه چیز را + بیابد؟ ← نطق مرغ خویش را: مفعولی

۲۶- دستور

به تعداد مفعول‌ها در بیت زیر دقّت می‌کنیم:

«جامه و رخت و گوهرش برداشت مرد بی‌دیده را تهی بگذاشت »

چه چیز را + برداشت؟ ← جامه و رخت و گوهر

چه کس را + بگذاشت (رها کرد)؟ ← مرد بی‌دیده

چهار مفعول داریم: جامه، رخت، گوهر، مرد بی‌دیده

۲۷- دستور

نقش قافیه‌های بیت، از قرار ذیل است:

«همی‌ریخت خون و همی‌کند موی سرش پر ز خاک و پر از آب، روی»

قافیه: موی و روی

۱) چه چیز را + می‌کند؟ موی ← مفعول

۲) مصراع دوم را این‌چنین مرتب می‌کنیم: سرش پر زخاک [بود] و روی پر از آب [بود].

نهاد (مسندٌالیه)

۲۸- دستور

به نقش دستوری قافیه، در بیت زیر توجّه می‌کنیم:

«دگرگونه‌تر باشد آیین ما جز این باشد آرایش دین ما»

قافیه : آیین و دین

مصراع اوّل و دوم را این‌چنین مرتّب می‌کنیم:

آیین ما دگرگونه‌تر باشد آرایشِ دین ما جز این باشد ، دین ما جز این باشد

نهاد (مسندٌالیه) مضافٌالیه

نقش نمای

اضافه (کسره)

۲۹- دستور

صورت مرتّب‌شده‌ی مصراع مقابل به قرار زیر است: «ورا نام تهمینه سهراب کرد.»

تهمینه ورا (وی را) سهراب نام کرد.

نهاد فعل

نکته: «نام کرد» فعل مرکّب است و فقط بنا به ضرورت شعری جدا شده است.

۳۰- دستور

«ای خدا، ای فضل تو حاجت‌روا با تو یاد هیچ‌کس نبود روا»:

قافیه: روا و روا ردیف: ندارد

ردیف: دو کلمه باید در انتهای مصراع‌ها عیناً تکرار شود: هم از نظر ظاهر (لفظ) و هم از نظر معنا

از نظر لفظ: روا و روا

از نظر معنا: ۱- روا: برآورده کننده، اجابت کننده

۲- روا: شایسته، سزاوار

۳۱- دستور:

انواع«را»:

۱- «سپاس و آفرین، ایزد جهان آفرین‌راست.»

۲- «پادشاهی، او راست زیبنده»

۳- «جهان را بلندیّ و پستی تویی»

۱- «را»: مخصوص، برای: حرف اضافه

۲- «را»: فکّ اضافه: بین مضاف و مضافٌ‌الیه مقلوب (واژگون) می‌آید: پادشاهی، زیبنده‌ی اوست.

مضاف مضافٌ‌الیه

(او راست زیبنده)

مضافٌ‌الیه مضاف

۳- «را» فکّ اضافه: بلندی و پستی جهان تو هستی

مضاف مضافٌ‌الیه

(جهان را بلندیّ و پستی)

مضافٌ‌الیه مضاف

۳۲- «نوشی تو آب و تشنه شه دین، رضا مباش خوش نوکری، ولیک، چنین بی‌وفا مباش:»

این بیت ۵ جمله دارد به قرار زیر:

۱- نوشی تو آب. ۲- شه دین تشنه(باشد).

۳-رضا مباش. ۴- خوش نوکری. ۵- چنین بی‌وفا مباش.

۳۳- نقش کلمات قافیه (رضا، بی‌وفا) بدین ترتیب است:

(تو) رضا مباش.

[تو] رضا مباش. [تو] بی‌وفا مباش.

مسند فعل اسنادی مسند فعل اسنادی

«نوشی تو آب و تشنه شد دین، رضا مباش خوش نوکری ولیک چنین بی‌وفا مباش»

۳۴- هان! به خود باز آیید و خودستایی ننمایید. این از شما پاکیزه‌تر و گران بهاتر است:

۱- این عبارت ۴ جمله دارد از قرار زیر:

۱- هان(صوت است) ۲- (شما) به خود بازآیید.

۳- (شما) خود ستایی ننمایید. ۴- این از شما پاکیزه‌تر و گران‌بهاتر است.

این عبارت ۳ ضمیر دارد به قرار زیر:

۱) خود(ضمیر مشترک) ۲) این ضمیر (اشاره) ۳) شما (ضمیر شخصی منفصل)

ضمیرها نقش دستوری نیستند امّا می‌توانند نقش‌های متفاوتی بپذیرند.

۳۵- «یادم نیست که در ماه‌های اوّل بعد از ناخوشی چه وقایعی رخ داد: فقط می‌دانم که دست‌هایم همه چیز را حس می‌کرد.»

۱- انواع نقش‌نما در این عبارت از قرار زیر است:

که (نقش نمای اضافه ـِ) - اولِ (نقش نمای اضافه) - بعد از (نقش‌نمای متمّم: حرف اضافه) را (نقش نمای مفعول)

۲- این عبارت چهار جمله دارد به قرار زیر:

۱- یادم نیست ۲- در ماه های اوّل بعد از ناخوشی چه وقایعی رخ داد.

۳- فقط می‌دانم ۴- دست‌هایم همه چیز را حس می‌کرد.

۳۶- هسته‌ی گروه اسمی نهاد در عبارت زیر بدین ترتیب است:

۱- قدم دوم تحصیلات من خواندن بود: قدم دوّم تحصیلات من: گروه اسمی نهاد ← هسته: قدم

۲- کلاس درس ما بیشتر در هوای آزاد بود: کلاس درس ما: گروه اسمی نهاد ← هسته: کلاس

۳- بدین طریق درِ زندان خاموشی من شکسته شد: درِ زندان خاموشی من: گروه اسمی نهاد← هسته: در

۴- بامداد روز بعد معلّمم مرا به اتاقش برد: معلّمم: گروه اسمی نهاد← هسته: معلم

۳۷- ابتدای زندگی من مانند دیگران بسیار ساده بوده است

با توجّه به فعل، این جمله سه جزئی گذرا به مسند است: نهاد(مسندٌالیه) +مسند+ فعل اسنادی

ابتدای زندگی‌من ساده بوده است

نکته: «مانند دیگران» (قید دارای حرف اضافه) و «بسیار» قید هستند.

۳۸- والدینم سخت مغموم بودند:

این جمله نیزبا توجّه به فعل (بودند) ، سه جزئی گذرا به مسند است: نهاد(مسندٌ الیه) + مسند + فعل اسنادی

والدینم مغموم بودند

نکته: «سخت» قید بی نشانه(مشترک با صفت) است.

۳۹- «رحمی به صغیری من زار غیر از تو نَبُد مرا پرستار»

نکته‌ی (۱): نقش کلمات قافیه بدین شرح است:

۱- زار: صفت (منِ زار) ۲- پرستار: نهاد (پرستار غیر تو مرا (برای من) وجود ندارد.)

نکته‌ی(۲): فعل مصراع دوم نبُد از مصدر بودن است ولی با توجه به معنی آن در این مصراع (وجود ندارد) ، این جمله دو جزیی ناگذر است:

نهاد + فعل

(گروه اسمی) (گروه فعلی)

پرستار نَبُد (وجود ندارد)

« غیر از تو» و «مرا = برای من» قید نشانه‌دار (دارای حرف اضافه) هستند.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۴۰- «سرانجام معلّم شایسته ای برای من پیدا کردند. مهمترین روز زندگی من که همیشه آن را به یاد دارم، روزی است که معلم نزد من آمد.»

تعداد صفات و ضمایر در این عبارت به قرار زیر است:

۱- صفات: شایسته / مهم‌ترین

↓ ↓

صفت بیانی صفت عالی

۲- ضمایر : من/ من/ آن/ من

↓ ↓ ↓ ↓

ضمیر شخصی منفصل ضمیر شخصی منفصل ضمیر اشاره ضمیر شخصی منفصل

۴۱- «چون بهار فرا می‌رسید، معلّم دستم را می‌گرفت و به سوی مزارع می‌برد و روی علف‌های گرم، درس خود را درباره‌ی طبیعت آغاز می‌کرد.»:

انواع نقش‌نما در این عبارت به قرار زیر است:

حرف ربط

چون بهار فرا می‌رسید، معلّم دستم را می‌گرفت و به سوی مزارع می‌برد و روی علف‌های گرم، درس خود را

حرف ربط وابسته ساز نقش نمای ↓ نقش نمای متمّم نقش نمای نقش نمای نقش‌نمای نقش‌نمای

(هنگامی که) مفعول حرف ربط (حرف اضافه) متمّم(حرف اضافه(کسره) اضافه(کسره)

مفعول

اضافه)

درباره‌ی طبیعت آغاز می‌کرد.

نقش نمای متمّم(حرف اضافه)

۴۲- «یک نظر به بعضی مساجد کهن نشان می‌دهد که این بناهای باشکوه والا که به پیشگاه خداوند اهدا شده‌اند، درخور آن‌اند که جلوه‌گاه هنراسلامی تلقّی شوند.»

انواع نقش نماها در این عبارت به این قرار است:

یک نظر به بعضی مساجدِ کهن نشان می‌دهد که این بناهایِ باشکوهِ والا که به پیشگاهِ خداوندهدا شده‌اند.

نقش‌نمای‌متمّم (حرف اضافه) نقش نمای اضافه(کسره) حرف ربط نقش نمای نقش نمای ↓ حرف اضافه ↓

وابسته ساز اضافه اضافه حرف ربط نقش نمای اضافه

نقش‌نمای اضافه وابسته ساز

در خورِ آن اند که جلوه گاهِ هنرِ اسلامی تلقّی

نقش نمای حرف ربط نقش نمای اضافه

اضافه وابسته ساز

۴۳- «رقصد زبان به سازَش و آیده به دیده نور»

ابتدا باید جملات را این گونه مرتّب کنیم: نهاد + ... + فعل: این عبارت دو جمله دارد پس دو نهاد نیز دارد:

زبان به سازش رقصد و نور به دیده آید.

پس نهادها عبارتند از: زبان/ نور

۴۴- «چون ذرّه‌های نور بصر می‌پرستمش»

این جمله‌ی مستقلّ ساده، سه جزیی گذرا به مفعول است(با توجّه به فعل جمله «می‌پرستم»):

(من) چون ذره‌های نور بصر آن را می‌پرستم.

نهاد + مفعول + فعل

(گروه اسمی) (گروه اسمی) (گروه فعلی)

من آن‌را می‌پرستم

نکته: چون(مانند) ذرّه‌های نور بصر: قید نشانه دار (دارای حرف اضافه) است.

۴۵- **گروه اسمی (۲) - وابسته‌های پسین**

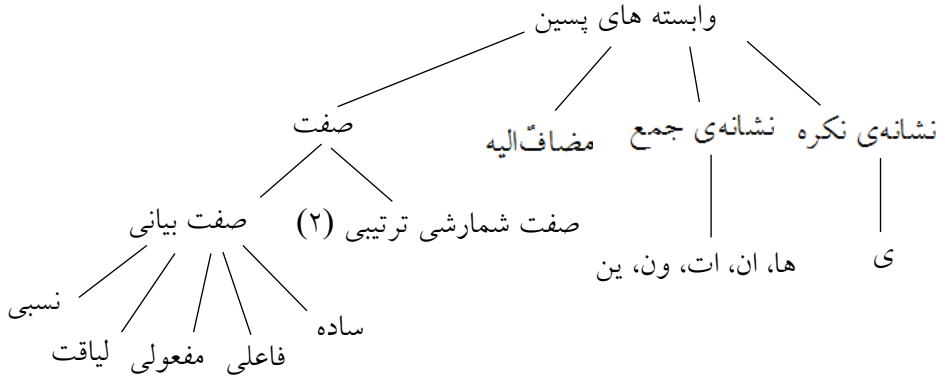

می‌دانیم که گروه اسمی عبارت است از یک هسته (اجباری) و یک یا چند وابسته (اختیاری).

گروه اسمی: (وابسته «ها»ی پیشین) + هسته + (وابسته «ها»ی پسین)

۴۶- وابسته‌های پسین:

۱ - «ی» نکره

۲ - نشانه‌ی جمع: ها، ان، ات، ون، ین: انسان‌ها، ابروان، استحکامات، انقلابیّون، معتمدین

۳ - مضافُ‌الیه

۴ - صفت (بیانی - شمارشی)

۴۷- «ی» نکره: این نشانه که برابر با «یک» نکره است، پس از اسم عام می‌آید و اسم را ناشناس می‌کند: گلی خوش‌بو = یک گل خوش‌بو

۴۸- مضافٌ‌الیه: وابسته‌های پسین - غیر از نشانه‌ی نکره و نشانه‌ی جمع - یا صفت‌اند یا اسم؛ در صورتی که وابسته‌ی پسین «اسم» یا چیزی به جای آن باشد، نقش آن مضافٌ‌الیه است؛ مانند: کتابِ معلّم - کتابِ من.

۴۹- صفت:

الف) صفت شمارشی ترتیبی نوع (۲): عدد اصلی + ـُ م : چهار + ـُ م: چهارم: ردیف چهارم، کلاس پنجم، کتاب دوم و ...

نکته: صفت شمارشی ترتیبی بعد از کلمه‌ی «ساعت» به صورت عدد اصلی می‌آید: «ساعت پنج» به جای ساعت پنجم.

ب) صفت بیانی: در گروه اسمی، آن‌چه پس از نقش‌نمای اضافه (کسره) می‌آید، اگر مضافٌ‌الیه و صفت شمارشی نباشد، صفت بیانی است.

نکته: واژه‌هایی از قبیل «چندم» و «دیگر» هر چند پس از نقش‌نمای اضافه (کسره) می‌آیند امّا صفت بیانی نیستند.

دانش‌آموزِ خوش‌فکرِ کلاس

هسته (موصوف)صفت بیانی مضافٌ‌الیه

۵۰- انواع صفت بیانی:

۱ - صفت بیانی عادی: تشنه، بی‌آلایش، خوب و ...

۲ - صفت فاعلی

۳ - صفت مفعولی

۴ - صفت لیاقت: مصدر + ی: دیدن + ی: دیدنی، گفتنی و ...

۵ - صفت نسبی

۵۱- صفت فاعلی:

الف) بن مضارع + ـَ نده: شنو + ـَ نده = شنونده، گوینده و ...

ب) بن مضارع + ان (= حالیه): خند + ان = خندان، گریان و ...

ج) بن مضارع + ا (= مشبّهه): توان + ا: توانا، گویا و ...

د) بن ماضی یا مضارع + ار: خریدار، پرستار و ...

۵۲- صفت مفعولی:

الف) بن ماضی + ه: نشست + ه = نشسته، دیده و ...

ب) اسم، صفت + بن ماضی: باد + آورد: بادآورد، خوش‌دوخت و ... ← صفت مفعولی مرکب مرخّم

۵۳- صفت نسبی:

الف) اسم + ی: اصفهان + ی = اصفهانی، تهرانی، خانگی و ...

ب) اسم یا صفت + انه: مرد + انه = مردانه، مؤدّبانه و ...

ج) اسم + ین/ ینه: زرّین/ زرّینه و ...

۵۴- **نکته:** می‌دانیم هم مضافٌ‌الیه و هم صفت بیانی بعد از نقش‌نمای اضافه (کسره) می‌آیند.

راه‌های تشخیص دادن مضافٌ‌الیه از صفت بیانی: ۱) بعد از مضاف «ی» نکره نمی‌آید:

کتاب علی ← کتابی علی × کتاب خوب ← کتابی خوب √

۲) صفت را نمی‌توان جمع بست:

کیف دانش‌آموز ← کیف دانش‌آموزها √ کیف نو ← کیف نوها ×

۳) پس از مضافٌ‌الیه نشانه‌ی (تکواژ) «تر» نمی‌آید: گل لاله ← گل لاله‌تر × گل زیبا ← گل زیباتر √

۵۵- **ضمیر:**

ضمیر واژه‌ای است که معمولاً جانشین گروه اسمی می‌شود؛ به همین دلیل، می‌تواند هسته‌ی گروه اسمی واقع شود و همانند اسم نقش‌های نهاد، مفعول، متمّم، مضافٌ‌الیه و منادا بگیرد.

ضمیر معمولاً برای جلوگیری از تکرار اسم یا گروه اسمی و ... می‌آید؛

مثال: انسان کاوشگر امروز به دنبال کشف حقایق جهان است. او

سعی می کند اسرار هستی را کشف نماید و به تعریف و توصیف آن ها بپردازد.

گاهی استفاده نکردن از ضمیر باعث غیردستوری شدن جمله می‌شود. مانند دو جمله‌ی زیر:

الف) احمد از برادر احمد دو سال کوچک‌تر است.

ب) سرانجام پاییز با طبیعت وداع کرد و جای پاییز را به زمستان داد.

۵۶- مرجع ضمیر:

گروه اسمی است که ضمیر، جانشین آن می‌شود و بر دو نوع است:
- پیش مرجع
- پس مرجع

۵۷- پیش‌مرجع:

مرجع پیش از ضمیر می‌آید. مثال: آرش کمان را گرفت و آن را در دست فشرد.

۵۸- پس‌مرجع: مرجع پس از ضمیر می‌آید (البتّه در زبان فارسی چندان رایج نیست.).

مثال: هنگامی که متولّد شد، پدرش نام او را محمّد نهاد.

۵۹- اسم مبهم:

گاهی ضمیرهایی در کلام می‌آیند که مرجع مشخّصی ندارند؛ مانند: «به حرف‌های این و آن گوش ندهید.» واژه‌های «این» و «آن» در جمله‌های بالا مرجع مشخّصی ندارند و به همین دلیل، «اسم مبهم» نامیده می‌شوند.

۶۰- انواع ضمیر: عبارتند از:

۱ - ضمیر شخصی
- جدا (منفصل)
- پیوسته (متّصل)

۲ - ضمیر مشترک

۳ - ضمیر اشاره

۴ - ضمیر پرسشی

۶۱- ضمیر شخصی:

این ضمیر را به این دلیل شخصی می‌نامند که جانشین گروه اسمی یا اسم می‌شود و شش شخص ندارد. اگر ضمیر شخصی به صورت مستقل (آزاد) به کار رود، به آن «ضمیر شخصی جدا» می‌گویند و اگر به صورت نشانه (تکواژ)های وابسته بیاید، «ضمیر شخصی پیوسته» نامیده می‌شود.

اشخاص	جدا		پیوسته	
	مفرد	جمع	مفرد	جمع
اوّل شخص	من	ما	ـَ م	ـِ مان
دوم شخص	تو	شما	ـَ ت	ـِ تان
سوم شخص	او (وی)	ایشان	ـَ ش	ـِ شان

۶۲- ضمیر مشترک:

ضمیر «خود» می‌تواند جانشین شش شخص شود؛ به همین دلیل، آن را ضمیر مشترک می‌نامند.

اشخاص	مفرد	جمع
اوّل شخص	خود می روم	خود می رویم
دوم شخص	خود می روی	خود می روید
سوم شخص	خود می رود	خود می روند

در متون ادبی علاوه بر «خود»، «خویش» و «خویشتن» نیز به کار رفته است.

ضمیر مشترک «خود»، معمولاً همراه با ضمیرهای شخصی پیوسته به کار می‌رود: خودم، خودت و ...

۶۳- ضمیر اشاره:

واژه‌های «این» و «آن» و صورت‌های جمع این دو «این‌ها، اینان، آن‌ها، آنان» در صورتی که جانشین اسم شوند، ضمیر اشاره به حساب می‌آیند:

کتاب را بگیر و آن را مطالعه کن!

اگر ضمیرهای اشاره به صورت وابسته‌های پیشین اسم بیایند، صفت اشاره محسوب می‌شوند:

این کتاب را بگیر و آن مطلب را مطالعه کن.

صفت اشاره صفت اشاره

۶۴- ضمیر پرسشی:

واژه‌های «که» (برای انسان)، «چه» و «چند» (برای غیرانسان) و کدام (برای انسان و غیرانسان) وقتی جانشین اسم شوند و پرسشی را برسانند، ضمیر پرسشی محسوب می‌شوند:

که می‌گوید؟ چه می‌خواهی؟ کدام را برداشتی؟ کتاب را چند خریدی؟

«کی و کجا» نیز وقتی جانشین اسم شوند، ضمیر پرسشی‌اند امّا اگر جانشین قید شوند، قید پرسشی محسوب می‌گردند:

در زمستان شب از روز طولانی‌تر است. کی طولانی‌تر است؟ (ضمیر پرسشی)
اسم (نهاد)

فردا به مسافرت می‌رویم. کی به مسافرت می‌رویم؟ (قید پرسشی)
قید

به کتابخانه رفتم. (به) کجا رفتی؟ (قید پرسشی)
متمّم (قیدی)

کوچه را آسفالت کرده‌اند. کجا را آسفالت کرده‌اند؟ (ضمیر پرسشی)
اسم (مفعول)

۶۵- **نکته:** هر کدام از ضمیرهای پرسشی اگر وابسته‌ی پیشین اسم باشند، صفت پرسشی نامیده می‌شوند.

چه کتابی را می‌خواهی؟ کدام درس را خوانده‌ای؟ چند نفر آمدند؟

۶۶- بیاموزیم:

بعد از «به قول معروف» باید نمونه‌ای از مَثَل‌ها، حکمت‌ها و سخنان برجسته بیاید نه یک مطلب معمولی. مثال:

عبارت ردیف «الف» درست و عبارت ردیف «ب» نادرست است:

الف) آن‌قدر مطلب را برایش تکرار کردم که به قول معروف زبانم مو درآورد.

ب) آن‌قدر مطلب را برایش تکرار کردم که به قول معروف خسته شدم.

می‌توانیم جمله‌ی «ب» را این‌طور اصلاح کنیم: آن‌قدر مطلب را برایش تکرار کردم که خسته شدم.

۶۷- **زبان‌شناسی چیست؟ (۲)**

یکی از مشکلات مطالعه‌ی زبان، گستردگی بیش از حدّ آن است. زبان‌شناسان برای حلّ این مشکل، زبان را در سطوح جداگانه مورد مطالعه قرار می‌دهند.

سطوح جداگانه ی مطالعه ی زبان:
- ۱ - واج شناسی
- ۲ - دستور زبان
- ۳ - معناشناسی

۶۸- واج‌شناسی:

زبان‌شناسان در یک سطح، فقط به مطالعه‌ی صداهای زبان و قواعد ترکیب آن‌ها به منظور ایجاد ساخت‌هایی آوایی می‌پردازند که به آن «واج‌شناسی» می‌گویند.

نکته: واج‌شناسی به بررسی نظام واجی می‌پردازد که عبارتست از: ۱- فهرست واج‌ها ۲- الگوهای آرایش واج‌ها ۳- قواعد یا فرآیندهای واجی (ابدال، ادغام، کاهش، افزایش و ...)

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۶۹- واج: کوچک‌ترین واحد صوتی زبان است که خود معنایی ندارد امّا می‌تواند تمایز و تفاوت معنایی ایجاد کند.

۷۰- دستور زبان:
زبان‌شناسان بررسی نشانه‌ها (تکواژها) ی زبان و قواعد ترکیب آن‌ها به منظور ساختن کلمات و عبارات و جمله‌های زبان را دستور زبان می‌نامند که به دو بخش صرف (نوع) و نحو (نقش) تقسیم می‌شود.

۷۱- صرف: شناخت تکواژها و راه‌های ترکیب و تلفیق آن‌ها با یکدیگر برای ساختن واژه‌ها مبحث «واژه‌شناسی» یا «صرف» است.

۷۲- **نکته:** زمانی که تکواژها را به آزاد و وابسته و هر کدام را به قاموسی و دستوری و ... تقسیم می‌کنیم و از انواع تکواژهای وابسته با نام تصریفی و اشتقاقی سخن به میان می‌آوریم، در حوزه‌ی «صرف» عمل می‌کنیم. همچنین است تجزیه‌ی واژه‌های مشتق، مرکب و ... به نشانه‌ها (تکواژها)ی تشکیل‌دهنده.

۷۳-
- انواع تکواژ
  - آزاد (دارای معنای مستقل)
  - وابسته (وند)
    - اشتقاقی: ـِ ش، زار، چه، ـَ ک، ار، ـَ ن، گر و ...
    - در واژه‌های: کوشش، گلزار، باغچه، موشک، گفتار، خوردن، کارگر و ...
    - تصریفی: نشانه‌های جمع (ی) نکره، نشانه‌ی صفت تفضیلی (تر) و صفت عالی (ترین) و ...

۷۴- نحو (syntax):
از واژه‌ی یونانی به معنای «نظم و ترتیب» گرفته شده است. نحو هر زبان به طور کلّی شامل شیوه‌ها و اسلوب‌هایی است که با استفاده از آن‌ها می‌توان واژه‌ها را به گونه‌ای ترکیب کرد که بتوانند واحدهای بزرگ‌تری را بسازند؛ یعنی شیوه‌ی ترکیب انواع کلمات تا سطح گروه و جمله.
مثال: به سه جمله‌ی زیر توجّه کنید:
الف) پلیس جلوی اتوبوس را گرفت و راه‌بندان شد.
ب) شد اتوبوس و پلیس را جلوی گرفت راه‌بندان.
ج) شد راه‌بندان و جلوی را پلیس گرفت اتوبوس.
با این که واژه‌های هر سه صورت یکسان است ولی اهل زبان جمله‌ی اوّل را با معنی به‌شمار می‌آورند و صورت‌های دوم و سوم را بی‌معنا می‌دانند؛ چون بر مبنای قواعد ترکیب زبان فارسی نیستند. توصیف این توانایی اهل زبان، به عهده‌ی دانش «نحو» است.

۷۵- معناشناسی:
در این قسمت زبان‌شناسان به بررسی معنای واژه‌ها، گروه‌ها و جمله‌ها که نشانه‌هایی آوایی و قراردادی هستند، می‌پردازند که به آن «معناشناسی» می‌گویند.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۷۶- روابط واژگانی:
یکی دیگر از راه‌های بررسی معنایی واژه‌ها، تعیین روابط واژگانی و حوزه‌ی معنایی آن‌هاست. انواع روابط واژگانی عبارتند از:
۱ - هم‌معنایی (ترادف synonymy)
۲ - تضادّ معنایی (Antonymy)
۳ - مشمول معنایی (تضمّن Hyponymy)
۴ - هم‌آوایی (Homophony)
۵ - هم‌نامی (Homonymy)
۶ - چندمعنایی (Polysemy)
نکته: موارد ۴، ۵ و ۶ فقط برای مطالعه‌ی آزاد است.

۷۷- **هم‌معنایی (ترادف synonymy):**
دو یا چند رابطه‌ی معنایی که اغلب (و نه همیشه) در جمله‌ها قابل جانشینی با یک‌دیگرند: عصر و زمانه، زیان و ضرر، پدر و بابا.

۷۸- **تضادّ معنایی** (Antonymy): دو صورت با معناهای مخالف: پیر و جوان، مرده و زنده.

۷۹- **هم‌آوایی** (Homophony): وقتی دو یا چند صورت نوشتاری دارای تلفّظ مشابه باشند: خوار و خار، صفیر و سفیر.

۸۰- **هم‌نامی** (Homonymy): وقتی یک صورت (نوشتاری و گفتاری) دارای دو یا چند معنای نامرتبط باشند (همان جناس در آرایه‌های ادبی): شیر (حیوان)، شیر (آب)، شیر (نوشیدنی).

۸۱- **چند معنایی** (Polysemy): وقتی یک صورت (نوشتاری یا گفتاری) چند معنا دارد و همه‌ی آن‌ها به طور گسترده با یک‌دیگر مرتبط اند: تیز
- برنده (چاقوی تیز)
- زرنگ و چابک (بچّه‌ی تیزی است.)

۸۲- بیاموزیم:
نشانه‌ی مفعولی «را» باید بلافاصله پس از گروه اسمی مفعولی بیاید، نه با فاصله از آن.
مثال: (جملات گروه «الف» نادرست و گروه «ب» درست است):
الف) هنگام غروب نیز انعکاس سرخی شفق بر سطح دریا را می‌توان دید.
من مسابقه‌ای که دیروز برگزار شد را دیدم.
ب) هنگام غروب نیز انعکاس سرخی شفق را بر سطح دریا می‌توان دید.
من مسابقه‌ای را که دیروز برگزار شد دیدم.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۸۳- **گروه کلمه چیست؟**

- ترکیب‌هایی که نه کلمه‌اند نه جمله، «گروه کلمه» نامیده می‌شوند.

- گروه کلمه یا گروه واژه معمولاً یا «مضاف و مضافٌ‌الیه» ← کیفِ معلّم یا «موصوف و صفت» ← کیفِ چرمی یا «مترادف» ← آمیخته و عجین یا «متضاد» ← صحّت و سقم

یا ... هستند.

- گروه کلمه‌ها برای املای تقریری جنبه‌ی تکمیلی و ترمیمی دارند.
- به کمک گروه کلمه، متن‌های ساده‌ی املا برای ارزش‌یابی، تعدیل و متناسب می‌گردند.
- شاخصه‌ی «گروه کلمه»های املا این است که گویا و واضح باشند و به پرسش‌های مقدّر ما پاسخ دهند.

۸۴- **نامه‌نگاری (۲): نامه نوشتن به دوستان و نزدیکان**

- نامه‌های دوستانه در مقایسه با نامه‌های اداری از الگوی خاصّی پیروی نمی‌کنند و بیش‌تر ابتکاری و موافق با ذوق و طبع نویسنده و نوع مناسبات او با مخاطب هستند.
- نامه‌های خصوصی عاطفی‌تر، صمیمی‌تر و بی‌تکلّف‌ترند و در آن‌ها حرف‌های خصوصی مطرح می‌شوند.
- اساسی‌ترین ویژگی نامه‌های دوستانه این است که تقلیدی نیستند، لحن کلام در آن‌ها صمیمی و خودمانی است و از هر گونه تکلّف به دورند. ویژگی دیگر این نامه‌ها قالبی نبودن آن‌هاست.
- حُسن نامه‌ی خصوصی در این است که همه‌ی عناصر آن از تصنّع خالی باشند.
- نکاتی که در نوشتن نامه باید به بدان‌ها توجّه کرد، عبارتند از:

۱ - رعایت کوتاهی و بلندی متن نامه که نه سبب ابهام و نه باعث خستگی گردد.
۲ - انتخاب کاغذ نامه‌ی مناسب و رعایت مسائل نگارشی و پاکیزه‌نویسی، نشانه‌ی حرمت‌گذاری به گیرنده‌ی نامه است.
۳ - در نامه‌ی خصوصی، رعایت اعتدال و انتخاب لحن مناسب و پرهیز از شتاب‌زدگی شرط است.
۴ - رعایت دقّت و سنجیده‌نویسی؛ زیرا نوشته در دست مخاطب، «سند اخلاقی» به شمار می‌آید.
۵ - شأن نامه این است که در عین سادگی «به زبان معیار» نزدیک باشد.
۶ - تهیّه و حفظ پیش‌نویس با نسخه‌ای از نامه، ضروری است.

۸۵- بیاموزیم:

تفاوت همزه و حرف «ی میانجی»: همزه «ء» یکی از سی و سه حرف الفبای فارسی است و هر چند به «ی» میانجی کوچک (ء) شباهت دارد امّا مستقل از آن است. بهتر است در نوشتار به جای «ی» میانجی کوچک «ء»، شکل بزرگ آن را به کار بریم؛ زیرا «ی میانجی کوچک» به حرف همزه شباهت دارد و این امر مانع آموزش صحیح می‌شود.

جملات ردیف «ب» بهتر و صحیح‌تر از جملات «الف» است:

الف) مأذنهٔ مسجد، اسائهٔ ادب، ارائهٔ گزارش و ...
ب) مأذنه‌ی مسجد، اسائه‌ی ادب، ارائه‌ی گزارش و ...

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۸۶- **نقش‌نما**

الف) مردی پلنگی دید. ب) پلنگی مردی دید.

فاعل مفعول فاعل مفعول

در جملات بالا، نقش فاعل و مفعول با توجّه به ترتیب و جایگاه آن‌ها در جمله معلوم می‌شود. در جمله‌ی «الف» «مردی» فاعل است؛ چون مقدّم است. در جمله‌ی «ب» نیز «پلنگی» فاعل است؛ چون مقدّم بر «مردی» آمده است.

اکنون به دو جمله‌ی زیر توجّه کنید:

ج) رستم سهراب را کشت. د) سهراب را رستم کشت.

فاعل مفعول مفعول فاعل

در دو جمله‌ی «ج» و «د» با توجّه به این‌که ترتیب عناصر جمله متفاوت است، فاعل و مفعول تغییر نکرده‌اند. چرا؟

«را» عنصری است که نقش مفعولی را مشخّص می‌کند و به مفعول امکان می‌دهد که در جاهای مختلف جمله قرار گیرد.

عناصری چون نشانه‌ی مفعول، حروف اضافه، حروف ربط، کسره‌ی (نقش‌نمای) اضافه و نشانه‌ی ندا را «نقش‌نما» می‌نامند؛ زیرا هر کدام نشان‌دهنده‌ی یک نقش دستوری در جمله‌اند:

۱ - نقش‌نمای مفعولی
۲ - نقش‌نمای اضافه
۳ - حروف اضافه
۴ - حروف ربط (پیوند)
۵ - نشانه‌های ندا

۸۷- نقش‌نمای مفعولی:

یکی از وظایف «را» در جمله، مشخّص کردن نقش مفعولی است. وجود این عنصر در برخی جاها الزامی و در برخی جاهای دیگر اختیاری است.

الف) فاطمه غذا را خورد. ← فاطمه غذا خورد.

ب) علی آن کتاب را خواند. ← علی آن کتاب را خواند.

نکته: اگر گروه اسمی مفعول اسم جنس یا اسم نکره باشد، وجود «را» الزامی نیست ولی اگر گروه اسمی مفعول اسم خاص، اسم معرفه یا ضمیر باشد، وجود «را» الزامی است.

۸۸- نقش‌نمای اضافه:

نشانه (تکواژ ـِ = e) هر گاه پس از اسم بیاید، کلمه‌ی پس از آن یکی از دو نقش صفت یا مضافٌ‌الیه را دارد:

به گل زیبای باغچه نگریستم.

صفت مضافٌ‌الیه

نکته: برخی از حروف اضافه با کسره به کار می‌روند. مانند: برایِ، بهرِ، همراهِ.

۸۹- حروف اضافه:

نشانه (تکواژ) هایی چون: به، از، با، در، برای، تا، چون (مثل و مانند) و ... پیش‌واژه‌ی متمّم‌ساز هستند و به گروه اسمی پس از خود نقش متمّم (فعلی)/ متمّم قیدی (قید)/ متمّم اسمی می‌دهند. پس آن‌ها را «نقش نمای متمّم» می‌نامند.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۹۰- حروف ربط (پیوند):

این حروف به دو دسته تقسیم می‌شوند: الف) حروفی که پیش از جمله‌های وابسته قرار می‌گیرند و در اصطلاح «پیوندهای وابسته‌ساز» هستند؛ مانند: که، تا، اگرچه، اگر، برای‌این‌که، تا این‌که، همین‌که، چون (هنگامی که) و ...:

پیوند وابسته ساز

اگر بیشتر درس بخوانی، موفّق می‌شوی./ تلاش کنید تا موفّق شوید.

جمله ی پیرو (وابسته) جمله ی پایه (هسته) جمله پیرو (وابسته)

پیوند وابسته ساز جمله ی پایه (هسته)

ب) پیوندهای هم‌پایه ساز: حروفی هستند که جمله‌های هم‌پایه را با هم ارتباط می‌دهند؛ مانند: و، یا، امّا، لیکن، پس.

دو حرف «و» و «یا» برای ارتباط دادن واژه‌ها و گروه‌ها به یک‌دیگر نیز به‌کار می‌روند.

مثال: کتاب و دفتر خود را برمی‌دارم و با اتوبوس یا پای پیاده به سوی مدرسه حرکت می‌کنم اما هیچ‌وقت دیر به مدرسه نمی‌رسم.

حرف ربط هم‌پایه‌ساز حرف ربط هم‌پایه‌ساز

۹۱- **نکته:** بعضی از حروف ربط به صورت تکراری در ابتدای جمله‌های هم‌پایه می‌آیند و آن‌ها را به هم ارتباط می‌دهند:

چه..... چه ..... / نه ..... نه...../ یا ..... یا ..... .

مثال: نه درس می‌خواند، نه کار می‌کند، نه ورزش.

حرف ربط هم پایه ساز

۹۲- نشانه‌های ندا: نشانه‌ی (تکواژ) های «ای»، «یا» و «ا» در زبان فارسی مشخّص‌کننده‌ی نقش منادایی هستند. این تکواژها را «نشانه‌های ندا» می‌نامند. «ای» و «یا» پیش از اسم می‌آیند: ای خدای بزرگ، یا حسین شهید/ «ا»: پس از اسم می‌آید: سعدیا، پروردگارا

در زبان فارسی معاصر از نشانه‌های ندا کم‌تر استفاده می‌شود و در عوض، با جابه‌جا کردن تکیه‌ی اسم، آن را منادا می‌کنند. در زبان فارسی معمولاً تکیه‌ی اسم بر هجّای آخر است و اگر تکیه را به هجای اوّل منتقل کنیم، منادا می‌شود:

بهر'وز آمد./ 'بهروز بیا!

منادا

۹۳- **خلاصه‌نویسی**

خلاصه‌نویسی یکی از راه‌های تمرین نگارش است.

۹۴- برای تهیّه‌ی خلاصه‌ی یک اثر، می‌توان قسمت‌های مهمّ یک مقاله، بندهایی از یک نوشته یا کتاب و هر چیز دیگر را به میزان دلخواه خلاصه کرد.

۹۵- برای کوتاه کردن یک اثر داستانی، هم‌چنین می‌توان پس از خواندن هر بخش از داستان یا کلّ آن، خلاصه و حاصل داستان را به قلم خود بازنویسی کرد.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۹۶- فایده‌های خلاصه‌نویسی عبارتند از:
الف) به ما کمک می‌کند که نتیجه‌ی تمامی مطالعات خود را در حجمی اندک حفظ کنیم.
ب) میزان دقّت و تمرکز ما را برای درک و دریافت مفاهیم متن افزایش می‌دهد.
ج) دست ما را برای نگارش، باز و توانا می‌سازد.

۹۷- پیشنهادهایی برای خلاصه‌نویسی:
۱ - متن مورد نظر را به دقّت بخوانید تا از موضوع، اهداف و خطوط اصلی آن کاملاً آگاه شوید.
۲ - روش و میزان خلاصه‌نویسی را معیّن کنید.
۳ - مفاهیم و نکات مهمّ نوشته را مشخّص نمایید.
۴ - از کم و زیاد کردن مفاهیم کلیدی متن بپرهیزید.
۵ - موارد غیرضروری را حذف کنید.
۶ - متن اصلی را با خلاصه‌ی آن مطابقت دهید و نکات نگارشی را در آن رعایت کنید.
۷ - مشخّصات متن اصلی را بنویسید و ارزش اثر را نیز یادآوری کنید.

۹۸- در خلاصه نویسی باید به موارد زیر توجّه داشته باشیم:
الف) اگر خلاصه‌نویسی مربوط به یک داستان است، توجّه به ویژگی شخصیت‌های اصلی و حوادث کلّی آن ضروری است.
ب) در خلاصه کردن نوشته‌ی علمی، باید مفاهیم علمی را به طور دقیق بیان کنیم.
ج) هر مطلب یا موضوعی قابلیّت خلاصه شدن را ندارد.
د) هر گاه غرض از خلاصه نویسی، ساده کردن نوشته باشد، باید از آوردن برخی نکته‌های اصلی صرف‌نظر کنیم.
هـ) در خلاصه‌نویسی، عبارات غیرضروری (آرایه‌ها، مترادف‌ها و ...) را می‌توانیم حذف کنیم.
و) برای کوتاهی جملات بهتر است از فعل ساده و کلمات رسا استفاده کنیم.

۹۹- بیاموزیم:
- در خطّ فارسی، علاوه بر سی و سه حرف الفبا، از این نُه نشانه‌ی خطّی نیز استفاده می‌شود: َ ِ ُ ْ َ ّ َ ً ِ ٌ
- از نشانه‌های خطّی بیشتر در مواردی استفاده می‌کنیم که رعایت نکردن آن‌ها موجب ابهام و بدفهمی می‌شود.
مثال: بَنا- بنّا

۱۰۰- جمله

جمله به واحدی از زبان گفته می‌شود که از یک یا چند گروه ساخته شده و به دو قسمت نهاد و گزاره بخش‌پذیر باشد. برای نشان دادن این دو قسمت معمولاً از نمودار درختی استفاده می‌شود.
عضو اصلی نهاد «اسم» یا یکی از جانشینان آن و عضو اصلی گزاره «فعل» است.
نهاد: کلمه یا گروهی از کلمات است که درباره‌ی آن خبری می‌دهیم ؛ یعنی « صاحب خبر» است.
گزاره: خبری است که درباره‌ی نهاد داده می‌شود.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۱۰۱- راه‌های تشخیص نهاد از گزاره - که در این درس فقط ۵ راه مورد بررسی قرار می‌گیرد - در زیر آمده است:

راه های تشخیص نهاد از گزاره

۱- جانشینی
۲- طرح پرسش
۳- جا به جایی
۴- وارد کردن یک قید
۵- مطابقت آن با شناسه ی فعل

نهاد معمولاً از نظر شمار و شخص با فعل مطابقت دارد: آن دانش‌آموزان خوب کلاس بسیار کوشا هستند.
در صورتی که جمله‌ی زیر غیردستوری است (زیرا نهاد آن با فعل مطابقت ندارد) : آن دانش‌آموزان خوب کلاس بسیار کوشا است.
پس فقط نهاد می‌تواند - از نظر شمار (جمع و مفرد) و شخص - با فعل جمله مطابقت داشته باشد:
در زمان قدیم مرد تنگ‌دستی در سرزمینی دور با وضع پریشانی زندگی می‌کرد.
در زمان‌های قدیم مرد تنگ‌دستی در سرزمین‌های دوردست با اوضاع پریشانی زندگی می‌کرد.

۱۰۲-

نهاد مفرد	فعل مفرد	نهاد جمع	فعل جمع
دانش آموز	می خندَد	دانش آموزان	می خندَند

در مورد اشخاص دیگر فعل نیز این هماهنگی از نظر شمار، بین نهاد پیوسته (= شناسه‌ی فعل) و نهاد جدا وجود دارد.
نکته: قابل ذکر است که شناسه‌ی فعل ماضی در سوم شخص مفرد، تهی (∅) است (غیر از ماضی التزامی)
وشناسه‌ی فعل مضارع در سوم شخص مفرد (ـَـد) می‌باشد.
مثال: آن دختر رفت (∅). / آن دختر می‌رود (ـَـد).

۱۰۳-

	فعل مفرد			فعل جمع		
	نهاد مفرد		شناسه‌ی مفرد	نهاد جمع		شناسه‌ی جمع
شناسه های فعل مضارع	من	می‌رو	ـَـم	ما	می‌رو	یم
	تو	می‌رو	ی	شما	می‌رو	ید
	او	می‌رو	ـَـد	ایشان	می‌رو	ند

۱۰۴-

	فعل مفرد			فعل جمع		
	نهاد مفرد		شناسه‌ی مفرد	نهاد جمع		شناسه‌ی جمع
شناسه های فعل ماضی	من	رفت	ـَ م	ما	رفت	یم
	تو	رفت	ی	شما	رفت	دید
	او	رفت	∅	ایشان	رفت	ند

۱۰۵- نکته: به جز نهاد بقیّه‌ی اجزای جمله، اعم از قید، متمّم، مفعول و .... جزء گزاره به حساب می‌آیند.
مثال: در زمان قدیم مرد تنگ‌دستی در سرزمینی دور با وضع پریشانی زندگی می‌کرد.

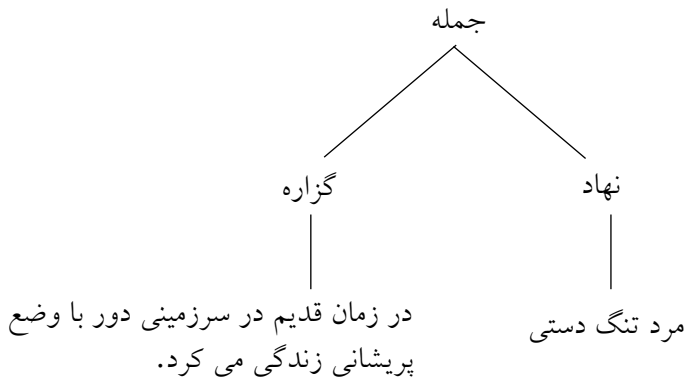

۱۰۶- راه شناسایی نهاد: یکی از راه‌ها این است که چون فعل شناسه دارد؛ اگر در جمله‌ای نهاد محذوف باشد، این شناسه است که نهاد محذوف (شخص فعل) را مشخّص می‌کند؛ مثلاً در جمله‌های:
الف) کتاب می‌خوانم.
ب) کتاب می‌خواند.
با وجود اینکه نهاد محذوف است، می‌فهمیم که در جمله‌ی الف نهاد «من» و در جمله‌ی ب نهاد «او» است و چون هر فعل ناگزیر از داشتن شناسه است، شناسه را نهاد پیوسته (اجباری) نامیده‌اند؛ در برابر نهاد جدا (اختیاری) که برای گروه اسمی نهاد به کار می‌رود. معمولاً جای نهاد در آغاز جمله است؛ ولی به دلایلی ممکن است در میان یا پایان جمله نیز بیاید.

۱۰۷- نکته: هر گروه اسمی که در ابتدای جمله بود، گروه اسمی نهاد نیست. شرط اصلی نهاد بودن - همان‌گونه که گفته شد - تطبیق آن با شناسه‌ی فعل است (و البته نهاد (صاحب خبر) کسی یا چیزی یا حالتی است که درباره‌ی آن خبری می‌دهیم).
مثال: در عهد مسعود غزنوی و دستگاه طغرل سلجوقی و چغری بیگ، ناصر خسرو تا چهل و سه سالگی، به دبیری و کارهای دیوانی اشتغال داشت.
نهاد

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۱۰۸- **جمله و اجزای آن**

جمله‌ی مستقلّ ساده: جمله‌ای که معنای مستقل و کاملی دارد و فقط یک فعل دارد.

نهاد همواره یک گروه (گروه اسمی) است. گزاره می‌تواند یک یا چند گروه (گروه اسمی - گروه قیدی - گروه فعلی) باشد.

۱۰۹- نکته: منظور از اجزای اصلی جمله، اجزا یا گروه‌هایی است که در صورت حذف آن‌ها، به درستی ساخت دستوری جمله آسیب برسد.

مثال: مادرم بنا به عادت روی زانوهایش نشسته بود.

این مثال یک جمله‌ی مستقلّ ساده است که چهار گروه زیر را دارد: مادرم / بنا به عادت / روی زانوهایش / نشسته بود

۱۱۰- اگر این جمله را به صورت زیر بنویسیم، باز هم از نظر دستوری صحیح است و آسیبی به اجزای آن نرسیده است:

مادرم نشسته بود.

این جمله دوجزئی است. زیرا ارکان اصلی آن فقط گروه اسمی نهاد و گروه فعلی است.

۱۱۱- نکته‌ی مهم: همواره فعل جمله به ما نشان می‌دهد که کدام‌یک از گروه‌های جمله، جزء اجزای اصلی جمله است. به همین سبب است که فعل را هسته‌ی جمله می‌نامیم.

۱۱۲- انواع جمله‌ی مستقلّ ساده

- دوجزیی ـــــ نهاد + فعل (گروه اسمی) (گروه فعلی)
- سه جزیی
  - با مفعول: نهاد + مفعول + فعل (گروه اسمی)(گروه اسمی)(گروه فعلی)
  - با مسند: نهاد + مسند + فعل (گروه اسمی)(گروه اسمی)(گروه فعلی)
  - با متمّم: نهاد + متمم + فعل (گروه اسمی)(گروه اسمی)(گروه فعلی)
- چهارجزیی
  - با مفعول و متمّم: نهاد + مفعول + متمم + فعل (گروه اسمی)(گروه اسمی)(گروه اسمی)(گروه فعلی)
  - با مفعول و مسند: نهاد + مفعول + مسند + فعل (گروه اسمی)(گروه اسمی)(گروه اسمی)(گروه فعلی)
  - با متمم و مسند: نهاد + متمم + مسند + فعل (گروه اسمی)(گروه اسمی)(گروه اسمی)(گروه فعلی)
  - با مفعول و مفعول: نهاد + مفعول + مفعول + فعل (گروه اسمی)(گروه اسمی)(گروه اسمی)(گروه فعلی)

* جمله اگر دوجزیی ناگذر باشد، علاوه بر فعل فقط به گروه اسمی نهاد نیاز دارد.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۱۱۳- جمله‌ی دوجزیی ناگذر (نهاد + فعل) : فعل این جملات تنها به نهاد نیاز دارند.
(گروه اسمی) (گروه فعلی)

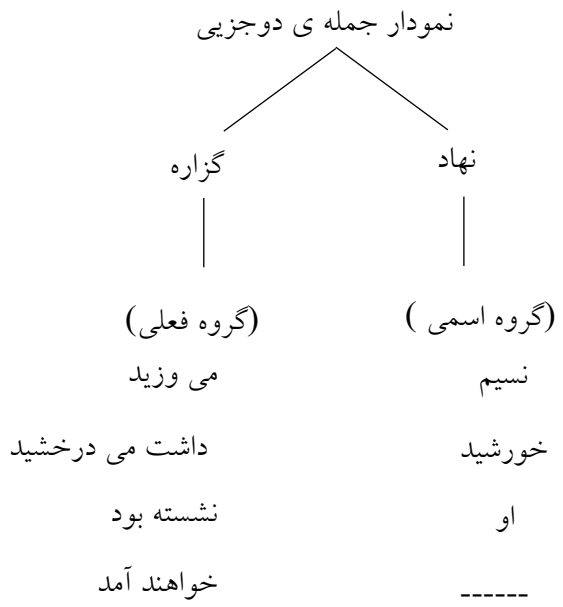

۱۱۴- جمله‌ی سه‌جزیی گذرا به مفعول (نهاد + مفعول + فعل) : فعل این نوع جمله‌ها برای تشکیل جمله به جز نهاد به
(گروه اسمی) (گروه اسمی) (گروه فعلی)

گروه اسمی مفعول هم نیاز دارد. مفعول، گروه اسمی است که پس از آن معمولاً «را» می‌آید یا می‌تواند بیاید.

برای تشخیص جمله‌ی سه‌جزیی گذرا به مفعول، در مقابل فعل جمله عبارت «چه چیز را» یا «چه کس را» قرار می‌دهیم، اگر جواب داشت آن جمله سه‌جزیی گذرا به مفعول است.

مثال: از میان افعال زیر کدام‌یک می‌تواند جمله‌ی سه‌جزیی گذرا به مفعول بسازد؟ «می‌خواستم، رفت، خوردیم، جنگید، آمد، دیدی»

۱۱۵-

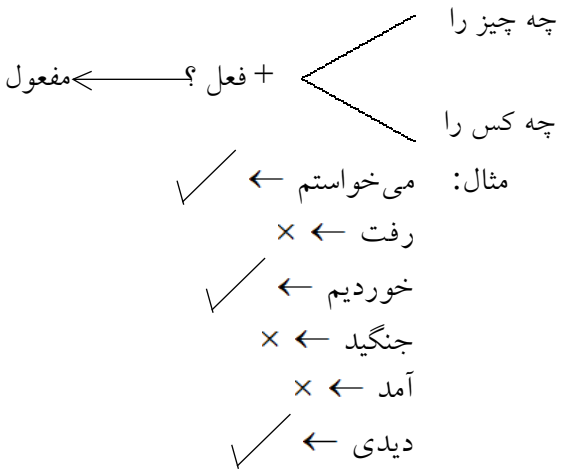

۱۱۶-

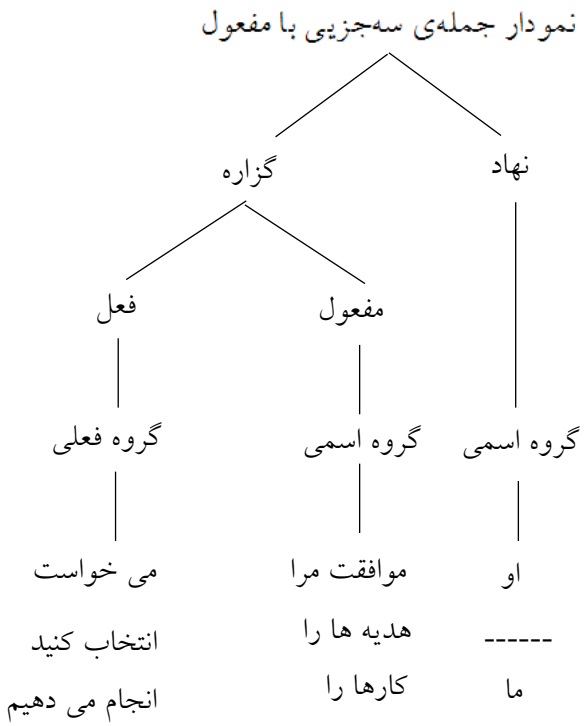

۱۱۷- جمله‌ی سه‌جزیی گذرا به مسند (نهاد + مسند + فعل) : افعال اِسنادی (عام، ربطی) هم‌چون «است، بود، شد، گشت، گردید» (در همه‌ی زمانها ودر همه‌ی اشخاص) برای تشکیل جمله علاوه بر نهاد به جزء دیگری نیاز دارند که مسند نامیده می‌شود.

(گروه اسمی) (گروه اسمی) (گروه فعلی)

«نکته»: نهاد را در این جملات مسندٌالیه می‌نامیم.

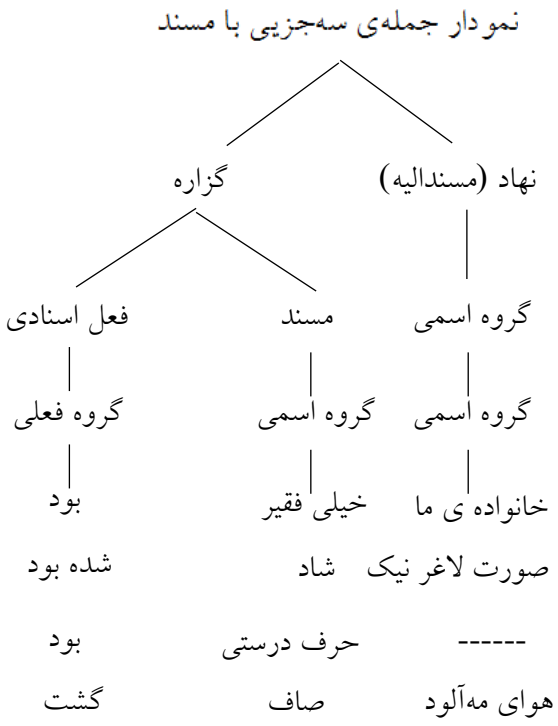

۱۱۸- نکته: در برخی موارد که این‌گونه افعال در جملات به کار می‌روند، فعل اسنادی نیستند و دیگر جمله‌ی سه‌جزیی گذرا به مسند نمی‌سازند.
آن موارد عبارتند از :
۱- فعل «است» و «بود» به معنی «وجود داشتن» باشد: یک کتاب روی میز است. / ابری نیست بادی نیست.
وجود دارد وجود ندارد

۱۱۹- فعل «شد» به معنی «رفتن»، سپری شدن «راهی شدن» باشد: خرامان بشد سوی آب روان
رفت، راهی شد

۱۲۰- فعل « گشت» و «گردید» به معنی «چرخیدن و دور زدن» باشد: زمین دور خورشید می‌گردد.
می چرخد

۱۲۱- جمله‌ی سه‌جزیی گذرا به متمّم: نهاد + متمّم + فعل. افعال این گروه را باید یاد گرفت. این افعال، فعل‌هایی
(گروه اسمی) (گروه اسمی) (گروه فعلی)
هستند که حرف اضافه‌ی اختصاصی دارند ومتمّمی که با این حروف اضافه ساخته می‌شوند، متمّم فعلی نامیده می‌شوند. برخی از این افعال عبارتند از: ترسیدن (از) - نگریستن (به) - جنگیدن (با) - نازیدن (به) - پرداختن (به) و ...

۱۲۲- نکته‌ی مهم: جملاتی که افعال آن‌ها حرف اضافه‌ی اختصاصی ندارد؛ ولی در آن جملات «حرف اضافه + متمّم» به کار رفته است، معمولاً آن متمّم‌ها متمّم‌قیدی هستند و نقش قید دارند و جزء ارکان اصلی جمله محسوب نمی‌گردند و قابل حذف می‌باشند.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۱۲۳- مثال: جمله‌ی زیر چند جزیی است؟ «ادبیات غنایی با زبانی نرم و لطیف به بیان احساسات شخصی انسان می‌پردازد.»

اوّلاً این جمله ۴ گروه دارد به قرار ذیل: ۱- ادبیات غنایی ۲- با زبانی نرم و لطیف ۳- به بیان احساسات شخصی انسان ۴- می‌پردازد.

ثانیاً می‌دانیم فعل «پرداختن» حرف اضافه‌ی اختصاصی «به» دارد . و گروه اسمی بعد از «به» متمّم فعلی نامیده می‌شود: «بیان احساسات شخصی انسان». پس این جمله جمله‌ی سه‌جزیی گذرا به متمّم است.

(«با زبانی نرم و لطیف» هم از «حرف اضافه + متمّم» تشکیل شده است ولی حرف اضافه‌ی «با» مخصوص فعل «پرداختن» نیست و از جمله می‌تواند حذف شود.)

نمودار جمله‌ی سه جزیی با متمّم

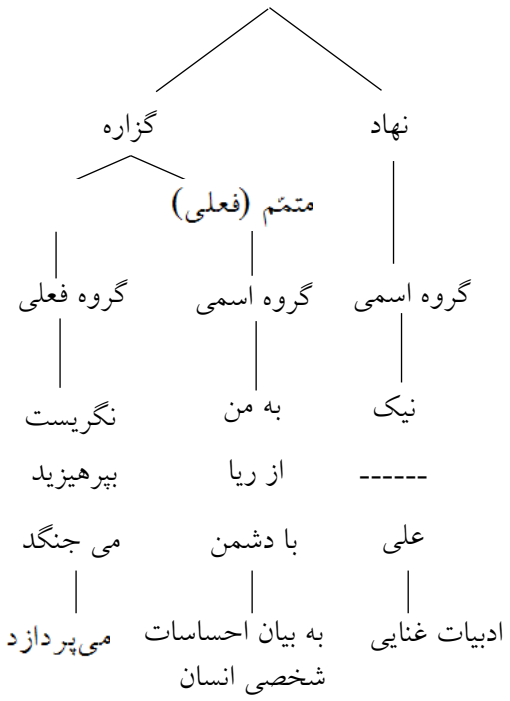

۱۲۴- جمله‌ی چهار جزیی گذرا به مفعول و متمّم

نهاد + (گروه اسمی)	مفعول + (گروه اسمی)	متمّم + (گروه اسمی)	فعل (گروه فعلی)

: افعال این گروه را نیز باید آموخت. برخی از این افعال عبارتند از: گرفتن، دادن، آموختن (یاد گرفتن)، آموختن (یاد دادن)، ترساندن، خریدن و ....

نمودار جمله‌ی چهارجزیی گذرا به مفعول و متمم

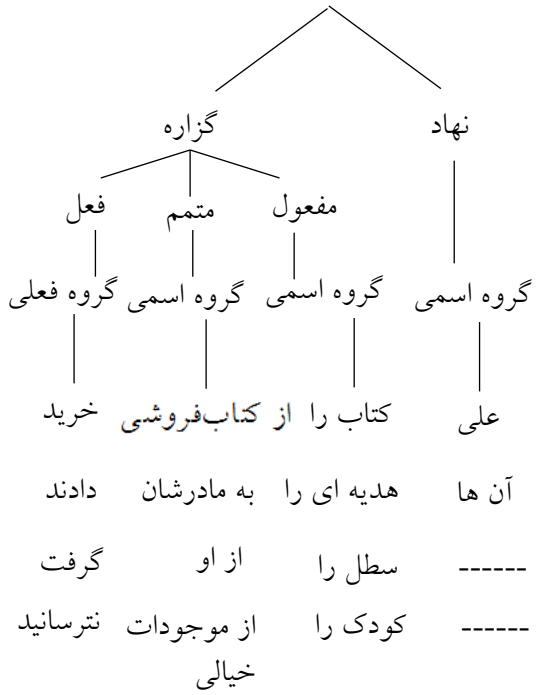

۱۲۵- نکته: قید در هر جای جمله که باشد جزیی (جزء غیراصلی) از اجزای گزاره است.

سالیانی دراز مشرکان بت‌ها را می‌پرستیدند. (سه جزیی گذرا به مفعول)

قید

ایران همیشه سرزمین دلیران بوده است. (سه جزیی گذرا به مسند)

قید

* بقیه‌ی جملات چهارجزیی در سال بعد تدریس می‌شود.

۱۲۶- **ویژگی‌های فعل (۱)**

گروه فعلی مهم‌ترین و اصلی‌ترین عضو گزاره است و دست‌کم دو نشانه (تکواژ) دارد (= بن فعل + شناسه).

رفتم ← رفت + ـَـــ م　　رفت ← رفت + ∅

هر فعل دارای پنج ویژگی است :۱- شخص ۲- زمان ۳- گذر ۴- معلوم و مجهول ۵- وجه

۱۲۷- شخص: هر فعل زبان فارسی به وسیله‌ی شناسه‌های خود، شش شخص را نشان می‌دهد که عبارتند از:

۱- اوّل شخص مفرد (گوینده)　　۴- اوّل شخص جمع (گویندگان)

۲- دوم شخص مفرد (شنونده)　　۵- دوم شخص جمع (شنوندگان)

۳- سوم شخص مفرد (دیگری)　　۶- سوم شخص جمع (دیگران)

۱۲۸- نکته: فعل ناگزیر از داشتن شناسه است.
شناسه: نشانه (تکواژ)ای است که شخص فعل را معیّن می‌کند.

شناسه های فعل مضارع

	مفرد	جمع
اوّل شخص	ـَـ م	یم
دوّم شخص	ی	ید
سوّم شخص	ـَـ د	ـَـ ند

شناسه های فعل ماضی (بـ جز ماضی التزامی)

	مفرد	جمع
اوّل شخص	ـَـ م	یم
دوّم شخص	ی	ید
سوّم شخص	∅	ـَـ ند

۱۲۹- بن ماضی = مصدر مرخّم: مصدر بدون « ـَـ ن» پایانی ←
خوردن: خورد
بریدن: برید
بردن: برد

بن مضارع = فعل امر بدون «بـ» آغازی ←
رفتن: ~~ب~~رو : رو
ریختن: ~~ب~~ریز :ریز
کوشیدن: ~~ب~~کوش : کوش

صفت مفعولی: بن ماضی (مصدر مرخّم) + ه ←
مردن ← مرد + ه : مرده
جنگیدن ← جنگید + ه: جنگیده
دیدن ← دید + ه: دیده

۱۳۰- زمان: دومین ویژگی فعل، داشتن زمان است؛ مثلاً ما «شنیدن» را فعل نمی‌دانیم، چون مفهوم شخص و زمان در آن نیست اما «شنیدم» فعل است؛ چون هم زمان و هم شخص را مشخّص می‌کند. در زبان فارسی، فعل دارای یکی از سه زمان: «۱- گذشته (ماضی) ۲- مضارع ۳- آینده» است.

جدول انواع افعال فارسی را (از جهت زمان) در زیر می‌بینید:

زمان	گروه مطلق	گروه نقلی	گروه التزامی
الف) گذشته	ساده بعید استمراری مستمر	ساده نقلی	التزامی
ب) مضارع	اخباری مستمر	—	التزامی
ج) آینده	آینده	—	—

۱۳۱- افعال ماضی:

۱- ساده (مطلق) ۲- استمراری ۳- بعید ۴- مستمر ۵- نقلی ۶- التزامی

۱۳۲- ماضی ساده‌ی (مطلق): بن‌ماضی + شناسه‌ی فعل ماضی: نوشتم، نوشتی، نوشت،نوشتیم، نوشتید، نوشتند.

۱۳۳-

ماضی استمراری: { می + ماضی ساده: می خواندم، می خواندی و ...
همی

ساخت قدیمی ماضی‌استمراری: ماضی‌ساده + ی («ی» استمرار): خواندمی: می‌خواندم و .....

۱۳۴- ماضی بعید: صفت مفعولی + بود + شناسه‌ی ماضی: خوانده بودم، خوانده بودی و .....

۱۳۵- ماضی مستمر: داشت + شناسه‌ی ماضی + ماضی استمراری از فعل مورد نظر: داشتم می‌دیدم، داشتی می‌دیدی و .....

۱۳۶- ماضی نقلی: صفت مفعولی + ام، ای، است، ایم، اید، اند: خورده‌ام، خورده‌ای و ....

افعال نیشابوری ← صفت مفعولی + ستم، ستی، ست، ستیم، ستید، ستند: خوردستم(خورده‌ام) خوردستی و .....

۱۳۷- ماضی التزامی: صفت مفعولی + باشم، باشی، باشد، باشیم، باشید، باشند: رفته باشم،رفته باشی و....

۱۳۸- ماضی استمراری نقلی: می + ماضی نقلی (ساده‌ی نقلی): می‌گفته‌ام، می‌گفته‌ای و ...

۱۳۹- ماضی بعید نقلی: صفت مفعولی + بوده‌ام، بوده‌ای، بوده است، بوده‌ایم، بوده‌اید، بوده‌اند: (ظاهراً از این زمان، فقط این دو صیغه کاربرد محدودی دارند.) ــــــــ ، ــــــــــــ ،گفته بوده است، ــــــ ، ــــــ ، گفته بوده‌اند.

۱۴۰- ماضی مستمرّ نقلی: داشته‌ام، داشته‌ای، داشته است، داشته‌ایم، داشته‌اید، داشته‌اند + استمراری نقلی: (از این زمان نیز این دو صیغه کاربرد دارند.) ـــــ ، ـــــ ، داشته (است) می‌گفته (است)، ـــــ ، ـــــ داشته‌اند می‌گفته‌اند.

۱۴۱- افعال مضارع: ۱- اخباری ۲- مستمر۳- التزامی

۱۴۲- مضارع اخباری: می + بن مضارع + شناسه‌ی فعل مضارع: می‌روم، می‌روی و .....

۱۴۳- مضارع مستمر: دارم، داری، دارد، داریم، دارید، دارند + مضارع اخباری: دارم می‌روم، داری می‌روی و .....

۱۴۴- مضارع التزامی: بـ + بن مضارع + شناسه‌های مضارع: بروم، بروی و .....

۱۴۵- چگونگی ساخت فعل آینده (مستقبل):
آینده: خواهم، خواهی، خواهد، خواهیم، خواهید، خواهند + بن ماضی: خواهم رفت، خواهی رفت و .....

۱۴۶- **ویژگی‌های فعل (۲)**
۳- گذر: ناگذر و گذرا

فعل جمله های سه جزیی

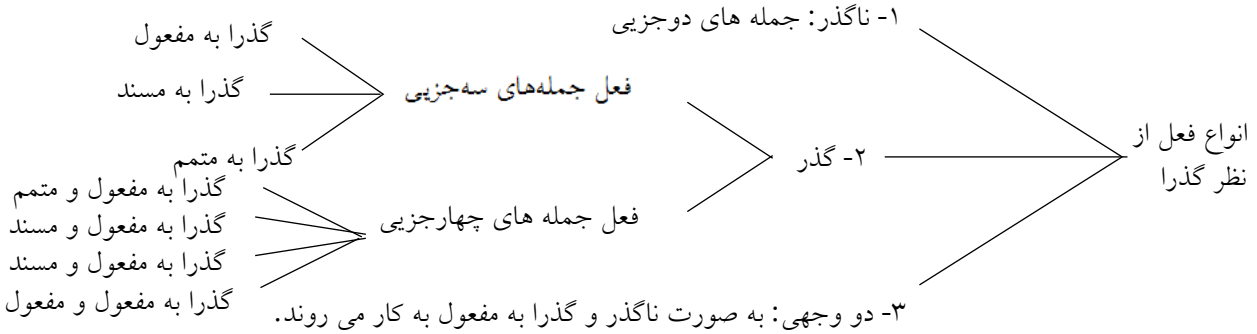

بعضی فعل‌های زبان فارسی به تنهایی می‌توانند در قسمت گزاره قرار گیرند و جمله‌ای درست و دستوری بسازند امّا برخی دیگر ناگزیر از هم‌راهی یک یا دوگروه اسمی هستند. به این اعتبار، فعل‌ها را به دو نوع گذرا و ناگذر تقسیم می‌کنند.

۱۴۷- فعل ناگذر: فعلی است که برای ساختن یک جمله‌ی دستوری تنها به گروه اسمی نهاد نیاز دارد.
مانند: وزیدن، درخشیدن، آمدن، رفتن، گریستن، خوابیدن، دویدن، چرخیدن، نشستن، برخاستن و ....

۱۴۸- فعل گذرا: فعلی است که برای ساختن یک جمله‌ی دستوری علاوه بر گروه اسمی نهاد، به یک یا دوگروه اسمی دیگر نیز نیازمند است.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۱۴۹- انواع فعل‌های گذرا: ۱- گذرا به مفعول: فعل این جملات علاوه بر گروه اسمی نهاد، به گروه اسمی مفعول نیز نیاز دارند (نهاد + مفعول + فعل).

برای تشخیص گذرا به مفعول (متعدّی) بودن فعل، از این پرسش استفاده می‌کنند:

چه کسی را (چه چیزی را) + فعل ← مفعول

اگر جواب داشت، مفعول می‌خواهد وگرنه مفعول نمی‌خواهد؛ مثلاً: «خواند»: چه چیزی را + خواند ← ✓

«دید»: چه چیزی را (چه کسی را) + دید ← ✓

امّا فعل‌هایی مثل «می‌وزد» و «آمد» گذرا به مفعول نیست:

چه چیزی را (چه کسی را) + می‌وَزَد ← ×

چه چیزی را (چه کسی را) + آمد ← ×

۱۵۰- معمولاً فعل‌هایی که از مصدرهای زیر ساخته می‌شوند، گذرا به مفعول‌اند: پوشیدن، ساختن، برگزیدن، نوشتن، خواندن، آشامیدن، یافتن، دوختن، دیدن و ..... ؛ چون تمامی این مصادر در برابر سؤال «چه چیزی را (چه کسی را) دارای جواب هستند».

۱۵۱- طریقه‌ی گذرا کردن فعل: برخی از افعال ناگذر به روش زیر گذرا می‌شوند:

بن مضارع فعل ناگذر + ان ← بن مضارع (گذرا شده) + د (ید) ← بن ماضی گذرا شده

مثال: چرخیدن ← چرخ + ان ← چرخان (گذرا شده) + د (ید) ← چرخاند / چرخانید

کودک خوابید ← خواب + ان ← خوابان (گذرا شده) + د (ید) ← خواباند / خوابانید: مادر کودک را خواباند (گذرا به مفعول).

از این قرار است مصادر زیر: رسیدن، پریدن، چکیدن، دویدن، باریدن و .....

۱۵۲- فعل‌های ناگذری نیز هستند که به روش گفته شده گذرا نمی‌شوند بلکه صورت گذرای آن‌ها فعل دیگری است؛ مثال:

او آمد ←(گذرا)← او کتاب را آورد.

او رفت ←(گذرا)← او کتاب را برد.

۱۵۳- نکته: گاهی فعل‌های گذرا با تکواژ «ان» دوباره گذرا می‌شوند که در این صورت معمولاً فعل به گروه جدیدی (جزء تازه‌ای) نیازمند می‌گردند.

کودک غذا خورد. (سه جزیی گذرا به مفعول) ← مادر به کودک غذا خوراند. (چهارجزیی گذرا به مفعول و متمّم)

هوا لطیف می‌گردد. (سه جزیی گذرا به مسند) ← باران هوا را لطیف می‌گرداند. (چهار جزیی گذرا به مفعول و مسند)

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۱۵۴- گذرا به مسند: فعل‌های اسنادی (عام، ربطی) که از مصدرهای «بودن، شدن، گشتن و گردیدن» ساخته می‌شوند، علاوه بر گروه اسمی نهاد، به عضو دیگری (گروه اسمی مسند) نیاز دارند. (نهاد + مسند + فعل اسنادی): گل زیباست.

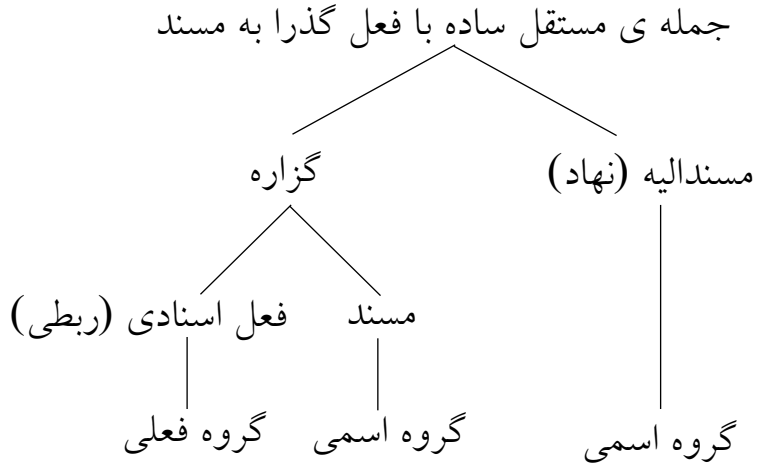

۱۵۵- گذرا به متمّم: این‌گونه افعال حرف اضافه‌ی اختصاصی دارند و متمّمی را که با این حرف اضافه‌ی اختصاصی ساخته می‌شود متمّم فعلی می‌نامند. (متمّم قیدی متمّمی است که فعل به آن‌ها نیاز ندارد یعنی با حرف اضافه‌ی اختصاصی فعل ساخته نمی‌شود و قابل حذف است؛ یعنی نقش قید را دارد.) (نهاد + متمّم (فعلی) + فعل)

۱۵۶- برخی از این افعال با حرف اضافه‌ی اختصاصی خود از این قرارند: اندیشیدن «به»، جنگیدن «با»، نازیدن «به»، رنجیدن «از»، ترسیدن «از»، پیوستن «به»، پرداختن «به»، تاختن «به» و ..... .

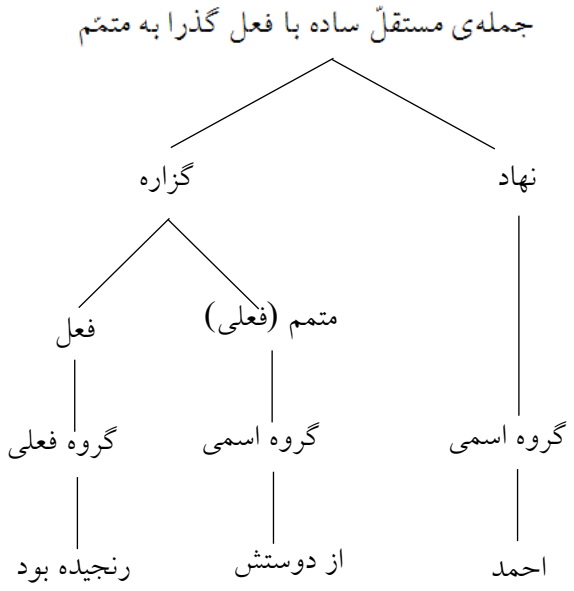

۱۵۷- مثال: «ادبیات غِنایی با زبانی نرم و لطیف، از اعماق وجود خالق آن، به بیان احساسات شخصی انسان می‌پردازد.»
با توجّه به فعل جمله - که نشان‌دهنده‌ی چندجزیی بودن جمله است - این جمله سه جزیی گذرا به متمّم با حرف اضافه‌ی اختصاصی «به» است.

پرداختن «به» :

نهاد + (به + متمم (فعلی) / بیان احساسات شخصی انسان) + فعل

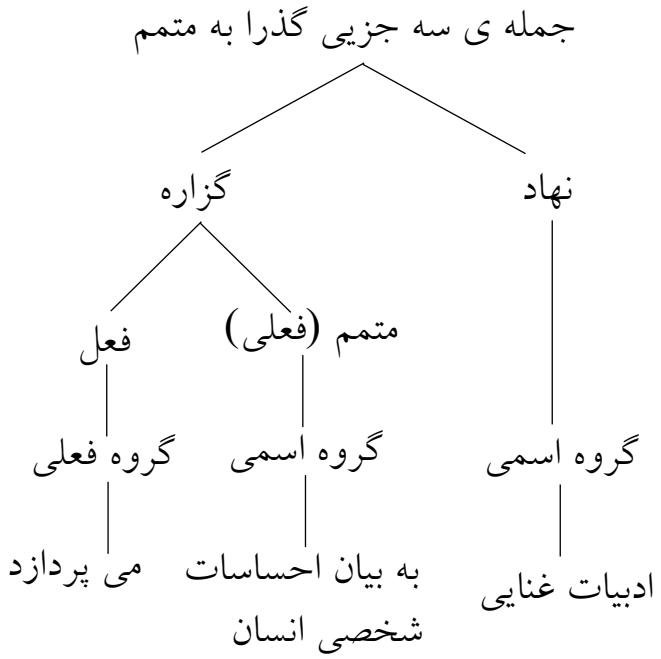

نکته: در مثال بالا سه حرف اضافه «با، از، به» و بالتّبع سه گروه اسمی متمّم وجود دارد، امّا با توجّه به فعل جمله (پرداختن)، حرف اضافه‌ی «به» مخصوص این فعل است و دو حرف اضافه‌ی دیگر همراه با گروه‌های اسمی‌شان متمّم قیدی نامیده شده و قابل حذف از جمله می‌باشند.
با + زبانی نرم و لطیف: متمّم قیدی (قابل حذف)
از + اعماق وجود خالق آن: متمّم قیدی (قابل حذف)
به + بیان احساسات شخصی انسان: متمّم فعلی (غیر قابل حذف)

۱۵۸- گذرا به مفعول و متمّم: بعضی فعل‌ها برای ساخت جمله علاوه بر گروه اسمی نهاد به دوگروه اسمی دیگر هم نیاز دارند؛ برخی از این افعال عبارتند از: گرفتن، دادن، سپردن، زدودن، بخشیدن و ....

مثال: چشم‌اندازهای زیبا خستگی راه را از تن می‌زدایند.
نهاد مفعول متمّم فعل

پادشاه سیسیل مقداری طلا به زرگری داده بود.
نهاد مفعول متمّم فعل

۱۵۹-

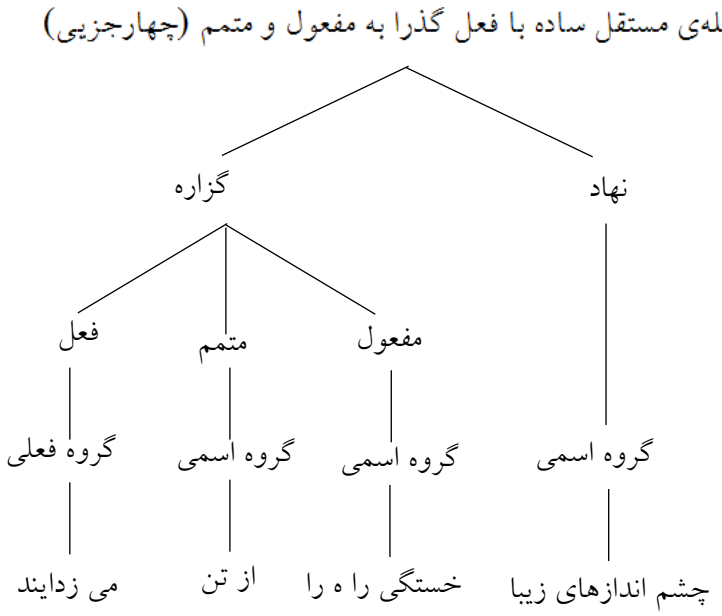

۱۶۰- فعل‌های دو وجهی (ذو وجهتین): فعل‌هایی که از مصدرهایی مانند شکستن، پختن، ریختن، گداختن، گسستن، سوختن، پژمردن و ..... ساخته می‌شوند، بدون تغییر معنا به دو صورت «گذرا به مفعول» و «ناگذر» می‌توانند به کار روند.

صورت ناگذر ← جمله با فعل دو وجهی ← صورت گذرا

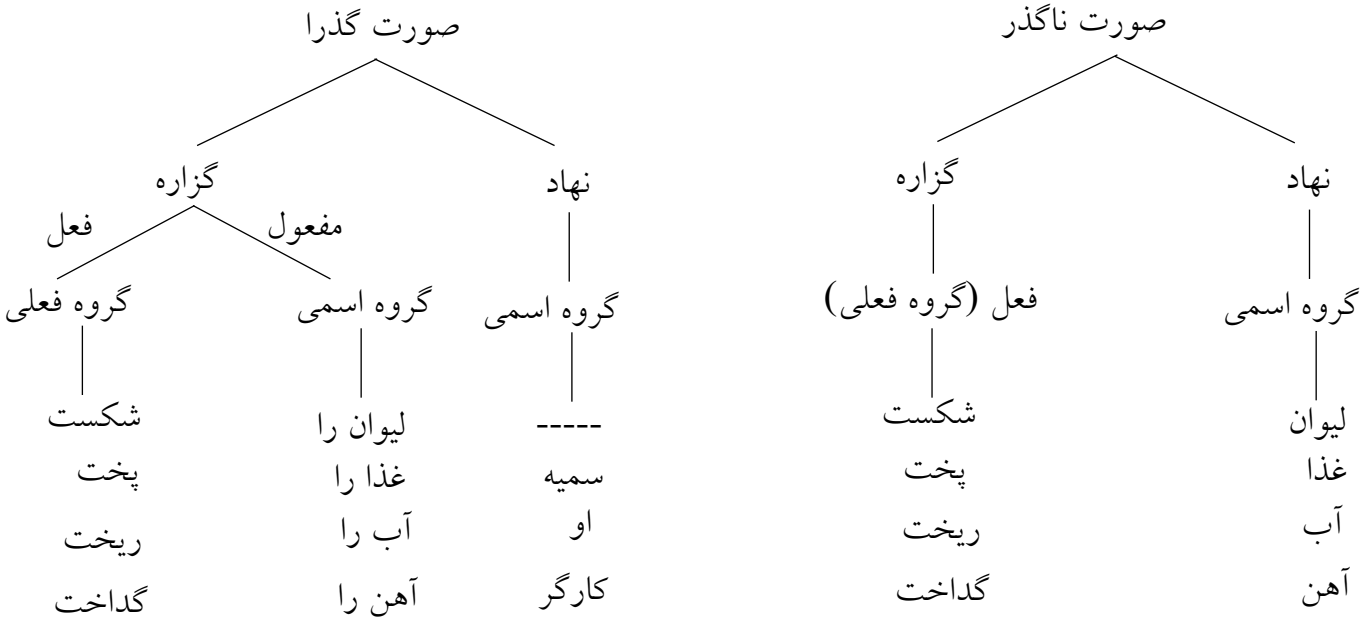

۱۶۱- ۳ - قیدهای پیشوندی: پیشوند + اسم ؛ مانند: به‌سرعت، با شتاب، به چابکی و ...

تفاوت حرف اضافه با پیشوند: الف) «پیشوند + اسم» معادل با یک کلمه است. زیرا حوزه‌ی عمل پیشوند واژه است ؛

مثال: به‌چابکی = چابک، به‌سرعت = سریع، به‌کندی = کند و ...

امّا حوزه‌ی عمل حرف اضافه، جمله است یعنی در ساختن جمله شرکت می‌کند و متمّم می‌سازد.

ب) پیشوند یک نشانه (تکواژ) وابسته (وند اشتقاقی) است که معمولاً مقوله‌ی کلمه را عوض می‌کند:

به (پیشوند) + سرعت (اسم) ← به‌سرعت (قید)

در حالیکه حرف اضافه یک تکواژ آزاد دستوری است و مقوله‌ی اسم را تغییر نمی‌دهد:

به (حرف اضافه) + مدرسه (اسم) ← به مدرسه

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۱۶۲- دستور

«بدین ترتیب، در زندان خاموشی من شکسته شد»:

در این جمله، هسته‌ی گروه اسمی نهاد به قرار زیر است ⇐ گروه اسمی نهاد: درِ زندانِ خاموشیِ من ⇐ هسته: در

زندان: مضافٌ‌الیه

خاموشی: مضافٌ‌الیه —— وابسته‌ی پسین

من: مضافٌ‌الیه

نکته: اسمی که بعد از نقش‌نمای اضافه (کسره ـِ) می‌آید، یا صفت است یا مضافٌ‌الیه؛ که راه تشخیص این دو، پیش‌تر ذکرشده است.

۱۶۳- «ای کریمی که بخشنده‌ی عطایی و ای حکیمی که پوشنده‌ی خطایی.»

۱ - کریم و حکیم، منادا هستند.

۲ - عطا و خطا: آرایه جناس ناقص و سجع دارند.

۳ - کل جمله، آرایه‌ی ترصیع دارد.

۴ - جمله‌ی اول تلمیح دارد به : یا واهب العطایا

۵ - جمله‌ی دوم تلمیح دارد به: ستار العیوب

۱۶۴- چوآن آهنین کوه آمد به دشت همه رزمگه کوه فولاد گشت

۱ - آن: صفت اشاره(وابسته پیشین)

۲ - آهنین کوه: ترکیب وصفی مقلوب(کوه آهنین)

۳ - همه: صفت مبهم

۴ - کوه فولاد: در نقش مسندی

۱۶۵- یک موج باد از دور با خشاخش شروع و به زوزه‌ی وحشیانه‌ای ختم می‌شد.

۱ - موج باد: اضافه‌ی استعاری(باد: مشبه / دریا: مشبه‌به که ویژگی آن (موج) ذکر شده است).

۲ - خشاخش: نام آواست.

۳ - زوزه‌ی وحشیانه: صدای ترسناک و وحشیانه که برای باد استعاره (مکنیه) است.

مفهوم کلی: این که ابتدا با صدای ضعیف شروع می‌شد، سپس شدت می‌یافت.

۱۶۶- رسول خدا فرمود: حق تعالی دوش از فلان و فلانه تعجب کرد.

دوش: در نقش قیدی به کار رفته است.

فلان و فلانه: ضمیر مبهم هستند که در اینجا در نقش متممی به‌کار رفته‌اند.

۱۶۷- که گر عرشی به فرش آیی و گر ماهی به چاه افتی و گر بحری تهی گردی، و گر باغی خزان بینی

بیت دارای هشت جمله. (هر مصراع چهار جمله)

«اگر» در هر دو مصراع حرف ربط وابسته‌ساز است.

مفهوم بیت: اگر عظمت و شکوه داشته باشی، روزی درون خاک قرار خواهی گرفت و اگر مانند ماه، زیبا و در اوج آسمان باشی، روزی در قعر چاه قرار خواهی گرفت و اگر مانند دریا، بزرگ و وسیع باشی، روزی خشک خواهی شد و اگر مانند باغ، سر سبز و با طراوت باشی، روزی خزان‌دیده و پژمرده خواهی شد.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۱۶۸- غلام گفت: «آن‌کس که تو را نمی‌گذارد که اندرون آیی خود، کس اوست که تو او را نمی‌بینی.»

اندرون، داخل مسجد / خود، کس، او: هر سه مرجعشان خداوند است.
عبارت مفهوم «او در همه جاست، هر جا و نایافتنی است.» را می‌رساند که خداوند همه جا هست ولی بنده از درک آن عاجز است.
پنهان ز دیده‌ها و همه دیده‌ها از اوست آن آشکار صنعت پنهانم آرزوست

۱۶۹- شکوفه‌های به و بادام، رویاهای پرپر شده‌ی اویند و بید مجنون، معشوقه‌ای که زلف‌های خود را بر او فشانده است.
۱ - شکوفه‌های به و بادام به رویاهای پرپر شده تشبیه شده است.
۲ - مرجع ضمیر او (اویند) اصفهان است.
۳ - بید مجنون به معشوقه تشبیه شده است.

۱۷۰- «چه می‌خواهند بگویند این بوته‌ها و خطها و اسلیمی‌ها که در هم می پیچند؟»
عبارت آرایه‌ی تشخیص دارد (اینکه بوته ها و خطها چیزی بگویند)
اسلیمی ممال کلمه‌ی اسلامی است (الف اسلامی به«ی» در اسلیمی تبدیل شده است)

۱۷۱- «خدا بیامرزد ملاّ نصرالدین معروف را گفتندش: فلان کس در پشت‌بام معطل مانده و نمی‌تواند پایین بیاید و خلقی در این کار حیران‌اند. چه کنیم؟»
۱ - «ش» در نقش متممی به‌کار رفته است. (به او گفتند) و مرجع آن ملاّ نصرالدین است.
۲ - «کس» نهاد جمله است و «فلان» صفت مبهم (وابسته‌ی پیشین)
۳ - «خلقی در این کار حیران‌اند»: جمله‌ی سه جزئی اسنادی است. (خلقی: نهاد / در این کار متمم قیدی / حیران: مسند / اند ← هستند: فعل ربطی)

۱۷۲- اللّه‌اکبر / آیا خدا نیز در تو به شگفتی در نمی‌نگرد؟/
اللّه‌اکبر: شبه‌جمله است، در مفهوم تعجب
مصراع دوم شعر: استفهام انکاری (پرسش تأکیدی) دارد ← یعنی خداوند نیز در تو حتماً به شگفتی در می‌نگرد.

۱۷۳- «ای سرو پای بسته به آزادگی مناز آزاده من که از همه عالم بریده‌ام»
سروپای بسته: منادا (ای: حرف ندا)
پای بسته: صفت بیانی برای سرو
آزاده من: جمله‌ی سه جزئی اسنادی که فعل آن به قرینه‌ی معنوی حذف شده است. (من آزاده هستم)
همه: صفت مبهم (برای عالم) وابسته‌ی پیشین

۱۷۴- «هان ای دل عبرت بین از دیده عبر کن هان ایوان مدائن را آیینه‌ی عبرت دان»
۱ - هان: شبه‌جمله (حرف تنبیه و آگاهی)
۲ - دل: منادا (ای: حرف ندا)
۳ - عبرت بین: صفت بیانی از نوع فاعلی مرکب مرخم (عبرت بیننده)
۴ - بیت پنج جمله دارد: ۲ شبه‌جمله - یک منادا - دو جمله‌ی مستقل

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۱۷۵- «اگر ممکن بود چهار دندان مرا بکشند و دندان شاه خوب شود! حاضر بودم»

این عبارت نشان‌گر چاپلوسی و تملق اعتمادالسلطنه است به شاه قاجار (عبارت صفت مذموم چاپلوسی را در زمان قاجار که در دربار رایج بوده، به تصویر کشیده است.)

۱۷۶- «بسیار امید بود در طبعم ای وای امیدهای بسیارم»

۱ - ای وای: شبه جمله«تأسف»

۲ - «م» در بسیار: مضاف‌الیه

۴ - حذف فعل به قرینه‌ی معنوی (در مصراع دوم)

۱۷۷- «ترسیدم و پشت بر وطن کردم گفتم من و طالع نگونسارم»

۱ - «م» در نگونسارم: مضاف‌الیه

۲ - «و» در مصراع دوم: «واو» همراهی است.(من به همراه طالع بد)

از انواع«و» : (برخی از کاربردهای«واو»)

۱ - بین دو کلمه: واو عطف ۲ - بین دو جمله: واو ربط (هم پایه‌ساز)

۳ - واو حالیه(در حالی که) ۴ - واو معیت

۱۷۸- «محبوسم و طالع است منحوسم غم‌خوارم و اخترست خونخوارم»

۱ - «م» در محبوسم: مخفف فعل«هستم»

۲ - «م» در منحوسم: مضاف‌الیه«طالع» (طالع من منحوسی است)

۳ - «م» در غمخوارم: مخفف«هستم»

۴ - «م» در خونخوارم: مضاف‌الیه در خونخوارم

۱۷۹- «به دنبال دفترچه‌ی خاطراتت دلم گشت هر گوشه‌ی سنگرت را»

۱ - «ت» در هر دو واژه مضاف‌الیه است.

۲ - «م»: مضاف‌الیه

۳ - دل: نهاد

۴ - هر: صفت مبهم(وابسته‌ی پیشین)

۵ - گشت: در معنای جست و جو کردن (فعل تام)

۱۸۰- «الهی زهی خداوند پاک که بنده گناه کند و تورا شرم، کرم بود.»

۱ - زهی: شبه جمله(تحسین، آفرین)

۲ - الهی: منادا

۳ - مرجع ضمیر«تو»: خداوند

۱۸۱- جمله، سخنی است که از نهاد و گزاره تشکیل شده است.

مانند: علی به بازار رفت.

نهاد گزاره

Nomreyar.com | وبسایت آموزشی نمره یار

۱۸۲- نهاد بر دو نوع است: ۱- نهاد جدا(که معمولاً ابتدای جمله می‌آید) ۲- نهاد پیوسته(شناسه)

مثال: دانش‌آموزان آینده سازان این سرزمین هستند. (∠ند)

نهاد جدا — نهاد پیوسته(شناسه)

۱۸۳- نهاد جدا، اغلب قابل حذف از جمله هست ولی نهاد پیوسته، اجباری است و قابل حذف نیست.

مثال: — موفق و سربلند باشید. (ید)

نهاد پیوسته

«شما» نهاد جدا است که حذف شده است و با این علامت(-) نشان داده شده است.

۱۸۴- نهاد جدا باید با شناسه مطابقت کند، مانند: آن‌ها درس می‌خوانند. (جمع — جمع) او درس می‌خواند. (مفرد — مفرد)

اما در بعضی اوقات، استثنا وجود دارد که نهاد جدا با شناسه مطابقت نمی‌کند.

مانند: حضرت علی (ع) به امام حسن (ع) فرمودند. (مفرد — جمع)

۱۸۵- اگر «من» یا «ما» همراه شخص دیگری، نهاد قرار گیرد، فعل به‌صورت اول شخص جمع می‌آید.

مانند: من و تو / من و حسین / علی و ما — می‌رویم.

۱۸۶- واژه‌های گلّه، رمه، کاروان و قافله در صورتی‌که نهاد واقع شوند، فعل مفرد می‌گیرند.

مانند: کاروان به سمت مکه حرکت کرد.

اسم مفرد — مفرد

۱۸۷- گزاره با توجه به شکل آن دو نوع است: ساده و غیرساده

۱- ساده: آن است که فقط از یک فعل ناگذر درست شده باشد.

گل (نهاد) شکفت. (گزاره) (فقط فعل)

۲- غیرساده: آن است که علاوه بر فعل دارای جزء دیگری نیز باشد.

علی (نهاد) کتاب (مفعول) را خرید. (فعل) — (مفعول + فعل: گزاره)

۱۸۸- گزاره‌هایی که غیرساده هستند، به دو نوع تقسیم می‌شوند.

۱- گزاره‌هایی که علاوه بر فعل یک جزء دیگر دارند. (سه نوع)

۲- گزاره‌هایی که علاوه بر فعل دو جزء دیگر دارند. (چهار نوع)

۱۸۹- گزاره‌هایی که علاوه بر فعل به یک جزء دیگر نیز نیاز دارند، به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱- گزاره‌های مفعول‌دار: نهاد + مفعول + فعل

۲- گزاره‌های متمم‌دار: نهاد + متمم + فعل

۳- گزاره‌های مسنددار: نهاد + مسند + فعل

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۱۹۰- گزاره‌هایی که علاوه بر فعل به دو جزء دیگر نیاز دارند، چهار نوع هستند.
۱- گزاره‌های مفعول و متمم‌دار: نهاد + مفعول + متمم + فعل
۲- گزاره‌های مفعول و مسنددار: نهاد + مفعول + مسند + فعل
۳- گزاره‌های مسند و متمم‌دار: نهاد + مسند + متمم + فعل
۴- گزاره‌های مفعول و مفعول‌دار: نهاد + مفعول + مفعول + فعل

۱۹۱- در جمله‌های سه‌جزیی و چهارجزیی متمم‌دار، باید توجه داشت که منظور از «متمم»، متمم‌های اجباری است نه متمم‌های قیدی، چرا که متمم‌های اجباری(فعلی) جزء اصلی جمله به‌حساب می‌آیند ولی متمم‌های قیدی از نوع قید هستند و تنها توضیح بیشتر به جمله می‌دهند و وجود آن‌ها در جمله الزامی نیست.

۱۹۲- تفاوت «متمم قیدی» با «متمم اجباری» در این است که «متمم قیدی» از جمله قابل حذف است و حذف آن آسیبی به جمله نمی‌رساند؛ ولی وجود «متمم اجباری» در جمله الزامی است. «متمم اجباری» در هر جمله فقط یک بار به‌کار می‌رود ولی «متمم قیدی» بیش از یک بار استفاده می‌شود.
۱- متمم قیدی: علی با اتوبوس به همراه دوستش در ساعت ۴ به تهران رفت.
متمم متمم متمم متمم (قیدی)
۲- متمم اجباری: علی با دشمن جنگید.
متمم اجباری

۱۹۳- مهم‌ترین عضو گزاره، گروه فعلی است که معمولاً با شناسه همراه است و پنج ویژگی دارد:
۱- شخص ۲- زمان ۳- گذر ۴- وجه ۵- معلوم و مجهول

۱۹۴- هر فعلی دارای شش شخص است:

مفرد	جمع
(گوینده) اول شخص مفرد: ـَـ م	(گویندگان) اول شخص جمع: یم
(شنونده) دوم شخص مفرد: ی	(شنوندگان) دوم شخص جمع: ید
(دیگری) سوم شخص مفرد: ϕ / ـَـ د	(دیگران) سوم شخص جمع: ـَـ ند

۱۹۵- فعل سه زمان اصلی دارد: ۱- ماضی(گذشته) ۲- مضارع(حال) ۳- مستقبل(آینده)
جز زمان آینده که یک مورد بیش‌تر نیست، بقیه‌ی زمان‌ها(ماضی و مضارع) هرکدام به چند نوع فرعی دیگر تقسیم می‌شوند.

۱۹۶- فعل گاه فقط به نهاد نیاز دارد که به آن ناگذر می‌گویند، گاه علاوه بر نهاد به جزء دیگری نیز نیاز دارد که به آن فعل گذرا می‌گویند و گاه به هر دو حالت به‌کار می‌رود که به آن فعل دو وجهی می‌گویند؛
مثل فعل «شکست»: ۱- شیشه شکست ۲- علی شیشه را شکست.

۱۹۷- پیامی که از به‌کار بردنِ فعل، دریافت می‌شود، «وجه فعل» می‌گویند. بدین جهت، فعل در فارسی ممکن است به وجوه مختلف به‌کار برود: ۱- وجه اخباری ۲- وجه التزامی ۳- وجه امری

۱۹۸- برای فهم بیش‌تر می‌توان به این نکته توجه داشت که فعل امر، «وجه امری» دارد. فعل‌های ماضی و مضارع التزامی «وجه التزامی» و بقیه‌ی افعال «وجه اخباری» دارند.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۱۹۹- در وجوه افعال که مقصود از آن کارکرد فعل است و بر سه نوع است:

یا وقوع فعل از نظر گوینده «مسلّم» است: اخباری

یا وقوع فعل از نظر گوینده «نامسلّم» است: التزامی

یا وقوع فعل جنبه‌ی «فرمان یا خواهش» دارد: امری

۲۰۰- در زبان فارسی فعل امر(وجه امری) تنها دو ساخت(صیغه) دارد:

۱- دوم شخص مفرد: برو ۲- دوم شخص جمع: بروید

فعل امر برخلاف وجه اخباری و التزامی ، پرسشی نمی‌شود.

۲۰۱- قبلاً خواندیم که فعل دارای پنج ویژگی است. یکی از آن ویژگی‌ها، معلوم و مجهول بودن فعل است؛ مانند:

۱- خیاط لباس‌ها را دوخت. (معلوم) ۲- لباس‌ها دوخته شدند. (مجهول)

۲۰۲- اگر فعل گذرا به مفعول، به نهاد آن جمله نسبت داده شود، فعل را معلوم گویند.

مثال: علی، کتاب را خواند. ⟵ معلوم

نهاد مفعول فعل

در جمله‌ی بالا، خواندن کتاب به علی- که نهاد است- نسبت داده شده است و به همین خاطر، فعل «خواند» معلوم است.

۲۰۳- اگر فعل گذرا به مفعول را به نهاد که قبلاً مفعول بوده است، نسبت دهیم، فعل را مجهول می‌گوییم.

مثال: کتاب خوانده شد (مجهول). درجمله‌ی مذکور، خواننده‌ی کتاب ذکر نشده است و «کتاب» که قبلاً مفعول بوده- (علی کتاب را خواند)- حالا در جایگاه نهاد قرار گرفته است، پس فعل «خوانده شد» مجهول است.

۲۰۴- برای مجهول کردن فعل معلوم، ابتدا نهاد را حذف می‌کنیم، بعد مفعول جمله را نهاد قرار می‌دهیم و در صورت وجود «را» آن را حذف می‌کنیم؛ سپس فعل جمله را به صفت مفعولی تبدیل می‌کنیم. با استفاده از فعل کمکی «شد» فعلی متناسب با زمان فعل اصلی می‌سازیم و بعد از صفت مفعولی می‌نویسیم و در پایان شناسه‌ی فعل مجهول را با نهاد جدید مطابقت می‌دهیم. مثال:

~~علی~~ غذا ~~را~~ می خورد.

~~نهاد~~ مفعول فعل معلوم

غذا خورده می شود.

نهاد فعل مجهول

۲۰۵- زمان فعل مجهول باید با زمان فعل معلوم مطابقت کند. یعنی اگر زمان فعل معلوم ماضی استمراری است، زمان فعل مجهول هم باید بعد از طی مراحل به‌صورت ماضی استمراری بیاید و به‌همین منظور باید فعل کمکی «شد» را با زمان فعل معلوم مطابقت داد.

۲۰۶- در فارسی، می‌توان با آوردن تکواژ منفی‌ساز «نا» هر فعلی را منفی کرد. (گفت ← نگفت) ولی باید توجه داشت که ماضی و مضارع مستمر، صورت منفی ندارد و برای منفی کردن آن‌ها از معادل‌های غیرمستمر استفاده می‌شود. مثال:

دارد کتاب می‌خواند ← کتاب نمی‌خواند.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۲۰۷- فعل از نظر ساختمان و اجزای تشکیل‌دهنده بر سه نوع تقسیم می‌شود:
۱- فعل ساده ۲- پیشوندی ۳- مرکب
مثال) می‌پرسیدم: ساده برمی‌دارد: پیشوندی اطلاع می‌دهد: مرکب

۲۰۸- فعل ساده: آن است که بن مضارع آن شامل یک جزء(تکواژ) باشد؛ مانند: آمده بود ← آ / خواندند ← خوان
فعل پیشوندی: اگر به اول فعل‌های ساده «وند» افزوده شود، این فعل‌ها به فعل پیشوندی تبدیل می‌شوند؛ مانند: آورد ← برآورد / گشت ← بازگشت
فعل مرکّب: اگر پیش از فعل ساده یا پیشوندی یک یا چند تکواژ مستقل بیاید و با آن ترکیب شود، کلمه‌ی حاصل، فعل مرکّب است؛ مانند: شرکت دادند، ایمان آوردم

۲۰۹- باید توجه داشت که هیچ‌گاه فعل ساده یا مرکّب را خارج از جمله بررسی و مشخص نمی‌کنیم، چرا که فعل ممکن است در یک جمله، ساده باشد و همان فعل در جمله‌ای دیگر مرکّب؛ مثلاً «قرض گرفت» به تنهایی ساده است زیرا می‌توان گفت قرض‌ها گرفت اما در جمله‌ی «حسن تعدادی کتاب از دوستش قرض گرفت» فعل، مرکّب است.

۲۱۰- برای ساختن فعل‌های ماضی بعید، ماضی التزامی، ماضی نقلی، ماضی مستمر، مضارع مستمر، آینده و همه‌ی فعل‌های مجهول، از فعل‌های خاصی استفاده می‌شود که آن‌ها را فعل کمکی می‌خوانیم. مانند: رفته بودی، داشت می‌رفت، خواهند گفت. فعل‌های کمکی از نظر ساختمان، در فعل تغییر ایجاد نمی‌کنند.

۲۱۱- یکی از موضوعات نادرست نگارشی، استفاده کردن از کلمه‌های زاید و تکراری است. به چنین کلمه‌هایی که مخلّ کلام است و موجب کاهش حسن و زیبایی کلام می‌شود، «حشو» می‌گویند. مثال: «بیایید سوابق گذشته را فراموش کنیم.» در این جمله «سوابق» و «گذشته» در یک معنی است و وجود یکی از آن دو اضافه است و باید از جمله حذف شود. (بیایید گذشته را فراموش کنیم)

۲۱۲- به اوّل فعل ساده اگر «وند» اضافه شود، فعل پیشوندی ساخته می‌شود. مقصود از «وند»: تکواژی است که معنا و کاربرد مستقل ندارد و در ساختمان واژه‌های مشتق یا فعل‌های پیشوندی به‌کار می‌رود. و از نظر کارکرد دو دسته‌اند: صرفی- اشتقاقی.

۲۱۳- هر اسم دارای چند ویژگی است که برای نوشتن نوع اسم از این ویژگی‌ها استفاده می‌شود؛ به‌عنوان مثال اسم می‌تواند ساده یا مرکّب باشد، مفرد یا جمع باشد؛ بنابراین شناخت ویژگی‌های اسم ضروری است. از ویژگی‌های اسم می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:
۱- شمار ۲- شناس، ناشناس، اسم جنس ۳- عام، خاص ۴- ساخت

۲۱۴- یکی از ویژگی‌های اسم، شمار است و مقصود از شمار، مفرد یا جمع بودن آن است. مفرد نشانه‌ای ندارد و بر یکی دلالت می‌کند ولی جمع نشانه‌هایی دارد و بر بیش از یکی دلالت می‌کند. در زبان فارسی، دو نشانه‌ی جمع وجود دارد، که همه‌ی اسم‌ها را با یکی از آن دو یا با هر دو می‌توان جمع بست. ۱- ان ۲- ها
مثال) درخت‌ها، درختان، کتاب‌ها، دختران.

۲۱۵- علاوه بر اسم‌هایی که به‌وسیله‌ی نشانه‌های جمع فارسی یا عربی جمع بسته می‌شوند، برخی از اسم‌ها نیز که ویژه‌ی کلمات عربی هستند و در فارسی نیز به‌کار می‌روند در معنای جمع ولی بدون نشانه استفاده می‌شوند که به آن‌ها جمع مکسر می‌گویند. مانند: آثار ← اثر/ علوم ← علم/ معابر ← معبر/ الوان ← لون

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۲۱۶- یکی از ویژگی‌های مهمّ اسم، ساخت یا اجزاء تشکیل‌دهنده‌ی آن است که به چهار دسته تقسیم می‌شود. ۱- فقط از یک تک‌واژ ساخته می‌شود. (ساده) ۲- از دو یا چند تک‌واژ مستقل ساخته می‌شود. (مرکب) ۳- یک جزء آن معنای مستقل ندارد. (مشتق) ۴- ویژگی مشتق و مرکب را با هم دارد. (مشتق مرکب)

۲۱۷- صداهای طبیعی و بی‌معنای اطراف خودمان(صدای موجودات زنده و غیرزنده) را «نام‌آوا» می‌نامند. نام‌آواها از مقوله‌ی اسم هستند و در جمله نقش گروه اسمی- از جمله نهاد، متمم، مفعول- می‌گیرند. برخی از این صداها عبارتند از: هوهوی جغد، جیک‌جیک گنجشک، قارقار کلاغ، واق‌واق سگ و از این قبیل صداهای دیگر.

۲۱۸- در هر گروه اسمی، یک اسم به‌عنوان هسته که وجود آن الزامی است و یک یا چند وابسته که وظیفه‌ی آن‌ها، توضیح برخی ویژگی‌های هسته یا افزودن نکته‌ی تازه به آن و وجود آن‌ها اختیاری است، وجود دارد. این وابسته‌ها یا پیش از هسته می‌آیند(وابسته‌ی پیشین) یا پس از آن(وابسته‌ی پسین).
گروه اسمی: وابسته‌های پیشین / هسته / وابسته‌های پسین

۲۱۹- تمام وابسته‌هایی که قبل از اسم(هسته) می‌آیند(وابسته‌های پیشین) ، صفت هستند ولی اگر برخی از همین صفت‌ها بدون اسم بیایند، ضمیر به حساب می‌آیند نه صفت. مانند:
این کتاب را خریدم. — این را خریدم.
صفت اشاره — ضمیر

۲۲۰- تمام صفت‌هایی که پس از هسته به‌عنوان وابسته‌های پسین عمل می‌کنند(جز صفت شمارشی ترتیبی) صفت بیانی نامیده می‌شوند که خود انواعی دارد: ۱- ساده: سفید ۲- فاعلی: زیبا ۳- مفعولی: شکفته ۴- لیاقت: دیدنی ۵- نسبی: ارغوانی

۲۲۱- صفت‌های بیانی نیز هم‌چون اسم از نظر ساخت به چهار نوع تقسیم می‌شوند: ۱- تنها یک تک‌واژ دارند (صفت ساده)← سفید ۲- دو یا چند تک‌واژ مستقل دارند (صفت مرکب)← پابرهنه ۳- یک تک‌واژ مستقل و دست کم یک وند دارند (صفت مشتق)← بی‌ادب ۴- هم مرکب هستند و هم مشتق (صفت مشتق مرکب)← هیچ‌کاره

۲۲۲- در زبان فارسی دو نوع ترکیب داریم: ترکیب وصفی، ترکیب اضافی
۱- ترکیب وصفی: اسم + ِ + صفت ۲- ترکیب اضافی: اسم + ِ + اسم
اولی را موصوف و صفت و دومی را مضاف و مضاف‌الیه می‌گویند. ترکیب اضافی خود بر دو نوع کلی تقسیم می‌شود یا بین مضاف و مضافٌ‌الیه رابطه‌ی مالکیت یا وابستگی وجود دارد که(تعلّقی) می‌گویند یا این رابطه موجود نیست که(اضافه‌ی غیرتعلقی) گویند.

۲۲۳- یکی از انواع «واو» و کاربردهای آن «واو» مباینت یا استبعاد پیامی است که به‌وسیله‌ی آن می‌توان جمله را کوتاه کرد و بدون فعل نوشت. در واقع این حرف کمک می‌کند تا پیام جمله برجسته‌تر شود.
به‌عنوان مثال: مسلمان با دروغ میانه‌ای ندارد. ← مسلمان و دروغ؟!

۲۲۴- ضمیر کلمه‌ای است که در جمله جانشین اسم می‌شود و از تکرار آن جلوگیری می‌کند. اسمی که ضمیر جانشین آن می‌شود، «مرجع ضمیر» می‌نامند، پس ضمیر نیز می‌تواند در نقش هسته‌ی گروه اسمی ظاهر شود.
حقیقت همان اندازه رایج خواهد شد که ما آن را رواج می دهیم.
مرجع — ضمیر

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۲۲۵- گاهی مرجع ضمیر به قرینه حذف می‌شود. در اوّل شخص و دوم شخص حذف مرجع ضمیر بسیار رایج است: همیشه دردم را برای خودم نگه داشته‌ام.
نکته‌ی دیگر این‌که هر گروه اسمی که هسته‌ی آن ضمیر باشد، می‌تواند برخی وابسته‌ها را به همراه داشته باشد.
مانند: آن‌ها/ خودِ حسن به من گفت/ منِ بیچاره

۲۲۶- بعضی از واژه‌ها هستند که به‌تنهایی، هم‌چون جمله‌ای مستقل، مفهوم کاملی را می‌رسانند اما مثل جمله نهاد و گزاره ندارند. گروهی از این‌ها برای بیان عواطف و احساسات اظهار می‌شوند؛ مثل «آه»، «به‌به»، و گروهی دیگر برای راندن و خواندن حیوانات به‌کار می‌روند؛ مانند «کیش»، «چخ». بعضی از واژه‌های دیگر چون «افسوس» و «سلام» از نظر لغوی معنا دارند؛ اگر به‌تنهایی به‌کار بروند، مفهوم یک جمله‌ی کامل را می‌رسانند. به این دو دسته واژه وقتی معنایی مانند جمله دارند، شبه جمله می‌گوییم.

۲۲۷- گروه قیدی بخشی از جمله است که جمله یا جزیی از آن را توصیف می‌کند و برخلاف اجزای اصلی جمله می‌توان آن را حذف کرد. دلیل اصلی قابل حذف بودن قید این است که «قید» جزء اصلی جمله محسوب نمی‌شود. مثال: «دیروز حسن برگشت»؛ که در این جمله «دیروز» قید و قابل حذف است.

۲۲۸- بعضی گروه‌های قیدی به تمام جمله وابسته‌اند؛ یعنی، توضیحی به کلّ جمله می‌افزایند. برخی از آن‌ها نیز به جزیی از جمله وابسته‌اند؛ مثلاً در جمله‌ی «علی خیلی خوب می‌دود.»، قیدِ خیلی وابسته‌ی خوب است و قیدِ قید نام دارد.

۲۲۹- در دستور جدید، قیدها را فقط از جهت کاربرد و ظاهر آن بررسی می‌کنیم، نه معنی و مفهوم(البته در دوره‌ی دبیرستان) و بدین منظور قیدها را به دو گروه تقسیم می‌کنیم: ۱- قیدهایی که نشانه‌دار هستند. ۲- قیدهایی که بدون نشانه هستند. هر کدام از این دو گروه نیز به بخش‌های مختلف تقسیم‌بندی می‌شوند. مثل: قید تنوین‌دار، قید مختص، متمم قیدی و... .

۲۳۰- یکی از انواع قیدها، متمم قیدی(حرف اضافه + اسم/ ضمیر) است. همچنین قبلاً آموختیم که یکی از اجزای اصلی جمله نیز «متمم» (متمم فعل) است؛ پس باید دقت کنیم و این دو را اشتباه نگیریم. متمم فعلی قابل حذف نیست و در ضمن فقط یک بار در جمله می‌آید ولی متمم قیدی قابل حذف است و استفاده از آن در جمله محدودیت ندارد.

۲۳۱- فرق گروه قیدی و مسند هم مثل متمم قیدی با متمم فعلی است. از آن‌جایی‌که «مسند» نیز جزء اصلی جمله به حساب می‌آید، قابل حذف از جمله نیست؛ ولی گروه قیدی چون توضیح بیشتر در مورد جمله می‌دهد و جزء اصلی جمله به حساب نمی‌آید، می‌توان آن را حذف کرد و حذف آن خللی به جمله نمی‌رساند.
مثال:

الف) علی آرام است. (مسند)

ب) علی آرام خوابیده است. (قید) (قابل حذف)

۲۳۲- بعضی از فعل‌ها حرف‌اضافه‌ی خاصّی دارند و نمی‌توان آن‌ها را با حرف‌اضافه‌ی دیگر به‌کار برد؛ مثل: ترسیدن از/ افزودن به/ جنگیدن با و... .
گاهی یک فعل ممکن است دو یا چند حرف‌اضافه‌ی مخصوص داشته باشد. در این‌صورت، معنی فعل‌ها با هم فرق می‌کند؛ مانند: آموختن از... (یادگرفتن، تعلّم) آموختن به... (یاد دادن و تعلیم).

Nomreyar.com | وبسایت آموزشی نمره یار

۲۳۳- واژه از واحدهایی تشکیل می‌شود که به آن‌ها «تک‌واژ» می‌گویند؛ مثلاً واژه‌ی «دانش‌آموز» از سه تک‌واژ «دان» و «ـِ ش» و «آموز» درست شده است. خود تک‌واژ، واحد معناداری است که به واحدهای معنی‌دار کوچک‌تر بخش‌پذیر نیست. در واقع، کوچک‌ترین واحد معنادار زبان است.

۲۳۴- تک‌واژها را بسته به این‌که به‌تنهایی به‌کار بروند یا نه، به دو دسته تقسیم می‌کنند. اگر تک‌واژ به‌تنهایی به‌کار برود و معنای مستقل داشته باشد، «تک‌واژ آزاد» می‌گویند اما اگر تک‌واژ معنای مستقل نداشته باشد و به‌تنهایی به‌کار نرود «تک‌واژ وابسته» می‌گویند. تک‌واژ آزاد: کتاب- درخت- کار تک‌واژ وابسته: «ـِ ش» در دانش/ «گر» در کارگر.

۲۳۵- در واحدهای زبانی مرتبه‌ی بالاتر از تک‌واژ «واژه» قرار دارد که از تک‌واژ آزاد و یا ترکیب تک‌واژها با هم ساخته می‌شود. به واژه‌هایی که از یک تک‌واژ ساخته می‌شوند، «واژه‌ی ساده» می‌گویند. هرگاه دو یا چند تک‌واژ آزاد با هم ترکیب شوند و یک کلمه بسازند، آن کلمه را «مرکب» می‌نامند. اگر یک تک‌واژ آزاد و یک یا چند تک‌واژ وابسته، با هم ترکیب شوند و واژه‌ی مستقل بسازند، آن را «مشتق» می‌گویند.

۲۳۶- ترکیب تک‌واژ آزاد با یک یا چند وند اشتقاقی معمولاً به دو منظور کاملاً متفاوت انجام می‌گیرد: یا این ترکیب به‌خاطر ساختن کلمه‌های ساده است؛ مثلاً از ترکیب دو تک‌واژ «رای» و «انه» کلمه‌ی «رایانه» به‌معنی «کامپیوتر» ساخته می‌شود، یا این ترکیب به خاطر آماده کردن کلمه برای قرار گرفتن در ساختار نحوی جمله است. مثل «درخت‌ها میوه می‌دهند.» که در این جمله «ها» و «می» کلمه‌ی تازه نساخته‌اند بلکه هدف آن‌ها آماده کردن کلمه برای قرار گرفتن در جمله است.

۲۳۷- در واحدهای زبانی خواندیم که واج کوچک‌ترین واحد زبان است و تک‌واژ، واژه و... از ترکیب واج‌ها با هم ساخته می‌شوند. حال می‌پردازیم به جمله‌ی مستقل که بزرگترین واحد زبان است و جزئی از ساخت بزرگ‌تر نیست که خود بر دو نوع است یا جمله‌ی ساده(یک فعل دارد) یا جمله‌ی مرکب(بیش از یک فعل دارد).

۲۳۸- جمله‌ی مرکّب معمولاً از یک جمله‌ی هسته و یک یا چند جمله‌ی وابسته تشکیل می‌شود. بخشی از جمله‌ی مرکب که پیوند وابسته‌ساز دارد، جمله‌ی وابسته(پیرو) است و بخشی که پیوند وابسته‌ساز ندارد، هسته(پایه) است. «که» در ساختمان جمله‌های مرکب بیش از همه‌ی پیوندهای وابسته‌ساز کاربرد دارد و گاه وجود آن اختیاری است؛ می‌دانستیم(که) می‌آیی.

۲۳۹- در جمله‌ی مستقلّ مرکّب هیچ‌کدام از جمله‌های به‌کاررفته در آن به‌تنهایی جمله‌ی مستقل نیستند. گرچه می‌توانند در خارج از آن جمله، جمله‌ی مستقل باشند ولی در جمله‌ی مذکور، هر دو، جزیی از یک واحد بزرگ‌تر هستند؛ مانند: «به کتاب‌فروشی رفتم تا کتاب بخرم.». در این جمله، «به کتاب‌فروشی رفتم» به‌تنهایی می تواند خارج از این جمله یک جمله‌ی مستقل باشد ولی در این جمله، جزیی از یک واحد بزرگ‌تر است و به‌تنهایی جمله‌ی مستقل نیست.

۲۴۰- **گروه فعلی**

* فعل کلمه‌ای است که دلالت می‌کند بر کردن کاری یا روی دادن امری یا داشتن حالتی در زمان گذشته یا اکنون یا آینده. «دکتر ناتل خانلری»

۲۴۱- * مهم‌ترین عضو گزاره، گروه فعلی است. گروه فعلی از «یک بن فعل + شناسه» تشکیل می‌شود که می‌تواند «نا» نشانه‌ی نفی یا «می» استمرار بگیرد. «دکتر وحیدیان - عمرانی»

۲۴۲- دستورنویسان برای فعل معمولاً ویژگی های زیر را برشمرده‌اند:
۱- شخص ۲- زمان ۳- گذر ۴- وجه ۵- معلوم و مجهول

۲۴۳- **الف) شخص**: شخص در فعل همان شناسه‌ی فعل است که همیشه همراه آن می‌آید.

شخص و شمار	فعل مضارع	شناسه	فعل ماضی	شناسه
اول شخص (گوینده)	گوی	ـَ م	گفت	ـَ م
دوم شخص (شنونده)	گوی	ی	گفت	ی
سوم شخص (دیگری)	گوی	ـَ د	گفت	ϕ
اول شخص (گویندگان)	گوی	یم	گفت	یم
دوم شخص (شنوندگان)	گوی	ید	گفت	ید
سوم شخص (دیگران)	گوی	ـَ ند	گفت	ـَ ند

۲۴۴- شناسه‌های ماضی و مضارع جز در سوم‌شخص مفرد یکسان است؛ شناسه‌ی سوم‌شخص مفرد مضارع (ـَ د) و سوم‌شخص ماضی به جز ماضی التزامی صفر (تهی) است یعنی نشانه‌ی ظاهری ندارد؛ نداشتن شناسه را با علامت ϕ (= شناسه‌ی صفر) نشان می‌دهیم؛ پس نداشتن علامت در این مورد خودش علامت است.

۲۴۵- **ب) زمان**: دوّمین ویژگی فعل، داشتن زمان است. در زبان فارسی سه زمان اصلی وجود دارد:
گذشته / مضارع / آینده ← گفت / می‌گوید / خواهد گفت
زمان فعل‌ها در فارسی:

زمان	گروه مطلق	گروه نقلی	گروه التزامی
الف: گذشته	ساده - استمراری بعید - مستمر	ساده‌ی نقلی - استمراری نقلی بعید نقلی - مستمر نقلی	التزامی
ب: مضارع	اخباری - مستمر	ـــ	التزامی
ج: آینده	آینده	ـــ	ـــ

۲۴۶- پیش از بررسی زمان فعل‌ها، به این دو دسته فعل توجه کنید:
۱- می‌نویسند - بنویسد - بنویس
۲- نوشتند - نوشته بودیم - می‌نوشتم - خواهید نوشت
در فعل‌های دسته‌ی یک «نویس» مشترک است و در فعل‌های دسته‌ی دو «نوشت»، این قسمت از فعل را «بن» می‌نامند.
* تکواژ بن: بن، آن بخش از فعل است که در هر شش ساخت آن مشترک است. هر فعل یکی از دو بن زیر را دارد: مضارع - ماضی.

۲۴۷- بن مضارع فعل‌های ساده یک تکواژ است: پوش، کار، خور، بین، نویس.
بن مضارع این چنین ساخته می‌شود: فعل امر مفرد با حذف «ب» آغازی.
مثال: بخوان ← خوان / بگیر ← گیر

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۲۴۸- بن ماضی این‌گونه ساخته می‌شود: مصدر فعل بدون علامت مصدری «ـَ ن».
مثال: شنیدن ← شنید
* نام دیگر بن ماضی، مصدر مرخّم است.

۲۴۹- **دستور ساخت افعال در زمان‌های گوناگون**
۱- گذشته‌ی ساده: بن ماضی + شناسه‌ی فعل ماضی
۲- گذشته‌ی استمراری: می + بن ماضی + شناسه‌ی فعل ماضی / (می + گذشته‌ی ساده)
۳- گذشته‌ی بعید: صفت مفعولی + بودم / بودی / ...
۴- گذشته‌ی مستمر: داشتم / داشتی / ... + گذشته‌ی استمراری

۲۵۰- ۵- گذشته‌ی نقلی: صفت مفعولی + ام / ای / ...
۶- گذشته‌ی استمراری نقلی: می + صفت مفعولی + ام / ای / ...
۷- گذشته‌ی بعید نقلی: صفت مفعولی + بوده‌ام / بوده‌ای / ...
۸- گذشته‌ی مستمر نقلی: داشته‌ام / داشته‌ای / ... + گذشته‌ی استمراری نقلی

۲۵۱- ۹- گذشته‌ی التزامی: صفت مفعولی + باشم / باشی / ... (صفت مفعولی + باش + شناسه‌ی فعل مضارع)
۱۰- مضارع اخباری: می + بن مضارع + شناسه‌ی فعل مضارع
۱۱- مضارع مستمر: دارم / داری / ... + مضارع اخباری
۱۲- مضارع التزامی: بـ + بن مضارع + شناسه‌ی فعل مضارع
۱۳- آینده: خواهم / خواهی / ... + بن ماضی

۲۵۲- **کاربرد زمان افعال**
ساخت برخی افعال فقط یک کاربرد دارد. مانند «آینده» که فقط به زمان آینده تعلق دارد اما ساخت برخی از فعل‌ها دارای کاربردهای گوناگون است؛ مثلاً ماضی ساده و نقلی پنج کاربرد دارد حتّی بر حال و آینده نیز دلالت می‌کند گرچه نامش ماضی است؛ مثل دستگاهی که گرچه چرخ‌گوشت نام دارد، پیاز و سیب‌زمینی را هم می‌تواند چرخ کند.

۲۵۳- **۱- کاربردهای گذشته‌ی ساده:**
الف) برای بیان عملی که در گذشته انجام گرفته بدون توجه به دوری و نزدیکی زمان؛ مانند: «چندی پیش دانشمندی یافته‌های جدیدش را به‌صورت مقاله‌ای انتشار داد.»
ب) برای احتمال به جای مضارع التزامی؛ مانند: «شاید کسی در کودکی از وطن دور شد (= شود) و در محیط دیگری بزرگ شد (= شود) در آن‌صورت عاطفه و احساسات او نسبت به وطن ضعیف نخواهد بود؟»
ج) آینده‌ی قریب‌الوقوع: مریم به سارا می‌گوید: «بیا» و او در حالی‌که هنوز کتاب می‌خواند در پاسخ می‌گوید: «آمدم» یعنی: «خواهم آمد.»

۲۵۴- **۲- کاربردهای گذشته‌ی استمراری: می‌ساختم / می‌ساختی / ...**
الف) برای بیان عملی که در گذشته به‌صورت مستمر ادامه داشته است: چون فرمانروایان ایرانی، سربازان و سرداران را به یک چشم می‌دیدند و با همه برابر رفتار می‌کردند، سربازان هم در جنگ به جان می‌کوشیدند.
ب) برای بیان تکرار عملی در گذشته: هربار که به دیدن آن مرحوم می‌رفتیم او را غرق در مطالعه و مکاشفه می‌دیدیم. غالباً هنگام دیدن ما شعری از مولوی را زمزمه می‌کرد.
ج) برای بیان آرزوی انجام عملی در آینده: کاش ما هم تابستان آینده به مسافرت می‌رفتیم. (برویم)

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۲۵۵- **۳- کاربردهای گذشته‌ی بعید: دیده بودم / دیده بودی / ...**
برای بیان عملی که در گذشته پیش از عمل دیگری اتفاق افتاده باشد: وقتی گاندی در پنجم آوریل ۱۹۳۰ به ساحل دریا رسید، عدّه‌ی همراهان او چند هزار تن شده بودند. (همراه با ماضی ساده)
رفته بود که بیمارش را از بیمارستان مرخص کند. (همراه با مضارع التزامی)
پدری را می‌شناختم که برای فرزندش ثروت سرشار اندوخته بود. (همراه با ماضی استمراری)
در افریقای جنوبی گاندی به این نتیجه رسیده بود که باید در مقابل زور و ستم پایداری کرد.

۲۵۶- **۴- گذشته‌ی مستمر: داشتم می‌گفتم / داشتی می‌گفتی / ...**
این فعل در فارسی سابقه‌ی زیادی ندارد و مربوط به سده ی اخیر است. علت به‌وجود آمدن آن، این است که دلالت ماضی استمراری بر تداوم کار در گذشته ضعیف شده است بنابراین برای نشان دادن تداوم و استمرار عمل در گذشته از این فعل استفاده شد. ساخت‌های مستمر ابتدا در فارسی گفتاری به‌وجود آمد و به تدریج وارد فارسی نوشتاری شد:
اندک‌اندک **داشتیم** از توفان‌های حوادث رها می‌شدیم که آن بزرگ‌ترین توفان رسید.

۲۵۷- **۵- کاربرد گذشته‌ی نقلی: گفته‌ام / گفته‌ای / ...**
الف) برای نقل وقایع گذشته که گوینده ناظر آن نبوده است. «(از قرار معلوم / مثل این‌که / می‌گویند / گویا) علی غذایش را خورده است.» بدیهی است در صورتی‌که گوینده خود حضور می‌داشت، جمله این چنین بیان می‌کرد: (علی غذایش را خورد. ← نقل قول مستقیم)
ب) برای بیان عملی که در گذشته انجام گرفته و اکنون نتیجه‌ی آن مورد نظر است. علی غذایش را خورده است. (در نتیجه اکنون سیر است. اکنون نمی‌تواند غذا بخورد. پس می‌تواند بخوابد.)
ج) در فعل‌های لحظه‌ای - تداومی بر مضارع اخباری دلالت می‌کند: علی خوابیده است.

۲۵۸- **۶- کاربردهای گذشته‌ی استمراری نقلی: می‌رفته‌ام / می‌رفته‌ای / ...**
برای بیان اعمالی که در گذشته به‌طور مداوم در جریان بوده و گوینده خود ناظر آن نبوده است بلکه آن را از روایت دیگران نقل می‌کند. علی گفت: «امروز صبح باغچه را بیل می‌زدم». اگر این جمله را به‌صورت نقل قول غیرمستقیم بیان کنیم (← نقل قول به این شکل درمی‌آید: علی گفت (که) امروز صبح باغچه را بیل می‌زده است).
اگر گشتاسب صفتان برای خود قائل به رسالتی بوده‌اند و از اقامه‌ی توجیهی انسانی یا دینی برای اعمال خویش امتناع نمی‌ورزیده‌اند.
مارشال ادّعا کرد که گروه‌های کوچک انقلابی را در نواحی روستایی تعلیم می‌داده و در تمرین‌ها به جای تفنگ از چماق استفاده می‌کرده است.

۲۵۹- **۷- کاربردهای گذشته‌ی بعید نقلی: رفته بوده (است)**
برای بیان عملی در گذشته‌ی دور بدون حضور گوینده در صحنه:
«از قرار معلوم / گویا» او را دیده بوده‌اند.
گویا در پایان کار به آن حد از نومیدی رسیده بوده‌اند که فکر می‌کرده‌اند دیگر کاری از آن‌ها ساخته نخواهد بود.
حتّی یک‌بار هم خودشان نرفته بوده‌اند که اوضاع و احوال را از نزدیک ببینند.

۲۶۰- **۸- کاربردهای گذشته‌ی مستمر نقلی: داشته می‌رفته (است)**
الف) برای بیان اعمالی که به‌طور مداوم در گذشته جریان داشته و گوینده شاهد آن نبوده است و نقل قول می‌کند.
شورشیان در واقع داشته‌اند برای انجام مأموریت دیگری می‌رفته‌اند که با این خشونت مواجه شده‌اند.
اگر گوینده در صحنه حضور داشت این‌چنین می‌گفت: .... داشتند .... می‌رفتند.
ب) در فعل‌های لحظه‌ای، لحظه ی پیش از وقوع فعل را می‌رساند: داشته می‌افتاده که آن‌ها کشمکش کرده‌اند.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۲۶۱- **۹- کاربردهای گذشته‌ی التزامی: دیده باشم / دیده باشی / ...**
برای احتمال، آرزو، شرط تحذیر و الزام در گذشته، همراه با عوامل التزامی‌ساز: اگر، شاید، باید، مبادا، کاش، خدا کند، امید است، لازم است و ...
علی رفت. ← کاش علی رفته باشد.
* ای کاش جهان پر حرص و شره‌ی ما پیام گاندی را شنیده باشد.

۲۶۲- **نکته:** ماضی التزامی از فعل داشتن گرچه از نظر مفهوم مترادف مضارع التزامی می‌باشد از نظر ساخت جزء ماضی‌های التزامی به‌حساب می‌آید.
* اگر پول داشته باشم، آن کتاب را می‌خرم.

۲۶۳- **۱۰- کاربردهای مضارع اخباری: می‌نویسم / می‌نویسی / ...**
الف) برای بیان عملی که هم‌اکنون در حال انجام گرفتن است یا جنبه‌ی عادت و استمرار و تکرار دارد:
چه کار می‌کنی؟ ← کتاب می‌خوانم. / نامه می‌نویسم.
ب) برای بیان حقایق مسلّم و بیان مسائل علمی: شهید همیشه از میان ستم و جهل سر برمی‌آورد.
بر اثر پیشرفت طب دردها آسان‌تر علاج می‌شود.
ج) برای آینده: دو ماه بعد برای شرکت در مسابقه‌ی مقاله‌نویسی به اصفهان می‌روم.

۲۶۴- **۱۱- کاربردهای مضارع مستمر: دارم می‌آیم / داری می‌آیی / ...**
برای بیان عملی که هم‌اکنون در حال انجام است.
ما رفته‌رفته داریم از گذشته‌ی خود گسیخته می‌شویم.
از این رو است که می‌بینیم گروهی از نسل کنونی دارد می‌رود به‌طرف تعالی روحی و ...

۲۶۵- **۱۲- کاربردهای مضارع التزامی: شاید بروم / شاید بروی / ...**
برای احتمال، آرزو و التزام در آینده همراه با عوامل التزامی‌ساز: کاش، شاید، ممکن است، خدا نکند و ...
* ویژگی شناختی این زمان داشتن تکواژ التزامی‌ساز «ب» است: «شاید باران ببارد.»
* هنگام منفی ساختن، «ب» می‌افتد: شاید برود. ← شاید نرود.
عبید رندانه اندرز می‌دهد که اگر مالی و منالی دارید انبار کنید نه ایثار، که هرکه چنین کند به افلاس گرفتار می شود.
* طبق مثال بالا تکواژ التزامی‌ساز «ب» در برخی از افعال پرکاربرد مثل «داشتن و کردن» و هم‌چنین فعل‌های پیشوندی و مرکّب حذف می‌شود.

۲۶۶- **۱۳- کاربرد آینده: خواهم رفت / خواهی رفت / ...**
اگر جوّ فرهنگی ما به همین صورت بماند نسل جوان کنونی از گذشته منقطع خواهد شد و به آینده نیز نخواهد پیوست ؛ نه ایرانی خواهد ماند و نه فرنگی خواهد شد.

۲۶۷- * به‌جای ساخت آینده، امروزه معمولاً از مضارع اخباری استفاده می‌شود؛ لذا کاربرد آن کم شده است:
سال آینده به مسافرت می‌رویم: سال آینده به مسافرت خواهیم رفت.

Nomreyar.com | وبسایت آموزشی نمره یار

۲۶۸- **ج) گذر**

گذر، سوّمین ویژگی فعل است. به جمله‌های زیر دقت کنید:

۱- علی ..... می‌خواند.

۲- هر روز ..... می‌بینیم که سر کار می‌رود.

۳- رفاه‌طلبی تمدّن‌های کهن را ..... می‌کند.

۴- ما یکی از انسانی‌ترین فرهنگ‌ها را ..... بخشیده‌ایم.

۲۶۹- هر یک از جمله‌های بالا یک جزء کم دارد و بدون آن ناقص است. چنان‌که در همین مثال‌ها می‌بینیم کاهش و افزایش اجزای جمله تفنّنی یا سلیقه‌ای نیست بلکه فعل عامل اصلی تعیین‌کننده‌ی اجزای جمله است. در جمله‌ی اوّل و دوّم جای مفعول، در جمله‌ی سوّم جای مسند و در جمله‌ی چهارم جای متمّم خالی است و هیچ‌یک از جمله‌های بالا بدون اجزای یاد شده کامل نمی‌شوند زیرا فعل جمله‌ها به این اجزا نیاز دارد.

۲۷۰- ویژگی گذر در فعل، بررسی همین جنبه از فعل است که تحت دو عنوان گذرا و ناگذر می‌آید. به‌صورت کامل شده‌ی جمله‌های بالا توجه کنید:

۱- علی روزنامه می‌خواند.

۲- هر روز او را می‌بینیم که سر کار می‌رود.

۳- رفاه‌طلبی، تمدّن‌های کهن را نابود می‌کند.

۴- ما یکی از انسانی‌ترین فرهنگ‌ها را به جامعه‌ی بشری بخشیده‌ایم.

تمام فعل‌های جمله‌های بالا، از آن رو که علاوه بر نهاد به اجزای دیگری نیاز دارند، گذرا نامیده می‌شوند.

۲۷۱- ناگذر فعلی است که تنها به نهاد نیاز دارد. گذرا فعلی است که علاوه بر نهاد، به مفعول، متمّم یا مسند نیز نیاز داشته باشد: نهاد + فعل ⇐ ناگذر

گذرا ⇐
- نهاد + مفعول + فعل
- نهاد + متمم + فعل
- نهاد + مسند + فعل
- نهاد + مفعول + متمم + فعل
- نهاد + متمم + مسند + فعل
- نهاد + مفعول + مسند + فعل
- نهاد + مفعول + مفعول + فعل

در درس دهم به تفصیل درباره‌ی ویژگی گذرا و ناگذر بحث می‌شود.

۲۷۲- * دووجهی فعلی است که بدون تغییر معنای اصلی ویژگی گذر و ناگذر در کاربردهای مختلف آن متفاوت باشد.

مثال: غذا پخت.

مادر غذا پخت.

۲۷۳- **گذرا کردن فعل‌ها**

برخی از فعل‌ها را می‌توان با افزودن تکواژ «ان» به بن مضارعشان گذرا ساخت.

این تکواژ به بن مضارع بعضی از فعل‌های ناگذر افزوده می‌شود و آن‌ها را گذرا به مفعول می‌کند. برخی از فعل‌های گذرا نیز این تکواژ را می‌پذیرند و به گذرای سببی تبدیل می‌شوند.

بن مضارع	بن مضارع گذرا شده با «ن»	بن ماضی گذرا شده
پَر	پر + ان	پر + ان + د / ید
خند	خند + ان	خند + ان + د / ید
دو	دو + ان	دو + ان + د / ید

۲۷۴- بن مضارع بقیه‌ی فعل‌های این گروه را می‌بینیم:

پیچ، تَرَک، جُنب، پوش، جوش، جَه، چرخ، چِک، خشک، خواب، دو، رقص، لرز، روُ (ی میانجی هم اضافه می‌شود)، کش (گذرا است)، گرد (گشت)، گری، لرز، لغز، نشین (خلاف قاعده ← نش + ان)

۲۷۵- اگر این تکواژ به فعل‌های گذرا به متمم افزوده شود، آن را به فعل گذرا به مفعول و متمم تبدیل می‌کند. به مصدرهای زیر توجه کنید:

ترسیدن (از) ← ترساندن (را) (از) / چسبیدن (به) ← چسباندن (را) (به) / رهیدن (از) ← رهاندن (را) (از)

رَستن (از) ← رهاندن (را) (از)

۲۷۶- اگر این تکواژ به فعل‌های گذرا به مفعول اضافه شود، آن را به فعل‌های گذرا به مفعول و متمم تبدیل می‌کند. به مصدرهای زیر توجه کنید:

پوشیدن (را) ← پوشاندن (را - به)　　خوردن (را) ← خوراندن (را - به)

چشیدن (را) ← چشاندن (را - به)　　فهمیدن (را) ← فهماندن (را - به)

۲۷۷- برخی از فعل‌های ناگذر که از مصدرهای «افتادن، آمدن، رفتن و ماندن» ساخته می‌شوند، به گونه‌ای دیگر گذرا می‌شوند. شکل گذرای آن‌ها به‌ترتیب از این قرار است:

«انداختن، آوردن، بردن و گذاشتن»

۲۷۸- **تغییر معنی در فعل**

به این جمله‌ها توجه کنید:

خورشید گرفت.

گرفتم که شما حقیقت را می‌گویید.

رستم پس از ماجرای سیاوش انتقام سختی از تورانیان گرفت.

علی کتاب را از دوستش گرفت.

باران گرفت.

۲۷۹- فعل «گرفت» در هریک از جمله‌های بالا معنای خاصّی دارد که با دیگری متفاوت است؛ مثلاً به معنای شروع شدن و کسوف و مسدود شدن، دو جزیی و به معنای تأثیر کردن، سه‌جزیی و به معنای ستاندن، چهارجزیی گذرا به مفعول و متمم است.

این اشتراک در لفظ است و فعل «گرفتن» در هر معنا، فعل دیگری به‌حساب می‌آید و نباید آن را همان فعل پیشین دانست.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۲۸۰- این مسأله منحصر به فعل نیست بلکه هر کلمه دو رویه دارد؛ رویه‌ی لفظ و رویه‌ی معنا و هریک از آن‌ها که تغییر کند، کلمه‌ای دیگر می‌شود مثلاً در فارسی امروز واژه‌ی «شیر» با وجود اشتراک صوری چون به سه معنای متفاوت (حیوان، لبن و شیر آب) می‌آید، سه واژه است.

۲۸۱- پس افعالی را دووجهی می‌نامیم که در همه‌ی کارکردهایشان به یک معنا بیایند؛ مثل «سوختن» که در گذرا و ناگذر یک معنا دارد اما اگر فعلی به دو یا چند معنا به‌کار رود در هریک از معانی خود، فعل جدیدی است؛ بنابراین در شمار فعل‌های دو یا چندوجهی نمی‌گنجد.

۲۸۲- **د) وجه**

چهارمین ویژگی فعل، وجه آن است. تلقّی گوینده یا نویسنده از جمله، مسلّم یا نامسلّم بودن یا امری بودن و نبودن فعل را وجه می‌گویند. در زبان فارسی امروز، سه وجه اصلی اخباری، التزامی و امری وجود دارد.

وجه { اخباری، التزامی، امری }

۲۸۳- **وجه اخباری**

۱- اگر گوینده به وقوع فعل یقین داشته باشد یا سخنش را قطعی مطرح سازد یا به تعبیری بی‌طرف باشد آن فعل از وجه اخباری است. همه‌ی ساخت‌های افعال جز ماضی التزامی و مضارع التزامی و دو ساخت امر، از وجه اخباری‌اند.

۲- هرگاه فعل گذشته از فعل‌های کمکی «باشم، باشی، باشد، باشیم، باشید، باشند» خالی باشد (از این افعال کمکی نباشد)، از وجه اخباری است.

۳- وجه اخباری در مضارع با تکواژ وجهی «می» همراه است.

۲۸۴- **وجه التزامی**

فعل در صورتی به وجه التزامی به‌کار می‌رود که وقوع آن به‌صورت الزام، تردید، آرزو، توصیه، شرط دعا یا میل مطرح شود: کاش بیاید، شاید نیاید و ...

ساختمان فعل ماضی التزامی چنین است: صفت مفعولی + باشم، باشی، باشد و ...

(به شرط آن‌که صفت مفعولی آن، کاربرد صفتی نداشته باشد).

جمله‌ای که در وجه التزامی باشد با یکی از عوامل التزامی‌ساز «باید، شاید، اگر، کاش، مبادا و ...» و برخی از فعل‌های دیگر مثل «خواستن و توانستن» همراه است. هم‌چنین بعد از فعل‌هایی که معنی یقین در آن‌ها نباشد: رفتم که او را ببینم.

۲۸۵- نشانه‌های وجه التزامی در ماضی، یکی از فعل‌های معین «باشم، باشی، باشد، باشیم، باشید، باشند» پس از صفت مفعولی فعل اصلی، و در مضارع «بِ» پیش از فعل است. این تکواژ در فعل‌های مرکب معمولاً و در فعل‌های ساده به ندرت حذف می‌شود:

اگر نتیجه را اعلام کنند ... / اگر کتاب داری ... /

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۲۸۶- در برابر هشت ساخت ماضی اخباری تنها یک ماضی التزامی وجود دارد. به عبارت دیگر، ماضی استمراری و ماضی بعید ساخت التزامی خاصّی ندارد و بعد از عوامل التزامی هم، همان ساخت اخباری آن‌ها به‌کار می‌رود. به این‌ترتیب:
ماضی ساده: سعید آمد. ← کاش سعید آمده باشد.
ماضی نقلی: سعید آمده است. ← کاش سعید آمده باشد.
ماضی استمراری: سعید می‌رفت. ← کاش سعید می‌رفت.
ماضی بعید: سعید رفته بود. ← کاش سعید رفته بود.

۲۸۷- در برابر دو مضارع غیرالتزامی تنها یک مضارع التزامی وجود دارد:
مضارع اخباری: سعید می‌رود. ← کاش سعید برود.
مضارع مستمر: سعید دارد می‌رود. ← شاید سعید دارد می‌رود.

۲۸۸- فعل آینده التزامی ندارد و در صورت لزوم از مضارع التزامی استفاده می‌شود.
آینده: سعید خواهد رفت. ← کاش سعید برود.

۲۸۹- فعل التزامی گاه بدون همراهی با عوامل التزامی‌ساز نیز می‌آید که بیش‌تر جنبه‌ی توصیه، دعا یا آرزو دارد:
نامه بنویسی، غذا هم بخوریم، این چند نفر با ما بیایند، خدا خیرتان بدهد.
صورت پرسشی برخی از این ساخت‌ها بر کسب اجازه دلالت می‌کند:
علی برود؟ ← یعنی: آیا اجازه می‌دهید که علی برود؟

۲۹۰- **وجه امری**
فعلی که از وجه التزامی و اخباری نباشد، از وجه امری است. وجه امری دو ساخت بیش‌تر ندارد:
دوّم شخص مفرد ← برو + ϕ دوّم شخص جمع ← بروید
امر مفرد دارای شناسه‌ی ϕ و امر جمع شناسه‌ی «ید» دارد که با دوم شخص جمع وجه التزامی مشترک است. اما پیش از وجه التزامی عوامل التزامی‌ساز می‌آید:
بروید ← امر دوّم شخص جمع / اگر، کاش، شاید بروید. ← التزامی دوّم شخص جمع

۲۹۱- فعل امر پرسشی نمی‌شود. نشانه‌ی وجه امری تکواژ وجهی «ب» پیش از فعل امر است.
اگر فعل امر منفی شود آن را «نهی» می‌نامند. منفی شدن آن در فارسی امروز با «نَ» که به‌جای «ب» می‌آید، صورت می‌گیرد: بروید (امر) ← نروید (نهی)
تکواژ «م» برای منفی ساختن فعل امر مخصوص زبان ادبی است:
بروید (امر) ← مَروید (نهی ادبی)

۲۹۲- **هـ) معلوم و مجهول**
ابتدا لازم است به بررسی فعل گذرا به مفعول پرداخته، سپس به شناخت معلوم و مجهول و روش مجهول‌سازی توجّه می‌کنیم.
در جمله‌ی «نامه‌رسان نامه را آورد.»، فعل جمله به «نامه‌رسان» یعنی نهاد نسبت داده شده است. کلمه‌ی «نامه» مفعول واقع شده و نشانه‌ی آن «را» می‌باشد. حذف مفعول در این جمله ناممکن است زیرا مفعول در این‌گونه جمله‌ها یکی از اجزا (گروه‌ها)ی اصلی است. می‌توان در چنین جمله‌هایی نهاد را نگفت و فعل را به‌صورت زیر به مفعول یعنی «نامه» نسبت داد: «نامه آورده شد.»

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۲۹۳- «کتاب خریده شد.»، در این جمله، «خریده شد» به مفعول نسبت داده شده است. فعل «خریده شد» را که به مفعول نسبت داده شده، فعل مجهول می‌گویند؛ چون فقط فعل گذرا به مفعول می‌تواند مجهول داشته باشد:
پس فعل مجهول همیشه از فعل‌های گذرا به مفعول ساخته می‌شود.

۲۹۴- فعل ناگذر را نمی‌توان در جمله به‌صورت مجهول به‌کار برد.
مثلاً «رفته شد» فعل مجهول نیست. چون از فعل «رفت» که ناگذر است، ساخته شده است؛ فعل معلوم فعلی است که به نهاد (فاعل) نسبت داده می‌شود و فعل مجهول فعلی است که به مفعول نسبت داده می‌شود.
هم‌چنین نهاد جمله‌ای که در آن فعل مجهول باشد، در واقع مفعول جمله‌ای بوده است که فعل آن معلوم است.

۲۹۵- حال به بررسی کامل فعل معلوم و مجهول می‌پردازیم:
۱- سیامک ماشینش را فروخته است.
۲- ماشین سیامک فروخته شده است.
خبر در هر دو جمله‌ی بالا «فروش ماشین سیامک» است. اما نحوه‌ی بیان خبر در دو جمله‌ی بالا متفاوت است:
اولی معلوم است و دومی مجهول.
* فعل معلوم را به نهاد نسبت می‌دهند: ویکتور هوگو «بینوایان» را نوشت.
فعل مجهول را به مفعول جمله‌ی معلوم - که اکنون نهاد شده - نسبت می‌دهند: «بینوایان» نوشته شد.

۲۹۶- جمله چگونه مجهول می‌شود؟ به جمله‌ی: «علی آن دو دوستش را دید.»، توجه کنید:

مراحل مجهول ساختن جمله‌ی معلوم	نهاد	مفعول	فعل
۱- نهاد را حذف می کنیم.		آن دو دوستش را	دید ϕ
۲- مفعول جمله را نهاد قرار می‌دهیم نشانه‌ی مفعولی را حذف می‌کنیم.	آن دو دوستش	ــــ	دید ϕ
۳- فعل جمله را به صفت مفعولی تبدیل می‌کنیم.	آن دو دوستش	ــــ	دیده
۴- از «شدن» فعلی متناسب با زمان اصلی به صفت مفعولی می‌افزاییم.	آن دو دوستش	ــــ	دیده شد
۵- شناسه را با نهاد جدید مطابقت می‌دهیم.	آن دو دوستش	ــــ	دیده شدند

۲۹۷- هم‌چنان که دیدیم، همیشه پس از مجهول ساختن فعل، شناسه‌ی آن با نهاد جدید مطابقت داده می‌شود:

نهاد مفرد		**شناسه‌ی مفرد**
سهراب	کتاب‌ها را به دانشگاه می‌بَر	ـَ د.
نهاد جمع		**شناسه‌ی جمع**
کتاب‌ها	به دانشگاه برده می‌شو	ـَ ند.

۲۹۸- مجهول «خریده» در زمان‌های مختلف:

فعل معلوم	فعل مجهول	زمان
خرید	خریده شد	ماضی ساده
می‌خرید	خریده می‌شد	ماضی استمراری
خریده بود	خریده شده بود	ماضی بعید
داشت می‌خرید	داشت خریده می‌شد	ماضی مستمر
خریده است	خریده شده است	ماضی نقلی
می‌خریده	خریده می‌شده	استمراری نقلی
خریده بوده	خریده شده بوده	بعید نقلی
داشته می‌خریده	داشته خریده می‌شده	مستمر نقلی
می‌خرد	خریده می‌شود	مضارع اخباری
بخرد	خریده شود	مضارع التزامی
خواهد خرید	خریده خواهد شد	آینده

مثال

۲۹۹- فعل امر هم به ندرت مجهول می‌شود ← بروید و در راه دفاع حق کشته شوید.

در زبان فارسی تمایل بر این است که اگر نهاد مشخص باشد، تا وقتی که می‌توان از ساختمان معلوم استفاده کرد، از مجهول استفاده نشود:

این منظومه توسط نیما یوشیج سروده شده است. ← این منظومه را نیما یوشیج سروده است.

۳۰۰- اگر فعل به‌صورت مجهول به‌کار رود، نهاد اولیّه‌ی آن حذف می‌شود؛ یعنی یک جزء آن کاسته می‌شود در حالی‌که فعل در اصل جزء نهاد را نیز دارد:

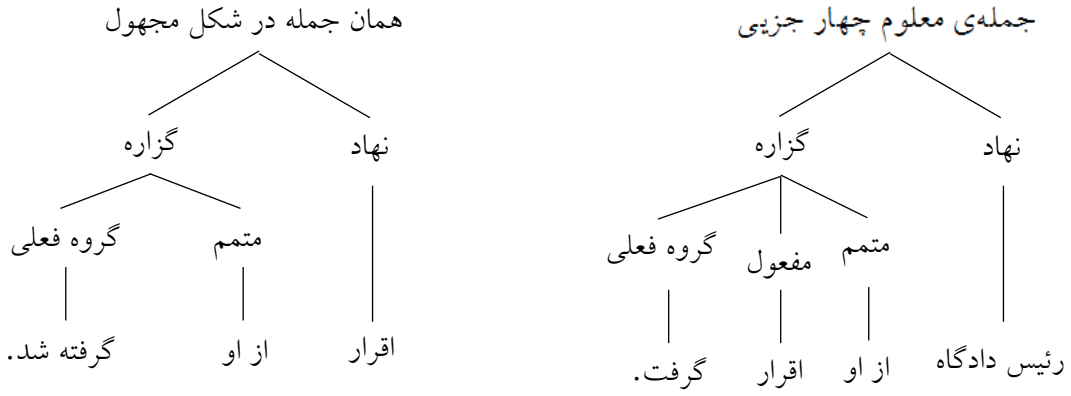

۳۰۱- با توجه به مثال بالا فعل، «گرفتن» است نه «گرفته شدن». هم‌چنان که مثلاً در فعل ماضی بعید «رفته بودند»، فعل اصلی «رفتن» است و ساده به حساب می‌آید نه مرکّب.

کاربرد فعل مجهول در فارسی زیاد نیست و تنها در موارد زیر ممکن است:

۱- در مواردی که گوینده نهاد را نمی‌شناسد یا نمی‌خواهد نامش را فاش کند.

۲- در مواردی که گوینده یا نویسنده فکر می‌کند خواننده نهاد را می‌شناسد.

۳- در مواردی که گوینده یا نویسنده، اطّلاعات را بدیهی و بسیار روشن فرض می‌کند. ← مثال زمین و آسمان آفریده شد.

۳۰۲- **منفی کردن فعل‌ها**

هر فعلی ممکن است به‌صورت منفی نیز به‌کار رود. نشانه‌ی فعل نفی، تکواژ منفی‌ساز «نا» است که پیش از بن فعل به‌کار می‌رود. ← نرفت، نیامد

در فعل‌هایی که بیش از یک جزء دارند، جزء اول پیش از حرف نفی قرار می‌گیرد: برنیامد، فرونرفت، روی نداد.

۳۰۳- در فعل‌هایی که با جزء پیشین «می» به‌کار می‌رود، حرف نفی پیشین از «می» درمی‌آید نه پیش از ماده‌ی فعل: «نمی‌رفتم، نمی‌گویم». صورت منفی فعل امر، «نهی» خوانده می‌شود. نهی یعنی کسی را از کاری بازداشتن. نشانه‌ی نهی در گذشته، به‌جای «نا» تکواژ «ما» بوده است: مکن، مرو، مدان

اما در فارسی امروز برای نهی نیز همان تکواژ «نا» به‌کار می‌رود: نکن، نرو، ندان

۳۰۴- **پرسشی کردن جمله**

این عمل به دو طریق صورت می‌گیرد:

۱- پرسشی کردن با واژه‌های پرسشی: آیا حسن را دیدی؟

در نثر امروز معمولاً، یک کلمه‌ی پرسشی در جمله می‌آید نه بیش‌تر.

آهنگ این نوع جمله‌ها خیزان است و جواب ...

۳۰۵- جواب این نوع پرسش‌ها اغلب آری یا نه است.

مانند: حسن را دیدی؟ آری.

جز جمله‌ی امری، هر جمله‌ای را می‌توان با کلمات پرسشی مانند: «آیا، چرا، چگونه»، به‌صورت پرسشی درآورد.

۲- پرسشی کردن با آهنگ: نرفتی؟ باز هم درس می‌خوانی؟

۳۰۶- **صفت بیانی**

صفت‌های بیانی عبارت‌اند از: صفت بیانی عادی - فاعلی - مفعولی - نسبی - لیاقت

۱- صفت بیانی عادی: این واژه‌ها از نظر ساختمان چهار دسته‌اند:

الف) صفت ساده: آن است که فقط یک تکواژ داشته باشد: روشن، تاریک، خوب، سفید

ب) صفت مرکّب: از دو یا چند تکواژ آزاد یا مستقل ساخته می شود: جوان مرد، خوش‌سیما، روشن‌دل، سرخ‌رو

۳۰۷- ج) صفت مشتق: صفتی است که در ساختمان آن دست‌کم یک تکواژ وابسته بیاید و فقط یک تکواژ آزاد داشته باشد: خردمند، کارگاه، شادمان

د) صفت مشتق - مرکّب: آن است که ویژگی‌های مرکب و مشتق بودن را با هم دارد. مانند: سرخ و سفید، سراسری، پر رفت‌وآمد، دوساله

۳۰۸- **۲- صفت فاعلی:** این صفت به اشکال گوناگون ساخته می‌شود و هر یک را نیز می‌توان از نظر ساختمان به انواع مشتق، مرکب و مشتق مرکب تقسیم کرد و در عین حال که برای هر یک قاعده‌ای داده می‌شود، نباید آن را قیاسی پنداشت.
گونه‌های مختلف صفت فاعلی به شرح زیر است:

۳۰۹- الف) بن مضارع + ـَ نده ← شنونده، گوینده، رونده
ب) بن مضارع + ا (= مشبهه = دائمی) ← بینا، روا، شنوا
پ) بن مضارع + ان (حالیه) ← خندان، دوان، نالان
ت) بن ماضی یا مضارع یا اسم + گار ← خواستگار، آفریدگار، آموزگار، کامگار
ث) بن ماضی یا مضارع یا اسم و صفت + گر ← دادگر، توانگر، کارگر، روشنگر

۳۱۰- ج) بن مضارع، اسم، صفت یا فعل امر + کار ← تراشکار، ریاکار، نیکوکار، بستانکار
چ) اسم + بن مضارع ← درس‌خوان، کینه‌جو، تیرانداز
ح) پیشوند + بن مضارع یا صفت ← نادان، نسوز، نااهل، ناوارد
خ) اسم، صفت، قید یا ضمیر مشترک + بن مضارع ← دادرس، خوش‌نویس، تندرو، خودجوش

۳۱۱- * اگر پسوند «گر» و «کار» به آخر اسم ذات افزوده شوند، اغلب صفتی می‌سازند که بر پیشه و حرفه دلالت می‌کند:
زرگر، مسگر، آهنگر، سیمان‌کار، سنگ‌کار

۳۱۲- * صفت فاعلی که با «ان» همراه است گاهی تکرار می‌شود و در این‌صورت بعضی اوقات «ان» از آخر اوّلی می‌افتد و در هر حال، این ترکیب معمولاً در جمله نقش قیدی دارد: دوان‌دوان، لرزان‌لرزان، پرسان‌پرسان، لنگان‌لنگان

۳۱۳- * گاهی ساخت فعل امر به تنهایی یا به‌صورت ترکیب، نوعی صفت فاعلی می‌سازد:
بگو بخند، بساز بفروش، تو دل برو

۳۱۴- * از ترکیب بن مضارع با اسم یا کلمه‌ی دیگر نوعی صفت فاعلی مرکّب به‌دست می‌آید که گروهی آن را مخفّف صفت فاعلی که با نشانه‌ی «ـَ نده» می‌آید دانسته‌اند و برخی دیگر نیز آن را صفت فاعلی مرکّب مرخّم می‌نامند:
دانشجو = دانش‌جوینده، خداپرست = خداپرستنده

۳۱۵- ترکیب «اسم یا ... + بن مضارع» برخی فعل‌ها به‌جای فاعلی معنای مفعولی می‌دهد:
لگدکوب = لگدکوب شده، دست‌دوز = با دست دوخته شده، نوساز = نوساخته شده

۳۱۶- **۳- صفت مفعولی:** که بر دو گونه است:
الف) بن ماضی + ه / ـه (= e): گفته، خورده، دیده، رمیده
ب) اسم، صفت + بن ماضی = خوش‌دوخت، بادآورد

۳۱۷- * هر فعلی از نظر ساخت دارای صفت مفعولی است و شرط گذرا بودن فعل، ملاک ساخت آن نیست. صفت‌های مفعولی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:
الف) کاملاً صفت که می‌توانند به عنوان وابسته‌ی اسم در ساختمان گروه اسمی به‌کار روند از قبیل:
(در) گشوده، (پنجره) بسته، (پرچم) برافراشته، (دل) سوخته، آدم (خفته) و ...

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۳۱۸- ب) واژه‌هایی که از نظر ساختمان، صفت مفعولی هستند اما کارکرد صفتی ندارند و در ساختمان فعل مجهول و ماضی بعید و التزامی و نقلی و بعید نقلی به‌کار می‌روند: دیده (شد)، شنیده (بود)، خورده (باشد)، کشیده (بوده است)
بعضی از این صفت‌ها اساساً کلمه‌ی مستقل نیستند و تنها در ساخت بعضی از زمان‌ها مانند ماضی نقلی و فعل مجهول به‌کار می‌روند مثل: آورده، فروخته، پرسیده

۳۱۹- اغلب صفت‌های مفعولی که به تنهایی کاربرد صفتی ندارند، وقتی با واژه‌های دیگر ترکیب شوند، صفت مفعولی مرکّب می‌سازند. مانند: «دیده، کشیده، باخته و رفته»، کاربرد صفتی ندارند اما در ترکیب‌های «رنج‌دیده، ستم‌کشیده، مال باخته، بر باد رفته» به‌کار رفته‌اند و صفت مرکّب ساخته‌اند.

۳۲۰- اگر به اول صفت مفعولی، اسم یا صفت یا لفظی دیگر افزوده شود، گاهی حرکت «ه / ـه» از آخر آن می‌افتد:
گل‌اندوده = گل‌اندود / پشمالوده = پشمالود
و گاهی نمی‌افتد: آب‌دیده، دل‌داده

۳۲۱- **۴- صفت لیاقت**: ساختمان آن چنین است:
مصدر + ی = صفت لیاقت: دیدنی، خوردنی، مُردنی و ...

۳۲۲- **۵- صفت نسبی**: به‌صورت‌های زیر ساخته می‌شود:
۱) اسم + ی ← نیلوفری، محمّدی، تهرانی، عقده‌ای.
برخی از واژه‌های پایان به «ه / ـه» به‌جای «ی» پسوند «گی» می‌گیرند و «ه / ـه» از آخر آن‌ها می‌افتد: خانگی، هفتگی
پسوند «ی نسبت» تنها پسوند زایا در زبان فارسی امروز است: لاستیکی، تلویزیونی

۳۲۳- ۲) اسم / صفت + انه ← روزانه، شبانه، عصرانه، محترمانه
برخی از واژه‌های پایان به «ه / ـه» به‌جای انه، گانه می‌گیرند: بچّگانه
۳) اسم یا گروه اسمی + ه ← کناره، ده‌ساله، سه‌روزه، همه‌کاره، چندماهه

۳۲۴- ۴) اسم + ین / ینه ← زرّین، زرّینه / پشمین، پشمینه / سیمین، سیمینه
۵) اسم / صفت + گان / گانه ← دوگانه، چندگانه، جداگانه
۶) اسم + انی ← خسروانی، نورانی، روحانی، جسمانی

۳۲۵- ویژگی مذکّر و مؤنّث بودن در نوع صفت بی‌تأثیر است اما برخی ترکیب‌های وصفی دخیل به ظاهر چنین مطابقتی دارند. گرچه از نظر فارسی‌زبانان چنین صفت‌هایی مؤنّث شمرده نمی‌شوند، زیرا در زبان فارسی تمایز میان مذکّر و مؤنّث نیست جز به ندرت، آن هم در فارسی اداری مانند مدیره‌ی محترمه و در برخی اسم‌های خاص مثل: وحید ← وحیده / طاهر ← طاهره

۳۲۶- این دیباچه از بهترین نمونه‌های تحمیدیّه در ادب فارسی است.
☐ دیباچه: مقدّمه
☐ تحمیدیّه: حمد و ستایش، در اصطلاح ادبی نوشته‌ای در ستایش خدا به نثر یا نظم
☐ جمله‌ی سه جزئی اسنادی با متمم است (به جای مسند، گروه متممی آمده است.)

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۳۲۷- طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت.

☐ طاعتش: ضمیر پیوسته‌ی «ش» ← مضاف‌الیه: طاعتِ او

☐ شکرش: ضمیر پیوسته‌ی «ش» ← مضاف‌الیه: شکرِ او

☐ حذف فعل «است» در جمله‌ی دوم به قرینه‌ی لفظی

۳۲۸- هر نفسی که فرو می‌رود ممّد حیات است و چون برمی‌آید مفرّح ذات.

حیات و ذات: سجع

فرو می‌رود و برمی‌آید: تضاد

حذف فعل «است» به قرینه‌ی لفظی در جمله‌ی چهارم

۳۲۹- پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب.

☐ حذف فعل «است» در جمله‌ی دوم به قرینه‌ی لفظی

☐ هر دو جمله سه جزئی گذرا به مسند: دو نعمت موجود است.

نهاد مسند فعل

شکری واجب است.

نهاد مسند فعل

۳۳۰- فراش باد صبا را گفته ← را به معنای «به»: حرف اضافه

دایه‌ی ابر بهاری را فرموده ← را به معنی «به»: حرف اضافه

باران رحمت بی‌حسابش همه را رسیده ← را به معنای «به»: حرف اضافه

۳۳۱- بازش بخواند. باز اعراض کند. بار دیگرش به تضرّع و زاری بخواند ... دعوتش اجابت کردم و امیدش برآوردم.

☐ باز او را بخواند ← ش: مفعول

بار دیگر او را به تضرّع بخواند ← ش: مفعول

دعوت او را اجابت کردم ← ش: مضاف‌الیه

امیدِ او را برآوردم ← ش: مضاف‌الیه

۳۳۲- هماوردت آمد، برآرای کار ← هماوردِ تو ← ت: مضاف‌الیه

برین برزمگیرتنان به جنگ آوریم ← آن‌ها را ← شان: مفعول

تو را گر همی یار باید بیار ← اگر یار برای تو ← تو: متمم

مرا یار هرگز نیاید به کار ← به کار من نیاید ← من: مضاف‌الیه

بکوبمت زین گونه امروز یال ← یال تو ← ت: مضاف الیه

۳۳۳- بونصر را بگوی: «را» معنای «به» می‌دهد ← حرف اضافه

هزار هزار درم به مستحقان دهند شکر این را: «را» معنای «برای» می‌دهد ← حرف اضافه

این چه رفت با بونصر فارابی بگفتم: «با» معنای «به» می‌دهد ← حرف اضافه

آغاجی خادم را گفت: «را» معنای «به» می‌دهد ← حرف اضافه

در هر سفری ما را از این بیارند: «را» معنای «به» می‌دهد ← حرف اضافه

۳۳۴- ☐ بتان شکسته و پاره کرده و آن را امیرالمؤمنین می‌روا دارد ستدن.
امیرالمؤمنین ستدنِ آن را روا می‌دارد.
مفعول مضاف‌الیه
☐ خویشتن را ضیعتکی حلال خرند.
ضیعتکی حلال برای خویشتن خرند.
مفعول متمم

۳۳۵- نیک کوفته شد. نیک: قید
نامه نبشته آمد. نبشته آمد ← فعل مجهول: نوشته شد
پیغامی است سوی بونصر تا داده آید. داده آید ← فعل مجهول
خداوند این سخت نیکو کرد. سخت: قید قید نیکو: قید فعل

۳۳۶- ☐ بونصر گفت: «ای سبحان‌الله» ← ای سبحان‌الله: صوت شگفتی
☐ خدا خیرتان دهاد ← دهاد فعل در ساخت دعایی: الهی خیر به شما دهد.
☐ امیر را هیچ ندیدمی ← هیچ: قید

۳۳۷- ☐ دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند. م ← مفعول از غصه: متمم
☐ و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند. م ← متمم آب حیات: مفعول
☐ که در آن جا خبر از جلوه‌ی ذاتم دادند. م ← متمم خبر: مفعول
☐ مستحق بودم و این‌ها به زکاتم دادند. م ← متمم این‌ها: مفعول
☐ که بدان جور و جفا صبر و ثباتم دادند. م ← متمم صبر و ثبات: مفعول

۳۳۸- ☐ خسوف‌های کژخیم شکوهش را به ستیز بر می‌خیزند.
ش: ضمیر در نقش مضاف‌الیه / شکوهِ او
☐ آن‌گاه که تاج بر سرش نهادند.
ش: ضمیر در نقش مضاف‌الیه / سرِ او
☐ در کشاکشی پیاپی از هم پیشی می‌جویند.
هم: ضمیر مبهم در نقش متمم

۳۳۹- ☐ اگر با وی نباشد بی‌وفایی
وی: آوردن ضمیر «ی» به جای «آن» ← مرجع ضمیر: جدایی
☐ در او شیرین بود امید دیدار
او: آوردن ضمیر «ی» به جای «آن» ← مرجع ضمیر: جدایی
☐ گهی پیراید او را گه دهد آب
او: آوردن ضمیر «ی» به جای «آن» ← مرجع ضمیر: گل
☐ گهی از بهر او خوابش رمیده
او: آوردن ضمیر «ی» به جای «آن» ← مرجع ضمیر: گل
☐ دهد او را شب و روز آب و دانه
او: آوردن ضمیر «ی» به جای «آن» ← مرجع ضمیر: بلبل

۳۴۰- ☐ از عکس ریاحین او پرزاغ چون دم طاووس نمودی

آوردن ضمیر «او» برای غیرجاندار

☐ او را مطوقه گفتندی ← آوردن «ی» استمرار را بعد از شناسه

☐ هر یک خود را می‌کوشید ← آوردن «رای» حرف اضافه

☐ سر خویش گرفت ← حذف شناسه قرینه‌ی لفظی

☐ آن موش را زبرا نام بود ← رای فکّ اضافه

۳۴۱- روزها گر رفت، گو رو، باک نیست　　تو بمان، ای آن که چون تو پاک نیست

* تکواژها ← روز / ها / گر / رفت / ∅ / گو / ∅ / رو / ∅ / باک / نـ / است / ∅ / تو / بـ / مان / ∅ / ای / آن / که / چون / تو / پاک / نـ / است / ∅ (۲۶ تکواژ)

* بیت ۷ جمله دارد.

۳۴۲- محرم این هوش جز بی‌هوش نیست　　مر زبان را مشتری جز گوش نیست

* مشتری: نهاد

* مر: حرف زینت یا زائد است. از خصوصیات سبکی است. معمولاً با «را» همراه می‌شود. هر حالتی که آن «را» داشت، «مر» نیز همان حالت را دارد.

۳۴۳- به نمودار پیکانی گروه‌های زیر توجه کنید:

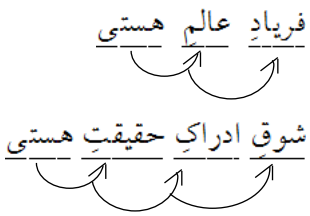

۳۴۴- در ادب فارسی، منظومه‌هایی به نام «الهی‌نامه» یا «مناجات‌نامه» به یادگار مانده است که سوز و شور، لطافت و ذوق و زیبایی و رسایی در آن‌ها موج می‌زند.

* نامه ← ساده

* الهی‌نامه ← مشتق مرکب

* مناجات‌نامه ← مرکب

* زیبایی ← ۳ تکواژ

* رسایی ← ۳ تکواژ

۳۴۵- از رحمت و مغفرت خداوندی سخن گفتن، بخش عمده‌ی این مناجات‌ها را تشکیل می‌دهد. سپس گوینده به عجز و نیاز می‌پردازد.

* سخن گفتن ← مشتق - مرکب

* مناجات ← ساده

* گوینده ← مشتق

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۳۴۶- پروردگارا، به درگاه تو پناه می‌آورم و تو نیز پناهم بخش تا موجودی آزمند و خویشتن‌دوست نباشم. مگذار که صولت خشم، حصار بردباری مرا درهم بشکند و حمله‌ی حسد، مناعت فطرت مرا به خفّت و مذلّت فروکشاند.

* «ا» پروردگارا ← حرف ندا
* آزمند ← مشتق
* صولت خشم ← اضافه‌ی استعاری
* حصار بردباری ← اضافه‌ی تشبیهی
* حمله‌ی حسد ← اضافه‌ی استعاری

۳۴۷- همه عزّی و جلالی، همه علمی و یقینی همه نوری و سروری، همه جودی و جزایی

* جملات: همه عزّی / و جلالی / همه علمی / و یقینی / همه نوری / و سروری / همه جودی / و جزایی
* بیت ۸ جمله دارد.
* همه عزّی: همه ← ضمیر مبهم / عزّ ← مسند

۳۴۸- ملکا ذکر تو گویم که تو پاکیّ و خدایی نروم جز به همان ره که توام راه نمایی

* جملات: ملکا / ذکر تو گویم / که تو پاکی / و خدایی / نروم جز به همان ره / که توام راه نمایی

بیت، ۶ جمله دارد.

۳۴۹- «همه» اگر با هسته همراه شود، صفت مبهم است، در غیر این‌صورت ضمیر مبهم می‌باشد.

۳۵۰- معرّب کلمات زیر در جلوی آن‌ها آورده شده است:

اژدها ← ضحاک شوشتر ← تستر کیش ← قیس روستا ← روستاق

تریاک ← تریاق

۳۵۱- دادپیشگی ← مشتق مرکب (عدالت‌ورزی)

دادگری ← مشتق (عادل بودن)

جورپیشه ← مرکب (ستمگر)

طرد ← ساده (دفع)

۳۵۲- جا دارد چهره‌ی دلپذیر کاوه نموده شود. یعنی مردی زحمت‌کش و سال‌خورد و گوژپشت.

* نموده شود ← ساده
* زحمت کش ← صفت فاعلی مرکب مرخّم
* سال‌خورد ← صفت مفعولی مرکب مرخّم
* گوژپشت ← خمیده

۳۵۳- در داستان‌های حماسی ایران و اساطیر باستان، چهره‌ی انقلابی کاوه‌ی آهنگر بی‌نظیر است و پیش‌بند چرمین او که بر نیزه کرد و مردم را به اتحاد و جنبش فراخواند، درفشی بود انقلابی که وی بر ضد پادشاه وقت، ضحاک، برافراشت.

* بی‌نظیر ← مشتق
* چرمین ← صفت
*جنبش ← مشتق
*انقلابی ← صفت
* ضحاک ← بدل
* برافراشت ← فعل پیشوندی
* اساطیر: جمع اسطوره
*درفش: پرچم

۳۵۴- «در سایه‌ی آن بی‌بها چرم آهنگران»

نمودار پیکانی جمله‌ی بالا به‌صورت زیر است:

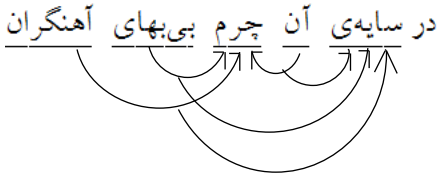

۳۵۵- هیونان به هیزم کشیدن شدند همه شهر ایران به دیدن شدند

* «شدند» در هر دو مصراع، اسنادی نیست و جمله دوجزئی می‌باشد.
* شهر ← مجاز از مردم

معنی بیت: شترها بارهای هیزم را می‌آوردند و تمام مردم ایران برای دیدن آمده بودند.

۳۵۶- زشت باید دید و انگارید خوب زهر باید خورد و انگارید قند

* انگارید خوب ← جمله‌ی ۴ جزئی با مفعول و مسند

(زشت را باید خوب انگارید.)
مفعول مسند

* بیت ۴ جمله دارد.

معنی بیت: باید بدی را دید و آن را خوب انگاشت. تلخی‌ها را چشید و آن را قند شیرین فرض کرد.

۳۵۷- امروزه، به‌جای بعضی فعل‌های قدیمی، معادل‌هایی جایگزین شده است. بعضی از آن‌ها عبارت‌اند از:

* باز رفتند ← برگشتند
* شوریدند ← شورش کردند
* بیرون گرفت ← بیرون آورد
* آواز داد ← فریاد کشید

۳۵۸- بگفتا رو صبوری کن در این درد بگفت از جان صبوری چون توان کرد
* صبوری (در هر دو مصراع) ← مفعول
* از ← حرف اضافه (بدون)
* جان ← متمم
*درد - کرد ← جناس
* جان ← استعاره از شیرین

۳۵۹- بگفتا گر بخواهد هرچه داری؟ بگفت این از خدا خواهم به زاری
* این بیت ۵ مفعول دارد.
* مفعول فعل گفت، هرچیزی است که گفته شود.
* داری - زاری ← جناس

۳۶۰- بگفتا گر کند چشم تو را ریش؟ بگفت این چشم دیگر دارمش پیش
* بیت ۵ جمله دارد. (جمله‌ی «چه کار می‌کنی؟»، بین دو مصراع، به قرینه‌ی معنوی حذف شده اما در شمارش جملات به حساب می‌آید.)
* «ش» در دارش ← مضاف‌الیه برای «پیش» (جهش ضمیر)

۳۶۱- بگفتا هر شبش بینی چو مهتاب؟ بگفت آری، چو خواب آید، کجا خواب؟
* «ش» در شبش ← مفعول
* بیت ۶ جمله دارد.
معنی بیت: خسرو گفت: آیا هر شب او را در خواب به زیبایی مهتاب می‌بینی؟ فرهاد گفت: آری به شرط آن‌که خواب به چشمان من بیاید. اما از خواب خبری نیست.

۳۶۲- گفتم ببینمش مگرم درد اشتیاق ساکن شود، بدیدم و مشتاق‌تر شدم
* «ش» در ببینمش ← مفعول
* «م» در مگرم ← مضاف‌الیه برای اشتیاق
* بیت ۵ جمله دارد.

۳۶۳- آه دست پسرم یافت خراش وای پای پسرم خورد به سنگ
* آه - وای ← صوت (جمله محسوب می‌شود.)
* بیت ۴ جمله دارد.
* دست - پا ← مراعات نظیر

۳۶۴- محاوره نوعی طرز بیان است که در آن جمله‌ها کامل گفته نمی‌شوند و معمولاً کاسته و کوتاه می‌گردند. «مگه چشت کوره؟» که در اصل بوده است: مگر چشم تو کور است. یا مثلاً «می‌خواستی زودتر بگی» که معادل است اگر می‌خواستی باید زودتر بگویی.... در داستان‌ها و رمان‌ها نقل قول مستقیم معمولاً به زبان شکسته نوشته می‌شود.

۳۶۵- نازک آرای تن ساق گلی/ که به جانش کشتم / و به جان دادمش آب/ ای دریغا به برم می‌شکند.
* جانش ← ش مفعول است.
* دادمش ← ش متمم است.
* دریغا شبه جمله و صوت است.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۳۶۶- دستور علمی است که به نوع و نقش کلمات توجه می‌کند.
نوع کلمات: اسم، فعل، حرف، صوت، ضمیر، صفت، قید
نقش کلمات: فعل، نهاد، مفعول، مسند، قید، صفت، مضاف‌الیه، متمم، منادا، بدل، شاخص، ممیّز

۳۶۷- واحدهای زبان (زنجیره‌ی گفتار) به ترتیب عبارتند از:

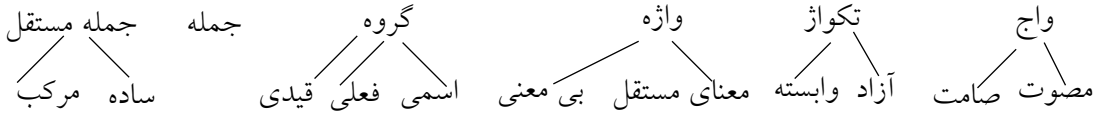

واج (صدا) کوچک‌ترین واحد و جمله‌ی مستقل بزرگ‌ترین واحد زبانی است.

۳۶۸- جمله‌ی مستقل از واحدهای کوچک‌تری ساخته می‌شود که به ترتیب در زیر نشان داده شده‌اند:

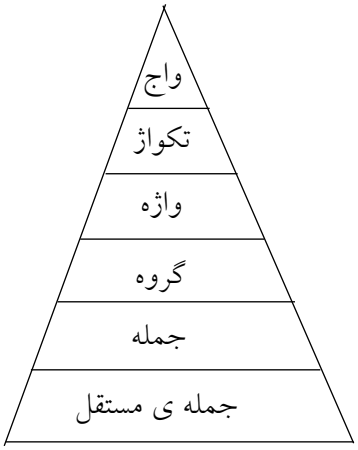

۳۶۹- یکی از دشواری‌های زبان‌شناسی تعریف مقوله‌ها یا واحدهای زبانی است. می‌توان هر واحد زبانی را با توجه به واحد بالاتر یا پایین‌ترش تعرف و توصیف نمود. برای مثال در تعریف گروه می‌توان گفت:
- آن واحد زبانی است که از یک یا چند واژه تشکیل شده است.
یا:
- آن واحد زبانی است که بین واژه و جمله قرار دارد.

۳۷۰- واج: کوچک‌ترین واحد صوتی زبان است که معنایی ندارد اما تفاوت معنایی ایجاد می‌کند.
«واج» صورت گفتاری زبان است در حالی که «حرف» صورت نوشتاری زبان است.
تعداد واج‌ها در زبان فارسی ۲۹ تاست و تعداد حرف‌ها در زبان فارسی ۳۳ تاست (با همزه)

۳۷۱- واج‌ها به دو قسمت مصوّت‌ها و صامت‌ها تقسیم می‌شوند:
مصوت ← ـَـِـُـ ا ی و
صامت ← ب/ پ / ت/ ث/ ج/ چ/ ح / خ / د/ ذ / ر/ ژ/ ش/ ع/ غ/ ف/ ک/ گ/ ل/ م/ ن/ و/ ی
ط س ص هـ ر ظ ض ء ق

پس ۶ مصوت و ۲۳ صامت داریم و در مجموع در زبان فارسی ۲۹ واج داریم.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۳۷۲- تکواژ
- آزاد
- وابسته

تکواژ آزاد: تکواژی است که معنا و کاربرد مستقلی دارد، مانند: گوسفند، بیابان، ابریشم و ....
تکواژ وابسته: تکواژی است که کاربرد و معنای مستقلی ندارد و در ساختمان واژه‌های دیگر به کار می‌رود. مثل:
گار ← پرهیزگار / ی ← خوبی/ هم ← هم‌صحبت/ ها ← کتاب‌ها و ....

۳۷۳- تکواژ
- آزاد
  - قاموسی: قلم، کیف، درخت، آدم و ....
  - دستوری: از، به، با، در، برای و ....
- وابسته
  - تصریفی: علامت های جمع، ی نکره، تر، ترین، شناسه ی فعل، (نه) نفی فعل، می، ب (بر سر فعل)
  - اشتقاقی: ی مصدری - خوبی/ گار - آموزگار/ ش - دانش/ مند - هنرمند/ با - باکلاس / دان - گلدان و ...

۳۷۴- تکواژهای وابسته را نیز می‌توانیم «وند» بنامیم. از این نظرگاه سه نوع «وند» داریم:
۱ - پیشوند: با ← با ادب/ بی ← بی‌ادب / هم ← هم‌صحبت و ...
۲ - میانوند : ا ← سراسر/ و ← گفت‌وگو/ تا ← سرتاسر و ....
۳ - پسوند: بان ← آسیابان/ ا ← کوشا/ ستان ← کودکستان و ....

۳۷۵- * در شمارش تعداد تکواژها، نقش نمای اضافه (کسره ـِ) یک تکواژ محسوب می‌شود.
* شناسه‌ی تهی (∅) اگرچه نمود آوایی ندارد اما یک تکواژ محسوب می‌شود.

۳۷۶- مثال: رفت ← ۲ تکواژ: رفت + ∅
* علی مریض است. ۲ تکواژ است ← است + ∅
* علی مریض بوده است. ۳ تکواژ است ← بوده + ه + است

۳۷۷- * فعل «است» اگر فعل اصلی باشد دو تکواژ است (است + ϕ)
* شناسه‌ی فعل یک تکواژ محسوب می‌شود.
رفته ام رفتند
۱ تکواژ ۱ تکواژ

۳۷۸- * واج میانجی تکواژ محسوب نمی‌شود.
دانشجو + صامت میانجی «ی» + ی نکره دانشجویی به کلاس آمد.

۳۷۹- واژه: واحدی از زبان است که از یک یا چند تکواژ تشکیل می‌یابد.
واژه گاهی مفهوم مستقل دارد ← کیف، رفته بودند، کتاب‌ها
یا گاهی مفهوم مستقل ندارد ← حروف اضافه، نقش نمای مفعولی «را»،
یا در جمله مفهوم پیدا می‌کند ← نقش نمای اضافه (کسره ـِ)، حرف پیوند «و» و ....

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۳۸۰- * نقش نمای اضافه (کسره) هم یک تکواژ و هم یک واژه است.
* حروف ربط و حروف اضافه هم یک تکواژ و هم یک واژه محسوب می‌شوند.

۳۸۱- * نقش نمای مفعول «را» هم یک تکواژ و هم یک واژه است.
* علامت‌های جمع یک واژه محسوب نمی‌شوند: علم = ۱ واژه ← علم‌ها = ۱ واژه

۳۸۲- گروه: از یک یا چند واژه تشکیل می‌شود که از یک هسته تشکیل می‌شود و می‌تواند وابسته‌هایی نیز داشته باشد.
* وابسته‌های پیش از هسته را وابسته‌های پیشین می‌نامیم.
* وابسته‌های پس از هسته را وابسته‌های پسین می‌نامیم.
* وجود هسته اجباری و وجود وابسته در گروه، اختیاری است.

۳۸۳- گروه‌ها را به سه دسته تقسیم می‌کنند:
الف) گروه اسمی
ب) گروه فعلی
ج) گروه قیدی

۳۸۴- * گروه قیدی، نقش قید دارد و می‌توان آن را از جمله حذف کرد زیرا اوّلاً قید در جمله نقش توضیحی دارد. ثانیاً اگر از جمله حذف شود، به ارکان اصلی جمله آسیب نمی‌رسد و معنی جمله ناقص نمی‌شود: علی دیروز از مدرسه با اتوبوس گازسوز به خانه آمد ← علی آمد.

۳۸۵- الف) گروه اسمی
وابسته‌های پیشین
۱ - صفت اشاره + هسته
۲ - صفت مبهم + هسته
۳ - صفت پرسشی + هسته
۴ - صفت تعجبی + هسته
۵ - صفت شمارشی + هسته
۶ - صفت عالی + هسته
۷ - شاخص + هسته

۳۸۶- ۱ - صفت اشاره: این، آن، همین، همان، چنین، چنان، این چنین، آن چنان + هسته
۲ - صفت مبهم: هر، هیچ، فلان، چند، مقداری، تعدادی، برخی و ... + هسته
۳ - صفت پرسشی: چند، کدام، کدامین، چه، چندمین + هسته
۴ - صفت تعجبی: چه، عجب + هسته
۵ - صفت شمارشی
اصلی: اعداد اصلی (یک، دو، سه، چهار و ....) + هسته
ترتیبی نوع اول: (عدد + پسوند مین) - چهارمین، پنجمین و ... + هسته

۶ - صفت عالی (صفت + ترین) ← عالی‌ترین، زیباترین و ... + هسته

۳۸۷- ۷ - شاخص: عناوین و القابی هستند که بدون هیچ نقش نما و نشانه‌ای بلافاصله قبل از هسته می‌آیند.
شاخص نزدیک‌ترین وابسته‌ی پیشین به هسته‌ی گروه اسمی خود است.
برخی شاخص‌ها عبارتند از: آقا، استاد، عمو، دایی، خاله، سرهنگ، دکتر، مهندس، علامه، امام، سیّد، حاج، کدخدا و ...

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۳۸۸- * اگر شاخص همراه با نقش‌نما بیاید، دیگر شاخص نیست:
مهندس احمدی را دیدم (مهندس: شاخص/ احمدی: هسته)
مهندسِ این ساختمان عموی حسن است (مهندس: هسته)

۳۸۹- بعضی از شاخص‌ها ممکن است بعد از هسته بیاید:
آقا علی را دیدم
شاخص هسته

علی آقا را دیدم.
هسته شاخص

* وابسته‌های پیشین هنگامی وابسته نامیده می‌شوند که همراه هسته بیایند و توضیحی به هسته بیفزایند در غیر این صورت وابسته نیستند:
آن کیف را دیدم (آن: وابسته‌ی پیشین ← صفت اشاره) / آن را دیدم (آن: ضمیر اشاره ← هسته)

۳۹۰- الف) چه + هسته
(صفت پرسشی)
چه کتابی خریدی؟
ب) چه + هسته
(صفت تعجبی)
چه کتاب جالبی!

۳۹۱- الف) چند + هسته
(صفت پرسشی)
چند کتاب خریدی؟
ب) چند + هسته
(صفت مبهم)
چند کتاب خریدم.

۳۹۲- **وابسته‌های پسین**
۱ - ی نکره
۲ - علامت‌های جمع
۳ - صفت شمارشی ترتیبی نوع ۲
۴ - مضاف‌الیه
۵ - صفت بیانی

۳۹۳- ۱ - «ی» نکره

«ی» انواع مختلفی دارد که یکی از انواع آن «ی نکره» است.

دانشجویی وارد کلاس شد.

ی نکره

دوران دانشجویی یادش به خیر!

ی مصدری

۳۹۴- ۲ - علامت های جمع
- علامت های جمع فارسی: ها، ان
- علامت های جمع غیرفارسی: ین، ات، ون و ....

۳ - صفت شمارشی ترتیبی نوع ۲: (عدد + م) ← دوم، سوم و ....

۴ - مضاف‌الیه

۵ - صفت بیانی

برای تشخیص مضاف‌الیه و صفت بیانی، ابتدا باید انواع ترکیب را بشناسیم:

۳۹۵- انواع ترکیب:

۱ - ترکیب وصفی (موصوف + نقش نمای اضافه (ـِ) + صفت)

۲ - ترکیب اضافی (مضاف + نقش نمای اضافه (ـِ) + مضافٌ‌الیه)

کتابِ زیبا — صفت

کتابِ علی — مضافٌ‌الیه

۳۹۶- راه تشخیص صفت و مضافٌ‌الیه:

۱ - ترکیب وصفی / ترکیب اضافی + است

۲ - ترکیب وصفی / ترکیب اضافی + تر

اگر این دو سوال جواب منطقی داشت، آن ترکیب، وصفی است و در غیر این صورت اضافی است.

کتابِ زیبا
- کتاب زیبا است ← با معنی ← زیبا: صفت
- کتابِ زیباتر ← با معنی

۳۹۷- کتابِ علی
- کتاب علی است ← بی معنی ← علی: مضاف الیه
- کتابِ علی تر ← بی معنی

لازم به ذکر است که موصوف و مضاف نقش نحوی نیستند و بنا بر جایگاه قرار گرفتن آنها در جمله نقش‌های متعددی از جمله نهاد، مفعول، مسند و ... می‌گیرند.

Nomreyar.com | وبسایت آموزشی نمره یار

۳۹۸- توجه شود که گروه می‌تواند فقط از یک واژه (هسته) نیز تشکیل یافته باشد و وابسته‌های پیشین و پسین نداشته باشد:

پسر	کتاب	خرید
گروه اسمی	گروه اسمی	گروه فعلی

۳۹۹- هسته‌ی گروه اسمی به تنهایی نقش دستوری نیست و در جایگاه‌های مختلف می‌تواند نقش‌های متفاوتی بگیرد:

* آن پسر کوچک، مؤدّب است.

گروه اسمی (هسته = پسر ← نهاد)

* من آن پسر کوچک را دیدم.

گروه اسمی (هسته = پسر ← مفعول)

۴۰۰- گروه اسمی نیز در جملات گوناگون، نقش‌های متفاوتی می‌گیرد:

* آن چهار کتاب جیبی، خواندنی است.

گروه اسمی (نقش: نهاد)

* آن چهار کتاب جیبی را خواندم

گروه اسمی (نقش: مفعولی)

۴۰۱- راه تشخیص هسته‌ی گروه اسمی:

هسته در صورتی که وابسته‌ی پیشین و حروف اضافه قبل از آن نیاید، اوّلین کلمه‌ی گروه اسمی است.

پس می‌توان از راست به چپ شروع کرد و وابسته‌های پیشین را حذف نموده (در صورت وجود داشتن) و به هسته رسید.

آن دو کتاب زیبا (آن: صفت اشاره / دو: صفت شمارشی)

۴۰۲- کتاب‌هایِ دانش‌آموزِ زرنگِ کلاسِ پنجم

هسته

چون اولین واژه، وابسته پیشین نیست، پس خود هسته گروه اسمی است.

آن را خریدم.

هسته

«آن» هسته است و نه وابسته‌ی پیشین چون همراه جزء دیگری به نام هسته نیامده است که توضیحی به آن بیفزاید.

۴۰۳- گروه اسمی:

صفت اشاره / صفت پرسشی/ صفت مبهم/ صفت تعجبی/ صفت شمارشی (اصلی و ترتیبی نوع اول)/ صفت عالی/ شاخص/ هسته/ علامت‌های جمع/ «ی» نکره/ صفت شمارشی ترتیبی نوع دوم/ مضاف‌الیه/ صفت بیانی

۴۰۴- ب) گروه فعلی: همان فعل‌های گوناگون می‌باشد.

هسته‌ی هر گروه فعلی «بن فعل» است.

بن فعل ← بن ماضی ← مصدر بدون (ن) پایانی: گرفتن ← گرفت

بن فعل ← بن مضارع ← فعل امر بدون (ب) آغازی: گرفتن ← فعل امر بگیر ← بن مضارع گیر

* بن ماضی را «مصدر مرخم» نیز می‌نامند.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۴۰۵- ج) گروه قیدی:
هسته‌ی هر گروه قیدی، اسم یا قید است.
قیدها یا نشانه‌دار هستند (یعنی از روی ظاهر می‌توان قید بودن آن‌ها را تشخیص داد) یا بی‌نشانه.

۴۰۶- **قید**
جمله‌ها براساس نوع فعل دارای دو، سه یا چهار جزء اصلی‌اند. علاوه بر اجزای اصلی، می‌توان گروه‌ها و عناصر دیگری را نیز در جمله به کار برد که حذف آن‌ها از جمله، به دستوری بودن آن آسیبی نمی‌رساند.

۴۰۷- مثال: الف) دیروز عصر علی باعجله کتاب را از روی میز مطالعه‌اش برداشت.
در این جمله با توجه به فعل «برداشت»، اجزای اصلی جمله عبارتند از: نهاد + مفعول + فعل
یعنی: ب) علی کتاب را برداشت.
با وجود حذف گروه‌هایی از جمله‌ی «الف» و خلاصه کردن آن به صورت جمله‌ی «ب» باز جمله دستوری است. در حالی که اگر هرکدام از سه جزء «ب» را بدون قرینه حذف کنیم، جمله غیردستوری می‌شود.
گروه‌هایی که در صورت حذف آن‌ها از جمله، جمله غیردستوری نشود- یعنی فعل به آن‌ها نیازمند نباشد- گروه‌های قیدی هستند. گروه‌های قیدی جمله‌ی «الف» عبارتند از:
۱ - دیروز عصر ۲ - باعجله ۳ - از روی میز مطالعه‌اش

۴۰۸- * ساده‌ترین راه شناخت گروه قیدی، امکان حذف آن از جمله است.

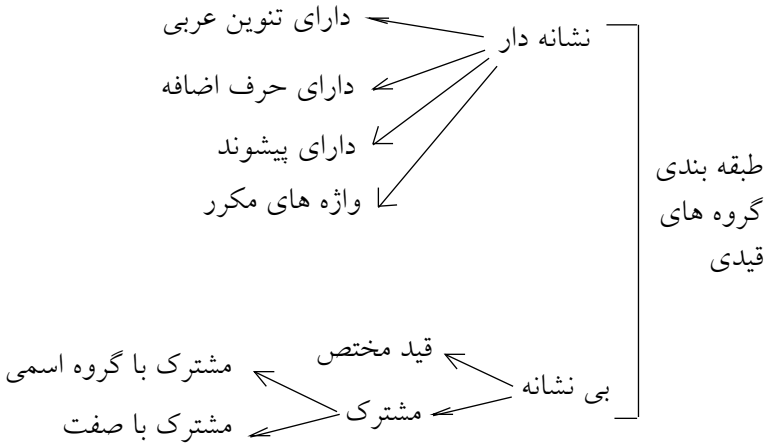

۴۰۹- الف) گروه‌های قیدی نشانه‌دار: این طبقه از گروه‌های قیدی علامت صوری دارند و به چهار دسته تقسیم می‌شوند:
۱ - کلمات تنوین‌دار: همه‌ی کلمات تنوین‌دار عربی در این دسته قرار می‌گیرند: مطمئناً، لطفاً، یقیناً، اصلاً، حتماً و ...
۲ - قیدهای دارای حرف اضافه/ متمم‌های قیدی (= حرف اضافه + اسم) چنانچه گروه «حرف اضافه + اسم» در جمله به گونه‌ای بیاید که امکان حذف آن وجود داشته باشد و فعل به آن نیازمند نباشد، «متمم قیدی» است و تفاوت آن با متمم (متمم فعلی) این است که حذف «متمم» موجب غیردستوری بودن جمله می‌شود اما متمم قیدی چنین نیست.
۳- قیدهای پیشوندی
پیشوند + اسم، مانند: به تدریج، به ندرت، باشتاب، به سختی و ...
تفاوت‌های حرف اضافه با پیشوند: حرف‌های اضافه از نظر ظاهر مانند پیشوندند اما دارای دو تفاوت زیرند:
الف) حوزه‌ی عمل پیشوند واژه است، یعنی، پیشوند در واژه‌سازی فعالیت می‌کند. در حالی که حوزه‌ی عمل حرف اضافه جمله است، در ساختمان جمله به کار می‌رود و متمم می‌سازد. به همین دلیل «پیشوند + اسم» معادل با یک کلمه است، مثال: به چابکی = چابک/ به کندی = کند و ...

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۴۱۰- مثال: او به گل می‌ماند (حذف متمم) ← او می‌ماند
در صورت حذف، جمله غیردستوری می‌شود. پس «به گل» متمم (متمم فعلی) است. او به مدرسه می‌رود (حذف متمم) ← او می‌رود.
با حذف «به مدرسه» جمله باز دستوری است پس «به مدرسه» متمم قیدی است.
متمم‌های قیدی، قیدهای نشانه‌دار هستند.

۴۱۱- ب) پیشوند یک تکواژ وابسته (وند اشتقاقی) است و معمولا مقوله‌ی کلمه را عوض می‌کند:
به (پیشوند) + سختی (اسم) ← به سختی (قید)
در حالی که حرف اضافه یک تکواژ آزاد دستوری است و مقوله‌ی اسم را تغییر نمی‌دهد: به (حرف اضافه) + مدرسه (اسم) ← به مدرسه

۴۱۲- **جمله**
جمله سخنی است که بتوان آن را به دو بخش نهاد و گزاره تقسیم کرد.
نهاد (صاحب خبر): کسی یا چیزی است که درباره‌ی آن خبر می‌دهیم:
آن دو پسر از مدرسه آمدند.
نهاد
گزاره: خبری است که درباره‌ی نهاد داده می‌شود:
آن دو پسر از مدرسه آمدند.
گزاره

۴۱۳- هر جمله حتماً فعل دارد یا می‌توان به آن فعل افزود.
* من مسلمانم قبله‌ام یک گل سرخ (سهراب سپهری)
من مسلمانم قبله‌ام یک گل سرخ (است) ← ۲ جمله (چون ۲ فعل دارد)

۴۱۴- فعل به تنهایی می‌تواند یک جمله باشد و به همین دلیل هسته‌ی هرجمله فعل آن است چون بدون فعل، جمله کامل نیست:
۱ - آمد ← ۱ جمله (چون یک فعل داریم)
۲ - کارکنان سازمان آتش‌نشانی در تمام ساعات شبانه‌روز، با دقّت و دلسوزی و تلاش بسیار تمام مطالب و نکات مهم را به دانش‌آموزان و همه‌ی مراجعه‌کنندگان یاد می‌دادند ← ۱ جمله (چون یک فعل داریم)

۴۱۵- **راه شناسایی نهاد:**
چه کسی یا چه چیزی + فعل جمله ← گروه اسمی نهاد
مثال: لیلی ز گزاف یاوه‌گویان در خانه‌ی غم نشست مویان
چه کسی + (در خانه‌ی غم) نشست ← لیلی (گروه اسمی نهاد)

۴۱۶- **راه شناسایی گزاره:**
پس از شناسایی نهاد و البته مرتّب کردن جمله از نظر دستوری (نهاد + ... + فعل) آنچه باقی می‌ماند، گزاره است.
لیلی ز گزاف یاوه گویان، مویان در خانه ی غم نشست
گزاره

۴۱۷- * فعل همواره جزئی از گزاره است یعنی گزاره ممکن است فقط از فعل تشکیل شده باشد یا از فعل و اجزای دیگری (مانند مفعول، مسند و ...)

* مرتب کردن جمله از نظر دستوری بدین صورت است:

نهاد + ... + فعل

قبل از مشخص کردن نهاد و گزاره‌ی هر جمله، آن جمله را بدین صورت مرتب می‌کنیم:

نهاد + ... + فعل

۴۱۸- شناسه‌ی فعل را نهاد پیوسته می‌نامیم زیرا همانند نهاد، شخص فعل را مشخص می‌نماید:

آمدم ← نهاد: من

نهاد پیوسته

آمدی ← نهاد: تو

نهاد پیوسته

۴۱۹- بدیهی است که در هر جمله اولین گروه آن جمله لزوماً گروه اسمی نهاد نیست. نهاد را می‌توان به راحتی از روی فعل و شناسه‌ی آن تشخیص داد:

به رغم دشمنان بنواز ما را

فعل

صورت دستوری جمله: نهاد + ... + فعل ← (تو) به رغم دشمنان ما را بنواز

فعل

۴۲۰- **جمله‌ی مستقل**

جمله‌ای است که معنای کامل و مستقلی دارد.

جمله‌ی مستقل بزرگ‌ترین واحد زبان است که از اجزای کوچک‌تری تشکیل یافته است و خود جزئی از یک واحد بزرگ‌تر نیست.

مثال: «اگر خوب درس بخوانید» اگرچه یک جمله است اما مستقل نیست چون معنای کاملی ندارد.

«اگر خوب درس بخوانید، موفق می‌شوید» یک جمله‌ی مستقل است چون معنای کاملی دارد.

۴۲۱- **انواع جمله‌ی مستقل:**

۱ - جمله‌ی مستقل ساده: جمله‌ای است که از نظر معنا کامل است و فقط دارای یک فعل است.

چو (مانند) عیّاران سرمست آن پری‌چهر (شیرین) به پای شه در افتاد از سرِ مهر (نظامی)

آن پری‌چهر چو عیاران سرمست از سر مهر به پای شه در افتاد.

جمله ی مستقل ساده ← مفهوم کامل / یک فعل

۴۲۲- جملات مستقل ساده را می‌توان جملات هم‌پایه نیز نامید که بین آنها حروف ربط هم‌پایه می‌تواند بیاید:

علی از مدرسه به خانه آمد ولی مادر هنوز از سر کار برنگشته بود.

جمله ی مستقل ساده: مفهوم کامل، دارای یک فعل

جمله ی مستقل ساده: مفهوم کامل، دارای یک فعل

حرف ربط هم پایه

۴۲۳- **۲ - جمله‌ی مستقل مرکب:**

جمله‌ای با مفهوم کامل است که بیش‌تر از یک فعل دارد.

جمله‌ی مستقل مرکب از یک جمله به عنوان جمله‌ی هسته و یک یا چند جمله به عنوان جمله (جملات) وابسته تشکیل می‌شود.

* جمله‌ی هسته را پایه و جمله‌ی وابسته را پیرو نیز می‌نامند.

۴۲۴- جمله‌ی مستقل مرکب بدین ترتیب تجزیه می‌شود:

جمله ی مستقل مرکب ← جمله ی هسته / جمله (جملات) وابسته ← گروه ← واژه ← تکواژ ← واج

اما جمله‌ی مستقل ساده بدین ترتیب تجزیه می‌شود:

جمله‌ی مستقل ساده ← گروه ← واژه ← تکواژ ← واج

۴۲۵- راه تشخیص جمله‌ی هسته و وابسته:

حرف ربط وابسته‌ساز + جمله‌ی وابسته

جمله‌ی باقی‌مانده جمله‌ی هسته (پایه) است.

مثال: اگر خوب درس بخوانید، حتما موفق می شوید.

حرف ربط وابسته ساز — جمله ی وابسته — جمله ی هسته

۴۲۶- جمله‌ی هسته می‌تواند جمله‌ی ابتدایی نیز باشد.

مثال: حتما موفق می شوید اگر خوب درس بخوانید.

جمله ی هسته — جمله ی وابسته

حرف ربط وابسته ساز

* حرف ربط وابسته‌ساز عبارتند از: که، تا، اگر، چون، هنگامی‌که، زمانی‌که، با این‌که، زیرا، با وجود این‌که، اگرچه، وقتی که، همین که، همین طور که و ....

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۴۲۷- «چو» و «چون» ← حرف ربط وابسته‌ساز: به معنی «وقتی که، زمانی که»

چون به بصره رسیدیم از برهنگی و عاجزی به دیوانگان مانند بودیم.

وقتی که (حرف ربط وابسته‌ساز)

«چو» و «چون» ← حرف اضافه (نقش نمای متمم): به معنی «مانند، مثل»

از جای چو مار حلقه برجست در حلقه‌ی زلف کعبه زد دست

مانند (حرف اضافه)

۴۲۸- «تا» ← حرف ربط وابسته‌ساز: اگر معنی فاصله‌ی زمانی و مکانی ندهد.

به بیمارستان رفتم تا دوستم را عیادت کنم.

حرف ربط وابسته‌ساز

۴۲۹- «تا» ← حرف اضافه (نقش نمای متمم): اگر معنی فاصله‌ی زمانی و مکانی بدهد.

از پاریز تا پاریس

حرف اضافه (فاصله‌ی مکانی)

به شب تا روز گوهر بار بودی به روزش سنگ سفتن کار بودی

حرف اضافه (فاصله‌ی زمانی)

۴۳۰- * «که» در جملات مستقل مرکب گاهی ممکن است حذف شود.

من یقین داشتم (که) تو در کنکور موفق می‌شوی.

* اگر حروف ربط هم‌پایه‌ساز، دو یا چند جمله را به هم ارتباط دهد دیگر جمله‌ی وابسته و هسته نداریم و تمامی آن جملات، جملات مستقل ساده یا همان جملات هم‌پایه هستند.

حروف ربط هم‌پایه‌ساز: و، یا، اما، لیکن، سپس و ....

علی به کلاس آمد سپس سعید آمد امّا محمّد هرگز نیامد.

حرف ربط هم‌پایه‌ساز حرف ربط هم‌پایه‌ساز

۴۳۱- **ساختمان فعل:**

فعل از نظر اجزای تشکیل‌دهنده سه نوع است: ساده، پیشوندی، مرکب.

فعل ساده آن است که بن مضارع آن تنها یک تکواژ باشد به عبارت دیگر، ملاک ساده بودن فعل، بن مضارع آن است:

فعل	دیده شد	گفته اند	خوردیم	می آید	خندیده بودی	می نشیند
بن مضارع	بین	گو	خور	آ	خند	نشین

۴۳۲- اگر به اول برخی از فعل‌های ساده یک «وند» افزوده شود، به فعل پیشوندی تبدیل می‌گردند.

پیشوند	+ بن ساده	← فعل پیشوندی
بر، فرو	خورد	برخورد، فروخورد
باز، بر، در	آمد	باز آمد، برآمد، درآمد
باز، بر	گشت	بازگشت، برگشت
در، بر، باز	آورد	درآورد، برآورد، باز آورد

۴۳۳- تکواژهای «بر، باز، فرود، فرا، پس، وا» اگر پیش از فعل ساده بیایند و معنی آن را تغییر دهند یا نه، فعل پیشوندی می‌سازند. گاهی این پیشوندها در معنای فعل ساده تاثیر می‌گذارند و فعلی با معنای جدید می‌سازند، مثل: شمردن و برشمردن/ افراشتن و برافراشتن که هر دو (چه ساده و چه پیشوندی) یک معنی دارند.
برخی از فعل‌های پیشوندی امروزه به شکل ساده کاربرد ندارند: برخاستن.

۴۳۴- **ساختمان فعل‌های پیشوندی:**

۱ - با پیشوند «بر»: برگرفتن، برچیدن، برافتادن، برخاستن، برداشتن، برآشفتن، برانگیختن و ...

۲ - با پیشوند «در»: درآمدن، دریافتن، در رفتن، درگذشتن، درماندن، درگرفتن، در بردن و ....

۳ - با پیشوند «باز»: بازگشتن، بازماندن، باز یافتن، بازآوردن، بازگرداندن، باز فرستادن و ....

۴ - با پیشوند «فرو»: فروگرفتن، فرورفتن، فرودادن، فروبردن، فروماندن و ...

۵ - با پیشوند «وا»: واماندن، وادادن، واگذاشتن، واخواستن، وارفتن و ...

۶ - با پیشوند «ور»: ورآمدن، ورافتادن، وررفتن.

۷ - با پیشوند «فرا»: فراخواندن، فراگرفتن.

۸ - با پیشوند «پس»: پس دادن، پس گرفتن، پس افتادن.

۴۳۵- **فعل مرکب:**

اگر پیش از فعل ساده یا پیشوندی یک یا چند تکواژ مستقل بیاید و با آن ترکیب شود، کلمه‌ی حاصل «فعل مرکب» است: حاصل کرد، روی داد، دل بست، گوش داد و ...

۴۳۶- در زبان فارسی بعضی از فعل‌های ساده به دو جزء تجزیه می‌شوند، یک جزء نقش مسندی یا مفعولی یا .... دارد و جزء دیگر یک فعل عمومی است با معنایی اندک:
کوشید = کوشش کرد
خراشید = خراش داد
می‌سزد = سزاوار است
می‌ماند = مانند است

۴۳۷- فعل‌های ساده‌ای که به دو جزء تجزیه می‌شوند، الزاماً فعل مرکب نیستند، بلکه مرکب بودن ضوابط دیگری دارد. مثلاً در کوشش کرد، «کوشش» مفعول است:
کوششی بکن (مانند) ← کتابی بیاور
کوششت را بکن (مانند) ← کتابت را بیاور
کوشش بکن (مانند) ← کتاب بیاور

۴۳۸- **طرز تشخیص فعل مرکب**

وقتی دو کلمه با هم ترکیب می‌شوند، تشکیل یک واحد می‌دهند و دیگر جزء اول گسترش‌پذیر نیست، مثلاً کلمه‌ی رود که اسم ساده است به تنهایی گسترش‌پذیر است و می‌توان گفت: رود جاری، رودها، رودی و ... اما وقتی با کلمه‌ی خانه ترکیب شد، کلمه‌ی مرکب می‌سازد و دیگر نمی‌توان گفت: رودهاخانه، رود جاری خانه، رودی خانه.

این نکته در مورد فعل مرکب نیز صادق است، مثلاً می‌گوییم: «سعادتی بزرگ به من دست داد»

دست داد در این جمله مرکب است و نمی‌توان آن را گسترش داد و گفت: سعادتی به من دست‌ها داد/ دستی داد/ دست زیاد داد. اما «کوشش کرد» به این دلیل فعل مرکب نیست که می‌توان گفت: کوشش‌ها کرد/ کوششی کرد/ کوشش خود را کرد و ...

۴۳۹- **فعل در صورتی مرکب است که:**

۱ - فعل عمومی آن با کلمه یا کلمات پیش از خود رابطه‌ی نحوی نداشته باشد، یعنی کلمه‌ی همراه فعل، مسند، مفعول و ... نباشد.

۲ - جزء پیش از فعل گسترش‌پذیر نباشد. اگر بتوان جزء پیش از فعل را گسترش داد، فعل مرکب نیست. زیرا دو واژه که با هم ترکیب می‌شوند، جزء نخست آن گسترش‌پذیر نیست.

۴۴۰- واژه‌ی «کار» در جمله‌ی «او کار کرد» گسترش‌پذیر است زیرا می‌توان گفت: کاری کرد، کارها کرد، کارهایش را کرد، پس «کرد» فعل ساده و «کار» در همه مثال‌های بالا مفعول است.

اما واژه‌ی «دریافت» در جمله‌ی «او امانت را دریافت کرد» گسترش‌پذیر نیست مثلاً نمی‌توان گفت: امانت را دریافتی کرد یا امانت را دریافت خوبی کرد و ...، پس «کرد» در این مثال فعل ساده نیست.

۴۴۱- در فعل مرکب دو معیار زیر مورد توجه است:

۱ - هر فعل باید دقیقاً در همان جمله و بافتی که به کار رفته در نظر گرفته شود چون در کاربرد دیگر احتمالاً معنایی دیگر خواهد داشت و این دو با شباهت ساختی نباید از یک مقوله تلقی شوند، مثل دو مثال زیر:

۱ - علی کتاب را دوست دارد (فعل مرکب: دوست دارد)

۲ - علی تعداد زیادی دوست دارد. (فعل غیرمرکب: دارد)

۴۴۲- ۲ - معیار ساده یا مرکب بودن، کاربرد طبقه‌ی تحصیلکرده در زبان نوشتاری کتاب‌های درسی است؛

یعنی ساخت مورد نظر باید عملاً به کار رود و تنها کافی نیست که بگوییم اگر به کار رود، مردم آن را می‌فهمند، مثلاً اگر جمله‌ی «علی جشنی ترتیب داد» به صورت «علی جشنی را ترتیب خوبی داد» گفته شود، معنای آن فهمیده می‌شود اما عملاً کاربردی ندارد چون جمله‌ی درستی نیست.

۴۴۳- برخی از افعال مرکب در حقیقت عبارات کنایی هستند که امروزه دیگر از نظر ادبی جزء کنایه‌های غیرزایا (= مرده) محسوب می‌شوند، بنابراین افعال مرکب را می‌توان بر این اساس تقسیم‌بندی کرد:

الف) فعل مرکب با همکرد (فعل عمومی)

ب) فعل مرکب (عبارت‌های کنایی مرده یا عبارت‌های فعلی)

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۴۴۴- الف) فعل‌های مرکب با فعل عمومی:

* مصدرهای زیر در حکم مثال است. مرکب یا غیرمرکب بودن آن‌ها را باید در جمله بررسی کرد:

۱ - «کردن»: بازگو کردن، فروگذار کردن، عوض کردن، مطرح کردن، اداره کردن و ...

۲ - «داشتن»: نگاه داشتن، دوست د اشتن، وجود داشتن، دریافت داشتن و ....

۳ - «آمدن»: فراهم آمدن، پدید آمدن، سرآمدن

۴ - «یافتن»: انتقال یافتن، خلاص یافتن، راه یافتن، دست یافتن، رهایی یافتن و ....

۵ - «دادن»: انجام دادن، راه دادن، سوق دادن، جای دادن و ...

۶ - «گذاشتن»: کنار گذاشتن، باقی گذاشتن.

۷ - «شدن»: بیان شدن، عوض شدن، حاصل شدن، شروع شدن، قبول شدن و ....

۸ - «ماندن»: باقی ماندن، جا ماندن

۴۴۵- ب) بقیه‌ی فعل‌های مرکب (کنایی و عبارت‌های فعلی):

به حرف آمدن، به سر آمدن، بر هم زدن، از اعتبار افتادن، از رونق افتادن، به تنگ آمدن، به وجود آمدن، به خرج دادن، به صدا درآوردن، به شمار آوردن، دست گذاشتن، دست برداشتن، به گردن گرفتن، به هدر دادن، (ابرو) درهم کشیدن، به جریان افتادن، در نظر گرفتن، به حساب آوردن و ....

۴۴۶- اصولاً برخی از واژه‌ها که پیش از فعل عمومی می‌آیند، خود گسترش‌پذیر نیستند، مانند «بیدار» در «بیدار شد». به عبارت دیگر، بیدار در این جمله - گرچه گسترش نمی‌یابد- مسند است. زیرا بیدارتر در برابر بیدار وجود ندارد چون انسان یا خواب است یا بیدار. اما صفت بیدار (آگاه و هوشیار) درجاتی دارد که براساس آن معنی می‌توان گفت:

«این ملت کم‌کم بیدارتر شد»

۴۴۷- **فعل کمکی**: برای ساختن فعل‌های ماضی بعید، التزامی، نقلی، مستمر و مضارع مستمر و آینده و فعل‌های مجهول علاوه بر فعل اصلی از فعل‌های دیگر نیز به شرح زیر استفاده می‌شود. این فعل‌ها را کمکی می‌خوانیم:

۱ - بودم، بودی، بود، بودیم، بودید، بودند — مثال: گفته بودیم (ماضی بعید)

۲ - باشم، باشی، باشد، باشیم، باشید، باشند — مثال: شاید گفته باشیم (ماضی التزامی)

۳ - ام، ای، است، ایم، اید، اند — مثال: گفته‌ایم (ماضی ساده‌ی نقلی)

۴۴۸- ۴ - داشتم، داشتی، داشت، داشتیم، داشتید، داشتند — مثال: داشتیم می‌گفتیم (ماضی مستمر)

۵ - دارم، داری، دارد، داریم، دارید، دارند — مثال: داریم می‌گوییم (مضارع مستمر)

۶ - خواهم، خواهی، خواهد، خواهیم، خواهید، خواهند — مثال: خواهیم گفت (آینده)

۴۴۹- **فعل کمکی مجهول:**

(«شدن» در همه‌ی زمان‌هایش): شد، می‌شد، شده باشند، می‌شوی، خواهیم شد و ...

مثال: گفته شد، گفته شده بود، گفته می‌شود و ....

فعل‌های کمکی و وندهای «نـ »، «می»، «بـ » در ساختمان فعل تغییری ایجاد نمی‌کنند، چون در همه‌ی فعل‌های ساده، مرکب و پیشوندی می‌آیند، بنابراین اگر فعل ساده‌ای این وندها یا فعل‌های کمکی را گرفت باز هم ساده است.

Nomreyar.com | وبسایت آموزشی نمره یار

۴۵۰- در فعل مرکب حتماً باید فعل با یک کلمه‌ی غیرفعل ترکیب گردد.

«دیروز در اتوبان حادثه‌ی بدی روی داد» ← «روی داد» ← روی = کلمه‌ی غیرفعل/ داد = فعل

فعل مرکب

امّا در جمله‌ی «معلّم برای من کتاب تاریخ بیهقی را خواهد آورد» ← خواهد آورد ← خواهد = فعل + آورد = فعل

فعل ساده

۴۵۱- **ساختمان واژه**

کلمه (واژه) به آن واحد زبان گفته می‌شود که از یک تکواژ یا بیشتر ساخته شده است و خود در ساختمان واحد بالاتر یعنی گروه به کار می‌رود. در سلسله مراتب واحدها، کلمه پایین‌تر از گروه و بالاتر از تکواژ قرار می‌گیرد.

تقسیم‌بندی ساخت واژه منحصر به اسم نیست بلکه همه‌ی واژه‌ها را دربرمی‌گیرد.

۴۵۲- عناصر ساختمانی کلمه: در قشر اول تجزیه، ساختمان کلمه را می‌توان مرکب از سه عنصر دانست: پیشوند، پایه و پسوند.

بارش (بار + ش) / سازگار (ساز + گار) / پرورشگاه (پرور + ش + گاه)

پایه پس پایه پس پایه پسوند ۱ پسوند ۲

شرفیابی (شرف + یاب + ی) / دوچرخه رانی (دو + چرخ + ه + ران + ی)

پایه ۱ پایه ۲ پس پایه ۱ پایه ۲ پس ۱ پایه ۳ پس ۲

۴۵۳- **انواع واژه‌ها**

واژه‌ها به دو نوع ساده و غیرساده تقسیم می‌شوند:

واژه‌ی ساده واژه‌ای است که تنها یک تکواژ دارد و نمی‌توان آن را تجزیه کرد. مانند: پندار، شکوه، بد، مرگ، بلبل و ...

واژه‌ی غیرساده آن است که بیش از یک تکواژ دارد و می‌توان آن را به اجزای سازنده تقسیم کرد.

مانند: شادمانی، کردار، پرهیزگار، سربازگیری، سرتاسر و ....

در مورد واژه‌های غیرساده وضعیت امروز آن‌ها را در نظر می‌گیریم، به این معنا که ممکن است واژه‌ای از نظر تاریخی غیرساده باشد ولی تشخیص اجزای آن در فارسی امروز به سادگی ممکن نباشد. چنین واژه‌هایی را امروزه ساده تلقی می‌کنند.

۴۵۴- هریک از واژه‌های زیر را از نظر تعداد تکواژ بررسی می‌کنیم:

سیب زمینی ← سیب + زمین + ی

آمادگی ← آماده + ی

بی‌حوصلگی ← بی + حوصله + ی

دستاورد ← دست + اورد

۴۵۵- هریک از واژه‌های زیر را از نظر تعداد تکواژ بررسی می‌کنیم:

شکیه ← (۱ تکواژ)

بستنی ← بست + ـَ ن + ی

دارا ← دار + ا

نمک ← (۱ تکواژ)

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۴۵۶- هریک از واژه‌های زیر را از نظر تعداد تکواژ بررسی می‌کنیم:
قاصدک ← قاصد + ک
کم‌حوصله ← کم + حوصله
بی‌سروسامان ← بی + سر + و + سامان
نادانسته ← نا + دانست + ه

۴۵۷- واژه‌هایی از این قبیل امروزه ساده شمرده می‌شوند: خلبان، شبان، تابستان، دبستان، شبستان، دستگاه، بنگاه، پارچه، کوچه، سنگین، شیرین، نستوه و ....
واژه‌های غیرساده را از جهت اجزای سازنده‌ی آن‌ها به سه دسته تقسیم می‌کنند: «مرکب، مشتق، مشتق - مرکب».

۴۵۸- مرکب: واژه‌ای است که در ساختمان آن بیش از یک تکواژ آزاد به کار رفته باشد: گل‌خانه، مداد پاک‌کن، کارخانه، سفیدپوست و ....
مشتق: آن است که در ساختمان آن فقط یک تکواژ آزاد و دست‌کم یک تکواژ وابسته وجود دارد: درازا (دراز + ا)، بی‌ادب (بی + ادب)، کوفته (کوفت + ه)، رفتن (رفت + ن) و ...

۴۵۹- مشتق - مرکب: واژه‌ای است که بیش از یک تکواژ آزاد و دست‌کم یک تکواژ وابسته دارد:
دانشنامه (دان + ـ ش + نامه) / بی‌سر و سامان (بی + سر + و + سامان) / سر تا سر (سر + تا + سر)
آزاد وابسته آزاد وابسته آزاد وابسته آزاد آزاد وابسته آزاد

۴۶۰- درمورد انواع واژه نکات زیر را باید در نظر گرفت:
۱) در واژه‌های غیرساده هیچ تکواژی نمی‌تواند در میان اجزای تشکیل‌دهنده‌ی واژه قرار گیرد. مثلاً در واژه‌های خوش‌نویس، کتابخانه، دانشسرا ، دو پهلو، سه گوشه و... ، آوردن گروه‌های اسمی وابسته‌دار، تنها به این شکل درست است:

۴۶۱- خوش‌نویس‌ها، این خوش‌نویس، کدام خوش‌نویس، خوش‌نویس ممتاز
کتابخانه‌ها، این کتابخانه، کدام کتابخانه، کتابخانه‌ی عمومی
دانشسراها، این دانشسرا، کدام دانشسرا، دانشسرای ادبیات

۴۶۲- اما به شکل‌های زیر یا مانند آن نمی‌تواند بیاید:
خوش‌هانویس، خوش این نویس، خوش کدام نویس‌ها؟ خوش ممتاز نویس
کتاب‌هاخانه، کتاب این خانه، کتاب کدام خانه؟ کتاب عمومی خانه

۴۶۳- اگر بتوان در میان دو تکواژ، تکواژ دیگری قرار داد این امر نشان می‌دهد که تکواژها از هم جدا هستند؛ مثال:
گلِ سرخ ← گلی سرخ، گل‌های سرخ
گلِ بنفشه ← گل‌های بنفشه
این ملاک را می‌توان در تشخیص واژه‌ی ساده از غیرساده به کار برد.

۴۶۴- اجزای واژه‌های غیرساده گاه آن چنان با هم ادغام می‌شوند که تشخیص ساده از غیرساده ممکن نیست؛ مثلامی‌دانیم که «دشوار» از دو جزء «دش + خوار» ساخته شده است اما امروزه این نوع واژه‌ها را اهل زبان، ساده به شمار می‌آورند.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۴۶۵- چون اهل زبان پیشینه‌ی باستانی زبان را در نظر نمی‌گیرند؛ بنابراین واژه‌های مثل تابستان، زمستان، دبستان، ساربان، خلبان، شبان، زنخدان، ناودان، خاندان، سیاوش، سهراب، رستم، تهمینه، شیرین، دستگاه، استوار، بنگاه، پگاه، غنچه، پارچه، کلوچه، کوچه، کوچه، مژه، دیوار، دیوانه و وادار را باید ساده حساب آورد. در موارد مشابه نیز وضعیت امروز واژه‌ها مورد نظر است نه شکل تاریخی آن‌ها.

۴۶۶- ۳) می‌دانیم که هر واژه، تنها یک تکیه دارد. اگر واژه‌ی ساده همراه «وند» بیاید و واژه‌ی مشتق بسازد، باز هم همان یک تکیه را خواهد داشت. تنها ممکن است جای آن تغییر کند؛

۴۶۷- مثلاً واژه‌ی «مُرد» یک تکیه دارد و اگر وند صرفی «ان» بگیرد، باز هم یک تکیه دارد اما جای تکیه به هجای پایانی یعنی «دان» منتقل می‌شود: مردْان.

اگر به واژه‌ی اخیر وند «ها» بیفزاییم، باز هم تکیه به «ها» منتقل می‌شود: مردانگی‌هْا. اما از این پس اگر چیزی به این کلمه افزوده شود تکیه را هم به خود اختصاص نمی‌دهد: مردانگی‌هایی که... .

اگر به «مرد» وند اشتقاقی «انه» بیفزاییم، تکیه روی هجای «نْه» قرار می‌گیرد: مردانْه و اگر به واژه‌ی اخیر، «گی» بیفزاییم، تکیه روی وند پایانی می‌آید: مردانگیْ.

۴۶۸- درمورد واژه‌های مشتق مرکب نیز وضع چنین است.

ریْش + سفیْد پیش از ترکیب، هر کدام یک تکیه دارد اما مجموع این دو یعنی ریش سفیْد گرچه از دو جزء جدا از هم تشکیل شده، چون فقط یک واژه است تکیه‌ی آن هم فقط یکی است.

۴۶۹- هم‌چنین‌اند واژه‌های:

نخسْت + وزیْر ← نخست‌وزیرْ

جوشْ + شیرینْ ← جوشِ شیرینْ

کشتْ + و + کشتاْر ← کشت و کشتاْر

آموزشْ + و + پرورشْ ← آموزش و پرورشْ

۴۷۰- ۴) مجموع مضاف و مضاف‌الیه با موصوف و صفت یا ترکیب‌های عطفی هنگامی که با هم تشکیل یک کلمه بدهند تنها یک تکیه می‌گیرند نه بیشتر؛ در صورتی که پیش از آن، هر یک از تکواژهای آزاد آن‌ها یک تکیه داشته است؛

۴۷۱- پسرِ دایی، صاحبِ خانه، شاگردِ خیاط ، نخود و لوبیا، چلو و کباب و کارِ دستی در اصل هر کدام دارای دو تکیه بوده‌اند اما پس از آن که با هم تشکیل یک واژه داده اند، تنها آخرین تکیه‌شان باقی مانده است.

۴۷۲- پسرْ دایی ← پسردایی

صاحبْ خانهْ ← صاحب‌خانهْ

شاگردْ خیّاطْ ← شاگردخیاطْ

۴۷۳- **ترکیب وصفی:**

کارْ دستیْ ← کاردستیْ

ترکیب عطفی:

نخودْ و لوبیاْ ← نخودلوبیاْ

چلوْ و کبابْ ← چلوکبابْ

۴۷۴- نکته‌ی دیگر این که در این ترکیب‌ها حذف تدریجی تکواژ میانی(وند) صورت می‌پذیرد؛ یعنی، این واژه‌ها پس از مدتی به صورت: پسرْدایی، صاحبْخانه، شاگرْدستی درمی‌آیند.

۴۷۵- در زیر، اجزای تشکیل‌دهنده‌ی واژه‌های «مرکب» را بررسی می‌کنیم:

واژه‌های مرکب:

۱) اسم + اسم ← اسم: کتابخانه، گل‌خانه، کارخانه، صندوق‌خانه، خون‌بها، شب‌کلاه، کمربند، گردن‌بند، دست‌بند، شب‌بو، روزمزد، هنرپیشه، خارپشت، سنگ‌پشت، شترمرغ، شاهکار، دست‌مایه، آلو بخارا، چوب‌لباس، نی‌شکر، جانماز، کاه‌گل، گلاب، صورت‌حساب و... .

۴۷۶- **۲) اسم + بن مضارع ← اسم:**
گوش‌مال، دست‌بوس، هواپیما، آشپز، نامه‌رسان، کف‌گیر، نمک‌پاش، مدادتراش، دم‌کن، دماسنج، خطکش و...

۴۷۷- **۳) صفت + اسم ← اسم:**
سفیدرود، سیاه‌چادر، هزارپا، چهارپا، سه‌تار، دو پهلو، سه گوش، نخست‌وزیر، چهل چراغ و...

۴۷۸- **۴) ضمیر + بن مضارع ← اسم:**
خودنویس، خودرو، خودتراش، خودآموز و...

۵) صفت/ قید + بن مضارع ← اسم:
زیرنویس، بالاپوش، رواندار، زیرگذر، روکش، زودپز، دوربین، دورنما، بالابر و...

۴۷۹- **۶) صفت + اسم ← اسم:**
بالادست، بالاخانه، زیرجامه، زیرزمین، زیربنا، پس‌کوچه، پیش‌پرده، پیشخوان و...

۴۸۰- **۷) اسم + صفت ← صفت:**
قدبلند، بالابلند، گردن کلفت، ریش سفید، پابرهنه و...

۸) صفت + اسم ← صفت:
رادمرد، بلندقد، زیردست، بدبخت، خوش‌بخت، خوش‌حساب، خوش‌حال، سفیدپوست، تنگ‌چشم، تنگ‌حوصله، خوش‌خط، خوش‌برخورد، بدگمان، پرزور، کم دوام، کوچک سال، بزرگ سال و...

۴۸۱- **۹) اسم + بن مضارع ← صفت:**
دروغ‌گو، خداشناس، روان‌شناس، وطن‌خواه، هیجان‌انگیز، تأسّف‌انگیز، نفرت‌بار، تعجب‌آور، طالع‌بین، خداپسند، چادرنشین، بیابان‌گرد، راه‌گذر، محبت‌آمیز، دست‌نویس، راهنما و...

۴۸۲- ۱۰) ضمیر + بن مضارع ← صفت:
خودپسند، خودخواه، خودبین، خوددار، خودروی، خودجوش، خویشتن‌دار، خویشتن‌شناس، خویشتن‌دوست و ...

۴۸۳- **۱۱) صفت + بن مضارع ← صفت:**
نزدیک‌بین، دوربین، تندنویس، زودگذر، پرخور، خوش‌نویس، دیریاب، زودرس، نوآموز، زودجوش، دیرپز

۴۸۴- واژه‌سازی به کمک «وند» ها در زبان فارسی بسیار رایج است. بنابراین شناخت «وند»ها از اهمیت خاصی برخوردار است. وندها را بر حسب اینکه در کجای واژه قرار گیرند به سه دسته تقسیم می‌کنند: پیشوند، میانوند، پسوند.

الف) پیشوند:

به + اسم ← صفت/ قید: بجا، به سرعت، به دقت.

بی + اسم ← صفت / قید: بی‌سواد، بی‌ملاحظه.

نـ + اسم و صفت ← صفت / قید: نسنجیده، نفهم، ندیده.

نا + اسم و صفت ← صفت/ قید / اسم: ناسپاس، نادانسته، نادرستی.

هم + اسم ← اسم / صفت: همکار، همسایه، هماهنگ.

با + اسم ← صفت: باادب، باسواد، بانشاط.

۴۸۵- ب) پسوند:

اسم + ی ← صفت نسبی: اصفهانی، کتابی

صفت/ اسم + ی ← حاصل مصدر: خوبی، مردی، جوانی

مصدر + ی ← صفت لیاقت: دیدنی، رفتنی، خواندنی.

۴۸۶- صفت + گری ← اسم / اسم مصدر: وحشی‌گری، یاغی‌گری.

اسم / صفت + یت ← اسم: مسئولیت، مأموریت.

بن ماضی + ار ← اسم مصدر: کردار، گفتار، رفتار.

بن ماضی + ار ← صفت فاعلی: خریدار، خواستار.

۴۸۷- بن مضارع + ا ← صفت فاعلی: گویا، دانا، بینا.

صفت + ا ← اسم: درازا، پهنا، گرما.

بن مضارع + ش ← اسم: خورش، پوشش، گویش.

بن مضارع + ش ← اسم مصدر: گزینش، نگرش.

۴۸۸- بن مضارع + ان ← صفت فاعلی (بیان حال): گریان، مویان، خندان.

بن مضارع + ه ← اسم مصدر: گریه، ناله، خنده.

بن مضارع + ه ← اسم ابزار: ماله، پوشه، گیره.

بن ماضی + ه ← صفت مفعولی: رفته، خورده، مرده، دیده.

اسم + گر ← صفت شغلی: آهنگر، کوزه‌گر، زرگر، صورتگر.

۴۸۹- اسم + چی ← اسم / صفت شغلی: درشکه‌چی، تماشاچی، معدنچی.

اسم + بان ← اسم / صفت شغلی: دربان، پاسبان، کشتی‌بان.

اسم + دان ← اسم: نمکدان، شمعدان، چینه‌دان.

بن مضارع + نده ← صفت فاعلی: گوینده، شنونده، گیرنده

۴۹۰- بن فعل + گار ← صفت فاعلی: پروردگار، آموزگار، آفریدگار.

اسم + ستان ← اسم: گلستان، قلمستان، افغانستان.

اسم + گاه ← اسم: خوابگاه، سحرگاه، دانشگاه، پالایشگاه.

اسم + زار ← اسم: چمنزار، گندم‌زار، لاله‌زار، بنفشه‌زار، نمکزار.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۴۹۱- اسم + یه ← اسم / صفت: ترکیه، جوادیه، خیریه، نقلیه.
اسم + ک ← اسم: طفلک، شهرک، مردک، عروسک، چشمک.
صفت + ک ← اسم: زردک، سفیدک، سیاهک.
اسم + چه ← اسم: قالیچه، دریاچه، نایچه، بازارچه، صندوقچه.

۴۹۲- اسم + ور ← صفت: پهناور، بارور، نامور، سخنور.
اسم + ناک ← صفت: نمناک، سوزناک، خطرناک، اندوهناک.
اسم + وار ← صفت / قید: امیدوار، سوگوار، علی‌وار، رودکی‌وار.

۴۹۳- اسم + واره ← اسم: گوشواره، جشنواره، ماهواره، غزل‌واره.
اسم + گین ← صفت: غمگین، شرمگین.
اسم / صفت + ین و ینه ← صفت: پشمین، زرین، چوبین، چوبینه، خونین، رنگین، آهنین، دروغین.
صفت شمارشی + گانه ← صفت: دوگانه، هفده‌گانه.

۴۹۴- **ج) میان‌وند**
تکواژهایی هستند که بین دو اسم مکرر و گاهی نیز بین دو اسمی که با هم سنخیت دارند می‌آیند و از اجتماع آن‌ها واژه‌ی جدید ساخته می‌شود از قبیل «ا، تا، در، - ، و ....»
برخی از دستورنویسان میان‌وندها را حرف اضافه می‌دانند (در - تا) یا حرف ربط (و). اولاً دو تکواژ (کسره) (= نقش نمای اضافه = کسره) و «ا» از مقوله‌ی حرف ربط و حرف اضافه نیستند، ثانیاً حرف اضافه متمم‌ساز است آن هم در جمله، نه میان دو واژه، حرف ربط هم دو جمله را به هم پیوند می‌دهد یا دو واژه را معطوف می‌سازد بی آنکه آن دو واژه به یک واژه بدل شوند.

۴۹۵- **میان‌وندها**
الف «ا»: سراسر، لبالب، دمادم، بناگوش، سراشیب، پیاپی، سراپا و ...
تا: سرتاسر
در: پیچ در پیچ، رو در رو و ...
(کسره) (نقش نمای اضافه): تختِ خواب
و: زد و خورد، دید و بازدید، گفت‌وگو، کسب و کار.

۴۹۶- می‌دانیم که تک‌واژهای وابسته دو دسته‌اند: اشتقاقی / تصریفی

۴۹۷- تکواژهای اشتقاقی دو ویژگی عمده دارند:
الف) نسبت به پایه‌ی واژه، دسته یا مقوله‌ی دستوری واژه‌ی حاصل را متفاوت می‌سازند.
کار + (گر) ← کارگر
توان + (مند) ← توانمند
ب) با همه‌ی پایه‌های واژگانی از یک دسته یا مقوله به کار نمی‌روند.

۴۹۸- **تکواژهای تصریفی:**
الف) برای همه‌ی واژه‌های هر دسته یا مقوله به طور یکسان و فعال به کار می‌روند.
ب) مقوله‌ی واژه‌ی حاصل را نسبت به پایه‌ی واژه تغییر نمی‌دهند.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۴۹۹- تکواژهای زیر تصریفی‌اند:
۱ - نشانه‌های جمع (ها، ان، ون و ....) برای واژه‌های اسم: میزها، درختان و ...
۲ - نشانه‌ی نکره (ی) برای واژه‌های اسم: مانند کتابی، دانشمندی.
۳ - نشانه‌های برتر (تر) و برترین (ترین) برای واژه‌های صفت: مانند خوب‌تر - خوب‌ترین.
۴ - نشانه‌های برتر (تر) برای واژه‌های قید: شجاعانه‌تر، سریع‌تر.
۵ - پیشوندهای فعلی (بـ، می -، نـ و جز اینها) برای واژه‌های فعل: بخوان، می‌گوید، نروید.
۶ - نشانه‌های ماضی، (ـِ ه) صفت مفعولی و پی‌بندهای فعل ماضی نقلی (ام، ای، است، ایم، ید، ند): خواند، پرسید، گفت، افتاد، خوانده‌ام، گفته‌ایم.
۷ - شناسه‌های فعل (م، ی، د، یم، ید، ند): گفتم، خواندند، رفتی و ....

۵۰۰- از دو نوع تکواژ وابسته‌ی اشتقاقی و تصریفی تنها نوع اشتقاقی است که واژه‌ای را تبدیل به واژه‌ی مشتق یا مشتق مرکب می‌کند ولی تکواژ تصریفی در ماهیت واژه تغییری حاصل نمی‌کند:
کتاب (ساده) ← کتاب‌ها (ساده) ← ها: وند تصریفی
دان (ساده) ← دانش (مشتق) ← ش: وند اشتقاقی

۵۰۱- **جمله‌ی ساده و اجزای آن**
می‌دانیم که جمله به دو بخش نهاد و گزاره تقسیم می‌شود.
مجموعه‌ای از کلمات که دارای معنی مستقل و تمام باشد جمله نامیده می‌شود.
مثال: دانش‌آموزان به کلاس وارد شدند.

۵۰۲- **نهاد**: کسی یا چیزی یا مفهومی است که کاری یا حالتی به آن نسبت داده شود.
گزاره: قسمتی از جمله است که حکمی را درباره‌ی نهاد بیان می‌کند.
* جمله سخنی است که حداقل دارای دو جزء اصلی باشد: نهاد و فعل.
مثال: علی آمد/ آن‌ها دویدند.

۵۰۳- گزاره که هسته‌ی جمله است، کلمه یا گروهی از کلمات است که گوینده به وسیله‌ی آن مطلب اصلی خود را بیان کند.
هسته‌ی گزاره معمولا فعل یا گروه فعلی است.
معمولاً نهاد پیش از گزاره می‌آید، فعل مرکز جمله و مهم‌ترین بخش گزاره و جمله است.

۵۰۴- **ساختمان گزاره:**
گزاره با توجه به نوع فعل در جمله‌های متفاوت، ساختمان جداگانه‌ای دارد و در حالت کلی سه نوع است:
۱ - گزاره‌ی جمله‌های دو جزئی، فقط از گروه فعلی تشکیل می‌شود:
نهاد + گزاره (گروه فعلی)

۵۰۵- ۲ - گزاره‌ی جمله‌های سه‌جزئی، علاوه بر گروه فعلی، ممکن است دارای مفعول یا مسند یا متمم باشد:
* نهاد + گزاره (مفعول + فعل)
* نهاد + گزاره (مسند + فعل)
* نهاد + گزاره (متمم + فعل)

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۵۰۶- ۳ - گزاره‌ی جمله‌های چهارجزئی، به یکی از حالات زیر است:
* نهاد + گزاره (مفعول + متمم+ فعل)
* نهاد + گزاره (مفعول + مسند + فعل)
* نهاد + گزاره (متمم + مسند + فعل)
* نهاد + گزاره (مفعول + مفعول + فعل)

۵۰۷- الف) ساختمان گزاره در جمله‌های دوجزئی: گزاره‌ی جمله‌های دوجزئی، فقط از گروه فعلی تشکیل می‌شود، چنین فعلی همیشه ناگذر است.
در چنین جمله‌هایی، گروه فعلی به تنهایی جایگاه گزاره را اشغال می‌کند.

۵۰۸- مثال: «خورشید می‌درخشد» ← خورشید: نهاد/ می‌درخشد: گزاره است که فقط دارای گروه فعلی است.

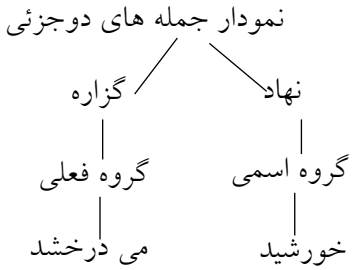

«خورشید می‌درخشد»

۵۰۹- ساختمان گزاره در جمله‌های سه‌جزئی: گزاره‌ی جمله‌های سه‌جزئی علاوه بر گروه فعلی ممکن است دارای مفعول یا مسند یا متمم باشد.

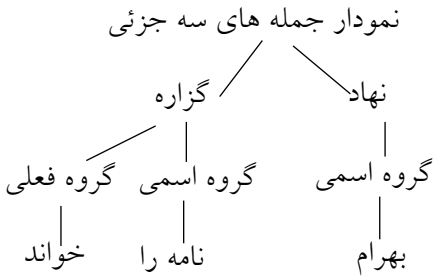

* بهرام نامه را خواند.

۵۱۰- ب) در بخش گزاره‌ی جمله‌های سه‌جزئی گذرا به مفعول، علاوه بر گروه فعلی یک گروه اسمی دیگری نیز می‌آید که مفعول نام دارد. مفعول گروه اسمی است که پس از آن «را» مفعولی می‌آید یا می‌تواند بیاید.
مصدر فعل‌هایی که جمله‌های سه‌جزئی با مفعول می‌سازند:
انداختن، افراختن، آوردن، خوردن، دیدن، زدن، ساختن، شستن، نشناختن، فرستادن، فریفتن، کاشتن، کشیدن، گذاردن، گذاشتن، تراشیدن، تکاندن، بردن، بستن، پاشیدن، پروردن، پسندیدن، پوشیدن، پیمودن، تراشیدن، تکاندن، راندن، زدن، دریدن، جویدن و ... و نیز فعل‌هایی که با تکواژ سببی گذرا ساز «انـ» گذرا می‌شوند.

۵۱۱- ج) در بخش گزاره‌ی جمله‌های سه‌جزئی با مسند علاوه بر گروه فعلی، یک گروه اسمی دیگری نیز وجود دارد. این جزء مسند نامیده می‌شود، مسند گروه اسمی است که فعل اسنادی برای تکمیل جمله به آن نیاز دارد.
مثلاً در فارسی امروز دوجمله‌ی «علی شد» و «هوا است» کاربرد ندارد و غلط است و باید به هر یک از این دو جمله، یک جزء یعنی مسند افزوده گردد تا کامل شوند: «علی مریض شد» و «هوا ابری است»
مسند مسند

۵۱۲- فعل‌های اسنادی: «شدن» و هم معنی‌های آن (گشتن و گردیدن) و «بودن» و مشتقات آنها مانند: است، می‌باشد، بود، نمی‌شود، نخواهد گشت و ...

این افعال علاوه بر نهاد «مسند» نیز می‌گیرند و جمله‌های سه‌جزئی مسنددار می‌سازند.

نمودار جمله های سه جزئی با مسند

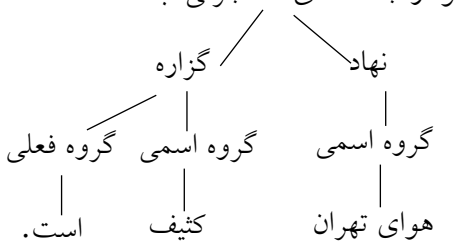

* هوای تهران کثیف است.

۵۱۳- لازم به ذکر است که نهاد یا فاعل است یا مسندالیه (نهاد «فاعل و مسندالیه»)

نهاد را در جمله‌های گذرا به مسند، مسندالیه می‌نامیم و در سایر جملات نهاد را فاعل می‌نامیم.

۵۱۴- دو فعل «است و بود» و مشتقات آن اگر به معنی «وجود داشتن» باشد، جمله‌ی دو جزئی ناگذر داریم:

* کتابی روی میز است.

وجود دارد

روی میز: متمّم قیدی ← قید

۵۱۵- فعل «شد» و مشتقات آن اگر به معنی «رفتن، راهی شدن، روان شدن، رهسپار شدن و ....» باشد، جمله‌ی دوجزئی ناگذر داریم:

* آن مرد بشد و طعام بخرید.

رفت

* خرامان بشد سوی آب روان

راهی شد، رفت

۵۱۶- دو فعل «گشت و گردید» و مشتقات آن اگر به معنی «چرخیدن، دور زدن، گشت‌زدن و ....» باشد، جمله‌ی دوجزئی ناگذر داریم:

* زمین دور خورشید می‌گردد.

می‌چرخد

* علی در باغ همراه دوستش گشت.

دور زدن، گشت و گذار کردن

۵۱۷- د) در بخش گزاره‌ی جمله‌های سه‌جزئی با متمم (متمم فعلی) علاوه بر گروه فعلی یک گروه اسمی دیگر نیز وجود دارد.

ابتدا باید انواع متمم را بشناسیم:

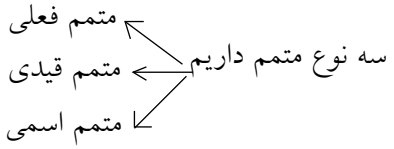

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۵۱۸- هر سه نوع متمم از نظر ظاهر یکسان هستند.

یعنی
- حرف اضافه + متمم فعلی
- حرف اضافه + متمم قیدی
- حرف اضافه + متمم اسمی

۵۱۹- تفاوت متمم فعلی با قیدی: بعضی از فعل‌ها در زبان فارسی به متمم فعل نیاز دارند یعنی با حرف اضافه‌ی اختصاصی همراهند و با حذف این نوع متمم، جمله ناقص می‌شود: با دانایان درآمیز/ از نادانان بپرهیز.

اما متمم قیدی مانند قید جنبه‌ی توضیحی داد و فعل به آن نیاز ندارد. علاوه بر آن، فعل‌هایی که به متمم نیاز دارند، دارای حرف اضافه‌ی اختصاصی هستند. این فعل‌ها تنها یک متمم دارند، اما متمم قیدی در هر جمله می‌تواند متعدد باشد:

رضا با اتوبوس از مدرسه به خانه آمد

یا جمله متمم قیدی نداشته باشد:

رضا آمد.

۵۲۰- دو جمله‌ی زیر را مقایسه کنید:

الف) وحید با دسته‌ی گل می‌آید. (دسته‌ی گل: متمم قیدی ← قید)

ب) وحید به دسته‌ی گل می‌ماند. (دسته‌ی گل: متمم فعلی)

«دسته‌ی گل» در هر دو جمله متمم است، چون با حرف اضافه آمده است. با این تفاوت که اگر در جمله‌ی «الف»، «دسته گل» را حذف کنیم، به ساخت و معنای جمله آسیبی نمی‌رسد (فعل به آن نیازمند نیست)، حال آنکه در جمله‌ی «ب»، «دسته‌ی گل» را نمی‌توان حذف کرد، زیرا فعل به آن نیازمند است.

۵۲۱- متمم‌های قابل حذف از جمله را «متمم قیدی» می‌نامند که «قید» محسوب می‌شوند و همانند قید می‌توان در هر جمله‌ای یک یا چند متمم قیدی را به کار برد، اما متمّمی که فعل به آن نیاز دارد، «متمم فعل» نامیده می‌شود و یکی از «اجزای اصلی» گزاره به حساب می‌آید و هر گزاره یا جمله تنها می‌تواند یک متمم فعل داشته باشد.

۵۲۲- مصدر برخی از فعل‌های گذرا به متمم فعلی با حرف اضافه‌ی ویژه‌ی آنها:

مصدر	حرف اضافه
اندیشیدن، بالیدن، نازیدن، نگریستن، برازیدن، پیوستن، تاختن، چسبیدن، گرویدن، برخوردن، پرداختن	به
جنگیدن، درآمیختن، ساختن (= سازگار بودن)، ستیزیدن، آمیختن (مخلوط شدن)	با
پرهیزیدن، ترسیدن، رنجیدن، گذشتن	از

۵۲۳- **متمم اسمی**

برخی از اسم‌ها نیز حرف اضافه‌ی اختصاصی دارند و متممی که با این حروف اضافه می‌آیند، متمم اسمی نامیده می‌شوند:

نگاه (به) / برخورد (با) / معاشرت (با) / ترس (از)

استفاده (از)/ سرشار (از)/ دشمنی (با)/ نفرت (از)

مصاحبه (با)/ تسلط (بر)/ نیاز (به)/ علاقه (به)/ مهارت (در)

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۵۲۴- هـ) جمله‌ی چهارجزئی گذرا به مفعول و متمم:

* این کتاب‌ها حالت تحقیقی ویژه‌ای به کتابخانه داد.

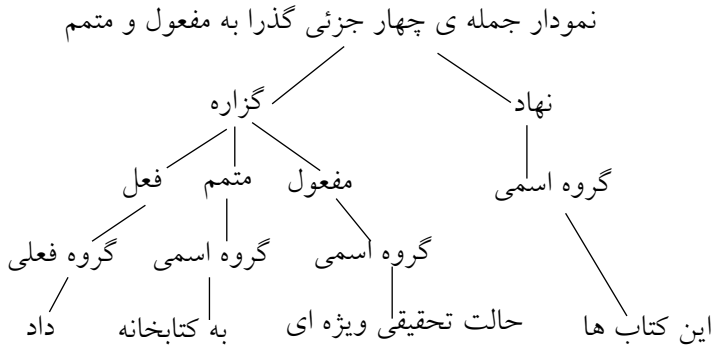

۵۲۵- مصدر فعل‌های با مفعول و متمم (این فعل‌ها علاوه بر مفعول، به متمم هم نیاز دارند و به عبارت دیگر، حرف اضافه‌ی اختصاصی نیز دارند):

مصدر	حرف اضافه
آموختن (تعلیم دادن)، آویختن (نصب کردن، وصل کردن)، افزودن، آلودن، بخشیدن، چسباندن، سپردن، فروختن، گفتن، دادن	به
اندودن، آمیختن (مخلوط کردن)، سنجیدن	با
پرسیدن، ترساندن، خریدن، دزدیدن، ربودن، رهاندن، شنیدن، کاستن، گرفتن، آموختن (فراگرفتن)	از
گنجاندن	در

۵۲۶- و) جمله‌ی چهار جزئی گذرا به مفعول و مسند:

* منتقدان، سیدمحمدعلی جمال‌زاده را پدر داستان‌نویسی معاصر می‌خوانند.

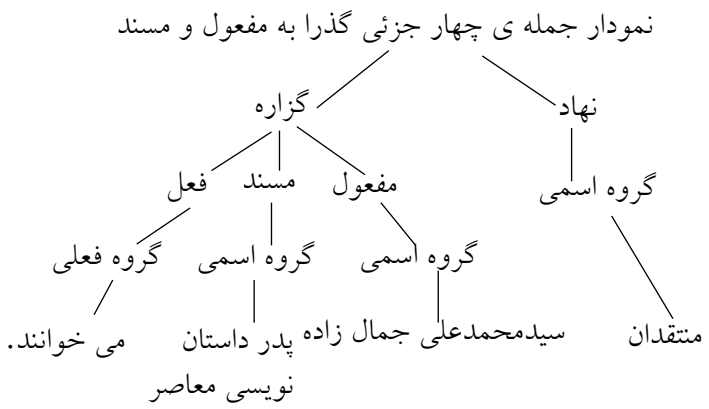

۵۲۷- عمده فعل‌های جملات چهارجزئی گذرا به مفعول و مسند عبارتند از:

* گردانیدن (= گذرای سببی گشتن و گردیدن) و فعل‌های هم‌معنی آن مثل: «نمودن»، «کردن»، «ساختن».

* «نامیدن» و فعل‌های هم‌معنی آن مثل: «خواندن»، «گفتن»، «صدا کردن/ زدن»

* «پنداشتن» و فعل‌های هم‌معنی آن مثل: «دیدن»، «دانستن»

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۵۲۸- ز) جمله‌ی چهارجزیی گذرا به متمّم و مسند:

* مردم ایران به غلامرضا تختی «چهان‌پهلوان» می‌گویند.

نمودار جمله ی چهار جزئی گذرا به متمم و مسند

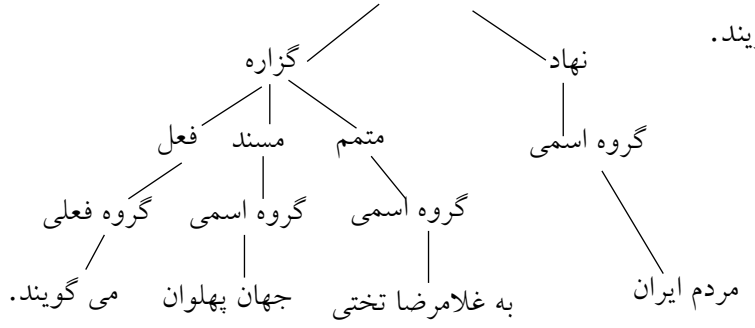

۵۲۹- * جملات چهارجزئی گذرا به متمم و مسند فقط با مصدر «گفتن» می‌آید.

* در این گونه جملات معمولاً (متمم = مسند) است.

۱ - سهراب سپهری به این ساختمان متروکه، اتاق آبی می‌گوید.

«ساختمان متروکه = اتاق آبی»

۲ - سیمین دانشور به این درخت، درخت گیسو می‌گوید.

«این درخت = درخت گیسو»

۵۳۰- ح) جمله‌ی چهارجزئی گذرا به مفعول و مفعول

نقاش دیوار را رنگ آبی زد.

نمودار جمله ی چهار جزئی گذرا به مفعول و مفعول

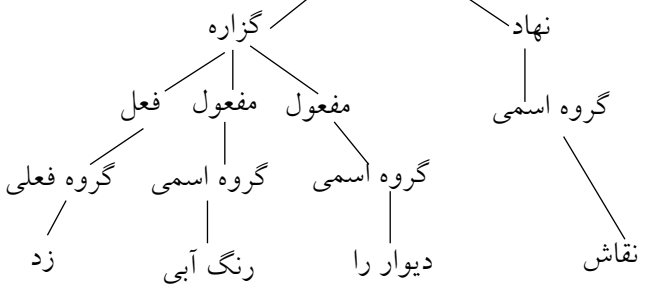

۵۳۱- * مادر کودک را غذا داد ← چهار جزئی گذرا به مفعول و مفعول

* مادر به کودک غذا داد ← چهارجزئی گذرا به مفعول و متمم

* در جمله‌ی چهارجزئی گذرا به مفعول و مسند ← مفعول = مسند

همه او را علی می‌نامند او = علی

* اما در جمله‌ی چهارجزئی گذرا به مفعول و مفعول ← مفعول ۱ ≠ مفعول ۲

مادر کودک را غذا داد کودک ≠ غذا

۵۳۲- مصدر «ساختن» در جملات گوناگون حالت‌های متفاوتی دارد:

۱ - اگر به معنی «درست کردن و ساختن» باشد ← سه جزئی گذرا به مفعول

مثال: مهندس خانه را ساخت.

۲ - اگر به معنی «سازش داشتن» باشد، دارای حرف اضافه‌ی اختصاصی است ← سه جزئی گذرا به متمم

مثال: آن زن با شوهرش نمی‌سازد.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۵۳۳- ۳ - در حالت زیر جمله‌ی چهار جزئی گذرا به مفعول و مسند داریم:

الف) «تنوع آثار، تفاوت مکاتب و سبک‌ها و انواع ادبی، اختلاف ذوق و پسند مخاطبان، انتخاب را بسیار مشکل می‌سازد.»

یا:

ب) «شهریار با بهره‌گیری از زبانی صمیمی و عاطفی، ایمان عمیق و ارادت خود را نسبت به اهل‌بیت آشکار می‌سازد.»

۵۳۴- روش شناسایی برخی از اجزای جمله که بدان نیازمندیم:

* نهاد: چه کسی یا چه چیزی + فعل ← گروه اسمی نهاد
* مفعول: چه کسی را یا چه چیزی را + فعل ← گروه اسمی مفعول
* مسند: چگونه یا چطور + فعل اسنادی ← گروه اسمی مسند
* متمم: هر واژه یا گروه اسمی که بعد از حروف اضافه قرار می‌گیرد:

حرف اضافه + گروه اسمی متمم

۵۳۵- **ط) فعل‌های دووجهی:**

این فعل‌ها بدون تغییر معنی و تغییر شکل به دو صورت گذرا به مفعول و ناگذر به کار می‌رود که در فارسی حدود ۴۲ عدد هستند: شکستن، پختن، ریختن، گداختن، سوختن، پژمردن، گسستن، گسیختن، برافروختن و ....

مثال: ۱ - غذا پخت ۲ - مادر غذا را پخت.

۱ - شیشه شکست ۲ - کودک بازیگوش، شیشه را شکست.

۵۳۶- **جمله‌های استثنایی (بی‌فعل)**

می‌دانیم که جملات از نهاد و گزاره‌ی دارای فعل تشکیل یافته است اما برخی از جمله‌ها امکان دارد یکی از شروط جمله‌های معمولی را نداشته باشند که به این گونه جمله‌ها، جمله‌های استثنایی می‌گویند.

در اینجا با سه نوع جمله‌ی استثنایی آشنا می‌شویم. گزاره‌ی این سه نوع جمله بدون فعل می‌آید به همین دلیل آن‌ها را «جمله‌های بی‌فعل» می‌نامیم.

الف) جمله‌های یک جزئی بی‌فعل: سلام، به سلامت، احسنت، دریغ، به امید دیدار و ....

ب) جمله‌های دوجزئی بی‌فعل: این جملات تنها از دو گروه اسمی ساخته می‌شوند و گزاره‌ی آن‌ها بدون فعل می‌آید.

نمودار جمله های دوجزئی بی فعل

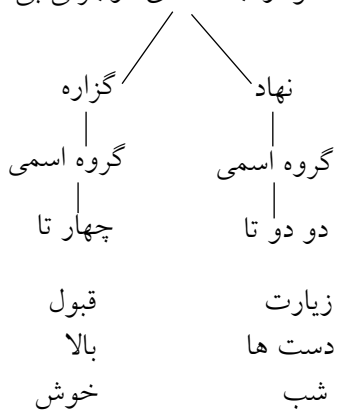

۵۳۷- اگر در ساختمان جملات دوجزئی بی‌فعل، فعل به کار رود به جمله‌های سه‌جزئی با مسند تبدیل می‌شوند:

نوروزتان پیروز ← نوروزتان پیروز باشد.

نهاد مسند فعل اسنادی

توقّف ممنوع ← توقّف ممنوع است.

نهاد مسند فعل اسنادی

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۵۳۸- ج) جمله‌های سه‌جزئی بی‌فعل: این جمله‌ها نیز بی‌فعلند اما در تمامی آنها واژه‌ی «یعنی» به کار می‌رود که دقیقاً کار فعل را انجام می‌دهد و بین نهاد و گزاره ارتباط برقرار می‌کند.

زندگی یعنی عشق ← زندگی عشق است.

کار یعنی خلّاقیّت و شعور ← کار خلّاقیّت و شعور است.

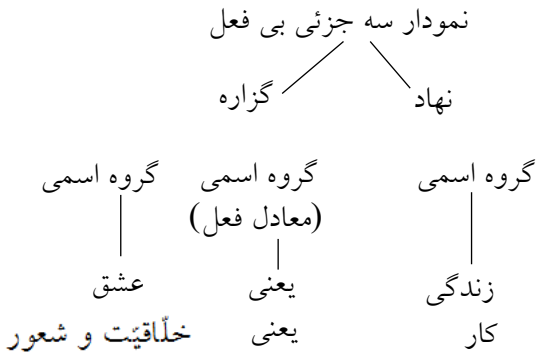

۵۳۹- **گروه فعلی**

* فعل کلمه‌ای است که دلالت می‌کند بر کردن کاری یا روی دادن امری یا داشتن حالتی در زمان گذشته یا اکنون یا آینده. «دکتر ناتل خانلری»

۵۴۰- * مهم‌ترین عضو گزاره، گروه فعلی است. گروه فعلی از «یک بن فعل + شناسه» تشکیل می‌شود که می‌تواند «نا» نشانه‌ی نفی یا «می» استمرار بگیرد. «دکتر وحیدیان - عمرانی»

۵۴۱- دستورنویسان برای فعل معمولاً ویژگی های زیر را برشمرده‌اند:

۱- شخص ۲- زمان ۳- گذر ۴- وجه ۵- معلوم و مجهول

۵۴۲- **الف) شخص**: شخص در فعل همان شناسه‌ی فعل است که همیشه همراه آن می‌آید.

شخص و شمار	فعل مضارع	شناسه	فعل ماضی	شناسه
اول شخص (گوینده)	گوی	ـَ م	گفت	ـَ م
دوم شخص (شنونده)	گوی	ی	گفت	ی
سوم شخص (دیگری)	گوی	ـَ د	گفت	ϕ
اول شخص (گویندگان)	گوی	یم	گفت	یم
دوم شخص (شنوندگان)	گوی	ید	گفت	ید
سوم شخص (دیگران)	گوی	ـَ ند	گفت	ـَ ند

۵۴۳- شناسه‌های ماضی و مضارع جز در سوم‌شخص مفرد یکسان است؛ شناسه‌ی سوم‌شخص مفرد مضارع (ـَ د) و سوم‌شخص ماضی به جز ماضی التزامی صفر (تهی) است یعنی نشانه‌ی ظاهری ندارد؛ نداشتن شناسه را با علامت ϕ (= شناسه‌ی صفر) نشان می‌دهیم؛ پس نداشتن علامت در این مورد خودش علامت است.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۵۴۴- **ب) زمان:** دوّمین ویژگی فعل، داشتن زمان است. در زبان فارسی سه زمان اصلی وجود دارد:
گذشته / مضارع / آینده ← گفت / می‌گوید / خواهد گفت
زمان فعل‌ها در فارسی:

زمان	گروه مطلق	گروه نقلی	گروه التزامی
الف: گذشته	ساده - استمراری بعید - مستمر	ساده‌ی نقلی - استمراری نقلی بعید نقلی - مستمر نقلی	التزامی
ب: مضارع	اخباری - مستمر	ــــ	التزامی
ج: آینده	آینده	ــــ	ــــ

۵۴۵- پیش از بررسی زمان فعل‌ها، به این دو دسته فعل توجه کنید:
۱- می‌نویسند - بنویسد - بنویس
۲- نوشتند - نوشته بودیم - می‌نوشتم - خواهید نوشت
در فعل‌های دسته‌ی یک «نویس» مشترک است و در فعل‌های دسته‌ی دو «نوشت»، این قسمت از فعل را «بن» می‌نامند.
* تکواژ بن: بن، آن بخش از فعل است که در هر شش ساخت آن مشترک است. هر فعل یکی از دو بن زیر را دارد: مضارع - ماضی.

۵۴۶- بن مضارع فعل‌های ساده یک تکواژ است: پوش، کار، خور، بین، نویس.
بن مضارع این چنین ساخته می‌شود: فعل امر مفرد با حذف «ب» آغازی.
مثال: بخوان ← خوان / بگیر ← گیر

۵۴۷- بن ماضی این‌گونه ساخته می‌شود: مصدر فعل بدون علامت مصدری «ـَ ن».
مثال: شنیدن ← شنید
* نام دیگر بن ماضی، مصدر مرخّم است.

۵۴۸- **دستور ساخت افعال در زمان‌های گوناگون**
۱- گذشته‌ی ساده: بن ماضی + شناسه‌ی فعل ماضی
۲- گذشته‌ی استمراری: می + بن ماضی + شناسه‌ی فعل ماضی / (می + گذشته‌ی ساده)
۳- گذشته‌ی بعید: صفت مفعولی + بودم / بودی / ...
۴- گذشته‌ی مستمر: داشتم / داشتی / ... + گذشته‌ی استمراری

۵۴۹- ۵- گذشته‌ی نقلی: صفت مفعولی + ام / ای / ...
۶- گذشته‌ی استمراری نقلی: می + صفت مفعولی + ام / ای / ...
۷- گذشته‌ی بعید نقلی: صفت مفعولی + بوده‌ام / بوده‌ای / ...
۸- گذشته‌ی مستمر نقلی: داشته‌ام / داشته‌ای / ... + گذشته‌ی استمراری نقلی

۵۵۰- ۹- گذشته‌ی التزامی: صفت مفعولی + باشم / باشی / ... (صفت مفعولی + باش + شناسه‌ی فعل مضارع)
۱۰- مضارع اخباری: می + بن مضارع + شناسه‌ی فعل مضارع
۱۱- مضارع مستمر: دارم / داری / ... + مضارع اخباری
۱۲- مضارع التزامی: بـ + بن مضارع + شناسه‌ی فعل مضارع
۱۳- آینده: خواهم / خواهی / ... + بن ماضی

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۵۵۱- **کاربرد زمان افعال**

ساخت برخی افعال فقط یک کاربرد دارد. مانند «آینده» که فقط به زمان آینده تعلق دارد اما ساخت برخی از فعل‌ها دارای کاربردهای گوناگون است؛ مثلاً ماضی ساده و نقلی پنج کاربرد دارد حتّی بر حال و آینده نیز دلالت می‌کند گرچه نامش ماضی است؛ مثل دستگاهی که گرچه چرخ‌گوشت نام دارد، پیاز و سیب‌زمینی را هم می‌تواند چرخ کند.

۵۵۲- **۱- کاربردهای گذشته‌ی ساده:**

الف) برای بیان عملی که در گذشته انجام گرفته بدون توجه به دوری و نزدیکی زمان؛ مانند: «چندی پیش دانشمندی یافته‌های جدیدش را به‌صورت مقاله‌ای انتشار داد.»

ب) برای احتمال به جای مضارع التزامی؛ مانند: «شاید کسی در کودکی از وطن دور شد (= شود) و در محیط دیگری بزرگ شد (= شود) در آن‌صورت عاطفه و احساسات او نسبت به وطن ضعیف نخواهد بود؟»

ج) آینده‌ی قریب‌الوقوع: مریم به سارا می‌گوید: «بیا» و او در حالی‌که هنوز کتاب می‌خواند در پاسخ می‌گوید: «آمدم» یعنی: «خواهم آمد.»

۵۵۳- **۲- کاربردهای گذشته‌ی استمراری: می‌ساختم / می‌ساختی / ...**

الف) برای بیان عملی که در گذشته به‌صورت مستمر ادامه داشته است: چون فرمانروایان ایرانی، سربازان و سرداران را به یک چشم می‌دیدند و با همه برابر رفتار می‌کردند، سربازان هم در جنگ به جان می‌کوشیدند.

ب) برای بیان تکرار عملی در گذشته: هربار که به دیدن آن مرحوم می‌رفتیم او را غرق در مطالعه و مکاشفه می‌دیدیم. غالباً هنگام دیدن ما شعری از مولوی را زمزمه می‌کرد.

ج) برای بیان آرزوی انجام عملی در آینده: کاش ما هم تابستان آینده به مسافرت می‌رفتیم. (برویم)

۵۵۴- **۳- کاربردهای گذشته‌ی بعید: دیده بودم / دیده بودی / ...**

برای بیان عملی که در گذشته پیش از عمل دیگری اتفاق افتاده باشد: وقتی گاندی در پنجم آوریل ۱۹۳۰ به ساحل دریا رسید، عدّه‌ی همراهان او چند هزار تن شده بودند. (همراه با ماضی ساده)

رفته بود که بیمارش را از بیمارستان مرخص کند. (همراه با مضارع التزامی)

پدری را می‌شناختم که برای فرزندش ثروت سرشار اندوخته بود. (همراه با ماضی استمراری)

در افریقای جنوبی گاندی به این نتیجه رسیده بود که باید در مقابل زور و ستم پایداری کرد.

۵۵۵- **۴- گذشته‌ی مستمر: داشتم می‌گفتم / داشتی می‌گفتی / ...**

این فعل در فارسی سابقه‌ی زیادی ندارد و مربوط به سده ی اخیر است. علت به‌وجود آمدن آن، این است که دلالت ماضی استمراری بر تداوم کار در گذشته ضعیف شده است بنابراین برای نشان دادن تداوم و استمرار عمل در گذشته از این فعل استفاده شد. ساخت‌های مستمر ابتدا در فارسی گفتاری به‌وجود آمد و به تدریج وارد فارسی نوشتاری شد: اندک‌اندک **داشتیم** از توفان‌های حوادث رها می‌شدیم که آن بزرگ‌ترین توفان رسید.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۵۵۶- **۵- کاربرد گذشته‌ی نقلی: گفته‌ام / گفته‌ای / ...**

الف) برای نقل وقایع گذشته که گوینده ناظر آن نبوده است. «(از قرار معلوم / مثل این‌که / می‌گویند / گویا) علی غذایش را خورده است.» بدیهی است در صورتی‌که گوینده خود حضور می‌داشت، جمله این چنین بیان می‌کرد: (علی غذایش را خورد. ← نقل قول مستقیم)

ب) برای بیان عملی که در گذشته انجام گرفته و اکنون نتیجه‌ی آن مورد نظر است. علی غذایش را خورده است. (در نتیجه اکنون سیر است. اکنون نمی‌تواند غذا بخورد. پس می‌تواند بخوابد.)

ج) در فعل‌های لحظه‌ای - تداومی بر مضارع اخباری دلالت می‌کند: علی خوابیده است.

۵۵۷- **۶- کاربردهای گذشته‌ی استمراری نقلی: می‌رفته‌ام / می‌رفته‌ای / ...**

برای بیان اعمالی که در گذشته به‌طور مداوم در جریان بوده و گوینده خود ناظر آن نبوده است بلکه آن را از روایت دیگران نقل می‌کند. علی گفت: «امروز صبح باغچه را بیل می‌زدم». اگر این جمله را به‌صورت نقل قول غیرمستقیم بیان کنیم (← نقل قول به این شکل درمی‌آید: علی گفت (که) امروز صبح باغچه را بیل می‌زده است).

اگر گشتاسب صفتان برای خود قائل به رسالتی بوده‌اند و از اقامه‌ی توجیهی انسانی یا دینی برای اعمال خویش امتناع نمی‌ورزیده‌اند.

مارشال ادّعا کرد که گروه‌های کوچک انقلابی را در نواحی روستایی تعلیم می‌داده و در تمرین‌ها به جای تفنگ از چماق استفاده می‌کرده است.

۵۵۸- **۷- کاربردهای گذشته‌ی بعید نقلی: رفته بوده (است)**

برای بیان عملی در گذشته‌ی دور بدون حضور گوینده در صحنه:

«از قرار معلوم / گویا» او را دیده بوده‌اند.

گویا در پایان کار به آن حد از نومیدی رسیده بوده‌اند که فکر می‌کرده‌اند دیگر کاری از آن‌ها ساخته نخواهد بود.

حتّی یک‌بار هم خودشان نرفته بوده‌اند که اوضاع و احوال را از نزدیک ببینند.

۵۵۹- **۸- کاربردهای گذشته‌ی مستمر نقلی: داشته می‌رفته (است)**

الف) برای بیان اعمالی که به‌طور مداوم در گذشته جریان داشته و گوینده شاهد آن نبوده است و نقل قول می‌کند.

شورشیان در واقع داشته‌اند برای انجام مأموریت دیگری می‌رفته‌اند که با این خشونت مواجه شده‌اند.

اگر گوینده در صحنه حضور داشت این‌چنین می‌گفت: .... داشتند .... می‌رفتند.

ب) در فعل‌های لحظه‌ای، لحظه ی پیش از وقوع فعل را می‌رساند: داشته می‌افتاده که آن‌ها کشمکش کرده‌اند.

۵۶۰- **۹- کاربردهای گذشته‌ی التزامی: دیده باشم / دیده باشی / ...**

برای احتمال، آرزو، شرط تحذیر و الزام در گذشته، همراه با عوامل التزامی‌ساز: اگر، شاید، باید، مبادا، کاش، خدا کند، امید است، لازم است و ...

علی رفت. ← کاش علی رفته باشد.

* ای کاش جهان پر حرص و شره‌ی ما پیام گاندی را شنیده باشد.

۵۶۱- **نکته:** ماضی التزامی از فعل داشتن گرچه از نظر مفهوم مترادف مضارع التزامی می‌باشد از نظر ساخت جزء ماضی‌های التزامی به‌حساب می‌آید.

* اگر پول داشته باشم، آن کتاب را می‌خرم.

۵۶۲- **۱۰- کاربردهای مضارع اخباری: می‌نویسم / می‌نویسی / ...**
الف) برای بیان عملی که هم‌اکنون در حال انجام گرفتن است یا جنبه‌ی عادت و استمرار و تکرار دارد:
چه کار می‌کنی؟ ← کتاب می‌خوانم. / نامه می‌نویسم.
ب) برای بیان حقایق مسلّم و بیان مسائل علمی: شهید همیشه از میان ستم و جهل سر برمی‌آورد.
بر اثر پیشرفت طب دردها آسان‌تر علاج می‌شود.
ج) برای آینده: دو ماه بعد برای شرکت در مسابقه‌ی مقاله‌نویسی به اصفهان می‌روم.

۵۶۳- **۱۱- کاربردهای مضارع مستمر: دارم می‌آیم / داری می‌آیی / ...**
برای بیان عملی که هم‌اکنون در حال انجام است.
ما رفته‌رفته داریم از گذشته‌ی خود گسیخته می‌شویم.
از این رو است که می‌بینیم گروهی از نسل کنونی دارد می‌رود به‌طرف تعالی روحی و ...

۵۶۴- **۱۲- کاربردهای مضارع التزامی: شاید بروم / شاید بروی / ...**
برای احتمال، آرزو و التزام در آینده همراه با عوامل التزامی‌ساز: کاش، شاید، ممکن است، خدا نکند و ...
* ویژگی شناختی این زمان داشتن تکواژ التزامی‌ساز «ب» است: «شاید باران ببارد.»
* هنگام منفی ساختن، «ب» می‌افتد: شاید برود. ← شاید نرود.
عبید رندانه اندرز می‌دهد که اگر مالی و منالی دارید انبار کنید نه ایثار، که هرکه چنین کند به افلاس گرفتار می شود.
* طبق مثال بالا تکواژ التزامی‌ساز «ب» در برخی از افعال پرکاربرد مثل «داشتن و کردن» و هم‌چنین فعل‌های پیشوندی و مرکّب حذف می‌شود.

۵۶۵- **۱۳- کاربرد آینده: خواهم رفت / خواهی رفت / ...**
اگر جوّ فرهنگی ما به همین صورت بماند نسل جوان کنونی از گذشته منقطع خواهد شد و به آینده نیز نخواهد پیوست ؛ نه ایرانی خواهد ماند و نه فرنگی خواهد شد.

۵۶۶- * به‌جای ساخت آینده، امروزه معمولاً از مضارع اخباری استفاده می‌شود؛ لذا کاربرد آن کم شده است:
سال آینده به مسافرت می‌رویم: سال آینده به مسافرت خواهیم رفت.

۵۶۷- **ج) گذر**
گذر، سوّمین ویژگی فعل است. به جمله‌های زیر دقت کنید:
۱- علی ..... می‌خواند.
۲- هر روز ..... می‌بینیم که سر کار می‌رود.
۳- رفاه‌طلبی تمدّن‌های کهن را ..... می‌کند.
۴- ما یکی از انسانی‌ترین فرهنگ‌ها را ..... بخشیده‌ایم.

۵۶۸- هر یک از جمله‌های بالا یک جزء کم دارد و بدون آن ناقص است. چنان‌که در همین مثال‌ها می‌بینیم کاهش و افزایش اجزای جمله تفنّنی یا سلیقه‌ای نیست بلکه فعل عامل اصلی تعیین‌کننده‌ی اجزای جمله است. در جمله‌ی اوّل و دوّم جای مفعول، در جمله‌ی سوّم جای مسند و در جمله‌ی چهارم جای متمّم خالی است و هیچ‌یک از جمله‌های بالا بدون اجزای یاد شده کامل نمی‌شوند زیرا فعل جمله‌ها به این اجزا نیاز دارد.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۵۶۹- ویژگی گذر در فعل، بررسی همین جنبه از فعل است که تحت دو عنوان گذرا و ناگذر می‌آید. به‌صورت کامل شده‌ی جمله‌های بالا توجه کنید:

۱- علی روزنامه می‌خواند.

۲- هر روز او را می‌بینیم که سر کار می‌رود.

۳- رفاه‌طلبی، تمدّن‌های کهن را نابود می‌کند.

۴- ما یکی از انسانی‌ترین فرهنگ‌ها را به جامعه‌ی بشری بخشیده‌ایم.

تمام فعل‌های جمله‌های بالا، از آن رو که علاوه بر نهاد به اجزای دیگری نیاز دارند، گذرا نامیده می‌شوند.

۵۷۰- ناگذر فعلی است که تنها به نهاد نیاز دارد. گذرا فعلی است که علاوه بر نهاد، به مفعول، متمّم یا مسند نیز نیاز داشته باشد: نهاد + فعل ⇐ ناگذر

گذرا ⇐
- نهاد + مفعول + فعل
- نهاد + متمم + فعل
- نهاد + مسند + فعل
- نهاد + مفعول + متمم + فعل
- نهاد + متمم + مسند + فعل
- نهاد + مفعول + مسند + فعل
- نهاد + مفعول + مفعول + فعل

در درس دهم به تفصیل درباره‌ی ویژگی گذرا و ناگذر بحث می‌شود.

۵۷۱- * دووجهی فعلی است که بدون تغییر معنای اصلی ویژگی گذر و ناگذر در کاربردهای مختلف آن متفاوت باشد.

مثال: غذا پخت.

مادر غذا پخت.

۵۷۲- **گذرا کردن فعل‌ها**

برخی از فعل‌ها را می‌توان با افزودن تکواژ «ان» به بن مضارعشان گذرا ساخت.

این تکواژ به بن مضارع بعضی از فعل‌های ناگذر افزوده می‌شود و آن‌ها را گذرا به مفعول می‌کند. برخی از فعل‌های گذرا نیز این تکواژ را می‌پذیرند و به گذرای سببی تبدیل می‌شوند.

بن مضارع	بن مضارع گذرا شده با «ن»	بن ماضی گذرا شده
پَر	پر + ان	پر + ان + د / ید
خند	خند + ان	خند + ان + د / ید
دو	دو + ان	دو + ان + د / ید

۵۷۳- بن مضارع بقیه‌ی فعل‌های این گروه را می‌بینیم:

پیچ، تَرَک، جُنب، پوش، جوش، جَه، چرخ، چِک، خشک، خواب، دو، رقص، لرز، روُ (ی میانجی هم اضافه می‌شود)، کش (گذرا است)، گرد (گشت)، گری، لرز، لغز، نشین (خلاف قاعده ← نش + ان)

۵۷۴- اگر این تکواژ به فعل‌های گذرا به متمم افزوده شود، آن را به فعل گذرا به مفعول و متمم تبدیل می‌کند. به مصدرهای زیر توجه کنید:

ترسیدن (از) ← ترساندن (را) (از) / چسبیدن (به) ← چسباندن (را) (به) / رهیدن (از) ← رهاندن (را) (از)

رَستن (از) ← رهاندن (را) (از)

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۵۷۵- اگر این تکواژ به فعل‌های گذرا به مفعول اضافه شود، آن را به فعل‌های گذرا به مفعول و متمم تبدیل می‌کند. به مصدرهای زیر توجه کنید:

پوشیدن (را) ← پوشاندن (را - به)　　خوردن (را) ← خوراندن (را - به)

چشیدن (را) ← چشاندن (را - به)　　فهمیدن (را) ← فهماندن (را - به)

۵۷۶- برخی از فعل‌های ناگذر که از مصدرهای «افتادن، آمدن، رفتن و ماندن» ساخته می‌شوند، به گونه‌ای دیگر گذرا می‌شوند. شکل گذرای آن‌ها به‌ترتیب از این قرار است:

«انداختن، آوردن، بردن و گذاشتن»

۵۷۷- **تغییر معنی در فعل**

به این جمله‌ها توجه کنید:

خورشید گرفت.

گرفتم که شما حقیقت را می‌گویید.

رستم پس از ماجرای سیاوش انتقام سختی از تورانیان گرفت.

علی کتاب را از دوستش گرفت.

باران گرفت.

۵۷۸- فعل «گرفت» در هریک از جمله‌های بالا معنای خاصّی دارد که با دیگری متفاوت است؛ مثلاً به معنای شروع شدن و کسوف و مسدود شدن، دو جزیی و به معنای تأثیر کردن، سه‌جزیی و به معنای ستاندن، چهارجزیی گذرا به مفعول و متمم است.

این اشتراک در لفظ است و فعل «گرفتن» در هر معنا، فعل دیگری به‌حساب می‌آید و نباید آن را همان فعل پیشین دانست.

۵۷۹- این مسأله منحصر به فعل نیست بلکه هر کلمه دو رویه دارد؛ رویه‌ی لفظ و رویه‌ی معنا و هریک از آن‌ها که تغییر کند، کلمه‌ای دیگر می‌شود مثلاً در فارسی امروز واژه‌ی «شیر» با وجود اشتراک صوری چون به سه معنای متفاوت (حیوان، لبن و شیر آب) می‌آید، سه واژه است.

۵۸۰- پس افعالی را دووجهی می‌نامیم که در همه‌ی کارکردهایشان به یک معنا بیایند؛ مثل «سوختن» که در گذرا و ناگذر یک معنا دارد اما اگر فعلی به دو یا چند معنا به‌کار رود در هریک از معانی خود، فعل جدیدی است؛ بنابراین در شمار فعل‌های دو یا چندوجهی نمی‌گنجد.

۵۸۱- **د) وجه**

چهارمین ویژگی فعل، وجه آن است. تلقّی گوینده یا نویسنده از جمله، مسلّم یا نامسلّم بودن یا امری بودن و نبودن فعل را وجه می‌گویند. در زبان فارسی امروز، سه وجه اصلی اخباری، التزامی و امری وجود دارد.

وجه { اخباری، التزامی، امری }

۵۸۲- **وجه اخباری**

۱- اگر گوینده به وقوع فعل یقین داشته باشد یا سخنش را قطعی مطرح سازد یا به تعبیری بی‌طرف باشد آن فعل از وجه اخباری است. همه‌ی ساخت‌های افعال جز ماضی التزامی و مضارع التزامی و دو ساخت امر، از وجه اخباری‌اند.

۲- هرگاه فعل گذشته از فعل‌های کمکی «باشم، باشی، باشد، باشیم، باشید، باشند» خالی باشد (از این افعال کمکی نباشد)، از وجه اخباری است.

۳- وجه اخباری در مضارع با تکواژ وجهی «می» همراه است.

۵۸۳- **وجه التزامی**

فعل در صورتی به وجه التزامی به‌کار می‌رود که وقوع آن به‌صورت الزام، تردید، آرزو، توصیه، شرط دعا یا میل مطرح شود: کاش بیاید، شاید نیاید و ...

ساختمان فعل ماضی التزامی چنین است: صفت مفعولی + باشم، باشی، باشد و ...

(به شرط آن‌که صفت مفعولی آن، کاربرد صفتی نداشته باشد).

جمله‌ای که در وجه التزامی باشد با یکی از عوامل التزامی‌ساز «باید، شاید، اگر، کاش، مبادا و ...» و برخی از فعل‌های دیگر مثل «خواستن و توانستن» همراه است. هم‌چنین بعد از فعل‌هایی که معنی یقین در آن‌ها نباشد: رفتم که او را ببینم.

۵۸۴- نشانه‌های وجه التزامی در ماضی، یکی از فعل‌های معین «باشم، باشی، باشد، باشیم، باشید، باشند» پس از صفت مفعولی فعل اصلی، و در مضارع «ب» پیش از فعل است. این تکواژ در فعل‌های مرکب معمولاً و در فعل‌های ساده به ندرت حذف می‌شود:

اگر نتیجه را اعلام کنند ... / اگر کتاب داری ... /

۵۸۵- در برابر هشت ساخت ماضی اخباری تنها یک ماضی التزامی وجود دارد. به عبارت دیگر، ماضی استمراری و ماضی بعید ساخت التزامی خاصّی ندارد و بعد از عوامل التزامی هم، همان ساخت اخباری آن‌ها به‌کار می‌رود. به این‌ترتیب:

ماضی ساده: سعید آمد. ← کاش سعید آمده باشد.

ماضی نقلی: سعید آمده است. ← کاش سعید آمده باشد.

ماضی استمراری: سعید می‌رفت. ← کاش سعید می‌رفت.

ماضی بعید: سعید رفته بود. ← کاش سعید رفته بود.

۵۸۶- در برابر دو مضارع غیرالتزامی تنها یک مضارع التزامی وجود دارد:

مضارع اخباری: سعید می‌رود. ← کاش سعید برود.

مضارع مستمر: سعید دارد می‌رود. ← شاید سعید دارد می‌رود.

۵۸۷- فعل آینده التزامی ندارد و در صورت لزوم از مضارع التزامی استفاده می‌شود.

آینده: سعید خواهد رفت. ← کاش سعید برود.

۵۸۸- فعل التزامی گاه بدون همراهی با عوامل التزامی‌ساز نیز می‌آید که بیش‌تر جنبه‌ی توصیه، دعا یا آرزو دارد:

نامه بنویسی، غذا هم بخوریم، این چند نفر با ما بیایند، خدا خیرتان بدهد.

صورت پرسشی برخی از این ساخت‌ها بر کسب اجازه دلالت می‌کند:

علی برود؟ ← یعنی: آیا اجازه می‌دهید که علی برود؟

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۵۸۹- **وجه امری**

فعلی که از وجه التزامی و اخباری نباشد، از وجه امری است. وجه امری دو ساخت بیش‌تر ندارد:

دوّم شخص مفرد ← برو + ϕ دوّم شخص جمع ← بروید

امر مفرد دارای شناسه‌ی ϕ و امر جمع شناسه‌ی «ید» دارد که با دوم شخص جمع وجه التزامی مشترک است. اما پیش از وجه التزامی عوامل التزامی‌ساز می‌آید:

بروید ← امر دوّم شخص جمع / اگر، کاش، شاید بروید. ← التزامی دوّم شخص جمع

۵۹۰- فعل امر پرسشی نمی‌شود. نشانه‌ی وجه امری تکواژ وجهی «ب» پیش از فعل امر است.

اگر فعل امر منفی شود آن را «نهی» می‌نامند. منفی شدن آن در فارسی امروز با «نَ» که به‌جای «ب» می‌آید، صورت می‌گیرد: بروید (امر) ← نروید (نهی)

تکواژ «مـ» برای منفی ساختن فعل امر مخصوص زبان ادبی است:

بروید (امر) ← مَروید (نهی ادبی)

۵۹۱- **هـ) معلوم و مجهول**

ابتدا لازم است به بررسی فعل گذرا به مفعول پرداخته، سپس به شناخت معلوم و مجهول و روش مجهول‌سازی توجّه می‌کنیم.

در جمله‌ی «نامه‌رسان نامه را آورد.»، فعل جمله به «نامه‌رسان» یعنی نهاد نسبت داده شده است. کلمه‌ی «نامه» مفعول واقع شده و نشانه‌ی آن «را» می‌باشد. حذف مفعول در این جمله ناممکن است زیرا مفعول در این‌گونه جمله‌ها یکی از اجزا (گروه‌ها)ی اصلی است. می‌توان در چنین جمله‌هایی نهاد را نگفت و فعل را به‌صورت زیر به مفعول یعنی «نامه» نسبت داد: «نامه آورده شد.»

۵۹۲- «کتاب خریده شد.»، در این جمله، «خریده شد» به مفعول نسبت داده شده است. فعل «خریده شد» را که به مفعول نسبت داده شده، فعل مجهول می‌گویند؛ چون فقط فعل گذرا به مفعول می‌تواند مجهول داشته باشد:

پس فعل مجهول همیشه از فعل‌های گذرا به مفعول ساخته می‌شود.

۵۹۳- فعل ناگذر را نمی‌توان در جمله به‌صورت مجهول به‌کار برد.

مثلاً «رفته شد» فعل مجهول نیست. چون از فعل «رفت» که ناگذر است، ساخته شده است؛ فعل معلوم فعلی است که به نهاد (فاعل) نسبت داده می‌شود و فعل مجهول فعلی است که به مفعول نسبت داده می‌شود.

هم‌چنین نهاد جمله‌ای که در آن فعل مجهول باشد، در واقع مفعول جمله‌ای بوده است که فعل آن معلوم است.

۵۹۴- حال به بررسی کامل فعل معلوم و مجهول می‌پردازیم:

۱- سیامک ماشینش را فروخته است.

۲- ماشین سیامک فروخته شده است.

خبر در هر دو جمله‌ی بالا «فروش ماشین سیامک» است. اما نحوه‌ی بیان خبر در دو جمله‌ی بالا متفاوت است:

اولی معلوم است و دومی مجهول.

* فعل معلوم را به نهاد نسبت می‌دهند: ویکتور هوگو «بینوایان» را نوشت.

فعل مجهول را به مفعول جمله‌ی معلوم - که اکنون نهاد شده - نسبت می‌دهند: «بینوایان» نوشته شد.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۵۹۵- جمله چگونه مجهول می‌شود؟ به جمله‌ی: «علی آن دو دوستش را دید.»، توجه کنید:

مراحل مجهول ساختن جمله‌ی معلوم	نهاد	مفعول	فعل
۱- نهاد را حذف می کنیم.		آن دو دوستش را	دید ϕ
۲- مفعول جمله را نهاد قرار می‌دهیم نشانه‌ی مفعولی را حذف می‌کنیم.	آن دو دوستش	ــــ	دید ϕ
۳- فعل جمله را به صفت مفعولی تبدیل می‌کنیم.	آن دو دوستش	ــــ	دیده
۴- از «شدن» فعلی متناسب با زمان اصلی به صفت مفعولی می‌افزاییم.	آن دو دوستش	ــــ	دیده شد
۵- شناسه را با نهاد جدید مطابقت می‌دهیم.	آن دو دوستش	ــــ	دیده شدند

۵۹۶- هم‌چنان که دیدیم، همیشه پس از مجهول ساختن فعل، شناسه‌ی آن با نهاد جدید مطابقت داده می‌شود:

نهاد مفرد		**شناسه‌ی مفرد**
سهراب	کتاب‌ها را به دانشگاه می‌بَر	ـَـ د.
نهاد جمع		**شناسه‌ی جمع**
کتاب‌ها	به دانشگاه برده می‌شو	ـَـ ند.

۵۹۷- مجهول «خریده» در زمان‌های مختلف:

فعل معلوم	فعل مجهول	زمان
خرید	خریده شد	ماضی ساده
می‌خرید	خریده می‌شد	ماضی استمراری
خریده بود	خریده شده بود	ماضی بعید
داشت می‌خرید	داشت خریده می‌شد	ماضی مستمر
خریده است	خریده شده است	ماضی نقلی
می‌خریده	خریده می‌شده	استمراری نقلی
خریده بوده	خریده شده بوده	بعید نقلی
داشته می‌خریده	داشته خریده می‌شده	مستمر نقلی
می‌خرد	خریده می‌شود	مضارع اخباری
بخرد	خریده شود	مضارع التزامی
خواهد خرید	خریده خواهد شد	آینده

۵۹۸- فعل امر هم به ندرت مجهول می‌شود ← مثال: بروید و در راه دفاع حق کشته شوید.
در زبان فارسی تمایل بر این است که اگر نهاد مشخص باشد، تا وقتی که می‌توان از ساختمان معلوم استفاده کرد، از مجهول استفاده نشود:
این منظومه توسط نیما یوشیج سروده شده است. ← این منظومه را نیما یوشیج سروده است.

۵۹۹- اگر فعل به‌صورت مجهول به‌کار رود، نهاد اولیّه‌ی آن حذف می‌شود؛ یعنی یک جزء آن کاسته می‌شود در حالی‌که فعل در اصل جزء نهاد را نیز دارد:

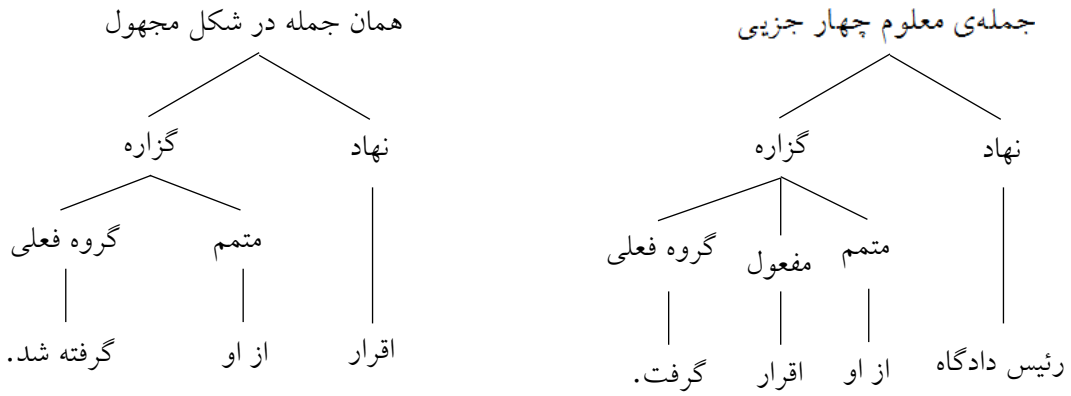

۶۰۰- با توجه به مثال بالا فعل، «گرفتن» است نه «گرفته شدن». هم‌چنان که مثلاً در فعل ماضی بعید «رفته بودند»، فعل اصلی «رفتن» است و ساده به حساب می‌آید نه مرکّب.
کاربرد فعل مجهول در فارسی زیاد نیست و تنها در موارد زیر ممکن است:
۱- در مواردی که گوینده نهاد را نمی‌شناسد یا نمی‌خواهد نامش را فاش کند.
۲- در مواردی که گوینده یا نویسنده فکر می‌کند خواننده نهاد را می‌شناسد.
۳- در مواردی که گوینده یا نویسنده، اطّلاعات را بدیهی و بسیار روشن فرض می‌کند. ← مثال: زمین و آسمان آفریده شد.

۶۰۱- **منفی کردن فعل‌ها**
هر فعلی ممکن است به‌صورت منفی نیز به‌کار رود. نشانه‌ی فعل نفی، تکواژ منفی‌ساز «نا» است که پیش از بن فعل به‌کار می‌رود. ← نرفت، نیامد
در فعل‌هایی که بیش از یک جزء دارند، جزء اول پیش از حرف نفی قرار می‌گیرد: برنیامد، فرونرفت، روی نداد.

۶۰۲- در فعل‌هایی که با جزء پیشین «می» به‌کار می‌رود، حرف نفی پیشین از «می» درمی‌آید نه پیش از ماده‌ی فعل: «نمی‌رفتم، نمی‌گویم». صورت منفی فعل امر، «نهی» خوانده می‌شود. نهی یعنی کسی را از کاری بازداشتن. نشانه‌ی نهی در گذشته، به‌جای «نا» تکواژ «مه» بوده است: مکن، مرو، مدان
اما در فارسی امروز برای نهی نیز همان تکواژ «نا» به‌کار می‌رود: نکن، نرو، ندان

۶۰۳- **پرسشی کردن جمله**
این عمل به دو طریق صورت می‌گیرد:
۱- پرسشی کردن با واژه‌های پرسشی: آیا حسن را دیدی؟
در نثر امروز معمولاً، یک کلمه‌ی پرسشی در جمله می‌آید نه بیش‌تر.
آهنگ این نوع جمله‌ها خیزان است و جواب ...

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۶۰۴- جواب این نوع پرسش‌ها اغلب آری یا نه است.
مانند: حسن را دیدی؟ آری.
جز جمله‌ی امری، هر جمله‌ای را می‌توان با کلمات پرسشی مانند: «آیا، چرا، چگونه» به‌صورت پرسشی درآورد.
۲- پرسشی کردن با آهنگ: نرفتی؟ باز هم درس می‌خوانی؟

۶۰۵- **صفت بیانی**
صفت‌های بیانی عبارت‌اند از: صفت بیانی عادی - فاعلی - مفعولی - نسبی - لیاقت
۱- صفت بیانی عادی: این واژه‌ها از نظر ساختمان چهار دسته‌اند:
الف) صفت ساده: آن است که فقط یک تکواژ داشته باشد: روشن، تاریک، خوب، سفید
ب) صفت مرکّب: از دو یا چند تکواژ آزاد یا مستقل ساخته می شود: جوان مرد، خوش‌سیما، روشن‌دل، سرخ‌رو

۶۰۶- ج) صفت مشتق: صفتی است که در ساختمان آن دست‌کم یک تکواژ وابسته بیاید و فقط یک تکواژ آزاد داشته باشد:
خردمند، کارگاه، شادمان
د) صفت مشتق - مرکّب: آن است که ویژگی‌های مرکب و مشتق بودن را با هم دارد. مانند: سرخ و سفید، سراسری، پر رفت‌وآمد، دوساله

۶۰۷- **۲- صفت فاعلی:** این صفت به اشکال گوناگون ساخته می‌شود و هر یک را نیز می‌توان از نظر ساختمان به انواع مشتق، مرکب و مشتق مرکب تقسیم کرد و در عین حال که برای هر یک قاعده‌ای داده می‌شود، نباید آن را قیاسی پنداشت.
گونه‌های مختلف صفت فاعلی به شرح زیر است:

۶۰۸- الف) بن مضارع + ـَ نده ← شنونده، گوینده، رونده
ب) بن مضارع + ا (= مشبهه = دائمی) ← بینا، روا، شنوا
پ) بن مضارع + ان (حالیه) ← خندان، دوان، نالان
ت) بن ماضی یا مضارع یا اسم + گار ← خواستگار، آفریدگار، آموزگار، کامگار
ث) بن ماضی یا مضارع یا اسم و صفت + گر ← دادگر، توانگر، کارگر، روشنگر

۶۰۹- ج) بن مضارع، اسم، صفت یا فعل امر + کار ← تراشکار، ریاکار، نیکوکار، بستانکار
چ) اسم + بن مضارع ← درس‌خوان، کینه‌جو، تیرانداز
ح) پیشوند + بن مضارع یا صفت ← نادان، نسوز، نااهل، ناوارد
خ) اسم، صفت، قید یا ضمیر مشترک + بن مضارع ← دادرس، خوش‌نویس، تندرو، خودجوش

۶۱۰- * اگر پسوند «گر» و «کار» به آخر اسم ذات افزوده شوند، اغلب صفتی می‌سازند که بر پیشه و حرفه دلالت می‌کند:
زرگر، مسگر، آهنگر، سیمان‌کار، سنگ‌کار

۶۱۱- * صفت فاعلی که با «ان» همراه است گاهی تکرار می‌شود و در این‌صورت بعضی اوقات «ان» از آخر اوّلی می‌افتد و در هر حال، این ترکیب معمولاً در جمله نقش قیدی دارد: دوان‌دوان، لرزان‌لرزان، پرسان‌پرسان، لنگان‌لنگان

۶۱۲- * گاهی ساخت فعل امر به تنهایی یا به‌صورت ترکیب، نوعی صفت فاعلی می‌سازد:
بگو بخند، بساز بفروش، تو دل برو

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۶۱۳- * از ترکیب بن مضارع با اسم یا کلمه‌ی دیگر نوعی صفت فاعلی مرکّب به‌دست می‌آید که گروهی آن را مخفّف صفت فاعلی که با نشانه‌ی «ـَ نده» می‌آید دانسته‌اند و برخی دیگر نیز آن را صفت فاعلی مرکّب مرخّم می‌نامند:
دانشجو = دانش‌جوینده، خداپرست = خداپرستنده

۶۱۴- ترکیب «اسم یا ... + بن مضارع» برخی فعل‌ها به‌جای فاعلی معنای مفعولی می‌دهد:
لگدکوب = لگدکوب شده، دست‌دوز = با دست دوخته شده، نوساز = نوساخته شده

۶۱۵- **۳- صفت مفعولی**: که بر دو گونه است:
الف) بن ماضی + ه / ـه (= e): گفته، خورده، دیده، رمیده
ب) اسم، صفت + بن ماضی = خوش‌دوخت، بادآورد

۶۱۶- * هر فعلی از نظر ساخت دارای صفت مفعولی است و شرط گذرا بودن فعل، ملاک ساخت آن نیست. صفت‌های مفعولی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:
الف) کاملاً صفت که می‌توانند به عنوان وابسته‌ی اسم در ساختمان گروه اسمی به‌کار روند از قبیل:
(در) گشوده، (پنجره) بسته، (پرچم) برافراشته، (دل) سوخته، آدم (خفته) و ...

۶۱۷- ب) واژه‌هایی که از نظر ساختمان، صفت مفعولی هستند اما کارکرد صفتی ندارند و در ساختمان فعل مجهول و ماضی بعید و التزامی و نقلی و بعید نقلی به‌کار می‌روند: دیده (شد)، شنیده (بود)، خورده (باشد)، کشیده (بوده است)
بعضی از این صفت‌ها اساساً کلمه‌ی مستقل نیستند و تنها در ساخت بعضی از زمان‌ها مانند ماضی نقلی و فعل مجهول به‌کار می‌روند مثل: آورده، فروخته، پرسیده

۶۱۸- اغلب صفت‌های مفعولی که به تنهایی کاربرد صفتی ندارند، وقتی با واژه‌های دیگر ترکیب شوند، صفت مفعولی مرکّب می‌سازند. مانند: «دیده، کشیده، باخته و رفته»، کاربرد صفتی ندارند اما در ترکیب‌های «رنج‌دیده، ستم‌کشیده، مال باخته، بر باد رفته» به‌کار رفته‌اند و صفت مرکّب ساخته‌اند.

۶۱۹- اگر به اول صفت مفعولی، اسم یا صفت یا لفظی دیگر افزوده شود، گاهی حرکت «ه / ـه» از آخر آن می‌افتد:
گل‌اندوده = گل‌اندود / پشمالوده = پشمالود
و گاهی نمی‌افتد: آب‌دیده، دل‌داده

۶۲۰- **۴- صفت لیاقت**: ساختمان آن چنین است:
مصدر + ی = صفت لیاقت: دیدنی، خوردنی، مُردنی و ...

۶۲۱- **۵- صفت نسبی**: به‌صورت‌های زیر ساخته می‌شود:
۱) اسم + ی ← نیلوفری، محمّدی، تهرانی، عقده‌ای.
برخی از واژه‌های پایان به «ه / ـه» به‌جای «ی» پسوند «گی» می‌گیرند و «ه / ـه» از آخر آن‌ها می‌افتد: خانگی، هفتگی
پسوند «ی نسبت» تنها پسوند زایا در زبان فارسی امروز است: لاستیکی، تلویزیونی

۶۲۲- ۲) اسم / صفت + انه ← روزانه، شبانه، عصرانه، محترمانه
برخی از واژه‌های پایان به «ه / ـه» به‌جای انه، گانه می‌گیرند: بچّگانه
۳) اسم یا گروه اسمی + ه ← کناره، ده‌ساله، سه‌روزه، همه‌کاره، چندماهه

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۶۲۳- ۴) اسم + ین / ینه ← زرّین، زرّینه / پشمین، پشمینه / سیمین، سیمینه
۵) اسم / صفت + گان / گانه ← دوگانه، چندگانه، جداگانه
۶) اسم + انی ← خسروانی، نورانی، روحانی، جسمانی

۶۲۴- ویژگی مذکّر و مؤنّث بودن در نوع صفت بی‌تأثیر است اما برخی ترکیب‌های وصفی دخیل به ظاهر چنین مطابقتی دارند. گرچه از نظر فارسی‌زبانان چنین صفت‌هایی مؤنّث شمرده نمی‌شوند، زیرا در زبان فارسی تمایز میان مذکّر و مؤنّث نیست جز به ندرت، آن هم در فارسی اداری مانند مدیره‌ی محترمه و در برخی اسم‌های خاص مثل: وحید ← وحیده / طاهر ← طاهره

۶۲۵- **گروه اسمی (۲) وابسته‌های وابسته**

جمله اصلی‌ترین واحد زبان است و اجزایی دارد. بعضی از این اجزا قابل حذف هستند. ← «وابسته» و برخی دیگر غیرقابل حذف‌اند. ← «هسته»

گاه اجزای اصلی جمله برای برخورداری از وضوح، دقّت و معنای کامل‌تر به وابسته‌هایی نیاز دارند. این وابسته‌ها را می‌توان از زنجیره‌ی کلام حذف کرد؛ مانند: قید، صفت، مضافٌ‌الیه و بدل.

۶۲۶- علاوه بر وابسته‌های یاد شده که با هسته رابطه‌ی مستقیم دارند - جز قید - وابسته‌های دیگری نیز هستند که از طریق وابسته‌ی مستقیم با هسته‌ی گروه اسمی ارتباط می‌یابند.
به این‌گونه اجزا، وابسته‌های وابسته (وابسته‌ی غیرمستقیم) می‌گویند:

۶۲۷- **۱- ممیّز:**

اغلب ممیّزها در مورد غیر انسان (حیوان و اشیا) به‌کار می‌روند. ظاهراً تنها ممیّز مخصوص انسان در زبان معیار امروزی «نفر» است. در گذشته این ممیّز برای «شتر» هم به‌کار می‌رفت. برخی از ممیّزها مثل «تا» میان انسان و غیر انسان مشترک‌اند؛ مثال:

چندتا آدم تحصیل کرده می‌شناسید؟

این ممیّز از جمله قابل حذف است؛ مثال: چند آدم تحصیل کرده می‌شناسید؟

۶۲۸- مشهورترین ممیّزها عبارت‌اند از:
- اصله / برای درخت: سه اصله درخت
- باب / برای خانه، دکان، کاروان سرا و ...: دو باب خانه، ده باب مغازه
- بند / برای کاغذ: سه بند کاغذ
- تخته / برای قالی، فرش و پتو و ...: یک تخته قالی و ...

۶۲۹- - تن / برای انسان به‌جای نفر: صد تن سرباز، ده تن آدم
- توپ / برای پارچه: دو توپ فاستونی
- جلد / برای کفش و جوراب و ...: هفت جفت جوراب

۶۳۰- - حلقه / برای چاه و فیلم و نوار: دو حلقه چاه
- دست / برای شش عدد ظرف و قاشق و لباس: سه دست قاشق
- دستگاه / برای اتومبیل، رادیو، تلویزیون: یک دستگاه رادیو
- دوجین / برای هر دسته یا بسته‌ی دوازده‌تایی: یک دوجین قرقره

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۶۳۱- - دهنه / برای دکان: یک دهنه دکان نانوایی
- رأس / برای گاو و گوسفند و ...: سه رأس گاو
- رشته / برای گردن‌بند و دست‌بند و نیز برای قنات و چاه و جز آن (به‌جای حلقه): سه رشته گردن‌بند، دو رشته چاه
- زنجیر / برای فیل: چهار زنجیر فیل

۶۳۲- - سر / هم برای انسان (به جای نفر) و هم برای گاو و گوسفند: پنج سر عائله، چهار سر گاو
- سنگ / برای آبیاری و آسیا: سه سنگ آب
- شاخه / برای سیم و لوستر و نبات: سه شاخه سیم، چهار شاخه لوستر، پنج شاخه نبات
- طاقه / برای شال و پتو و پارچه: دو طاقه شال

۶۳۳- - عدل / برای پارچه و پنبه: یک عدل پنبه
- عرّاده / برای توپ: دو عرّاده توپ
- فروند / برای کشتی و هواپیما: چهارده فروند کشتی
- قبضه / برای اسلحه‌ی سبک: دو قبضه هفت تیر، سه قبضه شمشیر

۶۳۴- - قرص / برای نان: چهار قرص نان
- نفر / برای انسان: چهار نفر انسان
- ورق / برای کاغذ: پنج ورق کاغذ

امروزه به جای اغلب ممیّزهای یاد شده «تا» به کار می‌رود که شامل انسان هم می‌شود؛ مثال:
چهار تا فرش، هفت‌تا گاو، چندتا هواپیما و ...

۶۳۵- **نکته**

واژه‌هایی مثل «نوع، جور، گونه» نیز ممیّز هستند که برای انسان و غیر انسان به‌کار می‌روند ولی در هیچ‌یک از کتاب‌های دستور به آن اشاره نشده است؛ مثال:
سه نوع غذا آماده کردیم. / سه جور جوراب داریم. / چهارگونه گیاه در این باغچه دیده می‌شود.

۶۳۶- **۲- «صفتِ صفت»**

درباره‌ی «صفتِ صفت» دو نکته گفتنی است:

الف) «صفتِ صفت» را نباید با تعدد صفت برای موصوف اشتباه گرفت؛ مثال:
مرد خوش‌لباس قدبلندی وارد مغازه شد.
در این مثال دو وابسته‌ی «خوش‌لباس» و «قدبلند» هر دو به هسته‌ی جمله - یعنی مرد - مربوط اند و هیچ‌یک وابسته‌ی دیگری نیست و نمودار پیکانی آن چنین می‌شود:

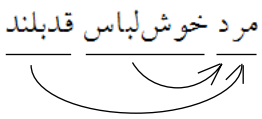

۶۳۷- در مثالِ: «چشمِ آبی روشن او به رنگ آسمان بود.»، واژه‌ی «آبی» وابسته‌ی «چشم» و واژه‌ی «روشن» وابسته‌ی «آبی» (وابسته‌ی وابسته) به شمار می‌رود و در نمودار پیکانی این‌گونه نشان داده می‌شود.

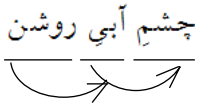

ب) «صفتِ صفت» اغلب درباره‌ی رنگ‌ها به‌کار می‌رود؛ مانند: پیراهن قهوه‌ای تیره.

۶۳۸- **۳- مضافٌ‌الیه مضافٌ‌الیه**

مضافٌ‌الیه اگرچه خود وابسته‌ی هسته است اما گاهی مضافٌ‌الیه دیگری وابسته‌ی آن می‌شود.

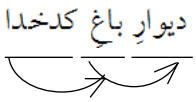

«دیوار: هسته / باغ: مضافٌ‌الیه / کدخدا: مضافٌ‌الیه مضافٌ‌الیه = وابسته‌ی وابسته»

۶۳۹- **۴- قید صفت**

گاهی ممکن است بین موصوف (هسته) و صفت قیدی برای توضیح صفت آورده شود که در این‌صورت، صفت و قید همراه آن، یک‌جا وابسته‌ی هسته (موصوف) می‌شوند.

مثال: دختر باهوش ← دختر: هسته / باهوش: صفت (وابسته)

دختر فوق‌العاده باهوش ← دختر: هسته / فوق‌العاده: قید صفت (وابسته‌ی وابسته) / باهوش: صفت (وابسته)

۶۴۰- نمودار «قید صفت» چنین رسم می‌گردد:

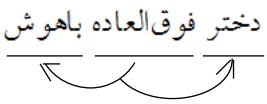

* گاهی صفت‌های بیانی نیز که در جایگاه اسم (هسته) قرار می‌گیرند، قید می‌پذیرند:

وقت خیلی دیر است. (صفت «دیر» در جایگاه مسند)

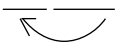

لقمان بسیار دانا بود. (صفت «دانا» در جایگاه مسند)

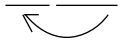

۶۴۱- **۵- صفت مضافٌ‌الیه**

در یک ترکیب اضافی گاهی یک صفت قبل یا بعد از مضافٌ‌الیه می‌آید و در مورد مضافٌ‌الیه توضیحی می‌آورد که به آن «صفت مضافٌ‌الیه» می‌گوییم:

کتابِ پسرِ بزرگ‌تر ← کتاب: هسته (مضاف) / پسر: مضافٌ‌الیه (وابسته) / بزرگ‌تر: صفت مضافٌ‌الیه (وابسته‌ی وابسته)

۶۴۲- مثال: کتاب این مرد ← کتاب: هسته / مرد: مضافٌ‌الیه / این: صفت مضافٌ‌الیه (صفتِ «مرد»): وابسته‌ی وابسته

روش همان معلّم ← روش: هسته (مضاف) / معلّم: مضافٌ‌الیه (وابسته) / همان: صفت مضافٌ‌الیه: وابسته‌ی وابسته

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۶۴۳- نمودار مثال‌های قبل، از این قرار است:

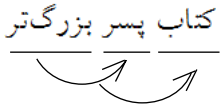

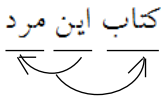

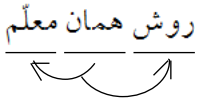

۶۴۴- نمودار «صفت صفت»، «مضافٌ‌الیه مضافٌ‌الیه»، «قید صفت» و «ممیّز» همواره به یک روش است اما نمودار «صفت مضافٌ‌الیه» به دو گونه‌ی زیر است:

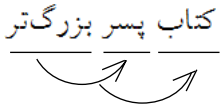

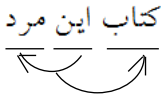

۶۴۵- ۱- ممیّز:

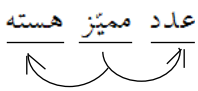

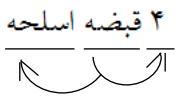

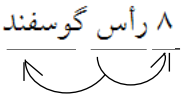

۶۴۶- ۲- صفتِ صفت:

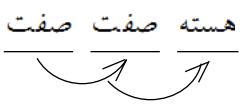

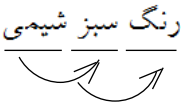

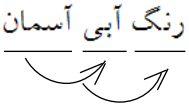

۶۴۷- ۳- مضافٌ‌الیه مضافٌ‌الیه:

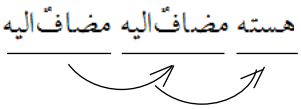

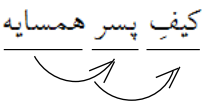

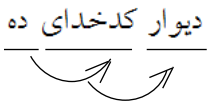

۶۴۸- ۴- قید صفت:

هسته قید صفت

هوای کاملاً بارانی معلم بسیار باسواد

۶۴۹- ۵- صفتِ مضافٌ‌الیه:

هسته مضافٌ‌الیه صفت

۱) (مضاف)

کتاب پسر بزرگ‌تر

هسته صفت مضافٌ‌الیه

۲) (مضاف)

کتاب این مرد

۶۵۰- * لازم به یادآوری است که آخرین فلش هر گروه اسمی در نهایت به هسته ختم می‌شوند:

عدد ممیّز هسته

هسته صفت صفت

هسته مضافٌ‌الیه مضافٌ‌الیه

هسته قید صفت

هسته مضافٌ‌الیه صفت

هسته صفت مضافٌ‌الیه

۶۵۱- * این نکته مهم است که «مضافٌ‌الیه صفت» نداریم؛ یعنی در ترکیب «هوای خوب تهران»، تهران مضافٌ‌الیهِ خوب نیست یعنی وابسته‌ی وابسته نیست. تهران و خوب هر دو وابسته‌ی هسته «هوا» هستند:

هوای خوب تهران

۶۵۲- نمایش عددی رابطه‌ی وابسته و هسته به قرار زیر است:

۱- ممیّز: ۲ به ۱ ← ۳ (هسته) ۱ ۲ ۳

۲- صفت صفت: ۳ به ۲ ← ۱ (هسته) ۱ ۲ ۳

۳- مضافٌ‌الیه مضافٌ‌الیه: ۳ به ۲ ← ۱ (هسته) ۱ ۲ ۳

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۶۵۳- ۴- قیدِ صفت: ۲ به ۳ ← ۱ (هسته)

۵- صفت مضافٌ‌الیه

۳ به ۲ ← ۱ (هسته) ۱ ۲ ۳

۲ به ۳ ← ۱ (هسته) ۱ ۲ ۳

۶۵۴- **متمّم اسم**

همان‌طور که می‌دانیم متمّم گروه اسمی است که پس از یکی از حروف اضافه می‌آید:

حرف اضافه + گروه اسمی

* سه نوع متمّم داریم که همگی از نظر ظاهر مانند فرمول بالا هستند ولی تفاوت‌های عمده‌ای از نظر دستوری با یک‌دیگر دارند.

۶۵۵- **انواع متمّم**: ۱- متمّم فعل ۲- متمّم قیدی ۳- متمّم اسم

۱- متمّم فعل: یکی از اجزای اصلی جمله است (در جمله‌های «سه جزیی با متمّم»، «چهارجزیی با مفعول و متمّم» و «چهار جزیی متمّم و مسند»).

* خردمندان از جنگ می‌پرهیزند.
* او کتاب را به دوستش داد.
* مردم به او لسان‌الغیب می‌گفتند.

۶۵۶- **۲- متمّم قیدی**: قابل حذف از جمله است و وجود و حضور آن در جمله اختیاری است:

علی از مدرسه با اتوبوس به خانه آمد.

علی آمد. (مدرسه و اتوبوس و خانه: متمّم قیدی)

۶۵۷- **۳- متمّم اسم**: گروه اسمی است که با کمک حرف اضافه همراه اسم می‌آید و توضیحی به آن می‌افزاید. متمّم اسم برای اسم در حکم متمّم اجباری برای فعل است؛ یعنی بعضی از اسم‌ها به حروف اضافه‌ی اختصاصی نیاز دارند تا معنای کاملی داشته باشند.

۶۵۸- همان‌گونه که متمّم اجباری (فعلی) جز با قرینه از زنجیره‌ی جمله قابل حذف نیست، متمّم اسم را هم بدون قرینه از جمله نمی‌توان حذف کرد.

برخی از این اسم‌ها و حروف اضافه‌ی اختصاصی آن‌ها از این قرار است:

مهارت (در)، نفرت (از)، مصاحبه (با)، ترس (از)، دشمنی (با)، گفت‌وگو (با)، آشنایی (با)، انتقاد (از)، جنگ «جنگیدن» (با)، علاقه (به)، نیاز (به) و ...

۶۵۹- متمّم‌های اسمی گاه چنان با اسم همراه‌اند که گویی جزیی از آن هستند و بدون آن نمی‌توانند نقش خود را در زنجیره‌ی جمله ایفا کنند؛ مثال:

الف) اشاره‌ای به موضوع می‌کنیم و می‌گذریم. (متمّم اشاره)

ب) برای مورّخان بزرگ ما، وفاداری به حقیقت امری اساسی است. (متمّم وفاداری)

ج) لشکرکشی‌های محمود به هندوستان را غزوات نامیده‌اند. (متمّم لشکرکشی)

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۶۶۰- همان‌طور که در مثال‌های زیر خواهیم دید، اسم‌هایی که نیاز به متمّم دارند، نقش‌های مختلفی چون نهاد، مفعول، متمّم و مسند می‌گیرند.
علاقه‌ی او به نقّاشی زیاد است. (علاقه: نهاد (مسندٌالیه))
علاقه‌ی او را به نقّاشی می‌ستایم. (علاقه: مفعول)
از علاقه‌ی او به نقّاشی سخن‌ها شنیدم. (علاقه: متمّم قیدی)

۶۶۱- * گاهی میان اسم و متمّم آن فاصله می‌افتد؛ مثال:
این مسأله با روش‌های تحقیقی که در دسترس علمای روان‌شناسی است، قابل تحقیق و اندازه‌گیری است. (متمّم اندازه‌گیری)

۶۶۲- * بخشی از اسم‌هایی که متمّم می‌گیرند، با ممیّز می‌آیند. در این حالت، متمّم همیشه جمع و حرف اضافه‌ی آن «از» است.

- چهار نفر از علما
- پنج اصله از درخت‌ها
- دو سه فروند از کشتی‌ها
- شش قبضه از اسلحه‌ها

۶۶۳- * پاره‌ای دیگر از اسم‌ها بدون ممیّز هم متمّم می‌گیرند. این متمّم نیز نشانه‌ی جمع دارد و این گروه همیشه با حرف اضافه‌ی «از» می‌آیند؛ مثال:

- عدّه‌ای از
- بعضی از
- بسیاری از
- تعدادی از
- کسی از
- یکی از
- بخشی از
- رقمی از
- پاره‌ای از
- قدری از

۶۶۴- * در بعضی از گروه‌های اسمی همراه با عدد کسری، وجود متمّم اسم، اجباری است اما در صورت حذف حرف اضافه‌ی اختیاری به جای آن، نقش‌نمای اضافه (کسره) می‌آید و متمّم به شکل مضافٌالیه اسم پیش از خود ظاهر می‌شود.

۶۶۵- مثال:
- یک‌چهارم از باغچه را بیل زدم. = یک‌چهارمِ باغچه را بیل زدم.
- دوسوّم از کارها تمام شد. = دوسوّمِ کارها تمام شد.
- یک‌صدم از درآمد کارخانه را خرج کرد. = یک‌صدمِ درآمد کارخانه را خرج کرد.

۶۶۶- * گاهی حرف اضافه به نقش‌نمای اضافه (= کسره) تبدیل می‌شود؛ مثال:
از مصاحبت با شما بهره بردم. = از مصاحبتِ شما بهره بردم.
احترام به پدر و مادر واجب است. = احترامِ پدر و مادر واجب است.
یادی از ما نمی‌کنی. = یادِ ما نمی‌کنی.

۶۶۷- * گاهی حرف اضافه از زنجیره‌ی جمله قابل حذف می‌گردد و جزیی دیگر جانشین آن نمی‌شود؛ مثال:
بعضی از مطالب غیر علمی = بعضی مطالب غیر علمی

۶۶۸- * گاهی متمّم اسم می‌تواند متمِّم داشته باشد که به آن «متمّمِ متمّم» می‌گویند؛ مثال:

از آشنایی با شما خوشحال شدیم.

متمّم اسم متمّم متمّم

انتقاد از دیگران نباید با توهین به آن‌ها همراه باشد.

متمّم اسم متمّم متمّم

(همراه)

۶۶۹- * گاهی متمّم اسم - یا به‌طور کلی متمّم - به سبب وجود قرینه یا بی‌اهمیّت بودن یا مشخّص بودن آن، از جمله حذف می‌شود؛ مثال:

بحث (با تو) بی‌فایده است. انتقاد (از دولت) سازنده است.

۶۷۰- ابلاغ و انتقال پیام از ذهنی به ذهن دیگر، به وسیله‌ی زبان صورت می‌گیرد و برای انتقال این پیام از واحدهایی استفاده می‌شود که به آن واحدهای زبانی می‌گوییم که به ترتیب عبارتند از: ۱- واج ۲- تکواژ ۳- واژه ۴- گروه ۵ - جمله. نخستین مرحله‌ی سخن یعنی کوچک‌ترین واحد زبانی واج است و سرانجام نیز به واج تجزیه می‌شود.

۶۷۱- ترکیب واحدهای زبانی به ترتیب (واج تا جمله) پیامی را ایجاد می‌کنند ولی باید توجه داشت که هر واحدی را به صورت دلخواه نمی‌توان ترکیب کرد یعنی درست است که واج‌ها را با هم ترکیب می‌کنیم و تکواژ به دست می‌آید ولی همین ترکیب باید با قواعد خاصی انجام بگیرد؛ مثلاً می‌توان واج‌های / ب/ ،/ ا/ ،/ ر/ ر ترکیب کرد و تکواژ «بار» به دست آورد ولی به هیچ وجه نمی‌توان این واج‌ها را به صورت / ا/ ،/ ر/ ،/ ب/ کنار هم قرار داد و تکواژ بی‌معنی و «ارب» ساخت.

۶۷۲- با توجه به شکل‌های الگوی هجایی باز هم می‌بینیم برخی از واژه‌ها نمی‌توانند ساخته بشوند، گرچه دقیقاً منطبق بر الگوهای یاد شده هستند. علّت این امر را زبان‌شناسان در این نکته می‌دانند که واج‌هایی که واج‌های مشترک یا نزدیک به هم دارند، معمولاً نمی‌توانند بی‌فاصله در کنار هم قرار گیرند. به عنوان مثال، واج‌های جفت‌های /ب/ پ/ و/ ج/ ،/ش/ و/ ت/ ، / د/ به هم نزدیک است و به این دلیل، کنار هم قرار گرفتن آنها در یک «هجا» ممکن نیست.

۶۷۳- آموختیم که ابلاغ و انتقال پیام به وسیله‌ی «زبان» صورت می‌گیرد و در این مرحله نیز ما از جمله استفاده می‌کنیم، پس جمله‌ی (مستقل) بزرگترین واحد زبانی است که از واحدهای کوچک‌تر ساخته شده است و خود جزئی از یک واحد بزرگ‌تر نیست. مثال:

«اختر شناسی علمی است که به مطالعه‌ی اجرام آسمانی می‌پردازد.»

۶۷۴- برای بیان هر مطلب قابل انتقال پیامی، ما از واحدهای زبانی استفاده می‌کنیم که هر کدام از این واحدها در ترکیبشان واحد بزرگ‌تر از خود را می‌سازند؛ مثلاً ترکیب واج‌ها با هم «تکواژ» را به‌وجود می‌آورند و یا از ترکیب تکواژها «واژه» بدست می‌آید. این واحدهای زبانی به ترتیب عبارتند از: ۱- واج ۲- تکواژ ۳- واژه ۴- جمله ۵ -جمله‌ی مستقل

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۶۷۵- یکی از واحدهای زبانی که به دلیل تنوع در انواع دارای اهمیّت خاصی نیز است، «تکواژ» است. تکواژ، واحد زبانی است که از یک یا چند واج ساخته می شود که گاهی معنا و کاربرد مستقل دارد؛ گاهی نیز کاربرد و معنای مستقل ندارد و در ساختمان واژه‌های دیگر به کار می‌رود. اگر بخواهیم نمودار انواع تکواژ را نشان دهیم، این‌گونه خواهد بود.

انواع تکواژ
- آزاد
  - قاعدی : کتاب
  - دستوری: برای
- وابسته
  - اشتقاقی : (بان) در (باغبان)
  - تصریفی: (ها) در (کتاب ها)

۶۷۶- گروه‌های سازنده‌ی جمله به دو شیوه در پی هم قرار می‌گیرند: ۱- شیوه‌ی عادی ۲- شیوه‌ی بلاغی. در شیوه‌ی عادی معمولاً نهاد همه جمله‌ها در ابتدای جمله و فعل آنها در انتهای جمله می‌آید و در صورت سه یا چهار جزئی بودن مفعول بعد از نهاد و متمم و مسند و بعد از مفعول می‌آیند. ولی شیوه‌ی بلاغی بیشتر به طرز نوشتن نویسنده و سبک وی بستگی دارد تا اینکه دستوری باشد. یعنی اجزای کلام بر حسب تشخیص نویسنده و برای تأثیر بیشتر سخن، جابجا می‌شوند.

۶۷۷- از میان همه‌ی اجزای جمله، نهاد جدا و نهاد پیوسته، در شخص و شمار با هم مطابقت می‌کنند، یعنی با فعل مفرد، نهاد مفرد می‌آید و با فعل جمع، نهاد جمع.
به همین جهت، جمع بستن هیچ یک گروه‌های اسمی جمله، به جز نهاد، در فعل تأثیرگذار نخواهد بود. مثال برای مطابقت نهاد جدا با نهاد پیوسته:
دانش آموزان همگی به اردو رفتند./ علی به تنهایی به مسافرت رفت.

۶۷۸- در برخی موارد به جهت احترام، ضمایر و حتی افعال را نیز تغییر می‌دهیم؛ مثلاً اگر بخواهیم به مخاطب احترام بگذاریم، به‌جای ضمیر «تو» از ضمیر «شما» استفاده می‌کنیم و یا به جای ضمیر «او» از ضمیر «ایشان». گاهی نویسندگان و سخنرانان نیز ضمیر اوّل شخص مفرد را به صورت «ما» استفاد می‌کنند، آن هم به دلیل اینکه خوانندگان و شنوندگان را با خود شریک بدانند: من معتقدم ← ما معتقدیم.

۶۷۹- گروه فعل مهم‌ترین عضو گزاره است و دست‌کم از یک فعل و شناسه درست می‌شود. به طور کلی گروه فعلی پنج ویژگی دارد: (شخص، زمان، وجه، گذر و معلوم و مجهول. یکی از ویژگی‌های مهم فعل، زمان آن است. هر فعل ممکن است یکی از سه زمان اصلی ماضی، مضارع و آینده را داشته باشد که جز آینده زمان‌های دیگر هر کدام به انواع مختلف تقسیم می‌شوند. یعنی ماضی به ۶ زمان و مضارع به ۳ زمان تقسیم‌بندی می‌شوند.

۶۸۰- از ویژگی‌های دیگر فعل، گذر است یعنی فعل یا ناگذر است یا گذرا. برخی از فعل‌ها را می‌توان با افزودن تکواژ «ان» گذرا ساخت. «ان» تکواژ سببی گذرا ساز است.این تکواژ به بن مضارع بعضی از فعل‌های ناگذر افزوده می‌شود و آن‌ها را گذرا به مفعول می‌کند. مانند: پرنده پرید. ← پرنده را پراند.
همه‌ی فعل‌های گذرا یا ناگذری که تکواژ «ان» را می‌پذیرند، گذرای سببی نامیده می‌شوند.

۶۸۱- فعل از نظر ساختمان و اجزای تشکیل‌دهنده‌ی آن بر سه نوع است: اگر بن مضارع آن فقط یک تکواژ باشد، «ساده» می‌نامند؛ اگر پیش از فعل ساده وندهایی از قبیل «بر، در، فرو، .... » بیاید، فعل پیشوندی ساخته می‌شودو در صورتی که به فعل ساده یا پیشوندی یک یا چند تکواژ آزاد اضافه شود، فعل مرکب خواهد شد.
برای تشخیص فعل ساده از مرکب، به دو ویژگی اساسی باید توجه داشت:
۱- گسترش پذیری ۲- نقش پذیری جزء همراه فعل

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۶۸۲- هر جمله‌ی ساده از اجزایی تشکیل شده است که حداقل از دو و حداکثر از چهار جزء است و مقصود از چند جزئی بودن جملات هم وجود همین اجزای اصلی در جمله است و تعداد اجزای جمله را فعل آن تعیین می‌کند؛ پس برای یافتن پاسخ درست باید به فعل جمله مراجعه کرد، زیرا بعضی ازفعل‌ها تنها به نهاد نیاز دارند و بعضی علاوه بر نهاد، اجزای دیگری نیز می‌طلبند.

۶۸۳- جمله‌ی ساده حداقل دو جزء دارد یعنی متشکل از نهاد و فعل است. اگر جمله جزء نهاد و جزء دیگری نیز بخواهد، سه جزئی خواهد شد که بر اساس فعل، سه جزئی با مفعول، متمم یا مسند می‌شود و اگر به دو جزء نیاز داشته باشد جمله‌ی چهار جزئی می‌شود. جمله ی چهارجزئی: مفعول با مسند - مفعول با متمم - متمم با مسند و دو مفعولی. پس بزرگترین جمله از لحاظ تعداد اجزا چهارجزئی است.

۶۸۴- جمله‌های سه جزئی اسنادی دو نوعند: یا با مسند می‌آیند یا با متمم. فارسی امروز، تنها دو فعل «بودن» و «شدن» و هم معنی‌های «شدن» مثل «گشتن» و «گردیدن» و دیگر مشتق‌های آن‌ها (مانند: است، می‌باشد، می‌شود و...) علاوه بر نهاد، مسند می‌گیرند و جمله‌های سه جزئی مسنددار می‌سازند. در پاره‌ای از جمله‌های سه جزئی (اسنادی) گاهی به جای مسند، متمم می‌آید.

۶۸۵- متمم دو نوع است: یا متمم فعل است یا متمم قیدی. متمم‌های قیدی نوعی از گروه‌های قیدی هستند و تفاوتشان با متمم‌های فعل در آن است که متمم فعل در جمله یکی بیش‌تر نیست: «با دانایان در آمیز.»، امّا تعداد متمم‌های قیدی را می‌توان افزایش داد: «علی به همراه دوستش با اتوبوس از خانه به مدرسه آمد.»، یا آن را از جمله حذف کرد: «علی آمد.»، زیرا متمم قیدی جنبه‌ی توضیحی دارد و فعل به آن نیاز ندارد امّا با حذف متمم، جمله ناقص می‌شود: «درآمیز.»

۶۸۶- یکی دیگر از تفاوت‌های متمم قیدی با فعلی در آن است که فعل‌هایی که به متمم نیاز دارند، دارای حرف اضافه‌ی اختصاصی هستند امّا فعل‌هایی که به متمم نیاز ندارند، دارای حرف اضافه‌ی اختصاصی نیستند، مثلاً «رفتن» هم با حرف اضافه‌ی «از» کاربرد دارد، هم «به» و هم «با». مانند علی از خانه رفت، علی به خانه رفت. اما نمی‌توان گفت: علی با پدرش می‌نازد.

۶۸۷- هر جمله دارای نهاد و گزاره است؛ شرط جمله‌های معمولی هم همین است. اما برخی از جمله‌ها ممکن است یکی از شرط های جمله‌های معمولی را نداشته باشند. این جمله‌ها استثنایی‌اند. گزاره‌ی این نوع جمله‌ها بدون فعل می‌آید. جمله‌های استثنایی سه نوع‌اند: جمله‌های یک جزئی بی‌فعل، دو جزئی بی‌فعل و سه جزئی بی‌فعل. در جمله‌های سه جزئی بی‌فعل واژه‌ی «یعنی» کار فعل را انجام می‌دهد؛ به عبارت دیگر «یعنی» معادل فعل است.

۶۸۸- هر گروه اسمی از یک اسم به عنوان هسته و یک یا چند وابسته‌ی پسین یا پیشین ساخته می‌شوند که یکی از آن وابسته‌های پیشین «شاخص» است. شاخص‌ها عناوین و القابی هستند که بدون هیچ نشانه یا نقش‌نمایی پیش از اسم‌ها می‌آیند و نزدیک‌ترین وابسته به هسته‌ی گروه اسمی‌اند. این واژه‌ها خود اسم یا صفت‌اند و در جای دیگر می‌توانند هسته‌ی گروه اسمی قرار گیرند.

۶۸۹- برای نشان دادن تعدد اسم از وابسته‌های پسین جمع (ها، ان و ...) استفاده می‌شود. برخی از واژه‌ها عربی هستند که به دو صورت مفرد و جمع وارد زبان فارسی شده‌اند.گاهی مفرد این واژه‌ها را با (ها/ ان) جمع می‌بندند: علّت ← علّت‌ها/ شریک ← شریکان و گاهی نیز جمع عربی آن‌ها یعنی صورت مکسّر را به کار می‌برند: علّت ← علل/ شریک ← شرکا.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۶۹۰- گروه اسمی از هسته و وابسته تشکیل می‌شود. هر یک از وابسته‌ها در صورت لزوم می‌تواند خود، وابسته داشته باشد. مانند: ممیز، صفت صفت، مضاف‌الیه. یکی از این وابسته‌ها «ممیّز» است. بین عدد و معدود (صفت شمارشی و موصوف آن) برای شمارش تعداد یا اندازه و وزن موصوف، اسمی می‌آید که وابسته‌ی عدد است و «ممیّز» نام دارد. ممیّز با عدد همراه خود یک جا وابسته‌ی هسته می‌شود.

۶۹۱- خواندیم که متمم بر دو نوع است: متمم قیدی و متمم فعلی. برخی از متمم‌ها نیز هستند که مانند متمم‌های قیدی قابل حذف نیستند و مثل متمم‌های فعلی نیز وابسته به فعل نیستند. این گروه از متمم‌ها را «متمم اسم» می‌نامند. «متمم اسم»، خود گروه اسمی است که با کمک حرف اضافه، وابسته‌ی اسم قرار می گیرد وتوضیحی بدان می‌افزاید. مانند: علاقه‌ی او به $\frac{\text{مطالعه}}{\text{متمم اسم}}$ زیاد است.

۶۹۲- نویسنده و گوینده می‌توانند برای جلوگیری از تکرار آن‌چه را که خواننده و شنونده حدس می‌زنند، حذف نمایند. به این ترتیب، هریک از اجزای کلام در صورت وجود قرینه می‌تواند حذف شود. اگر حذف براثر تکرار و برای پرهیز از تکرار صورت گیرد، آن را حذف به قرینه‌ی لفظی گویند امّا اگر خواننده یا شنونده از سیاق سخن به بخش حذف شده پی ببرد، حذف به قرینه‌ی معنوی است.

۶۹۳- واژه ممکن است یک تکواژ یا بیش‌تر باشد، با توجه به تعداد تکواژهای تشکیل‌دهنده‌ی واژه‌ها، می‌توان آنها را به واژه‌های ساده و غیر ساده تقسیم کرد. واژه‌ی ساده یک تکواژ دارد: آب، ولی واژه‌ی غیر ساده بیش از یک جزء دارد. که به سه صورت: مرکب (کتابخانه)، مشتق (دانشمند) و مشتق - مرکب (دانش آموز) می‌آید.

۶۹۴- در واژه‌های غیر ساده، هیچ تکواژی نمی‌تواند درمیان اجزای تشکیل‌دهنده‌ی واژه قرار گیرد؛ مثلاً در واژه‌ی خوش‌نویسان آوردن گروه اسمی وابسته‌دار، تنها به این شکل درست است: خوش‌نویس‌ها، این خوش‌نویس، کدام خوش‌نویس و خوش‌نویس ممتاز. امّا به شکل‌های روبه‌رو یا مانند آن نمی‌تواند بیاید: خوش‌هانویس، خوش این نویس، خوش کدام نویس و خوش ممتاز نویس.

۶۹۵- اجزای واژه‌های غیر ساده گاه آن‌چنان با هم ادغام می‌شوند که تشخیص ساده از غیر ساده ممکن نیست؛ مثلاً می‌دانیم که «دُشخوار» از دو جزء «دُش + خوار» ساخته شده است. امّا امروزه این نوع واژه‌ها از نظر اهل زبان، ساده به شمار می‌آیند، چون اهل زبان پیشینه‌ی باستانی زبان را در نظر نمی‌گیرند، بنابراین واژه‌هایی مثل تابستان، دبستان، سیاوش و ... را باید ساده به حساب‌آورد.

۶۹۶- هر واژه، تنها یک تکیه دارد: گفت. اگر به این واژه، یک «وند» بیفزاییم و از آن کلمه‌ی مشتق بسازیم، باز هم یک تکیه دارد: گفتار و اگر باز هم به آن کلمه یا «وند» دیگری بیفزاییم، به طوری که حاصل آن، یک واژه‌ی مرکب، مشتق یا مشتق - مرکب باشد، باز هم یک تکیه دارد: گفتارها، گفتار درمانی؛ بنابراین هر واژه، گرچه از اجزایی تشکیل شده باشد، چون در نهایت یک کلمه است، تکیه‌ی آن هم فقط یکی است.

۶۹۷- مجموع مضاف و مضافٌ‌الیه یا موصوف و صفت یا ترکیب‌های عطفی، هنگامی که به هم می‌پیوندند و تشکیل یک کلمه بدهند، تنها یک تکیه می‌گیرند؛ مثلاً: پسرِ عموْ ← پسر عموْ. «وند» میانی این واژه‌ها به تدریج حذف می‌شود: پسرْ عمو، کارْ دستی. تکواژ میانی این واژه‌ها از نوع نقش‌نمای متمم، نقش‌نمای اضافه و صفت و نقش‌نمای پیوند و در نتیجه، واژه بوده است، از قبیل تخت ـِ خواب/ جست‌وجو امّا امروزه با توجه به این که در ساختن واژه‌ی جدید به کار می‌رود، «وند» است نه واژه.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۶۹۸- واژه از نظر ساختمان به چهار دسته تقسیم می‌شود: ساده، مشتق، مرکب و مشتق- مرکب. واژه‌های مشتق از یک تکواژ آزاد و یک یا چند تکواژ وابسته تشکیل می‌شود. تکواژ آزاد را «پایه» وتکواژ وابسته را «وند» می‌نامند. «وند» را از نظر جای قرار گرفتن آنها در ساختمان واژه، به سه نوع پیش‌وند و میان‌وند و پس‌وند تقسیم می‌کنند.

۶۹۹- یکی از مهم‌ترین پسوندهایی که در ساختمان واژه از آن‌ها جهت ساختن واژه‌های مشتق و مشتق- مرکب استفاده می‌شود، «ی» است که اگر به اسمی اضافه شود که آن اسم به ـه/ ه ختم شود، «ی» به «گی» تبدیل می‌شود؛ مثل واژه‌های خانگی، خانوادگی، مردانگی و .... باید به این نکته توجه داشت که در این نوع ترکیب واج آخر (ـه/ ه) از واژه حذف می‌شود.

۷۰۰- «گری» یکی دیگر از پسوندهای مهم در ساختمان واژه‌هاست. این پسوند با صفت ترکیب می‌شود و اسم می‌سازد مانند وحشی‌گری، موذی‌گری، یاغی‌گری و ... . البته این واژه‌ها را نباید با واژه‌های دیگر نظیر کوزه‌گری اشتباه گرفت چون پسوند واژه‌های وحشی‌گری، موذی‌گری و ... «گری» است ولی پسوند «کوزه‌گری» تنها «ی» است. چرا که کوزه‌گر به تنهایی استعمال می‌شود امّا وحشی‌گر و موذی‌گر مستعمل نیستند.

۷۰۱- واژه‌های غیرساده را می‌توان به عناصر سازنده تقسیم کرد. مثلاً واژه‌های «همکاری» و «بی‌سر و سامانی» را می‌توانیم به صورت همکار + ی/ بی‌سر و سامان + ی تقسیم کنیم و حتی در تجزیه‌ی بعدی صورت‌های دیگر آنها را می‌توان به شکل روبه‌رو نشان داد: هم + کار/ بی + سروسامان. ولی تجزیه‌ی واژه‌ها به عناصر روبه‌رو نادرست است: هم + کار/ بی‌سر + و + سامانی؛ چون همه‌ی صورت‌های اخیر، رایج نیستند و واژه‌ها همیشه با عناصر رایج زبان ساخته می‌شوند.

۷۰۲- متون نظم و نثر قدیم از نظر جمله و ویژگی‌های آن با نظم و نثر امروزی متفاوت است. برخی از ویژگی‌هایی که امروزه مردود شمرده می‌شود و عیوب جمله است، در متون گذشته رایج بوده است؛ مثلاً تکرار یکی از مواردی است که در نظم و نثر امروزی تا حد امکان سعی می‌شود از آن پرهیز شود؛ درحالی‌که در متون گذشته تکرار در جمله رایج بوده است و عیب هم شمرده نمی‌شد. مثال: به نام آن خدای که نام او راحت روح است و پیغام او مفتاح فتوح است.

۷۰۳- مطابقت نهاد با فعل جمله موضوعی است که امروزه کاملاً رعایت می‌شود و عدم رعایت آن (عدم مطابقت نهاد اختیاری با شناسه) موجب نادرستی جمله می شود (مگر چند مورد از استثناهایی که قبلاً خوانده شده است.)؛ در حالی‌که این امر در متون قدیم رایج بوده و عیب نیز شمرده نمی‌شده است. مثلاً برای نهاد جمع (انسان) فعل مفرد می‌آورند: خورش‌ها $\frac{\text{بیاراست}}{\text{مفرد}}$ $\frac{\text{خوالیگران}}{\text{جمع}}$

۷۰۴- برای بیان جمله نظم و ترتیبی لازم است که تا حد امکان باید رعایت شود، از قبیل ابتدا آمدن نهاد جمله و آمدن فعل در انتهای جمله؛ ولی در متون قدیم گاهی جای اجزای جمله تغییر می‌کرد و ظاهراً نظم امروزی را نداشت که از جمله دلایل آن اقتضای بلاغت کلام و عامل وزن و قافیه بود. مثال: تقدیم مفعول برای تأکید که هم رحم اگر نکند مدّعی خدا بکند.

۷۰۵- در فعل نیز همانند جمله در متون گذشته ویژگی‌هایی بوده است که ما آن‌ها را در متون نظم و نثر قدیم و آثار گذشتگانمی‌بینیم. برای مثال ساختن زمان ماضی استمراری که جز آن چه امروز معمول است (می + ماضی ساده)، سه شیوه‌ی دیگرنیز معمول بوده است: ۱- همی + ماضی ساده (هم‌چنین بانگ همی کرد و حلوا همی ستد) ۲- ماضی ساده + ی (وی پاره‌ای حلوا بدو دادی) ۳- همی/ می/ بـ + ماضی ساده + ی (مادر ابراهیم روز او را شیر همی دادی)

۷۰۶- روش ساختن مضارع اخباری نیز ویژگی فعلی متون گذشته است که علاوه بر روش فعلی (می + بن مضارع + شناسه) از چهار شیوه‌ی دیگر نیز استفاده می شده است:

۱- بن مضارع + شناسه ← مردی از در درآید که منظور حق است.

۲- «ب» + بن مضارع + شناسه ← بخواهد هم از تو پدر کین من/ چو بیند که خاک است بالین من

۳- می/ همی + ب + بن مضارع + شناسه ← پسر گفتش ای بابک نامجوی/ یکی مشکلت می‌بپرسم بگوی

۴- همی + بن مضارع + شناسه ← دل من همی بر تو مهر آورد/ همی آب شرمم به چهره آورد

۷۰۷- در شعر و نثر کهن، برای دعا نیز فعل خاصّی وجود داشته است؛ مثلاً فعل «بادی» برای دوم شخص مفرد در مصراع «همواره جوان بادی و تن‌درست» از شاهنامه‌ی فردوسی که از «بن مضارع + ا + شناسه» ساخته می‌شد. گاهی نیز تکواژ «ا» پس از شناسه می‌آمده است: «منشیندا از نیکوان جز تو کسی بر جای تو/ کم بیندا جز من کسی آن روی شهرآرای تو» گاهی نیز در فعل دعایی مثبت یا منفیِ «بودن» پس از شناسه «ا» می‌افزوده‌اند: «تا باد چنین بادا»

۷۰۸- قبلاً خوانده‌ایم که یکی از ویژگی‌های فعل«گذرا» یا «ناگذرا» بودن آن است یعنی اگر فعل فقط به نهاد نیاز داشته باشد «ناگذر» و اگرعلاوه بر نهاد به جزء دیگری هم نیاز داشته باشد «گذرا» است. در متون گذشته برخی از فعل‌ها که امروزه گذرا هستند، به صورت ناگذرا نیز به کار رفته‌اند: مثل فعل «افزودن» در بیت زیر:

«سنگ بد گوهر اگر کاسه‌ی زرین بشکست قیمت سنگ نیفزاید و زرکم نشود»

۷۰۹- هر گروه اسمی از یک هسته‌ی جدا (اجباری) و یک یا چند وابسته‌ی (اختیاری) تشکیل می‌یابد که برخی از وابسته‌ها قبل از هسته می‌آیند (وابسته‌ی پیشین) و برخی دیگر بعد از هسته (وابسته‌ی پسین) در نظم و نثر کهن وابسته‌ها نیز با متون امروزی تفاوت‌هایی داشته است. مثلاً برای «نکره» در متون گذشته دو نشانه وجود داشته است: یکی وابسته‌ی پسین «ی» و دیگری وابسته‌ی پیشین «یکی» یا «یک» مانند:

«یکی خنجر آبگون بر کشید همی خواست از تن سرش براید»

۷۱۰- از ویژگی‌های دیگر فعل در متون گذشته می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- در ساختن فعل مجهول علاوه بر فعل «شدن» با افعال «آمدن و گشتن»: گفته آمده است ده تن بدست سمک کشته گشتند.

۲- افزودن «بـ» بر سر انواع فعل حتّی فعل‌های منفی: هیچ خلق آن خواب آشکار نکرد و بنگفت.

۳- فعل «گفت» گاهی به صورت «گفتا» هم به کار رفته است:

گفتا برون شدی به تماشای ماه نو از ماه ابروان منت شرم باد، رو

۷۱۱- یکی از انواع نقش‌نماها، «را» است که در گذشته انواع گوناگونی داشته است از آن جمله:
۱- نشانه‌ی فکّ اضافه (اضافه‌ی گسسته) : او را دلارام نام است= نامِ او .....
۲- به جای حرف اضافه‌ی «بـ»، «بر»، «برای» و «از» می‌آمده است: تن سرت را که خواهد گریست= بر تن .....
۳- نشانه‌ی مالکیت: در این کاربرد، همیشه با فعل «بودن» و مشتقّات آن می‌آید: ما به فلک می‌رویم، عزمِ تماشا که راست؟
۴- نشانه‌ی قید: شب را به بوستان با یکی از دوستان به اتفّاق مبیت افتاد.

۷۱۲- متمم که امروزه با یک حرف اضافه می‌آید، در گذشته گاهی دو حرف اضافه می‌گرفته است. مانند:
بگیر و به گیسوی او بر بدوز به نیک‌اختر و فال گیتی‌فروز
گاهی به جای حرف اضافه‌ی ساده‌ی «برای» در متون گذشته، حرف اضافه‌ی مرکب «از برای» می‌آمده است: «این چه سختی و مشقّت است که تو از برای دانه‌ای بر خود نهادی؟» و «که» نیز از جمله‌ی نقش‌نماهاست و امروه فقط حرف ربط است امّا در گذشته گاهی حرف اضافه نیز بوده است: به نزدیک من صلح بهتر که جنگ (= از جنگ)

۷۱۳- حذف در جمله نیز با وجود قرینه در متون نظم و نثر رایج است که در گذشته نیز حذف تمام یا بخشی از جمله، نمونه‌های متعدّد ومتنوّع دارد، از آن جمله:
۱- حذف یک جمله که بخشی از یک جمله‌ی مرکّب است: بگو اگر بیایی و مسلمان شوی |___| و اگرنه، که سپاهی بفرستم سوی شما که طاقت ایشان ندارید.
۲- حذف فعل معیّن به قرینه‌ی لفظی جمله‌ی هم‌پایه با ناهم‌پایه: هرگز از دور زمان ننالیده بودم و روی از گردش آسمان در هم نکشیده |___|.

۷۱۴- از موارد دیگر حذف که می‌توان به آن اشاره کرد، حذف فعل اسنادی به قرینه‌ی معنوی از جمله‌هایی که مسند آنها صفت برتر است: از گرسنگی مردن، به که به نان فرومایگان سیرشدن.
و هم‌چنین حذف فعل اسنادی از هر دو جمله‌ی هسته و وابسته به قرینه‌ی معنوی: نه هرکه به قامت مهتر |___ ، به قیمت بهتر |___|.
شناسه نیز که امروزه حذف آن امکان‌پذیر نیست، در گذشته حذف می‌شد: پیر فرتوت را از میان کار بیرون می‌آورند و زمام کار بدو سپرده [= سپردند] .

۷۱۵- نوع وابسته‌ی وابسته را در بیت زیر مشخص کنید.
سینه خواهم شرحه‌شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق

۱- املا

قلم روان و رسا/ تلقّی شدن/ حلّ و فصل امور/ بصره، کوفه و فسطاط/ دارالإماره/ اعتکاف صوفیّه/ حوزه‌های مقابله و تلاوت/ تجوید و قرائت قرآن/ حلقه‌های اذکار/ مفهوم انتزاعی/ هدف انتفاعی/ ایران و بیزانس/ تطبیق یافتن/ الواح و کتیبه‌ها/ بانگ قاری/ قندیل درخشان/ ملجأ پاک/ احیای هنر قدیم/ عدل مظفّر

۲- املا

به تعداد غلط های املایی در عبارت زیر توجّه می‌کنیم:

«از خان تو بسی خوردم و از قریب‌نوازی تو بسی آسودم. از من چنان‌که باید سپاس‌گذاری برنمی‌آید؛ مگر آن‌که خدا حقّ تو را عدا کند.»

۱- خوان: سفره ۲- غریب‌نوازی ۳- سپاس‌گزاری ۴- ادا

۳- **چه کلماتی اهمّیّت املایی دارند؟**

- کلماتی اهمّیّت و ارزش املایی دارند که در ساختمان آن‌ها واج‌های چند شکلی وجود داشته باشد؛ مانند: ذلیل، زیور، ظهر، ضمانت

- بیش‌تر کلماتی که اهمّیّت املایی دارند، کلماتی هستند که اوّلاً عربی رایج در فارسی‌اند؛ ثانیاً یک یا چند حرف از حروف چند شکلی را با خود دارند. به بیان دیگر، کلمه‌ای اهمّیّت املایی دارد که می‌تواند چند شکل مکتوب داشته باشد و باید شکل صحیح آن را هنگام نوشتن انتخاب کرد.

- بین «صدا» و «حرف» کلمات غیرعربی، غالباً تطابق یک‌به‌یک وجود دارد؛ بنابراین، در املای آن‌ها مشکل چند شکل‌نویسی نخواهیم داشت.

۴- مستور: پوشیده ستر: پوشش، پرده ستار: پوشاننده استتار: مخفی شدن
ستور: چهارپا، حیوان مسطور: نوشته شده سطر: خط سطور: جمع خط؛ خطوط

۵- فراق: دوری فرقت: جدایی مفارقت: جدایی فراغ: آسایش
فراغت: آسایش، آسودگی

۶- مضامین: جمع مضمون مضمون: محتوی مذموم: زشت، نکوهیده مذمّت: نکوهش
ذمیمه: زشتی ضمیمه: پیوست

۷- پروردگارا، روا مدار که سر به دنبال هوس بگذارم و در ظلمات جهل و ضلال، از چراغ هدایت به دور افتم و بیغوله را از شاهراه باز نشناسم.

* لغات مهم املایی: هوس - بگذارم - ظلمات - ضلال - بیغوله

۸- * ضلال: گمراهی * زَلال: جمع زلّت؛ خطاها، لغزش‌ها * زُلال: شفاف
ظلال: تاریکی، سایه‌ها * ذلال: خواری، ذلّت

۹- تاق ← آن‌چه در کویر می‌روید، گز و تاق است.
سفیر ← گویی سفیران عالم دیگرند در کویر...
اسرار ← عصر الهام در فضای اسرارآمیز آن
سوت ← کلوخ تیپا خورده‌ای سوت و کور مرگبار

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۱۰- گروه کلمات املای شماره‌ی دو

خصایل و سجایا ← (خصایل: جِ خصلت / سجایا: جِ سجیه)

تضریب و سخن‌چین: دو به هم‌زنی، فتنه

سطور کتاب ← ستوران: چهارپایان / مستور: پوشیده و پنهان

زعارت و شرارت ← زعارت: بدخویی، بدخلقی، تندمزاجی

جبّه‌ی حبری‌رنگ ← جبّه: جامه‌ی بلند و گشاد که روی لباس‌های دیگر پوشند. / حبری‌رنگ: سیاه‌رنگ

درّاعه‌ی پاکیزه ← جامه‌ی بلند که شیوخ و زاهدان پوشند، جبّه، بالاپوش

موزه‌ی میکائیلی ← نوعی کفش

۱۱- جبّه‌ی خَلَق‌گونه ← خَلَق‌گونه: کهنه، ژنده، پوشیده

ستوران لاغر ← ستوران: چهارپایان

محاورات اشخاص ← محاورات: جِ محاوره: گفتگو

ایجاز و اطناب ← ایجاز: کوتاه سخن گفتن و فهماندن مطلب در کوتاه‌ترین سخن / اطناب: درازگویی

نکته‌ی عبرت‌آموز

غدّار و فریفتگار ← مکّار و حیله‌گر

۱۲- قابل تأمّل ← تأمّل: تفکّر و استنباط

بلیغ و زدوده

طنین خاص ← طنین: آوا، آهنگ، صدا

حسن تألیف ← پیوند مناسب اجزای سخن با هم. بِهْ‌گزین کردن

اقتضای مقام

مستلزم تأمّل ← مستلزم: لازم‌دارنده

۱۳- زیب و پیرایه ← زیب: زیبایی و زینت

ژرف‌نگری و استغراق

تهذیب و تربیت

عرفان محض ← محض: خالص، ناب، فقط

توجّه و عزلت ← عزلت: گوشه‌نشینی برای عبادت

طاعن و ستیزه‌جو ← طاعن: طعنه زننده

۱۴- غایت و فرجام ← نهایت

مآخذ گونه‌گون ← مآخذ: جِ مأخذ: منبع، سرچشمه

جذْبه‌ی روحانی ← جذْبه: کشش

نکته‌سنجی بدیع ← بدیع: نو، تازه

لذّات معنوی

مثابه و مانند ← مثل، به‌سان

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۱۵- عُجب و خودبینی ← نخوت، تکبّر و غرور
فراغِ مُلک ← راحتی و فراخی و گشادگی سلطنت
سطوت سلطنت ← سطوت: شکوه، غلبه، وقار، حشمت، مهابت
توقّع و چشم‌داشت
توصیف ایثارگری
نهضت عاشورا

۱۶- مرثیه‌ی ناسروده ← رثا: سوگواری (رَسا: بلند، واضح)
سکوت ابهام‌آمیز
رشته‌ی ناگسستنی ← ناگسستنی: جدا نشدنی
علاقه‌ی تحسین‌آمیز
نفاق و دورویی
نگاه تأثّرآمیز
اشاعه و ترویج ← پراکندگی و گسترش

۱۷- رشته‌ی نامرئی
تأنّی و آهستگی ← وقار و طمأنینه
تحلیل قوا ← قوا: جِ قوّه
خار و خاره
فرعونیان و قبطیان
طور سینین
ناحیه‌ی شقیقه

۱۸- اشتهای زایدالوصف ← اشتها: میل
چهره‌ی مصمّم ← مصمّم: بااراده و تصمیم‌گرفته
رفتار ترحّم‌آمیز
رمق حیات ← حیات: زندگی
شیوه و نسق ← نسق: قاعده و روش
فرقت و جدایی ← فراق: جدایی، دوری / فراغ: راحتی، آرامش، آسایش

۱۹- نمایش‌نامه‌ی مکبث ← اثر ویلیام شکسپیر
تصاویر بدیع ← بدیع: نو، تازه
غزلواره‌های شکسپیر
نعمت و موهبت
غرّه‌ی جوانی
نظر رایزنان ← رایزن، مشاور
راهب فرزانه

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۲۰- اسطوره‌ی ققنوس ← ققنوس: پرنده‌ی افسانه‌ای
مرغان خوش الحان ← خوش الحان: خوش صدا، خوش آهنگ / الحان: جِ لحن
قانع و متقاعد
دلکش و بهجت‌انگیز
موقّر و متواضع
توجّهات عامّه

۲۱- شرح اغراق‌آمیز ← اغراق‌آمیز: مبالغه‌آمیز، بیش از حد متعارف و معمول
حرکات طعن‌آلود
جاذبه‌ی سحرانگیز
تیره و بی‌فروغ
لمحه و لحظه ← لمحه: مدّت‌زمانی اندک چون چشم بر هم زدن
شراره‌ی سیّال ← سیّال: روان، در حرکت

۲۲- بافت ابهام‌آمیز
ثقبه و سوراخ
سفر و حضر ← این دو واژه متضاد هستند.
قلیه‌ی حلوا
اضغاث احلام ← خواب‌های پریشان
حبسیّه و بثّ الشّکویٰ ← اشعاری که معمولاً در زندان و در شکایات از اوضاع زندگی سروده می‌شود.

۲۳- وصال و فراق ← این دو واژه متضادند.
عود و ساج
سبز و نغز
حسّان عجم ← لقب خاقانی شروانی شاعر قرن ۶ هـ.ق است.
به‌رغم و برخلاف
پیک زرّین قبا ← زرّین قبا: طلایی جامه، دارای لباسی از نوع طلا

۲۴- حماقت و جهالت
استدعا و تمنّا
سیاق مطلب ← سیاق: سبک
اصل تنازع ← تنازع: نزاع و جنگ برای زنده ماندن
حظّ و بهره ← محظوظ: بهره‌ور
تأمّلات درونی

۲۵- بقچه‌ی چل تکّه
موزه‌ی لوور
مرد موقّر
عزل رئیس‌الوزرا
دقّت و صحّت
سیره و مغازی

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۲۶- اطلس‌های تاریخی
قدّیس و پاک
اصول ظالمانه
پانسیون ارزان قیمت
برهمن‌های هم‌میهن
صدای به عمد
لذّت غریب

۲۷- آرام و بی‌دغدغه
صدرالمتألّهین شیرازی
اغراق و بزرگ‌نمایی
تعصّب و غرض‌ورزی
سوءظن
فراست و زیرکی ← دها، ذکاوت.

۲۸- زهّاد و عبّاد ← زهّاد: جِ زاهد / عبّاد: جِ عابد.
حافظِ لسان‌الغیب
معادل و هم‌طراز
خلاّقیّت و سازندگی
اعصارو قرون
حسّ غریب

۲۹- تن‌پوش عزا
عصمت و پاکی
ینبوع و چشمه
متنبّه و بیدار ← متنبّه: آگاه، هوشیار، بیدار شده
گل و سنبل
شهر خواف
خوالیگر دربار ← خوالیگر: آشپز
بلهوس و غافل
مهیب و وحشتناک

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۱- علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدارا که به ما سوا فکندی همه سایه هما را

۱ - هما پرنده سعادت و خوشبختی است.
۲ - شاعر حضرت علی را نشانه‌ی خوبی برای وجود خدا می داند.
۳ - ماسوا: مخفف ماسوی الله: آنچه غیر از خداست(همه‌ی مخلوقات).
۴ - سایه‌ی هما بر کسی افکندن: خوشبخت و سعادتمند کردن کسی.
شاعر می گوید: علی، که همای رحمتی، تو عجب نشانه‌ی بزرگی برای شناخت خدا هستی که سایه‌ی خوشبختی را بر سر همه‌ی موجودات عالم افکندی.

۲- «باغ بی‌برگی / روز و شب تنهاست / با سکوت پاک غمناکش»
باغ: استعاره از زندگی و یا جامعه‌ی شاعر
باغ بی‌برگی: پارادوکس(تناقض)
باغ و برگ: تناسب(مراعات نظیر)
روز و شب: تضاد یا مجاز از همیشه
سکوت پاک: حس‌آمیزی
واج‌آرایی: در صامت«ک»

۳- ☐ وقتی توی حیاط بازی می‌کردی
حیاط: محوطه‌ی باز خانه حیات: زندگی
☐ روی طاق بازارچه می‌پریدم طاق: سقف
☐ ناقلا از کجا آوردیش؟ ناقلا: کلک، زیرک
☐ شروع کردند به هو کردن هو کردن: مسخره کردن

۴- زعارتی در طبع وی مؤکّد شده طبع: ذات تَبَع: نتیجه
با آن از خلال سطور کتاب آشنا می‌شویم. سطور: خطها ستور: چارپایان
همه اگر خواستند یا نه بر پای خاستند. خواستند: خاستند: بلند شدند
المی بزرگ بدین چاکر رسانیدی الم: درد و رنج علم: پرچم بیرق
چهره‌ها و سلاح‌ها و صحنه‌ها را پیش چشم ما می‌آموزد. سِلاح: اسلحه صَلاح: مصلحت

۵- ☐ اگر چه تلخ باشد فرقت یار فرقت: جدایی، دوری
☐ کنی تیمار صدساله فراموش تیمار: غم
☐ با دلبر خوری نوش نوش: شهد، شیرینی
☐ گهی از خار او دستش خلیده خلیده: زخمی، زخم شده
☐ که از بانگش طرب خیزد دلی را طرب: شادی
☐ بدو باشد همیشه خرم و کش کش: خوش و خرّم

۶- ☐ همیشه سبز و نغز و آبدار است. نغز: شاداب
☐ گهی پیراید او را پیراستن: زینت دادن
☐ آن‌جا به رغم باد صبا می‌فرستمت رغم: بر خلاف میل
☐ کند او را ز عود و ساج خانه عود: درختی که با سوزاندنش بوی خوش پراکنده می‌شود
ساج: درختی با چوب مرغوب
☐ باد صبا دروغ‌زن است دروغ‌زن: دروغ‌گو

۷- ☐ در مضیفی طالب شمع آمدند
☐ ناقدی کاو داشت در مجمع مهی
☐ دست در کش کرد با آتش به هم
☐ کی خبر یابی زجانان یک زمان
☐ هر که شدت حلقه‌ی در، زود برد حقه‌ی زر
☐ خاک چه دانست که او غمزه‌ی غمازه شود
☐ بی تو اگر سرخ بود از اثر غازه شود
☐ کوه پی مژده‌ی تو اشتر جمازه شود

مضیف: مهمان خانه، جای ضیافت
ناقد: سخن شناس　　مِهی: مقام بزرگی
کش: بغل، آغوش
جانان: معشوق
حقّه: قوطی، ظرفی برای گذاشتن جواهر
غمزه: اشاره با چشم و ابرو
غازه: سرخاب، گلگونه
حمازه: شرمندرو

۸- ☐ نومید و خایب باز گردد　خایب: بی بهره و ناامید
☐ کبوتران اشارت او را امام ساختند
☐ زه آب دیدگان بگشاد
☐ قضای آسمانی مرا در این ورطه کشید
☐ به معونت و مظاهرت از دست صیاد بجستیم
☐ مواجب سیادت به ادا باید رسانید

امام: پیشوا، رهبر
زه: چشمه
قضا: سرنوشت　　ورطه: هلاکت
معونت: کمک　　مظاهرت: پشتیبانی
مواجب: وظایف　　سیادت: سروری

۹- ☐ اهمال جانب من جایز نشمری
☐ در وقت فَراغ موافقت اولی تر
☐ طاعنان مجال وقیعت یابند
☐ عقیدت ارباب مودت در موالات تو صافی‌تر گردد.
ارباب: صاحبان　　مودّت: دوستی
☐ ثقت دوستان بیفزاید　ثقت: اطمینان
☐ مطلق و ایمن بازگشتند　مطلق: آزاده و رها شده

اهمال: فروگذاشتن سستی در کار
فراغ: آسودگی　　موافقت: همراهی
طاعن: سرزنشگر　　وقیعت: بدگویی
موالات: دوستی　　صافی: خالص
ایمن: در امان

۱۰- ☐ رخت خود ازباغ به راغی کشید
☐ شاهد آن روضه‌ی فیروزه فام
☐ هم خطواتش متقارب به هم
☐ خوش روش و خوش پرش و خوش خرام
☐ در پی‌اش القصّه در آن مرغزار
☐ ماند غرامت زده از کار خویش

راغ: صحرا و بیابان
شاهد: زیبارو، محبوب　　روضه: باغ و گلزار
خطرات: گام‌ها　　متقارب: نزدیک شونده، همگرا
خُرام: با ناز راه رفتن
القصّه: خلاصه
غرامت زده: تاوان زده و پشیمان

۱۱- ☐ شبیخون بلا بود
☐ امیدها در دام حرمان درد می‌شد
☐ عالم ثناگوی جلال همت او
☐ مردی به مردی دشنه بر بیداد بسته
☐ مردی تذرو کشته را پرواز داده
☐ آن پهلوانی‌ها سترگی‌ها که کردیم
☐ قهر خدا در خشم حیدر یاد بادا
☐ تو از حوالی اقلیم هر کجا آباد

شبیخون: حمله‌ی شبانه
حرمان: نومیدی، بی‌نصیبی
ثناگو: ستایش کننده
بیداد: ظلم و ستم
تذرو: قرقاول
سترگی: بزرگی
قهر: خشم و غضب
اقلیم: سرزمین

۱۲- ☐ انسان را از عَلَق آفرید علق: خون بسیار سرخ و غلیظ
☐ مورچگانی که حیاتشان نسبت به ما از نسبت حیات ما به کاینات درازتر است کاینات: موجودات
☐ این تنهایی یک رفیق مضاحب دارد مصاحب: همنشین
☐ هر ماه با تنهایی این کوه مراوده می‌کند مراوده: درستی و معاشرت
☐ این کوه از جمودات خود خارج شده جمودت: جامد بودن
☐ بادهایی که گاه قیّه می‌کشیدند قیّه: جیغ کشیدن در جشن

۱۳- ☐ روز و شب با فخر و مباهات به تصدیقم می‌نگریست مباهات: فخر کردن، نازیدن
☐ با ایما و اشاره می‌پرسید ایما: اشاره
☐ زین و برگ را بر گرده‌ی کمرها و کرندها نهادند کهر: اسبی با رنگ سرخ مایل به تیرگی
کرند: اسبی که رنگ زرد و بور دارد گرده: کتف
☐ عمر را به بطالت می‌گذرانی بطالت: بیهودگی
☐ پی‌گیری جنحه و جنایت، تعقیب بزهکار جنحه: بزه، گناهِ اجتماعی
بزهکار: مجرم اجتماعی

۱۴- ☐ همه آفاق گلستان بینی آفاق: کرانه‌ها
☐ گر به اقلیم عشق روی آری اقلیم: سرزمین
☐ از مضیق حیات درگذری مضیق: تنگنا، کار سخت و دشوار
☐ تا به عین الیقین عیان بینی عین الیقین: چشم حقیقت بین
☐ در تجلّی است یا اولی الابصار اولی الابصار : صاحبان بصیرت

۱۵- ☐ باریابی به محفلی باریافتن: اجازه‌ی حضور پیدا کردن
☐ هاتف ارباب معرفت... ارباب معرفت: عارفان
☐ از می و بزم و ساقی و مطرب می: شراب مطرب: نوازنده
☐ وزمغ و دیر و شاهد و زنّار
مغ: موبد زرتشتی دیر: صومعه زنار: کمربندی که زرتشتیان می‌بندند
☐ که به ایما کنندگاه اظهار ایما: رمز و کنایه، اشاره اظهار: بیان، آشکار کردن

۱۶- ☐ بار امانت در سُفت جان کشد سُفت: دوش و کتف
☐ اصناف موجودات می‌آفرید اصناف: انواع
☐ در او گنج معرفت تعبیه خواهم کرد تعبیه: قرار دادن، جاسازی
☐ اگر به طلوع و رغبت نیابد طوع: فرمان‌بردن رغبت: رضایت
☐ به اکراه و اجبار برگیر اجبار: زور اکراه: نارضایتی
☐ یک قبضه‌ی خاک از زمین برگرفت قبضه: مشت از هر چیز

۱۷- ☐ از نظر خازنان پنهان داشته بود خازنان: خزانه دار، نگهبان
☐ هر چُنَد آدم تفّرس می‌کردند تفّرس: دریافتن به فراست
☐ ابلیس پر تبلیس گرد او طواف می‌کرد تلبیس: نیرنگ، پنهان کردن حقیقت
☐ اعورانه بدو در می نگریست اعورانه: مثل آدم یک چشم
☐ دل را بر مثال کوشکی یافت کوشک: قصر و کاخ
☐ در آن خز این بسیار دفین کردی دفین: پنهان

۱۸- شعشعه: پراکندگی نور
شقیق: آن‌چه از میان به دو نیم شده
ضیافت: نگهداری
طیلسان: ردا، لباس بلند و گشاد که بر دوش اندازند
عاق: آزاد دهنده‌ی پدر و مادر، ناخوش دارنده
عثرات: لغزش‌ها، خطاها
علیل: بیمار و رنجور
غاشیه: پارچه‌ای رنگارنگ که برزین اسب اندازند
غایت القصری: کمال مطلوب

۱۹- ازار: لُنگ
استبعاد: دور شمردن
استنشاق: بوییدن
امهال: مهلت دادن
بدیع: نو، دانشی که در آن صنایع ادبی و زیبایی‌های کلمات نظم و نثر بحث شود
بوته: ظرفی که از گل مخصوص بسازند برای گداختن طلا و نقره
پانتومیم: کلمه‌ای فرانسوی نمایش حالات و احساسات با عمل و حرکت
ترسا: نصرانی، مسیحی

۲۰- تزار: عنوان پادشاهان روسیه در گذشته
تفاخر: به خود نازیدن، به همدیگر فخر کردن
تفته: بسیار گرم شده، گداخته
توزی، پارچه‌ی نازک کتانی بافته شده در شهر توز
جنبیت: یدک
جنبیت کش: میرآخور
جولاهه: بافنده، نسّاج، عنکبوت

۲۱- محاق: پوشیده شده، احاطه شده، حالات ماده در شب آخر ماه قمری که از زمین دیده نمی‌شود.
محمل: کجاوه که بر شتر می‌بندند
مشنگ: خُل، ابله
معارضه: ستیزه کردن
ملنگ: مست، بی‌خود بی‌هوش

۲۲- مواهب: بخشش‌ها
موهبت: بخشش
نهضت: پناهگاه
ورا: عقب، پس، پشت
همیان: کیسه‌ی پول

۲۳- چَرسی: منسوب به چَرس، کسی که از نوعی مادّه‌ی غدّر استفاده می‌کند.
چنبر: محیط دایره، حلقه، قید، گرفتاری
حبر: کرکّب
حضمی: دشمنی، خصومت
دگنک: چماق، گرز بزرگ
دونگ: احمق
رغم: به خاک آلودن بینی، کراهن، بر خلاف میل

۲۴- رواق: ایوانکی که در طبقه‌ی دوم ساخته شود، سایبان، پیشگاه
ژاژ: بوته‌ی گیاهی بسیار بی‌مزه که شتر هر چه آن را بجود نرم نشود
سبعه: هفت تایی
سدره: نام درختی در آسمان هفتم
سطوت: حشمت، مهابت، غلبه، وقار
سفته: سوراخ کرده، سخن تازه
سلک: رشته و نخ

۲۵- اظهار (بیان کردن) ← میل خود را در تجدید دوره‌ی مشق اظهار داشت / لغت مشابه ← ازهار به معنای شکوفه‌ها
عبا: (نوعی لباس) ← عبایی پوشید / لغت مشابه ← اِبا ← سر باز زدن و سرپیچی کردن

۲۶- کلمات مشابه املایی:

۱ - عَلَم (پرچم، درفش) ← اَلم (درد و رنج)

۲ - مُهمل (بیهوده) ← محمل (کجاوه)

۳ - روضه (آواز مرثیه‌ای که غمناک خوانده شود)← روزه (امساک و عبادت ماه رمضان)

۴ - قلیان ← غلیان (خشم و عصبانیت درونی)

۵ - قریب (نزدیک، حوالی) ← غریب (دور)

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۱- لغت

عدو: دشمن/ شیوه‌ی دری: زبان فارسی دری/ تنگ: بار (تنگ شکر: بار شکر) / زیب: آرایش، زیبایی/ نازبوی: ریحان، شاهسپرم / فار: خوشایند، موافق طبع (فاریدن: خوشایند بودن، موافق طبع بودن، به دل نشستن) / شهد: شیرینی، عسل / بصر: چشم/ سما : آسمان / صد مرد معتبر: صدها بزرگ ادب پارسی / سرسان: در زبان تاجیکی یعنی «سرگردان»

۲- لغت

عشقه: پیچک، گیاهی دارای برگ‌های درشت و ساقه‌های نازک بلند که به اشیا، مخصوصاً درختان می‌پیچد و بالا می‌رود./ ملال انگیز: ناراحت کننده/ تکلّم: صحبت کردن/ هجّی کردن: کلمات را بخش‌بخش کردن/ مواهب:جمع موهبت، بخشش‌ها/ تأنّی: آهستگی/ نقایص: جمع نقیصه، عیب‌ها، کاستی‌ها/ جذْبه: کشش

۳- لغت

جمیل: زیبا/ جمال: زیبایی/ رنسانس: دوره‌ی تجدّد، تجدید حیات علمی و ادبی در اروپا/ مُشتعل: شعله‌ور، فروزان/ فسطاط: شهری از سرزمین مصر که امروزه جزء قاهره است./ دارالإماره: پایتخت/ اعتکاف: گوشه‌نشینی برای عبادت/ حلقه‌های اذکار: گروه‌های دعاخوان/ اذکار: به یاد کسی آوردن/ انتزاعی: ذهنی، آن‌چه در عالم خارج وجود ندارد و ساخته‌ی ذهن آدمی است./ بیزانس: قسطنطنیه/ اخذ: گرفتن/ الوان: رنگ‌ها (جمع لون)/ قندیل:چراغ و چراغدان، شمعدان که از سقف آویزند./ منبّت‌کاری: ایجاد نقش‌های برجسته به شکل گیاه، گل و... روی چوب/ ملیله: رشته‌ی باریک نقره‌ای یا طلایی که داخل مجوّف باشد و با آن روی پارچه نقش و نگار ایجاد کنند/ مجوّف: خالی، میان‌تهی/ ملجأ: پناهگاه

۴- لغت

یک سره: کاملاً/ اعتدال: میانه‌روی، برابر شدن/ تفریط: کوتاهی در کاری/ انگاشتن: پنداشتن/ خطیر: بزرگ و مهم/ حریم:پیرامون جایی، مکانی که دفاع از آن واجب باشد/ غایت: نهایت/ تمتّع: برخورداری، بهره‌مندی/ دژ: قلعه/ کرامت: بزرگواری/ هویّت: آن‌چه موجب شناسایی فرد شود، هستی/ هنگفت: زیاد، بسیار/ عریض: پهن، پهناور/ طویل: طولانی ودراز/ صدراعظم: نخست‌وزیر/ تمجید: ستایش و بزرگ داشت/ زربفت: بافته شده از رشته‌های طلا، طلایی/ مسرّت: شادمانی/ خلایق: جمع خلق،آفریده‌ها/ وقار:آرامش و سنگینی/ خدمه: جمع خادم، خدمتکاران/ غریو: شور و فریاد/ سماجت: اصرار و پافشاری/ ملبوس: پوشیدنی، لباس

۵- لغت

زیر پا گذاردن: پیمودن، طی کردن/ بی‌کران: بی‌انتها/ سرحد: غایت، انتها، مرز/ افلاک:جمع فلک، آسمان‌ها/ غایی: نهایی/ ذی‌حیات:جان‌دار/ عقاب‌آسا: مانند عقاب/ لگام: دهنه،افسار، عنان/ نیاکان:جمع نیا، اجداد/ جذْبه: کشش/ تاتار: از قبایل مغول/ قره‌قورم: دشت وسیعی در ترکمنستان و احتمالاً مغولستان/ ربّ‌النّوع: خدای نوع در نظر مشرکان؛ خدای آتش، خدای باد و .../ حَکَم: داور/ ژاله: شبنم/ مشّاطه: آرایشگر/ ازهار: جمع زهر، شکوفه‌ها/ مجرا: محل جریان و عبور/ تنگ‌چشمی: بُخل، تنگ‌نظری/ دنائت: پستی، کم همّتی/ جیفه: لاشه و مردار (در درس به معنای مال و منال دنیا)/ جبین: پیشانی (جمع جبین: اجبنه)/ مزعفر: زعفرانی/ مضمحل: فاسد و خراب و از میان رفته/ حسبهً للّه: برای رضای خدا (رایگان و مجّانی)

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۶- لغت

رذیلت: زشت‌کاری/ رثا: سوگواری/ حزین: غمگین و محزون/ لوا: پرچم، علم، درفش/ خیرالأنام: بهترین مردم (لقب پیامبر)/ طومار: نامه/ ناوک: تیر تیز کوچک/ هامون: دشت/ جور: ستم و بیداد/ ذوالجناح: اسب امام حسین (ع)/ شرار: شعله‌ی آتش/ یمین: جانب راست/ یسار: جانب چپ/ بی‌عدد: بی‌شمار، زیاد/ طالع: نیک‌بختی و کام‌روایی/ جمال: زیبایی/ مأوا: پناه (پناهگاه)، آرامش/ عالم ذر: عالم قبل از تولّد و هستی (ازل)/ آبا: پدران، اجداد/ مظهرالعجایب: نشانه‌ی شگفتی‌ها/ جبان: ستمگران و زورگویان/ دغا: فریب‌کار، مکّار و دغل‌باز/ اشرار: جمع شریر/ احباب: جمع حبیب و حبّ/ مطایبه: با هم شوخی و مزاح و خوش‌طبعی کردن/ مَلک: پادشاه

۷- لغت

سمن: گل یاسمن / دیده‌ور: بینا / کرانه: ساحل / فطرت: سرشت و آفرینش / مشّاطه: آرایش‌گر /
هامون: دشت و بیابان / اغیار: جمع غیر، دیگران / آهوبرگان: جمع آهوبرّه، برّه‌ی آهو / مأمن: محلّ امن، پناهگاه /
جنون: دیوانگی، زایل شدن عقل / افسون: حیله و نیرنگ / قید: بند، وابستگی / وارسته: آزاد، رها، رهایی یافته

۸- لغت

بیغوله: کنج، گوشه‌ای دور از مردم / شندر غاز: پول اندک و ناچیز (غاز: کوچک‌ترین واحد پول در عهد قاجار) / اخت: مأنوس / خیل: گروه، دسته / بنشن: خوار و بار / تسلّا: آرامش یافتن، بی‌غمی / طمأنینه: آرامش و وقار / میراب: نگهبان آب، کسی که آب را تقسیم می‌کند. / تلاجن: نوعی درخت جنگلی

۹- لغت

عاجزی: ناتوانی / ماننده بودیم: شبیه بودیم / لُنگ: ازار، جامه‌ی حمّام که بر کمر بندند. / پلاس: جامه‌ی پشمینه و ستبر که درویشان پوشند، نوعی گلیم / مُکاری: خر بنده، کسی که اسب و شتر و الاغ به کرایه دهد یا ببرد. / برنشین: سوار شو / رُقعه: نامه / درحال: فوراً / دیْن: وام / فرج: گشایش، رهایی / گسیل کرد: روانه کرد / فَراغ: آسایش (فِراق: دوری) / دلّاک: کیسه‌کش حمّام، مشت و مال دهنده / مسلخ: رخت‌کن حمّام / تازی: عربی / شدّت: سختی / شارع: خیابان / محشر: جای گردآمدن مردم، روز رستاخیز / اجنبی: بیگانه / مرقد: آرامگاه / ته صدا داشتن: کنایه از کمی صدای خوب داشتن

۱۰- لغت

رمان: داستان بلند / تجّار: جمع تاجر / بانگ: فریاد / با تیپ: با آرایش نظامی / کرنش: فروتنی و تعظیم / گویا: مثل اینکه، ظاهراً / حیات: زندگی / شأن: منزلت / جلال: عظمت، بزرگی / جیره: مقدار محدود از موادّ غذایی که به صورت مقرّری به کسی یا کسانی می‌دهند / مواجب: حقوق / عریضه‌چی: شاکی، شکایت‌کننده / میرآخور: نگهبان اصطبل، رئیس و مهتر اصطبل / فی‌البداهه: فوراً و بدون تفکّر و تأمّل، سخنی یا شعری که بی اندیشه و تأمّل گفته شود.

۱۱- لغت

سترگ: عظیم و بزرگ / مرافعه: شکایت به قاضی بردن، داوری / ازرق‌شامی: یکی از سرداران لشکرعمرسعد در واقعه‌ی کربلا، نماد خباثت / دنیای حق: جهان آخرت / رعیّت: زیردستان / پتل پرت: تلفّظ عامیانه‌ی پطرز بورگ، نام شهری در روسیه / عِظم بطن: بزرگی شکم / جاپن: ژاپن / مقنّن: قانون‌گذار / جرگه: گروه / مسلک: روش، شیوه، مرام / طرْف: کناره / اجانب: بیگانگان (جمع اجنبی) / بیت‌الحزن: ماتم‌کده

۱۲- لغت

اسلیمی: شکل تغییریافته (مُمال) کلمه‌ی اسلامی، طرح‌هایی مرکّب از پیچ و خم‌های متعدّد که شبیه عناصر طبیعت است. / بیرنگ: طرح اوّلیه / نقطه چینی: طرح اوّلیه کشیدن / مشوّش: آشفته و پریشان / خَلَف صدق: جانشین راستین / وقب: هر فرورفتگی اندام چون گودی چشم / به‌اشاره (لب را به‌اشاره صورت داد): فوراً / آخره: چنبره‌ی گردن / غارب: میان دوکتف / گرده: پشت، بالای کمر / کُلّه: برآمدگی پشت پای اسب / رندانه: زیرکانه / مخمصه: گرفتاری و غم بزرگ، گرفتاری / جولاه: بافنده، نسّاج (عنکبوت) / صبا: (باد) صبحگاه / تفرّج: فرج و گشایش یافتن، مجازاً خرّمی و شادی و نشاط / آبگینه: شیشه / ودیعت: سپرده شده / فارغ: آسوده / لاف: گفتار بیهوده و گزاف، خودستایی

۱۳- لغت

مادام: همواره، همیشه (قید) / مغیلان: درختچه‌ای با خارهای بسیار، خار شتر / جلّ‌جلاله: بزرگ است شکوه او / جهد: سعی، تلاش / درجه: پایه، مرتبه / تخمه: نژاد، اصل، تبار / شم: بویایی / سمع: شنوایی / بصر: بینایی / ذوق: چشایی / لمس: بساوایی (لامسه) / زُفان: زبان / کامگار: نیک‌بخت، قادر و موفّق / گوهری: نژاده، اصیل

۱۴- لغت

سینه مالان: سینه‌خیز / خرگه: خیمه‌ی بزرگ / تازیک: غیر ترک (به‌ویژه فارسی‌زبانان) / شفق: سرخی آسمان بعد از غروب آفتاب / عافیت سوز: کشنده / سیماب: جیوه / خوُد: کلاه جنگی / بادپا: در درس به معنی اسب / پایاب: جایی از رودخانه که از آن بتوان گذشت. / بی پایاب: عمیق و بی‌گدار / افسر: تاج

۱۵- لغت

صدّیق: راستین / محزون: غمگین / تقدیر: سرنوشت / مشیّت: اراده و خواست / سوله: سالن بزرگ بدون ستون داخلی / مقدّم: پیشرو / خور: زمین پست / غفلت: ناآگاهی / جبهه: قسمت جلوی جنگ، پیشانی / راست و ریس: هموار و مرتّب کردن / نفوس: نفس‌ها / رعب: ترس / آکنده: پُر / جنود: لشگریان (جمعِ جند) / غَنا: توانمندی، بی‌نیازی / تواضع: فروتنی / تکلّف: خودنمایی / فرج: گشایش در کار / نسیان: فراموشی و غفلت / معرکه: میدان جنگ / قرب: نزدیکی / وجدان: نفْس و قوای باطنی / تجلّی: آشکار شدن، جلوه کردن / گرده‌ی نان: قرص نان

۱۶- لغت

ازدحام: انبوهی، بسیاری جمعیت / طویل: طولانی / معدود: انگشت‌شمار، کم / اشاعه: گسترش / آریایی: ایرانی / خِتام: آخرکار / مزّین: زینت داده شده / مروّت: جوانمردی / هُرم: گرمای آتش / آرم: نشانه، علامت خاصّ جایی یا چیزی / ناب: خالص، اصل / مستدام: پایدار / فلق: سرخیِ سپیده‌دم / بی‌کران: بی‌انتها / شفق: سرخی آسمان هنگام غروب آفتاب / خزان: پاییز / محو: زایل کردن / تار: تیره

۱۷- لغت

خوش‌نوا: خوش‌آواز / نکته گفتی: شوخی و مزاح می‌کرد / سوداگران: معامله‌گران / ناطق: سخن‌گو / حاذق: ماهر، استاد / صدر: بالا / فارغ: آسوده / کل: کچل / ندامت: پشیمانی / میغ: ابرسیاه / شگفت: نادر و عجیب / جولقی: ژنده‌پوش و گدا / طاس: کچلی و بی‌مویی کامل، نوعی ظرف / دلق: جامه‌ی پاره‌پاره / ابدال: مردان حق (جمع بَدَل، بِدْل، بدیل) / اشباه: مانندها (جمع شِبه) / معاریف: سرشناسان، آشنایان (جمع معروف) / شبان: چوپان

۱۸- لغت

خبث طینت: پلیدی ذات / تافته: گداخته و برافروخته / بدسگال: بداندیش، بدخواه / لعل: سنگ قیمتی (یاقوت و ...) / دشنه: خنجر / بعینه: عیناً، مانند / برخوردار: بهره‌ور / منال: مال و ثروت / مفلس: تهی‌دست و درویش / خوان: سفره / عزیمت کردن: قصد و آهنگ کردن / مایه: سرمایه / انبان: کیسه‌ی چرمی دبّاغی شده / از قضا: اتفاقاً / شوکت: جاه و جلال / تباه: فاسد و خراب / فَراغت: راحتی و استراحت / ملازم: همراه / گهربرده: جواهر از دست داده / مقبل: خوش‌بخت / خیراندیش: خیرخواه

۱۹- سرزمین ما زمرد است / ولی در بیابان‌های تبعید / بهارهای پیاپی / جز زهر بر چهره‌ی ما نمی‌پاشد/

۱ - سرزمین مثل زمرد است: تشبیه

۲ - بهارهای پیاپی: مجاز از سال‌های متوالی

۳ - زهر: استعاره از رنج و غربت

۴ - چهره: مجاز از وجود

۲۰- این دیباچه از بهترین نمونه‌های تحمیدیّه در ادب فارسی است.

☐ دیباچه: مقدّمه

☐ تحمیدیّه: حمد و ستایش، در اصطلاح ادبی نوشته‌ای در ستایش خدا به نثر یا نظم

☐ جمله‌ی سه جزئی اسنادی با متمم است (به جای مسند، گروه متممی آمده است.)

۲۱- منّت خدای را عزّوجلّ که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت.

☐ منّت: احسان و نیکویی، در این جمله سپاس

☐ عزّوجلّ: گرامی و بزرگ است.

☐ قربت: نزدیکی (هم‌آوا با غُربت: دوری از شهر)

☐ مزید: افزونی، زیادی

☐ طاعت: فرمان‌برداری، اطاعت

۲۲- هر نفسی که فرو می‌رود ممّد حیات است و چون بر می‌آید مفرّح ذات.

☐ ممّد: مدد کننده، یاری رساننده

☐ حیات: زندگی، تضاد با مَمات

☐ مفرّح: شادی‌بخش، فَرَح‌انگیز

☐ ذات: وجود، هستی

☐ نَفَس: دم جمع: انفاس

۲۳- باران رحمت بی‌حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی‌دریغش همه جا کشیده. پرده‌ی ناموس بندگان به گناه فاحش ندارد و وظیفه‌ی روزی به خطای منکر نبرد.

خوان: سفره

بی‌دریغ: بی‌مضایقه

ناموس: قانون، آبرو و حیثیّت

گناه فاحش: گناهی که از حد بگذرد

وظیفه: مقرّری، مستمّری

منکر: زشت

پرده دریدن: رسوا کردن

۲۴- درختان را به خلعت نوروزی قبای سبز ورق در بر گرفته و اطفال شاخ را به قدوم موسم ربیع کلاه شکوفه بر سر نهاده.

خلعت: جامه و لباس دوخته که بزرگی به فردی بخشد

قبا: لباس بلند

بَر: تن

قدوم: قدم نهادن، آمدن

موسم: فصل، هنگام

ربیع: بهار

(ربیع: بهار - صیف: تابستان - خریف: پاییز - شتا: زمستان)

۲۵- شفیع مطاع نبیٌ کریم قسیمٌ جسیم نسیم وسیم

شفیع: شفاعت کننده

مطاع: اطاعت شده، فرمانروا

قسیم: صاحب جمال، زیبا

جسیم: خوش‌اندام

نسیم: خوش‌رایحه

وسیم: دارای نشان پیامبری

۲۶- بلغ العلی بکماله، کشف الدّجی بجماله حسنت جمیع خصاله، صلوا علیه و آله

بَلَغ: رسید

عُلی: بلند مرتبگی، مقام والا

کشف: آشکار کرد

دُجی: تاریکی

خصال: خصلت‌ها

صَلّوا: درود و سلام فرستید (فعل امر)

بیت درباره‌ی «پیامبر اکرم(ص)» است.

۲۷- ای طاق نهم رواق بالا بشکسته ز گوشه‌ی کلاهت

☐ طاق نهم: فلک نهم همان فلک‌الافلاک که بر افلاک دیگر محیط است.

☐ بیت اشاره به عظمت و والامرتبگی پیامبر دارد.

۲۸- ○ چو شد روز رستم بپوشید گبر نگهبان تن کرد بر گبر، ببر

گبر: خفقان، زره، لباس جنگی که درونش را از ابریشم خام پر کنند.

ببر: ببر بیان زره مخصوص رستم در هنگام نبرد.

○ کمندی به فتراک زین بر ببست بر آن باره‌ی پیل پیکر نشست

کمند: طناب حق مانند برای شکار حیوانات

فتراک: ترک‌بند، تسمه‌ای که پشت و جلو زین اسب می‌آویزند.

باره: اسب

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۲۹- بـفـرمود تا جوشن و خود اوی همان ترکش و نیزه‌ی جنگ‌جوی
بـبـردنـد و پوشید روشن برش نـهـاد آن کـلاه کی ای بر سرش
جوشن: رزه، لباس جنگی
خود: کلاه جنگی
ترکش: تیردان
کی: پادشاه

۳۰- ☐ همه گبر و برگستوان چاک چاک:
برگستوان: پوشش جنگاوران، پوشش فیل‌ها و اسب‌ها در جنگ
☐ زال با سه مجمر و سه تن از دانایان بر پشته‌ای برآمد:
مجمر: آتشدان
پشته: تپّه
☐ لابه‌ی رستم در اسفندیار کارگر نیفتاد:
لابه: التماس، تضرّع
کارگر نیفتاد: مؤثر نشد

۳۱- ☐ همی گفت کای پاک دادار هور فزاینده‌ی دانش و فرّ و زور
دادار: آفریننده
هور: خورشید
فرّ: شکوه و شأن
☐ به باد افره این گناهم مگیر
باد افره: کیفر، مجازات
مگیر: مؤاخذه نکن

۳۲- در این روزگار نو که ما کلاه پهلوی رو باب کردیم، گذاشتن این کلاه دمده‌ی سر بر باد ده چه معنا داره؟
باب کردیم: مُد کردیم
سر بر باد ده: کشنده، از بین برنده
دمده: از مُد افتاده

۳۳- ☐ این قدر مهمل گفت ... : مُهمَل: کلام بیهوده و بی‌معنا
☐ استاد صورتگر تمثالی نیم‌رخ از شمایل ما بسازه
صورتگر: نقّاش
تمثال: تصویر
شمایل: صورت و چهره
☐ خبط و خطایم با خودم بود - خَبط: بی‌راه رفتن، اشتباه

۳۴- ☐ مشدی حسن نفله شده نفله: تلف، از بین رفته
☐ کدخدا با تحکّم گفت تحکّم: آمِرانه، به صورتی که می‌خواهد حکم کند.
☐ از دریچه‌ی پستو خیره شد پستو: اتاق
☐ مشدی حسن رفته عملگی عملگی: کارگری

۳۵- ☐ داشت مال‌بندها را محکم می‌کرد:
مال‌بند: قطعه چوبی دراز که جلوی درشکه می‌بندند و حیوان را به دو طرف آن می‌بندند.
☐ مشهدی حسن پشت به آن‌ها چمباتمه زده بود:
چمباتمه: طوری روی پا نشستن و زانو را در بغل گرفتن
☐ علوفه از لب و لوچه‌اش آویزان بود:
لوچه: اطراف دهان

۳۶- کی توئون می‌داد توئون: تاوان، پرداخت خسارات و زیان
زورخونه چه دخل داره به این گلدسته‌ی قراضه دخل: ارتباط قراضه: خراب
چِفت پای در بود. چفت: قلّاب پشت در، زنجیر پشت درِ اتاق
به نوبت کشیک می‌دادیم. کشیک: نگهبانی
نشست لب پاشوره. پاشوره: محلّی پایین حوض برای شستن پا

۳۷- مدیر مدام پاپی می‌شد پاپی می‌شد: پی‌گیر بود
گنبد آجری با گله به گله سوراخ‌هایی ... گُله به گُله: قسمت به قسمت، آن‌جا و این‌جا
کلیدش دست متولّی بود. متولّی: سرپرست اماکن متبرّکه
کراهت دارد اسم خدا را دست چپ نوشتن کراهت: ناپسند بودن، گناه، خطا
یک سقلمه زد. سقلمه: ضربه‌ای با گوشه‌ی مشت یا آرنج برای هشدار دادن

۳۸- ☐ خیلتاشان را گسیل کرده خیلتاشان: گروه نوکران و چاکران
☐ رقعتی نبشت به امیر رقعت: نامه‌ی کوتاه ≠ طومار: نامه‌ی بلند
☐ اندک مایه ضیعتی دارند ضیعت: آب و زمین زراعتی جمع: ضیاع
☐ این صلت فخر است صلت: بخشش
☐ مرا سخت دربایست نیست دربایست: لازم
☐ وزر و وبال این چه به کار آید وزر: گناه وَبال: عذاب

۳۹- امیر را یافتم آجا بر زَبَر تخت نشسته پیراهن توزی، مخنقه در گردن، عقدی همه کافور
زَبَر: روی
توزی: پارچه‌ی نازک کتانی بافته شده در شهر توز
مخنقه: گردن‌بند، قلّاده
عِقد: گردن‌بندی که از قسمت‌هایی تشکیل شده
کافور: مادّه‌ای سفیدرنگ که خاصیّت سردی و تب‌زدایی دارد.

۴۰- ☐ بازگشتم با نامه‌ی توقیعی توقیعی: امضا شده
☐ چون نامه‌ها گسیل کرده شود گُسیل: روانه، فرستاده
☐ این دبیر کافی تا نزدیک نماز پیشین از این مهّمات فارغ شده بود
دبیر: نویسنده (امروز به معنای معلّم دوره‌ی متوسطه)
کافی: با کفایت و کاردان
نماز پیشین: نماز ظهر
مهمّات: کارهای مهم
فارغ: آسوده خاطر

Nomreyar.com | وبسایت آموزشی نمره یار

۴۱- ☐ به زودی به کوشک آمد
☐ مثال داد
☐ امیر را تب گرفت. تبِ سوزان و سرسامی افتاد
☐ چنان که بار نتوانست داد
☐ خیر خیر جواب می‌آوردم
☐ علّت و تب تمامی زایل شد

کوشک: قصر، کاخ
مثال: فرمان
سرسام: سردرد و هذیان‌گویی
بار دادن: اجازه‌ی حضور دادن
خیر خیر: سریع
علّت: بیماری

۴۲- چو آب نیرو کرده بود و کشتی پر شده، نشستن و دریدن گرفت.
نشستن: فرو رفتن
دریدن: تکه تکه شدن
گرفت: فعل آغازی، شروع کرد
نیرو کرده: طغیان کرده، بالا آمده

۴۳- بانگ و هزاهز و غریو خاست. هنر آن بود که کشتی‌های دیگر به او نزدیک بودند.
بانگ: فریاد
هزاهز: فتنه‌ای که مردم را جنبش درآورد.
غریو: داد و فریاد
خاست: بلند شد، برخاست
هنر: شانس و بخت، فضل خدا

۴۴- ناوی ده بیاوردند. یکی از بزرگ‌تر از جهت نشست او و جامه‌ها افگندند و شراعی بر وی کشیدند.
ناو: قایقی کوچک که از درخت میان‌تهی بسازند.
از جهتِ: برای
جامه‌ها: گستردنی‌ها، بسترها
افگندند: گستردند، پهن کردند
شراع: سایبان، خیمه

۴۵- روز دوشنبه امیر مسعود شبگیر بر نشست و به کران رود هیرمند رفت با یوزان و حشم و ندیمان و مطربان.
شبگیر: صبح زود
برنشست: سوار اسب شد.
کران: ساحل، کنار
حَشَم: چاکران، خویشان و اطرافیان
ندیمان: نزدیکان
مطربان: نوازندگان و خوانندگان

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۴۶- حسنک پیدا آمد بی‌بند، جبّه‌ای داشت حبری رنگ با سیاه می‌زد، خَلَق گونه و درّاعه و ردایی سخت پاکیزه و دستاری نشابوری مالیده.
بی‌بند: آزاد، در غلّ و زنجیر نبوده
جبّه: لباس گشاد و بلند که روی لباسِ دیگر پوشند.
حبری: کبود
خلق گونه: کهنه، ژنده، پوسیده
درّاعه: لباس بلندِ زاهدان و شیوخ، بالاپوش
ردایی: لباسی که روی لباس دیگر پوشند
دستار: عمامه، سربند
مالیده: مستعمل و نیم‌دار

۴۷- در باب حشمت و فضل و ادب و شرارت و تضریب و خودستایی بوسهل چه تمام سخن رانده است.
حشمت: بزرگی
فضل: دانش
شرارت: بدخواهی، بدی کردن
تضریب: دو به هم‌زنی، فتنه انگیزی
خودستایی: از خود تعریف کردن، تکبّر

۴۸- بوسهل مردی امام‌زاده و محتشم و فاضل بود، امّا شرارت و زعارتی در طبع او مؤکّد شده بود.
امام‌زاده: بزرگ‌زاده، محتشم
محتشم: دارنده‌ی شکوه و حشمت
فاضل: دانا
زعارت: بدخویی، تندمزاجی
طبع: سرشت
مؤکّد: تثبیت شده

۴۹- پادشاهی جبّار بر چاکری خشم گرفتی و آن چاکر را لت زدی و فرو گرفتی و اَلمی بدین چاکر رسانیدی.
جبّار: ظالم و ستمگر
چاکر: نوکر
لت: سیلی
فرورفتگی: بازداشت می‌کرد و دستگیر می‌کرد
اَلم: درد و رنج

۵۰- □ موزه‌ی میکائیلی نو در پای و موی سر مالیده، زیر دستار پوشیده کرده، اندک مایه پیدا می‌بود.
موزه: کفش
مالیده: مرتّب شده
دستار: عمامه، سربند
اندک مایه: کسی، مقداری
□ بر خویشتن می‌ژکید.
می‌ژکید: آهسته سخن گفتن زیر لب با خشم، غرولُند کردن

۵۱- ☐ گرمایی سخت و تنگی نفقه و علف نایافت و ستوران لاغر و مردم روزه به دهن.
نفقه: انفاق، بخشش، این‌جا آن چه صرف هزینه‌ی زن و فرزند شود.
نایافت: نایاب
ستوران: چارپایان
روزه به دهن: گرسنه، روزه‌دار

۵۲- زار زار گریستن نشابوریان و مشتی رند که آن‌ها را سیم دادند که سنگ زنند و مرد خود مرده بود که جلادش رسن به گلو افکنده بود.
زار زار گریستن: بسیار گریه کردن
مشتی: گروهی
رند: لاابالی، کسی که به قوانین اجتماعی بی اعتناست.
سیم: نقره، مجاز از پول
رسن: طناب

۵۳- ☐ مغلوب بر زمین افتاد. مغلوب: شکست خورده
☐ عقل خود را از فرط استیصال از دست می‌دهد. فرط: زیادی استیصال: ناچاری، درماندگی
☐ رستم مانند هر آدمی‌زادی دست‌خوش غریزه‌ی حبّ ذات. حبّ ذات: دوست داشتن خود
☐ کورسوی امید خود را از دست می‌دهد. کورسو: نورکم و اندک

۵۴- ☐ بند را بردست بزه‌کاران می‌گذارند. بزه‌کاران: گناه‌کار، مجرم
☐ کفی راد دارد. راد: جوان‌مرد، بخشنده، شجاع
☐ ثمره‌ی نوی در نظر او تحجّر است. تحجّر: مثل سنگ شدن، شکل‌گیری اندیشه‌ی غیر قابل تغییر در ذهن فرد
☐ فرتوتی رستم را تحقیر می‌کند. فرتوتی: پیری، فرسودگی
☐ او را پیر کانا می‌خواند. کانا: نادان، احمق

۵۵- ☐ حمیّت و دلاوری اسفندیار یادآور گذشته‌های اوست. حمیّت: دلاوری، مردانگی، غیرت
☐ از تعجّب سرش منگ می‌شود. منگ: گیج و سرگشته
☐ طنین و رعشه‌ی صدای کسی که در آن است. رعشه: لرزش، لرزه
☐ راه قرق شده‌ی مرگ است. قرق: منع شده، ممنوع
☐ مانند قدح نفیس مو برداشته‌ای می‌شود. قدح: کاسه‌ی بزرگ نفیس: ارزشمند و گران‌بها

۵۶- ☐ جان و جوهر تراژدی رستم را مقاومت تشکیل می‌دهد.
تراژدی: نوشته و نمایش‌نامه‌ای که موضوع غم‌انگیز دارد.
جان و جوهر: اصل و خلاصه
☐ رستم به الحاح از شاهزاده می‌خواهد. الحاح: پافشاری، اصرار
☐ این کار خطیر است. خطیر: ارزشمند و بزرگ
☐ او بزرگ‌ترین قدرت‌ها، دیوسفید و پتیاره‌های هفت‌خان را از پا درآورد.
پتیاره: مخلوق اهریمنی، زشتی و پستی

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۵۷- جوانان با نگاهشان دل سیاهی را می‌کاویدند.
برای اشاعه‌ی آن‌ها تلاش می‌کرد.
نگاهش چنان نافذ و گیرا بود.
آهسته و با تأنّی پیش حسین آمد.
نگاه حسین او را بدرقه می‌کرد.

کاویدن: جستجو کردن
اشاعه: ترویج
نافذ: مؤثّر
تأنّی: درنگ و آهستگی
بدرقه: همراهی

۵۸- بانگ رحیل آید به گوشم.
بانگ از جَرَس بر خاست.
پا در رکاب راهوار خویش دارند.
هامون اگر دریا شود از خون.
بشنو بانگ چاووش.
فرض است فرمان بردن.

رحیل: کوچ، کوچیدن
جَرَس: زنگ کاروان
راهوار: تندرو، فراخ گام، خوش راه
هامون: زمین هموار، دشت
چاووش: ندا دهنده در جلوی کاروان
فرض: واجب گردانیدن، تعیین کردن

۵۹- به سقف سبز بیشه نگاه کردم.
گاه‌گداری گوشه از لباسش پیدا می‌شد.
در ناحیه ی شقیقه اش یک سوراخ دیده می‌شد.
خون از محاسنش می‌ریخت.
گویی لذیذترین غذاها را تناول می‌کرد.

بیشه: جنگل کوچک، نیستان
گاه‌گدار: بعضی اوقات به ندرت
شقیقه: گیج‌گاه، قسمت فوقانی خارجی استخوان سر
محاسن: ریش
تناول کردن: خوردن

۶۰- ☐ دقایق عمر ما به سوی فرجام خویش می‌شتابند. فرجام: پایان
☐ خسوف‌های کژخیم شکوهش را به ستیز بر می‌خیزند. کژخیم: بدرفتار، کژرفتار
☐ زمان فرّه جوانی را می‌پژمرد. فرّه: شکوه و فرّ
☐ از گزند داس دروگر وقت هیچ رویندهٔ را زنهار نیست. زنهار: امان و پناه
☐ دست جفاپیشه دهر ارج تو را بستاید. جفاپیشه: ظالم دهر: روزگار

۶۱- ☐ این آشیانه آن قدر بدیع بود. بدیع: تازه نو
☐ سال‌های متمادی بود ... متمادی: دراز، طولانی
☐ لرد استرابری را متقاعد کند. متقاعد: کنار گیرنده از کاری، مجانب شده، قانع
☐ ققنوس پرنده‌ای دلکش و بهجت‌انگیز بهجت‌انگیز: شادی آور
☐ ققنوس آرام و موقّر بود. موقّر: باوقار، بزرگوار

۶۲- ☐ با آن همه توجّهات و تمجیدات به خود می‌بالید.
تمجیدات: ستایش‌ها می‌بالید: افتخار می‌کرد.
☐ سرگرم تشریفات متوفّا بودند. متوفّا: فوت شده، مرده
☐ غالب داوطلبان اعانه بی‌میل نبودند دو شیلینگ و نیم بپردازند.
غالب: اکثر اعانه: کمک و یاری شیلینگ: $\frac{1}{3}$ لیره‌ی استرلینگ
☐ پرنده‌ی اصیل هرچند لاغر و نزارتر می‌شد. نزار: ضعیف و لاغر

۶۳- ☐ پر و بالش به سان اخگر پاره برق می‌زد. اخگر پاره: شراره‌ی آتش
☐ از آن بالا به سان تیری که صفیرکشان رها شود. صفیرکشان: سوت‌زنان
☐ آب‌پاشی بقیه کرده بود. بقیه: جاسازی، آماده، ساخته
☐ با حرکاتی طعن‌آلود پرنده را مسخره می‌کرد. طعن‌آلود: همراه با سرزنش
☐ وقت مقتضی برای تبلیغ فرا رسیده است. وقت مقتضی: زمان مناسب
☐ تل هیزم را در خود گرفت. تل: تپّه و پشته

۶۴- ☐ هین سخن تازه بگو هین: صوت، آگاه باش
☐ طرّه‌ی پریشان دیدم طرّه: دسته موی پیشانی
☐ خنده‌های زیر لب، عشوه‌های پنهانی عشوه: ناز و کرشمه
☐ خانه‌ی دل ما را عمارت کن عمارت: آبادانی
☐ ساقیا بده جامی زان شراب روحانی ساقی: شراب‌دهنده

۶۵- ☐ آورده‌اند در ناحیت کشمیر متصیّدی و مرغزاری نزه بود.
متصیّد: شکارگاه
مرغزار: چمنزار
نزه: باصفا، خوش آب و هوا
☐ از عکس ریاحین او پر زاغ چون دم طاووس نمودی
عکس: انعکاس
ریاحین: ج ریحان گیاهان خوشبو
☐ اختلاف صیّادان آن جا متواتر
اختلاف: رفت و آمد
متواتر: پی در پی
☐ زاغی بر درختی گشن خانه داشت
گشن: انبوه، پر شاخ و برگ

۶۶- ☐ صیّادی بد حال، جالی بر گردن جال: دام، تله
☐ جال بازکشید و حبّه بینداخت باز کشید: پهن کرد حبّه: دانه
☐ سر ایشان کبوتری بود که در مطاوعت او روزگار گذاشتندی
سر: رئیس مطاوعت: فرمان برداری
☐ گرازان به تگ ایستاد گرازان: جلوه کنان تگ: دویدن ایستاد: شروع کرد
☐ همگنان استخلاص یاران مهم‌تر از تخلّص خود شناسند
استخلاص: رهاییدن تخلّص: نجات
☐ این ستیزه روی در کار ما به جدّ است ستیزه روی: لجوج، گستاخ

۶۷- ☐ اگر ذرّه‌ای اندر تک دریاست تک: ته، عمق
☐ بر بال عقاب آمد آن تیر جگر دوز جگر دوز: نابود کننده
☐ وز ابر مر او را به سوی خاک فرو کاست فرو کاست: پایین انداخت
☐ بر اثر ایشان بروم بر اثر: دنبالِ
☐ ساعتی بود مدّتی منتظر ماند

۶۸- ☐ در کنار شعله‌های مهیبی که زبانه می‌کشید
☐ اسلام رنگ قومیّت را زدود
☐ از خطر زوال مصون داشت
☐ مملو از اخلاص همراه اوراد
☐ با زبان الله از او تجلیل می‌شد
☐ آتش اهورایی را برمی‌افروزیم

مهیب: ترسناک
زدود: پاک کرد
زوال: نابودی
مصون: محفوظ
مملو: سرشار
اوراد: دعاها
تجلیل: گرامی داشتن
اهورایی: خدایی

۶۹- ☐ به پایمردی خیال از صحراهای قرون می‌گذریم
☐ بودن خود را خلود می‌بخشیم
☐ در هجوم این قرن دشمن کام پیمان می‌بندیم
☐ ریشه در عمق فرهنگی سرشار از غنا و قداست دارد
☐ بر صحیفه‌ی عالم ثبت کنیم

پایمردی: میانجی‌گری
خلود: جاودانگی
دشمن کام: مطابق میل دشمن
غنا: توانگری
قداست: پاکی
صحیفه: کتاب

۷۰- ☐ روحش به کالبدش برگشته است
☐ خوابش رو به نقصان است
☐ سنگ‌ها حالت استماع دارند
☐ در سرش دوار و در گوشش طنین افتاد
☐ می‌خواست از علّت آمد و شد او آگاه شود

کالبد: جسم: تن
نقصان: کمی و کاستی
استماع: شنیدن
دورا: سرگیجه
آمد و شد: رفت و آمد

۷۱- ☐ از ترّقی عدلیه چشم پوشیدم
☐ شادمان‌تر از همه دلّاک جوانی بود
☐ خبر انتصابم قوم و قبیله را تکان داد
☐ کبک دری فراوان شده است
☐ بوی جوی مولیان مدهوشم کرد

عدلیّه: دادگستری
دلّاک: موی تراش، سلمانی، کیسه‌کش
انتصاب: مشغول به کار شدنم
دری: کوهی
مولیان: جیحون

۷۲- ☐ پشت قاش زین نشستم
☐ تفنگ خفیف به دستم دادند
☐ داروندار ما به دست حضرات دولتی به یغما رفت
☐ کارمان از آن زندگی که خدایی به اتاق کرایه‌ای کشید
☐ سرانجام تصدیق گرفتم

قاش: قاچ، کوهه‌ی زین
تفنگ خفیف: نوعی تفنگ کوچک
حَضَرات: آقایان
یغما: غارت
کدخوایی: اربابی
تصدیق: گواهی نامه‌ی تحصیلی

۷۳- ☐ دید موسی یک شبانی را به راه
☐ چارقت دوزم کنم شانه سرت
☐ زین نمط بیهوده می‌گفت
☐ گفت موسی‌های خیره سر شدی
☐ چارق و پاتابه لایق مرتو راست

شُبان: چوپان
چارق: کفش چرمی
نمط: روش: طریقه
خیره سر: گستاخ
پا تابه: نواری که با ساق یا پیچند

۷۴- ☐ این چه ژاژ است و چه کفر است و فشار
☐ جامه را بدرید و آهی کرد تفت
☐ نی برای فصل کردن آمدی
☐ در حق او مدح و در حق تو ذم
☐ چون که موسی این عتاب از حق شنید
☐ ملّت عشق از همه دین‌ها جداست

ژاژ: سخن بیهوده
فشار: بیهوده
تفت: سوزناک
فَصل کردن: جدایی افکندن
ذم: نکوهش
عقاب: خشم گرفتن، ملامت
ملّت: مذهب

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۷۵- ☐ الطاف الوهیّت و حکمت و ربوبیّت به سرّ ملایکه می‌گفت
الوهیّت: خدایی ربوبیّت: پروردگاری
☐ ما را با این مشتی خاک از ازل تا ابد چه کارها در پیش است
ازل: زمان بی‌آغاز ابد: زمان بی‌پایان
☐ سر نشتر عشق بر رگ روح زدند نشتر: چاقوی فلزی نوک تیز
☐ گل آدم در تخمیر انداخته تخمیر: سرشتن، مایه زدن
☐ خلق الانسان من صلصال کالفخّار صلصال: گِل خشک فخّار: سفال

۷۶- فتوت: جوانمردی، مردانگی قاصدک: گل قاصد
کازیه: جاکاغذی کسوت: لباس
لوکه: تشکی که از پنبه باشد، پنبه ای که هنوز حلاّجی نشده است
متعیّن: ثروتمند، ممتاز، شخصی از طبقه‌ی اعیان
مجلس گفتن: برگزاری مجلس وعظ و پند

۷۷- غِنا: آواز، سرود غَنا: ثروت غَنی: بی‌نیاز استغنا: بی‌نیازی
مغنّی: آوازه‌خوان مقنّی: چاه کَن

۷۸- آبزن ← حوض کوچک از پا درآوردن ← کنایه از کشتن
ساعتی چند ← چند ساعت (چند: صفت مبهم)
جورپیشگی ← ظالم بودن

۷۹- ابلیس ← شیطان خوالیگر ← آشپز کهتران ← کوچک‌تران مهتران ← بزرگ‌زادگان
خورشگر ← آشپز منش ← خوی، خصلت خبیث ← پلید، پست

۸۰- به نیروی یزدان بر اهریمن بیداد پیروز شد و فریدون و جانشینانش، در سایه‌ی آن بی‌بها چرم آهنگران - که دست‌فرسود فردی از عادّی مردم بود - به فرمانروایی رسید.
* یزدان: خدا
* اهریمن بیداد: استعاره از ضحّاک
* دست فرسود: کهنه
* دست فرسود ← صفت مفعولی مرکب مرخّم

۸۱- * نوبه‌نو: لحظه‌به‌لحظه
* درفش کاویان: اختر کاویان: درفش ملی ایران در عصر ساسانی
* تأمّل: تفکر، درنگ
* هم قدم: مشتق
* قرایح: جمع قریحه (ذوق)

۸۲- بدان گاه سوگند پرمایه شاه چنین بود آیین و این بود راه
معنی بیت: در آن زمان (در زمان کیکاووس)، راه و رسم شاهان در تشخیص خطاکار از درست‌کار این‌گونه بود. زیرا به اعتقاد آنان، آتش پاک و مقدس بود و هرگز انسان‌های پاک را نمی‌سوزاند.
* این بیت، تأکید بر زمینه‌ی ملّی حماسه دارد.
* آیین - راه ← تناسب
* شاه - راه ← جناس

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۸۳- * غنا: در لغت به معنای سرود، نغمه و آواز خوش است.
* لیریک: یعنی شعری که با لیر خوانده می‌شود.
* لیر: نوعی ابزار موسیقی

۸۴- * آلام: دردها (جمع الم)
* تأثّرات: ناراحتی‌ها
* تغزّل: سخنان عاشقانه، مقدمه‌ی قصیده
* مرثیه: رثا، سوگواری
* بدایت ≠ نهایت

۸۵- * خوّاص: زنبیل‌باف
* حیّ: قبیله
* احیا: جمع حیّ، قبیله‌ها
* ضیف: مهمان
* دار ضیف: مهمان‌سرا
* سیاه: غلام
* مسلسل: در زنجیر شده
* مغلول: بسته شده، در غُل

۸۶- شوریدند: شورش کردند
محن: رنج‌ها (جمع محنت)
خانقاه: محل اقامت درویش‌ها
درزه: بسته
زکیّ: پاک
زاهد: پارسا

۸۷- عنان: دهنه، افسار
آواز داد: فریاد کشید
زندیق: ملحد، دهری، بی‌دین
غیرت: ناموس‌پرستی
رجم: سنگ زدن

۸۸- اکسیر عشق
* اکسیر: جوهری که ماهیت اجسام را تغییر دهد و کامل‌تر سازد، هرچند مفید و کم‌یاب.
* اکسیر عشق ← اضافه‌ی تشبیهی (عشق به اکسیر مانند شده)

۸۹- دخمه: گودال تاریک
کوخ: خانه‌ی محقّر ≠ کاخ
حضیض: جای پست، نشیب ≠ اوج
تهجّد: شب زنده‌داری، شب بیداری

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۹۰- جبین: پیشانی، جبهه
آژنگ: چین و شکنی که به واسطه‌ی خشم به چهره می‌افتد.
قلماسنگ: فلاخن، قلاسنگ، قلاب سنگ
شرنگ: زهر، سم، هرچند تلخ

۹۱- اقبال: خوش‌بختی، روی آوردن ≠ ادبار
نخوت: غرور، خودپسندی، تکبّر
معتکف: گوشه‌نشین، عزلت‌نشین

۹۲- آن همه ناز و تنعّم که خزان می‌فرمود عاقبت در قدم باد بهار آخر شد
* تنعّم: در ناز و نعمت زیستن، شاد بودن، تن‌آسایی
* قدم: وارد شدن، آمدن
معنی بیت: پاییز با همه‌ی ناز و خوش‌گذرانی که می‌کرد، سرانجام با آمدن نیمه‌ی بهار به پایان رسید.

۹۳- چند کلمه مترادف در این درس:
خشک = سوخته تفرجگاه = گردشگاه بار = غر رنج = درد

۹۴- نخل: تابوت (سمبل امام حسین)
توفال: تخته‌های نازک و باریک که به سقف اتاق می‌کوبند و روی آن کاهگل و پاکج می‌مالند.
پردو: توفال، تزیین سقف خانه‌ها
نکاس: سرتیرهایی از سرپوشیده‌ی ایوان‌ها بیرون می‌گذارند و به آن‌ها تراش می‌دهند.

۹۵- بعدازظهر بود، کلاس ما در اُرسی قشنگی جا داشت.
* اُرُسی: نوعی در قدیمی که عمودی باز و بسته می‌شود. مجازاً به اتاقی که دارای چنین درهایی بوده، «ارسی» گفته می‌شود.

۹۶- آه/ دیگر اکنون آن عماد تکیه و امّید ایران‌شهر/ شیرمرد عرصه‌ی ناوردهای هول/ پور زال زر، جهان پهلو/ آن خداوند و سوار رخش بی‌مانند/ آن‌که هرگز - چون کلید گنج مروارید - گم نمی‌شد از لبش لبخند/ خواه روز صلح و بسته مهر پیمان را/ خواه روز جنگ و خورده بهر کین سوگند.
* عماد: ستون، پایه، تکیه‌گاه
* عرصه: پهنه، میدان
* ناورد: نبرد، جنگ و میدان رزم
* پور: پسر، فرزند
* زال زر: پدر رستم

۹۷- قصه است این قصه، آری قصه‌ی درد است/ شعر نیست/ این عیار مهر و کین مرد و نامرد است/ بی‌عیار و شعر محض خوب و خالی نیست/ هیچ همچون پوچ عالی نیست
* شعر: مفهوم سخن تخیلی و منظوم که هنر شاعر در آن مورد نظر باشد.
* عیار: ابزار سنجش، سنگ محک
* مهر: مهربانی، محبت، دوستی
* محض: خالص

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۹۸- هفت‌خوان را زاد سرو مرو/ یا به قولی «ماخ سالار» آن گرامی مرد/ آن هریوهٔ خوب و پاک‌آئین روایت کرد/ خوان هشتم را من روایت می‌کنم اکنون/ من که نامم ماث

* هفت‌خوان: هفت مرحله‌ای که رستم قهرمان شاهنامه از آن گذر کرد و عبور از آن در رسیدن به کمال در پهلوانی و جنگاوری بود.
* زاد سرو مرد: آزاد سرو سیستانی، از راویان شاهنامه و صاحب کتاب اخبار رستم.
* ماخ سالار: یکی از راویان شاهنامه که فردوسی داستان‌های خود را از زبان او نقل می‌کند.
* هریوه: هراتی اهل هرات
* ماث: مهدی اخوان ثالث

۹۹- چوب دستی منتشا مانند/ مست شور و گرم گفتن بود/ صحنه‌ی میدانک خود را/ تندوگاه آرام می‌پیمود/ همگنان خاموش/ گرد بر گردش به کردار صدف بر گرد مروارید/ پای تا سر گوش

* منتشا: عصای درویشی
* مست: از خود بی‌خود شده
* میدانک: میدان کوچک

۱۰۰- نیست یک دم شکند خواب به چشم کس ولیک/ غم این خفته‌ی چند/ خواب در چشم ترم می‌شکند.

* خفته چند: منظور مردم غفلت‌زده و ناآگاه جامعه، چند خفته.
* دم: نفس و دم، جان‌بخش مسیحایی.
* چشم تر: چشم اشکبار

۱۰۱- همگنان را خون گرمی بود/ قهوه‌خانه گرم و روشن/ مرد نقال آتشین پیغام/ راستی کانون گرمی بود.

* همگنان: همانندان
* آتشین پیغام: کسی که سخنان و کلامش گرم و مؤثر است.
* نقال: نقل‌کننده، کسی که داستان‌های شاهنامه را در قهوه‌خانه‌های سنتی با برپا داشتن پرده‌هایی از تصاویر جنگ‌های شاهنامه به زبان آمیخته با شعر فردوسی نقل کند.
* کانون: مرکز

۱۰۲- روزی انوری در بازار بلخ می‌گشت. هنگامه‌ای دید، پیش رفت و سری در میان کرد.

* هنگامه: غوغا، هیاهو
* سری در میان کرد: کنایه از اینکه وارد جمع شد.

۱۰۳- اگر از این پس مرد مسلمانی از غم چنین حادثه بمیرد، چه جای ملامت است که در دیده‌ی من شایسته چنین کرامت است.

* کلمات ملامت و کرامت دارای سجع هستند.
* ملامت: سرزنش
* کرامت: احترام، بزرگداشت، تکریم.
* دیده مجازاً عقیده و نظر.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۱۰۴- آری اکنون شیر ایرانشهر/ تهمتن گرد سجستانی/ کوه کوهان، مرد مردستان/ رستم دستان / در تگ تاریک ژرف چاه پهناور / کشته هر بشو بر کف و دیوارهایش نیزه و خنجر/ چاه غدر ناجوانمردان/ چاه پستان، چاه بی‌دردان/ چاه چونان ژرفی و پهنایش، بی‌شرمیش ناباور / و غم‌انگیز و شگفت‌آور

* تهمتن: قوی‌جثه، تناور: لقب رستم
* گرد: پهلوان
* سجستانی: اهل سجستان
* دستان: لقب زال
* تک: ته
* ژرف: عمق، گودی
* غدر: حیله و نیرنگ

۱۰۵- - «تحمید» در لغت به معنای حمد و ستایش و گفتن الحمدالله است.

- «تحمیدیه» در اصطلاح ادبی، سخنی زیبا به شعر یا نثر است در ستایش خداوند.

- «نعت» ذکر نام و ادای احترام به پیامبر و بزرگان دین و ستون ایشان است و معمولاً در خطبه ها و دیباچه ی کتاب‌ها می‌آید.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۱- معنی

«دست معلّم از وقب حیوان روان شد؛ فرود آمد. لب را به اشاره صورت داد. فکّ زیرین را پیمود و در آخُرِه ماند. پس بالا رفت ؛ چشم را نشاند؛ دو گوش را بالا برد؛ از یال و غارب به زیر آمد، از پستی پشت گذشت و گُرده را برآورد.»

* معلّم از ابتدا شروع به کشیدن فرورفتگی اندام (مانند گودی چشم) اسب کرد؛ پایین آمد. لب را فوراً کشید. فکّ پایینی را کشید و سپس چنبره‌ی گردن را طرّاحی کرد. سپس بالاتر رفت؛ چشم را طرح زد؛ دو گوش را نیز کشید ؛ از یال و میان‌دو کتف طرّاحی را ادامه داد؛ پستی و گودی پشت را نیز کشید و سپس پشت (بالای) کمر اسب را طرّاحی کرد.

۲- معنی

«سمک[با خود]، گفت: در این کار تعبیه‌ای هست. این یکی، همچون من می‌نماید که به لشگرگاه ما می‌رود»:

سمک با خود گفت: نقشه‌ای از پیش برای این کار کشیده شده است. او مانند من نشان می‌دهد که دارد به لشگرگاه می‌رود.

۳- معنی

«بگذار تا فردا داری در میدان فرو بریم و او را بردار کنیم تا ما را از آن نامی بُوَد.»:

اجازه بده تا فردا داری در میدان شهر برپا کنیم و او را دار بزنیم تا با این کار به شهرت برسیم.

۴- معنی

«دو استر به دست آور که تو این جایگاه گستاخی.»:

دو قاطر (الاغ) تهیّه کن؛ چون با این محل آشنایی بیشتری داری، بهتر می‌توانی کارها را انجام دهی.

۵- معنی

«هرکه این می‌شنید، می‌گفت: «هول عیّاری‌ای کرده است!» او را قفایی می‌زدند. سمک سراسیمه شد. گفت: «ای آتشک، رها مکن که مرا به سیلی بکشند»:

هرکه این خبر را می‌شنید، می‌گفت: «دستبردی جانانه زده است!» «به او (سمک) پس‌گردنی می‌زدند. سمک عیّار سراسیمه و آشفته شد. گفت: ای آتشک، اجازه مده که دارند مرا با این سیلی‌ها می‌کشند.

۶- معنی

«سمک پیش خورشیدشاه برپای بود و خدمت می‌کرد.»:

سمک عیّار پیش خورشیدشاه (به خدمت) ایستاده بود و تعظیم و کرنش می‌کرد و احترام می‌گذاشت.

۷- معنی

به تفاوت معنایی واژه‌ی «خیره» در دو مصراع زیرتوجّه می‌کنیم:

چو بشنید رستم، سرش خیره گشت: سرگشته و متحیّر

بکشتی مرا خیره از بدخویی: بیهوده و بی‌سبب

۸- معنی

«هر آن که از روی نادانی نه او را گزید، گزند او ناچار بدو رسید»:

هر کسی که از روی جهالت و نادانی او را انتخاب نکرد، از آن گزینش نابه‌جا زیان می‌بیند.

نکته: هر آن که از روی نادانی نه او را گزید، گزند او ناچار بدو رسید.

↓ ↓ ↓

خدا انسانی که خدا را انتخاب نکند.

۹- علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدارا — که به ما سوا فکندی همه سایه هما را

۱ - هما پرنده سعادت و خوشبختی است.

۲ - شاعر حضرت علی را نشانه‌ی خوبی برای وجود خدا می داند.

۳ - ماسوا: مخفف ماسوی الله: آنچه غیر از خداست(همه‌ی مخلوقات).

۴ - سایه‌ی هما بر کسی افکندن: خوشبخت و سعادتمند کردن کسی.

شاعر می گوید: علی، که همای رحمتی، تو عجب نشانه‌ی بزرگی برای شناخت خدا هستی که سایه‌ی خوشبختی را بر سر همه‌ی موجودات عالم افکندی.

۱۰- به دو چشم خون فشانم، هله ای نسیم رحمت — که زکوی او غباری به من آر توتیا را

۱ - به دو چشم خون فشاندن: خون گریه کردن(شدت ناراحتی و درد و غم)

۲ - هله: آگاه باش(حرف تنبیه)

۳ - نسیم: خبر رسان بین عاشق و معشوق

۴ - توتیا: اکسید طبیعی و ناخالص روی که محلول آن گندزدایی قوی است، در قدیم برای بیماری‌ها چشم استفاده می‌شد.

با دو چشم خون‌فشانی می‌کنم، ای نسیم رحمت، آگاه باش که گرد و غباری از کوی معشوق(علی(ع)) به عنوان توتیا (روشنایی چشم، داروی چشم) برای من بیاوری.

۱۱- به گرزگران دست برد اشکبوس — زمین آهنین شد، سپهر آبنوس

۱ - گرز: سلاح جنگی

۲ - گران: صفت گرز(سنگین)

۳ -اشکبوس: یکی از پهلوانان توران زمین

۴ - مصراع دوم: اغراق دارد

۵ - تشبیه زمین به آهن و تشبیه سپهر به آبنوس

۶ - آبنوس: درختی که چوب آن سخت و سیاه است(اینجا رنگ آن مدنظر است)

۱۲- تو قلب سپه را به آیین بدار — من اکنون پیاده کنم کارزار

۱ - به آیین داشتن: نگاه‌داری و محافظت کردن

۲ - کارزار: جنگ

۳ - قلب: مرکز سپاه

رستم می‌گوید: تو مرکز سپاه را حفظ کن و سر و سامان بده من پیاده به جنگ اشکبوس می‌روم

۱۳- کمان را بمالید رستم به چنگ — به شست اندرآورده تیر خدنگ

۱ - شست: انگشتر مانندی از جنس استخوان که در انگشت شست می کردند و زه کمان را با آن می‌گرفتند.

۲ - مالید کمان به چنگ: کمان را به چنگ گرفتن.

۳ - خدنگ: درختی که چوب آن سخت و محکم است و تیر را با آن چوب درست می‌کردند

معنی رستم کمانی را در دست گرفت و به شست تیر خدنگ را آماده‌ی پرتاب کرد

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۱۴- چو سو فارش آمد به پهنای گوش ز شاخ گوزنان برآمد خروش
۱ - سوفار: دهانه‌ی تیر، جایی از تیر که چله کمان را در آن بند کنند.(انتهای تیر)
۲ - شاخ گوزن: مجازاً کمان (در قدیم کمان را از شاخ گوزن نیز درست می‌کرده‌اند)
۳ - فردوسی می‌گوید: وقتی که انتهای تیر به گوش رستم رسید(چله‌ی کمان را تا ته کشید) از کمان فریادی بلند شد.

۱۵- بیفشرد چون کوه پا بر زمین بخایید دندان به دندان کین
خاییدن: جویدن، به دندان نرم کردن
دندان به دندان خاییدن : کنایه از خشم و ناراحتی است.
مفهوم مصراع اول: مصمم بودن و مستحکم بودن قدرت را نشان می‌دهد.
پای خود را همچون کوهی استوار بر زمین فشار می‌داد و از خشم دندان به هم می‌سایید.

۱۶- چنین آن دو ماهر در آداب ضرب زهم رد نمودند هفتاد حرب
آداب ضرب: فنون جنگ
ضرب: مجاز از آلت جنگ
هفتاد: نشانه‌ی کثرت
مفهوم بیت اشاره دارد به قدرت جنگاوری علی(ع) و عمرو(به قدری در جنگ ماهر بودند) که هفتاد آلت جنگ از خود دفع کردند.
نکته: به نظر می رسد اگر به جای ضرب و حرب در شعر عوض شود معنی بهتر است.یعنی ماهر بودن در آداب جنگ و دفع نمودن ضربه و فنون زیاد

۱۷- عمروبن لیث به در بلخ شکست خورد و هفتاد هزار سوار او به هزیمت رفتند.
یعنی عمروبن لیث نزدیک دروازه‌ی بلخ شکست خورد و هفتاد هزار سوار سپاه شکست خورد و پراکنده گشت.

۱۸- فراش لختی سرگین خشک برچیده، کلوخی دو سه فراهم نهاد تا قلیه‌ای بکند.
خدمتکار مقداری فضله‌ی چهارپان تهیه کرد و دو سه کلوخی در کنار هم گذاشت تا خوراکی از گوشت درست کند.

۱۹- یکی از حضار که کباده‌ی شعر و ادب می‌کشید، جلو رفته، جبهه‌ی شاعر را بوسید
جبهه: پیشانی / کباده کشیدن: ادعا داشتن
یکی از حاضران که ادعای شعر و ادب داشت، نزدیک رفت و پیشانی او را بوسید

۲۰- صدای گرفته سرما خورده‌ی مأمور در نفیر باد گم شد.
وزش شدید باعث شد که صدای ضعیف مأمور شنیده نشود.

۲۱- «پاسبان‌ها دویدند و در شاهراه صف بستند، اما علامت دیگر به خیابان اصلی پیچیده بود»
یعنی پاسبان‌ها دویدند و در راه اصلی صف بستند، اما عزادارن، دیگر به خیابان اصلی رفته بودند.

۲۲- عیسی بر سبیل تلطف جوابش باز داد و آن شخص مسلم نداشت.
عیسی(ع) با مهربانی به او جواب داد، و آن شخص قانع نشد و نپذیرفت.

۲۳- «هر مخلوقی نشانی از خداست و هیچ مخلوقی او را هویدا نمی‌سازد.»
این عبارت تلمیح دارد به آیه‌ی: «لا تدرکه الابصار و هویدرک الابصار»
یعنی هیچ کس خدا را نمی‌تواند درک کند در حالی که همه‌ی مخلوقات نشانه‌ای از وجود خدا هستند.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۲۴- عنان‌گیر تو گر روزی جمال درد دین باشد عجب نبود که با ابدال خود را هم عنان بینی
عنان‌گیر: هدایت کننده / ابدال: اولیای خدا / هم‌عنان: هم‌ردیف، برابر
مفهوم بیت: اگر از دین پیروی کنی، با اولیای دین هم‌رتبه و برابر می‌شوی.

۲۵- زیزدان دان، نه از ارکان، که کوته دیدگی باشد که خطی کز خرد خیزد تو آن را از بنان بینی
ارکان: عناصر چهارگانه(آب، باد، خاک، آتش) / کوته دیدگی: سطحی‌نگری / بنان: انگشت
آفرینش و خلقت هستی را از خداوند بدان نه از ارکان اربعه و این سطحی‌نگری است که نوشته‌ای را که محصول عقل و خرد است از انگشت بدانی.
مفهوم: نفی بی‌تمیزی و گزینش فرع به جای اصل. (تمام امور به مشیت الهی است.)

۲۶- «سه نقش دیگر نیز پر معنایند؛ یکی قاب بندهای محراب شکل، دوم طرّه‌های کنار سردرها، سوم طاووس‌های سردر مسجدها»
۱ - قاب: آسمانه، قوس بنا از طرف داخل که آن را از چوب می‌سازند.
۲ - طرّه: کاشی‌های به‌شکل گیسوی بافته و پیچ در پیچ.
۳ - طاووس: مرغ بهشتی، پرنده‌ای که به روایت تفسیرها، شیطان را در ورود به بهشت یاری کرد.

۲۷- «چه می‌خواهند بگویند این بوته‌ها و خطها و اسلیمی‌ها که در هم می پیچند؟»
عبارت آرایه‌ی تشخیص دارد (اینکه بوته ها و خطها چیزی بگویند)
اسلیمی ممال کلمه‌ی اسلامی است (الف اسلامی به«ی» در اسلیمی تبدیل شده است)

۲۸- «قاصد روزان ابری، داروگ، کی می‌رسد باران؟»
روزان: روزها
قاصد: پیام‌آور
داروگ: قورباغه‌ی درختی (اینجا نماد پیام‌رسان آزادی است)
باران: نماد و استعاره از آزادی و رهایی
شاعر چشم به راه آزادی است و از پیام آور آن، خبر رهایی و آزادی جامعه از این استبداد را می‌جوید.

۲۹- «باغ بی‌برگی / روز و شب تنهاست / با سکوت پاک غمناکش»
باغ: استعاره از زندگی و یا جامعه‌ی شاعر
باغ بی‌برگی: پارادوکس(تناقض)
باغ و برگ: تناسب(مراعات نظیر)
روز و شب: تضاد یا مجاز از همیشه
سکوت پاک: حس‌آمیزی
واج‌آرایی: در صامت«ک»

۳۰- «جامه‌اش شولای عریانی است»
جامه: لباس
شولا: خرقه‌ی درویشان
عریانی: برهنگی
شاعر باغ پاییز را به جهت نداشتن برگ و یا حداقل برگ سبز، برهنه و عریان می‌داند و می‌گوید لباس پاییز لباس برهنگی است که این نوع کاربرد«پارادوکس» است.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۳۱- فرّاش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترد و دایه‌ی ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین بپرورد.
خدا به باد صبا فرموده تا چون فرش‌گستری فرش چمن را بر زمین بگسترد و به ابر بهار فرموده تا چون پرستاری گیاهان تازه روییده را چون دخترانی در گهواره‌ی زمین پرورش دهد.

۳۲- چو بشنید اسفندیار این سخن از آن شیر پرخاش جوی کهن
شیر: استعاره از پهلوان قوی، رستم
صفت، پرخاش‌جوی: از آن جهت که قصد جنگ دارد.
صفت، کهن: از آن جهت که پیر و با تجربه است.

۳۳- ☐ مروّت شاهانه نیست خراب کردن این جماعت مجنون:
آزار دادن هنرمندان عاشق دور از مروّت و جوان مردی است.
☐ دست بر قضا بیش‌تر عوام قصّه‌ها را پرداخته‌اند:
اتفاقاً بیش‌تر مردم معمولی درباره‌ی من اظهار نظر می‌کنند.

۳۴- پهلوی عادت به شنیدن نه نداره. حالا امر می‌کنیم یک «بله قربان» شیرین بگو.
به شنیدن نه عادت نداره: کنایه از عدم اطاعت را نمی‌پسندد
بله قربان شیرین: حسّ‌آمیزی
یک بله قربان شیرین بگو: کنایه از اطاعتِ محض و از سر رضایت

۳۵- ☐ زندگی خداوند دراز باد، حال خلیفه دیگر است که او خداوند ولایت است و خواجه با امیر محمود به غزوها بوده است و من نبوده‌ام.
خداوند: منظور سلطان مسعود
خواجه: منظور بونصر مشکان
من: منظور قاضی بست، بوالحسن بولانی

۳۶- ☐ فراخ‌تر بتوانند زیست: راحت‌تر و بهتر بتوانند زندگی کنند.
☐ آن چه دارم از اندک‌مایه حطام دنیا حلال است: دارایی‌ام از اندک مالِ دنیا حلال است.
☐ در عهده‌ی این نشوم: مسئولیت این کار را نمی‌پذیرم.
☐ به توقیع مؤکّد گشت: با امضای امیر تأیید شد.

۳۷- ☐ مرا نام باید که تن مرگ راست: جسم نابود شدنی است، من در پی حفظ اعتبارم.
☐ تو اندر زمانه رسیده نوی: تو شخص جوانی که رسم جدید بنا کرده‌ای.
☐ سوی چاره گشتم ز بیچارگی: از روی ناچاری به دنبال راه چاره (کمک از سیمرغ) بودم.
☐ رستم یک آن در دلش می‌گذرد: یک لحظه قصد می‌کند.

۳۸- ☐ آوای ملکوتی مردی که قرآن می‌خواند آنان را به یاد بزرگ‌مردی انداخت که سال‌ها پیش با پای پرآبله می‌دوید.
مردی: منظور امام حسین (ع) بزرگ‌مرد: حضرت پیامبر (ص)
☐ در خیمه مردی نشسته است که پیوند نزدیکی با محمد دارد. بارها به روی زانوی وی نشسته و در دامن دخترش پرورش یافته ... .
مردی: حضرت امام حسین (ع) دخترش: حضرت فاطمه (ص)
خبر دارند پیرمردی می‌خواهد با کاروان سالار دیداری کند.
پیرمرد: منظور انس بن حارث کاروان سالار: منظور امام حسین (ع)

Nomreyar.com | وبسایت آموزشی نمره یار

۳۹- ☐ دلی به وسعت جغرافیای انسانی ← بیانگر سعه‌ی صدر امام
☐ غمی به قدمت تاریخ درد انسان داشت ← بیانگر غمخوار بشر بودن امام
☐ چه بود صاعقه‌ای کز سر زمانه گذشت ← تاثیرگذاری امام در عین کوتاه بودن عمر رهبری
☐ و یا ز خواب جهان یک عبور طوفانی ← بیدارگری امام
☐ هنوز می‌شنود آن صدای محزون را ← جاودانگی سخن امام

۴۰- لب و دندان سنایی همه توحید تو گوید　　مگر از آتش دوزخ بودش روی رهایی
* معنی بیت: سنایی با تمام وجود تو را ستایش می‌کند، امید است که برای او از آتش دوزخ رهایی باشد.
* مگر در این‌جا یعنی: امید است که، شاید که، برای این‌که ...

۴۱- درنیابد حال پخته هیچ خام　　پس سخن کوتاه باید، والسلام
* معنی بیت: آن‌که راه عشق نسپرده، از حال عارفِ واصل بی‌خبر است، پس باید سخن را کوتاه کرد و به پایان برد.

۴۲- هر که جز ماهی، ز آبش سیر شد　　هر که بی‌روزی است، روزش دیر شد
* معنی بیت: تنها ماهی دریای حق (عاشق) است که از غوطه خوردن در آبِ عشق و معرفت سیر نمی‌شود. هرکس از عشق بی‌بهره باشد، ملول و خسته می‌شود.
* بی‌روزی ← بی‌نوا و درویش

۴۳- روزها گر رفت، گو رو، باک نیست　　تو بمان، ای آن‌که چون تو پاک نیست
* معنی بیت: گذر زمان و سپری شدن آن، اندوهی حاصل نمی‌کند، آن چیزی که نباید برود، عشق و معشوق پاک است.
* روزها گر رفت ← تشخیص یا آدم‌نمایی

۴۴- محرم این هوش جز بی‌هوش نیست　　مر زبان را مشتری جز گوش نیست
* معنی بیت: حقیقت عشق را هرکسی نمی‌تواند درک کند، تنها عاشق (بی‌هوش) محرم است، همان‌طور که «گوش» برای ادراک سخنانِ «زبان» ابزاری مناسب است.

۴۵- در غم ما روزها بی‌گاه شد　　روزها با سوزها همراه شد
* معنی بیت: عاشق، عمری غمگین است و روزها را با سوز دل به پایان می‌برد.
* روزها بی‌گاه شد ← کنایه از به پایان رسید.
* همراه ← مشتق (۲ تکواژ: هم + راه)

۴۶- همچو نی زهری و تریاقی که دید؟　　همچو نی دمساز و مشتاقی که دید؟
* معنی بیت: نی هم زهر است و هم پادزهر. در عین حال دردآفرینی، درمان‌بخش نیز هست. (به ظرفیت وجودی افراد بستگی دارد.)
* تریاق: پاد زهر، ضد زهر

۴۷- نی حدیث راه پرخون می‌کند　　قصه‌های عشق مجنون می‌کند
* معنی بیت: نی، داستان راه خونین عشق را بیان می‌کند و از قصه‌ی عشق عاشقانی چون مجنون - که سراسر درد و رنج است - سخن به میان می‌آورد.
* حدیث: مفعول　　* قصه: مفعول

۴۸- نی حریف هر که از یاری برید　　پرده‌هایش پرده‌های ما درید
* معنی بیت: نغمه‌های نی، همدم هر عاشق هجران دیده است و راز او را فاش می‌کند و برای کسی‌که جویای معرفت است، پرده‌ها و حجاب‌ها را از مقابل چشم برمی‌دارد تا معشوق حقیقی را ببیند.
* حریف: همدم، همراه

۴۹- آتش عشق است کاندر نی فتاد　　جوشش عشق است کاندر می فتاد
* معنی بیت: صدایی که از نی بیرون می‌آید، به خاطر گرمی عشق است و مست‌کنندگی می و شراب نیز به خاطر عشق درون آن است.
* نی - می ← جناس ناقص

۵۰- آتش است این بانگ نای و نیست باد　　هرکه این آتش ندارد نیست باد
* معنی بیت: این صدایی که در نی است، باد و هوا نیست، بلکه سوز و آتش است. هر کسی که این سوز و آتش عشق را ندارد، الهی نابود شود.
* «نیست باد» در مصراع دوم، فعل دعایی است به معنی «نابود باد».

۵۱- سرّ من از ناله‌ی من دور نیست　　لیک چشم و گوش را آن نور نیست
* معنی بیت: اسرار من در ناله‌های من نهفته است اما چشم و گوش ظاهری نمی‌تواند راز و حقیقت این ناله را دریابد (تنها با چشم و گوش دل می‌توان آن را درک کرد.)

۵۲- تن ز جان و جان ز تن مستور نیست　　لیک کس را دید جان دستور نیست
* دستور ← اجازه
* معنی بیت: گرچه جان، تن را ادراک می‌کند و تن از جان آگاهی دارد و هیچ‌یک از دیگری پوشیده نیست، اما توانایی دیدن جان به هیچ چشمی داده نشده است.

۵۳- هرکسی از ظنّ خود شد یار من　　از درون من نَجُست اسرار من
معنی بیت: هرکسی در حدّ فهم خود، با من همراه شد اما حقیقت حال مرا درنیافت.
* ظن: گمان، فهم
* اَسرار: جمع سِرّ؛ رازها (اِصرار: پافشاری)

۵۴- من به هر جمعیتی نالان شدم　　جفت بدحالان و خوش‌حالان شدم
معنی بیت: من ناله‌ی عشق به حق را برای همه بیان کردم؛ چه آن‌ها که سیروسلوکشان به سوی حق کند است و چه آن‌ها که از سیر خود به سوی حق خوش‌حال‌اند و سریع حرکت می‌کنند.
* هر ← صفت مبهم

۵۵- هرکسی کاو دور ماند از اصل خویش　　بازجوید روزگار وصل خویش
معنی بیت: هرکسی که از جایگاه اصلی خود دور مانده باشد، در جستجوی آن است و در آرزوی بازگشت به سرزمین اصلی خود می‌باشد.

۵۶- سینه خواهم شرحه‌شرحه از فِراق　　تا بگویم شرح درد اشتیاق
* اشتیاق: میل قلب است به دیدار محبوب؛ در کلام مولانا کشش روح کمال‌طلب و خداجو در راه شناخت پروردگار و ادراک حقیقت هستی است.
معنی بیت: برای بیان درد اشتیاق، شنونده‌ای می‌خواهم که دوری از حق را ادراک کرده و دلش از درد و داغ فراق سوخته باشد.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۵۷- بشنو از نی چون حکایت می‌کند　　از جدایی‌ها شکایت می‌کند
معنی بیت: به ناله‌ی غم‌انگیز نی گوش فرا ده، حکایتش را بشنو که چگونه از جدایی‌ها شکایت می‌کند.
* نی: استعاره از مولانا، انسان عاشق و آگاه

۵۸- کز نیستان تا مرا ببریده‌اند　　از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند
* نفیر: فریاد و زاری به آواز بلند
معنی بیت: از وقتی‌که مرا از عالم بالا جدا کرده‌اند، همه‌ی موجودات با ناله و زاری من هم‌ناله شده‌اند.

۵۹- برشمردن صفات جمال و جلال الهی، تسبیح و تنزیه او:
* صفات جمال ← صفاتی که خداوند آن‌ها را دارد. (صفات ثبوتیه)
* صفات جلال ← صفاتی که خداوند آن‌ها را ندارد. (صفات سلبیه)
* تسبیح ← حمد و ستایش الهی گفتن (برشمردن صفات جمال)
* تنزیه ← پاک دانستن (برشمردن صفات جلال)

۶۰- نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی　　نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی
معنی بیت: وصف و تعریف تو را نمی‌توان بر زبان آورد، چراکه فراتر از فهم و ادراک هستی و نمونه‌ای مثل تو نمی‌توان آورد، زیرا که تو در خیال و تصور هم جای نمی‌گیری.
* بیت آرایه‌های تلمیح و ترصیع (موازنه) دارد.

۶۱- همه درگاه تو جویم، همه از فضل تو پویم　　همه توحید تو گویم که به توحید سزایی
معنی بیت: تنها در جست‌وجوی بارگاه تو هستم. تنها در پی فضل تو هستم. تنها تو را به یگانگی می‌پرستم. چراکه سزاوار یگانگی هستی.
* بیت، قافیه‌ی میانی دارد. (جویم، پویم، گویم)

۶۲- ملکا ذکر تو گویم که تو پاکیّ و خدایی　　نروم جز به همان ره که توام راه نمایی
معنی بیت: ای خدا، تنها نام تو را به زبان می‌آورم، چراکه پاک و مقدس و خدایی و جز به راهی که تو به من نشان می‌دهی، نمی‌روم.
* بیت، آرایه‌ی تلمیح دارد.

۶۳- نروم جز به همان ره که توام راه نمایی
* عبارت مشخص شده به دو صورت خوانده و معنی می‌شود.

۱) تو ام راه نمایی: تو راه را به من نشان می‌دهی.
نهاد　مفعول فعل　متمم
مضاف الیه

۲) تو ام راهنما یی: تو راهنمای من هستی.
نهاد　مسند　فعل

۶۴- ندانست خود جز بد آموختن　　جز از کشتن و غارت و سوختن
معنی بیت: ضحاک، جز کشتار و غارت و نابودی و آموختن بدی به دیگران، چیزی بلد نبود.
* مرجع ضمیر «خود» ← ضحاک
* بد آموختن ← مشتق - مرکب

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۶۵- هنر خوار شد، جادویی ارجمند　　نهان راستی، آشکارا گزند
معنی بیت: علم و هنر، بی‌ارزش گردید درحالی‌که جادوگری رواج یافت. راستی و درستی ناپدید شد و تجاوز و بدی آشکار شد.
* بیت اشاره به دوران سیاه حکومت ضحاک دارد.

۶۶- نهان گشت آیین فرزانگان　　پراگنده شد نام دیوانگان
معنی بیت: شیوه‌ی خردمندان ناپدید شد و راه‌ورسم بی‌عقلان رواج یافت.
* نهان - پراگنده ← تضاد
* فرزانگان - دیوانگان ← تضاد
* بیت اشاره به دوران سیاه حکومت ضحاک دارد.

۶۷- به جمشید بر، تیره‌گون گشت روز　　همی کاست زو فرّ گیتی‌فروز
معنی بیت: روزگار جمشید، تیره و تار شد و شکوه روزافزونش کاسته شد. (تأیید الهی از او گرفته شد.)
* روز - فروز ← جناس (ناقص افزایشی)

۶۸- چه گفت آن سخن‌گوی با فرّ و هوش　　چو خسرو شدی، بندگی را بکوش
معنی بیت: آن سخن‌گوی باهوش و آگاه چه خوب گفته است که وقتی پادشاه شدی، بیش‌تر برای خدا بندگی کن. (قدرت توأم با عبادت)
* فر: شکوه　　* خسرو: پادشاه

۶۹- به یزدان هر آن کس که شد ناسپاس　　به دلش اندر آید ز هر سو هراس
معنی بیت: هرکس نسبت به خدا ناسپاسی کند، از هر طرف ترس و هراس به جانش رو می‌آورد.

۷۰- منی چون بپیوست با کردگار　　شکست اندر آورد و برگشت کار
معنی بیت: وقتی غرور و ناسپاسی به درگاه حق تعالی صورت گیرد، امور نابه‌سامان خواهد شد و شکست و خواری به‌وجود می‌آید.
* منیّ: غرور، من بودن
* برگشت کار: کنایه از نابه‌سامان شدن امور

۷۱- پراگنده کافور بر خویشتن　　چنان چون بود رسم و ساز کفن
معنی بیت: او (سیاوش) در حالی بود که کافور به خود زده بود، همان‌طور که برای مُرده چنین کنند.
* کافور - کفن ← مراعات نظیر (تناسب)

۷۲- بدان‌گه که شد پیش کاووس باز　　فرود آمد از باره، بردش نماز
* بردش نماز: (کنایه از) تعظیم کرد، نیایش کرد
* باره: اسب
معنی بیت: وقتی سیاوش دوباره پیش پدر آمد، از اسب پیاده شد و تعظیم کرد.

۷۳- یکی تازی‌ای برنشسته سیاه　　همی خاک نعلش برآمد به ماه
* تازی: عربی (اسب عربی)
معنی بیت: در حالی‌که بر یک اسب عربی سیاه نشسته بود، چنان اسب را راند که گردوخاک آن به ماه رسید.
* مصراع دوم ← اغراق + کنایه (کنایه از سرعت بسیار)

۷۴- نخستین دمیدن سیه شد ز دود　　زبانه برآمد پس از دود، زود
معنی بیت: با اولین دمیدن بر آتش، دود سیاه و تیره‌ای فضا را پر کرد. سپس شعله‌های آتش از میان دود زبانه کشیدند.
* دود - زود ← جناس
* بیت واج‌آرایی «د» و «او» دارد.

۷۵- بیامد دو صد مرد آتش‌فروز　　دمیدند گفتی شب آمد به روز
معنی بیت: دویست مرد برای روشن کردن آتش آمدند و بر آتش‌ها دمیدند. دود بسیاری همه‌جا را فراگرفت و روز مثل شب تاریک شد.

۷۶- به دستور فرمود تا ساروان　　هیون آرد از دشت، صد کاروان
* هیون: اسب و شتر بزرگ
معنی بیت: به وزیرش گفت تا رئیس کاروان، صدها شتر بزرگ و چالاک از دشت بیاورد.

۷۷- همان به کزین زشت‌کردار، دل　　بشویم کنم چاره‌ی دل‌گسل
معنی بیت: بهتر آن است که از این کار زشت که باعث دل آزردگی و ملال شده است، خاطر خود را آسوده گردانم و برای آن چاره‌ای اساسی بیندیشم.
* گسل: شکاف
* دل گسل: دل آزار
* چاره‌ی دل گسل: چاره‌ی این اتفاق دل‌آزار
* دل بشویم ← کنایه از پاک کردن ذهن

۷۸- پر اندیشه شد جان کاووس‌کی　　ز فرزند و سودابه‌ی نیک‌پی
* نیک‌پی: اصیل (چراکه سودابه دختر شاه هاماوران بود.)
معنی بیت: کیکاووس از این داوری بین فرزند و همسرش بسیار نگران شده بود.

۷۹- سیاوش چنین گفت کای شهریار　　که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار
معنی بیت: سیاوش گفت: ای پادشاه، تحمل آتش دوزخ (جهنم) برایم از این سخن ساده‌تر است.
* خوار: آسان
* بیت اغراق دارد.

۸۰- اگر کوه آتش بود بسپرم　　ازین تنگ خوار است اگر بگذرم
معنی بیت: حاضرم حتی کوهی از آتش را زیر پا بگذارم و اگر قرار بر عبور از میان آتش باشد، برای من آسان است. (سیاوش اتهام خود را قبول ندارد و برای رفع آن، حاضر است هرکاری بکند تا به دیگران و مخصوصاً پدرش ثابت شود.)
* بیت آرایه‌ی اغراق دارد.

۸۱- سیاووش را کرد باید درست　　که این بد بکرد و تباهی بجست
معنی بیت: باید سیاوش را اصلاح و تنبیه کرد، زیرا او بد کرده و به دنبال بدی بوده است. (این بیت از زبان سودابه بیان شده است.)

۸۲- سرانجام گفت ایمن از هر دوان نگردد مرا دل، نه روشن روان
معنی بیت: کاووس‌شاه نهایتاً گفت: نه دل من از این دو نفر ایمن می‌شود نه روحم شاد و آسوده می‌گردد. (این بدبینی در جان و روح من باقی می‌ماند.)

۸۳- وزین دختر شاه هاماوران پراندیشه گشتی به دیگر کران
معنی بیت: از طرف دیگر، نسبت به همسرت سودابه، بدگمان شده‌ای.
* به دیگر کران: از طرف دیگر، از سوی دیگر

۸۴- زهر در سخن چون بدین‌گونه گشت بر آتش یکی را بباید گذشت
معنی بیت: حالا که سخن به این‌جا رسیده است، یکی از آن دو، باید از میان آتش عبور کند.

۸۵- که هرچند فرزند هست ارجمند دل شاه از اندیشه یابد گزند
معنی بیت: هرچند فرزند عزیز است، اما بدگمانی نسبت به او، دل شاه را آزرده خواهد کرد.
* اندیشه: بدگمانی، نگرانی، ترس

۸۶- چنین گفت موبد به شاه جهان که درد سپهبد نماند نهان
* موبد: در این‌جا یعنی روحانی مشاور در امور سلطنت
معنی بیت: روحانی مشاور به کاووس گفت: درد و اندوه پادشاه پنهان نمی‌ماند.
* سپهبد: رئیس سپه (کیکاووس)

۸۷- توسنی کردم ندانستم همی کز کشیدن تنگ‌تر گردد کمند
* توسنی: سرکشی، عصیان (صفت اسب)
معنی بیت: در راه عشق سرکشی و عصیان کردم و نمی‌دانستم که گره‌ی طناب با کشیدن و سعی و تلاش محکم‌تر می‌شود.

۸۸- عشق را خواهی که تا پایان بری بس که بپسندید باید ناپسند
معنی بیت: اگر می‌خواهی به پایان راه عشق و وصال معشوق برسی، باید ناملایمات بسیاری را تحمّل کنی.
* که: اگر
* بپسندید - ناپسند ← اشتقاق
* مصراع دوم پارادوکس (تناقض) دارد.

۸۹- عشق دریایی کرانه ناپدید کی توان کردن شنا ای هوشمند
معنی بیت: عشق مانند دریایی بی‌پایان و بی‌نهایت است ای انسان عاقل، بدان که نمی‌توانی در دریای عشق شنا کنی زیرا ساحل ندارد و راه عشق با عقل طی نمی‌شود.
(ارتباط معنایی: برون‌اند زین جرگه هشیارها)
* کرانه: ساحل

۹۰- عشق او باز اندر آوردم به بند کوشش بسیار نامد سودمند
معنی بیت: دوباره محبت و عشق او مرا گرفتار کرد و سعی و تلاش زیاد برای رهایی سودمند واقع نشد.
* باز: دوباره (قید)
* به بند آوردن ← کنایه از اسیر کردن

۹۱- * قصد کردم تا او را به شفاعت بخواهم از امیر: خواستم با میانجی‌گری او را از بند حاکم برهانم.
* مر اکرام ضیف را امیر بیامد تا با من موافقت کند: امیر برای بزرگداشت مهمان، آمد تا با من غذا بخورد. (موافقت کند: همراه شود)

۹۲- * این غلام را در کار من کن: به خاطر من این غلام را آزاد کن، ببخش.
* تو را بر همه‌ی چیزها حکم است تا در ضیافت مایی: تا وقتی مهمان ما هستی، دستور تو پذیرفته است.

۹۳- * یکی مخاطبه‌ی شیخ امام کرده است: یکی مرا شیخ امام خطاب کرده است.
* این همه، القاب است نه اسم و من این همه نیستم: این‌ها لقب هستند نه اسم و من شایسته‌ی این همه نیستم.

۹۴- بگفتا رو صبوری کن در این درد بگفت از جان صبوری چون توان کرد
* از جان: بدون جان (بدون معشوق)
معنی بیت: خسرو به فرهاد گفت: برو و با این درد (عشق) بساز و در آن صبر کن. فرهاد گفت: بدون جان (معشوق) چگونه صبر کنم؟

۹۵- بگفت آسوده شو کاین کار خام است بگفت آسودگی بر من حرام است
معنی بیت: خسرو گفت: عشق تو خام و ناقص است، خود را از آن آسوده کن.
فرهاد گفت: آسوده شدن از عشق برای من حرام است.
* آسوده - آسودگی ← اشتقاق

۹۶- بگفتا دوستیش از طبع بگذار بگفت از دوستان ناید چنین کار
* طبع: ذات، سرشت
* بگذار: رها کن
معنی بیت: خسرو گفت: «عشق شیرین را از وجود خود دور کن.» فرهاد گفت: «چنین کاری از عاشقان برنمی‌آید.»
* «ش» در دوستیش ← مضاف‌الیه

۹۷- بگفتا گر بخواهد هرچه داری؟ بگفت این از خدا خواهم به زاری
معنی بیت: خسرو گفت: اگر هرچه را که داری از تو بخواهد چه می‌کنی؟ فرهاد گفت: من همیشه با زاری این را از خدا خواسته‌ام!
* مفهوم بیت: پاک‌بازی

۹۸- بگفتا دوری از مه نیست درخور بگفت آشفته از مه دور بهتر
معنی بیت: خسرو گفت: شایسته نیست که از معشوق دور باشی. فرهاد گفت: اتّفاقاً انسان عاشق و دیوانه بهتر است از ماه (معشوق) دور باشد تا آشفتگی او بیش‌تر نشود.
(گذشتگان بر این باور بودند که دیوانه چون در ماه بنگرد، دیوانه‌تر شود.)

۹۹- بگفتا گر نیابی سوی او راه بگفت از دور شاید دید در ماه
* شاید: شایسته است
معنی بیت: خسرو گفت: اگر او را به‌دست نیاوری چه کار می‌کنی؟ فرهاد گفت: بهتر است که زیبایی ماه را از دور تماشا کرد.

۱۰۰- بگفتا گر کند چشم تو را ریش؟ بگفت این چشم دیگر دارمش پیش
* ریش: زخمی، مجروح
معنی بیت: خسرو گفت: اگر چشم تو را زخمی کند، چه می‌کنی؟ فرهاد گفت: چشم دیگر را جلو برده و تقدیم می‌کنم.
* مفهوم بیت: جان‌بازی

۱۰۱- بگفتا گر کسیش آرد فراچنگ؟ بگفت آهن خورد ور خود بود سنگ
معنی بیت: خسرو گفت: اگر کسی او را به‌دست آورد، چه کار می‌کنی؟ فرهاد گفت: اگر از جنس سنگ هم باشد، با آهن او را خواهم زد.
* آهن ← ایهام { آهن / مجاز از تیشه (چراکه فرهاد تندیس‌گر بوده است.)
* مفهوم بیت: غیرت

۱۰۲- بگفتا گر خرامی در سرایش؟ بگفت اندازم این سر زیر پایش
* خرامی: با ناز راه رفتن
معنی بیت: خسرو گفت: اگر به سرایش راه یابی، چه کار می‌کنی؟ فرهاد گفت: وجودم را فدایش می‌کنم.
* مفهوم بیت: جان‌بازی

۱۰۳- بگفتا دل ز مهرش کی کنی پاک؟ بگفت آن‌گه که باشم خفته در خاک
معنی بیت: خسرو گفت: کی از عشقش (عشق شیرین) دست می‌کشی؟ فرهاد گفت: زمانی‌که بمیرم.
* مفهوم بیت: وفاداری

۱۰۴- بگفتا عشق شیرین بر تو چون است؟ بگفت از جان شیرینم فزون است
معنی بیت:
خسرو گفت: عشق شیرین برای تو چگونه است؟ فرهاد گفت: از جان شیرینم هم عزیزتر است.

۱۰۵- بگفت از دل شدی عاشق بدین سان؟ بگفت از دل تو می‌گویی، من از جان
* سان: گونه
معنی بیت:
خسرو گفت: آیا از صمیم دل عاشق شده‌ای؟ فرهاد گفت: تو می‌گویی دل، من با تمام وجود عاشقم.

۱۰۶- بگفتا جان فروشی در ادب نیست بگفت از عشق‌بازان این عجب نیست
معنی بیت:
خسرو گفت: فروختن جان دور از ادب است. فرهاد گفت: این کار از عاشقان عجب نیست.

۱۰۷- نخستین بار گفتش کز کجایی؟ بگفت از دار ملک آشنایی
* دار ملک: پایتخت
معنی بیت:
خسرو به فرهاد گفت اهل کجایی؟ فرهاد گفت: از پایتخت سرزمین آشنایی و عشق هستم.
* بار - دار ← جناس ناقص اختلافی

۱۰۸- چون شبنم اوفتاده بُدم پیش آفتاب مهرم به جان رسید و به عیّوق بر شدم

* مهرم به جان رسید: عاشق شدم

معنی بیت: من هم‌چون شبنمی در مقابل خورشید بودم و به مدد گرمای عشق تو به والاترین مرتبه رسیدم.

* عیّوق: ستاره‌ی مظهر دوری، روشنی و بلندی

۱۰۹- گویند روی سرخ تو، سعدی، که زرد کرد؟ اکسیر عشق بر مسم افتاد و زر شدم

معنی بیت: از من می‌پرسند چه کسی روی سرخ و شاداب تو را این‌گونه زرد و پریشان کرد؟ در پاسخ می‌گویم: عشق مانند اکسیری وجود پست و بی‌ارزش مرا چون طلا، زرد و با ارزش ساخت.

* مس ← استعاره از وجود پست

* زر ← استعاره از وجود عالی

۱۱۰- گفتم ببینمش مگرم درد اشتیاق ساکن شود، بدیدم و مشتاق‌تر شدم

* ساکن: آرام

معنی بیت: به گمان خود گفتم اگر او را ببینم شاید درد شوقم آرام شود. اما وقتی او را دیدم جوشش درونی و اشتیاقم نسبت به او بیش‌تر شد.

۱۱۱- گوشم به راه تا که خبر می‌دهد ز دوست صاحب خبر بیامد و من بی‌خبر شدم

* که: چه کسی

معنی بیت: منتظر بودم ببینم چه کسی از دوست خبری برای من می‌آورد. وقتی‌که صاحب خبر (معشوق) آمد، من از خود بی‌خود شدم و بی‌خبر ماندم.

۱۱۲- از در درآمدی و من از خود به در شدم گویی کز این جهان به جهان دگر شدم

معنی بیت: ای محبوب من، وقتی آمدی من از خود بی‌خود شدم، انگار مُردم.

* مصراع دوم ← کنایه از مُردن

۱۱۳- داد معشوقه به عاشق پیغام که کند مادر تو با من جنگ

هرکجا بیندم از دور کند چهره پرچین و جبین پرآژنگ

معنی ابیات: معشوقه به عاشق پیغام داد مادر تو با من سر ناسازگاری دارد.

هرجا مرا می‌بیند از خشم گره به ابرو و چین به پیشانی می‌اندازد.

* جنگ ← مفعول

* پرآژنگ ← مسند

۱۱۴- آرزوهای دو عالم دستگاه از کف خاکم غباری بیش نیست

* دستگاه: قدرت، شوکت، ثروت، دولت

معنی بیت: ارزش تمام آرزوهای دو عالم در نظر من به اندازه‌ی غبار یک مشت خاک است.

* مفهوم بیت: بلندنظری

۱۱۵- برق با شوقم، شراری بیش نیست شعله، طفل نی‌سواری بیش نیست

* برق: آذرخش

* با: در برابر

معنی بیت: برق آسمان با تمام درخشندگی‌اش در برابر شوق من جرقه‌ای کوچک است و شعله در برابر آن مانند طفلی نی‌سوار است. (بسیار مشتاقم)

۱۱۶- صبح امّید که بُد معتکف پرده‌ی غیب گو برون آی که کار شب تار آخر شد
معنی بیت: به آرزوهای حافظ که در پس پرده‌ی ناکامی مانده بودند، بگویید ظاهر شوند، چراکه شب تیره‌ی ظلم به پایان رسیده است.
* پرده‌ی غیب ← اضافه‌ی تشبیهی

۱۱۷- شکر ایزد که به اقبال کله‌گوشه‌ی گل نخوت باد دی و شوکت خار آخر شد
معنی بیت: شکر خدا که به برکت شکفتن گل سرخ و آمدن بهار (حکومت ابواسحاق)، تکبّر و خودنمایی باد دی و جلال و قدرت خار (حکومت پیرحسین) به پایان رسید.

۱۱۸- روز هجران و شب فرقت یار آخر شد زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد
معنی بیت: روز جدایی و شب دوری از یار به پایان رسید. فال زدم، بخت و اقبال مساعد است.
* فال: شگون (پیش‌بینی خوش‌بینانه)
* گذشتگان ستاره‌ها را در تولد و زیستن و مرگ انسان مؤثر می‌دانسته‌اند. در این‌جا گذشتن اختر به معنی تأثیر مثبت ستاره و مساعد آمدن و به سامان شدن کار است.

۱۱۹- با چرخ ستیزه‌کار مستیز و برو با گردش دهر درمیاویز و برو
یک کاسه‌ی زهر است که مرگش خوانند خوش درکش و جرعه بر جهان ریز و برو
معنی بیت: با روزگار مقابله نکن، با قضاوقدر مخالفتی نداشته باش، مرگ را بپذیر و برو.
مرگ مانند یک کاسه‌ی زهر است. آن را با شادی سربکش، جرعه‌ای از آن را به جهان بریز و مرگ را بپذیر.

۱۲۰- همی گویم و گفته‌ام بارها بود کیش من مهر دل‌دارها
* کیش: آیین، دین، مذهب
* دل‌دار: معشوق
معنی بیت: اکنون می‌گویم، بارها نیز گفته‌ام، مذهب من علاقه به محبوبان است.

۱۲۱- پرستش به مستی است در کیش مهر برون‌اند زین جرگه هشیارها
جرگه: گروه، زمره
معنی بیت: در مذهب عشق، پرستش واقعی در حالت مستی عارفانه است. عاقلان در این گروه جای ندارند.
* کی توان کردن شنا ای هوشمند ...
* محرم این هوش جز بی‌هوش نیست ...

۱۲۲- نی، نی، تو نه مشت روزگاری ای کوه نیم ز گفته خرسند
معنی بیت: نه ای دماوند تو مشت اعتراض روگار ما نیستی و من از سخن خودم پشیمان هستم.
* دلیل پشیمانی شاعر سکوت دماوند و اعتراض نکردن است.

۱۲۳- تو مشت درشت روزگاری از گردش قرن‌ها پس‌افکند
معنی بیت: تو مشت بزرگ و ارزشمند روزگار ما هستی که پس از گذشت سالیان دراز برای ما به ارث مانده‌ای.
۱- پس‌افکند: ارث و میراث
۲- این بیت دارای آرایه‌ی تشبیه است.

۱۲۴- ای مشت زمین بر آسمان شو　　بر وی بنواز ضربتی چند
معنی بیت: ای دماوند، ای مشت زمین، به آسمان برو و چند ضربه‌ی مهلک بر او وارد کن.
۱- مشت زمین استعاره است از دماوند
۲- زمین و آسمان تضاد دارند.
۳- مصراع اول دعوت به مبارزه می‌کند.

۱۲۵- چون گشت زمین ز جور گردون　　چونین خفه و خموش و آوند
معنی بیت: هنگامی‌که زمین از ظلم و ستم آسمان این‌گونه ساکت و تاریک و معلق شد ...
(این بیت با بیت بعدی موقوف‌المعانی است.)
۱- زمین و گردون تضاد دارند.
۲- مصراع اول دارای آرایه‌ی تشخیص است.
۳- خفه و خموش و آوند دارای آرایه‌ی تناسب هستند.
۴- آوند: معلق، آویزان

۱۲۶- بنواخت ز خشم بر فلک مشت　　آن مشت تویی، تو ای دماوند
معنی بیت: ... از روی خشم و عصبانیّت مشتی بر آسمان کوبید که آن مشت تو هستی ای دماوند.
۱- این بیت دارای آرایه‌ی واج‌آرایی / ت / است.
۲- این بیت دارای ۴ جمله است.

۱۲۷- تا وارهی از دم ستوران　　وین مردم نحس دیومانند
معنی بیت: ای دماوند، برای آن‌که بتوانی از معاشرت و هم‌دمی با این مردم شوم و دیوصفت و ابله آزاد شوی ...
(این بیت با بیت بعدی موقوف‌المعانی است.)
۱- ستوران: استعاره از مردم پست
۲- نحس: شوم
۳- دیومانند: مانند دیو ← تشبیه

۱۲۸- با شیر سپهر بسته پیمان　　با اختر سعد کرده پیوند
معنی بیت: ... با خورشید که شیر آسمان است و سیاره‌ی مشتری که نشانه‌ی خوشبختی و سعادت است طرح دوستی ریخته‌ای.
۱- اختر سعد: سیاره‌ی مشتری
۲- شیر سپهر: استعاره از خورشید، آفتاب (به اعتبار آن‌که برج اسد خانه‌ی او است.)

۱۲۹- تا چشم نبیندت روی　　بنهفته به ابر، چهر دلبند
معنی بیت: برای آن‌که چشم انسان‌ها نتواند چهره‌ی زیبای تو را ببیند، آن را پشت ابر پنهان کرده‌ای.
۱- در فعل نبیندت ← «ت» نقش مضاف‌الیه دارد.
۲- در مصراع اول «روی» نقش دستوری مفعول دارد.
۳- بیت دارای آرایه ی حسن تعلیل است.

۱۳۰- ای دیو سپید پای در بند　　ای گنبد گیتی ای دماوند
معنی بیت: ای دماوند تو مانند دیو سپیدی هستی که گرفتار شده‌ای و هم‌چنین تو بلندترین نقطه‌ی جهانی.

۱۳۱- بر گل تر عندلیب، گنج فریدون زده است　　لشکر چین در بهار خیمه به هامون زده است
معنی بیت: بلبل بر روی شاخه‌ی زیبای گل سرخ آواز می‌خواند و در فصل بهار سبزه و چمن‌زار در دشت و صحرا ساکن شده است.
* گل در ادب فارسی هرجا تنها به‌کار رود به معنی گل سرخ است.

۱۳۲- در دهن لاله باد، ریخته و بیخته　　بیخته مشک سیاه، ریخته دُرّ ثمین
معنی بیت: باد بهاری در دهان لاله دانه‌های سیاه مشک را غربال کرده و بر روی آن مرواریدهای گران‌بها ریخته است.

۱۳۳- ابر بهاری ز دور اسب برانگیخته　　وز سم اسب سیاه لؤلؤ تر ریخته
معنی بیت: ابر بهاری از فاصله‌ی دور مانند اسبی در حال تاخت‌وتاز به نظر می‌رسد که از زیر سم این اسب قطرات باران در هوا پخش می‌شود.

۱۳۴- چوک ز شاخ درخت، خویشتن آویخته　　زاغ سیه بر دو بال، غالیه آمیخته
معنی بیت: مرغ شب‌آویز (جغد) خود را ازشاخه‌ی درخت آویزان نموده و زاغ سیاه‌رنگ به بال‌های خود دانه‌های سیاه و خوش‌بوی غالیه مالیده است.

۱۳۵- بلبلکان با نشاط، قمریکان با خروش　　در دهن لاله مشک، در دهن نحل نوش
۱- در دهن لاله مشک ← استعاره از سیاهی وسط گل لاله
معنی بیت: پرندگان زیبا با شور و نشاط آواز می‌خوانند در حالی‌که وسط گل لاله دانه‌های سیاه مشک و در دهان زنبور عسل دیده می‌شود.

۱۳۶- «اغلب مذهبی هستند و قسم دائمی آن‌ها «به جدم» است.»
نشان‌گر آن است که اغلب مردم از نژاد و تبار سادات هستند.

۱۳۷- الماس‌های چشمک زدن و بازیگر ستارگان، نه دیگر روزنه‌هایی بر سقف شب نه فضای ابدیت، پنجره‌هایی بر حصار عبوس غربت من
معنی: ستارگان که مانند الماس‌هایی درخشان چشمک می‌زدند مانند این بود که در حرکت بودند و دیگر در فضای جاودانگی ذهن من چون روزنه‌هایی بر سقف سیاه نبودند بلکه همانند پنجره‌هایی بودند بر دیوار غم گرفته و اندوه بارتنهاییم.
۱) اضافه تشبیهی است.
۲) سقف شب اضافه استعاری است.
۳) حصار غربت اضافه تشبیهی است.

۱۳۸- لطافت زیبای گل در زیر انگشت تشریح می‌پژمرد.
۱- انگشت تشریح اضافه استعاری است
معنی: نرمی و لطافت زیبای گل در زیر دستانی که گل را تشریح و کالبدشکافی می‌کند پژمرده می‌شود.
مفهوم: بیان ناتوانی علم و عقل از درک زیبایی‌های طبیعت

۱۳۹- در پاژه‌ی آن مشرعه‌ای ساخته‌اند که به پنج نایژه، آب بسیار بیرون می‌آید که مردم بر می‌گیرند و فاضل بر زمین می‌گذرد.
معنی: در دیواره‌ی آن حوض محلی برای نوشیدن آب درست کردند که به وسیله‌ی ۵ لوار، آب فراوانی از آن بیرون می‌آمد. مردم از آن استفاده می‌کردند و آب اضافی بر زمین می‌ریخت و جاری می‌شد
فاضل: فاضلاب　　مشرعه: جای نوشیدن آب

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۱۴۰- از بیرون شهر طرابلس هیچ خانه نیست؛ مگر مشهدی دو سه، چنان که ذکر رفت.
معنی: در خارج از دیوار شهر طرابلس هیچ خانه‌ای وجود ندارد مگر دو سه جایگاه تجمع مانند رباط و... آن‌گونه که ذکر کردم.
رباط: کاروانسرا مشهد: محل شهود ملاقات: دیدار

۱۴۱- جانب شرقی بارو از سنگ تراشیده است و کنگره‌ها و مقاتل هم‌چنین عراده‌ها بر سر دیوار نهاده. خوف ایشان از طرف روم باشد که به کشتی‌ها قصد آن‌جا کنند و مساحت شهر هزار آرش است در هزار آرش.
معنی: سمت شرقی برج از سنگ تراشیده شده است و دندان‌های روی دیوار و مکان ما جنگ وسایلی مانند منجیق بر روی دیوارها گذاشته شده است و ترس آنان از سمت کشور روم است که با کشتی به ایشان حمله می‌کنند و مساحت شهر هزار آرش (واحد طولی معادل ۵۰ سانتی‌متر) است در هزار آرش

۱۴۲- شهری خوش و آبادان بر لب عاصی. این آب را از آن عاصی گویند که به جانب روم می‌رود؛ یعنی چون از بلاد اسلام به بلاد کفر می‌رود، عاصی است و بر این، دولاب‌های بسیار ساخته‌اند.
۱- عاصی: گناهکار ۲- دولاب: نوعی چرخ آب کشی
۳- عبادت فوق دارای حسن تعلیل است
معنی: شهری زیبا و آباد بر لب آب گناهکار و به این دلیل این آب را گناهکار می‌گویند که به سمت روم می‌رود. به این معنا که به دلیل این‌که از سرزمین‌های اسلامی به سوی سرزمین‌های کفار و ملحدان می‌رود گناهکار است. و بر روی این رودخانه چرخ‌های آب کشی بسیاری ساخته‌اند.

۱۴۳- پس از آن راه دو می‌شود (۱) و آن غربی شام است (۲) و یکی جنوبی به دمشق می‌رود.
۱) راه دو می‌شود: دو راهه می‌شود. ۲) آن غربی شام است: در غرب شام واقع است.

۱۴۴- «خط شکسته را از درویش هم بهتر و بامزه‌تر و محکم‌تر نوشته است.»
این‌که با مزه نوشته شود ← حس‌آمیزی است.
معنی: خط تحریر را از درویش(یکی از خوش‌نویسان) زیباتر و چشم‌نوازتر و استوارتر می‌نوشت.

۱۴۵- «یک قلم، یک کلمه را تمام می‌کرد.»
معنی: بدون برداشتن قلم از روی کاغذ نوشتن یک کلمه را به پایان می‌رساند.
* مطلب فوق کنایه است از مهارت در نویسندگی یا خوش‌نویسی

۱۴۶- «بعد از برداشتن قلم نفسه می‌زد.»
معنی: بعد از برداشتن قلم از روی کاغذ نفس عمیق می‌کشید(نفسی تازه می‌کرد)
* نفسه زدن: نفس نفس زدن
نفس را در سینه حبس کردن: کنایه از دقت فراوان

۱۴۷- در کتاب داریم: «چون زمینه خلق‌وخوی میرزا در دستش بود و می‌دانست اصرار به خرج او نمی‌رود.»
اصرار به خرج کسی نرفتن کنایه است از این‌که پافشاری و اصرار در او تأثیر نمی‌کند.
معنی: چون نسبت به اخلاق میرزا آشنایی داشت و می‌دانست که اصرار و پافشاری در مورد او بی‌فایده است.

۱۴۸- در کتاب داریم: «میرزا لباس راسته و بر روی لباس عبایی می‌پوشید، یک چشمش پیچیدگی کمی داشت. گوش‌هایش سنگین و قدش متوسط بود.»

* راسته: لباس دراز بدون چین
* پیچیدگی: کج‌بینی، کاژ بودن (برای چشم)

معنی: میرزا لباس درازی و بدون چین و مرتب می‌پوشید و بر روی آن عبا می‌انداخت. یکی از چشم‌های میرزا چپ بود و شنوایی‌اش کم بود و بلندی قد او متوسط بود.»

۱۴۹- کان کس منم ای ستوده‌ی دهر　　کز عشق نبوده هرگزم بهر

معنی: ای واعظ، ای ستایش‌شده‌ی روزگار، من آن کسی هستم که از عشق و عاشقی هرگز بهره‌ای نبرده‌ام.

۱ - دهر مجازاً مردم است.
۲ - دهر و بهر جناس اختلافی دارند.

۱۵۰- زد بانگ که کیست حاضر امروز　　کز عشق نبوده خاطرافروز

معنی: واعظ با صدای بلند گفت که امروز چه کسی در این مجلس است که هرگز عشق خاطر و ذهن او را روشن نکرده باشد.

۱۵۱- نی محنت عشق دیده هرگز　　نی جور بُتان کشیده هرگز

معنی: واعظ گفت: کیست که هرگز رنج و سختی عشق را نچشیده باشد و ستم و ظلم زیبا رویان را تحمل نکرده باشد.

۱ - محنت و جور دارای تناسب هستند.
۲ - بتان استعاره از معشوقان

۱۵۲- آرند که واعظی سخن‌ور　　بر مجلس وعظ، سایه‌گستر

معنی: روایت می‌کنند که شخصی سخنران که در سخنرانی و سخنوری مهارت داشت و به پند و نصیحت و سخن گفتن مشغول بود.

۱ - واعظ و وعظ ← جناس افزایشی
۲ - سایه‌گستر ← کنایه از تسلط و مهارت

۱۵۳- خر گم شده‌ای بر او گذر کرد　　وز گم شده‌ی خودش خبر کرد

معنی: شخصی که خرش را گم کرده بود، از کنار مجلس او می‌گذشت وقتی آنها را دید از گم شدن خرش آنها را آگاه کرد.

* مرجع ضمیر«ش»، واعظ است.
* خر و خبر جناس ناقص افزایشی دارند.
* واج‌آرایی / ب/ دارد.

۱۵۴- خاله‌ام برخلاف مادرم که خشک و کم‌سخن بود و از دایره‌ی مسائل روزمره و مذهبیات خارج نمی‌شد ولی از،

معنی: خاله‌ام برخلاف مادرم که اهل مزاح و شوخی نبود و جز درباره‌ی مسائل روزمره‌ی زندگی و امور مذهبی سخن نمی‌گفت او از .... (مسائل مختلف زندگی سخن می‌گفت)

۱ - دایره مسائل اضافه‌ی تشبیهی است.

۱۵۵- سعدی که انعطاف جادوگرانه‌ای دارد آن‌قدر خود را خم می‌کرد که به حدّ ناچیز کودکانه من برسد.
مفهوم: زبان و کلام سعدی بسیار ساده و برای همه قابل فهم بود (حتی برای من کودک).
۱ - سعدی - مجاز از کلام سعدی
۲ - این‌که کلام سعدی خود را خم کند ← تشخیص است.

۱۵۶- از صفحه ضمیرم یکباره محو کرد.
صفحه ضمیر: اضافه تشبیهی ← ضمیر من مانند یک صفحه است.
معنی: به یکباره از خاطرم پاک کرد.

۱۵۷- مثل قوال‌ها صورتک زدی؟ مگه اینجا دسته هفت صندوقی آوردن؟
معنی: مانند بازیگران نمایش، نقاب بر چهره گذاشته‌ای؟ مگر گروه نمایش را به اینجا آورده‌اند؟
* قوال: در اینجا مقصود بازیگر نمایش دوره‌گردی است.
* هفت صندوقی: گروه نمایشی دوره‌گردی بوده‌اند که با اجرای نمایش‌های روحوضی اسباب سرگرمی و خنده‌ی مردم را فراهم می‌کردند. این گروه‌ها وسایل و ابزار خود را در صندوق‌هایی می‌نهادند، پرجاذبه‌ترین و کامل‌ترین گروه آنهایی بودند که هفت صندوق داشته‌اند.

۱۵۸- مثل حاصل سن‌زده، سال به سال شاگردانش درمی‌رفتند و تهیه نان سنگک را بر خواندن تاریخ و ادبیل رجحان می‌دادند:
معنی: شاگردان مدرسه مثل محصولی که آفت‌زده باشد ترک تحصیل می‌کردند و تهیه‌ی غذا را برای خانواده خود بر درس خواندن ترجیح می‌دادند.
مفهوم: فقر و نداری باعث می‌شد که خانواده‌ها فرزندانشان را به کار برای تأمین مخارج زندگی وادادند.

۱۵۹- چهره‌ی معصوم همکلاسی‌ها مثل نگین‌های خوشگل و شفاف یک انگشتر پربها به ترتیب به چشم می‌خورد.
* جمله تشبیه دارد. (چهره‌ها مثل نگینی خوشگل و شفاف بود)
معنی: چهره‌ی بی‌گناه و معصومانه‌ی همکلاسی‌ها، مانند نگین‌های شفاف انگشتری گران‌قیمت به ردیف دیده می‌شد.

۱۶۰- دو برادری مثل علم یزید می‌مانید. دراز دراز می‌خواهید بروید آسمان، شوربا بیاورید.
۱

۱ - این جمله تشبیه دارد. ۲ - علم یزید نشان بلندی است. ۳ - مفهوم: اشاره به قدبلندی مخاطب دارد. ۴ - شوربا: نوعی آش
معنی: شما دو برادر قدتان خیلی بلند است. مگر می‌خواهید بروید آسمان آش بیاورید که آن‌قدر قدتان بلند است.

۱۶۱- در خانه هم بی‌دشت نبودم:
معنی: در خانه هم (از تنبیه) بی‌بهره و بی‌نصیب نبودم.
مفهوم: نویسنده به طنز کتک خوردن خود را نوعی کاسبی هر روزه می‌داند.
* دشت: دست‌لاف، پیشمزد، فروش اول هر کاسب

۱۶۲- به قدری این حادثه زنده است که از میان تاریکی‌های حافظه‌ام روشن و پرفروغ مثل روزی می‌درخشید. گویی دو ساعت پیش اتفاق افتاده، هنوز در خانه اول حافظه‌ام باقی است.
* تاریکی حافظه: اضافه استعاری
* سطر اول تشبیه دارد.
معنی: همه جزئیات این حادثه در ذهن من باقی مانده است.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۱۶۳- الهی، اگر تو مرا خواستی، من آن خواستم که تو خواستی.
معنی: خدایا! اگر تو خواهان من هستی، من نیز هرچه تو برایم بخواهی طلب می‌کنم.
* مفهوم راضی بودن به رضای خدا (توکل)

۱۶۴- الهی عاجز و سرگردانم، نه آن‌چه دارم، دانم؛ نه آن‌چه دانم دارم.
معنی: خدایا من ناتوان و حیران مانده‌ام. آن‌چه تو به من داده‌ای نمی‌شناسم و آن‌چه را که می‌دانم و می‌شناسم در دست ندارم.

۱۶۵- الهی به حرمت آن نام که تو خوانی و به حرمت آن صفت که تو چنانی، دریاب که می‌توانی
معنی: الهی، تو را به احترام آن اسمی که بر بندگانت قرار می‌دهی و به احترام آن صفت و خصوصیت که تو خود بر آن هستی، سوگند می‌دهم که ما را یاری کن چون که تو توانا و قادر هستی.

۱۶۶- چون عقده‌ای به بغض فرو رفته بود حرف عشق این عقده تا همیشه سر واشدن نداشت
معنی: سخن از عشق و آزادی گفتن مانند بغضی بود که در گلوی مردم گیرکرده بود و این گره هرگز قصد واشدن نداشت.

۱۶۷- دل‌ها اگرچه صاف ولی از هراس سنگ آیینه بود و میل تماشا شدن نداشت
معنی: دل آزادی‌خواهان اگرچه مثل آینه پاک و باصداقت بود ولی از ترس ظلم شکنجه هرگز تمایلی به جلوه‌گری نمایان شدن نداشت.

۱۶۸- گم بود در عمیق زمین شانه‌ی بهار بی تو ولی زمینه پیدا شدن نداشت
معنی: آزادی و رهایی و زیبایی‌های آن در عمق خفقان و استبداد گم شده بود و هرگز زمینه‌ای برای ظهور نداشت.
مفهوم: شاعر می‌گوید زمینه‌های انقلاب مهیا بود ولی بدون امام خمینی انقلاب میسر نبود.

۱۶۹- در آن کویر سوخته، آن خاک بی‌بهار حتی علف اجازه‌ی زیباشدن نداشت
معنی: در کشور ایران که چون کویر، خشک و سوخته می‌نمود و بدون هرگونه آزادی و شادابی بود، حتی علف نیز فرصت نمایان شدن نمی‌یافت.
مفهوم: خفقان و استبداد زیاد.

۱۷۰- بسیار بود رود در آن برزخ کبود اما دریغ زهره‌ی دریا شدن نداشت
معنی: پیش از تو در سرزمین برزخ‌گونه‌ی ایران، مبارزان فراوانی به مبارزه می‌پرداختند اما افسوس که قبل از تو توان و جرئت اتحاد و وحدت را نداشتند.

۱۷۱- هرکه جهاد را واگذارد و ناخوشایند داند، خداوند جامه‌ی خواری بر تن او پوشاند و فوج بلا بر سرش کشاند و در زبونی و فرومایگی بماند.
معنی: هرکسی که جنگ در راه خدا را رها کند و آن را خوشایند نداند، خداوند او را خوار و خفیف می‌کند و مجموعه‌ای از بلاها و مصیبت‌ها را بر سرش می‌ریزد و چنین شخصی همیشه در پستی و ذلت خواهد ماند.

۱۷۲- (جهاد) جامه‌ی تقواست که بر آنان پوشیده است.
* جامه تقوا: اضافه تشبیهی است. تقوا مانند جامه است.
معنی: خداوند جهاد را مانند جامه‌ی پرهیزگاری بر آنان پوشانده است.
* واژگان گشوده و پوشیده سجع دارند.

۱۷۳- زره استواری است که آسیب نبیند و سپر محکم اوست که تیر در آن ننشیند.
* تشبیه دارد.
* کلمات نبیند و ننشیند سجع دارد.
* زره، سپر و تیر دارای مراعات نظیر هستند.
معنی: (جهاد) مانند زره استواری است که آسیب و صدمه‌ای نمی‌بیند و همانند سپری محکم است که هیچ تیری بر آن اثر نمی‌کند.

۱۷۴- نازک‌آرای تن ساقی گلی/ که به جانش کشتم / و به جان دادمش آب/ ای دریغا به برم می‌شکند.
معنی: افسوس! آرزوی‌های من برای بیداری جامعه که همانند ساقه‌ی نازک و ظریف گل است و من آن را با تمام وجودم پرورش دادم و آبیاری کردم، در برابر چشمانم نابود می‌شود.

۱۷۵- پیش از تو آب معنی دریا شدن نداشت　　شب مانده بود و جرأت فردا شدن نداشت
معنی: ای امام، قبل از تو مردم هرگز حتی تصور اتحاد را هم نداشتند و ظلم و ستم بر همه‌جا حاکم بود و هرگز خبری از آزادی و رهایی شنیده نمی‌شد.

۱۷۶- وفا نکردی و کردم، به سر نبردی و بردم　　ثبات عهد مرا دیدی ای فروغ امیدم
* معنی: ای معشوق تو بی‌وفایی کردی و عشق را به ثمر نرساندی ولی من در راه عشق تو پایدار بودم و تو پایداری مرا در راه عشق خودت دیدی.
* ثبات: پایداری، استقامت
* به سر نبردن: به پایان نرساندن.

۱۷۷- به روی بخت ز دیده، ز چهر عمر به گردون　　گهی چو اشک نشستم، گهی چو رنگ پریدم
* معنی: من مانند قطره اشکی بودم که بر چهره‌ی روزگار نشستم و یا مثل رنگی بودم که از چهره روزگار پریدم و نابود شدم.
* مفهوم: طی روزگاران جوانی و عدم کامیابی.

۱۷۸- جوانی‌ام به سمند شتاب می‌شد و از پی　　چو گرد در قدم او، دویدم و نرسیدم
معنی: جوانی من چنان‌که گویی بر اسب تیزرو سوار باشد، به سرعت گذشت و سپری شد و من همچون گرد و غباری که از پی سوار برمی‌خیزد به دنبال او دویدم ولی به او نرسیدم و این دویدن بی‌فایده بود.
* سمند: اسب زردرنگ.

۱۷۹- نبود از تو گزیری، چنین که بار غم دل　　ز دست شکوه گرفتم، به دوش ناله کشیدم
معنی: ای معشوق من، هرگز چاره‌ای برای فرار از عشق تو نداشته‌ام، به طوری که بار غم این عشق را با گلایه و شکایت می‌پذیرفتم و با عذاب و سختی تحمل می‌کردم.

۱۸۰- به جز وفا و عنایت، نماند در همه عالم　　ندامتی که نبردم، ملامتی که ندیدم
معنی: من در این جهان به تمام آرزوهای خود دست یافتم و همه چیز نصیب من شد به غیر از عشق و عنایت تو.
* عنایت: توجه
* ندامت: پشیمانی
* ملامت: سرزنش

۱۸۱- چو شمع خنده نکردی، مگر به روز سیاهم　　چو بخت جلوه نکردی، مگر ز موی سپیدم
معنی: ای معشوق، تو مانند شمعی بودی که فقط به بدبختی من لبخند زدی و مانند بخت و اقبالی بودی که فقط به شکل موی سپید در روزگار پیری نصیبم شد.
مفهوم: از طی شدن روزگار جوانی سخن گفته است.

۱۸۲- مرا نصیب غم آمد، به شادی همه عالم　　چرا که از همه عالم، محبت تو گزیدم
معنی: از بین شادی‌های جهان فقط غم و غصه نصیب من شد، چرا که در همه‌ی دنیا فقط به دنبال عشق و محبت تو بودم.
* نصیب: بهره، قسمت
* به (در مصراع اول) ← در برابر، در عوض

۱۸۳- الهی در دل‌های ما جز تخم محبت مکار و بر جان‌های ما جز الطاف و مرحمت خود منگار و بر کشت‌های ما جز باران رحمت خود مبار. به لطف ما را دست گیر و به کرم، پای دار. الهی، حجاب‌ها از راه بردار و ما را به ما مگذار.
* تخم محبت: اضافه تشبیهی.
* کشت‌ها: استعاره از اعمال.
* باران رحمت: اضافه تشبیهی.

۱۸۴- این گلیم تیره بختی‌هاست / خیس خون داغ سهراب و سیاوش‌ها / روکش تابوت تختی‌هاست.
* معنی: شاعر شعر خود را گلیم تیره‌بختی‌ها و رنج این جامعه می‌داند که به خون قهرمانانی چون سهراب و سیاوش و تختی آغشته شده است.

۱۸۵- اندکی استاد و خامش ماند/ پس هم‌آوای خروش خشم/ با صدای مرتعش، لحنی رجز مانند و دردآلود خواند.
* معنی: مرد نقال اندکی ایستاد و ساکت ماند سپس با صدایی که از خشم می‌لرزید و با لحنی رجزمانند و دردناک گفت:

۱۸۶- قصه است این قصه، آری، قصه‌ی درد است/ شعر نیست/ این عیار مهر و کین مرد و نامرد است/ بی‌عیار و شعر محض خوب و خالی نیست/ هیچ همچون پوچ عالی نیست.
معنی: شاعر می‌گوید: شعر من تنها یک سخن منظوم نیست بلکه قصه‌ای واقعی از درد و رنج مردم ایران است و سخنان من راوی مهر و محبت هر مرد و کینه و قساوت هر نامرد است. شعر من شعری متعهد و لبریز از حقیقت است و هرگز همچون پوچ نیست که بی‌ارزش باشد، بلکه عالی است.

۱۸۷- هم‌چنان می‌رفت و می‌آمد/ هم‌چنان می‌گفت و می‌گفت و قدم می‌زد.
* معنی: مرد نقال هم‌چنان در قهوه‌خانه قدم می‌زد و داستان‌های (روایت مرگ رستم) را روایت می‌کرد.

۱۸۸- چوب دستی منتشا مانند/ مست شور و گرم گفتن بود/ صحنه‌ی میدانک خود را/ تند و گاه آرام می‌پیمود/ همگنان خاموش/ گرد بر گردش به کردار صدف بر گرد مروارید/ پای تا سر گوش
* معنی: مرد نقال در حالی که عصایی در دست داشت و با شور و حرارت گرم گفتن بود، میدان کوچک خود را (قهوه‌خانه) گاهی تند و گاهی آرام می‌پیمود. از سویی دیگر همه‌ی حاضران، مانند صدف‌هایی که دور مروارید هستند، خاموش و ساکت و با تمامی وجود به سخنانش توجه می‌کردند.

۱۸۹- نگران با من استاده سحر/ صبح می‌خواهد از من/ کز مبارک دم او/ آورم این قوم به جان باخته را / بلکه خبر/ در جگر لیکن خاری/ از ره این سفرم می‌شکند
معنی: سحر و سپیده‌دم همراه با من، نگران و مضطرب است و صبح از من می‌خواهد که با نفس روح‌بخش او این مردم غفلت‌زده را آگاه سازم اما من در راه تحقق آرزوها و خواسته‌های خویش رنج و سختی زیادی را تحمل می‌کنم.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۱۹۰- می‌تراود مهتاب/ می‌درخشد شب‌تاب/ نیست یک دم شکند خواب به چشم کس ولیک/ غم این خفته‌ی چند / خواب در چشم ترم می‌شکند.
معنی: نوری کم از ماه نمایان است و تابشی بی‌فروغ از کدام شب تاب پدیدار است و در این میان دم روح‌بخشی وجود ندارد که بتواند خواب غفلت را از چشم این مردم به دور کند.

۱۹۱- کی‌ام؟ شکوفه اشکی که در هوای تو هر شب ز چشم ناله شکفتم، به روی شکوه دویدم
معنی: من کیستم؟ قطره اشکی هستم که هر شب در آرزوی تو از چشم سرازیر شده با شکوه و ناله بر روی زمین چکیدم.

۱۹۲- اگر ز خلق، ملامت و گر ز کرده، ندامت کشیدم از تو کشیدم، شنیدم از تو شنیدم
معنی: اگر از مردم سرزنش‌ها شنیدم و یا از اعمال و رفتار خود پشیمان هستم فقط به خاطر تو بوده است.

۱۹۳- وفا نکردی و کردم، جفا ندیدی و دیدم شکستی و نشکستم، بریدی و نبریدم
معنی: ای معشوق تو وفادار نبودی ولی من پایدار ماندم، تو عهد و دوستی را شکستی و پیمان عشق را بریدی و من هرگز.

۱۹۴- مرد نقال آن صدایش گرم، نایش گرم/ آن سکوتش ساکت و گیرا / و دمش چونان حدیث آشنایش گرم/ راه می‌رفت و سخن می‌گفت.
معنی: مرد نقال که صدا و نوایی گرم و دلنشین داشت، سکوت و خاموشی‌اش نیز سنگین و گیرا و سخنش همانند داستان و روایت آشنای او جذاب بود، در حالی که راه می‌رفت سخن می‌گفت.

۱۹۵- همگنان را خون گرمی بود / قهوه‌خانه گرم و روشن، مرد نقال آتشین پیغام/ راستی کانون گرمی بود.
معنی: همگی نسبت به هم، صمیمیت و صفا و یکدلی داشتند، فضای قهوه‌خانه گرم و روشن. مرد نقال هم سخنانش گرم و گیرا بود. به راستی که مجمع و مجلسی صمیمانه بود.

۱۹۶- لیک، خوشبختانه آخر، سرپناهی یافتم جایی/ گرچه بیرون تیره بود و سرد، همچون ترس/ قهوه‌خانه گرم و روشن بود، همچون شرم.
* معنی بند: اما سرانجام جایی را برای سرپناه پیدا کردم هرچند که بیرون از آن سرپناه، فضایی تیره و سرد و بی‌روح، همانند ترس و هراس ولی داخل قهوه‌خانه چون شرم و حیا، گرم و روشن بود.

۱۹۷- یادم آمد/ داشتم می‌گفتم، آن شب نیز/ سورت سرمای دی بیدادها می‌کرد/ چه سرمایی، چه سرمایی.
معنی: آری به یادم آمد، داشتم این را می‌گفتم: آن شب هم سوز و تندی سرمای دی ماه شدت داشت، آن‌چه سرمایی، تند، برف و بوران بود و سوز و سرمای زمستان.

۱۹۸- می‌تراود مهتاب/ می‌درخشد شب‌تاب/ مانده پای آبله از راه دراز / بر دم دهکده مردی تنها/ کوله‌بارش بر دوش/ دست او بر در/ می‌گوید با خود/ غم این خفته‌ی چند/ خواب در چشم ترم می‌شکند.
معنی: هنوز نور کم‌سوی ماه و تابش کم‌فروغ شب‌تاب نمایان است. مردی تنها، خسته و رنجور در حالی که در راه بیداری مردم ناتوان مانده است بر دم دهکده با کوله‌بار آرزوهای خویش دست بر در نهاده و با خود این گونه زمزمه می‌کند، غم و اندوه این مردم غفلت‌زده، خواب و آرام را از چشمان اشک‌بار من گرفته است.

۱۹۹- دست‌ها می‌سایم/ تا دری بگشایم/ بر عبث می‌پایم / که به در کس آید/ در و دیوار به‌هم‌ریخته‌شان/ بر سرم می‌شکند.
معنی: برای اینکه بتوانم دری به سوی بیداری و آگاهی مردم جامعه بیابم، دست به جست‌وجو و تلاش می‌زنم بیهوده منتظر هستم تا کسی در را بگشاید و در میان اوضاع آشفته‌ی جامعه مردم باعث رنج و عذاب من می‌شوند.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۲۰۰- در دل سخن شورانگیز تو، گاه موجی از پس موجی دگر می‌زاید و گاه دریایی از آتش تلاطم می‌کند. اما این موج آتشین مرا در کام فرو می‌برد و غرقه می‌کند.
* معنی: از میان سخنان شورانگیز تو تأثیرات پی‌درپی بر ذهنم می‌رسد و گاهی دریایی از شور و هیجان در من ایجاد می‌کند، اما این تأثیرات پرشور سخن تو عاقبت مرا در خود غرق خواهد ساخت.

۲۰۱- بیا از این دوزخ بگریز و آهنگ شرق دلپذیر کن تا در آنجا نسیم روحانیت بر تو بوزد و در بزم عشق و می و آواز، آب خضر جوانت کند.
* معنی: بیا از این جهنم بگریز و قصد سرزمین شرق دلپذیر کن تا در آن سرزمین نسیم روحبخش معنویات بر تو بوزد و در مجلس بزم و خوشی عشق و شراب و آواز، آب و هوای شرق، چون آب زندگانی دوباره تو را جوان کند.

۲۰۲- شمال و غرب و جنوب پریشان و آشفته‌اند. تاج‌ها در هم می‌شکنند و امپراتوری‌ها به خویش می‌لرزند.
معنی: همه‌ی سرزمین‌ها یعنی از سرزمین‌های شرق همگی دچار پریشانی و آشفتگی هستند و شکوه و عظمت شاهان در حال فروریختن و فرمانروایی‌ها در تزلزل و شکستن می‌باشند.
* امپراتوری: سرزمین کشوری که در آن امپراطور (لقب فرمانروایان دوم) حکومت کند.

۲۰۳- خدایتان بمیراناد! که دلم از دست شما پرخون است و سینه‌ام خشم شما مردم دون که پیاپی جرعه‌ی اندوه به کامم می‌ریزید و با نافرمانی و فروگذاری جانبم کارها را به هم درمی‌آمیزید.
* معنی: امیدوارم که خداوند شما را بکشد، زیرا از دست شما بسیار ناراحت و دردمندم و نسبت به شما مردم پست و فرومایه خشمگینم چرا که پی‌درپی اندوه و غم را به مانند زهری به من می‌چشانید و با کوتاهی کردن در حق من و نافرمانی من باعث به هم ریختن کارها می‌شوید.

۲۰۴- زشت بادید و از اندوه برون نیایید، که آماج تیر بلایید.
* بادید، نیایید و بلایید سجع است.
* تیر بلا ← اضافه تشبیهی دارد.
* معنی: الهی زشتی نصیبتان شود، الهی که در غم و غصه بمانید و از آن رهایی پیدا نکنید، زیرا انبوه بلاها و مصیبت‌ها به مانند تیری به سوی شما نشانه‌گیری شده است.

۲۰۵- ای مردان به صورت مرد و ای کم‌خردان نازپرورد.
* ای کسانی که فقط به ظاهر مرد هستید و مرد راستین نیستید و ای نادانان نازپرورده و سختی نکشیده...
* مهر و پردرد دارای آرایه جناس هستند.

۲۰۶- غارتگران، پشتواره‌ها از مال مسلمانان بر پشت بستند، نه کشته‌ای بر جای نهاده و نه خسته، به شهر خود بازگشتند.
* بسته و خسته سجع دارد.
* معنی: متجاوزان مال مسلمانان را بردند در حالی که کشته و زخمی‌ای بر جای نگذاشتند.
* مفهوم: عدم جهاد و مقاومت مردم در برابر متجاوزان.

۲۰۷- حالی که آن ستم‌دیدگان برابر آن متجاوزان، جز زاری و رحمت خواستن سلاحی نداشته‌اند.
معنی: در حالی که آن مظلومان در برابر متجاوزان، اسلحه‌ای جز التماس و زاری نداشتند.

۲۰۸- دل او در پرده گمراهی، نهان و حق از او روی‌گردان، به خواری محکوم و از عدالت محروم.
معنی: هرکس جهاد نکند در جهل و گمراهی پنهان می‌شود و خداوند به او توجهی نمی‌کند و او محکوم به این است که خفت و خواری را تحمل کند و از عدالت و انصاف بی‌بهره خواهد ماند.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۲۰۹- آری اکنون شیر ایران‌شهر / تهمتن گرد سجستانی / کوه کوهان، مرد مردستان / رستم دستان/ در تگ تاریک ژرف چاه پهناور/ کشته هر سو بر کف و دیواره‌هایش نیزه و خنجر/ چاه غدر ناجوان‌مردن/ چاه پستان، چاه بی‌دردان / چاه چونان ژرفی و پهناش، بی‌شرمیش ناباور/ و غم‌انگیز و شگفت‌آور

معنی: آری، اکنون رستم، شیرمرد ایران، مرد قوی جثه‌ی سیستانی، مظهر استواری مردانگی در ته چاه تاریک و پهناوری که درونش از هر سو نیزه و خنجر کاشته شده اسیر گشته است. چاه مکر و حیله ناجوانمردان، چاه فرومایگان و بی‌دردان، چاهی که بی‌شرمیش همچون عمق و پهنایش باورنکردنی غم‌انگیز و شگفت‌آور است.

۲۱۰- آه/ دیگر اکنون آن عماد تکیه و امّید ایران‌شهر/ شیرمرد عرصه ناوردهای هول/ پور زال زر جهان پهلو/ آن خداوند و سوار رخش بی‌مانند/ آن‌که هرگز - چون کلید گنج مروارید - گم نمی‌شد از لبش لبخند/ خواه روز صلح و بسته مهر را پیمان/ خواه روز جنگ و خورده بهر کین سوگند

معنی: آه دیگر آن تکیه‌گاه امید مردم ایران و شیرمرد جنگ‌های ترسناک، فرزند پهلوان جهان زال، آن صاحب رخش بی‌مانند و آن کسی که چه در روز صلح و چه در روز جنگ خنده از روی لبانش به کنار نمی‌رفت....

۱- مفهوم

« زیب از بنفشه دارد و از نازبوی، بوی / صافی ز چشمه جوید و شوخی ز آب جوی»:

زبان فارسی دری زیبایی و آرایشش را از بنفشه و بویش را از ریحان گرفته است. این زبان مثل چشمه، زلال و پاک و مانند آب جوی شاداب است.

۲- مفهوم

«سرسان مشو، عدو/ قبحی ز من مجو/ کاین عشق پاک در، دل دل‌پرور جهان/ مانَد همی جوان»

ای دشمن زبان فارسی، سرگردان مشو! بر من خرده مگیر که این عشق پاک به زبان فارسی در این جهان عشق‌پرور، جوان و تازه و پایدار می‌ماند.

۳- مفهوم

«هر دم به روی من/ گوید عدوی من/ کاین شیوه‌ی درّی تو چون دود می‌رود.»

دشمن هر لحظه در مقابل من می‌گوید: که زبان فارسی درّی در حال نابودی است.

نکته: کاین شیوه‌ی درّی تو چون دود می‌رود: تشبیه ← این شیوه‌ی درّی تو: مشبه / دود: مشبهٌبه/ چون (مثل و مانند): ادات تشبیه/ وجه شبه: از بین رفتن

۴- «لفظی که از لطافت آن جان کند حضور/ رقصد زبان به سازَش و آید به دیده نور»:

الفاظ زبان فارسی به لطافت جان است؛ زبان به واسطه‌ی آهنگ آن به رقص در می‌آید و چشم به خاطر آن روشن می‌شود.

نکته: ۱- لفظی که از لطافت ... : حس‌آمیزی (لفظ: شنوایی / لطافت: لامسه)

۲- رقصد زبان به سازش: تشخیص (آدم‌نمایی personification): رقصیدن مخصوص انسان است نه «زبان»

۵- مفهوم

«هنر معماری مفهوم انتزاعی را با هدف انتفاعی در هم آمیخت.»:

هنر معماری مفاهیم مجرّد و ذهنی را برای انسان ملموس و عینی و سودبخش کرد.

۶- «... و شعر، موعظه‌ها و مادّه تاریخ‌ها را عرضه داشته است»:

مادّه تاریخ، مصراع یا بیت و یا جمله‌ای است که بر اساس حروف ابجد، سال وقوع یک حادثه یا موضوع را بیان می‌کند.

نکته: حروف ابجد به ترتیب ذیل عبارتند از:

ابجد ۱ ۲ ۳ ۴ هوز ۵ ۶ ۷ حطی ۸ ۹ ۱۰ کلمن ۲۰ ۳۰ ۴۰ ۵۰ سعفص ۶۰ ۷۰ ۸۰ ۹۰

قرشت ۱۰۰ ۲۰۰ ۳۰۰ ۴۰۰ ثخذ ۵۰۰ ۶۰۰ ۷۰۰ ضظغ ۸۰۰ ۹۰۰ ۱۰۰۰

۷- مفهوم

«لباس انسان، پرچم کشور وجود اوست.»:

لباس انسان بیانگر شخصیّت و نشانگر هویّت اوست و این که انسان از چه فرهنگی تبعیّت می‌کند؛ مانند پرچم کشور که هر ملّتی با وفاداری به آن پرچم، اعتقاد و آرمانش را به هویّت ملّی و سیاسی خود بیان می نماید.

نکته: «کشور وجود» اضافه‌ی تشبیهی (تشبیه) است.← وجود: مشبّه/ کشور: مشبّهٌبه

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۸- مفهوم

«لباس، پوست دوّم انسان نیست؛ خانه‌ی اوّل اوست.»

لباس تنها وجود انسان را از گرما و سرما حفظ نمی‌کند بلکه کمال انسان در لباس است. لباس، انسان را از خطر بی‌فرهنگی و به عبارتی برهنگی فرهنگی نجات داده و بر ارزش درونی او می‌افزاید. لباس اوّلین پناهگاهی است که انسان را در برابر دیگران محافظت می‌کند.

۹- مفهوم

«قوّت افرنگ از علم و فن است از همین آتش چراغش روشن است

علم و فن را ای جوان شوخ و شنگ مغز می‌باید، نه ملبوس فرنگ»

توانمندی جوامع غربی به خاطر داشتن علم و فن‌آوری است و تنها با این عامل توانسته‌اند به پیشرفت و تکامل برسند. انسان برای اینکه به پیشرفت و فن‌آوری غربیان برسد، باید از علوم و فنون و مغز آنان الگوبرداری کند، نه این‌که ظاهر خود را مانند آنان نماید و مانند آنها لباس بپوشد.

۱۰- مفهوم

«چنان نباشیم که خود را فقط تن بینگاریم.»:

آن چنان نباشیم که تنها به جسم و خواهش‌های جسمانی خود بیندیشیم.

انگاشتن: پنداشتن

۱۱- مفهوم

«شما شرک یزدان و کین بر رسول نهادید در عالم ذر قبول»

شما بر خلاف بقیّه‌ی انسان‌ها - که از روز ازل (دنیای قبل از تولّد و حیات) وحدانیّت خدا را قبول می‌کنند - بر خدا و پیغمبرش شرک و کینه ورزیدید.

۱۲- مفهوم

«چو رخت خویش بربستم از این خاک همه گفتند با ما آشنا بود»:

پس از مرگ من همه می‌گفتند که او را می‌شناختیم و با افکارش هم‌عقیده و آشنا بودیم.

نکته: رخت خویش از خاک بربستن: کنایه از مردن است.

۱۳- مفهوم

«ولی با من بگو آن دیده‌ور کیست که خاری دید و احوال چمن گفت» :

امّا آن شخص بینا و خردمند چه کسی بود که با همه‌ی رنج‌ها و سختی‌ها از زیبایی و امید و خوش‌بختی سخن گفت.

۱۴- مفهوم

«جوش می و مستی بین در چهره‌ی گلگونم داغ است نشان عشق در سینه‌ی پرخونم»

سرخی چهره‌ی من به‌خاطر عشق و مستی من است و داغ سینه‌ی من نشانه‌ی عاشقی من است.

۱۵- مفهوم

«سوزنده چراغستم در گوشه‌ی این مأمن پروانه بسی دارم، سرگشته به پیرامن»

در گوشه‌ی این دشت آرام، مانند چراغی فروزان هستم و پروانه‌های عاشق بسیاری اطراف من می‌گردند.

نکته: سوزنده چراغستم: تشبیه ← من مانند چراغ سوزنده هستم ← من: مشبه / سوزنده چراغ: مشبهٌ به

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۱۶- مفهوم

«پیرمرد چشم ما بود.»:

۱- پیرمرد (نیما یوشیج) هم‌چون چشم عزیز بود.

۲- پیرمرد (نیما یوشیج) چشم بیدار روزگار ما بود.

۱۷- مفهوم

«نیما چون مروارید در دل صدف کج و کوای سال‌ها بسته ماند.»:

نیما وجود ارزشمندی بود که در جامعه‌ی نا به سامان آن دوران ناشناخته ماند.

۱۸- مفهوم

«من جوانکی بودم که توی آن جماعت بُرخورده بودم.»:

من(جلال آل احمد) جوانی بودم که بر حسب اتّفاق در میان آن جمع قرار گرفته بودم.

۱۹- مفهوم

«باشد که ما را دمکی زیادت‌تر در گرمابه بگذارد که شوخ از خود باز کنیم.»:

باشد (به این امید) که به ما مقداری بیشتر اجازه دهد که در حمّام بمانیم تا چرک و آلودگی را از بدنمان پاک کنیم.

۲۰- مفهوم

«مرا با مرد پارسی که از اهل فضل بود، آشنایی افتاده بود و او را با وزیر صحبتی بود و این[مرد] پارسی هم دست‌تنگ بود و وسعتی نداشت که حال مرا مرمّتی کند.»:

با مرد ایرانی (پارسی) که فاضل و ادیب بود، آشنا شدم و این مرد فاضل با وزیر مجالست و هم‌نشینی داشت و این مرد ایرانی فقیر و بی‌چیز بود و وضع مالی خوبی نداشت که به حال من رسیدگی کند.

۲۱- مفهوم

«تقدیر چنین شد که اینک نیز آفتاب سنگ مزارش باشد.»

سرنوشت چنین خواست که (امام سجّاد) سنگ‌قبر نداشته باشد و آفتاب سوزان مدینه سنگ مزار او گردد.

۲۲- مفهوم

« همه برپای خاستند و بایستادند چندان که ما در حمّام شدیم. و دلّاک و قیّم درآمدند و خدمت کردند و به وقتی که بیرون آمدیم، هر که در مسلخ گرمابه بود، همه برپای خاسته بودند.»

همه به نشانه‌ی احترام سرپا ایستادند تا اینکه ما به داخل حمّام رفتیم؛ و کیسه‌کش و مشت و مال دهنده‌ی حمّام وارد شدند و احترام گزاردند و وقتی از داخل حمّام بیرون آمدیم، همه‌ی آنهایی که در رخت‌کن حمّام بودند، به احترام ما همه ایستاده بودند.

۲۳- مفهوم

«اسبی را نزدیک من فرستاد و گفت: در حال،چنان که هستی برنشین و نزدیک من آی.»:

[وزیر] اسبی را به نزد من فرستاد و گفت: فوراً، در همان حالی که هستی سوار شو و پیش من بیا.

نکته: این عبارت، پنج جمله دارد.

۲۴- مفهوم

«جور و بیداد کند عمر جوانان کوتاه　　ای بزرگان وطن بهر خدا داد کنید»:

بی‌عدالتی و ستم عمر جوانان را کوتاه می‌کند؛ ای بزرگان مملکت به خاطر خدا عدالت بورزید.

(به خاطر خدا جوش و خروش و فریاد عدالت‌خواهی سر دهید.)

۲۵- مفهوم

«آشیان من بیچاره اگر سوخت چه باک　　فکر ویران شدن خانه‌ی صیّاد کنید»

اگر من زندانی و گرفتار هستم و خانه‌ام در آتش ظلم و جور سوخت، مهم نیست؛ شما سعی کنید که خانه‌ی ستمکار را ویران کنید.

توصیه‌ی شاعر: ایثار و فدا شدن در راه آزادی و وطن

نکته: آرایه‌های ادبی بیت: ۱- من بی‌چاره: استعاره از شاعر (محمّدتقی بهار) / صیّاد : استعاره از ظالمان و جابران

۲- سوختن و ویران شدن: تناسب (مراعات نظیر) / آشیان و خانه: تناسب (مراعات نظیر)

۳- مصراع دوم: کنایه از سعی در براندازی حکومت ظالمان و جابران

۲۶- مفهوم

«الهی همیشه نان‌سواره باشد و او پیاده»:

الهی همیشه در جست و جوی نان باشد و به آن نرسد؛ همیشه گرسنه و بدبخت بماند.

نکته‌ی ۱: سواره و پیاده: تضاد

نکته‌ی ۲: کل عبارت کنایه از اینکه بدبخت و گرسنه بماند. (آرزوی منفی)

۲۷- مفهوم

«جامه‌ای کاو نشود غرقه به خون بهر وطن / به در آن جامه که ننگ تن و کم از کفن است»:

کسی که جان خود را در راه وطن ندهد از مرده هم کم‌تر است و لباس او ارزشی کمتر از کفن مردگان دارد.

نکته: در این بیت، ناسیونالیسم افراطی یا «میهن‌پرستی» دیده می‌شود.

۲۸- مفهوم

«آن کسی را که در این ملک سلیمان کردیم　　ملّت امروز یقین کرد که او اهرمن است»

آن پادشاهی (محمّدعلی‌شاه) را که در این سرزمین به شاهی رساندیم، اکنون مردم فهمیدند که او بیدادگر و ستمکار است.

اهرمن: استعاره از محمّد علی‌شاه

۲۹- مفهوم

«کارش نگارش نقشه‌ی قالی بود و در آن دستی نازک داشت. نقش‌بندی‌اش دل‌گشا بود و رنگ را نگارین می‌ریخت.»

کارش (معلّم سهراب) کشیدن نقشه‌ی قالی بود و در کشیدن نقشه‌ی قالی هنرمندی و ظرافت داشت. نقشه کشیدنش جذّاب و روح‌نواز بود و رنگ را به زیبایی و هنرمندانه به کار می‌برد.

۳۰- مفهوم

«معلّم مرغان را گویا می‌کشید؛ گوزن را رعنا رقم می‌زد، خرگوش را چابک می‌بست، سگ را روان‌گرته می‌ریخت امّا در بیرنگ اسب حرفی به کارش بود.»

معلّم مرغان را واضح و خوب می‌کشید؛ گوزن را رعنا و خوش قدوقامت طرّاحی می‌کرد؛ خرگوش را فرز و چابک می‌کشید. تصویر سگ را آسان طرّاحی می‌کرد امّا در کشیدن طرح اولیّه‌ی اسب جای حرف داشت (مشکل داشت).

۳۱- مفهوم

«ما را به رونگاری طرح جانوری می‌نشاند و خود به نقطه‌ی چینی نقشه‌ی خود می‌نشست.»

ما را به کشیدن از روی طرح جانوری موظّف می‌کرد و خود (معلّم) به کشیدن طرح اوّلیّه‌ی نقشه‌ی خود می‌پرداخت.

۳۲- مفهوم

«پی بردیم راه دست خودش هم نیست و این‌بار اتاق از جا کنده شد. همه باهم دم گرفتیم: «اسب، اسب»:

فهمیدیم خودش هم در آن کار مهارت ندارد و این‌بار همه‌ی بچّه‌ها داد زدند و با هم بلند تکرار کردند: « اسب، اسب»

۳۳- مفهوم

«هرگز جانوری جز از پهلو نکشید؛ خلف صدق نیاکان هنرور خود بود. اسب از پهلو، اسبی خود را به کمال نشان می‌داد.»

معلّم جانوران را فقط از پهلو و نیم‌رخ می‌کشید (در سنّت نگارگری شرق به دلیل انتخاب زاویه‌ی ساده معمولاً نقش‌ها از پهلو کشیده می‌شد.) . جانشین راستین اجداد خود بود. کشیدن اسب از نیم‌رخ زیباتر است و تناسب اندام حیوان را بهتر نشان می‌دهد.

۳۴- مفهوم

«اگر مردم را با گوهر اصل، گوهر هنرنباشد، صحبتِ هیچ‌کس را به کار نیاید. در هرکه این دوگوهر یابی، چنگ در وی زن و از دست مگذار که وی همه را به کار آید.»:

اگر کسی با وجود اصالت خانوادگی، هنر و فضیلت و معرفتی نداشته باشد، دوستی با او برای هیچ‌کس سودی ندارد. [ولی] در هر کسی که این دو برتری را دیدی، با او دوستی کن و او را از دست مده زیرا که برای همه سودمند است.

۳۵- مفهوم

«جهد کن که اگرچه اصیل و گوهری باشی گوهر تن نیز داری که گوهرتن از گوهر اصل بهتر بُوَد ؛ چنان‌که گفته‌اند: بزرگی، خرد و دانش راست، نه گوهر و تخمه را»:

گرچه اصیل و با اصل و نسب هستی، تلاش کن که وجودت نیز مثل گوهر ارزشمند باشد زیرا ارزش‌های وجودی انسان برتر از ارزش‌هایی است که به خاطر داشتن خانواده کسب می‌شود. آن‌چنان که گفته‌اند: بزرگی و اعتبار نتیجه‌ی دانش و خردمندی است و نه اصل و نسب و نژاد.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۳۶- مفهوم

«چو دیدش به خدمت دوتا گشت و راست دگر روی بر خاک مالید و خاست»:

وقتی آن فرد سلطان خوارزمشاه را دید، در برابر او تعظیم کرد و به خاک افتاد و بلند شد.

نکته: روی بر خاک مالیدن: کنایه از سجده کردن و به خاک افتادن

راست و خاست: جناس (ناقص اختلافی)

این بیت پنج جمله دارد: ۱- چو دیدش ۲- به خدمت دوتا گشت ۳- راست[گشت]

۴- روی بر خاک مالید ۵- خاست

۳۷- مفهوم

«جوانی نکودار کاین مرغ زیبا نماند در این خانه‌ی استخوانی»:

قدر ایّام جوانی را بدان که هم‌چون پرنده‌ی زیبایی که از قفس می‌پرد، جوانی تو نیز در این جسم باقی نخواهد ماند.

نکته: مرغ زیبا: استعاره از جوانی

خانه‌ی استخوانی: استعاره از جسم

۳۸- مفهوم و آرایه‌ی ادبی

«از آن برد گنج مرا دزد گیتی که در خواب بودم گه پاسبانی»

روزگار به این دلیل جوانی مرا ربود که من به هنگام نگهداری از آن در غفلت و بی‌خبری بودم.

آرایه‌ی ادبی:

۱- گنج: استعاره از جوانی

۲- دزد گیتی: اضافه‌ی تشبیهی (تشبیه) : گیتی: مشبه / دزد: مشبهٌ به

۳- مصراع دوّم: کنایه از غفلت و بی‌خبری

۴- گنج و دزد و پاسبان: تناسب (مراعات نظیر)

۵- دزد و پاسبان: تضاد / گنج و دزد: تضاد

۳۹- مفهوم

«با همه‌ی هنرها جهد کن تا سخن به جایگاه گویی که سخنِ نه بر جایگاه، اگرچه خوب باشد، زشت نماید. و از سخن بی‌فایده دوری گزین که سخن بی‌سود، همه زیان باشد و سخن که از او بوی دروغ آید و بوی هنر نیاید، ناگفته بهتر.»:

با تمام هنرهایت تلاش کن که سنجیده و به‌جا سخن بگویی زیرا سخن بی‌جا اگرچه درست هم باشد، زشت جلوه می‌کند و از گفتن مطالب بی‌فایده دوری کن چراکه سخنِ بی‌فایده کاملاً زیان‌آور است و سخنی که به نظر دروغ و ناشایست باشد و رنگ و بوی فضیلت و معرفت نداشته باشد، نگفتنش بهتر است.

۴۰- مفهوم

«فرو می‌ریخت گردی زعفران‌رنگ به روی نیزه‌ها و نیزه‌داران»:

خورشید، آفتاب زردرنگ غروب را به روی نیزه‌ها و سپاهیان که نیزه داشتند، می‌ریخت.

نکته: گردی زعفران‌رنگ: استعاره از آفتاب زردرنگ غروب

۴۱- مفهوم

«در آن دریای خون، در قرص خورشید غروب آفتاب خویشتن دید»:

وقتی به سرخی آسمان و غروب آفتاب نگاه می‌کرد احساس کرد که عمر او و نیز عمر سلسله‌ی خوارزمشاهی درحال غروب و نابودی است.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۴۲- مفهوم و آرایه‌ی ادبی

«خروشان، ژرف، بی‌پهنا، کف‌آلود دل شب می‌درید و پیش می‌رفت»:

رود سند خروشان و عمیق و عریض وکف‌آلوده بود و در تاریکی شب به جلو می‌رفت.

نکته: دل شب: اضافه‌ی استعاری و تشخیص (آدم‌نمایی)

خروشان، ژرف، بی‌پهنا، کف‌آلود: تنسیق‌الصّفات: آوردن صفت‌های پیاپی برای یک چیز یا کس.

۴۳- مفهوم

«زنان چون کودکان در آب دیدند چو موی خویشتن در تاب رفتند»:

هنگامی که زنان، فرزندان خود را در میان امواج و در حال غرق شدن دیدند، مانند گیسوی پیچیده‌شان، آشفته و پریشان شدند.

۴۴- مفهوم

«چو لشگر گرد بر گردش گرفتند چو کشتی، بادپا در رود افکند»:

هنگامی‌که سپاه چنگیز، سلطان جلال‌الدّین را محاصره کردند، اسب خود را مثل یک کشتی، در رود انداخت.

۴۵- مفهوم

«چون رایت عشق آن جهان‌گیر شد چون مهِ لیلی آسمان‌گیر»:

وقتی آوازه‌ی عشق مجنون همچون زیبایی لیلی در جهان پیچید،

(این بیت با بیت بعدی موقوف‌المعانی است.)

۴۶- مفهوم

«از جای چو مارِ حلقه برجست در حلقه‌ی زلفِ کعبه زد دست»:

مجنون مانند مار حلقه زده به‌سرعت از جایش بلند شد و حلقه‌ی در خانه‌ی خدا را (که با پارچه‌ی سیاه پوشیده شده بود)، گرفت.

۴۷- مفهوم

«می‌گفت گرفته حلقه در بر کامروز منم چو حلقه بر در »

مجنون درحالی‌که حلقه‌ی در کعبه را در بغل گرفته بود، می‌گفت که امروز من نیز مانند این حلقه به در کعبه متوسّل شده‌ام و راهی به داخل خانه و وصال محبوب ندارم.

۴۸- مفهوم و آرایه‌ی ادبی

«حسرت نبرم به خواب آن مرداب کآرام درون دشت شب خفته است»

من به غفلت‌زدگی مردم روزگار که خیلی آرام و راحت در فضای ستم‌آلوده خاموشند و هم‌چون مرداب ساکن و بی‌حرکتند، حسرت نمی‌خورم.

نکته: دشت شب: اضافه‌ی تشبیهی (تشبیه) است: شب: مشبه / دشت: مشبهٌبه

۴۹- مفهوم

«خانمی می‌گوید: چارچار است. به قول اخوان: «هوا بس ناجوان‌مردانه سرد است.»:

خانمی می‌گوید سرمای شدیدی است. [هم از نظر دما (ظاهر) و هم از نظر اوضاع نا به سامان قبل از انقلاب (باطن)]

(چارچار: چهار روز آخر چلّه‌ی بزرگ (۷ تا ۱۰ بهمن) و چهار روز اول چلّه‌ی کوچک (۱۱ تا ۱۴ بهمن): (۷ تا ۱۴ بهمن)

به قول مهدی اخوان ثالث (۱۳۰۷-۱۳۶۹ ش): هوا بسیار سرد است (اوضاع بسیار نا به سامان است.) .

۵۰- مفهوم

«گرچه گاهی شهابی / مشق‌های شب آسمان را / زود خط می‌زد و محو می‌شد / باز در آن هوای مه‌آلود

پاک‌کن‌هایی از ابر تیره/ خطّ خورشید را پاک می‌کرد»

اگرچه گاهی مبارزانی پیدا می‌شدند که به مخالفت علیه رژیم برخیزند، امّا در آن محیط خفقان‌زده و پر از استبداد، پلیدی‌ها و ناپاکی‌های آن دوران (مزدوران رژیم)، به‌زودی آن‌ها را از بین می‌بردند و شهید می‌کردند.

۵۱- مفهوم

«ریش برمی‌کند و می‌گفت: ای دریغ! کآفتاب نعمتم شد زیر میغ»:

بقّال از پشیمانی بی‌تابی و پریشانی می‌کرد و می‌گفت ای افسوس که طوطی خوش‌بیانم لال شده و نعمتم از من روی برگردانده است.

نکته: این بیت چهار جمله دارد: ۱- ریش برمی‌کند ۲- می‌گفت ۳- ای دریغ

۴- کآفتاب نعمتم شد زیر میغ

۵۲- مفهوم

«می‌نمود آن مرغ را هرگون شگفت تا که باشد کاندر آید او به‌گفت»

بقّال برای طوطی کارهای شگفت‌انگیز نشان می‌داد (ادا و شکلک در می‌آورد) تا شاید سخن بگوید.

۵۳- مفهوم

«جمله عالم زین سبب گمراه شد کم کسی ز ابدال حق آگاه شد»:

مردم جهان از چنین سنجش‌ها و قیاس‌های ناروایی به گمراهی افتادند. کم‌تر کسی است که مردان حق را بشناسد و به مرتبه‌ی آن‌ها پی ببرد. (مولانا برای پرهیز از قیاس‌های ناروا مثال‌های زیادی برمی‌شمارد.)

۵۴- مفهوم

«حالی آن لعل آبدار گشاد پیش آن ریگ آبدار نهاد»

فوراً آن دو لعل درخشان را از لباس خود درآورد و در برابر آن سنگ‌دل (شر) که آب همراه داشت، قرار داد.

۵۵- مفهوم

«تو مرا کشتی و خدای نکشت مُقبل آن کز خدای گیرد پشت»:

تو می‌خواستی من را بکشی امّا خدا نمی‌خواست که من کشته شوم ؛ خوش‌بخت کسی است که از جانب خدا حمایت شود.

مُقبل: خوش‌بخت ≠ مُدبر

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۵۶- مفهوم

«قطران بر خود گرفت که این کار بکند و دل‌آرام به زنی به من دهد و انگشتری به من داد تا چون تو را پیش وی برم از عهده‌ی کار من بیرون آید.»:

قطران تعهّد کرد و قول داد که این کار را انجام دهد و دل‌آرام را برای من خواستگاری کند و انگشتر خود را به نشانه‌ی تعهّد به من سپرد تا هنگامی‌که تو (سمک) را پیش او ببرم، خواسته‌ی من را برآورده کند.

۵۷- آرایه‌های ادبی

«رها کرد زو دست و آمد به دشت　　چو شیری که بر پیش آهو گذشت»

۱- دست و دشت: جناس(ناقص اختلافی)

۲- سهراب چو شیر: سهراب: مشبه / شیر: مشبهٌبه / چو (مانند): ادات تشبیه

۳- شیر و آهو: تناسب (مراعات‌نظیر)

۴- شیر و آهو: تضاد (طباق)

۵۸- مفهوم

«خرامان بشد سوی آب روان　　چنان چون شده باز جوید روان»

رستم به آهستگی و تأنّی به سوی آب‌جاری (رود) رفت، هم‌چون مرده‌ای که زنده شده باشد.

(شده: رفته، مرده / روان و روان: جناس تام)

۱- روان: جاری　　۲- روان: روح

روان و روان: قافیه

۵۹- مفهوم و آرایه‌ی ادبی

«زدش بر زمین بر، به‌کردار شیر　　بدانست کاو هم نماند به زیر»:

رستم مثل شیر، سهراب را به زمین کوبید امّا می‌دانست که در خاک نخواهد ماند (خود را از زیر پیکر رستم بیرون خواهد کشید.).

۱- جناس (ناقص اختلافی): شیر، زیر

۲- تشبیه: رستم: مشبه / شیر: مشبهٌبه / به‌کردار(مانند): ادات تشبیه

نکته: زدش بر زمین بر: در قدیم گاهی دو حرف اضافه برای یک متمّم می‌آمد.

حرف اضافه

۶۰- مفهوم

«بدو گفت کاین بر من از من رسید　　زمانه به دست تو دادم کلید»

سهراب گفت: من خود باعث نابودی خودم شدم. روزگار کلید مرگ و زندگی مرا در اختیار تو نهاد.

(تقدیر این بود که به دست تو کشته شوم.)

۶۱- مفهوم

مفهوم لغات مشخّص شده به قرار زیر است: مگر کان دلاور گوسال‌خورد　　شود کشته بر دست این شیر مرد

گوسال‌خورد: رستم

شیرمرد: سهراب

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۶۲- مفهوم

نام پیشینیان سهراب با توجّه به بیت زیر:

«تو پور گو پیلتن رستمی ز دستان سامی و از نیرمی»

رستم ↓ پدر سهراب

دستان (زال) ↓ پدر رستم

سام ↓ پدر دستان

نیرم (نریمان) ↓ پدر سام

۶۳- مفهوم

«به گردان لشگر سپهدار گفت که این راز باید که ماند نهفت»:

افراسیاب به پهلوانان لشگر گفت که این راز (راز پدر و پسر بودن رستم و سهراب) باید پنهان و مخفی بماند.

سپهدار: معنی: سرلشگر سپاه / مفهوم: افراسیاب

راز: معنی: سِر / مفهوم: پدر و پسر بودن رستم و سهراب

نکته: گردان لشگر افراسیاب، هومان و بارمان نام داشتند.

۶۴- مفهوم

تفاوت معنایی واژه‌ی مشخّص شده در دوبیت زیر را ملاحظه می‌کنیم:

«ز کشتی گرفتن سخن بود دوش نگیرم فریب تو زین در مکوش»

تلاش و کوشش مکن

«بکوشیم فرجام کار آن بُوَد که فرمان ورای جهانبان بُوَد»

بجنگیم

۶۵- مفهوم

«ز کف بفکن این گرز و شمشیر کین بزن جنگ و بیداد را بر زمین»:

این گرز و شمشیر را بر زمین بینداز و کینه را رها کن و جنگ و نبرد را کنار بگذار.

۶۶- مفهوم

«قطره‌ی علم است اندر جان من وارهانش از هوا وز خاک تن»:

آن دانش اندک مرا از هوا و هوس و اسارت تن رهایی بخش.

۶۷- مفهوم

«تا باد و آب و آتش و خاک در آفرینش بر کار است و گل بر شاخسار هم‌بستر خار»:

تا وقتی که هستی ادامه دارد و جهان پایدار است (تا روز قیامت).

۶۸- مفهوم

«صدهزاران دام و دانه است ای خدا ما چو مرغان حریصی، بی‌نوا»:

ای پروردگار، دام و دانه‌های (مشکلات و موانع) بسیاری برای رسیدن به ذات تو وجود دارد و ما مانند مرغان آزمند و حریص تنگ‌دستی هستیم (که هر لحظه امکان دارد به طمع دانه گرفتار و اسیر این دام‌های دنیوی شویم.)

نکته: دام و دانه: تناسب (مراعات‌نظیر) تشبیه ← ما: مشبه / مرغان: مشبهٌ‌به / چو (مانند): ادات تشبیه

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۶۹- مفهوم

«دلیر جوان سر به گفتار پیر بداد و ببود این سخن دل‌پذیر»:

سهراب تسلیم گفتار پهلوان‌پیر (رستم) شد (سخن او را پذیرفت) البتّه از روی میل.

۷۰- اهل حدیث حلقه‌های خود را در مسجد بر پا می‌کردند:

آنان که به سخن پیامبر اعتقاد داشتند و راویان حدیث آن حضرت بودند، اجتماع خود را در مسجد تشکیل می دادند.

۷۱- ۱- نویسنده، سازندگان بی‌نام و نشان مساجد را با استادان رنسانس مقایسه کرده است.

۲- پروفسور آرتوآپهام با دیدن مسجد جامع اصفهان وصیّت کرده است که بعد از مردن، جسدش را درآنجا دفن کنند.

۷۲- به دو چشم خون فشانم، هله ای نسیم رحمت که زکوی او غباری به من آر توتیا را

۱ - به دو چشم خون فشاندن: خون گریه کردن(شدت ناراحتی و درد و غم)

۲ - هله: آگاه باش(حرف تنبیه)

۳ - نسیم: خبر رسان بین عاشق و معشوق

۴ - توتیا: اکسید طبیعی و ناخالص روی که محلول آن گندزدایی قوی است، در قدیم برای بیماری‌ها چشم استفاده می‌شد.

با دو چشم خون‌فشانی می‌کنم، ای نسیم رحمت، آگاه باش که گرد و غباری از کوی معشوق(علی(ع)) به عنوان توتیا (روشنایی چشم، داروی چشم) برای من بیاوری.

۷۳- «قضا گفت گیر و قدرگفت ده فلک گفت احسنت و مه گفت زه»

این بیت بیانگر«تقدیرگرایی واعتقاد به سرنوشت» است که فردوسی در جای جای شاهنامه به این موضوع اشاره می‌کند و فرار از آن را کاری غیر ممکن می‌داند.

در جایی می‌گوید:

قضا چون زگردون فروهشت پر همه عاقلان کور گردند و کر

۷۴- بیفشرد چون کوه پا بر زمین بخایید دندان به دندان کین

خاییدن: جویدن، به دندان نرم کردن

دندان به دندان خاییدن : کنایه از خشم و ناراحتی است.

مفهوم مصراع اول: مصمم بودن و مستحکم بودن قدرت را نشان می‌دهد.

پای خود را همچون کوهی استوار بر زمین فشار می‌داد و از خشم دندان به هم می‌سایید.

۷۵- پرید از رخ کفر در هند رنگ تپیدند بت خانه‌ها در فرنگ

شاعر در این بیت عظمت و حساسیت جنگ و کار علی(ع) ر ا نشان می دهد به طوری که با زدن شمشیر به سر عمر و تمام کفار در دنیا بر خود لرزیدند و هراسناک شدند و بت‌خانه‌ها نیز به لرزه درآمدند(چرا که پیامبر این جنگ را، جنگ بین کفر و اسلام خوانده بود.)

۷۶- «اصْبَحْتُ امیراً و اَمیستُ اسیراً»

این عبارت عربی(صبح امیر و فرمانروا بودم و شب اسیر شدم) به ناپایداری دنیا اشاره می‌کند که نباید به این دنیا دل بست. مصداق کلام سعدی: «هرآنچه را که نپاید، دلبستگی را نشاید.»

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۷۷- عمرو بن لیث گفت: من آن مردم که بامداد مطبخ مرا هزار وچهار صد شتر می کشید.
این عبارت اشاره به شوکت و عظمت عمروبن لیث دارد که فقط هزارو چهارصد شتر وسایل آشپزی سپاه اورا حمل می کند.

۷۸- یکی از حضار که کباده‌ی شعر و ادب می‌کشید، جلو رفته، جبهه‌ی شاعر را بوسید
جبهه: پیشانی / کباده کشیدن: ادعا داشتن
یکی از حاضران که ادعای شعر و ادب داشت، نزدیک رفت و پیشانی او را بوسید

۷۹- «تیری که از شست رفته باز نمی گردد»
اشاره به این مصراع دارد که اگر کلامی گفته شده یا کاری انجام داده شد دیگر جای برگشت ندارد و پشیمانی آن سودی نخواهد داشت(قبل ا ز گفتن هر سخن و انجام هر کاری باید در مورد آن فکر کرد)

۸۰- صدای کشیده‌ی آب نکشیده‌ای به قول متجددین طنین‌انداز گردید و پنج انگشت دعا گو به معیت مچ و کف و مایتعلق به، بر روی صورت گل انداخته‌ی آقای استادی نقش بست.
صدای کشیده‌ی آب نکشیده:کشیده‌ی محکم
پنج انگشت دعاگو به معیت مچ و مایتعلق به: تمام کف دست و مچ به اضافه‌ی تمام وابسته‌های آن.
صورت گل‌انداخته: صورت سرخ و گلگون

۸۱- سر سوزنی خود را از تک و تا نینداخت.
کنایه از اینکه ذره‌ای خون سردی خود را نباخت(کاملاً عادی رفتار کرد)

۸۲- در کمر کش دوازده حلقوم وکتل و گردنه‌ی یک دوجین شکم و روده مراحل مضغ و بلع و هضم و تحلیل را پیمودند.
۱ - کمرکش دوازده حلقوم: اضافه‌ی تشبیهی(دوازده حلقوم: مشبه / کمرکش: مشبه‌به)
۲ - کتل و گردنه‌ی یک دوجین شکم و روده: اضافه‌ی تشبیهی و لف و نشر(تشبیه شکم به کتل: تپه و روده به گردنه)
کتل لف ۱ - گردنه‌ی لف ۲ / شکم نشر - روده نشر۲

۸۳- چه‌قدر همین خود تو، منو تلکه کردی.
یعنی پول یا مالی را با فریب از من گرفتی.

۸۴- ۱ - قرآن را مهر کردن: پیمان بستن، سوگند دادن.
۲ - رجز خواندن: خودستایی کردن(در این درس تمسخر و تحقیر است)

۸۵- یک موج باد از دور با خشاخش شروع و به زوزه‌ی وحشیانه‌ای ختم می‌شد.
۱ - موج باد: اضافه‌ی استعاری(باد: مشبه / دریا: مشبه‌به که ویژگی آن (موج) ذکر شده است).
۲ - خشاخش: نام آواست.
۳ - زوزه‌ی وحشیانه: صدای ترسناک و وحشیانه که برای باد استعاره (مکنیه) است.
مفهوم کلی: این که ابتدا با صدای ضعیف شروع می‌شد، سپس شدت می‌یافت.

۸۶- از جنگل صدای زنی که جیغ می‌زند، می‌آید.
این عبارت به کرات در متن درس تکرار شده که بیانگر«درون بی‌قرار و پریشان گیله مرد است به جهت کشته شدن همسرش، صغرا، که هر لحظه در خاطر او مجسم می‌شود»

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۸۷- «هر که آنجا نشیند که خواهد و مرادش بود، چنانش کشند که نخواهد و مرادش نبود»
این عبارت در سرزنش کسانی است که مطابق خواست قلبی خود رفتار می‌کنند و بلند پروازی می کنند و به توانایی خود و جایگاه خود دقت نمی‌کنند.(نفی طمع و بلند پروازی)

۸۸- ما به فلک بوده‌ایم، یار ملک بوده‌ایم باز همان جا رویم جمله که آن شهر ماست
بیت اشاره دارد به مفهوم«کل شیء یرجع الی اصله» و«انا لله و انا الیه راجعون» دعوت انسان است به عروج و عالم ملکوت.
ما زدریایم و دریا می‌رویم ما ز بالاییم و بالا می‌رویم

۸۹- از مه او مه شکافت، دیدن او بر نتافت
مه(اولی): استعاره از چهره‌ی پیامبر
مه(دومی): ماه آسمان
این مصراع اشاره داردبه معجزه‌ی پیامبر(شق القمر: شکافته شدن ماه)
در ضمن مصراع«حسن تعلیل» هم دارد چرا که شاعر علت شق‌القمر را بی‌تابی ماه در برابر زیبایی پیامبر می‌داند.
مه و مه : جناس تام

۹۰- «این سرزمین را سرشار خواهیم کرد، از شادی لذت بخش و زرین چون خوشه‌ی گندم»
یعنی شیلی را پر از شادی و نشاط خواهیم کرد و آن را مثل خوشه‌ی گندم که زیبا و طلایی است بارور، زیبا و ثروتمند خواهیم کرد.

۹۱- لگری گفت: حالا دیگر مسیح تو من هستم.
تم، اعتقاد به مذهب داشت و مسیحی بود و در برابر مشکلات به دعا می‌پرداخت، لگری با بیان این مطلب می‌خواهد بگوید که از این به بعد پیشوا و مقتدای تو من هستم، هرچه من بگویم باید عمل کنی.

۹۲- ماه ایارش، آواز ماست / که وقت ظهر در سایه‌ی آبی‌رنگ / میان مزارع زیتون می‌خوانیم.
زیتون در این شعر نماد صلح و آرامش و همچنین نشان کشور فلسطین است.

۹۳- آیا از سرزمین تو بود که فرشتگان / سرودهای صلح و شادی انسان را برای چوپانان خواندند؟
این قطعه اشاره به نزول وحی بر پیامبر در سرزمین فلسطین دارد.
سرودهای صلح و شادی: وحی الهی
چوپانان: پیامبران

۹۴- «بر دهانش زنجیر بستند»
این عبارت بیانگر اختناق و اجازه ندادن به کسی جهت بیان خواسته‌ها یا به عبارت دیگر عدم آزادی بیان است.

۹۵- «غذایش را، تن‌پوشش را و پرچمش را ربودند.»
در مفهوم کلی یعنی هویت، هستی، فرهنگ و دارایی‌هایش را از او گرفتند. (منظور مردم فلسطین)

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۹۶- «نرون مرد، ولی رم نمرده است»
(نرون امپراتور ستمگر روم بود که قدرت را از دست ما گرفت و سپس مادر و همسر خود را کشت و رم را به آتش کشید و به آزار مسیحیان پرداخت) نرون نماد ظلم و ستم است.
مفهوم کلی عبارت اینست که سرانجام ستمگران نابود خواهند شد ولی مظلومان خواهند ماند و پیروزی از آن آن‌هاست.

۹۷- «باد سردی از جلگه می‌وزید، بیشه ظلمانی بود. چند خلنگ که گویی به دست باد رانده می‌شدند، شتابان می‌گذشتند، از هر طرف فضاهای غم‌انگیز ادامه داشت.»
این جمله‌ها صحنه‌سازی ویکتور هوگو، برای نشان دادن حالت«ترس» کوزت است.

۹۸- «کوزت با صدای بلند به شمردن پرداخت: یک، دو، سه، تا ده و چون به «ده» رسید باز از سر گرفت»
این کار از جانب کوزت به جهت غلبه بر ترسش بود که در جنگل بر او عارض شده بود.

۹۹- «ناتانائیل ای کاش عظمت در نگاه تو باشد نه در آن چیزی که به آن می‌نگری»
در این عبارت، نویسنده، به نحوه‌ی نگرش تأکید دارد.

۱۰۰- «برای من خواندن این که شن ساحل‌ها نر م است، کافی نیست، می‌خواهم پای برهنه‌ام این نرمی را حس کند.»
نویسنده بر این عقیده است که برای فهم هر چیزی باید آن را خود، تجربه کنم و صرفاً مطالعه‌ی آن کافی نیست.

۱۰۱- گفت: «هیچ چیز از او ذخیره مگذار»
یعنی اینکه هیچ چیز را از او (مهمان) دریغ مکن.(هرچه هست برای او بیاور)

۱۰۲- «برخیز و کودکان را به تعلل و بهانه از قوت خویش مشغول گردان»
برخیز و کودکان را با بهانه‌ای از خوردن غذا منصرف کن.

۱۰۳- «می بهشت ننوشم، زجام ساقی رضوان»
در این مصراع اشاره دارد به اعتقاد شیعیان در روز پاداش عمل که ساقی رضوان حضرت علی(ع) است.

۱۰۴- «هزار بادیه سهل است با وجود تو رفتن اگر خلاف کنم سعدیا به سوی تو باشم»
مفهوم«به سوی تو باشم» در این بیت یعنی این‌که «خود خواه و بی وفا هستم»

۱۰۵- «به خوابگاه عدم گر هزار سال بخسبم به خواب عافیت آنگه به بوی موی تو باشم»
در این بیت به مسئله‌ی بوی موی(آرزوی وصال معشوق و رسیدن به زیبایی‌های آن) اصالت داده شده است.

۱۰۶- «دل می‌رود زدستم صاحب دلان، خدا را»
«خدا» در این مصراع در مفهوم«خدا را شاهد می‌گیرم» آمده است(سوگند به خدا)

۱۰۷- «دلبر که در کف او موم است سنگ خارا»
با توجه به مفهوم مصراع، ویژگی«قادر مطلق» بودن را برای دلبر(محبوب) قائل است.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۱۰۸- «ده روزه مهر گردون افسانه است و افسون نیکی به جای یاران، فرصت شمار یارا»
بیت در مفهوم اغتنام فرصت، ناپایداری دنیا و گذر عمر به کار رفته است.
(به جای) دراین بیت به معنی(در حق) به کار رفته است.

۱۰۹- جهانی، کاندرو هر دل که یابی، پادشا یابی جهانی کاندرو هرجان که بینی، شادمان بینی
مقصود شاعر از جهان در این بیت، جهان معنوی و سرزمین عشق است که در آن همه چیز مطابق میل انسان‌ها است.

۱۱۰- عنان‌گیر تو گر روزی جمال درد دین باشد عجب نبود که با ابدال خود را هم عنان بینی
عنان‌گیر: هدایت کننده / ابدال: اولیای خدا / هم‌عنان: هم‌ردیف، برابر
مفهوم بیت: اگر از دین پیروی کنی، با اولیای دین هم‌رتبه و برابر می‌شوی.

۱۱۱- زیزدان دان، نه از ارکان، که کوته دیدگی باشد که خطی کز خرد خیزد تو آن را از بنان بینی
ارکان: عناصر چهارگانه(آب، باد، خاک، آتش) / کوته دیدگی: سطحی‌نگری / بنان: انگشت
آفرینش و خلقت هستی را از خداوند بدان نه از ارکان اربعه و این سطحی‌نگری است که نوشته‌ای را که محصول عقل و خرد است از انگشت بدانی.
مفهوم: نفی بی‌تمیزی و گزینش فرع به جای اصل. (تمام امور به مشیت الهی است.)

۱۱۲- غلام گفت: «آن‌کس که تو را نمی‌گذارد که اندرون آیی خود، کس اوست که تو او را نمی‌بینی.»
اندرون، داخل مسجد / خود، کس، او: هر سه مرجعشان خداوند است.
عبارت مفهوم «او در همه جاست، هر جا و نایافتنی است.» را می‌رساند که خداوند همه جا هست ولی بنده از درک آن عاجز است.
پنهان ز دیده‌ها و همه دیده‌ها از اوست آن آشکار صنعت پنهانم آرزوست

۱۱۳- «به سرش ندا آمد که با یزید، هنوز تویی تو همراه توست.»
یعنی به بایزید الهام شد که هنوز خودخواهی.

۱۱۴- من آنم که در پای خوکان نریزم مر این قیمتی دُرّ لفظ دری را
در این بیت شاعر (ناصر خسرو) از مدیحه سرایی و ستایش شاهان ستمگر و چاپلوسی خود را مبرا می‌داند، این عمل(اطاعت از زور و حمایت از ستمگر) را بسیار ناپسند و مذموم می داند.

۱۱۵- به دیدارت آرایش جان کنم زمن هر چه خواهی تو فرمان کنم
مگر بند، کز بند عاری بود شکستی بود زشت‌کاری بود
این دو بیت خطاب رستم به اسفندیار است. در جواب اسفندیار که خواهان اسیر شدن رستم بود. رستم در این شعر مرگ را بر ننگ و پذیرفتن بند ترجیح می‌دهد و برای حفظ نام و آبرو، حتی راضی به جنگ با شاهزاده می‌شود.

۱۱۶- دمدمه‌های اردیبهشت، اصفهان چون شاهزاده‌ای افسون شده‌ی افسانه است که طلسمش را شکسته‌اند و آرام آرام از خواب بیدار می‌شود.
طلسم: اصلاً یونانی است به معنی«نقش‌ها و دعاهایی که به وسیله‌ی آن کاری خارق‌العاده انجام دهند»
نویسنده اصفهان را به شاهزاده‌ی سحر شده تشبیه کرد که جادوی آن(طلسمش) شکسته و بیدار گشته است(اشاره به طبیعت در فصل بهار)

۱۱۷- چنان که گویی کالبد بنا، مینایی است که روح ایران را در آن حبس کرده‌اند.
این عبارت اشاره دارد به اعتقاد قدما که در آن روح انسان را در شیشه‌ای حبس می‌کردند تا از مرگ در امان بماند و براین باور بودند که تا این شیشه نشکند شخص زنده می‌ماند.

۱۱۸- «سه نقش دیگر نیز پر معنایند؛ یکی قاب بندهای محراب شکل، دوم طرّه‌های کنار سردرها، سوم طاووس‌های سردر مسجدها»
۱ - قاب: آسمانه، قوس بنا از طرف داخل که آن را از چوب می‌سازند.
۲ - طرّه: کاشی‌های به‌شکل گیسوی بافته و پیچ در پیچ.
۳ - طاووس: مرغ بهشتی، پرنده‌ای که به روایت تفسیرها، شیطان را در ورود به بهشت یاری کرد.

۱۱۹- «بیاموزمت کیمیای سعادت زهم‌صحبت بدجدایی جدایی»
این بیت تأکید دارد بر دوری کردن و پرهیز از مصاحب و هم‌نشین بد و یادآور ضرب‌المثل «با بدان سر مکن که بد گردی» است.

۱۲۰- «آن‌که حزم زیاد داشت و بارها دست برد زمانه‌ی جافی را دیده بود، سبک روی به‌کار آورد»
عبارت تأکید بر دوراندیشی و تجربه‌ی زیاد دارد.
آن‌که دور اندیش‌تر بود و به کرات، حوادث روزگار جفاکار را تجربه کرده بود، فوراً شروع به کار کرد.

۱۲۱- «آن‌که غفلت بر احوال وی غالب و عجز در افعال وی ظاهر بود، حیران و مدهوش در فراز و نشیب می‌دوید تا گرفتار شد.»
نویسنده در این متن دلیل گرفتار شدن ماهی را در دام صیادان غفلت ورزیدن و عاجز بودن و درماندگی او می‌داند.

۱۲۲- پشت دریاها شهری است / که در آن وسعت خورشید به اندازه‌ی چشمان سحرخیزان است / شاعران وارث آب و خرد و روشنی‌اند.
شاعر در این قطعه بینش و نگاه عظیم مردم و پاکی و خردورزی آنان را بیان می‌کند.

۱۲۳- «دست هر کودک ده‌ساله‌ی شهر، شاخه‌ی معرفتی است / مردم شهر به یک چینه چنان می‌نگرند / که به یک شعله، به یک خواب لطیف / خاک، موسیقی احساس تو را می شنود.»
شاعر در این شعر، تمام مردم سرزمین (سرزمین عشق، سرزمینی که در تخیل شاعر است) را دارای معرفت می‌داند. مردم همه ی پدیده‌ها را زیبا و با ارزش می‌بینند و همه چیز حتی غیر جاندار نیز در آن سرزمین احساس دارد.

۱۲۴- «قایق از تور تهی / و دل از آرزوی مروارید / هم‌چنان خواهم راند / نه به‌آبی‌ها دل خواهم بست / نه به دریا - پریانی که سر از آب به در می‌آرند.»
شاعر در این شعر تمامی دلبستگی‌ها را از خود دور می‌کند و بر این باور است که به هیچ چیز دل نخواهد بست تا اینکه به آرمان شهر خود برسد.

۱۲۵- کم‌گوی و گزیده گوی چون در تا ز اندک تو جهان شود پر
لاف از سخن چو در توان زد آن خشت بود که پرتوان زد
نظامی در این شعر آدمی را به سنجیده گویی و کم حرفی توصیه می‌کند و شخص را از پر حرفی که منجر به رسوایی و پدید آمدن عیب‌های او می‌شود برحذر می‌دارد.
مصداق بیت سعدی: کم‌آواز هرگزنبینی خجل جوی مُشک بهتر که یک توده گِل

۱۲۶- «فی‌الجمله نماند از معاصی منکری که نکرد و مسکری که نخورد.»
در مفهوم کلی یعنی این که خسرو مرتکب هر گناه و فسادی شد.

۱۲۷- «اشتر به شعر عرب در حالت است و طرب گر ذوق نیست تو را، کژ طبع جانوری»
این بیت از سعدی تأکید بر تأثیر موسیقی است تا جایی که اشاره می‌کند موسیقی در حیوان(شتر) نیز مؤثر است.
این بیت اشاره به حدیٔخوانی ساربانان عرب دارد که با خواندن سرود ساربانان، شترها سریع‌تر حرکت می‌کردند به جهت شادابی و نشاطی که موسیقی به آنان می‌بخشید.

۱۲۸- «خشک آمد کشتگاه من در جوار کشتِ همسایه»
در این شعر، نیما، کشور ایران را در برابر همسایه (شوروی سابق) فقیر و محروم می‌داند به جهت ظلم و استبدادی که در این کشور پیش گرفتند. (شاعر، عصر سیاه حکومت استبدادی دوران خود را به تصویر می‌کشد.)

۱۲۹- «قاصد روزان ابری، داروگ، کی می‌رسد باران؟»
روزان: روزها
قاصد: پیام‌آور
داروگ: قورباغه‌ی درختی (اینجا نماد پیام‌رسان آزادی است)
باران: نماد و استعاره از آزادی و رهایی
شاعر چشم به راه آزادی است و از پیام آور آن، خبر رهایی و آزادی جامعه از این استبداد را می‌جوید.

۱۳۰- «جامه‌اش شولای عریانی است»
جامه: لباس
شولا: خرقه‌ی درویشان
عریانی: برهنگی
شاعر باغ پاییز را به جهت نداشتن برگ و یا حداقل برگ سبز، برهنه و عریان می‌داند و می‌گوید لباس پاییز لباس برهنگی است که این نوع کاربرد«پارادوکس» است.

۱۳۱- «به کجا چنین شتابان؟» / گوَن از نسیم پرسید /
در این شعر، گوَن، نماد انسان های اسیر و گرفتار است که توان حرکت ندارند و نسیم نماد انسان‌های آزاد که همیشه در حال حرکت و پویایی هستند.

۱۳۲- «چگونه شمشیر زهرآگین / پیشانی بلند تو - این کتاب خداوند را از هم می‌گشاید / چگونه می‌توان به شمشیری، دریایی را شکافت!»

در این قطعه شاعر به عظمت علی(ع) اشاره می‌کند و او را در تشبیه اغراق‌آمیز با دریا می‌آورد (دریا: استعاره از علی) و از شکافته شدن سر مبارک حضرت به دست ابن‌ملجم تعجب می کند و هم‌چنین پیشانی آن حضرت را (مجازاً سر) کتاب خداوند(قرآن) می‌داند (به دلیل قرآن ناطق بودن)

۱۳۳- «صولت حیدری را / دست مایه‌ی شادی کودکانه‌شان کردی / و بر آن شانه، که پیامبر پای ننهاد / کودکان را نشاندی»

این قطعه بیانگر آمیخته شدن صولت (قدرت) و رحمت حضرت علی(ع) دارد.

شاعر اشاره کرده به ماجرای فتح مکه، که پیامبر (برای احترام) پای بر شانه ی علی(ع) به جهت شکستن بت‌ها نگذاشت ولی وی بچه‌های یتیم را بر آن شانه نهاد و با آن‌ها بازی کرد.

۱۳۴- «شعر سپید من، رو سیاه ماند / که در فضای تو، به بی‌وزنی افتاد / هرچند، کلام از تو وزن می‌گیرد»

شاعر در این شعر به قالب شعر خود اشاره می‌کند که سپید است و وزن عروضی ندارد و از این موضوع بهره جسته و عظمت علی(ع) اشاره می‌کند که دلیل بی‌وزنی و بی‌ارزشی شعر او همان بزرگی علی(ع) است، گرچه خود کلام، با وجود علی(ع) ارزش پیدا می‌کند.

۱۳۵- «نه سایه دارم و نه بر بیفکنندم و سزاست اگر نه بر درخت تر کسی تبر نمی‌زند»

شاعر در این بیت «بیهودگی و بی‌ثمری» را مستحق شکنجه و نیستی در آدمی می‌داند یعنی هر انسان بی‌ثمری چون درخت بی سایه و بی بر باید از بین برود.

۱۳۶- «چون خاک در هوای تو از پا فتاده‌ام چون اشک در فضای تو با سر دویده‌ام»

شاعر در این بیت دو مفهوم«درماندگی» و «شوق» را بیان می‌کند.

از پای افتادن: درماندگی

با سردویدن: شوق

۱۳۷- «چه چشم پاسخ است از این دریچه‌های بسته‌ات برو که هیچ کس ندا به گوش کر نمی‌زند.»

مفهوم این بیت «بیهودگی تلاش برای بیدار کردن مردم غافل» است.

شاعر انتظار پاسخ مردم غافل روزگار خود را برابر با انتظار پاسخ از آدم کر می‌داند.

۱۳۸- «سر گرگ باید هم اول برید نه چون گوسفندان مردم درید»

در این بیت، گرگ و گوسفندان، هر دو نماد هستند و مفهوم کلی، آنست که باید قبل از وقوع خطر و ظلم و ستم از آن پیشگیری کرد نه دفع آن بعد از حادثه.

۱۳۹- «گذرگهی است پر ستم که اندرو به غیر غم / یکی صلای آشنا به رهگذر نمی‌زند.»

شاعر در این بیت احاطه‌ی غم و اندوه و فراگیر شدن آن را در اثر ظلم و ستمی که حاکمان بر جامعه روا داشته‌اند، بیان می‌کند. در نظر شاعر تنها صدای آشنا همان صدای غم و اندوه است.

۱۴۰- «با یاد رنگ و بوی تو ای نوبهار عشق هم‌چون بنفشه سر به گریبان کشیده‌ام»

مفهوم بیت، بیانگر «حسرت و اندوه شاعر از ایام جوانی» است که سپری شده است.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۱۴۱- «شیخ مردی بود با مکارم اخلاق و فضایل بسیار و جامع بین مراتب دین و دانش»
نویسنده، شیخ را با اخلاق و با فضیلت و مردی کامل، در مراحل مختلف دین و دانش می‌داند.

۱۴۲- «شیخ مزبور، هم از حیث صورت و هم از جهت سیرت ممتاز بود.»
در این عبارت شیخ هم از لحاظ ظاهر و هم از لحاظ باطن برتر و برگزیده یاد شده است.

۱۴۳- «شیخ سخن خود را با اشاراتی از فنون مختلف تفسیر و حدیث و غیره چاشنی می داد.»
یعنی این‌که شیخ، سخنان خود را با فنون مختلف علم تفسیر و حدیث همراه می‌کرد تا دل‌نشین و مؤثر باشد.

۱۴۴- «نرود میخ آهنین در سنگ»
این عبارت تمثیلی است و بیانگر «کار بی حاصل و بی نتیجه» است.

۱۴۵- «امروز آش‌پزان است، به رسم معموله‌ی همه ساله، اعاظم اهل اردو و تمام ملتزمین حاضر بودند. رجال دولت سبزی پاک می‌کردند!»
نویسنده در این حکایت به پرداختن رجال دولتی به امور پیش پا افتاده نظر داشته، که در دولت قاجار، رجال دولتی به جای امور مملکتی به اموری بسیار معمولی می‌پرداختند.

۱۴۶- «صبحدم چون کِلّه بندد آه دودآسای من چون شفق در خون نشیند چشم خون پالای من»
این بیت از خاقانی بیان‌گر شدت غم و اندوه او و تأثرش از بلاها و مصیبت‌هایی است که در زندان کشیده است.

۱۴۷- «برای آن‌ها که به«روزمرّگی»خو کرده‌اند و با خود ماندگارند، مرگ، فاجعه‌ای هولناک و شوم و زوال است.»
شریعتی در این عبارت زندگی صرفاً مادی و تکراری و یکنواخت را مصیبتی هولناک می‌داند که برای صاحبان این طرز زندگی نابودی همه چیز است

۱۴۸- «دود اگر بالا نشیند کسر شأن شعله نیست جای چشم ابرو نگیرد گرچه او بالاتر است»
این بیت بیانگر این مسئله است که مقامات و مناصب اجتماعی، نشان دهنده‌ی شایستگی واقعی و برتری داشتن آن‌ها بر دیگران نیست.

۱۴۹- «بی‌کمالی‌های انسان از سخن پیدا شود پسته بی‌مغز چون لب واکند رسوا شود»
شاعر در این گفتار و نوع سخن گفتن افراد اشاره می‌کند که گفتار هر شخص، معرف شخصیت و خرد اوست.
«تا مرد سخن نگفته باشد/ عیب و هنرش نهفته باشد»

۱۵۰- «عشق چون آید برد هوش دل فرزانه را دزد دانا می‌کشد اول چراغ خانه را»
این بیت به «تقابل عقل و عشق» اشاره می کند. از شاعران(به ویژه در عرفان) عقل در مقابل عشق ناچیز است و عشق به جایی می‌تواند برسد که عقل از رسیدن به آن عاجز است. مصداق بیت: آن‌جا که عشق خیمه زند جای عقل نیست / غوغا بود دو پادشه اندر ولایتی
نکته: البته لازم به ذکر است که دراین سخن، مقصود از عقل، عقل معانی است نه عقل کل یا معاد

Nomreyar.com | وبسایت آموزشی نمره یار

۱۵۱- «همان دستمالی که پولک نشان شد / و پوشید اسرار چشم ترت را»

شاعر اشاره می‌کند به دستمال هم‌رزم خود که اشک هایش را با آن دستمال پاک می‌کرد تا کسی گریه‌ی او را نبیند (دستمال وسیله‌ای برای پوشش اسرار او بود)

۱۵۲- «و با غربتی کهنه تنها نهادی / مرا آخرین پاره‌ی پیکرت را»

شاعر در این بیت خود را پاره‌ای از وجود دوست شهید خود می‌داند و رفتن اور ا ضربه‌ای سنگین بر خود می‌داند که او را با این درد کشنده تنها گذاشته است.

۱۵۳- «در تنگنای سینه‌ی حسرت کشیده‌ام گهواره‌ی بصیرت مردان نهفته است»

شاعر سینه‌ی خود را گهواره بصیرت مردان دانسته است، یعنی براین باور است که سینه‌ی او سرشار از بصیرت و دانش است.

۱۵۴- منّت خدای را عزّوجلّ که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت.

- ☐ قربت و نعمت: آرایه‌ی سجع
- ☐ طاعتش موجب قربت است: تلمیح به آیه‌ی ۱۸۳ سوره ی بقره: اِنّی قریبٌ اُجیبُ الدَّعوة الدّاع اِذادعان
- ☐ به شکر اندرش مزید نعمت: تلمیح به آیه‌ی ۷ سوره‌ی ابراهیم: لئن شکرتُم لِاَزیدَنّکم
- ☐ با بیت مولانا: «شکر نعمت نعمتت افزون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند» هم معناست.

۱۵۵- از دست و زبان که برآید کز عهده‌ی شکرش به درآید؟

- ☐ مفهوم: ناتوانی انسان در عمل و گفتار برای شکرگزاری خدا

هم‌معنا با:

فضل خدای را که تواند شمار کرد یا کیست که یکی که شکر از هزار کرد

گر بر سر من زبان شود هر موئی یکی شکر تو از هزار نتوانم کرد

۱۵۶- باران رحمت بی‌حسابش همه را رسیده: صفت رحمانیّت خدا را مطرح می‌کند.

خوان نعمت بی‌دریغش همه‌جا کشیده: صفت منعم بودن خدا

پرده‌ی ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد: صفت ستار العیوب بودن خدا

وظیفه‌ی روزی به خطای منکر نبرد: صفت رزّاق بودن خدا

۱۵۷- همه از بهر تو سرگشته و فرمان‌بردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

مفهوم: نکوهش انسان برای غافل بودن از یاد خدا

قرابت معنایی با بیت‌های:

گفتم این شرط آدمیّت نیست مرغ تسبیح‌گوی و من خاموش

توحیدگوی او نه بنی‌آدمند و بس هر بلبلی که زمزمه بر شاخسار کرد

۱۵۸- بلغ العلی بکماله، کشف الدّجی بجماله حسنت جمیع خصاله، صلوا علیه و آله
بَلَغ: رسید
عُلی: بلند مرتبگی، مقام والا
کشف: آشکار کرد
دُجی: تاریکی
خصال: خصلت‌ها
صَلّوا: درود و سلام فرستید (فعل امر)
بیت درباره‌ی «پیامبر اکرم(ص)» است.

۱۵۹- دعوتش اجابت کردم و امیدش برآوردم که از بسیاری دعا و زاری بنده همی شرم دارم.
مفهوم: تأکید بر رحمت و بخشایش الهی
هم‌معنا با:
«زهی خداوند پاک که بنده گناه کند و تو را شرم، کرم بود.»
«قبول است اگر چه هنر نیستش که جز ماهی پناهی دگر نیستش»

۱۶۰- آن‌گه که از این معاملت باز آمد، یکی از دوستان گفت: از این بوستان که بودی ما را چه کرامت کردی؟
معاملت: کار، عمل عبادی در این جا: مکاشفت و مراقبت
بوستان: حالت خوش معنوی از خود بی‌خود شدن که فرد دست داده بود، معرفت الهی

۱۶۱- گفت: به خاطر داشتم چون به درخت گل رسم دامنی پر کنم هدیه‌ی اصحاب را. چون برسیدم بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت.
درخت گل: معرفت الهی، مشاهده‌ی جمال حق
بوی گل: حالت خوش حاصل از دریافت معارف الهی
دامنم از دست برفت: از خود بی‌خود شدن، به مرتبه‌ی فنا رسیدن
هم معنا با:
هیچ نقاش نمی‌بیند که نقشی برکند وان که دید از حیرتش کلک از بنان افکنده‌ای

۱۶۲- گر کسی وصف او ز من پرسد بی‌دل از بی‌نشان چه گوید باز
عاشقان کشتگان معشوقند برنیاید ز کشتگان آواز
مفهوم بیت اوّل: وصف‌ناپذیری خداوند ← توان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی
مفهوم بیت دوم: پاکبازی و بی‌ادّعایی عاشقان حقیقی ← کان سوخته را جان شد و آواز نیامد.

۱۶۳- این مرغ سحر! عشق ز پروانه بیاموز کان سوخته را جان شد و آواز نیامد
این مدّعیان در طلبش بی‌خبرانند کان را که خبر شد خبری باز نیامد
مرغ سحر: نماد عاشق مدّعی
پروانه: نماد عاشق حقیقی
مفهوم: شرط کمال عاشق حقیقی را آشنایی با محبوب همراه سرمستی و بی‌ادّعایی می‌داند و به مقام رضای عاشق اشاره دارد. و پاکبازی و رازداری را از نشانه‌های عاشق می‌داند.
هم‌معنا با بیت:
آن که شد هم بی‌خبر هم بی‌اثر از میان جمله او دارد خبر

۱۶۴- ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم　　وز هر چه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم
مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر　　مـا هـم چنان در اوّل وصف تو مانده‌ایم
بیت اوّل ← درباره‌ی خداست
مفهوم بیت‌ها: وصف‌ناپذیری خدا و هم‌معنا با بیت‌های:
نـه در ایوان قربش وهم را بار　　نـه بـا چون و چرایش عقل را کار
نه بر اوج ذاتش پرد مرغ وهم　　نه در ذیل وصفش رسد دست فهم

۱۶۵- ای از سدره شاهراهت　　وی قبّه‌ی عرش تکیه‌گاهت
مفهوم: با توجّه به معراج پیامبر (ص) به عظمت و بزرگی ایشان اشاره دارد که در معراج از آسمان هفتم فراتر رفت.
هم معنا با بیت:
شبی برنشست از فلک برگذشت　　به تمکین و جاه از ملک درگذشت

۱۶۶- واصفان حلیه‌ی جمالش به تحیّر منسوب که ماعرفناک حق معرفتک
☐ ناتوانی انسان از شناخت خدا هم معنا با:
«ای صمدی که از ادراک خلق جدایی»
«ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم»

۱۶۷- ای طاق نهم رواق بالا　　بشکسته ز گوشه‌ی کلاهت
☐ طاق نهم: فلک نهم همان فلک‌الافلاک که بر افلاک دیگر محیط است.
☐ بیت اشاره به عظمت و والامرتبگی پیامبر دارد.

۱۶۸- ☐ به باد افره این گناهم مگیر　　تویی آفریننده‌ی ماه و تیر
رستم کشتن اسفندیار را امری از جانب تقدیر و سرنوشت الهی می‌داند و از طرفی می‌داند کشتن او گناهی است که خدا از او انتظار ندارد و از خدا طلب بخشایش می‌کند.
☐ ز نیرنگ زالی بدین سان　　و گرنه که پایت همی گور جست
اسفندیار به جادوی زال، تندرستی رستم در نهایت پیری اشاره دارد.

۱۶۹- آن روزها من یک شاگرد مدرسه‌ی ساده بودم. آدم دربار. خط و خطایم با خودم بود. امروز معلّم، آشنای مردم.
کمال‌الملک علّت سرباز زدن از فرمان رضاخان در نکشیدن تابلو را، تعلّق نداشتن به دربار و توجّه کردن به نظر و عقیده‌ی مردم می‌داند.

۱۷۰- امروز امر، امر ماست. مجلس و عدلیه و دولت تعارفه: استبداد رضاخان
گوشت بشه به تنتون: بیانگر تملّق و چاپلوسی تدّین
آدم‌های بدریخت و بدقواره اجاره‌ی شرف‌یابی به خواب همایونی ندارند: بیانگر تملّق و چاپلوسی
می‌تونیم امر کنیم همین فردا ریز و درشتتون‌رو ببرن زراعت: بیانگر استبداد رضاخان

۱۷۱- در این عصر نو که اعلی حضرت اصول نوینی بنا می‌کنند حقاً رسم تازه‌ای که ملوک مددکار ملک‌الموت باشند.
کمال‌الملک با لحن طنزآمیز رضا خان را تحقیر می‌کند که اصول نوین تو کاری برای مردم انجام نداده و کشتن من هم یکی از این اصول و رسوم است.

۱۷۲- ☐ هیچ نمانده بود از غرقه شدن، امّا ایزد رحمت کرد پس از نمودن قدرت.
مفهوم: با لطف الهی امیر از غرق شدن نجات یافت ← فَرَج بعد از شدّت
☐ بونصر را بگوی که زرهاست که پدر ما از غزو هندوستان آورده است.
مفهوم: از واژه‌ی «غزو» به جای غارت استفاده کرده تا به نوعی اسلامی بودن جنگ‌های محمود را نشان دهد.

۱۷۳- جمله‌ی «سخنی نرانم تا خوانندگان این تصنیف گویند شرم باد این پیر را»:
از ابوالفضل بیهقی بیانگر مسئولیت و دقّت و صداقت او در بیان است.
مفهوم: با بیان حقیقت، نکوهش دیگران را از خود دور می‌کنم.

۱۷۴- ☐ «احمق کسی باشد که دل در این گیتی غدّار بندد و نعمت و جاه و ولایت او را هیچ چیز شمرد»
هم مفهوم با بیت:
مباش غرّه بدین پنج روز نقد حیات — که عمر بر سر پا نیست و چرخ بر سر کار
☐ غرض من آن است که تاریخ پایه‌ای بنویسم که ذکر آن تا آخر روزگار باقی ماند
هم مفهوم با بیت:
پی افکندم از نظم کاخی بلند — که از باد و باران نیابد گزند

۱۷۵- ☐ اگر کرد، دید و چشید.
نهادش بوسهل زوزنی است که بیهقی معتقد است دنیا دار مکافات است، اگر بوسهل کار بدی کرد خودش هم نتیجه‌ی آن را دید. او موجب زندانی شدن افراد زیادی شد. خود در زمان مسعود مدّتی زندانی شد. و البتّه از این که به مکافات رسیده است خشنود است.

۱۷۶- ☐ از گزند داس دروگر وقت هیچ رویندە را زنهار نیست. / مگر ترانه‌ی من که در روزگار نامده بر جا می‌ماند.
هم معنا با بیت:
گل همین پنج روز و شش باشد — وین گلستان همیشه خوش باشد
پی افکندم از نظم کافی بلند — که از باد و بوران نیابد گزند
☐ از گزند داس دروگر هیچ رویندە را زنهار نیست.
آب اجل که هست گلوگیر خاص و عام — بر حلق و بر دهان شما نیز بگذرد.

۱۷۷- ☐ خویشتن گم کرد با او خوش به هم
☐ سرخ شد چون آتشی اعضای او ⇐ فناء فی الله
☐ آن که شد هم بی‌خبر هم بی‌اثر — از میان جمله او دارد خبر ← شرط کمال عشق سرمستی و بی‌ادّعایی است.
☐ روی کسی سرخ نشد بی مدد لعل لبت ← موفقیت‌های هر عاشق از لطف بی‌پایان خداست.
☐ ناقه‌ی صالح چو ز که زاد یقین گشت مرا — کوه پی مژده‌ی تو اشتر جمازه شود
هم‌مفهوم با: جسم خاک از عشق بر افلاک شد — کوه در رقص آمد و چالاک شد

۱۷۸- ☐ در پیش جمال او دم طاوس به پرزاغ مانستی ← در مقابل زیبایی شکارگاه همه زیبایی زشت جلوه می‌کرد.
☐ از تجارب برای دفع حوادث سلاح‌ها توان ساخت ← از تجربه‌ی دیگران باید برای رفع مشکلات بهره گرفت.
☐ امروز همه‌ی روی جهان زیر پر ماست ← غرور و تکبّر
☐ بر اوج چو پرواز کنم از نظر تیز می‌بینیم اگر ذره‌ای اندر تک دریاست ← تیزبینی و غرور
☐ از ماست که بر ماست ← شکست آدمی ریشه در کارهای خود او دارد

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۱۷۹- ☐ مردی صفای صحبت آیینه دیده ← پاک و بی‌آلایشی امام
☐ از روزن شب شوکت دیرینه دیده ← توجه به گذشته‌ی درخشان اسلام در اوج ظلم
☐ مردی حوادث پایمال همّت او ← بلند همّتی امام
☐ ابر و نباریدن چه رنگ است این چه رنگ است ← دعوت به قیام مبارزه
☐ بیا که می‌رود این شهر رو به ویرانی ← اندوهگینی مسلمانان منتظر از طولانی شدن غیبت امام زمان
☐ کسی که سبزتر است از هزار با بهار ← طراوت بخشی حضورِ امام

۱۸۰- ☐ فردا که گل زخم‌ها را عشاق شاهد بگیرند واحسرتا نیست ای دل زخمی گواه من و تو
← محاکمه‌ی درونی شاعر
☐ کاخر شود خاک سردی آرامگاه من و تو ← هر نفسی مرگ را می‌چشد
☐ سرسبزترین بهار تقدیم تو باد آوای خوش هزار تقدیم تو باد
← همیشه شاد و شاداب باشی...

۱۸۱- ☐ این کوه را از مکّه بگیرید چیزی باقی نمی‌ماند جز یک مشت افسانه‌ی در هم و بر هم:
مکّه بدون کوه نور هیچ ارزشی ندارد
☐ محمّد روز به روز لاغرتر می‌شد و فکرش شعله‌های بلندتری می‌گرفت.
پیامبر از نظر جسمی ضعیف می‌شد و افکارش به تعالی می‌رسید
☐ آه مظلومان و نعره‌ی مستانه‌ی ستمگران گویی بر آسمان آن نقش بسته بود.
ظلم و ستم هر روز بیشتر می‌شد.
☐ چشمه‌ای از قلب محمّد بیرون جهید و این کلمات را با فرشته گفت
بینش محمد به کمال رسید و با فرشته هم کلام شد.

۱۸۲- ☐ پدرم مرد مهمی نبود اشتباهاً تبعید شد. دارونداز ما هم اشتباهاً به دست حضرات دولتی به یغما رفت.
تبعید پدرم و غارت اموال ما توسط دولت ناحق بود
☐ در دفتری یا اداره‌ی محبوس شوی تا ترقّی کنی
به طنز علّت پیشرفت را کارمند شدن می‌داند
☐ نامه‌ی برادر با من همان کرد که چنگ رودکی با امیر سامانی
بیان تاثیر نامه‌ی برادرش در بازگشت او به ایل

۱۸۳- ☐ گر به اقلیم عشق روی آری
همه آفاق گلستان بینی ← با عشق همه پدیده‌ها زیبایند.
☐ بر همه اهل این زمین به مراد
گردش دور آسمان بینی ← در سرزمین عشق همه چیز بر رونق مراد عاشقان است.
☐ تا به جایی رساندت که یکی از جهان و جهانیان بینی ← وحدت وجود
☐ شود آسان ز عشق کاری چند که بود نزد بس دشوار ← تقابل عشق و عقل
☐ باریابی به محفلی کان جا جبرئیلی امین ندارد یار ← عشق فرد را به کمال می‌رساند

۱۸۴- □ تو کجایی تا شوم من چاکرت
چارقت دوزم کنم شانه سرت← حاضرم خدمتگزارت باشم.
□ ای فدای تو همه بزهای من
ای به یادت هی هی و هی های من ← تمام زندگی‌ام را برای تو نثار می‌کنم.
□ گر نبندی زین سخن تو حلق را
آتشی آید بسوزد خلق را ← سخنان کفرآمیز است غذاب آور است.
□ هر کسی را سیرتی بنهاده‌ام
هر کسی را اصطلاحی داده‌ام ← روش ارتباط هر کس با خدا منحصر به فرد است.
□ بر دل موسی سخن‌ها ریختند
دیدن و گفتن به هم آمیختند ← با آمدن وحی موسی به بصیرت رسید.

۱۸۵- دو بیت زیر، به نوعی با هم هماهنگی مفهومی دارند:
* همه غیبی تو بدانی، همه عیبی تو بپوشی — همه بیشی تو بکاهی، همه کمّی تو فزایی
* یکی را به سر برنهد تاج بخت — یکی را به خاک اندر آرد ز تخت

۱۸۶- نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی — نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی
* بیت فوق با ابیات و عبارات زیر، ارتباط معنایی دارد:
- ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم — وز هرچه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم
- واصفان حلیه‌ی جمالش به تحیّر منسوب
- ای صمدی که از ادراک خلق جدایی

۱۸۷- من به هر جمعیتی نالان شدم — جفت بدحالان و خوش‌حالان شدم
* بیت فوق ناظر بر عمومیت و فراگیری نی می‌باشد.

۱۸۸- ابیات زیر هم‌مفهوم‌اند:
- هر آن کسی که در این حلقه نیست زنده به عشق — بر او نمرده به فتوای من نماز کنید
-آتش است این بانگ نای و نیست باد — هرکه این آتش ندارد، نیست باد

۱۸۹- دو بیت زیر با هم قرابت معنایی دارند:
- ما ز دریاییم و دریا می‌رویم — ما ز بالاییم و بالا می‌رویم
- هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش — بازجوید روزگار وصل خویش

۱۹۰- سرّ من از ناله‌ی من دور نیست — لیک چشم و گوش را آن نور نیست
* هم‌مفهوم است با بیت زیر:
در سخن مخفی شدم مانند بو در برگ گل — هرکه خواهد دیدنم، گو در سخن بیند مرا
* لیک: حرف ربط هم‌پایه‌ساز

۱۹۱- بیت‌های زیر با هم، هم مفهوم‌اند:
- تن ز جان و جان ز تن مستور نیست — لیک کس را دید جان دستور نیست
- سرّ من از ناله‌ی من دور نیست — لیک چشم و گوش را آن نور نیست

۱۹۲- هرکسی کاو دور ماند از اصل خویش　　بازجوید روزگار وصل خویش

* اشاره به این سخن مشهور است: «کلّ شیءٍ یرجعُ الی اصلِهِ»، هرچیزی سرانجام به اصل و ریشه‌ی خویش بازمی‌گردد و اصل خویش، در این‌جا بازگشت به سوی خدا است.

* بیت هم مفهوم:

چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانی است　　روم به روضه‌ی رضوان که مرغ آن چمنم

۱۹۳- دو بیت زیر هم‌مفهوم هستند:

* سینه خواهم شرحه‌شرحه از فراق　　تا بگویم شرح درد اشتیاق

* حال شب‌های مرا هم‌چو منی داند و بس　　تو چه دانی که شب سوختگان چون گذرد

۱۹۴- دو بیت زیر با هم، هم‌مفهوم‌اند:

* ما چو چنگیم و تو زخمه می‌زنی　　زاری از ما نی تو زاری می‌کنی

* ما چو نایم و نوا در ما ز توست　　ما چو کوهیم و صدا در ما ز توست

۱۹۵- دو بیت زیر معادل‌اند:

- سیاوش چنین گفت کای شهریار　　که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار

- اگر کوه آتش بود بسپرم　　ازین تنگ خوار است اگر بگذرم

(در هر دو سیاوش می‌گوید: برای رفع اتهام، حاضرم هر کاری بکنم.)

۱۹۶- چنین است سوگند چرخ بلند　　که بر بی‌گناهان نیاید گزند

* مفهوم مقابل:

هرکه در این بزم مقرب‌تر است　　جام بلا بیش‌ترش می‌دهند

* چرخ بلند: استعاره از روزگار

معنی بیت: رسم روزگار چنین است که به بی‌گناهان، آسیبی نمی‌رسد.

۱۹۷- دو بیت زیر ارتباط معنایی نزدیکی با هم دارند:

- عشق را خواهی که تا پایان بری　　بس که بپسندید باید ناپسند

- در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم　　سرزنش‌ها گر کند خار مغیلان، غم مخور

۱۹۸- هرکس برحسب اعتقاد خود سخن گفته‌اند و مرا لقبی نهاده‌اند.

عبارت بالا با مصراع زیر ارتباط معنایی دارد:

* هرکسی از ظنّ خود شد یار من

اگر آن بیچاره نیز برحسب عقیدت خود سخن گفت و مرا لقبی نهاد، این همه خصومت چرا انگیختی؟

* منظور از آن بیچاره، آن فرد است که به ابوطاهرحرمی توهین کرد.

۱۹۹- ابوطاهرحرمی می‌خواست لقب‌هایی را که به او داده‌اند، به مرید نشان دهد پس نامه‌ها را به او نشان داد. اما وی، خود را لایق هیچ کدام از آن‌ها نمی‌دانست و گفت: «من این همه نیستم.» یعنی من شایسته‌ی این همه ستایش و تعریف نیستم.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۲۰۰- دو بیت زیر با هم، هم‌مفهوم‌اند:

- بگفتا رو صبوری کن در این درد — بگفت از جان صبوری چون توان کرد
- بگفت از صبر کردن کس خجل نیست — بگفت این، دل تواند کرد، دل نیست

۲۰۱- ابیات زیر قرابت معنایی دارند:

- بگفت آسوده شو کاین کار خام است — بگفت آسودگی بر من حرام است
- ما زنده بر آنیم که آرام نگیریم — موجیم که آسودگی ما عدم ماست

۲۰۲- تمام ابیات زیر به نوعی با هم، هم‌مفهوم هستند:

- بگفتا جان‌فروشی در ادب نیست — بگفت از عشق‌بازان این عجب نیست
- بگفتا گر خرامی در سرایش؟ — بگفت اندازم این سر زیر پایش
- بگفتا گر کند چشم تو را ریش؟ — بگفت این چشم دیگر دارمش پیش
- بگفتا گر بخواهد هرچه داری؟ — بگفت این از خدا خواهم به زاری
- بگفتا گر به سر یابیش خشنود؟ — بگفت از گردن این وام افکنم زود

(مفهوم همه‌ی ابیات جان‌بازی و پاک‌بازی است.)

۲۰۳- ابیات زیر معادل‌اند:

- بگفت آن‌جا به صنعت در چه کوشند؟ — بگفت انده خرند و جان فروشند
- ما سیه گلیمان را جز بلا نمی‌شاید — بر دل بهایی نِه هر بلا که بتوانی

۲۰۴- دو بیت زیر با هم، هم‌مفهوم‌اند:

- از در درآمدی و من از خود به در شدم — گویی کز این جهان به جهان دگر شدم
- گوشم به راه تا که خبر می‌دهد ز دوست — صاحب خبر بیامد و من بی‌خبر شدم

۲۰۵- بیت‌های زیر هم‌مفهوم هستند:

- چه فرهادها مرده در کوه‌ها — چه حلاج‌ها رفته بر دارها
- به خون خود آغشته و رفته‌اند — چه گل‌های رنگین به جوبارها
- سرها بریده بینی بی جرم و بی جنایت ...
- عاشقان کشتگان معشوقند — بر نیاید ز کشتگان آواز

۲۰۶- دو بیت زیر قرابت معنایی دارند:

- ولی رادمردان و وارستگان — نبازند هرگز به مردارها
- مهین مهرورزان که آزاده‌اند — بریزند از دام جان تارها

۲۰۷- ابیات زیر مفهومی مشترک دارند:

- پرستش به مستی است در کیش مهر — برونداند زین جرگه هشیارها
- به یاد خم ابروی گل‌رخان — بکش جام در بزم می‌خوارها
- گره را ز راز جهان باز کن — که آسان کند باده دشوارها
- پیاپی بکش جام و سرگرم باش — بهل، گر بگیرند بی‌کارها

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۲۰۸- بیت‌های زیر همگی به نوعی یک مفهوم را بیان می‌کنند:

- تو کی دانی که لیلی چون نکویی است — کزو چشمت همین بر زلف و رویی است
- تو مو بینی و مجنون پیچش مو — تو ابرو او اشارت‌های ابرو
- دل مجنون ز شکّرخنده خون است — تو لب می‌بینی و دندان که چون است
- تو قد بینی و مجنون جلوه‌ی ناز — تو چشم و او نگاه ناوک‌انداز

(نفی ظاهربینی)

۲۰۹- دو بیت زیر هم مفهوم‌اند:

- میان ماه من تا ماه گردون — تفاوت از زمین تا آسمان است
- کسی کاو را تو لیلی کرده‌ای نام — نه آن لیلی است کز من برده آرام

معنی بیت دوم: آن کسی‌که تو او را به عنوان لیلی می‌شناسی، آن لیلی‌ای نیست که آرام و قرار مرا برده است و مرا عاشق خود ساخته است.

۲۱۰- دو بیت زیر قرابت معنایی دارند:

- ده روزه مهر گردون افسانه است و افسون — نیکی به‌جای یاران فرصت شمار یارا
- ای شرر، از همرهان غافل مباش — فرصت ما نیز باری بیش نیست

۲۱۱- ابیات زیر هم‌مفهوم‌اند:

- اگر در دیده‌ی مجنون نشینی — به غیر از خوبی لیلی نبینی
- گر هنری داری و هفتاد عیب — دوست نبیند مگر آن یک هنر

۲۱۲- ۳ بیت زیر هم‌مفهوم‌اند:

- می‌رود صبح و اشارت می‌کند — کاین گلستان خنده‌واری بیش نیست
- تا به کی نازی به حسن عاریت — ما و من آیینه‌داری بیش نیست
- لاله وگل زخمی خمیازه‌اند — عیش این گلشن خماری بیش نیست

۲۱۳- بیت‌های زیر معادل‌اند:

- غرقه‌ی وهمیم ورنه این محیط — از تنک آبی، کناری بیش نیست
- آنان‌که محیط فضل و آداب شدند — در جمع کمال شمع اصحاب شدند
- ره زین شب تاریک نبردند بیرون — گفتند فسانه‌ای و در خواب شدند

۲۱۴- دو بیت زیر هم‌مفهوم هستند:

- صبح امید که بُد معتکف پرده‌ی غیب — گو برون آی که کار شب تار آخر شد
- در نومیدی بسی امید است — پایان شب سیه سپید است

۲۱۵- نوع توصیف:
گویی بط سفید ← تخیلی
مست و هشیار ← نمادین
راه بی‌نهایت ← نمادین
شب کویر ← نمادین
سپیده آشنا ← واقعی - نمادین

۲۱۶- در سرودن اشعار وصفی، محسوسات در تصویرنگاری شاعر و پیدایی صور خیال او نقش مهمی دارند زیرا سرایندگان توانا به مدد نیروی ذوق، هرآنچه از اشخاص، صحنه‌های زندگی و طبیعت احساس می‌کنند یا به کمک نیروی تخیل بازآفرینی می‌نمایند، به تصویر می‌کشند.

۲۱۷- به حرص ار شربتی خوردم، مگیر از من که بد کردم بیابان بود و تابستان و آب سرد و استسقا
مفهوم: ۱ - مقصود ناگزیری شاعر است.
۲ - چون زمینه‌ها و انگیزه‌های گناه فراهم بود از ارتکاب خطا گریزی نبود.
۳ - نویسنده از روی کرامت نفس از نوشته‌ها و آثار خود خشنودی کامل ندارد.
* استسقا: عطش
* ۷ جمله است.

۲۱۸- الهی به بهشت و حور چه نازم، مرا دیده‌ای ده که از هر نظر بهشتی سازم.
مفهوم نزدیک دارد با:
← چشم‌ها را باید شست / جور دیگر باید دید
← ای کاش عظمت در نگاه تو باشد، نه در آن‌چه که بدان می‌نگری.

۲۱۹- می‌تراود مهتاب/ می‌درخشد شب‌تاب/ نیست یک دم شکند خواب به چشم کس ولیک/ غم این خفته‌ی چند / خواب در چشم ترم می‌شکند.
مفهوم: شاعر می‌گوید غم و غصه‌ی این مردم غفلت‌زده خواب را از چشمان اشکبار وی می‌رباید. شاعر از دردهای جامعه خبر دارد و از اینکه دیگران درک این دردها را ندارند غصه‌دار است.

۲۲۰- می‌تراود مهتاب/ می‌درخشد شب‌تاب/ مانده پای آبله از راه دراز / بر دم دهکده مردی تنها/ کوله‌بارش بر دوش/ دست او بر در/ می‌گوید با خود/ غم این خفته‌ی چند/ خواب در چشم ترم می‌شکند.
مفهوم: شاعر از ادامه‌ی تلاش خسته و ناتوان گشته اما در عین حال امید خود را برای بیداری مردم از دست نداده است.

۲۲۱- نازک آرای تن ساق گلی/ که به جانش کشتم / و به جان دادمش آب/ ای دریغا به برم می‌شکند.
مفهوم: امیدهای شاعر برای بیداری جامعه در حال از بین رفتن است. (آرزوهایم را از دست رفته می‌بینم.)

۲۲۲- گوته مفهوم «آب خضر» را از حافظ گرفته است. در دیوان حافظ ابیاتی داریم مانند:
- طی این مرحله بی‌همرهی خضر نکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی
- لب تو خضر و دهل و آب حیوان است قد تو سرو و میان موی و بر به هیات عاج

۲۲۳- تو آن کشتی‌ای که مغرورانه باد در بادبان افکنده است، تا سینه دریا را بشکافد و پای بر سر امواج نهد و من آن تخته پاره‌ام که بی‌خودانه سیلی‌خور اقیانوسم.
مفهوم: شاعر کوچکی و بی‌مایگی خود را در مقابل عظمت حافظ بیان می‌کند و حافظ را چون کشتی قدرتمند و خود را تخته پاره‌ای سرگردان معرفی می‌کند.

۲۲۴- هیچ کلامی را دو بار در قافیه نیاورم مگر آنکه با ظاهری یکسان معنایی جدا داشته باشند.
مفهوم جناس تام است و مصداق این بیت از حضرت مولاناست:
آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد نیست باد

۲۲۵- آن را که فرمان نبرند، سر رشته‌ی کار از دستش برون است.
* سررشته‌ی کار: اضافه تشبیهی.
* معنی: فرماندهی که از او اطاعت نکنند، نمی‌تواند کاری انجام دهد.
* مفهوم: به نظر امام علی (ع)، شرط اصلی موفقیت یک فرمانده، اجرای کامل دستوراتش از طرف زیردستان می‌باشد.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۱- زبان

«زبان چیست؟» این پرسش را می‌توان با پرسشی که چارچوب کار زیست‌شناسان را مشخّص کرده است، مقایسه نمود.آن پرسش این است: «زندگی چیست؟»

وقتی از زبان نام می‌بریم، توانایی و مهارتی را در نظر می‌گیریم که مختصّ انسان است و او را از دیگر حیوانات متمایز می‌سازد. زبان درک و احساس انسان را توانا می‌سازد تا ماهیّت ویژه‌ی خرد و تفکّرش را کسب کند.

۲- ما انسان‌ها به دلیل اینکه توانایی استفاده‌ی آسان از زبان را از سال اوّل زندگی و به طور طبیعی فرا گرفته‌ایم، می‌پنداریم که خود زبان و ماهیت آن را نیز شناخته‌ایم؛ در حالی‌که استفاده از زبان یک چیز است و شناخت آن به دلیل پیچیدگی و گستردگی بیش از حدّ آن چیز دیگری است.

۳- انسان موجودی است با ذهنی پیچیده و زبان وسیله‌ای است که ذهن را با تمام پیچیدگی‌هایش در خود جای می‌دهد. پس پیچیدگی زبان ناشی از پیچیدگی ذهن است.

گستردگی زبان نیز از آن‌جا ناشی می‌شود که زبان باید همه‌ی جلوه‌های دیگر هستی را در خود بگنجاند؛ خواه پدیده‌ها و جلوه‌های انسانی، خواه اجتماعی و خواه طبیعی.

۴- شناخت زبان - با آن همه پیچیدگی و گستردگی - بیشتر از هر موضوع دیگری به صرف وقت، فکر و نیرو نیاز دارد. از طرف دیگر تا کسی زبان را به خوبی نشناسد، نمی‌تواند از آن استفاده‌ی خوبی برای شناخت موضوعات دیگر بکند. اگر در یک زبان برای «چیزی» کلمه‌ای به کار رود، اهل آن زبان برای آن چیز وجود خارجی قائل می‌شوند. مثلاً پیش ز وارد شدن کلمه‌ی کامپیوتر یا کیوی در فارسی، بود و نبود آن برای فارسی‌زبانان یک‌سان بود. عجیب‌تر آن‌که اگر اهل همان زبان کلمه‌ای را به کار ببرند که آن کلمه وجود خارجی نداشته باشد، آنان برای آن کلمه وجود خارجی قائل می‌شوند؛ مثل سیمرغ، پری دریایی و ....

۵- پرسش‌هایی نیز وجود دارند که جواب آن‌ها فقط در گرو شناخت زبان است؛ مثلاً چرا ما انسان‌ها صحبت کردن را به تدریج و به طور طبیعی یاد می‌گیریم ولی نوشتن را باید در مدرسه آموخت؟ یا چرا گفتن از نوشتن آسان‌تر است؟ و... پس شناخت زبان به هیچ‌وجه با توانایی استفاده از آن یکی نیست.

۶- تعریف زبان: مجموعه‌ای از نشانه‌های قراردادی است که طبق قواعد و قوانین خاصّی با یک‌دیگر در ارتباطند و روی هم‌رفته دستگاه یا نظام منسجم مرتبطی را تشکیل می‌دهند.

مهم‌ترین ارکان تعریف زبان را می‌توان به شرح زیر استخراج کرد: ۱- زبان نظام یا دستگاهی منسجم است. ۲- این نظام از نشانه‌های آوایی تشکیل شده است. ۳- قراردادی است. ۴- نهادی اجتماعی است که وظیفه‌ی اصلی آن ایجاد ارتباط است. ۵- منحصر به انسان است.

۷- اجزای سازنده‌ی نظام زبان در درجه‌ی اوّل نشانه (تکواژ) است. نشانه هر لفظی است که معنایی داشته باشد و البتّه این نکته مهم است که نشانه (تکواژ) می‌تواند بی‌معنی(وَند) نیز باشد و در ساختمان واژه‌های دیگر به‌کار رود، مانند «گر» و «ـــِ ش» در واژه‌های: کارگر و کوشش.

۸- انتقال پیام در ارتباط زبانی معمولاً در قالب جمله صورت می‌گیرد. پس هر جمله نمونه‌ای کوچک از نظام بزرگ زبان است که می‌تواند به نشانه‌هایی (تکواژهایی) تجزیه گردد.
مثلاً جمله‌ی «قدر جوانی را بدان» در حدّ خود یک نظام است؛ چون می‌تواند دست‌کم بین دو نفر انسان رابطه برقرار نموده و پیامی را منتقل کند. این جمله به نشانه‌ها نیز (تکواژهایی) تجزیه می‌گردد: قدر + ـِ + جوان + ی + را + بِ + دان.

۹- زبان نه توده‌ای بی‌نظم و قاعده از کلمات است و نه مجموعه‌ای از قواعد دستوری است که آن را بی‌هیچ نظم و ترتیبی به حافظه سپرده باشیم؛ بلکه دقیقاً یک نظام واحد است.

۱۰- **بیاموزیم**
در زبان فارسی - بر خلاف زبان عربی - مطابقت بین صفت و موصوف وجود ندارد؛ یعنی، موصوف چه مرد باشد و چه زن، صفت آن مذکر است: مرد زیبا - زن زیبا
هم‌چنین به کسی که شعر بگوید - چه مرد، چه زن - «شاعر» و به کسی که محلّی را اداره کند نیز «مدیر» می‌گویند.
پس کاربرد کلماتی چون شاعره، مدیره، محترمه، این‌جانبه و .... برای زن نامناسب است.
مثال۱: پروین اعتصامی ~~شاعره‌ی~~ برجسته‌ی ایرانی است.
شاعر

مثال۲: خانم کمالی مَدیره‌ی دبستان فردوسی است.
مدیر

مثال۳: خانم اکبری لیسانسیه‌ی زبان و ادبیات فارسی است.
لیسانس

۱۱- **مروری بر نگارش دوره‌ی راهنمایی**
تبدیل گفتار به نوشتار : مهارت‌های چهارگانه‌ی زبان به‌ترتیبِ سیر طبیعی و منطقی فراگیری عبارتند از: گوش دادن، سخن گفتن، خواندن، نوشتن.
بنابراین «گفتار» و «نوشتار» دو مهارت اصلی زبان هستند؛ با این تفاوت که «گفتار» به طور طبیعی و همراه با رشد انسان فرا گرفته می‌شود اما «نوشتار» از نظر دانش زبان آموختن در آخرین مرحله قرار دارد و امری کاملاً اکتسابی است که باید فرا گرفته شود. نوشتار پیچیده‌ترین و دشوارترین مهارت زبانی است.

۱۲- در نوشتن باید به اصل ساده‌نویسی و کوتاهی جملات توجّه کنیم.

۱۳- نوشته‌ی ما باید اجزای اصلی چیزی را که درباره‌ی آن می‌نویسیم، دربرگیرد؛ آن‌چنان که گویی خواننده آن را در مقابل خود می‌بیند.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۱۴- برای توصیف باید به اندازه، رنگ، بو، لطافت و زبری، دوری و نزدیکی و سایر خصوصیات آن توجّه کنیم. یکی از رموز ماندگاری و اثربخشی یک نوشته، بهره‌گیری نویسنده‌ی آن از عنصر توصیف است.
در توصیف یک صحنه یا منظره علاوه بر وصف کلّی اشیا به طرز قرار گرفتن آن‌ها، دوری و نزدیکی و رابطه‌ی آن‌ها با هم توجّه می‌کنیم.
برای نشان دادن ظاهر یک فرد از ویژگی‌های ظاهری او صحبت می‌کنیم و برای توصیف حالات روحی و عاطفی فرد، به رفتار او با دیگران توجّه می‌کنیم.

۱۵- هر کس در نوشتن شیوه‌ای دارد. در حقیقت نوشته‌ی هرکس همان امضای اوست.

۱۶- یکی از راه‌های مؤثّر و ساده برای تقویت مهارت نویسندگی، یادداشت کردن خاطرات و نیز شرح‌حال نویسی است.

۱۷- یکی از اساسی‌ترین عناصر که سبب تأثیرگذاری و خیال‌انگیزی اثر می‌شود، جان بخشیدن به اشیا (تشخیص = آدم‌نمایی = personification) است که سبب پرورش ذهن می‌شود.
موضوعات دیگر این درس عبارتند از: بازسازی وقایع، گزینش واژه‌های مناسب، شناخت عناصر زیبایی سخن (آرایه‌های ادبی)، نامه‌نگاری - که بر حسب نوع نگارش و گیرنده‌ی آن‌ها به نامه‌های دوستانه، رسمی و اداری تقسیم می‌شوند - و خلاصه‌نویسی.

۱۸- در مهارت تبدیل گفتار به نوشتار به نکات زیر توجّه داریم:
۱- کلمات را شکسته به کار نبریم.
۲- مطالب زاید (حشو) را حذف کنیم.
۳- از تکرار بی‌مورد بپرهیزیم.
۴- اصل رسایی نوشته را رعایت کنیم.

۱۹- **بیاموزیم**
حرف همزه (ء) که یکی از حروف الفبای فارسی است، وقتی می‌تواند حرکت بگیرد که کلمه‌ی مختوم به همزه، مضاف یا موصوف باشد. مانند: سوءِ هاضمه - جزءِ اوّل .
در غیر این‌صورت گذاشتن حرکت همزه زاید است. مثال: صورت صحیح کلمات
«سؤال - پروتئین - لؤلؤ - مؤدّب» از این قرار است: «سؤال- پروتئین - لؤلؤ - مؤدّب».

۲۰- **ویرایش**
هر نوشته باید از دیدگاه‌های گوناگون (محتوا و درون‌مایه، بیان، صحّت و اعتبار، دقّت، نظم، رعایت مسائل نگارشی) بازنگری شود. به مجموع این عملیات که طی آن، یک نوشته بازنگری، بررسی و اصلاح می‌شود، «ویرایش» می‌گویند.
کسی که کار ویرایش را انجام می‌دهد، «ویراستار» نامیده می‌شود.

۲۱- ویراستار باید ضمن رعایت سبک صاحب اثر، نوشته را از هرگونه لغزش و خطا سامان دهد و اصلاحاتی را در آن اعمال کند تا متن، ساده و آراسته شود.

۲۲- **انواع ویرایش**
۱- ویرایش فنّی ۲- ویرایش تخصّصی ۳- ویرایش زبانی و ساختاری

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۲۳- ویرایش فنّی: آراستن ظاهر نوشته و نظم و سامان بخشیدن به آن است. عموماً اثر در پرتو ویرایش فنّی ارزش تازه‌ای پیدا می‌کند و در همان نگاه اوّل و تورّق صرف، خواننده را مجذوب می‌سازد.
(در ویرایش فنّی عمدتاً کارهای زیر انجام می‌گیرد: یک‌دست کردن شیوه‌ی املایی / آوانویسی، حرف‌نویسی، اعراب‌گذاری، کاربرد اختصاری‌ها و رمزها / تنظیم پانوشت‌ها / تنظیم و وارسی نشانه‌های مآخذ و ....)

۲۴- ویرایش تخصّصی : در این نوع ویرایش، متن از دید علمی و تخصّصی بررسی می‌شود تا ارزش و اعتبار آن حفظ گردد.

۲۵- ویرایش زبانی و ساختاری: در آن به جنبه‌های دستوری و نگارشی و املایی نوشته توجّه می‌شود تا آن را از هرگونه لغزش و خطایی پاک سازد.

۲۶- یکی از کارهایی که در ویرایش فنّی صورت می‌پذیرد، تقطیع نوشته به چند بند (پاراگراف) است. بند مجموعه‌ای از چند جمله است که مطلبی خاص را بیان می‌کند؛ بنابراین جملات بند با یک‌دیگر پیوند معنایی دارند و مجموعه‌ی بندها نیز دارای پیوند موضوعی هستند. از نظر رعایت سطربندی نیز نخستین سطر هر بند باید به اندازه‌ی یک سانتی‌متر بیش‌تر از سایر سطرها از حاشیه فاصله داشته باشد.

۲۷- یکی دیگر از جهات ویرایش فنّی رعایت نشانه‌های نگارشی (علایم سجاوندی) است.
مثال: جمله‌ی زیر را به چند شکل می‌توان نشانه‌گذاری و معنی کرد؟ «پدر معلّم از راه رسید.»
۱) پدر، معلّم از راه رسید.
۲) پدر، معلّم از راه رسید؟
۳) پدرِ معلّم از راه رسید.
۴) پدرِ معلّم از راه رسید؟

۲۸- امروزه در جهان، نشانه‌گذاری در خط، ضوابط و قواعد خاصّی دارد. اکثر این علامت‌ها که امروزه در خطهای گوناگون به کار می‌رود، در جهان هم‌چون علائم راهنمایی و رانندگی مفهوم مشترک پیدا کرده و کاربرد یکسان یافته است.
نقش این علامات و نشانه‌ها - که در بهتر خواندن و درک متن به خواننده کمک می‌کند - بسیار با اهمّیّت تلقّی شده است، چنان‌که بعضی‌ها کلمات را جسم کلام و علامات و نشانه‌ها را روح و جان آن دانسته‌اند.
نشانه‌گذاری در خط را به تعبیری می‌توان «تنفّس جمله» نام نهاد.
نکته: صفحات ۲۶ تا ۲۹ برای جلوگیری از تکرار آورده نشده است. این چهار صفحه حتماً مطالعه شود.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۲۹- **شکل‌های زبان**

مفاهیم و نکات اساسی:

۱- تفاوت کاربرد زبان در معانی واقعی با مفهوم استعاری

۲-

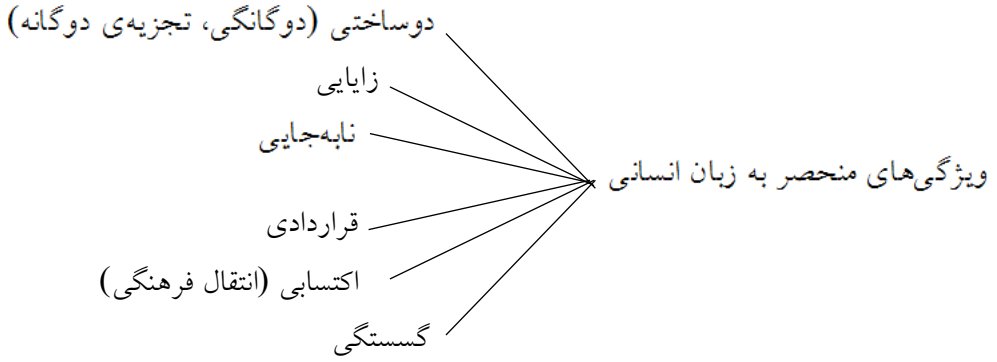

۳- شکل های گوناگون زبان

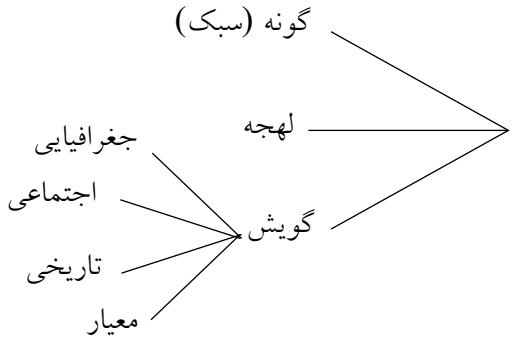

۳۰- وقتی از زبان سخن می‌گوییم، مقصود ما نظام پیچیده‌ای است که از نشانه‌های آوایی قراردادی که انسان‌ها برای ایجاد ارتباط به کار می‌برند. این تعریف، کاربرد واقعی زبان را از کاربرد استعاری آن - که در پدیده‌هایی چون زبان زنبورعسل، زبان رایانه، زبان رنگ‌ها، زبان ریاضیات، زبان پرندگان و .... دیده می‌شود - متمایز می‌کند.

۳۱- ویژگی‌های زبان انسان:

۱- دوساختی بودن

۲- زایایی

۳- نابه‌جایی

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۳۲- دوساختی بودن زبان: مهم‌ترین ویژگی زبان انسان است. برخلاف زبان‌های دیگر که همگی تک‌ساختی‌اند، در زبان‌های انسانی یک بار صداهای (واج‌های) بی‌معنی باهم ترکیب می‌شوند و ساخت‌های معنی‌دار را می‌سازند که به آن‌ها نشانه (تکواژ) می‌نامیم؛ بار دیگر این نشانه‌های معنی‌دار با هم ترکیب می‌شوند و در نهایت، پیام‌های کاملی را می‌سازند که به آن «جمله» می‌گوییم.

مثلاً در زبان فارسی ما یک‌بار صداهای (واج‌های) فاقد معنی : «ک/ ـِ/ ت/ ا / ب» را باهم دیگر، صداهای(واج‌های): «ر/ ا» را با یک‌دیگر و صداهای (واج‌های): « خ/ ـَ / ر/ ی/ د » را در مرحله‌ی نخست با هم ترکیب کرده و نشانه‌های: «کتاب»، ،«را» ،«خرید» را می‌سازیم. بار دیگر این نشانه‌های معنی‌دار را باهم ترکیب کرده و جمله‌ی «کتاب را خرید.» را می‌سازیم.

ترکیب صداهای (واج‌های) بی‌معنی ⇐ ک/ ـِ/ ت/ا/ ب / ر/ا / خ/ ـَ / ر / ی/ د

تشکیل ساخت‌های معنی‌دار ⇐ کتاب / را / خرید

ترکیب نشانه‌های معنی‌دار و ساخت جمله ⇐ کتاب را خرید.

۱

۲

↓

دوساختی بودن

۳۳- زایایی: به سبب این ویژگی، ما می‌توانیم به کمک نظام محدود زبان، جملات نامحدود بسازیم؛ حتّی جملاتی که از پیش وجود نداشته‌اند؛ مثل جمله‌ی « درختان کهن به جان یکدیگر افتاده بودند.» یا جمله‌ی « غرّش باد آوازهای خاموشی را افسار گسیخته کرده بود.»

۳۴- نابه‌جایی: به سبب این ویژگی، ما می‌توانیم درباره‌ی چیزهایی صحبت کنیم که اکنون حاضر نیستند یا اصلاً وجود ندارند، مثلاً درباره‌ی زندگی مولانا که اکنون درمیان ما حضور ندارد یا پری دریایی که اصلاً وجود نداشته است، صحبت کنیم.

۳۵- انواع شکل‌های یک زبان:
۱- گونه ۲- لهجه ۳- گویش

۳۶- گونه‌ی زبان: شکلی که در جا و موقعیّت معیّنی و در مقابل افراد مختلفی - مانند معلّم، والدین، دوستان و .... - به کار می‌رود.

۳۷- لهجه: شکلی از زبان است که فقط در تلفّظ کلمات باهم فرق دارد؛ مثلاً، صحبت کردن یک اصفهانی به فارسی تهرانی.

۳۸- گویش: شکلی از زبان است که علاوه بر تفاوت در تلفّظ کلمات، در انتخاب کلمات و قواعد دستوری نیز باهم فرق می‌کنند.

۳۹- انواع گویش‌های یک زبان: ۱- جغرافیایی ۲- اجتماعی ۳- تاریخی ۴- معیار (استاندارد)

۴۰- گویش جغرافیایی: به ناحیه‌ی خاصّی تعلق دارد، مثل گویش‌های اصفهانی، یزدی، شیرازی و ...

۴۱- گویش اجتماعی: هریک به طبقه یا قشر اجتماعی خاصّی تعلق دارد، مثل گویش‌های واعظان، کارمندان، بازاریان و ...

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۴۲- گویش تاریخی: که هریک مختصّ دوره‌ی خاصّی از ادوار گذشته‌ی یک زبان است؛ مثل گویش‌های فارسی در دوره‌های پیش یا پس از حمله‌ی مغول، قبل از قاجار و ...
(زبان فارسی امروز نه تنها با زبان فارسی زمان رودکی، سعدی و مولانا بلکه حتّی با زبان فارسی ده سال پیش نیز متفاوت است ؛ هرچند این تفاوت چندان محسوس نیست. هر زبانی در تغییر و تحوّل دائمی است و شکل گذشته‌ی آن، گویش تاریخی زبان مورد نظر محسوب می‌گردد.)

۴۳- گویش معیار (استاندارد): شکلی از زبان است که در هر دوره و منطقه‌ای به عنوان زبان رسمی هر کشور یا منطقه به حساب می‌آید و رسانه‌ها و مراکز آموزش رسمی کشور از آن استفاده می‌کنند.

۴۴-

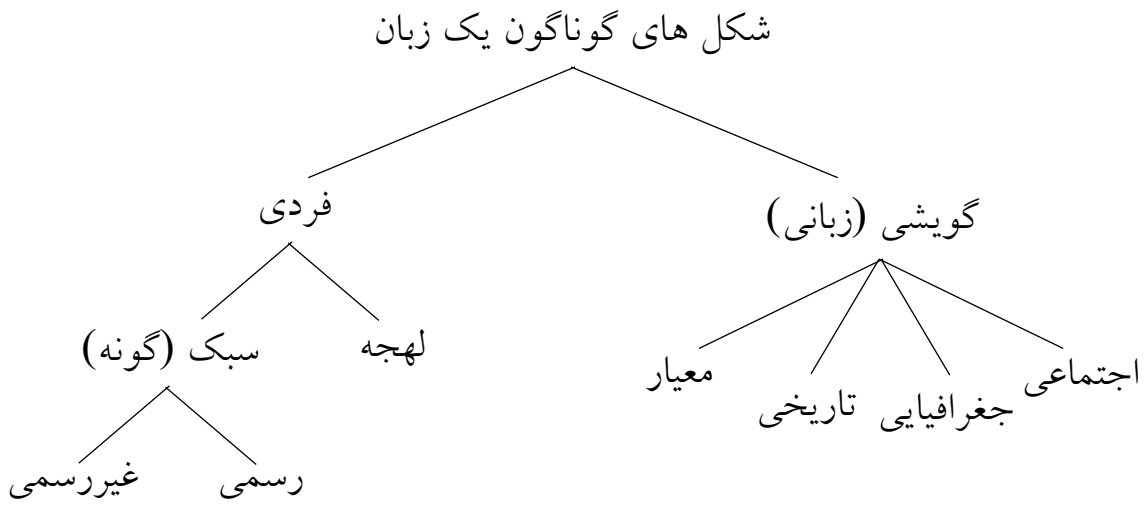

۴۵- **چرا املا می‌نویسیم؟**
مفاهیم و نکات اساسی درس:
- آشنایی با تلفّظ معیار: معلّم به هنگام املای تقریری، متن را با صدای رسا و تلفّظ معیار می‌خواند و دانش‌آموز سعی می‌کند تلفّظ درست واژگان را با پیروی از او بیاموزد.

۴۶- - املا یکی از دشوارترین مهارت‌های نوشتاری زبان به شمار می‌آید؛ به‌همین دلیل، هنگام تبدیل «گفته» به «نوشته» بسیاری از توانایی‌های ذهنی و رفتاری به کار گرفته می‌شود. از این رو هرگاه معلّم املا می‌گوید، به آن «گوش می‌دهیم»، درباره‌ی جملات «می‌اندیشیم»، به معنای هر کلمه و جمله «توجّه می‌کنیم» و آن را «می‌نویسیم» و پیش از تحویل دادن، آن را «بازخوانی» و «اصلاح» می‌کنیم.

۴۷- - «تقریر» به معنای «بیان کردن» است و املای تقریری آن است که معلّم متن املا را به تدریج قرائت کند تا دانش‌آموز آن را بنویسد.
- سنجیده آن است که معلّم هر جمله را بیش از دوبار تکرار نکند تا از این طریق، دقّت دانش‌آموزان بیشتر شود و آنان از نیروی حافظه کمک بگیرند و بر سرعت عمل خود بیفزایند.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۴۸- فواید املای تقریری:
۱- کسب مهارت گوش کردن
۲- آشنایی با تلفّظ صحیح کلمه‌ها و جمله‌ها
۳- تقویت دقّت و حافظه
۴- درک بهتر شنیده‌ها
۵- تبدیل گفتار به نوشتار
۶- درست، زیبا و خوانا نوشتن شنیده‌ها

۴۹- **نگارش علمی، نگارش ادبی**
- زبان به اعتبار شیوه‌ی زبان به دوگونه‌ی علمی و ادبی تقسیم می‌شود.
- زبان نوشته‌ی علمی صریح، گویا، دقیق و بی‌ابهام است و در آن هیچ‌یک از آرایه‌ها و زیبایی‌های ادبی دیده نمی‌شود، بنابراین در نوشته‌های علمی، چندپهلو نوشتن عیب و نقص به‌شمار می‌آید.

۵۰- - زبان نوشته‌های ادبی غیرصریح و غیرمستقیم است. این‌گونه نوشته‌ها به آفرینش زیبایی‌های ادبی اختصاص دارند و از آرایه‌ها و زیبایی‌های ادبی برای توصیف و تصویر معانی ذهنی و بیان عواطف و احساسات درونی بهره می‌گیرند؛ یرا زبان معمولی به خوبی از عهده‌ی بیان تجربیات عاطفی، هنری، دینی و عرفانی برنمی‌آید. زبان ادبی تنها مراد و مقصود نویسنده را نمی‌رساند، بلکه می‌کوشد بر رفتار مخاطب اثر بگذارد و حتّی او را به واکنش و هم‌حسّی وا دارد و با خود همراه و هم‌دل سازد.

۵۱- در زبان علمی، «سرو» نام درختی است؛ «لعل» جواهری قرمز رنگ است و «سنبل» نام گلی است ؛ حال آن‌که، در زبان ادبی، «سرو» بر قامت راست و کشیده و متناسب، «لعل» بر لب و« سنبل» بر موی تابدار دلالت دارد.

۵۲- **بیاموزیم:**
۱- نشانه‌ی تنوین مخصوص کلمات عربی است. پس کلماتی مانند: «گاهاً، ناچاراً، زباناً، جاناً، دوماً و .... » را به کار نمی‌بریم و به جای آن‌ها می‌گوییم: «گاهی، به‌ناچار، زبانی، جانی، دوم و ....»
۲- کلماتی مانند «تلفناً و تلگرافاً» نیز درست نیستند؛ زیرا «تلفن» و «تلگراف» کلمات دخیل غیرعربی هستند و آن‌ها را نباید با تنوین به کار برد.
نکته: دخیل: به کلمه‌ای که فارسی نیست ولی در زبان فارسی رایج شده «دخیل» می‌گویند. کلمه‌ی دخیل عربی مانند: کتاب، مداد و .....کلمه‌ی دخیل غیرعربی مانند: موبایل، کلاس، مانتو، کادو و .....

۵۳- **مقایسه:**
- یکی از راه‌های پرورش معانی به هنگام نگارش مقایسه است. نکته‌ی قابل توجّه این است که مقایسه معمولاً بین دو یا چند پدیده صورت می‌گیرد که از هر نظر قابل سنجش باشند؛ یعنی، میان آن‌ها هم‌گونی و سنخیّت وجود داشته باشد.

۵۴- - هدف از مقایسه آشکار کردن موضوع و مفهوم مورد نظر یا بیان شباهت‌ها، تفاوت‌ها و درجات پدیده‌هاست.

۵۵- - گاهی غرض از مقایسه، تشخیص وجوه مشترک و شباهت‌هاست. این حالت زمانی پیش می‌آید که نویسنده بخواهد مفاهیم مجرّد را محسوس و ملموس سازد. در این‌گونه موارد، مقایسه حکم تمثیل پیدا می‌کند. در مثنوی مولانا، مفاهیم والای عرفانی با بهره‌گیری از تمثیل به بیانی درآمده است که به ذائقه‌ی عامّه خوش‌گوار است.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۵۶- - در قرآن نیز برای افاده‌ی معانی بلند، بارها شیوه‌ی مقایسه و تمثیل به کار رفته است. در انجیل هم سخنان خلاف عرف به زبان تمثیل، آشنا و پذیرفتنی شده است.

برتولد برشت آلمانی، نمایش‌نامه‌های «حماسی» و «درام» را با هم این‌گونه مقایسه کرده است:

درام	حماسه
صحنه‌ی حادثه را مجسّم می‌کند.	صحنه‌ی حادثه را حکایت می‌کند و تماشاگر را به حال خود باقی می‌گذارد.
احساسات تماشاگر را جلب می‌کند.	تماشاگر را به تصمیم‌گیری وامی‌دارد.
به تماشاگر تجربه می‌آموزد.	به تماشاگر معرفت می‌بخشد.

۵۷- **بیاموزیم**

هرگاه بخواهیم جمله‌های دعایی عربی را در فارسی به کار بریم، باید آن‌ها را به طور کامل نقل کنیم.

مثال: پیامبر اسلام - صلّی‌اللّه‌علیه وآله وسلّم - فرمود: من «معلّم» برانگیخته شدم.

خانه‌ی خواجه‌ی من بنده - رزقَهُ اللّهُ سعادةَ الدارَیْن - قبله‌ی احرار بود. (کلیله و دمنه)

گاهی به جای کلّ یک جمله‌ی دعایی از نشانه‌ی اختصاری ویژه‌ی آن کمک می‌گیریم. در این صورت نیز لازم است جمله‌ی دعایی مورد نظر که به اختصار نوشته شده است، به طور کامل تلفّظ گردد.

۵۸- **با چه خطّی بنویسیم؟**

خط شبه نسخ: برای چاپ کتاب و مطبوعات مناسب است و عمل «خواندن» را آسان می‌کند؛ این خط زاویه‌دار و یک‌نواخت است و در آن، حرف‌ها کنار هم چیده می‌شوند. از مزایای خطّ شبه‌نسخ این است که در آن، حروف به شکل واضح و برجسته در کنار یک‌دیگر قرار می‌گیرند. به همین دلیل، برای یادگرفتن الفبای فارسی در پایه‌ی اوّل بستان چنین خطّی را پیشنهاد کرده‌اند. این خط را به دلیل شباهت به خطّ نسخ، «شبه نسخ» می‌گویند. البتّه این خط موجب کندی در نوشتن می‌شود.

۵۹- - خطّ تحریری: در این خط شکل حروف و کلمات ظریف، منحنی و متعادل است؛ حرف‌ها با یک‌دیگر تناسب و تقارن دارند و «نوشتن» آن‌ها سریع‌تر انجام می‌گیرد؛ زیرا حروف به جای «زاویه» قوس دارند. به همین سبب برای نوشتن، خطّ تحریری توصیه می‌شود. «تحریر» در لغت به معنای نوشتن است. خطّ تحریری در اصطلاح، خطّ نوشتن با دست است.

۶۰- - خطّ تحریری هرچند به خطّ نستعلیق ریز نزدیک است و از لوازم مهارت نوشتن به‌شمار می‌رود، نباید صرفاً خطّ هنری و خوش‌نویسی تلقّی شود.

- خطّ تحریری به سبب ظرافت، زیبایی و سرعتی که در نوشتن آن است، برای دست‌نوشته‌های ما خطّ «معیار» به شمار می‌رود.

۶۱- **توصیف**

- «توصیف » یکی از راه‌های رایج پروردن مطالب است و تنها در نوشته‌های داستانی و شعر یا گزارش و سفرنامه کاربرد ندارد بلکه در علوم و فنون هم به‌گونه‌ای مؤثّر و فعّال به کار می‌رود. در علوم تجربی گاه به جای تعریف یک شیء یا پدیده به توصیف آن می‌پردازیم.

۶۲- - عناصر خیال در توصیف نقش اساسی دارند. در توصیفات ادبی برای آن‌که موصوف در برابر مخاطب مجسّم گردد و تصویری زنده از آن ارائه شود، از عناصر خیال استفاده می‌کنیم.

۶۳- - توصیف ممکن است به فراخور موضوع، انواع متعدّدی پیدا کند.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۶۴- - حواسّ پنج‌گانه و تجربه‌های حسّی و عاطفی، موادّ توصیف را می‌سازند.

۶۵- - به کارگیری واژگان مناسب به ساخت فضای خاص کمک فراوان می‌کند؛ بنابراین نویسنده برای بیان هریک از گونه‌های وصف یا کیفیت‌ها و حالت‌های گوناگون، به گنجینه‌ی واژگان درخور و متناسبی نیازمند است.

۶۶- - در توصیف، استفاده از هرگونه صفت، فعل و قیدِ مناسب ضروری است. از این‌رو، نویسنده باید ضمن بهره‌مندی از هنر مشاهده، الفاظ کافی و درخوری را در ذهن داشته باشد تا بتواند در هر موقع و مقام، تعبیری مناسب بیاورد.

۶۷- - در توصیف نباید از همه‌ی جزئیات سخن گفت بلکه باید تنها به آن دسته از جزئیات پرداخت که به روشن‌تر شدن مقصود کمک می‌کنند.

۶۸- **ساده نویسی**

- ساده نویسی یکی از فنون و مهارت‌های نگارشی است.
- ویژگی‌های یک نوشته‌ی ساده عبارتند از:

۱- برخورداری از زبانی صمیمی و نزدیک به زبان گفتار
۲- سادگی، روانی و کوتاهی جمله‌ها
۳- پرهیز از به‌کارگیری عبارت‌های دشوار و زاید (حشو)
۴- قابل فهم بودن نوشته

۶۹- نکاتی که در ساده نویسی، توجّه بدان‌ها ضروری است:

الف) نزدیکی زبان نگارش به زبان گفتار که به نوشته روح و تحرّک بیش‌تری می‌بخشد.
ب) نقل مطالب پس از فهم دقیق به زبان خودمانی که سبب افزایش صداقت و صمیمیّت می‌شود.
ج) پرهیز از جملات بلند؛ زیرا هرچه جمله‌ها کوتاه‌تر باشند، مفهوم را زودتر و بهتر می‌رسانند.
د) خودداری از شاخ و برگ دادن بی‌مورد به مطالب و دوری کردن از کاربرد عبارت‌های فضل‌فروشانه
هـ) پرهیز از کاربرد واژگان و عبارت‌های زاید و کلّی گویی‌ها و ابهام
و) پرهیز از به کار گرفتن آرایه‌های ادبی در نوشته‌های علمی و غیرادبی

۷۰- **خاطره‌نویسی / یادداشت روزانه**

- خاطره‌نویسی عام‌ترین و صمیمانه‌ترین نوع نوشتن است. خاطره‌نویسی سبب می‌شود که از مراحل و ایّام زندگی آثاری جاندار و روشن بر جای بماند.

۷۱- - خاطره‌نویسی یکی از مهارت‌های نگارشی است.

۷۲- موضوع خاطره می‌تواند از هرچیز انتخاب شود؛ مانند: شنیدن یک سخن، تأثیرپذیرفتن از یک نوشته، دیدن یک فیلم، بروز یک حادثه و .... دقّت داشته باشید که در ثبت وقایع، «جدول ضربی» عمل نکنید؛ یعنی، تنها حوادث یا مواردی را که از ویژگی یا اهمیّتی برخوردارند، یادداشت کنید.

۷۳- - یادداشت‌ها گاه کوتاه و گاه بلندند و از نظم منطقی خاصّی پیروی نمی‌کنند امّا به هر حال، محتوای آنها باید اثربخش باشد و در خواننده هم‌حسّی پدید آورد.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۷۴- - برای نوشتن خاطره و یادداشت روزانه، بهتر است رئوس مسائل مهمّی را که در طول روز برایتان پیش آمده است، یادداشت کنید. در نوشتن یادداشت می‌توانید از شیوه‌ی «طرح سؤال» نیز استفاده نمایید.

۷۵- - خاطره‌نویسی به ما فرصت می‌دهد تا از آن چه در زمینه‌های وصف، ساده‌نویسی، مقایسه و خلاصه‌برداری و .... آموخته‌ایم، به خوبی استفاده کنیم و به این ترتیب، گنجینه‌ای گران‌بها از «پیمانه‌ی ایّام» خود گردآوریم.

۷۶- **نامه‌نگاری**

- نامه‌ها بر دو نوع‌اند: ۱- نامه‌های خصوصی و دوستانه، ۲- نامه‌های رسمی و اداری.

۷۷- - نامه‌های رسمی و اداری از چند قسمت تشکیل می‌شود: ۱- سرآغاز ۲- تاریخ ۳- موضوع نامه (تقاضای مرخصی / تقاضای انتقال و ....)،۴- عنوان ۵- کلمات احترام آمیز ۶- متن نامه ۷- امضا

۷۸- هنگام نوشتن نامه‌ی اداری و رسمی، توجّه به نکات زیر ضروری است:

الف) نامه کوتاه و صریح و بی‌ابهام باشد.
ب) در آغاز و پایان اصل احترام رعایت شود و در عین حال، از چاپلوسی پرهیز گردد.
پ) مسائل مطرح شده در نامه با اسناد و مدارک لازم همراه باشد.
ت) نوع کاغذ نامه مناسب و درخور مخاطب باشد.
ث) متن نامه پاک‌نویس گردد و نشانه‌های نگارشی در آن به‌درستی به‌کار گرفته شود.
ج) گذاشت تاریخ نامه (در سمت چپ بالا) و امضا (در گوشه‌ی سمت چپ پایین) لازم است.
چ) نام و نشانی و دیگر اطّلاعات در نامه ذکر شود.
ح) از نامه‌ی ارسالی کپی تهیّه شود.

۷۹- **بیاموزیم:**

- توجه به کاربرد صحیح واژه‌های «له» و «علیه»: کلمه‌ی «علیه» عربی و به معنای: «برضد او، بر او» است. ترکیب «برعلیه» درست نیست: چون اضافه شدن «بر» به «علیه» حشو به شمار می‌آید. کلمه‌ی «له» نیز بدون «بر» باید به‌کار رود.

۸۰- زبان و گفتار دو مقوله‌ی جدا از هم هستند و نباید آن‌ها را یکی دانست. برای روشن شدن مطلب می‌توان به دوگانگی درآن اشاره کرد. برای همه پیش می‌آید که هنگام سخن گفتن دچار اشتباه شوند و بلافاصله متوجه اشتباه خود شوند و آن را اصلاح کنند پس اگر اشتباه ناشی از ناآگاهی نبوده، چرا آن را به‌کار برده است؟ زبان‌شناسان حلّ این دوگانگی را با «زبان و گفتار» و تمایز آن دو یاد می‌کنند. بر اساس این تمایز، زبان یکی از توانایی‌های ذهن انسان است در حالی که گفتار، فقط نمود آوایی این توانایی است.

۸۱- در تفاوت زبان و گفتار به این نکته نیز می‌توان اشاره کرد که ما، حتی زمانی که صحبت نمی‌کنیم و یا در حال فکر کردن هستیم، باز هم از توانایی زبان برخورداریم؛ بی‌آن‌که ضرورتاً پای گفتار در میان باشد.

۸۲- زبان، از آن‌جایی‌که یک توانایی ذهنی است، هرگز خطا و اشتباه در آن راه ندارد؛ اما ممکن است موقع استفاده از آن به‌صورت گفتار(نمود حرکتی)، خطا در آن راه یابد و رفع و اصلاح آن خطا نیز با خود زبان امکان‌پذیر است.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۸۳- زبان و گفتار را می‌توان با جدول ضرب و عمل به آن مقایسه کرد، به این‌صورت که زبان مانند جدول ضرب و قوانین آن هیچ خطایی ندارد، ولی گفتار که همانند عمل به جدول ضرب است، دارای اشتباه و خطاست و ممکن است شخص در هنگام جواب دادن به عمل جدول ضرب، اشتباه کند و مثلاً به‌جای(۳۲ = ۸ × ۴) بگوید(۳۴) ، گفتار نیز همانند آن است که شخص به دلایل مختلف در بیان آن دچار اشتباه می‌شود.

۸۴- اجرای پانتومیم(نمایش صامت)، یکی دیگر از راه‌های درک تفاوت میان زبان و گفتار است. چرا که ما در این حالت بدون آن‌که حرفی بزنیم(گفتار) توانایی ذهنمان(زبان) را برای مخاطب انتقال می‌دهیم؛ با این تفاوت که به‌جای نمود آوایی از نمود حرکتی، استفاده می‌کنیم.

۸۵- یکی از مشکلات زبان فارسی، نفوذ بیش از حدّ کلمات و قواعد عربی در آن است و تا جایی‌که ممکن است، باید از استفاده‌ی آن پرهیز کرد. یکی از آن موضوعات، ترکیب پسوند مصدرساز عربی(یّت) با کلمات فارسی است. به عنوان مثال: دوییّت و خوبیّت صحیح نیستند چرا که «دو» و «خوب» فارسی هستند ولی «یّت» پسوند عربی است و می‌توان به‌جای آن از «دوگانگی» و «خوبی» یا «خوب بودن» استفاده کرد.

۸۶- هر نوشته باید از جهات گوناگون محتوا، بیان، صحّت و اعتبار، دقّت، نظم، آراستگی علائم نگارشی و... مورد بازبینی قرار گیرد. این بازبینی را «ویرایش» می‌نامند.

۸۷- هیچ نوشته‌ای را نباید پیش از بازخوانی، اصلاح، کاستن‌ها و افزودن‌های لازم، تغییرها، جابه‌جایی مطالب و آراستن و پیراستن عرضه کرد.

۸۸- باید توجه داشت که در ویرایش نوشته، دقّت در ارتباط و انسجام بندها نیز کاری اساسی و مهم است.

۸۹- نوشتن، محصولِ آگاهی، خلاّقیت، دقّت، حوصله، عشق، علاقه و توجّه به ویرایش و پیراستن نوشته از نقایص احتمالی است.

۹۰- پس از نوشتن، مطلب، باید یک بار دیگر بازخوانی شود که در آن مواردی چون حشوها، تکرارها، ناپیوستگی، زیاده‌نویسی، غلطهای املایی و... خود را نشان می‌دهند. نوشته پس از ویرایش به جادّه‌ای می‌ماند که بارها و بارها کوبیده و صاف و هموار شده باشد.

۹۱- در ویرایش ساختاری به مباحثی چون: ۱- پرهیز از شکل شکسته‌ی کلمات ۲- استفاده نکردن از علایم جمع عربی با کلمه‌های فارسی ۳- کوتاه نویسی ۴- پرهیز از حذف افعالی که نهاد آن‌ها یکی نیست و... پرداخته می‌شود.

۹۲- نوشته‌ها با یکدیگر تفاوت دارند و این تفاوت ممکن است در زبان، بیان، قالب، مخاطب و موضوع آن‌ها باشد، به‌همین جهت یک نوشته را از جهات مختلف می‌توان بررسی کرد، از جمله: زبان، بیان و قالب نوشته.

۹۳- باید توجه داشت که پیش از نوشتن، نوع زبان، بیان، قالب، سطح، حجم و موضوع را باید تعیین کرد و به تناسب آن برای نوشته‌ی موردنظر از مهارت‌ها استفاده کرد.

۹۴- اگر بخواهیم نوشته‌ها را گروه‌بندی کنیم، باید این عمل را به چند اعتبار انجام دهیم:
۱- به اعتبار گونه‌های زبان ۲- به اعتبار طرز بیان ۳- به اعتبار قالب

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۹۵- گونه‌ی مطبوعاتی همان زبان رسانه‌های گروهی به‌ویژه روزنامه‌ها و مجلّات کثیرالانتشار است. مخاطب روزنامه‌ها عموم مردم هستند. چون برای آماده‌سازی هر شماره‌ی روزنامه فرصت محدود است، نگارش موادّ آن نیز نیازمند کاربرد و مهارت ویژه‌ای است که به سبک روزنامه‌نگاری(ژورنالیستی) معروف است.

۹۶- گونه‌ی گفتاری، همان زبان محاوره است که در برخی داستان‌ها از آن استفاده می‌شود و در آن کلمات، شکسته می‌شود و زبان آن ساده، بی‌تکلّف و قابل فهم است.

۹۷- هرچه نوشته‌ها به زبان محاوره نزدیک‌تر باشند، ساده‌ترند و بهتر می‌شود آن‌ها را دریافت. اما به‌خاطر داشته باشید که در نوشته نباید از زبان محاوره استفاده کرد و فقط در نقل‌قول‌های نمایش‌نامه‌ها و داستان‌ها می‌توان از آن بهره گرفت.

۹۸- همان‌گونه که گفتار نمودآوایی زبان است، خط نیز نمود نوشتاری آن است؛ ولی با این تفاوت که برای یادگیری گفتار نیاز به آموزش نداریم و برای فراگرفتن خط و نوشتار از درس و کلاس و معلّم، کمک می‌گیریم.

۹۹- زبان گفتار، ریشه در ذات و طبیعت انسان دارد، حال آن‌که خط و نوشتار ذاتی و طبیعیِ انسان نیست و ریشه در اجتماع و فرهنگ او دارد.

۱۰۰- انسان همواره از نعمتِ زبان و گفتار برخوردار بوده است؛ بنابراین، سابقه‌ی زبان و گفتار به میلیون‌ها سال پیش بازمی‌گردد ولی خط و نوشتار پدیده‌ای بسیار تازه است و سابقه‌ی آن به زحمت به ده هزار سال پیش می‌رسد.

۱۰۱- خط و نوشتار، خاستگاهِ اجتماعی و فرهنگی دارد و ساخته‌ی خودِ انسان است. در نتیجه برای یادگیریِ آن ما به استعداد طبیعی خاصی مجهز نیستیم بلکه باید آن را، مثل همه‌ی چیزهای دیگری که ساخته‌ی انسان‌اند، به کمک هوش و حافظه و از طریق درس و مدرسه بیاموزیم.

۱۰۲- از دلایل پیدایش خط و نوشتار می‌توان به این مورد اشاره کرد که، همیشه برای ایجاد ارتباط و انتقال پیام، امکان گفت‌وگو وجود ندارد، از این‌رو انسان در پی اختراع خط و نوشتار برآمد تا بتواند دانسته‌های خود را به دیگران انتقال دهد و آن را به‌صورت مکتوب ثبت و ضبط کند.

۱۰۳- یکی دیگر از دلایل آموختن خط و نوشتار این است که زبان پس از آن‌که از طریق گفتار به‌شکل نوشتار درمی‌آید، کم‌کم آن شکل نوشتار از صورت گفتاریِ خود فاصله می‌گیرد و به مرور زمان، شکلی متفاوت و مخصوص به خود پیدا می‌کند.

۱۰۴- باید توجّه کنیم که هریک از انواع خطها (تحریری، نسخ و...) برای خود اصول و ضوابطی دارد که لازم است رعایت شود؛ مثلاً کسی‌که به خط شبه نسخ می‌نویسد، نباید از «س» و «ش» کشیده استفاده کند.

۱۰۵- الفبای خط فارسی در مقایسه با الفبای خطهای مشهور دنیا، پرنقطه‌ترین است؛ بنابراین در نوشتن املا باید حرف‌های یک‌نقطه‌ای، دونقطه‌ای و سه‌نقطه‌ای را دقیقاً بشناسیم و نقطه‌ی هر حرف را درست و درجای خاصّ آن قرار دهیم.
مثال: پیچ پیچان

۱۰۶- بعضی از حروف، سه دندانه‌ای «س» و بعضی یک دندانه‌ای «ص» هستند. رعایت تعداد دندانه‌ها کاملاً ضروری است. در خطّ تحریری «س» و «ش» نیز کشیده نوشته می‌شوند. این کشیده‌نویسی بر سرعت نوشتن و زیبایی خط می‌افزاید.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۱۰۷- یکی از تصرّفات فارسی‌زبانان در حروف الفبای عربی استقلال دادن به حرف «گ» است که با افزودن سرکج «سرکش» به حرف «ک» ساخته شده است. این تصرف را در حرف‌های «پ، چ، ژ» نیز می‌بینیم. هنگام نوشتن، بی‌توجّهی به تعداد سرکج(سرکش) ، در نوشته مشکل و ابهام ایجاد می‌کند.

۱۰۸- نوشتن نیز مثل هر کار و فعالیت دیگری مستلزم داشتن طرح قبلی، مصالح و ابزارها و مواد خاصی است. نویسنده باید بداند که هدف از نوشته چیست و مخاطب آن چه کسی است. در این‌صورت می‌تواند طرح مناسبی ارائه دهد.

۱۰۹- کار نویسنده در دو مرحله صورت می‌گیرد: مرحله‌ی اول نگارش بدنه‌ی نوشته و مرحله‌ی دوم اصلاح و ویرایش آن نوشته از جنبه‌های مختلف هم‌چون ساختاری، فنّی و تخصّصی.

۱۱۰- طرح نوشته، با توجّه به زبان و قالب آن متفاوت است؛ مثلاً طرحی که درباره‌ی زندگی‌نامه‌ی یک شخصیت ادبی و فرهنگی از ولادت تا وفات نوشته می‌شود، با طرحی که درباره‌ی بازدید علمی از یک کارخانه تهیّه می‌گردد، کاملاً متفاوت است.

۱۱۱- هر نوشته‌ای به «طرح» نیاز دارد. این طرح در نوشته‌های کوتاه، ممکن است ذهنی باشد ولی در نوشته‌های بلند، باید عینی و مکتوب باشد. چرا که این گونه نوشته‌ها زمان‌بَر است و در طول نوشته و فاصله‌ی زمانی زیاد، ذهن، یارای حفظ و ضبط همه‌ی موارد را نخواهد داشت.

۱۱۲- یکی از لوازم تهیّه‌ی طرح، فکر کردن درباره‌ی ابعاد و جوانب مختلف موضوع موردنظر است تا با این روش، احاطه‌ی کامل بر موضوع داشته باشیم و یافته‌های خود را در قالب نوشته‌ی خود بریزیم. در این راستا یکی از ساده‌ترین راه‌هایی که ما را به سمت تهیّه‌ی طرح سوق می‌دهد، ایجاد سؤال و پرسش در مورد موضوع موردنظر است.

۱۱۳- پس از گردآوری اطّلاعات و موادّ لازم، مطابق با مراحل پیش‌بینی شده، پیش‌نویس طرح را آماده می‌کنیم؛ سپس آن را ویرایش می‌کنیم. آن‌گاه بار دیگر آغاز و پایان آن را بررسی می‌کنیم. و عنوان مناسبی برای آن انتخاب می‌کنیم و یک بار با صدای بلند می‌خوانیم و سرانجام پاکنویس می‌کنیم.

۱۱۴- از جمله مواردی که در امر نگارش مهم است، نحوه‌ی شروع و پایان آن است. اگر نوشته به زیبایی شروع شود، رغبت خواننده نسبت به خواندن مطالب بیشتر خواهد شد و با اشتیاق خاصّی آن را خواهد خواند و اگر پایان آن نیز به‌طور مطلوب و تأثیرگذار باشد، خاطره‌ی خوشی در ذهن خواننده خواهد گذاشت.

۱۱۵- آغاز نوشته بسیار مهم است، چرا که به نوشته جهت می‌دهد و آن را منسجم می‌سازد. در واقع آغاز نوشته می‌تواند زمینه‌ساز بعدی نوشته باشد و نتایج اجتماعی آن را در قالب کلمات، جملات و توصیفات، منعکس کند که به‌کارگیری این شیوه را «فضاسازی» می‌گویند.

۱۱۶- از آن‌جا که آغاز نوشته از اهمّیّت خاصی برخوردار است، باید سعی کرد که آن را به نحو احسن بیان کرد و متناسب با موضوع نوشته که زمینه‌ساز سیر آتی نوشته می‌باشد، به نوشته تحرّک بخشید و نظر خواننده را جلب کرد و در او تأثیر گذاشت مثلاً می‌توان با ایجاد تصاویری چون غروب خورشید، فروریختن گردی زعفران رنگ، نیزه و نیزه‌زار، مرگ و نیستی و نبرد زودهنگام را تصویر کرد:

به مغرب سینه‌مالان، قرص خورشید — نهان می‌گشت پشت کوه‌ساران

فـرومی‌ریخت گردی زعفران رنگ — بـه روی نـیـزه‌هـا و نیزه‌داران

۱۱۷- فضاسازی یعنی این‌که به فراخور محتوای نوشته، زمینه‌های مناسب روانی را در خواننده یا شنونده ایجاد کنیم. فضاسازی عنصری است که شاعران و نویسندگان برای مؤثّر جلوه دادن آثار خود از آن بهره می‌برند. به‌عنوان مثال «حسن مطلع» که بیت آغازین قصیده است، همان کاربرد فضاسازی را داشته است. ادبای قدیم، فضاسازی را «براعتِ استهلال» می‌گفتند.

۱۱۸- عنوان نوشته و نحوه‌ی انتخاب آن برای هر نوشته‌ای از اهمّیّت خاصّی برخوردار است و نیازمند دقت و مهارت خاصی است. نام مناسب علاوه بر آن‌که نشان‌گر ذوق و هنرمندی نویسنده است، باعث جلب توجه خواننده نیز می‌شود. عنوان نوشته باید به‌خوبی با محتوای آن هم‌خوانی داشته باشد. پس نام مناسب می‌تواند گویا و معرّف نوشته باشد، هنر و ذوق نویسنده را نشان دهد و بر حسن تأثیر نوشته بیفزاید.

۱۱۹- در برخی موارد می‌توان یکی از اجزای جمله، مثلاً فعل را حذف کرد ولی حذف هر کدام از آن‌ها نیاز به قرینه دارد و بدون آن حذف، نادرست است. اگر با وجود کلمه‌ای در جمله جزیی را حذف کنیم، به قرینه‌ی لفظی است و اگر با توجه به معنی و مفهوم، کلمه‌ای را حذف کنیم، به قرینه‌ی معنوی است. مثال برای حذف درست:
دانشمندان، زندگی خود را به کسب علم اختصاص و آثار خود را برای خدمت به مردم انتشار می‌دهند.
فعل «می‌دهند» در جمله‌ی اول به قرینه‌ی فعل دوّم حذف شده است. (قرینه‌ی لفظی)

۱۲۰- نشانه‌ی تشدید، مخصوص کلمات عربیِ رایج در فارسی است، هرچند تعداد محدودی از کلمات فارسی نیز، مانند پلّه، درّه، یکّه و... تشدید می‌گیرند. در درس املا، نشانه‌ی تشدید متناسب با تلفّظ رسمی و معیار، در همه‌جا باید رعایت شود.
مانند: ارّه(اره)- او سد ساخت(او سدّ ساخت)- سدّ کرج(سد کرج)

۱۲۱- در خط فارسی نشانه‌ی تنوین در شکل ً (نصب) بیش از دو شکل دیگر ٌ ٍ (رفع و جر) رایج است. تنوین نصب همیشه باید با کرسیِ الف همراه باشد؛ بنابراین، باید بنویسیم:
مثلاً، نسبتاً، ندرتاً (به‌جای: مثلَ، نسبةً، ندرةً)

۱۲۲- اگر جزء دومِ یک کلمه‌ی مرکّب با مصوت بلند آغاز شود(نه با همزه‌ی قبل از آن)، نشانه‌ی مد به‌کار نمی‌رود؛ ضمناً در کلمات مرکّب طولانی، نشانه‌ی مد غلبه دارد؛ مانند: محبّت‌آمیز- تعجّب‌آور
کلماتی مانند: خوش‌آواز- سرآمد و.... نشانه‌ی مد دارند؛ اما کلماتی مانند: دستاورد، سردابه و... به نشانه‌ی مد نیاز ندارند.

۱۲۳- نشانه‌های ـَ ـُ ـِ نیز جزء نشانه‌های خطّ فارسی هستند. این نشانه‌ها در زنجیره‌ی خطّ فارسی قرار نگرفته‌اند و به‌کار بردن آن‌ها رایج نیست و تنها در مواردی که نقش ابهام‌زدایی دارند، مورد استفاده قرار می‌گیرند. مثال: «گل» که هم «گُل» خوانده می‌شود، هم «گِل».

۱۲۴- «ی» میانجی(بزرگ یا کوچک) باید در همه‌جا رعایت شود. در کتاب‌های «درسی»، «ی» میانجی بزرگ بر شکل کوچک آن(ء) ترجیح داده شده است. ~~نامهٔ دوست~~ ← نامه ی دوست (صحیح)
بعضی از حروف میانجی: دانایی راز، ستارگان(گ)، نیاکان(ک)، ساوجی(ج)

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۱۲۵- رعایت فاصله‌ی بلند بین دو کلمه‌ی مستقل لازم است؛ بنابراین، «کتاب را، جناب عالی، بانک ملی» صحیح هستند و نباید بنویسیم: «کتابرا، جنابعالی، بانکملی»؛ هم‌چنین است در مثال‌های «گرامی باد و مبارک باد» که جزء دوم آن‌ها فعل است.

۱۲۶- پژوهش‌گران برای آن‌که بتوانند با صرف کم‌ترین وقت، بهترین و گزیده‌ترین اطّلاعات را درباره‌ی یک موضوع تحقیقی به‌دست آورند، باید با روش‌های دست‌یابی به مراجع و مآخذ و نحوه‌ی استفاده از آن‌ها آشنا باشند.

۱۲۷- روش‌های تحقیق هر موضوع، متفاوت است؛ مثلاً در موضوعات جامعه‌شناسی و روان‌شناسی عمدتاً از روش‌های مشاهده، مصاحبه، پرسش‌نامه، آمار، تحلیل و... استفاده می‌کنند یا در علوم پزشکی، فیزیک، شیمی و... از روش تجربه و آزمایش بهره می‌گیرند. در علوم انسانی بیشتر از مشاهده‌ی علمی و منابع تحقیق و هم‌چنین مطالعه سود می‌برند.

۱۲۸- یکی از روش‌های تحقیق، پرس و جو کردن و مصاحبه است. برای مصاحبه، سؤالات را از قبل آماده می‌کنیم. سؤال باید دقیق و روشن و بی‌ابهام باشد و به‌گونه‌ای تنظیم شود که بتوان اطلاعات موردنظر را از آن‌ها استخراج کرد. لازم است قبلاً از مصاحبه‌شونده وقت بگیریم و هدف مصاحبه را برای او روشن کنیم.

۱۲۹- هنگام مصاحبه، اصول اخلاقی و ادب را رعایت می‌کنیم. از طرح سؤالات بی‌اهمّیّت و جزیی می‌پرهیزیم. هنگام استفاده از نتیجه‌ی مصاحبه نه بر گفته‌ها می‌افزاییم و نه از آن‌ها می‌کاهیم. لازم است در پایان مصاحبه نام مصاحبه‌گر و مصاحبه‌شونده و موضوع و زمان مصاحبه ثبت شود.

۱۳۰- کتاب‌خانه یکی از ابزارهای مهمّ مرجع‌شناسی است. کتاب‌خانه‌ها انواع گوناگون دارند و معمولاً به شیوه‌ی قفسه‌ی بسته اداره می‌شوند؛ یعنی، مراجعه‌کننده برای دست‌یابی به کتاب موردنظر خود باید ابتدا به برگه‌گردان رجوع کند. برگه به صورت موضوعی به نام مؤلف و عنوان کتاب در کتاب‌خانه‌ها موجود است.

۱۳۱- در جمله‌هایی که در آن‌ها «نهاد» حضور دارد، نباید فعل جمله را به‌صورت مجهول به‌کار ببریم.
مثال: «شاهنامه» به‌وسیله‌ی «فردوسی» سروده شده است. در این جمله، فردوسی، سراینده‌ی شاهنامه است که «متمم» قرار گرفته است؛ پس بهتر است بنویسیم: «فردوسی، شاهنامه را سروده است.»

۱۳۲- زبان‌شناسان نظام زبان را به‌دلیل پیچیدگی بیش از حدّ آن به‌طور یک‌جا مطالعه نمی‌کنند؛ بلکه آن را در سه سطحِ واج‌شناسی، دستور زبان و معناشناسی به‌طور جداگانه مورد بررسی قرار می‌دهند و همچنین دستور زبان را به دو بخش صرف و نحو تقسیم می‌کنند.

۱۳۳- در نظامِ آوایی زبان، واج، کوچکترین واحد زبانی است که به‌تنهایی معنا ندارد ولی تمایز معنایی ایجاد می‌کند. به‌عنوان مثال، (ـُ) یک واج است که معنی ندارد ولی اگر در واژه‌ی «گِل» به‌جای «ـِ» بنشیند، واژه را به «گُل» تبدیل می‌کند.

۱۳۴- باید توجه داشت که واج از حرف متفاوت است. واج، صورت ملفوظ است ولی حرف صورت نوشتاری آن است و به‌همین جهت، واج را با این علامت / ب/ نشان می‌دهند. این علامت موجب می‌شود تا حروف معمولی از واج بازشناخته شوند.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۱۳۵- در زبان فارسی گاه به‌ازای یک واج، دو یا چند حرف در نوشتار وجود دارد. البته این موضوع در برخی زبان‌ها رایج است. مثلاً به‌ازای واجِ / س/ در زبان فارسی سه حرف «س» و «ص» و «ث» را در نوشتار فارسی داریم. گاه نیز در یک زبان به‌ازای چند واج فقط یک حرف در نوشتار آن زبان موجود است. چنان‌که به‌ازای واج دوم در کلمه‌ی / تور/ و واج اوّل در کلمه‌ی / وام/ ما فقط یک حرفِ «و» در نوشتار فارسی داریم.

۱۳۶- واج‌ها با هم ترکیب می‌شوند و ساخت‌هایی را به‌وجود می‌آورند که به آن‌ها «هجا» یا بخش می‌گوییم. چنان‌که در مثال قبل واج‌های / ب/ ، / ا/ ، / ر/ با هم ترکیب شدند و هجای / بار/ را ساخته‌اند. هر هجا به‌تنهایی می‌تواند ساخت آوایی یک کلمه را تشکیل دهد. مثل همان هجای / بار/ که خود یک کلمه است. این قبیل کلمات را کلمات تک‌هجایی می‌نامند.

۱۳۷- برخی از جمله‌ها به‌گونه‌ای نوشته می‌شوند که به‌درستی منظور آن‌ها قابل فهم نیست و می‌توان چند مفهوم از آن‌ها برداشت کرد و برای رفع این مشکل باید آن‌ها را ویرایش کرد. این نوع جمله‌ها را اصطلاحاً دارای «کژتابی» می‌نامند. مثال: «حسین دوست پنج ساله‌ی من است.» که معلوم نیست منظور گوینده این است که حسین پنج سال است که دوست من است یا دوست من، حسین، پنج ساله است.

۱۳۸- یکی از مباحث مهمّ املایی کلماتی هستند که از دو مصدر «گذاشتن» و «گزاردن» نوشته می‌شوند، پس باید دقّت کنیم و این دو را به‌جای هم استفاده نکنیم. همان‌طور که می‌دانیم «گذاشتن» در معنای حقیقی کلمه «قرار دادن به‌طور عینی و مشهود» است. چنان‌که در جمله‌ی «کتاب را روی میز گذاشتم» ملاحظه می‌شود، کلمه‌ی «گذاشتن» مجازاً به‌معنی «قرارداد کردن، وضع کردن، تأسیس کردن» نیز هست مثل «بنیان‌گذار» اما «گزاردن» به‌معنای «به‌جا آوردن، ادا کردن، برپا کردن، اجرا کردن» است؛ بنابراین نمازگزار به‌معنی اداکننده‌ی نماز و خدمت‌گزار به‌معنی انجام‌دهنده‌ی خدمت است.

۱۳۹- یادداشت‌برداری ساده‌ترین راه ثبت یافته‌ها و نکته‌های مهم است. در یادداشت‌برداری با توجّه به ارزش منابع فراهم آمده، ابتدا به سراغ منابع دست اوّل می‌رویم و درباره‌ی موضوع موردنظر یادداشت‌هایی تهیّه می‌کنیم. استفاده از منابع معتبر و دست اوّل به ارزش تحقیق می‌افزاید.

۱۴۰- برای نوشتن یادداشت‌ها از برگه(فیش) که در ابعاد مختلف هستند، استفاده می‌کنیم. هر برگه سه قسمت دارد: عنوان، متن، مأخذ. هم می‌توانیم نوع چاپی آن‌ها را به‌کار ببریم و هم می‌توانیم خود تهیه کنیم. برگه‌ها را نیز می‌توان به شکل‌های مختلف تنظیم کرد.

۱۴۱- یادداشت‌برداری به شکل‌های مختلف صورت می‌گیرد: یا عین متن را در نوشته‌ی خود نقل می‌کنیم که به آن «نقل مستقیم» می‌گویند یا خلاصه‌ای از متن را می‌نویسیم که نقل به تلخیص می‌شود یا برداشتی از آن را می‌نویسیم که نقل به مضمون می‌گویند و به‌صورت ترجمه می‌توان استفاده کرد.

۱۴۲- باید توجّه داشت که یادداشت‌ها با دقّت فراهم آمده باشند؛ دارای مشخصات دقیق باشند و به‌درستی رده‌بندی شده باشند تا هنگام نیاز بتوان به راحتی به آن‌ها دست یافت و در ضمن، هنگام مراجعه به منابع، همواره باید منابعی را انتخاب کرد که از نظر علمی تازه، دقیق، روش‌مند و دستاورد نویسندگانی معتبر و مشهور باشند.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۱۴۳- تحقیق و پژوهش حاصل به هم پیوستن چند یادداشت نیست. مقاله‌ی تحقیقی که این‌گونه تهیه شود، ارزشی ندارد. تحقیق و پژوهش زمانی ارزشمند است که حاصل تأمّل، مطالعه و بررسی و تحلیل باشد و نکته یا نکاتی تازه را بنمایاند یا گرهی را بگشاید. یادداشت‌های فراهم شده تنها می‌تواند ما را در مستند ساختن نوشته یاری دهد.

۱۴۴- برخی از کلمات عربی که در زبان فارسی رایج شده و مورد استفاده قرار می‌گیرند در طول تاریخ زبان فارسی به دو شکل و با دو معنی مستقل به‌کار می‌روند؛ بنابراین باید این‌گونه کلمات را به درستی بشناسیم و آن‌ها را در گفتار و نوشتار خود درست به‌کار ببریم. مانند: اقامت: سکونت کردن/ اقامه: برپاداشتن

۱۴۵- نویسنده برای نوشتن، مطالب خود را از منابع و مآخذ پژوهشی چون کتاب، مقاله، مجلّه استفاده می‌کند؛ یعنی، نویسنده هم از معلومات خود استفاده می‌کند و هم از نوشته‌ها و گفته‌های دیگران بهره می‌برد، بنابراین قدم اوّل در تحقیق و پژوهش بهره‌گیری از منابع است و آن دو شرط دارد: ۱- شناختن منابع ۲- آشنایی با طرز استفاده از آن‌ها

۱۴۶- یکی از انواع کتاب‌های مرجع، «واژه‌نامه‌ها» هستند؛ مثل لغت‌نامه‌ی دهخدا و فرهنگ معین. نویسنده در نوشته‌های خود نیازمند مراجعه به این مراجع است به فرض مثال ما در لغت‌نامه می‌توانیم، معنی یا معانی گوناگون، املای درست، تلفّظ، ریشه، ارزش دستوری، تعریف یا توصیف، شکل، نام‌های دیگر، گونه‌ها و اطّلاعات دیگری به‌دست بیاوریم، آن هم به‌صورت فشرده و در یک جا.

۱۴۷- ترتیب قرار گرفتن کلمات در واژه‌نامه براساس حروف الفباست. برخی واژه‌نامه‌ها عمومی‌اند؛ مثل «فرهنگ معین». برخی نیز تخصصی هستند؛ مانند «فرهنگ اصطلاحات علمی» زیر نظر پرویز شهریاری. در کنار این واژه‌نامه‌ها، فرهنگ‌های دو یا چند زبانه نیز داریم؛ مثل فرهنگ انگلیسی به فارسی و فارسی به انگلیسی «حییم».

۱۴۸- در میان منابع پژوهشی، کتاب‌های مرجع جایگاه ویژه‌ای دارند؛ زیرا در کوتاه‌ترین زمان اطّلاعات دقیق، جامع و اساسی را درباره‌ی یک واژه، مفهوم، موضوع، شخص، مکان و... در اختیار مراجعه‌کننده قرار می‌دهند. از انواع کتاب‌های مرجع، می‌توان به واژه‌نامه‌ها، فرهنگ‌ها، دانش‌نامه‌ها، زندگی‌نامه‌ها، تواریخ و... اشاره کرد.

۱۴۹- باید توجّه داشت که کلمه‌ی «برخوردار» به معنی «بهره‌مند» است و در جایی به‌کار می‌رود که مفهوم مثبت و مفید داشته باشد و استفاده از آن در جایی‌که مفهوم آن منفی است، نادرست است. مثال:
این بیمار از ضعف و کم‌خونی برخوردار است. (نادرست) ضعف و کم‌خونی مفهوم منفی است.
این کودک از سلامت کامل برخوردار است. (درست) سلامت کامل مفهوم مثبت و مفید است.

۱۵۰- قبلاً خواندیم که برای نمایش برخی از واج‌های زبان به‌صورت نوشتار، از چند شکل نوشتاری و حرف استفاده می‌کنیم. مثلاً حرف «ء» و «ع» نماینده‌ی واج یا صدای / ء/ هستند و باید موارد استفاده از هریک را بیاموزیم. برای نگارش همزه‌ی آغازی از حرف «الف» استفاده می‌کنند؛ مانند: ابر

۱۵۱- حرف‌های «ت» و «ط» نماینده‌ی واج یا صدای / ت/ هستند. در گذشته برای نگارش کلماتی مثل «اتاق» و «توس» از شکل نوشتاری «ط» استفاده می‌کردند. ولی امروز گرایش به نوشتن با حرف «ت» رایج‌تر است؛ مگر در مورد اسم‌های خاص که باید با شناس‌نامه‌ی افراد باشد.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۱۵۲- ما از چند راه می‌توانیم املای صحیح واژه‌ها را انتخاب کنیم؛ به عبارت دیگر ملاک ما در «انتخاب» و «گزینش» صحیح می‌تواند این چند مورد باشد که ذکر می‌شود:
۱- از راه دیدن شکل صحیح کلمات
۲- از راه شناخت اشتقاق و هم‌خانواده بودن کلمه‌ها
۳- از راه پی بردن به معنی کلمه‌ها

۱۵۳- کلماتی اهمّیّت املایی دارند که دارای یک یا چند حرف از گروه‌های شش‌گانه باشند. حرف‌های همزه «ء» و عین «ع» و حرف‌های «ت» و «ط» دو گروه از همان گروه‌های شش‌گانه‌اند. هم‌چنین است گروه سه حرفی «ث»، «س» و «ص» که نماینده‌ی واج / س/ است.

۱۵۴- مقاله یکی از قالب‌های نگارشی است و هر مقاله دارای ویژگی‌هایی است که باید رعایت شود از جمله: ۱- داشتن هدف و مقصود خاص ۲- حجم و اندازه‌ی آن‌ها بین ۵۰۰ تا ۵۰۰۰ کلمه است. ۳- پیروی کردن از نظر خاص و طرحی مشخّص و سیری منطقی ۴- داشتن هماهنگی و ارتباط میان بخش‌های متفاوت آن‌ها ۵- استفاده کردن از منابع و مآخذ معتبر

۱۵۵- برای نگارش مقاله باید نخست درباره‌ی ابعاد مختلف موضوع بررسی کنیم. یکی از بهترین راه‌ها برای این کار، طرح سؤال است. می‌توان برای یافتن سؤال‌ها به سراغ منابع و مآخذ رفت و سپس با توجّه به پرسش‌های طرح شده یک جنبه یا جوانب موضوع را مورد تحقیق قرار داد.

۱۵۶- کار یادداشت‌برداری را تا جایی انجام می‌دهیم که مطمئن شویم می‌توانیم براساس یادداشت‌ها مقاله‌ای بنویسیم. آن‌گاه یادداشت‌ها را براساس عنوان‌های اصلی و فرعی تنظیم می‌کنیم؛ مثلاً درباره‌ی سابقه‌ی «سرکشی» در ادبیات ایران ده یادداشت تهیه کرده‌ایم. پس از مطالعه‌ی دقیق یادداشت‌ها، حاصل و چکیده‌ی مطالب را می‌نویسیم.

۱۵۷- برای تهیه‌ی یک مقاله باید مراحلی را پشت سر بگذاریم؛ از جمله: انتخاب موضوع مقاله، مطالعه‌ی دقیق و تفکر درباره‌ی موضوع، تهیه طرح و چهارچوب کلی، جمع‌آوری اطلاعات و یادداشت‌برداری، تنظیم یادداشت‌ها و نگارش بخش‌های گوناگون مقاله، بازخوانی و اصلاح پاک‌نویس و سرانجام ذکر کردن منابع و مآخذی که در مقاله از آن‌ها استفاده کردیم.

۱۵۸- قبلاً آموختیم که زبان‌شناسان، زبان را در سه سطح بررسی می‌کنند: واج‌شناسی، دستور زبان و روابط معنایی. در ضمن خواندیم که سطح دستور زبان را نیز به دو بخش صرف و نحو تقسیم و هر یک از آن دو را جداگانه بررسی می‌کنند؛ که در این بخش به قسمت صرف می‌پردازیم. در بخش صرف به مطالعه‌ی ساختِ درونی واژه می‌پردازند؛ به همین دلیل بخش صرف را ساخت واژه نیز می‌گویند.

۱۵۹- ضمیرهای «این» و «آن» جانشین اسم انسان نمی‌شوند اما به‌عنوان صفت پیشین به‌همراه اسم می‌آیند؛ بنابراین، جمله‌ی «معلّم را دیدم و به آن سلام کردم.» نادرست است و به‌جای «آن» باید از ضمیر «او» استفاده کنیم.

۱۶۰- مقاله‌ی خوب ویژگی‌هایی دارد که می‌توان به چند مورد آن اشاره کرد:
مقاله‌ی خوب، جامع و خالی از تکرار است. - بین بخش‌های گوناگون مقاله پیوستگی کامل وجود دارد. - آغاز و پایان مناسبی دارد. - زبان و بیان آن گویا، ساده، بی‌ابهام و بی‌پیرایه است. - نویسنده در کلام خود از منابع معتبر بهره می‌جوید.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۱۶۱- نویسنده‌ی یک مقاله‌ی خوب می‌کوشد متناسب با درک و نیاز خوانندگانش بنویسد. حجم مقاله نیز به موضوع و سطح مخاطبان آن بستگی تام دارد اما به هرحال، پرهیز از درازگویی پسندیده‌تر است. نویسنده باید با ارائه‌ی دلایل کافی و مثال‌ها و آمار و ارقام یا به هر وسیله‌ی دیگر، موضوع موردنظر خود را به‌طور عینی، ملموس، علمی و مستدل مطرح کند.

۱۶۲- شرط اساسی برای نوشتن مقاله احاطه‌ی کامل بر موضوع مقاله است؛ این امر به‌ویژه در نگارش مقاله‌های فنّی و تخصّصی اهمیتی خاص می‌یابد. در مقالات اجتماعی، انتقادی، اخلاقی، خانوادگی، دینی و... رعایت جانب انصاف لازم است. نویسنده‌ی این‌گونه مقالات باید در کمال صداقت و ایمان و به نیّت خدمت به جامعه و مردم قلم به دست گیرد.

۱۶۳- گام اوّل در نگارش مقاله انتخاب موضوع است. موضوع مقاله باید جذّاب، مفید، شوق‌انگیز، آگاهی‌دهنده و متناسب با نیازهای جامعه باشد. همه‌چیز به شرط اندکی دقّت در دیده‌ها، شنیده‌ها، خوانده‌ها، تجربه‌ها و... می‌تواند موضوع مقاله باشد. همچنین مقاله می‌تواند در موضوعات گوناگون علمی، فنّی، هنری، ادبی، فرهنگی، کشاورزی، اقتصادی و... نوشته شود.

۱۶۴- گزینش املای صحیح کلمات زمانی دشوارتر می‌شود که هر دو یا چند شکل یک کلمه استقلال معنایی داشته باشند. برای مثال، تلفّظ دو کلمه‌ی «قدر» و «غدر» یکسان است اما ما به‌دلیل آشنایی با این دو کلمه و معنی هر یک و نیز قرینه‌ها و شمّ زبانی، هر یک از این دو را در جمله‌های «قدر جوانی را بدان.» و «از غدر به دوست پرهیز کن.» به درستی می‌نویسیم.

۱۶۵- علاوه‌بر گروه‌های شش‌گانه(مثل «ز- ذ- ض- ظ» یا «س، ص، ث») که در مورد آن‌ها به «انتخاب» و «گزینش» صحیح نیازمندیم، چند گروه فرعی نیز وجود دارند که به دو شکل نوشته می‌شوند و باید شکل درست آن‌ها را گزینش کنیم. مثال: کلمات تنوین‌دار: رسماً - کلاً / کلمات شمارشی: هفت به‌جای ۷ / استفاده‌ی درست از کلمات اختصاری.

۱۶۶- باید به این نکته توجّه کنیم که به‌کار بردن شکل اختصاری یک کلمه برای بار دوم به بعد در املا صحیح است. به‌عنوان مثال برای بار اوّل می‌نویسیم: علی - علیه‌السّلام - فرمود... و در صورت تکرار این کلمه در همان املا می‌نویسیم: علی(ع) فرمود...

۱۶۷- بعضی از کلمات هستند که دو شکل نوشتاری دارند و هر دو کلمه می‌توانند جانشین یک‌دیگر شود؛ یعنی این‌که در جمله ارزش یکسان دارند. تفاوت موجود میان این جفت واژه‌ها غالباً تفاوت سبکی است و بر ساخت و بافت جمله تأثیر نمی‌گذارد اما بدان شکل قدیمی‌تر یا ادبی‌تر می‌دهد. مثلاً صورت‌های «میهمان، جاروب و آسیاب» قدیمی‌تر هستند و صورت‌های «مهمان، جارو و آسیا» ادبی‌تر هستند.

۱۶۸- گزارش یکی از قالب‌های نگارشی است که از نظر اندازه، موضوع، چگونگی تهیّه و... انواعی دارند: برخی از گزارش‌ها رسمی و اداری هستند و برخی جنبه‌ی رسمی ندارند. بعضی از آن‌ها از نظر حجم کوتاه و اجمالی هستند، برخی دیگر مفصّل و بلند هستند که ممکن است برای تهیّه‌ی این گونه گزارش‌ها ماه‌ها و سال‌ها وقت صرف شود و شرح آن‌ها نیز از ده‌ها صفحه بگذرد.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۱۶۹- پس از آن که موضوع، مخاطب و هدف گزارش مشخص شد، درباره‌ی مسئله‌ی مورد نظر خوب می‌اندیشیم و با دقت راه‌های پژوهش آن را بررسی می‌کنیم؛ زیرا تهیه‌ی هر نوع گزارشی روش خاصی دارد. نخست باید به گردآوری اطلاعات بپردازیم. اطلاعات مربوط به هر گزارشی بنابر نوع آن، به شیوه‌های مختلفی گردآوری می‌شود. روش گردآوری یا به‌صورت مشاهده یا پرس‌وجو و مصاحبه و یا مطالعه و مراجعه به مآخذ و منابع است.

۱۷۰- در یک تحقیق ممکن است به تناسب نوع گزارش از دو یا سه روش گردآوری اطلاعات استفاده کنیم. پس از آن‌که اطّلاعات لازم را به‌دست آوردیم، طرح کلّی گزارش را تهیه می‌کنیم؛ زیرا طرح در حکم استخوان‌بندی گزارش است. باید توجه داشته باشیم که طرح گزارش زمانی تهیه می‌شود که مطالعات اوّلیه درباره‌ی موضوع موردنظر صورت گرفته و اطّلاعات لازم گردآوری شده باشد.

۱۷۱-

درس سوم

ویرایش

ویرایش واژه‌ای فارسی است که در برابر کلمه‌ی «Editing» انگلیسی نهاده شده است.

ویرایش در کار نشر به معنای افزودن یا کاهش مطالب یا تصحیح متن‌هایی است که برای چاپ و نشر آماده می‌شوند. واژه‌ی ویرایش به معنای Edition یک کتاب نیز به‌کار می‌رود.

۱۷۲- اگر کتابی بار دیگر بدون تغییر، چاپ شود، برای مشخص کردن آن چاپ، برحسب شمارش دفعات چاپ، عبارت‌های چاپ دوم، چاپ سوم و ... به‌کار می‌رود. اگر در متن کتاب تغییرهایی رخ دهد و مطالب جدیدی بر آن افزوده و یا از آن کاسته شود برای مشخص کردن آن چاپ عبارت‌های ویرایش دوم، ویرایش سوم و ... به‌کار می‌رود. برای عمل ویرایش کردن، مصدر ویراستن به‌کار رفته است و عامل آن ویراستار یا ویرایش‌گر نام گرفته است.

۱۷۳- ویرایش را از دیدگاه‌های گوناگون مورد بررسی قرار می‌دهیم.

هر نوشته‌ای باید از جهات گوناگون محتوا، زبان، دقت، نظم، آراستگی، رعایت علائم نگارشی، رعایت نکات دستوری و املایی بازبینی شود. بازبینی نوشته ویرایش نام دارد. ویرایش باید پس از نگارش صورت بگیرد؛ زیرا به هنگام نگارش نویسنده از حالت طبیعی و عادی خود جدا شده و بیش‌تر به تفکر، خلاقیّت و آفرینش توجه می‌کند. پس از این مرحله باید نوشته از جهات گوناگون اصلاح و ویرایش شود. بسیاری از ما از ترس این‌که مطلبمان نادرست باشد یا مورد پسند دیگران قرار نگیرد، نمی‌نویسیم. ترس از نوشتن مانع تفکر و بروز خلاقیّت می‌شود اما پس از نگارش می‌توان خطاهای نگارشی و دستوری را اصلاح کرد.

۱۷۴- انواع ویرایش:

۱- ویرایش فنی

۲- ویرایش زبانی و ساختاری

۳- ویرایش تخصصی

۱۷۵- **۱- ویرایش فنّی**

این مرحله از کار شامل تمام یا قسمتی از مسائل زیر است:

به‌کارگیری قواعد رسم‌الخط ، نشانه‌های فصل و وصل، پاراگراف‌بندی، تنظیم ارجاعات، یک‌دست کردن ضبطها و اصطلاحات، مشخص کردن عناوین یا واژه‌ها و عبارات و اصطلاحات ...

۱۷۶- ... به دست دادن ضبط لاتینی نام‌ها یا معادل فرنگی اصطلاحات فنی، تعیین محل تصاویر و اشکال و جدول‌ها، مراعات شیوه‌های مناسب برای معرفی مشخصات کتاب‌شناسی، تهیه‌ی فهرست مندرجات، فهرست تفصیلی، واژه‌نامه و فهرست‌های دیگر.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۱۷۷- **۲- ویرایش زبانی و ساختاری**
شامل اصلاح خطاهای دستوری، رفع حشو و زواید، اصلاح واژگان و تعبیرات و ساختار جملات، تصحیح خطاهای منطقی.

۱۷۸- **۳- ویرایش تخصصی**
شامل اصلاح معایب و مسامحات و بی‌دقّتی‌های علمی و فنی که معمولاً به کمک متخصصان انجام می‌گیرد.

۱۷۹- **۱- ویرایش فنی**
نشانه‌گذاری: از مهم‌ترین موارد توجه در ویرایش فنی، رعایت متناسب و درست نشانه‌گذاری است. هر نوشته‌ای که فاقد نشانه‌های سجاوندی باشد، به دشواری خوانده می‌شود و قدرت ایجاد ارتباط با خواننده را از دست می‌دهد. نوشته‌ی بدون ویرایش ممکن است به چند شکل متفاوت خوانده شود.

۱۸۰- در نوشتار به دلیل آن‌که آهنگ و تکیه و مکث را نمی‌توان با حروف الفبا منعکس کرد، از نشانه‌های سجاوندی استفاده می‌کنیم. این نشانه‌ها بخش‌های مختلف کلام را به جمله و گروه تقسیم می‌کنند و روابط اجزای جمله را برای خواننده روشن می‌سازند.

۱۸۱- با کمک علایم نگارشی می‌توانیم:
- تکیه‌ها و آهنگ کلام نوشته را رعایت کنیم.
- نوشته‌ها را با سرعت و دقت و به راحتی بخوانیم.
- مفهوم نوشته‌ها را به خوبی دریابیم.

۱۸۲- علایم نگارشی از قرار زیر هستند:

۱- نقطه .	۲- ویرگول ،	۳- دو نقطه :	۴- علامت سؤال ؟
۵- علامت تعجّب !	۶- گیومه « »	۷- نقطه ویرگول ؛	۸- خطّ فاصله -
۹- سه نقطه ...	۱۰- قلّاب [ ]	۱۱- کمانک (پرانتز) ( )	۱۲- ممیّز (خطّ مورّب) /
۱۳- ستاره *	۱۴- پیکان ←	۱۵- ایضاً ⫽	۱۶- آکلاد { }
۱۷- تساوی =			

۱۸۳- ۱- نقطه (.)
۱- در آخر همه‌ی جمله‌ها به‌جز جمله‌های پرسشی و تعجّبی: مدرسه تعطیل شد. شاید همه این موضوع را بدانند.
۲- پس از حرفی که به‌صورت نشانه‌ی اختصار به‌کار رفته شد: دکتر م.ع. اسلامی ندوشن کتاب «روزها» را نوشته‌اند.

۱۸۴- ۲- ویرگول (،)
۱- میان عبارت‌ها یا جمله‌های غیرمستقل که در مجموع جمله‌ای کامل می‌سازند:
ایرانیان با کوشش هنری خود، آثار معروفی آفریده‌اند.
۲- پس از منادا: پروردگارا، ما را هدایت کن.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۱۸۵- ۳- بین واژه‌های هم‌پایه:
ایران، عراق، پاکستان، افغانستان و ترکیه از کشورهای تمدّن‌ساز هستند.
۴- بین دو کلمه که ممکن است خواننده آن‌ها را با کسره‌ی اضافه بخواند:
معلّم، علی را به پای تخته فراخواند.
۵- به‌جای مکث کوتاه در جمله:
اگر یار اهل است، کار سهل است.

۱۸۶- ۳- دو نقطه (:)
۱- قبل از نقل قول: دانش‌آموزان می‌گویند: از برنامه راضی نیستیم.
۲- هنگام برشمردن اجزای یک چیز:
پایه‌های موفّقیّت عبارت است از: سخت‌کوشی، برنامه داشتن، اعتماد به نفس و ... .
۳- مقابل کلماتی که می‌خواهیم آن‌ها را معنی کنیم:
مینا: آبگینه، شیشه.

۱۸۷- ۴- علامت سؤال (؟)
۱- در پایان جمله‌های پرسشی: آیا از جوانی لذت می‌برید؟
۲- برای نشان دادن مفهوم تردید یا استهزاء: سال تأسیس این شرکت ۱۳۵۲ (؟) است.
تمام هم‌کلاسی‌های من نابغه (؟) هستند.

۱۸۸- ۵- علامت تعجب (!)
۱- در پایان جمله‌ی تعجّبی، تأکیدی و عاطفی: عجب شعری است!
۲- پس از اصوات: هان! ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان!

۱۸۹- ۶- گیومه « »
۱- سخنی که به‌طور مستقیم از جایی یا کسی نقل می‌شود:
به قول سعدی: «هرکه دست از جان بشوید، هرچه در دل دارد بگوید.»
۲- اسامی و عناوین و اصطلاحات علمی و فنّی (فقط بار اول):
«زاویه‌ی دید» در ساختار آن داستان، ایرادهایی داشت.

۱۹۰- نقطه ویرگول (؛)
۱- برای جدا کردن جمله‌هایی که از جهت ساختمان و مفهوم مستقل به نظر می‌رسند اما در یک عبارت طولانی، با یک‌دیگر بستگی معنایی دارند:
برای اجرای این طرح باید برنامه داشت؛ سرمایه‌گذاری کرد؛ مشاور متخصصی داشت و ...
۲- در پایان توضیح و مثال پیش از کلمه‌های «مثلاً»، «فرضاً»، «یعنی» و ...

Nomreyar.com | وبسایت آموزشی نمره یار

۱۹۱- خطّ فاصله (-)

۱- برای جدا کردن جمله‌های معترضه:

حافظ شیرازی - لسان‌الغیب - قرآن را از حفظ داشت.

۲- هنگامی‌که دو کلمه بر روی هم دو جنبه‌ی مختلف از یک منظور را نشان دهند:

مباحث هنری - ادبی نزدیکی و قرابت خاصّی با هم دارند.

۳- به معنی «تا» و «به» برای بیان فواصل مکانی و زمانی:

قطار تهران - مشهد وارد ایستگاه شد.

حتّی گروه‌های سنّی ۷ - ۱۳ سال هم می‌توانند از گلستان سعدی به خوبی استفاده کنند.

۱۹۲- ۴- در مکالمه بین اشخاص داستان‌ها یا نمایش‌نامه‌ها یا ذکر مکالمات تلفنی، در ابتدای خط و از سر سطر به جای نام گوینده:

- در مقابل فرمانروا تعظیم کن!

- ساکت شو!

- ....

۱۹۳- ۵- هرگاه کلمه‌ای در آخر سطر نگنجد، با قرار دادن یک خطّ فاصله، بقیّه‌ی آن را در سطر بعدی می‌نویسیم:

به‌خاطر داشته باشیم که نوشتن در صورت خواندن کتاب تحقق پیدا - می‌کند.

۱۹۴- ۹- سه نقطه (...)

۱- برای نشان دادن جملات و کلمات محذوف یا ادامه‌دار:

ویرایش انواعی دارد: زبانی، فنّی و ...

۲- سخن ناتمام: می‌خواست بگوید که ...

۳- برای نشان دادن کشش هجا در گفتار: با صدای بلند گفتم مادَ...ر کجایی؟

۴- برای نشان دادن افتادگی کلمه یا کلمات از یک نسخه‌ی خطّی

۱۹۵- ۱۰- قلّاب [ ]

۱- مطلبی که جزء اصل کلام نباشد:

کمال‌الملک وارد تالار شد [ادای احترام تدیّن] و در گوشه‌ای ایستاد.

۲- در تصحیح متون قدیم، کلمات الحاقی یا توضیحات احتمالی در قلّاب گذاشته می‌شود:

گفت: او را دست، افگار [زخمی] شد.

۳- دستورهای اجرایی در نمایش‌نامه و فیلم‌نامه‌ها:

- کمال‌الملک [با لحن قاطع]: به مولا دستم را قطع می‌کنم.

۱۹۶- ۱۱- کمانک یا پرانتز ( )

۱- معنی و معادل یک کلمه: وند «لاخ» جزو وندهای نوتر (خنثی) است.

۲- توضیح بیش‌تر: فرّخی سیستانی (بحثی در شعر و احوال و روزگار شاعر) از آثار شادروان دکتر یوسفی است.

۳- ذکر تاریخ، شهرت، تخلّص، نام سابق و ...

اردبیل (آرتاویل) از شهرهای باستانی ایران است.

۱۹۷- ۱۲- ممیّز یا خطّ مورّب (/)

۱- برای جدا کردن روز، ماه، سال: ۲۷ / ۵ / ۱۳۸۵

۲- برای جدا کردن مصرع‌های یک بیت (وقتی قرار است پشت سر هم نوشته شود):

برو ای فقیه دانا به خدای بخش ما را / تو و زهد و پارسایی، من و عاشقی و مستی

۱۹۸- ۱۳- ستاره (*)

۱- برای توضیح یک کلمه در پاورقی

۲- در آغاز یک سطر به نشانه‌ی شروع مطلب جدید

۱۹۹- ۱۴- پیکان (←)

۱- برای نشان دادن نتیجه:

از سر وا کردن چند جزء را دارا است. ← از (حرف اضافه) + سر (اسم) + وا (وند) + کردن (مصدر).

۲- در معنی «رجوع کنید»: ابن سینا ← حجّةالحق

۲۰۰- ۱۵ - ایضاً (〃)

علامت و جملات و کلمات مشابه:

ساده‌نویسی یعنی خودداری از کاربرد کلمات پیچیده.

〃 〃 〃 〃 〃 مفاهیم بیگانه.

〃 〃 بیان ساده و صمیمی.

۲۰۱- ۱۶- آکلاد { }

برای نشان دادن انشعاب:

حماسه‌ها بر دو نوع‌اند: { ۱- حماسه‌ی طبیعی و ملّی ۲- حماسه‌ی مصنوع }

۲۰۲- ۱۷- تساوی (=)

برای نشان دادن تساوی میان دو مطلب:

هرکه فهمید مُرد، هرکه نفهمید بُرد = خوش به حال کسی که نمی‌فهمد.

۲۰۳- **شیوه‌ی خطّ فارسی:**

یک‌دست کردن شیوه‌ی خطّ فارسی ضرورتی است که مدّت‌ها است به عنوان اصلی‌ترین موضوع فرهنگستان زبان فارسی مورد توجّه است. رعایت این یک‌دستی، در سهولت خواندن متن‌ها کمک شایانی به خواننده خواهد نمود.

۲۰۴- یکی از این موارد جدانویسی است. با جدانویسی کلمات و رعایت قواعد شیوه‌ی املا از چندگانگی پرهیز می‌شود و در نتیجه کار انتقال پیام آسان‌تر می‌گردد. در این قسمت برخی از نکات مهم برای یک‌دست کردن شیوه‌ی خطّ فارسی ذکر می‌شود.

این شیوه بنابر چند اصل بنیان نهاده شده است:

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۲۰۵- ۱- رعایت موازین دستور فارسی
۲- استقلال کلمات
۳- مطابقت نوشتار و گفتار
۴- تبعیّت واژگان بیگانه از شیوه‌ی املای فارسی
۵- سهولت در خواندن

۲۰۶- □ **رعایت استقلال کلمات:**

هر کلمه دارای معنی مستقلّی است و در جمله نقش دستوری خاصّی دارد؛ پس استقلال آن، هنگام نوشتن باید حفظ شود. در موارد زیر بهتر است دو بخش ترکیبی، جدا نوشته شوند:

۲۰۷- □ **کلمات مرکّب**

شورایعالی ← شورای‌عالی
چشمپوشی ← چشم‌پوشی
برونگرا ← برون‌گرا
تصنیف‌خوان ← تصنیف‌خوان
دلداده ← دل‌داده
سخندان ← سخن‌دان
نگاهداشت ← نگاه‌داشت
خرمنکوب ← خرمن‌کوب
روانویس ← روان‌نویس
تکمحصولی ← تک‌محصولی
پنچپایه ← پنج‌پایه
زبانشناسی ← زبان‌شناسی

۲۰۸- **تبصره‌ی ۱:** کلماتی که شکل ترکیبی آن‌ها کاملاً پذیرفته شده است، به همان شکل پیوسته نوشته می‌شوند؛ مثل: کتابخانه، آبجوش، آبرو.

تبصره‌ی ۲: هرگاه جزء دوم کلمه‌ی مرکّب با «آ» آغاز شود کلمه، پیوسته نوشته می‌شود و مد (~) از الف حذف می‌گردد.

پیش‌آهنگ ← پیشاهنگ / هم‌آیش ← همایش / شب‌آهنگ ← شباهنگ

۲۰۹- **ترکیب‌های عربی پرکاربرد در فارسی:**

عنقریب ← عن‌قریب
انشاءاللّه ← ان‌شاءاللّه
علیحده ← علی‌حده
معهذا ← مع‌هذا
منجمله ← من‌جمله
معذلک ← مع‌ذلک

۲۱۰- □ «را» نشانه‌ی مفعول:

آنرا ← آن را کرا ← که را کتابرا ← کتاب را ترا ← تو را

توجّه: «چرا» و «زیرا» به‌صورت پیوسته نوشته می‌شوند.

□ کتابها ← کتاب‌ها
قلمها ← قلم‌ها
آنها ← آن‌ها
ایرانیها ← ایرانی‌ها

۲۱۱- ☐ که

آنکه ← آن‌که　　چنانکه ← چنان‌که

همینکه ← همین‌که　　اینستکه ← اینست‌که

توجّه: «بلکه» پیوسته نوشته می‌شود.

☐ «می» نشانه‌ی استمرار

میبرد ← می‌برد　　میروم ← می‌روم

میشود ← می‌شود　　میگذرد ← می‌گذرد

۲۱۲- ☐ تر و ترین

آسانتر ← آسان‌تر　　مهربانتر ← مهربان‌تر

کوچکتر ← کوچک‌تر　　خوبتر ← خوب‌تر

استثنا: بهتر، بیشتر، مهتر، کهتر، کمتر

☐ این و آن

آنگاه ← آن‌گاه　　آنسو ← آن‌سو

اینگونه ← این‌گونه　　اینطور ← این‌طور

۲۱۳- ☐ هم

همکلاس ← هم‌کلاس　　همسال ← هم‌سال

همشاگردی ← هم‌شاگردی　　همبازی ← هم‌بازی

توجّه: چون «هم» در کلمات همسر، همسایه، همشیره و ... با جزء دوّم خود آمیختگی معنایی پیدا کرده است، پیوسته نوشته می‌شود.

۲۱۴- ☐ چه

آنچه ← آن‌چه　　چقدر ← چه‌قدر

چطور ← چه‌طور　　چکاره ← چه‌کاره

☐ بی

بیحال ← بی‌حال　　بیکس ← بی‌کس

بیکار ← بی‌کار　　بیآزار ← بی‌آزار

بیچون‌وچرا ← بی چون‌وچرا

توجّه: «بی» در کلماتی که جزء دوّم آن‌ها معنی مستقل ندارد، پیوسته نوشته می‌شود: بیمار، بیدار، بیهوده

۲۱۵- ☐ «ای» نشانه‌ی ندا

ایخدا ← ای خدا　　ایکاش ← ای‌کاش

☐ یک

یکطرفه ← یک‌طرفه　　یکجا ← یک‌جا

☐ (به) صفت‌ساز و قیدساز

بسزا ← به‌سزا　　بویژه ← به‌ویژه　　براحتی ← به‌راحتی

۲۱۶- □ (بِ) حرف اضافه

بعکس ← به‌عکس　　باو ← به او

لابلا ← لابه‌لا　　دربدر ← دربه‌در

توجّه ۱: (بِ) در آغاز بعضی ترکیب‌های عربی، جزء کلمه‌ی عربی است و پیوسته نوشته می‌شود:

بغیر، بلاتکلیف، بلافصل

۲۱۷- توجّه ۲: (بِ) جزء پیشین فعل و مشتقّات آن همواره به فعل می پیوندند:

به‌بینم ← ببینم　　به‌ساز و به‌فروش ← بساز و بفروش　　به‌رفت ← برفت

* «بِ، نِ، مِ» وقتی بر سر فعلی بیاید که با «آ» آغاز می‌شود، مد (~) از الف حذف می‌شود و به‌جای آن «ی» درمی‌آید:

آید ← بآید ← بیاید　　آسا ← مآسا ← میاسا

آمد ← نآمد ← نیامد

* «ه / ـه»ی بیان حرکت

۲۱۸- □ «ـه» بیان حرکت (های غیرملفوظ) به جزء بعد نمی‌پیوندند:

علاقمند ← علاقه‌مند　　گلمند ← گله‌مند　　جامها ← جامه‌ها

و: بهره‌مند، لاله‌گون، سایه‌دار، یونجه‌زار، گله‌دار ...

۲۱۹- □ کلماتی که به «ـه / ه» بیانِ حرکت ختم می‌شوند، در صورتی‌که با «ان» جمع بسته شوند یا «ی» حاصل مصدری بگیرند، به‌جای «ـه»، «گ» می‌گیرند و پیوسته نوشته می‌شوند:

شرکت‌کننده + ان ← شرکت‌کنندگان　　طلبه+ ی ← طلبگی

و: طلایگان، نخبگان، شنوندگان ...

۲۲۰- توجّه: این قاعده شامل «ـه ملفوظ» نمی‌شود:

مهوش، دهگان، بهداشت

و: مهتر، کهتر، شهپر، مهشید، مهتاب، کهربا، بهیار، رهبر، زهتاب، مهسا ...

۲۲۱- □ «ی» نکره یا وحدت پس از «ـه»ی بیان حرکت به «ای» تبدیل می‌شود:

دسته + ی ← دسته‌ای　　خانه + ی ← خانه‌ای

آزاده + ی ← آزاده‌ای　　روزنامه + ی ← روزنامه‌ای

۲۲۲- «ة منقوط» (نقطه‌دار) که در پایان برخی کلمات عربی وجود دارد، در فارسی به «ت» بدل می‌شود: رحمة ← رحمت

مساعدت، صلات، نعمت، نصرت، دعات، زکات و ...

توجّه: «ة» در آخر برخی کلمات به همان شکل باقی می‌ماند:

دایرةالمعارف و عاقبةالامر

و گاه به‌صورت (ـه / ه) نوشته می‌شود: علاقه، معاوضه، خیمه، معاینه.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۲۲۳- * پسوندها

پسوندها پیوسته نوشته می‌شوند:

گل‌زار ← گلزار　　گرم‌سیر ← گرمسیر

نمک‌دان ← نمکدان　　تنگ‌نا ← تنگنا

ستم‌کار ← ستمکار　　سوگ‌وار ← سوگوار

۲۲۴- ضمایر ملکی (ـَ م، ـَ ت، ـَ ش، مان، تان، شان): این ضمایر پیوسته نوشته می‌شوند:

صدای‌مان ← صدایمان　　دست‌تان ← دستتان

□ این ضمایر اگر پس از کلماتی بیایند که به «ه» بیان حرکت (مثل جامه) مصوّت «ـُ» (مثل تابلو) یا مصوّت «ی» (مثل آسمانی) ختم می‌شوند، به‌صورت (ام، ات، اش، مان، تان، شان) به‌کار می‌روند:

جامه ← جامه‌ام　　تابلو ← تابلوات　　آسمانی ← آسمانی‌اش

۲۲۵- □ فعل‌های (ام - ای - است - ایم - اید - اند):

این افعال در صورتی به کلمه‌های قبل از خود می‌چسبند که این کلمه‌ها به صامت ختم شده باشند:

خوشحال‌ام ← خوشحالم　　پاک‌اید ← پاکید　　خوشنودایم ← خوشنودیم

۲۲۶- □ همزه

هرگاه «بـ ، نـ ، مـ» بر سر افعال همزه‌دار درآید، همزه در کتابت به «یـ» تبدیل می‌شود:

بـ + انداخت ← بانداخت ← بینداخت

نـ + اندوز ← ناندوز ← نیندوز

مـ + انداز ← ماندار ← میندار

و: بیفکند، میفکن، نیفتاد، بیفراشت، نیفکند، نینداخت ...

۲۲۷- توجّه: هرگاه فعل با «اِ» یا «ایـ» آغاز گردد، این حروف پیوسته نوشته می‌شوند:

ایستاد ← بایستاد

□ همزه‌ی پایان برخی کلمات عربی در فارسی حذف می‌شود:

انشاء ← انشا　　املاء ← املا　　ابتداء ← ابتدا

۲۲۸- تبصره‌ی ۱: این‌گونه کلمه‌ها هرگاه مضاف و موصوف واقع شوند، به‌جای کسره‌ی اضافه به آن‌ها «ی» اضافه می‌کنیم:

ابتداء کار ← ابتدای کار　　انشاء روان ← انشای روان

تبصره‌ی ۲: این‌گونه کلمه‌ها وقتی با «ی» وحدت یا نسبت به‌کار روند، همزه در آن‌ها به «ی» بدل می‌شود:

ابتدائی ← ابتدایی　　شعرائی ← شعرایی

۲۲۹- تبصره‌ی ۳: همزه‌ی پایانی برخی کلمات، اصلی است و نباید حذف یا بدل شود، جزء، سوء.

□ همزه معمولاً در زبان فارسی برای سهولت و تلفّظ به «ی» تبدیل می‌شود:

شائق ← شایق　　زائد ← زاید　　دائره ← دایره

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۲۳۰- تبصره: برخی از همزه‌ها با شکل اصلی خود به‌کار می‌روند:
قرائت، قائم‌مقام، رئیس، جزئی، صائب و ...
☐ همزه‌ی کلمات بیگانه روی کرسی «ئ» نوشته می شود:
زئوس، بمبئی، تیروئید، رئالیست، نئاندرتال و ...
☐ همزه‌ی ساکن در وسط یا پایان کلمه‌ی ماقبل مفتوح (ـَ) روی کرسی «ا» نوشته می‌شود:
ملجأ، رأس، مأخذ، تألیف، رأفت، یأس، تأثیر و ...

۲۳۱- ☐ همزه‌ی ماقبل مضموم (ـُ) روی کرسی «و» نوشته می‌شود:
مؤمن، رؤیا، مؤدّب، فؤاد، رؤسا، مؤاخذه و ...
☐ همزه‌ی ماقبل مکسور (ـِ) روی کرسی «ی» نوشته می‌شود:
سیّئه، توطئه، بئر، لئام و ...

۲۳۲- نشانه‌ی «کسره‌ی اضافه» که به آن «ی» میانجی کوچک می‌گویند.
☐ «ی» نشانه‌ی اضافه بر روی «ه» بیان حرکت معمولاً با (ء) بالای «ه» نشان داده می‌شود، مثل: خانهٔ محمّد
چون ممکن است این علامت با همزه اشتباه شود، می‌توان به‌جای آن از «ی» میانجی بزرگ استفاده کرد: خانه‌ی محمّد
پارچهٔ نخی ← پارچه‌ی نخی نامهٔ دوستانه ← نامه‌ی دوستانه

۲۳۳- ☐ نشانه‌ی اضافه (کسره) در حکم یک تکواژ است و باید به دنبال موصوف و مضاف قرار گیرد. در این‌صورت، خواندن آسان‌تر خواهد شد:
کتابِ محمّد، درسِ ادبیّات، گلِ زیبا.
☐ کلمات مختوم به مصوّت کوتاه «و ← ـُ» مثل (رادیو، تو، دو) و مصوّت مرکّبِ «ـُ وْ» مثل (جلو، رو)، وقتی مضاف واقع می‌شوند، «ی» به آن‌ها افزوده می‌گردد:
دوِ ماراتن ← دوی ماراتن جلوِ خیابان ← جلوی خیابان

۲۳۴- ☐ از نشانه‌های تنوین و تشدید معمولاً براساس ضرورت استفاده می‌شود:
بنّا، نجّار، شدّت حتماً، نسبتاً، شفاهاً
توجّه: تنوین مخصوص کلمات عربی است؛ بنابراین، کاربرد آن با کلمات فارسی یا دخیل غیرفارسی درست نیست:
تلفناً، زباناً.
علامت تنوین نصب روی حرف الف گذاشته می‌شود: عمداً، حقیقتاً.

۲۳۵- ☐ الف مقصوره
الف مقصوره در پایان کلمات به‌صورت «ا» درمی‌آید: اعلا، کسرا، کبرا، تقوا.
کلمات عیسیٰ، موسیٰ، حتّیٰ، یحییٰ، مرتضیٰ و الیٰ از این قاعده مستثنی هستند.

۲۳۶- این‌گونه کلمات نیز هنگامی‌که مضاف واقع می‌شوند «ی» حاصل مصدر، نکره و نسبت می‌گیرند و «یٰ» در آن‌ها به «ا» بدل می‌شود: موسای کلیم، عیسای مسیح

۲۳۷- عملکرد «ی» نسبت در مورد همه‌ی کلمات مختوم به الف مقصوره یکسان نیست، مثلاً:
عیسی + ی ← عیسوی موسی + ی ← موسوی ری + ی ← رازی

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۲۳۸- ☐ کلمات رحمان، هارون، اسماعیل و ... به همین شکل نوشته می‌شوند.
☐ کلمه‌های داوود، طاووس، سیاووش و مانند این‌ها به همین شکل - با دو واو - نوشته می‌شود.

۲۳۹- **املای درست واژگان**

با توجّه به اهمّیّت درست نوشتن شکل کلمات فارسی چه در حوزه‌های آموزشی ارزشیابی رسمی، کنکور و ... و چه در بخش‌های عمومی جامعه، هر انسانی ناگزیر است که کوشش‌های خود را در این زمینه بیش‌تر نماید. بودن غلطهای املایی در نامه‌های یک مسئول اداری یا یک قاضی دادگاه یا وزیر یک وزارتخانه، در میزان شأن و منزلت آنان بی‌شک تأثیر منفی ایجاد می‌نماید.

۲۴۰- نوشته‌ای که حتّی موضوعی متین و علمی یا ادبی و تحقیقی داشته باشد با وجود غلطهای املایی، کم‌اعتبار خواهدبود؛ پس لازم است که نوشته‌ی خود را از این بابت نیز دائم در کنترل خویش داشته و آن را از هرگونه غلطهای املایی دور گردانیم.

بخشی از مهم‌ترین غلطهای املایی و نکات رسم‌الخطی در جداول زیر آورده می‌شود:

۲۴۱- **۱- کلماتی که نباید آن‌ها را به‌جای هم به‌کار برد:**

آج = برجستگی روی سوهان، آج لاستیک
آذر = نام نهمین ماه سال شمسی
آرایه = افزودن زیور برای زیبایی
آتلال = پشته‌ها، توده‌های خاک (جمع تِل)
اثاث = لوازم خانه

عاج = دندان فیل
آزر = عموی ابراهیم (ع)
پیرایه = کاستن زواید برای زیبایی
اطلال = ویرانه‌ی خانه
اساس = پایه و بنیاد

۲۴۲- اَثنا = وسط میان
احسنت = آفرین
اَحیا = زندگان (جمع حیّ)
اَخبار = جمع خبر
اَخَوان = دو برادر

اِثنا = (اثنا عشر = دوازده)
احسن = نیکوتر
اِحیا = زنده کردن
اِخبار = آگاهی دادن - خبر دادن
اِخوان = برادران

۲۴۳- استجاره = پناه بردن
استعفا = درخواست کناره‌گیری از کار
اَشعار = جمع شعر
اَعلام = جمع عَلَم
اِعلان = علنی کردن

استیجار = اجاره کردن
استیفا = بازپس گرفتن تمام و کمال
اِشعار = اطّلاع
اِعلام = آگاه کردن

۲۴۴- افراط = زیاده‌روی
افکار = جمع فکر
اِقدام = قدم پیش گذاشتن
اکثر = بیشتر
الغا = لغو کردن

تفریط = کوتاهی
افگار = زخمی، آزرده
اَقدام = جمع قدم = گام‌ها
اکثریّت = وضع و کمیّت بیشتر
القا = تلقین و آموزش دادن، آموختن

۲۴۵- اِلٰه = فرشته
اَمارات = نشانه‌ها
اِمارت = امیری
اَمَل = آرزو
انتساب = نسبت داشتن

اللّه = خدا
اِمارت = حکومت امیر
عِمارت = خانه، بنا
عمل = کار
انتصاب = نصب کردن، گماشتن

۲۴۶- الم = درد و رنج
انتها = پایان
اَنعام = چهارپایان
بالطّبع = از روی طبع و میل
بخشودن = عفو کردن

عَلَم = بیرق، درفش
انتهی = تمام شد
اِنعام = بخشش
بالتّبع = در نتیجه
بخشیدن = دهش، عطا

۲۴۷- براعت = کمال فضل و ادب
بلوک = چند قریه
بیرق = عَلَم
پرتقال = نام میوه
تأثّر = رنج بردن

برائت = بیزاری جستن
بلوک = گروه، جبهه، بلوک شرق
بیدق = پیاده
پرتغال = نام کشور
تحسّر = افسوس

۲۴۸- تألّم = رنج بردن
تحلیل = تجزیه کردن
تراز = از ابزار بنّایی
تَرْکه = شاخه‌ی باریک بریده از درخت
تزویج = به همسری دادن

تعلّم = آموختن علم
تهلیل = لااله‌الاّ اللّه گفتن
طراز = ردیف
تَرِکه = اموالی که از مرده باقی می‌ماند.
ازدواج = انتخاب همسر

۲۴۹- تصفیه حساب = پاک کردن حساب
تهدید = ترساندن
ثمن = قیمت
ثمین = گران‌بها
ثواب = پاداش اُخروی

تسویه حساب = مساوی کردن حساب
تحدید = حدّ و مرز را مشخّص کردن
سمن = نام گلی (یاسمن)
سمین = فربه، چاق
صواب = راه درست و صحیح، مناسب

۲۵۰- جذر = ریشه گرفتن
حایل = آن‌چه میان دو چیز واقع شود.
حُکم = فرمان
حوزه = ناحیه
حیات = زندگی

جزر = پس‌رفت آب دریا مقابل مد
هایل = ترسناک
حَکَم = داور / حِکَم = جمع حکمت
حوضه = حوض
حیاط = محوّطه‌ی جلوی خانه

۲۵۱- خاتَم = انگشتری
خزانه = مجموع اموال
خَلط = آمیختن (خَلط مبحث)
دَعوی = ادّعا
دِماغ = مغز - مُخ

خاتِم = ختم‌کننده
خزینه = مخزن آب گرم
خِلط = ترشّحات مجاری تنفّس
دعوا = دادخواهی
دَماغ = بینی

Nomreyar.com | وبسایت آموزشی نمره یار

۲۵۲- دَوَران = چرخش
ذقن = چانه
ذکی = تیزهوش
ذِلّت = خواری
رَستن = رهایی
دوران = عصر و زمان
زغن = نوعی زاغ
زکی = پاکدامن
زلّت = لغزش، خطا
رُستن = روییدن

۲۵۳- رُمّان = انار
زرع = کاشتن، زراعت
زَوّار = بسیار زیارت‌کننده
سفیر = پیام‌آور
سلاح = اسلحه
رُمان = داستان بلند
ذرع = واحد طول
زُوّار = جمع زایر
صفیر = صدای پرندگان - صفیر گلوله
صَلاح = نیکی

۲۵۴- سُموم = (جمع سم) = زهرها
سِهام = تیرها
شَبَح = سیاهی از دور
صخره = تخته‌سنگ
صَدیق = دوست یک‌رنگ
سَموم = بادهای سوزان
سَهام = جمع سهم
شَبَه = سنگ سیاه
سُخره = مسخره و ریشخند
صدّیق = بسیار راست‌گفتار

۲۵۵- طوفان = باد و باران
طیب = بوی خوش
عِدّه = شماره‌ی افراد
عصبانی = خشمگین
عُلوی = بلند (صفت از عُلُو)
توفان = توفنده و غرّان
طیّب = پاک و پاکیزه
عُدّه = ملزومات و سازوبرگ
عصبی = ناراحتی و فشار روانی
عَلوی = بهترین هر چیز منسوب به (عَلو)

۲۵۶- عمارت = آباد کردن
عَمّان = نام پایتخت اردن
عُمران = آباد کردن
عَمَل = کار
غُرّه = روز اوّل ماه قمری
اِمارت = فرمانروایی
عُمّان = نام دریای معروف
عِمران = نام پدر موسیٰ (ع)
اَمَل = آرزو
غِرّه = فریب‌خورده، مغرور

۲۵۷- غَنا = توانگری، بی‌نیازی
فِطرت = سرشت
قدر = ارزش
قیاس = استدلال از کلّی به جزیی، مقایسه
کاندید = ساده‌دل
غِنا = آواز خوش، آوازخوانی
فَترت = فاصله‌ی میان دو چیز
غدر = مکر و خدعه
غیاث = فریادرسی
کاندیدا = داوطلب، نامزد

۲۵۸- گزیر = چاره
مأمور = کسی که انجام‌وظیفه می‌کند.
مطبوع = خوشایند طبع
مزمزه = چشیدن
مژده = خبر خوش
گریز = فرار
معمور = آبادان
متبوع = مورد تبعیّت
مضمضه = گرداندن آب در دهان
مژدگانی = انعامی که به آورنده‌ی خبر خوش می‌دهند.

۲۵۹- مستور = پوشیده، پنهان
مس = دست مالیدن
مُعاصر = هم‌عصر
مُعْظم = بزرگ
معونت = کمک، یاری
مسطور = نوشته شده
مسح = مالیدن دست آغشته به آب وضو بر سر یا پا
مآثر = کارهای نیک و بزرگ
معظّم = مورد تعظیم، بزرگداشت
مئونت = خرجی

۲۶۰- مفروض = فرض شده
مَقام = درجه، پایه، محل اقامت
مَقدم = از راه رسیدن
مَلَک = فرشته
مَلَکه = کیفیّتی نفسانی که ثابت و تغییرناپذیر باشد.
مفروز = جدا شده
مُقام = اقامت
مُقدّم = پیشین، جلو
مَلِک = پادشاه
مَلِکه = شهبانو

۲۶۱- مُلک = سلطنت
منتفی = نابود شده
منسوب = نسبت داده شده
منکِر = انکارکننده
مورِّخ = تاریخ‌نگار
مِلک = زمین زراعی
منطفی = خاموش
منصوب = گماشته شده
مُنکَر = زشت، قبیح
مورَّخ = تاریخ‌دار

۲۶۲- مَهر = کابین
نبی = پیامبر
نصب = گماشتن
نفحه = بوی خوش
نَوّاب = عنوان شاهزادگان ایرانی
نواحی (جمع ناحیه) = ناحیه‌ها
مِهر = محبّت، خورشید، نام یکی از ماه‌ها
نُبی = قرآن
نسب = اصل، نژاد
نفخه = نفس
نُوّاب = جمع نایب
نواهی (جمع ناهیه) = نهی شده‌ها

۲۶۳- **۲- کلماتی که در کاربرد می‌توانند جانشین همدیگر شوند (ارزش هم‌سان دارند):**

آباد ← آبادان
آستان ← آستانه
آشکار ← اشکارا
آواز ← آوازه
چهر ← چهره
ناامید ← نومید
ثمر ← ثمره
جانان ← جانانه
جزء ← جزو
خورش ← خورشت

۲۶۴- دکمه ← تکمه
رخسار ← رخساره
روزن ←روزنه
شکْوه ← شکایت
صفحه ← صحیفه
غم‌خوار ← غم‌خواره
مهمان ← میهمان
آزاد ← آزاده
آسیا ← آسیاب
آشیان ← آشیانه

۲۶۵- ابزار ← افراز
امید ← امّید
پیرامُن ← پیرامون
جارو ← جاروب
جاوید ← جاویدان
شکیب ← شکیبایی
مصراع ← مصرع
جهیزیّه ← جهاز
خارا ← خاره
درازی ← درازا
دنبال ← دنباله
روشنی ← روشنایی
غربال ← غربیل

۲۶۶- **۳- کلماتی که دو صورت املایی آن‌ها درست است:**
آذوقه ← آزوقه
ارّابه ← عرّابه
تشت ← طشت
دکمه ← دگمه
شالوده ← شالُده
غلیان ← قلیان
قو ← غو
هویج ← حویج

۲۶۷- یقه ← یخه
قفص ← قفس
تشک ← دوشک - توشک
اسطبل ← اصطبل
ارگ ← ارک
بادمجان ← بادنجان

۲۶۸- استانبول ← اسلامبول
خدمت‌کار ← خدمت‌گار
شوید ← شبت
تاس ← طاس
سوک ← سوگ
قورباغه ← غورباغه

۲۶۹- **۴- جدول مهم‌ترین غلطهای املایی**
غلط ← صحیح
بوجّه ← بودجه
توجیح ← توجیه
راحتر ← راحت‌تر
تهییه ← تهیّه
موجّح ← موجّه
عَمَل ← امل (آرزو)
باطلاق ← باتلاق
بی‌خانه‌مان ← بی‌خانمان

۲۷۰- دیده‌گان ← دیدگان
ظلالت ← ضلالت (گمراهی)
نتنها ← نه‌تنها
انضجار ← انزجار (بیزاری)
راجبِ ← راجع به
پایه‌گزار ← پایه‌گذار
نمازگذار ← نمازگزار
شکرگذار ← شکرگزار

۲۷۱- اطاق ← اتاق
ازدهام ← ازدحام
پزشگ ← پزشک
خشگ ← خشک
لشگر ← لشکر
زرشگ ← زرشک
برحه ← برهه
پیغام‌گزار ← پیغام‌گذار

۲۷۲- پیش‌خوان ← پیش‌خان
طپیدن ← تپیدن
سفله‌گان ← سفلگان
عماق ← اعماق
برّسی ← بررسی
مننت ← منّت
اهتراز ← احتراز
احتراز ← اهتزاز

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۲۷۳- کج‌ومأوج ← کج‌ومعوج
براعت ← برائت (دوری جستن)
بهبوهه ← بحبوحه
پرفروق ← پرفروغ
تلاتم ← تلاطم
غرض کردن ← قرض کردن
وسّلام ← والسّلام
تشخیث ← تشخیص

۲۷۴- امپراطور ← امپراتور
سپاسگذار ← سپاسگزار
خدمت‌گذار ← خدمت‌گزار
رزل ← رذل (پست)
اطو ← اتو
اسطوانه ← استوانه
اشگ ← اشک
مشگین ← مشکین

۲۷۵- مشگی ← مشکی
آفریقا ← افریقا
بلیط ← بلیت
کشته‌گان ← کشتگان
طپانچه ← تپانچه
طوفان ← توفان
برده‌گان ← بردگان
باجناق ← باجناغ

۲۷۶- علاقمند ← علاقه‌مند
حق‌گذار ← حق‌گزار
خورجین ← خُرجین
خواروبار ← خواربار
رطیل ← رتیل
ذکام ← زکام
سطبر ← ستبر
شاقول ← شاغول

۲۷۷- عسگر ← عسکر
غلطک ← غلتک
غیض ← غیظ
فروگزار ← فروگذار
کشگول ← کشکول
گنجشگ ← گنجشک
حرس ← هرس
مزکور ← مذکور

۲۷۸- مشگل ← مشکل
ملقمه ← ملغمه
نام‌گزاری ← نام‌گذاری
ذغال ← زغال
هوله ← حوله
خوشنود ← خشنود
ذوذنقه ← ذوزنقه
خراج‌گذار ← خراج‌گزار

۲۷۹- خوردسال ← خُردسال
سرمایه‌گزاری ← سرمایه‌گذاری
شکرگذاری ← شکرگزاری
غدقن ← غدغن
غلطیدن ← غلتیدن
فرقون ← فرغون
فتیر ← فطیر (نوعی نان)
گرام ← گرامی

۲۸۰- **غلط** **صحیح**
مذبور ← مزبور
مزّه ← مزه
ملات ← ملاط
منشئات ← منشآت
نعنا ← نعناع

۲۸۱- **ویرایش زبانی و ساختاری**

کاربردهای نابه‌جا در حوزه‌های معنایی زبان فارسی:

در برخی از نوشته‌های فارسی، کاربردهای نابه‌جا و نادرستی دیده می‌شود که صرف‌نظر از علل ورود آن‌ها به زبان نوشتاری امروز، دلیل رواج آن‌ها بعضی نوآوری‌های کاذب و ترجمه‌های مغایر با ساختار صرفی و نحوی زبان فارسی است. اغلب این‌گونه کاربردهای نادرست از طریق رسانه‌های گروهی در جامعه منتشر می‌شود. برای این‌که نوشته‌های خود را به زبان فارسی معیار نزدیک کنیم، باید این غلطها را بشناسیم و راه به‌کارگیری درست آن‌ها را نیز بدانیم.

۲۸۲- **برخی از کاربردهای نابه‌جا و مشکلات نگارشی ذکر می‌شود:**

* حشو (تکرار نابه‌جا): حشو یعنی کاربرد کلمات تکراری در جمله که قابل حذف است.

- سوابق گذشته را باید فراموش کرد. ← سوابق را (یا گذشته را) باید فراموش کرد.

- امروزه پژوهشگران معاصر عقیده دارند که ... ← امروزه پژوهشگران عقیده دارند که ...

۲۸۳- * ابهام (کژتابی): کژتابی یا ابهام آن است که جمله‌ای یا سخنی دوگونه برداشت ایجاد کند و موجب اختلال معنی شود.

☐ آقای احمدی، همسایه‌ی بیست ساله‌ی من است.

✓ آقای احمدی، همسایه‌ی من است که بیست سال دارد.

✓ آقای احمدی، بیست سال است که با من همسایه است.

۲۸۴- * نوآوری کاذب (تکلّف کلامی)

- به امید رویش استعدادها، تا فرداهای همیشه ← به امید رویش همیشگی استعدادها (استاد سمیعی گیلانی)

۲۸۵- * تعابیر نامناسب

- علی همسایه‌ای دانا و همسری سر به فرمان دارد. ← علی همسایه‌ای دانا و همسری گوش به فرمان دارد.

* الگوی بیانی بیگانه

- به بهانه‌ی برگزاری نمایشگاه کتاب، چند نمایشگاه جنبی برگزار شد. ← به مناسبت برگزاری .....

۲۸۶- * درازگویی

- اوّلین اقدامی که می‌نماید این است که شروع به نوشتن شب‌نامه و نامه‌هایی به علما و طلاّب مدارس می‌کند.

* تکیه کلام‌های زاید

- عرض می‌کنم که عرضم به حضور شما کتاب عامل مهمّ رشد فرهنگی است. ← کتاب عامل مهمّ رشد فرهنگی است.

* واژه‌های بیگانه

- جرأت ریسک کردن ← جرأت دل به دریا زدن / خطر کردن

۲۸۷- کاربرد نابه‌جا در حوزه‌ی ساخت زبان فارسی: پس از نگارش متن، باید ایرادهای دستوری و زبانی آن را پیدا کنیم و آن‌ها را طبق زبان فارسی معیار اصلاح نماییم.

در این قسمت مهم‌ترین و پرکاربردترین موارد نادرست یا دارای صورت بهتر دستوری را در نوشته‌های زبان فارسی دسته‌بندی کرده، کاربرد درست آن‌ها را بیان می‌کنیم.

* کاربردهای نابه‌جای فعل

- باید تن به سختی‌ها داد. ← باید به سختی‌ها تن داد.

۲۸۸- * حذف نابه‌جای فعل
- دانش‌آموزان را آماده و به نمایشگاه فرستادند. ← دانش‌آموزان را آماده کردند و به نمایشگاه فرستادند.
* جمع بستن کلمات فارسی با نشانه‌های جمع عربی «ات»
- فرمایشات ← فرمایش‌ها - آزمایشات ← آزمایش‌ها
* دوباره جمع بستن کلمات جمع
- احوالات / فتوحات / بقولات

۲۸۹- * آوردن «ال» عربی با کلمات فارسی:
- حسب‌الفرمایش / متناسب الاندام
* کاربرد نابه‌جای حرف اضافه‌ی نامناسب:
- ما از او باختیم. ← ما به او باختیم.

۲۹۰- * کاربرد نادرست «را»
- کتابی که هفته‌ی پیش از کتابخانه گرفته بودم را پس دادم. ← کتابی را که هفته‌ی پیش از کتابخانه گرفته بودم، پس دادم.
* ساختن قید از کلمات فارسی با استفاده از تنوین:
- ناچاراً ← به ناچار زباناً ← زبانی
- جاناً ← جانی گاهاً ← گاهی

۲۹۱- **درس چهارم**

واحدهای زبرزنجیری گفتار

درک معنا در زبان از دو طریق میسّر می‌شود:
۱- توجه به ترتیب و هم‌نشینی اجزای زنجیره‌ای کلام
۲- توجه به عوامل زبرزنجیری کلام

۲۹۲- درباره‌ی چگونگی هم‌نشینی و ترتیب اجزای کلام و قواعد آن‌ها در درس‌های گذشته سخن به میان آمد (قواعد واجی، هم‌نشینی، نحوی، معنایی و کاربردی).
در این درس واحدهای زبرزنجیری گفتار به اختصار مورد بررسی قرار می‌گیرد.
واحد زبرزنجیری چیست؟
این واحد زبانی عامل زبانی است که در زنجیره‌ی کلام نمود نوشتاری ندارد ولی در ایجاد معانی گوناگون مؤثر است.

۲۹۳- **تفاوت‌های واحدهای زنجیره‌ای با زبرزنجیری:**
الف) یک واحد زنجیره‌ای مثل واژه را می‌توان تا مرحله‌ی واج تجزیه و تقطیع نمود اما یک واحد زبرزنجیری مثل تکیه، قابل تقطیع و تجزیه نیست.
ب) جای واحدهای زنجیره‌ای در کلام مشخص است و به توالی در پی هم می‌آیند اما واحدهای زبرزنجیری جایگاه مشخصی ندارند.

۲۹۴- **انواع واحدهای زبرزنجیری**
۱- آهنگ (intonation): هنگام سخن گفتن تمام هجاهای گفتار با زیر و بمی یکسان ادا نمی‌شوند بلکه بعضی هجاها زیرتر و بعضی بم‌تر تلفّظ می‌شوند، یعنی زبان دارای نوا (ملودی) است.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۲۹۵- در تعریف آهنگ زبان گفته‌اند: «آهنگ تغییراتی است که در زیر و بمی گفتارِ پیوسته (= جمله) رخ می‌دهد.»
اهل زبان با استفاده از زیر و بم کردن هجاها، زیر و بم اندیشه و عواطف خود را بیان می‌کنند و چنین است که آهنگ را «روح زبان» دانسته‌اند.

۲۹۶- برای مثال، واژه‌ی «بنشین» یک معنای واژگانی دارد که همان «نشستن» است (به‌صورت امر مفرد) اما وقتی این واژه از روی تحکّم، خواهش، بیزاری، نفرت، بی‌اعتنایی و غیره گفته شود، روح می‌یابد.

۲۹۷- در زبان فارسی آهنگ در معنای واژگانی تغییری ایجاد نمی‌کند بلکه در معنای عاطفی و احساسی و به‌طور کلی «نگرش» گوینده نسبت به پیام تغییراتی به‌وجود می‌آورد. در بعضی از زبان‌ها مثل چینی و ویتنامی و برخی از زبان‌های افریقایی، آهنگ زبان، معنای واژگانی کلمه را عوض می‌کند.

۲۹۸- مانند تکواژ چینی «ma» که اگر یکنواخت یا زیر یا بم تلفّظ شود، سه مفهوم مادر، اسب و سرزنش را به خود می‌گیرد.
اگر دامنه‌ی گستردگی زیر و بمی به واژه محدود شود، «نواخت» و اگر جمله را فراگیرد «آهنگ» خوانده می‌شود.

۲۹۹- برخی از جمله‌های زبان فارسی آهنگ افتان دارند و آن هنگامی است که آهنگ صدای ما در آغاز پایین است و رفته‌رفته بالا می‌رود و دوباره پایین می‌آید تا به سکوت بینجامد. مفهومی که این قبیل عبارت‌ها به‌دست می‌دهند، «مفهوم خبری» است.

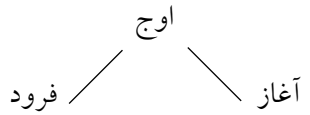

نوید به بازار رفت.

۳۰۰- بعضی از جمله‌های زبان فارسی آهنگ خیزان دارند. در این‌گونه جمله‌ها صدا در آغاز از پایین شروع می‌شود، به بالا می‌رود و دیگر فرود نمی‌آید؛ مثل آهنگ (نواخت) بعضی از کلمات پرسشی.

۳۰۱- چنان‌چه آهنگ بخشی از کلام یک‌نواخت باشد، مفهوم آن ناتمام بودن گفتار است:
فرنگیس به بازار رفت تا ...
هم‌چنین با تغییر درجات مختلف آهنگ که بین آهنگ‌های پرسشی و خبری هستند، می‌توانیم مفاهیم فرعی متفاوتی مانند: شک، تعجّب و تحسین را همراه با جمله‌ی خود ابراز کنیم.

۳۰۲- *

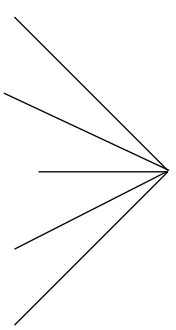

پرسش علی رفت؟ (مفهوم پرسش)
شک علی رفت؟ (مفهوم تردید)
تحسین علی رفت! (مفهوم تحسین)
تعجب علی رفت! (مفهوم تعجب)
خبر علی رفت. (مفهوم خبری)

۳۰۳- آهنگ تمام جملات خبری و جملات پرسشی که پاسخ آن‌ها «آری یا نه» نیست، افتان است.
به عبارتی جملات پرسشی که دارای انواع قید پرسشی به جز «آیا، مگر و هیچ» هستند، آهنگ افتان دارند.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۳۰۴- * جملات پرسشی دارای قید «آیا، مگر و هیچ» که پاسخ آن‌ها «آری یا نه» است، دارای آهنگ خیزان هستند.
* جملات پرسشی بدون قید دارای آهنگ خیزان هستند.

۳۰۵- **۲- تکیه** (stress): یکی از واحدهای زبرزنجیری زبان، تکیه است. تکیه در زبان نقش‌های متفاوتی ایجاد می‌کند:

الف) نقش تمایزدهندگی
ب) نقش تباین‌دهندگی
ج) نقش صرفی
د) نقش نحوی
هـ) نقش تأکیدی
و) نقش عاطفی یا تأثیری

۳۰۶- الف) نقش تمایزدهندگی (oppositional): تکیه می‌تواند بین دو واژه که از نظر نوشتاری (واجی) یکسان‌اند، تفاوت و تمایز معنایی ایجاد کند. به این نقش تکیه، تمایزدهندگی می‌گویند؛ مثال: «ولیّ» = سرپرست / «ولیّ» = اما.
در مثال اول، تکیه روی هجای دوم و در مثال دوم، تکیه روی هجای اول است. هم‌چنین است واژه‌ی «گویا».

۳۰۷- ب) نقش تباین‌دهندگی (contrastive): از نظر «آندره مارتینه» نقش اصلی تکیه، تباین‌دهندگی است؛ یعنی شنونده به کمک تکیه می‌تواند «گفته» را به واحدهای متوالی تجزیه کند. اگر در زبانی جای تکیه ثابت باشد (در آغاز یا پایان واژه)، تکیه نقش «مرزنمایی» (demacrative) دارد اما در زبان‌هایی که جای تکیه از قبل مشخص نیست، نقش تکیه فقط برجسته‌سای (calminative) است.
برخی، تکیه را در فارسی مرزنما می‌دانند و برخی دیگر برخلاف این می‌اندیشند.

۳۰۸- * برای توضیح نقش تباین‌دهندگی یا مرزنمایی تکیه می‌توان لهجه‌ی یزدی را مثال آورد. از مهم‌ترین ویژگی‌های لهجه‌ی یزدی این است که تکیه بر روی اولین هجای واژه‌های اصلی جمله‌های این زبان قرار می‌گیرد و تقریباً به تعداد واژه‌های اصلی آن در هر جمله، تکیه هست: «' دیروز ' حسن ' خودش را به 'کوچه‌ی 'علی چپ 'زده بود.»

۳۰۹- بدیهی است این نشانه‌ی لهجه‌ای در مناطقی که رواج دارد، می‌تواند خطوط مرزی این لهجه‌ی فارسی را با سایر لهجه‌های آن مثل اصفهانی، کاشانی و ... مشخص کند. لذا این‌گونه نشانه‌ها را نشانه‌های مرزنما (demacration) برای محدوده‌های لهجه‌ای نام نهاده‌اند. ناگفته نماند که این ویژگی - قرار دادن تکیه برای اولین هجای تمام واژه‌های اصلی مثل اسم، صفت، فعل و قید - در زبان مردم «چک» نیز وجود دارد.

۳۱۰- ج) نقش صرفی: تکیه در زبان‌هایی نقش صرفی دارد که تغییر جای آن، مقوله‌یِ دستوریِ واژه را عوض کند.
مثال: بزن (امر مفرد) / دستِ بزن (صفت فاعلی) نترس (فعل نهی) / سرِ نترس (صفت)
روزی (= رزق = اسم) / روزی (= یک روز = قید) بهاره (اسم خاص) / بهاره (بهار است = جمله‌ی اسنادی)

۳۱۱- د) نقش نحوی: تکیه در زبان فارسی نقش نحوی نیز می‌گیرد. به این‌صورت که اگر تکیه‌ی اسم را - که معمولاً روی هجای آخر است - به هجای اول بیاوریم، اسم نقش دیگری می‌پذیرد.

۳۱۲- مثال: هوشنگ آمد: } اسمی که نقش نهادی دارد. ۱ جمله

مثال: هُوشنگ! آمد: } اسمی که نقش ندایی دارد. ۲ جمله

در این‌گونه موارد علاوه بر تکیه، واحدهای زبرزنجیری دیگر مانند آهنگ و درنگ نیز در نقش نحوی تأثیر دارند.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۳۱۳- هـ) نقش تأکیدی: این نقش معمولاً بر عهده‌ی تکیه‌ی جمله است؛ یعنی با تغییر جای تکیه در جمله، جزیی را که باید مورد تأکید قرار گیرد، مشخّص می‌کند و مفهوم مورد نظر جمله را تغییر می‌دهد.

۳۱۴- مثال: برای تأکید اجزای مختلف در یک جمله:
دیروز من صد تومان به تو دادم. (باز هم امروز می‌خواهی؟)
دیروز من صد تومان به تو دادم. (نه دیگری)
دیروز من صد تومان به تو دادم. (نه کم‌تر نه بیش‌تر)
دیروز من صد تومان به تو دادم. (نه به کس دیگر)
دیروز من صد تومان به تو دادم. (دیگر چه می‌خواهی؟)

۳۱۵- **نکته:** بهتر است این نوع تکیه را «تکیه‌ی واژه‌ای» بنامیم تا با تکیه‌های هجا اشتباه نشود. جای بحث درباره‌ی گونه‌ی تکیه‌ها در نظام معنایی زبان است. در این موارد علاوه بر تکیه، دیگر واحدهای زبرزنجیری چون آهنگ و درنگ نیز در تغییر معنا دخالت دارند.

۳۱۶- و) نقش عاطفی یا تأثیری: این نقش معمولاً بر عهده‌ی آهنگ است اما در فارسی تغییر جای تکیه‌ی بعضی از واژه‌ها نیز به آن‌ها نقش عاطفی می‌بخشد؛ برای مثال، در پاسخ عادی، تکیه‌ی «بله» روی هجای اول است اما انتقال تکیه به هجای آخر - همراه با تغییر آهنگ - نشانه‌ی عتاب و ناراحتی است.

۳۱۷- **۳- درنگ یا مکث** (juncture): یکی دیگر از واحدهای زبرزنجیری «درنگ» است. درنگ باعث انتقال آسان معنا به مخاطب یا دریافت درست معنای یک جمله از سوی مخاطب می‌شود. به عبارت دیگر، درنگ از عناصر ممیّز معنایی و معادل یک سکوت کوتاه است؛ برای مثال، هنگام گفتن عبارت «نرفتم»، اگر پس از «نَ»، درنگ بیاید یا نیاید، دو معنای کاملاً متفاوت از آن دریافت می‌شود: نرفتم. / نه رفتم.
(+) (-)

۳۱۸- اغلب فعل‌ها را می‌توان با رعایت درنگ از حالت منفی به حالت مثبت درآورد. هرچند درنگ نیز مانند دیگر واحدهای زبرزنجیری در مرزنمایی آن به اندازه‌ی دیگر امکانات زبرزنجیری نیست.

۳۱۹- زیرا:
اولاً: دقیقاً نمی‌توان تعیین کرد که تا چه میزان باید درنگ نمود.
ثانیاً: در عمل، درنگ همیشه رعایت نمی‌شود؛ بی‌آن‌که این عدم رعایت غالباً موجب تغییر معنا شود یا در ارتباط خللی پیش آورد.
ثالثاً: استفاده از درنگ به وضع روحی (اندوه، شادی و ...) یا جسمی (گرفتگی صدا، پیری و ...) گوینده بستگی دارد و لزوماً تابع شرایط زمان نیست. به همین دلیل همیشه برای تصریح نقش درنگ، از دیگر واحدهای زبرزنجیری مانند آهنگ یا تکیه استفاده می‌شود. زبان‌ها نیز در عمل می‌کوشند تا از موارد کاربرد درنگ برای ایجاد تمایز معنایی بکاهند.

۳۲۰- درنگ انواع گوناگونی دارد:
الف) درنگ بین جمله‌ای
ب) درنگ بین گروهی (مرزنمای نقشی)
ج) درنگ بین واژه‌ای

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۳۲۱- الف) درنگ بین جمله‌ای: غالباً بین جمله‌های مستقل ساده و در جمله‌های مرکب، بعد از جمله‌ی وابسته (پیرو) درنگ لازم است. در نوشتار، لزوم این درنگ را با علامت ویرگول نشان می‌دهند.
مستقل ساده: در مثنوی، هم هیاهوی خاموش ابر و نسیم را می‌توان شنید' هم صدای نفس گیاه را می‌توان احساس کرد.
مرکّب: دنیایی که وصف آن در مثنوی آمده است'، دنیای روح است.

۳۲۲- ب) درنگ بین گروهی (مرزنمای نقشی): این درنگ در پایان گروه‌های مختلف جمله می‌آید و بیان‌گر نقش‌های نحوی متفاوت آن‌ها است.
مثال: درون‌مایه' فکر اصلی و مسلّط ' بر هر اثر ادبی' است'.
در کتاب درسی این نوع درنگ با عنوان «درنگ پایان واژه‌ای» آمده است ولی چنین اصطلاحی دقیق و درست نیست ؛ زیرا این تلقّی را ایجاد می‌کند که باید پس از هر واژه درنگ نمود. مثلاً جمله‌ی بالا این‌گونه خوانده شود:
درون‌مایه' فکر' اصلی' و مسلّط' بر هر اثر' ادبی' است'.
امّا ملاک ما در امتحانات، کتاب است.

۳۲۳- ج) درنگ پایان واژه‌ای: هرگاه دو تکواژ در یک جمله به گونه‌ای در کنار هم قرار گیرند که هم‌نشینی آن‌ها تصوّر «واژه‌ی مرکّب» یا «گروه اسمی» را در ذهن ایجاد کند، در این حالت بین دو تکواژ درنگ می‌کنیم که به آن «درنگ میان واژه‌ای» می‌گویند.
مثال: ما همه' کار می‌کنیم.
نه' بابا این‌طورها هم نیست.
کتاب' دوستی خوب است.

۳۲۴- حال اگر بخواهیم دو تکواژ در ساختمان یک واژه یا یک گروه اسمی به‌کار روند، باید محل درنگ را از بین تکواژها به پایان واژه‌ی مرکّب یا گروه اسمی منتقل کنیم.
مثال: ما همه کار' می‌کنیم.
نه بابا' این طورها هم نیست.
کتاب دوستی' خوب است.

۳۲۵- **۴- امتداد یا کمیّت** (lenght,duration): امتداد یعنی مدت زمانی که ارتعاش صوت ادامه می‌یابد؛ بنابراین ممکن است دو صوت در شدّت و زیر و بمی یکسان باشند ولی یکی از آن‌ها طولانی‌تر ادا شود. همین اختلاف کشش صوت در بعضی از زبان‌ها می‌تواند تمایز معنایی ایجاد کند.

۳۲۶- برای مثال، در زبان انگلیسی تفاوت معنایی دو واژه‌ی «sheep» (گوسفند) و «ship» (کشتی) در کشش مصوّتِ یکی از آن‌ها است.

۳۲۷- **نکته:** در فارسی اغلب حاصل‌مصدرها با کشش ادا می‌شوند که با حذف کشش، به جمله‌ی اسنادی تبدیل می‌شوند:
خوبی (خوب بودن) ← خوبی (خوب هستی)

۳۲۸- **۵- طنین یا زنگ** (timbre): مجموعه‌ی خصوصیّات فرعی صوت که با خصوصیّات اصلی آن درمی‌آمیزد، زنگ یا طنین خوانده می‌شود.
اگر دو صوت که از حیث شدّت، ارتفاع و امتداد یکسان‌اند، از دو ساز گوناگون شنیده شوند یا از دو دهان بیرون آیند، طنین آن‌ها متفاوت خواهد بود.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۳۲۹- شدّت: شدّت هر صوت عبارت است از سرعت و تعداد ارتعاشات آن در واحد زمان.

۳۳۰- لازم به ذکر است که ویژگی امتداد (کمیّت) و طنین (زنگ) در کتاب درسی نیامده است.

۳۳۱- «بیاموزیم» درس ۴
به جمله‌های زیر دقت کنید:
الف) بی‌شک آنان که خوب می‌نویسند، کسانی هستند که خوب مطالعه کرده‌اند.
ب) بی‌شک قطره قطره‌ی باران و دانه دانه‌ی برف از ابرهای آسمان فرومی‌ریزند.

۳۳۲- می‌دانیم کلمه‌ی «بی‌شک» قید تأکید است و به کار بردن آن در مثال «الف» ضروری و بجا است؛ زیرا با استفاده از آن می‌خواهیم به خواننده‌ی مطلب خود اطمینان دهیم تا کسی اهل مطالعه نباشد، در نوشتن موفق نخواهد بود.

۳۳۳- مثال «ب» که پیام آن بدیهی و آشکار است، به قید تأکید نیاز ندارد؛ بنابراین هنگام نوشتن باید مواظب باشیم کلماتی مانند: قطعاً، بی‌تردید، بی‌گمان، جدّاً، حقیقتاً، به درستی که و... را در جایگاه مناسب آن‌ها به کار ببریم.

۳۳۴- در جملات زیر جایگاه مناسب آن‌ها را می‌بینیم:
* قطعاً حضور مشاور، مدیریت شرکت را تقویت می‌کند.
* خانواده‌ها بدون تردید در پرورش استعدادهای فرزندان خود مؤثرند.

۳۳۵- همهمه‌ای توی تاریکی شنیده شد و آخر سر، صدای ریزشی مثل این که دهانه‌ی خیک آبی را باز کردند که ریخت و ریخت و تمام شد.
نویسنده برای تجسم ذهنی خواننده از فضای داستان و توصیف آن محل از آرایه‌ی تشبیه بهره برده است. انداختن گاو در چاه را به باز شدن دهانه‌ی مشک آب و ریختن آب تشبیه کرده است.

۳۳۶- حسنک جبّه‌ای داشت حبری رنگ با سیاه می‌زد ... : توصیف سر و لباس و ظاهر فرد
چون حسنک آمد، خواجه بر پای خاست و همه برپای خاستند ... : توصیف برخوردهای افراد
آنان را ایستانیده بودند که از بغداد آمده‌اند ... : توصیف صحنه
لشکر مسعود متحیر و دل‌شکسته می‌رفتند که گفتی باز پسشان می‌کشند ... : توصیف گروه‌ها
بوسهل با آن شرارت دل‌سوزی نداشت ... : توصیف اخلاق و صفات فرد

۳۳۷- **درس دوازدهم: بازگردانی- بازنویسی**
الف) بازگردانی، امروزی کردن شعر یا نثر است. مقصود از امروزی کردن نوشته‌های قدیم آن است که محتوا و پیام آن‌ها را به زبانی ساده و قابل فهم مطرح کنیم.

۳۳۸- نکته‌ی ۱- در بازگردانی به تلخیص یا شرح و تحلیل و تفسیر نوشته بپردازیم.
نکته‌ی ۲- از تعبیرهای زیبای متن در حدی که با ذوق و شیوه‌ی مطلب امروز سازگار باشد نیز نباید چشم پوشید.
نکته‌ی۳- برخی از اشعار یا نوشته‌ها چنان ساده و روانند که هنگام بازگردانی به تغییر زیاد نیاز ندارد.
مثال: خاتم ملک سلیمان است علم جمله عالم صورت و جان است علم
علم خاتم ملک سلیمان است. همه‌ی عالم صورت و علم، جان (آن) است.

۳۳۹- در بازگردانی باید به موارد زیر توجه کرد:
۱- مضمون حکایت‌ها باید به خوبی منقل شود.
۲- برخی از کاربردهای دستور تاریخی با توجه به دستور زبان امروز معادل سازی شوند؛
مثال: اندر ← در/ دکان ما را ← به دکان ما
۳- به جای برخی از واژگان و اصطلاحات دشوار یا کهنه‌ی نوشته‌های، معادل‌هایی امروزی قرار می‌دهیم:
مثال: گزند ← آسیب/ سرا ← خانه/ افکار ← آزرده، زخمی/
۴- در شعر، به ضرورت وزن، جای برخی از کلمات را تغییر می‌دهیم؛
مثال: شنیدم که بغداد نیمی بسوخت ← شنیدم که نیمی از بغداد سوخت

۳۴۰- به چند نمونه بازگردانی توجه کنید:
☐ شبی دود خلق آتشی برفروخت شنیدم که بغداد نیمی بسوخت
بازگردانی ← شبی در بغداد آتشی افروخته شد و نیمی از شهر در آتش سوخت.
☐ یکی شکر گفت اندر آن خاک و دود که دکان ما را گزندی نبود
بازگردانی ← در آن اوضاع و احوال و در میان خاک و دود یکی از بازاریان خدا را شکر می‌کرد که به دکان ما آسیبی نرسیده است.

۳۴۱- ☐ جهان دیده‌ای گفتش ای بلهوس تو را خود غم خویشتن بود و بس
بازگردانی ← مرد جهان دیده‌ای به او گفت: ای هوس‌باز خودسرپرست، آیا تنها در فکر خودت هستی؟
☐ پسندی که شهری به سوزد به نار اگر چه سرایت بود بر کنار
بازگردانی ← آیا راضی هستی که شهری بسوزد اما به خانه تو آسیبی نرسد؟

۳۴۲- نازک آرای تن ساق گلی که به جانش کشتم
و به جان دادمش آب ای دریغا به برم می‌شکند
بازگردانی ← ای افسوس که تن ساق گل نازک آرایی (اندیشه و افکار و آرمان شاعرانه‌ام) که آن را با تمام وجود پرورده‌ام، در برابر چشمانم می‌شکند.

۳۴۳- نکته‌ی۴- هدف از بازگردانی، تبدیل زبان کهن به زبان معیار امروز است و این خود نوعی تمرین برای نگارش پیشرفته محسوب می‌شود.

۳۴۴- ب) بازنویسی
بازنویسی، برگرداندن متون ادبی قدیم به زبان معیار امروز همراه با افزودن و گسترش و شاخ و برگ دادن آن به قصد زیبایی است.

۳۴۵- در بازنویسی ضمن حفظ محتوا و پیام معمولاً تغییراتی به شرح زیر در نوشته ایجاد می‌شود:
۱) زبان نوشته امروزی، ساده و قابل فهم می‌گردد.
۲) مطلب به کمک توصیف چهره‌های صحنه‌ها و حالات پرورانده می‌شود.
۳) رویدادها بازسازی می‌شوند و تجسم می‌یابند.

۳۴۶- فایده‌های بازنویسی:
به کمک بازنویسی می‌توانیم متون ادبی گذشته را به زبان معیار امروز درآوریم و از این راه مفاهیم والای مورد نظر آن‌ها را در به نسل امروز منتقل سازیم.
در عین حال ساده کردن متون کهن، خود نوعی تمرین مناسب و مؤثر برای نویسندگی است.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۳۴۷- حکایت پیشین را می‌توانید با شاخ و برگ دادن این گونه بازنویسی کنیم:
* بغداد شهر افسانه‌ای هزار و یک شب آرام خفته است. دجله در جست و خیز و جوش و جلا است. صیادان و کشاورزان و بازاریان فارغ از کار روزانه در بستری گرم، تن‌های خسته‌ی خویش را به طرف سپرده‌اند اما ظلم و ستم هم‌چنان بیدار است.
حاکم ستمگر بغداد، این شهر افسانه‌ای و زیبا را پایمال غارت و چپاول خود کرده است. او از هیچ ستمی روی گردان نیست. به بیوه زنان و یتیمان نیز رحم نمی‌کند و ستم دیدگان را برابر او چاره‌ای ندارند جز این که به خداوند پناه ببرند.
سرانجام شعله‌ی نفرین‌ها و دود آه مردم ستم دیده کارساز می‌شود. آتشی مهیب در بازار می‌افتد و نیمی از بغداد را به محاصره خود درمی‌آورد. خانه‌ی حاکم ستمگر نیز در آتش می‌سوزد. آتش و دود همه جا را فراگرفته است. مردم، سراسیمه و وحشت‌زده و سرگردان‌اند.

۳۴۸- آن‌ها نمی‌دانند چه می‌کنند و به کجا می‌روند. کاری از هیچ کس برنمی‌آید. در این میان جابر بازرگان شکر خدا می‌گوید. مردی از او می‌پرسد: اکنون چه جای شکرگزاری است؟
بازرگان جواب می‌دهد: از آن خدا را شکر می‌گوییم که به لطف او، در حالی که نیمی از شهر سوخته، دکان من سالم مانده است. مرد می‌داند که جابر بازرگانی خوش گذران، فریب‌کار، طماع و خودخواه است. پس با تعجب خطاب به او می‌گوید: آیا تو می‌پسندی که شهری در آتش بسوزد و تنها خانه‌ی تو در امان بماند؟ آیا این تنها دلیل شادمانی توست؟

۳۴۹- شما می‌توانید این حکایت کوتاه را به شیوه‌های گوناگون دیگری گسترش بدهید و بازنویسی کنید.
بسیاری از نویسندگان و هنرمندان در سراسر جهان، شاهکارهای ادبیات ملی خود را در قالب نمایش‌نامه، فیلم‌نامه و داستان به زبان و بیانی درخور ذوق و طبع مردم امروز درآورده‌اند.

۳۵۰- در بازنویسی به چند نکته‌ی زیر باید توجه داشته باشیم:
۱- پیام‌های اصیل و ارزشمند و اندیشه‌های والای اخلاقی، اجتماعی، عرفانی و انسانی را حفظ و منتقل کنیم.
۲- برای بازنویسی، متون را از میان آثار باارزش ادب گذشته انتخاب کنیم.
۳- مآخذ دقیق متن بازنوشته را ذکر کنیم.
۴- در نقل محتوا و پیام، امانت را رعایت کنیم و در صورت امکان، پیام‌های امروزی را در آن بگنجانیم.
۵- اگر متن اصلی شعر است، می‌توانیم بخش‌های زیبا و هنرمندانه‌ی آن را عیناً نقل کنیم.

۳۵۱- یکی از تمرین‌های مؤثر در نویسندگی برگردان نظم به نثر است. این کار ذهن و دست دانش‌آموزان را برای نوشتن به زبان فارسی معیار روان می‌کند و بر میزان درک آن‌ها از مفاهیم شعر می‌افزاید.

۳۵۲- برای برگرداندن نظم به نثر باید:
۱- شعر را خوب خواند و مفهوم آن را فهمید.
۲- از شرح، تفصیل و بیان مطالب اضافی پرهیز کرد.
۳- به جای کلمات دشوار، واژه‌های ساده‌ی امروزی را قرار داد.
۴- تا حد امکان از آرایه‌ها و زیبایی‌های متن در بازگردانی استفاده کرد.
۵- در صورت لزوم ارکان جلمه را جابه‌جا نمود.
۶- واژه‌هایی را که به ضرورت شعری حذف شده‌اند، در متن بازگردان شده آورد.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۳۵۳- چند نمونه از آثار بازنویسی شده عبارتند از:
* قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب: اثر مهدی آذر یزدی
* داستان باستان: اثر احسان یارشاطر (بازنویسی داستان‌های شاهنامه)
* داستان‌های دل‌انگیز فارسی: اثر دکتر زهرا خانلری (کیا)
* داستان‌های عیاری در ادب فارسی: اثر اقبال یغمایی
* فیل در خانه‌ی تاریک: اثر ناصر ایرانی (بازنویسی یکی از داستان‌های مثنوی)

۳۵۴- ج) بازآفرینی
این نوع تبدیل در واقع آفرینش تازه‌ی یک اثر کهن است و کسی که به این کار می‌پردازد، از تخیل و آرایه‌های ادبی به شیوه‌ی مطلوب استفاده می‌کند و به حفظ پیام و محتوای اثر اولیه چندان پای‌بند نیست.

۳۵۵- **غلطهای املایی رایج و پرکار برد**
شما تاکنون با غلط هایی املایی از قبیل (موجّح، بازدیدکننده‌گان، خواروبار، بوجّه، برّسی) مواجه شده‌اید.
البته می‌دانیم صحیح این واژه‌ها از این قرار است:
موجّح ← موجّه/ بازدیدکننده‌گان ← بازدیدکنندگان/ خواروبار ← خواربار/ بوجّه ← بودجه/ برّسی ← بررسی

۳۵۶- اشتباهات ممکن است به دلایلی چون وجود واج چند حرفی (مثل واج / که= س/ که نماینده‌ی این حروف است: س، ث، ص)، نزدیکی واج‌ها (مثل د،ت) تلفظ اشتباه (ه) غیر ملفوظ به جای (ه) ملفوظ و نوشتن آن، کم و زیاد کردن حروف یک کلمه، اختلاف در تلفظ اشتباه در کاربرد تشدید و ..... به وجود آید.

۳۵۷- در جدول‌ها تعدادی از پرکاربردترین غلط های املایی و شکل درست آن‌ها را می‌بینیم:

درست	نادرست
ازدحام	ازدهام
اعماق	عماق
انزجار	انضجار
انضباط	انظباط

۳۵۸-

درست	نادرست
بحبوحه	بهبوهه
برهه	برحه
ترجیح	ترجیه
تعیین	تعین

۳۵۹-

درست	نادرست
تغییر	تغیر
زادولد	زادوولد
سپاس گزار	سپاسگذار
ضلالت	زلالت
طاق (بنا)	تاق (بنا)

۳۶۰-

درست	نادرست
مآخذ و منابع	مأخذ و منابع
موجه	موجح
تقاص	تغاص
توجیه	توجیح
تهیّه	تهییه
دیدگان	دیده گان

۳۶۱-

درست	نادرست
ذوزنقه	ذوذنقه
راجع به	راجب
راحت تر	راحتر
رذل	رزل
زادبوم	زادوبوم

۳۶۲-

در ست	نادرست
مزبور	مذبور
منّت	مننت
نه تنها	نتنها
وهله	وحله
هرس کردن	حرس کردن
مرحله	مرهله

۳۶۳- **آشنایی با نوشته‌های ادبی**

در سال‌های پیش تفاوت نوشته‌های علمی و ادبی را فراگرفتیم و آموختیم که زبان نوشته‌های علمی و ادبی چگونه است. اکنون می‌خواهیم با نوشته‌های ادبی و عوامل سازنده‌ی آن‌ها آشنا شویم.

۳۶۴- به این نوشته دقت کنید:

«زمین به بهار نشست؛ بهار گره از شکوفه باز کرد. نسیم در گیسوی بنداقشان فرو پیچید. غنچه شکفتن آغاز کرد و سبزه دمید. گل هم‌چون یادی فراموش گشته در آغوش چمن بشکفت.

و تو ای بهار آرزوهای من، بی آن‌که بر من بگذری در شکوفه‌ها گردش می‌کنی؛ به دوش نسیم پرواز می‌کنی، در یادها می‌گذری، در نغمه‌ها می‌چمی...»

(مهرداد اوستا، پالیزبان)

آن‌چه خواندیم بخشی از یک نوشته‌ی ادبی است. در این نوشته، نویسنده به کمک زبان و خیال و احساس شاعرانه، صحنه‌ای از طبیعت را به طرزی هنرمندانه وصف کرده است.

۳۶۵- نوشته یا سخن هرگاه با عناصر ادبی درآمیزد و شکلی هنری بگیرد، بر خواننده یا شنونده اثری مطلوب می‌گذارد؛ عواطف و احساسات او را برمی‌انگیزد؛ به اندیشه‌ی وی حرکت می‌بخشد و گاه حتی به تغییر رفتار او منجر می‌شود.

۳۶۶- این‌گونه نوشته‌ها ادبی و هنری هستند. نوشته‌های ادبی، پایدار، تأثیرگذار و محصول خلاقیت هستند. قطعه‌ی ادبی، داستان، نمایشنامه، نامه‌های ادبی، برخی زندگی‌نامه‌ها و سفرنامه‌ها و گزارش‌ها و مقالات - به شرط دارا بودن عناصر و عوامل هنری - می‌توانند در این دسته جای گیرند.

۳۶۷- اکنون ببینیم چگونه و با بهره‌گیری از چه عواملی نثر معمولی به نثر هنری تبدیل می‌شود.

۱ - یکی از عوامل مهم، چگونگی کاربرد زمان است. واژگان و تعبیرهای مناسب و برگزیده به نوشته ارزش هنری می‌بخشد.

برای مثال در نوشته‌ای که خواندیم آیا نویسنده نمی‌توانست به جای «آغوش، نسیم و گیسو» از مترادف‌های آن‌ها چون «بغل، باد و مو» استفاده کند؟ به نظر شما کدام‌یک از دو فعل چمیدن و مترادف آن گوش کردن تأثیر عاطفی و قدرت تصویرآفرینی بیشتری دارد؟

۳۶۸- تعبیر زیبای «زمین به بهار نشست» معادل جمله‌ی خبری «بهار شد» یا «بهار فرارسید» و جمله‌ی «بهار گره از شکوفه باز کرد» معادل جمله‌ی خبری «با رسیدن بهار شکوفه‌ها باز شد» است.

۳۶۹- برای این جمله‌ی خبری به کمک زبان هنری و ادبی می‌توان تعابیر زیبای دیگری نیز آفرید؛ مثلاً:
* شکوفه‌ها به بهار لبخند زدند.
* پلک شکوفه‌ها با نسیم بهاری باز شد.
* نسیم بهاری راز شکوفه‌ها را آشکار می‌کند.

۳۷۰- ۲ - هرچه زبان نوشته ساده‌تر، طبیعی‌تر و بی‌تکلف‌تر باشد ارزش هنری آن بیشتر می‌شود. به این نوشته توجه کنید:
«تازه گله‌های گوسفند و گاوهای شیرده برمی‌گشتند. بزها بازی‌کنان و گاوان با وقار و طمأنینه و متانت به ده وارد می‌شدند.»

۳۷۱- در این میان زارعان و باغداران بیل به دوش با قیافه‌های سیاه سوخته و خسته پاورچین پاورچین از باغ‌ها درآمده به سرا می‌شدند. بوی مطبوع نان تنوری و دود خارهای معطر، هوای ده را پر کرده بود. با نشستن آفتاب جنبش بی‌سابقه‌ای در ده پدیدار می‌شد. ماه رمضان بود. مردان و زنان برای افطار انتظار می‌کشیدند...»

۳۷۲- ۳ - عنصر دیگری که در نوشته‌های ادبی و هنری دیده می‌شود و آرایه‌های ادبی است. برای مثال در نمونه‌ی آغاز درس نویسنده به نسیم، غنچه، بهار، شکوفه، گل، آرزو و ... جان بخشیده و گل را به «یاد فراموش‌شده» تشبیه کرده است.

۳۷۳- هم‌چنین «بهار آرزو» و «دوش نسیم» دو ترکیب زیبای تشبیهی و ا ستعاری هستند که بر زیبایی نوشته افزوده‌اند.
به کمک آرایه‌های ادبی می‌توان یک مفهوم و معنی را به گونه‌های مختلفی عرضه داشت.

۳۷۴- مثلاً جمله‌ی خبری «محبت دل انسان را شاد می‌کند» را می‌توانیم هر بار به کمک یکی از آرایه‌های ادبی که تاکنون فراگرفته‌ایم به گونه‌ای تازه عرضه کنیم:
به کمک تشبیه: دل آدمی باغچه‌ای پرغنچه است که با نسیم محبت باز می‌شود.
به کمک استعاره: دل با نسیم محبت شکفته می‌شود. (استعاره مکنیه از نوع غیرتشخیص)
به کمک کنایه: روی زرد دل با شکوفه‌های محبت گلگون می‌شود.
به کمک مجاز: سفیه با نسیم محبت شکفته می‌شود.

۳۷۵- به کمک جان‌بخشی: محبت، دل را به مهمانی شکفتن می‌برد.
به کمک حس‌آمیزی: صدای شکفتن دل با نسیم محبت مشام جان را می‌نوازد.
به کمک ایهام: باغبان محبت که همیشه نگران پرپر شدن غنچه‌ها است.

۳۷۶- به کمک جناس: دل‌ها از غم شکافته با محبت شکفته می‌شوند.
به کمک تکرار: شادی دل از محبت است، محبت.

۳۷۷- با نیروی تخیل و به کمک این آرایه‌های ادبی وصفی زیبا و زنده و تصویری مشهود و مجسم از «صبح» به دست داده است:

«صبح زلال چون آب گوارای چشمه‌ها از کرانه‌های خاور برمی‌تراود و روشنایی نیلگون خود را بر زمین می‌پاشد. اهل بیابان چنین هوایی را گرگ و میش می‌نامند.
روشن اما وهم‌آلود و سایه‌وش است... نقرآبی است که دمادم رنگ می‌بازد و به شیرگونگی می‌گراید. سپیده پرتو انبوهش را به جان تیرگی نشانه می‌رود... زاده می‌شود کودک صبح.»

(محمود دولت‌آبادی، کلیدر)

۳۷۸- چنان که دیدید توصیف‌های زنده و ملموس و تصویرسازی مناسب بر تحرک و پویایی نوشته می‌افزاید. به این ترتیب نوشته در خواننده تأثیر مناسب می‌گذارد و ارتباط لازم را با او برقرار می‌کند.

۳۷۹- ۴ - علاوه بر کاربرد هنری زبان و استفاده از صور خیال، چگونگی بیان نیز در حسن تأثیر و گیرایی نوشته مؤثر است. وجود دو عنصر احساس و عاطفه - هر چند دیگر عناصر نباشند - کافی است تا نثر ما هنری تلقی گردد.

۳۸۰- احساس و عاطفه به انتقال مؤثر حالات عاطفی درونی چون شادی، اندوه، نفرت، خشم، حیرت، اعجاب، ترس و ... کمک می‌کند.
مثلاً در داستان بینوایان که بخشی از آن را سال گذشته خوانده‌اید، نویسنده با بهره‌گیری از همین عناصر توانسته است حالات درونی کوزت را به خوبی به ما منتقل کند؛
چنان که خود را به جای کوزت احساس می‌کنیم. به عبارت دیگر ایجاد هم‌حسی از کارکردهای نثر هنری و عاطفی است.

۳۸۱- یک‌بار دیگر بخشی از داستان بینوایان را با هم می‌خوانیم. در این بخش، نویسنده در کمال هنرمندی حالت ترس و وحشت کوزت را ترسیم کرده است:

«باد سردی از جلگه می‌وزید. بیشه ظلمانی بود؛ بی هیچ برخورد برگ‌ها، بی‌هیچ اثر از آن روشنایی‌های مبهم و خنک تابستان. شاخه‌های عظیم به وضعی موحش سیخ ایستاده بودند، چند دسته از بته‌های خار در نقاط بی‌درخت سوت می‌زدند. علف‌های بلند زیر نسیم مثل مارماهی پیچ و تاب می‌خوردند.
درخت‌های خاردار مانند بازوهای طویلی که مسلح به چنگال و مهیای گرفتن شکار باشند به هم می‌پیچیدند. چند خلنگ خشک که گویی به دست باد رانده می‌شدند، شتابان می‌گذشتند و مثل این بود که با وحشت از جلو چیزی که می‌رسد، می‌گریختند. از هر طرف فضاهای غم‌انگیز امتداد داشت.»

(ویکتور هوگو، بینوایان، ترجمه‌ی حسینقلی مستعان)

۳۸۲- یکی دیگر از عوامل مؤثّر در بیان نوشته‌های ادبی، صداقت و صمیمیت است. نوشته زمانی صمیمی می‌شود که بی‌تکلف، در کمال سادگی و برآمده از دل باشد.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۳۸۳- به نوشته‌ی زیر توجه کنید. در این نوشته، نویسنده از شرح حال خود با کمال صداقت و صمیمیت سخن رانده است:
نخستین شباهت ناگزیر و ناخواسته‌ی راقم این سطور با اغلب بزرگان در این است که در تاریخ تولدش اختلاف اقوال هست. البته نه در سال و نه در ماه بلکه فقط در روز آن. آن‌چه مسلم است بنده به قرار مسموع در فروردین ماه ۱۳۲۴ - البته شمسی - در باب الجنه‌ی قزوین به دنیا آمده‌ام.
در شناسنامه‌ام روز تولدم را ۱۴ فروردین یاد کرده‌اند اما گویا عدل در ۱۳ فروردین زاده شده‌ام. خانم والده‌ام - که بحمدالله زنده هستند و در همان شهر باستانی سکنا دارند - در جواب پرس و جوی بنه بالمره منکر این تهمت می‌شوند و نمی‌توانند به دلیل عقل و انصاف بپذیرند که فرزند فداکار (و دلبندشان) در روز نحس ۱۳ فروردین به دنیا آمده باشد؛
لذا معتقدند که لامحاله یا باید دوازدهم یا چهاردهم فروردین زاده شده باشم. بارها تحقیق محلی انجام داده و به لطایف‌الحیل والده را سوال‌پیچ کرده و به تناقض‌گویی کشانده‌ام اما حاصلی نداشته است. اما در ایام دید و بازدید نوروز امسال (۱۳۶۹)، این موضوع حیاتی را با برادر و خواهران بزرگ‌ترم در میان نهادم و جملگی شهادت دادند که بی‌شبهه در شب دوازدهم فروردین به جهان هبط کرده‌ام...

۳۸۴- بیشترین تأثیر را در شکل‌گیری ذهن من و نگرش اخلاقی و دینی‌ام پدرم داشته است. از اوان کودکی با پدرم انس داشتم و در اتاق او و در کنار کتاب‌های او و در فضای همیشه بهار بحث‌های او زندگی می‌کردم.
هنوز ده ساله نبودم که با اسامی بسیاری از بزرگان فرهنگ اسلامی و عناوین بسیاری از کتاب‌ها و اصطلاحات و مباحث فلسفی، عرفانی و کلامی آشنا شده بودم. از پانزده - شانزده سالگی فعالانه وارد بحث و اختلاط با پدرم شدم؛
همه نوع بحث از لغوی، نحوی، ادبی، قرآنی، حِکمی، کلامی در میان می‌آمد...»
(سیر بی‌سلوک، بهاءالدین خرمشاهی)

۳۸۵- یکی دیگر از عوامل هنری بیان طنز است. «طنز» موجب تأثیر کلام می‌گردد.

۳۸۶- **طنزپردازی**
طنز نوشته‌ای است که در آن نویسنده با بر هم زدن نظم و تناسب متعارف و دگرگون کردن حوادث و اشخاص، چهره‌هایی می‌آفریند که در وجود آن‌ها، زشتی‌ها و پلیدی‌ها به نحو بارزی به نمایش گذاشته می‌شود؛

۳۸۷- آن‌چنان که خواننده به عکس آن صفات یعنی به زیبایی و پاکی متوجه و رهنمون می‌گردد. خنده‌ی حاصل از طنز، خنده‌ی شادمانی نیست؛ خنده‌ای است تلخ و دردناک که شخص یا مطلب مورد انتقاد را سرزنش می‌کند و به او سرکوفت می‌زند.

۳۸۸- این بیان غیرمتعارف و خنده‌آور نویسنده با بزرگ‌نمایی کاستی‌ها و زشتی‌ها نوعی «نقد» محسوب می‌شود و تأثیر آن به مراتب از انتقادهای جدی بیشتر است. نویسندگان از شیوه‌های مختلفی برای ساخت طنز استفاده می‌کنند که اساس همه‌ی آن‌ها برهم زدن عادت‌ها است.

۳۸۹- عواملی که موجب پدید آمدن طنز می‌شود، عبارتند از:

۱) برهم زدن نظم و تناسب متعارف و دگرگون کردن حوادث و اشخاص و وقایع مثل: «اسفندیار در چشم‌پزشکی»

۲) بزرگ‌نمایی و اغراق در توصیف چهره و حالات و خصایص انسانی؛

مثل: داستان کباب غاز ←

«دیدم - ماشاءالله، چشم بد به دور - آقا واترقیده‌اند. قدش درازتر و تک و پوزش کریه‌تر شده است. گردنش مثل گردن همان غاز مادر مرده‌ای بود که همان ساعت در دیگ مشغول کباب شدن بود.

از توصیف لباسش بهتر است بگذرم ولی همین قدر می‌دانم که سر زانوهای شلوارش که از بس شسته بودند به قدر یک وجب خورد رفته بود، چنان باد کرده بود که راستی راستی تصور کردم دو رأس هندوانه از جایی کشل رفته و در آن‌جا مخفی کرده است...»

۳۹۰- ۳) کش‌دار کردن یک موضوع یا ماجرا؛ مثل مرگ (خودکشی) هیتلر ←

وقتی متفقین برلن را محاصره کردند و آدولف هیتلر، پیشوای آلمان نازی، شکست خود را مسلم دید، به آجودان مخصوصش وصیت کرد که او را با هفت‌تیر بکشد و جسدش را بسوزاند. هفت‌تیر نوعی اسلحه‌ی کمری بود که در کارخانه‌ی «برنو» ساخته می‌شد و در واقع یک نوع اسلحه‌ی آتشین به شمار می‌رفت.

سابق بر این کسانی که در جنگ‌ها شرکت می‌کردند معمولاً برای کشتن افراد از اسلحه‌ی آتشین از قبیل تفنگ‌های دولول، ساچمه‌ای و «ورندل» و تفنگی معروف به «تفنگ حسن موسی» استفاده می‌نمودند اما چرا این تفنگ به نام تفنگ حسن موسی معروف شده بود؟ برای اینکه تفنگ حسن موسی تفنگی بود دراز و یک تیر که سازنده‌اش مردی بود به نام حسن موسی؛ یعنی حسن موسی نامی این تفنگ را می‌ساخت و ...

(یک تحقیق تاریخی - خسرو شاهانی)

۳۹۱- ۴ - استفاده از حوادث و موضوعات عادی برای تبیین مسائل سیاسی و اجتماعی؛ مثل درس «مشروطه‌ی خالی» از علامه علی‌آکبر دهخدا.

۵ - جابه‌جا کردن حوادث و وقایع؛ مانند حکایت زیر از مثنوی مولوی ←

کری می‌خواست به عیادت بیماری رود؛ اندیشید که هنگام احوال‌پرسی ممکن است صدای او را نشنوم و پاسخی ناشایسته بدهم، از این رو در پی چاره برآمد و بالاخره با خود گفت: بهتر است پرسش‌ها را پیش از رفتن بسنجم و پاسخ را نیز برآورد کنم تا دچار اشتباه نشوم؛

۳۹۲- بنابراین پرسش‌های خود را چنین پیش‌بینی کرد:

ابتدا از او می‌پرسم حالت بهتر است؟ او خواهد گفت «آری، من در جواب می‌گویم: خدا را شکر. بعد از او می‌پرسم چه خورده‌ای؟ لابد نام غذایی را خواهد آورد. من می‌گویم گوارا باد. در پایان می‌پرسم پزشکت کیست؟ نام پزشکی را می‌گوید و من پاسخ می‌دهم: مقدمش مبارک باد!

چون به خانه بیمار رسید، همان گونه که از پیش آماده شده بود، به احوال‌پرسی پرداخت. گفت: «چونی؟»، گفت: «مُردم»، گفت: «شکر». بیمار از این سخن بی‌جا سخت برآشفت. بعد از آن گفتش: «چه خوردی؟» گفت: «زهر». کر گفت: «گوارا باد داروی خوبی است.»

۳۹۳- بیمار از این پاسخ نیز بیشتر به خود پیچید.

بعد از آن گفت: «از طبیبان کیست او کاو همی آید به چاره پیش تو؟» بیمار که آشفتگی و ناراحتی‌اش به نهایت رسیده بود، در پاسخ، گفت: «عزرائیل می‌آید، برو» گفت: «پایش بس مبارک، شاد شو!»

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۳۹۴- ۶ - نقیضه‌پردازی یا تقلید از «آثار ادبی»؛ مثل حکایت «قبض آب».

۷ - به کار بردن آگاهانه‌ی غلطهای املایی؛

مثل «طنزیم‌کنندگان» به جای «تنظیم‌کنندگان»

۸ - به کمک بازی با کلمات

۹ - بهره‌گیری از فرهنگ غنی عامه شامل ضرب‌المثل‌ها، کنایات و واژگان عامه؛ مثل آثار جمال‌زاده، هدایت و دهخدا.

۳۹۵- تلفظ کدام‌یک از کلماتی که زیر آنها خط کشیده شده، درست است؟

الف) مُفاد / مَفاد این نامه را به اطلاع همگان رساندم.

ب) دِماغ/ دَماغ بشر گنجایش خارق‌العاده‌ای دارد.

۳۹۶- مُفاد (اسم مفعول از مصدر عربی افاده) به معنی آن‌چه از یک متن و یا .... برداشت می‌شود، به همین شکل صحیح است و تلفظ دیگر آن صحیح نیست.

کلمه‌ی دِماغ نیز به معنی فقر، با توج به کار برد آن در متن به همین شکل درست است.

دَماغ عضوی از بدن است که هیچ تناسبی با جمله‌ی بالا ندارد؛

بنابراین واژگانی چون مُفاد و دِماغ با توجه به معنی مستقل هرکدام، یک تلفظی هستند.

۳۹۷-

تلفّظ درست	تلفّظ نادرست
پر مخاطَب	پرمخاطِب
تار و تَنبور	تار و تُنبور
خَجِل	خِجِل

۳۹۸-

تلفّظ درست	تلفّظ نادرست
خَلط مبحث	خِلط مبحث
ضَروری	ضُروری
کِبَرسن	کَبَرسن

۳۹۹- **اسناد و نوشته‌های حقوقی**

«سند» نوشته‌ای است که از نظر حقوقی، در مقام دعوی یا دفاع قابل استفاده باشد. اسناد به دو نوع کلی «تجاری» و «غیرتجاری» تقسیم می‌گردد.

۱ - اسناد تجاری: مثل سفته، چک، سهام، برات و ... (همگی رسمی هستند)

۴۰۰- **۲ - اسناد غیرتجاری:**

که خود از نظر اعتبار بر دو دسته‌اند:

الف) اسناد غیرتجاری رسمی

ب) اسناد غیرتجاری عادی

۴۰۱- **الف) اسناد غیرتجاری رسمی:**
اسنادی چون وکالت، رهن، صلح، اسناد خرید و فروش، اجازه، ضمانت، شرکت، وقف، وصیت، ازدواج و طلاق، استخدام، تعهدنامه، قولنامه و ... که در دفاتر اسناد رسمی یا توسط مأموران رسمی در حدود صلاحیت آنان و مطابق مقررات قانونی تنظیم شده باشند «رسمی» تلقی می‌شوند.

۴۰۲- هر یک از این اسناد در صورت ثبت در دفتر اسناد رسمی و درستی تاریخ و امضا و تأیید آن‌ها جزء «اسناد رسمی حقوقی» به شمار می‌روند.
ب) اسناد غیرتجاری عادی:
هرکدام از اسناد ذکر شده، چنان‌چه در دفتر اسناد رسمی ثبت نشود، نوشته‌ای عادی محسوب می‌گردد.

۴۰۳- **قول‌نامه:**
نوشته‌ای است که امضاکنندگان آن، قول به انجام رساندن معامله‌ی را با سند رسمی به یکدیگر می‌دهند.
* قول‌نامه قسمت اول اصل معامله است.
* برای ضمانت قول‌نامه معمولاً مبلغی پول به عنوان وجه التزام تعیین می‌کنند.

۴۰۴- **وکالت‌نامه**
هرگاه کسی بخواهد انجام امور حقوقی شخصی خود را به دیگری واگذار کند وکالت‌نامه‌ای نوشته می‌شود و با تعیین حدود اختیارات و شرایط وکالت پذیر (وکیل) آن امور را انجام می‌دهد.

۴۰۵- **انواع وکالت‌نامه:**
خرید، فروش، فسخ، اجاره، اقامه‌ی دعوی، ازدواج، اقرار، تعهد و ....
* در برخی امور، وکالت‌نامه‌ها حالت سند عادی دارند؛
مثل شرکت در جلسات اما اغلب جنبه‌ی رسمی می‌یابند که حتماً باید متن آن‌ها در دفترخانه‌ی اسناد رسمی ثبت شود.
* «وکالت عقدی است که به موجب آن یکی از طرفین، طرف دیگر را برای انجام امری نایب خود می‌نماید»
(ماده‌ی ۶۵۶ قانون مدنی ایران)

۴۰۶- **اجاره‌نامه**
نوشته‌ای است که براساس آن مکانی را در مدتی معلوم و با شرایط مورد پذیرش دو طرف در اختیار شخص یا اشخاصی قرار می‌دهند؛ مانند اجاره‌ی ملک، خانه، مغازه، زمین زراعی، انبار و ....

۴۰۷- اجاره‌نامه‌ها جزء اسناد عادی محسوب می‌گردند.
- موجر: اجاره‌دهنده
- مستأجر: اجاره‌کننده
- عین مستأجره: مورد اجاره (مثل خانه، مغازه و ...)
- اجاره، عقدی است که به موجب آن، مستأجر، مالک منافع عین مستأجره می‌شود.»
(ماده‌ی ۴۶۶ قانون مدنی ایران)

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۴۰۸- **استشهادنامه**

سندی است که در آن، از کسانی که از یک حادثه یا موضوع آگاهی دارند، درخواست می‌شود اطلاعات خود را بنویسند و امضا کنند.

شهادت‌دهندگان در برابر شهادت خود مسئولند و در صورت لزوم باید در دادگاه، حقیقت دانسته‌های خود را ثابت کنند.

۴۰۹- **تعهدنامه**

نوعی سند رسمی است که بین دو نفر یا بیشتر منعقد می‌گردد و براساس آن، دو طرف انجام دادن کاری را عهده‌دار می‌شوند.

* ماده‌ی ۲۲۱ قانون مدنی:

«اگر کسی تعهد اقدام به امری را بکند یا تعهد نماید که از انجام کاری خودداری کند، در صورت تخلف، مسئول خسارت طرف مقابل است؛ مشروط بر این‌که جبران خسارت تصریح شده یا تعهد عرفاً به منزله‌ی تصریح باشد یا بر حسب قانون موجب ضمان باشد.»

۴۱۰- **صورت‌جلسه**

به ثبت خلاصه مذاکرات یک گروه شورا، صنف در بخش‌های اداری و شرکت‌های خصوصی و نهادهای آموزشی «صورت‌جلسه» گفته می‌شود.

مهم‌ترین تصمیمات در صورت جلسه درج می‌شود و به امضای همه یا بیشتر شرکت‌کنندگان می‌رسد. صورت‌جلسه‌ها قابل استناد و دعوی هستند.

۴۱۱- نکاتی که در تنظیم سند باید به آن توجه نمود عبارتند از:

۱ - متن سندها واحد و از پیش تعیین شده باشد.

۲ - مشخصات دو طرف باید به طور دقیق در سند ذکر و ثبت شود.

۳ - همه‌ی شرایط مورد نظر باید ذکر و ثبت شود.

۴ - امضا یا اثر انگشت به سند اعتبار می‌بخشد. پس باید امضاها یکسان، معلوم و مشخص باشد.

۵ - آن‌چه در اسناد عادی یا رسمی نوشته و مورد موافقت دو طرف قرار می‌گیرد، تعهدآور است و هر طرف در صورت انجام ندادن آن، مورد پیگیر قانونی قرار می‌گیرد.

۶ - تمامی اسناد در دو نسخه یا بیشتر تنظیم می‌شوند.

۴۱۲- **فرآیند واجی ابدال**

برخی از واج‌ها وقتی در کنار هم قرار می‌گیرند به دلیل هم‌نشینی، ویژگی‌های همدیگر را می‌گیرند و یکسان می‌شوند. به این پدیده «ابدال» می‌گوییم.

ابدال به سه شکل دیده می‌شود:

۱ - ابدال در مصوت‌ها

۲ - ابدال در صامت‌ها

۳ - ابدال در نوشتار

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۴۱۳- **۱ - ابدال در مصوت‌ها:**

الف) در فعل‌های امر: «بِ» پیشین در افعال امر هرگاه «بُ» تلفظ گردد، ابدال صورت گرفته است؛

مانند: بُرو، بُدو و ...

* «ب» پیشین در افعال امر، معمولاً «بِ» تلفظ می‌شود: بنشین، بازن، بگیر، بنویس و ... (ابدال نیست)

۴۱۴- **ب) در فعل‌های منفی:**

«نـ» پیشین در فعل منفی هرگاه «نِ» تلفظ شود، ابدال صورت گرفته است؛

مانند: نمی‌رود، نمی‌رفت، نمی‌آید، نمی‌نوشت، نمی‌شنید و ...

* تلفظ معمولی «نـ» در فصل‌های منفی به صورت «نَ» است:

نَرفت، نگفت، نشنیده است و ... (ابدال نیست)

۴۱۵- * در گذشته‌ی زبان فارسی نیز این تغییر در حوزه‌های زیر اتفاق افتاده است:

واج پایانی اَ = ـه به اِ = ـه بدل شده است:

نامَه ← نامه/

خانَه ← خانه

پس به یاد داشته باشیم هرگاه دو واژه‌ی «نامه و خانه» را مشاهده کردید، بدانید که در هر دوی آن‌ها «ابدال» صورت پذیرفته است.

۴۱۶- **۲ - ابدال در صامت‌ها:**

هرگاه دو واج «نـ» + «ب» بی‌فاصله در کنار هم بیایند، واج «نـ» به واج «م» تبدیل می‌شود؛

مانند: شنبه ← شمبه/ منبر ← ممبر

سنبل ← سمبل / پنبه ← پمبه

انبار ← امبار/ زنبور ← زمبور

۴۱۷- * هرگاه واج «جْ» قبل از واج «تـ» بیاید، متمایل به واج «ش» تلفظ می‌شود:

اجتماع ← اشتماع/ پنج تا ← پنش تا

اجتناب ← اشتناب/ مجتبی ← مشتبی

مجتمع ← مشتمع

۴۱۸- **۳ - ابدال در نوشتار:**

ابدال گاه نمود نوشتاری می‌یابد، مانند:

ابدال در کلمات فارسی	ابدال در کلمات عربی
سپید ← سفید	لکن ← لیکن
هگرز ← هرگز	مهماز ← مهمیز
پلیته ← فتیله	تخلیص ← تلخیص

۴۱۹- **بیاموزیم:**

دگرگونی‌های زبانی را که در طول زمان اتفاق می‌افتد، فرآیندهای واجی می‌گویند. فرآیندهای واجی در همه‌ی زبان‌ها اتفاق می‌افتد و می‌توانیم به وسیله‌ی آن، علت دو تلفظی‌های زبان را دریابیم و توجه نماییم؛

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۴۲۰- کلمات زیر را تلفظ کنید:

قندشکن، برافتاد، انبار، زودتر

این کلمات را چنین تلفظ می‌کنیم: قن‌شکن، برفتاد، امبار، زوتّر

۴۲۱- چرا صورت گفتاری این کلمات با صورت نوشتاری آن‌ها معادل نیست؟

برای مثال در کلمه‌ی «قندشکن» حرف «د» نوشته می‌شود اما واج «د» به تلفظ درنمی‌آید.

۴۲۲- علت اختلافِ تلفظ و نوشتار در فرآیندهای واجی به دلیل ویژگی‌های آوایی زبان است.
این فرآیندها در اشکال کاهش، افزایش، ابدال و ادغام پدید می‌آید.
در درس‌های بعد با فرآیندهای واجی بیشتر آشنا می‌شویم.

۴۲۳- واژه‌های «انشا(ء)» ، «دست‌گیره» ، «برأفتاد» و «قندشکن» را این گونه می‌خوانیم:
انشا، دس‌گیره، برفتاد، قن‌شکن
یعنی، «ء» ، «ت» ، «ا» و «د» را در این واژه‌ها تلفظ نمی‌کنیم؛

۴۲۴- زیرا در طول عمر یک زبان برخی واج‌های کلمه اندک اندک حذف می‌شوند.
به این فرآیند واجی «کاهش» می گویند.
این پدیده گاه در واژگان خود زبان یا واژگان عاریتی (دخیل) اتّفاق می‌افتد که به چند نمونه از آن اشاره می‌کنیم.

۴۲۵- ۱) افتادن همزه پس از مصوّت بلند «ا» در پایان واژه‌های عربی
مثل: املا(ء) ، انشا(ء) ، اجرا(ء) ، اولیا(ء) اوصیا(ء)، انبیا(ء) و ...

۴۲۶- ۲) حذف واج «ت» و «د» در زنجیره‌ی گفتار هنگامی که آخرین واج یک هجای کشیده (چهار واجی) باشد.
مثل:
دست‌بند ← دس بند
ماست‌بندی ← ماس‌بندی
قندشکن ← قن‌شکن
گوشت‌کوب ← کوش‌کوب
و ...

۴۲۷- ۳) حذف همزه‌ی آغاز هجای برخی از واژه‌ها در زنجیره‌ی گفتار؛
مثل:
برأفتاد ← برُفتاد
بازآمد ← بازامد
خوش‌آواز ← خوشاواز
سرآفرازی ← سَرَفرازی
و ...

۴۲۸-

درس سوم

ویرایش

ویرایش واژه‌ای فارسی است که در برابر کلمه‌ی «Editing» انگلیسی نهاده شده است.
ویرایش در کار نشر به معنای افزودن یا کاهش مطالب یا تصحیح متن‌هایی است که برای چاپ و نشر آماده می‌شوند.
واژه‌ی ویرایش به معنای Edition یک کتاب نیز به‌کار می‌رود.

۴۲۹- اگر کتابی بار دیگر بدون تغییر، چاپ شود، برای مشخص کردن آن چاپ، برحسب شمارش دفعات چاپ، عبارت‌های چاپ دوم، چاپ سوم و ... به‌کار می‌رود. اگر در متن کتاب تغییرهایی رخ دهد و مطالب جدیدی بر آن افزوده و یا از آن کاسته شود برای مشخص کردن آن چاپ عبارت‌های ویرایش دوم، ویرایش سوم و ... به‌کار می‌رود. برای عمل ویرایش کردن، مصدر ویراستن به‌کار رفته است و عامل آن ویراستار یا ویرایش‌گر نام گرفته است.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۴۳۰- ویرایش را از دیدگاه‌های گوناگون مورد بررسی قرار می‌دهیم.
هر نوشته‌ای باید از جهات گوناگون محتوا، زبان، دقت، نظم، آراستگی، رعایت علائم نگارشی، رعایت نکات دستوری و املایی بازبینی شود. بازبینی نوشته ویرایش نام دارد. ویرایش باید پس از نگارش صورت بگیرد؛ زیرا به هنگام نگارش نویسنده از حالت طبیعی و عادی خود جدا شده و بیش‌تر به تفکر، خلاقیّت و آفرینش توجه می‌کند. پس از این مرحله باید نوشته از جهات گوناگون اصلاح و ویرایش شود. بسیاری از ما از ترس این‌که مطلبمان نادرست باشد یا مورد پسند دیگران قرار نگیرد، نمی‌نویسیم. ترس از نوشتن مانع تفکر و بروز خلاقیّت می‌شود اما پس از نگارش می‌توان خطاهای نگارشی و دستوری را اصلاح کرد.

۴۳۱- انواع ویرایش:
۱- ویرایش فنی
۲- ویرایش زبانی و ساختاری
۳- ویرایش تخصصی

۴۳۲- **۱- ویرایش فنّی**
این مرحله از کار شامل تمام یا قسمتی از مسائل زیر است:
به‌کارگیری قواعد رسم‌الخط ، نشانه‌های فصل و وصل، پاراگراف‌بندی، تنظیم ارجاعات، یک‌دست کردن ضبطها و اصطلاحات، مشخص کردن عناوین یا واژه‌ها و عبارات و اصطلاحات ...

۴۳۳- ... به دست دادن ضبط لاتینی نام‌ها یا معادل فرنگی اصطلاحات فنی، تعیین محل تصاویر و اشکال و جدول‌ها، مراعات شیوه‌های مناسب برای معرفی مشخصات کتاب‌شناسی، تهیه‌ی فهرست مندرجات، فهرست تفصیلی، واژه‌نامه و فهرست‌های دیگر.

۴۳۴- **۲- ویرایش زبانی و ساختاری**
شامل اصلاح خطاهای دستوری، رفع حشو و زواید، اصلاح واژگان و تعبیرات و ساختار جملات، تصحیح خطاهای منطقی.

۴۳۵- **۳- ویرایش تخصصی**
شامل اصلاح معایب و مسامحات و بی‌دقّتی‌های علمی و فنی که معمولاً به کمک متخصصان انجام می‌گیرد.

۴۳۶- **۱- ویرایش فنی**
نشانه‌گذاری: از مهم‌ترین موارد توجه در ویرایش فنی، رعایت متناسب و درست نشانه‌گذاری است. هر نوشته‌ای که فاقد نشانه‌های سجاوندی باشد، به دشواری خوانده می‌شود و قدرت ایجاد ارتباط با خواننده را از دست می‌دهد. نوشته‌ی بدون ویرایش ممکن است به چند شکل متفاوت خوانده شود.

۴۳۷- در نوشتار به دلیل آن‌که آهنگ و تکیه و مکث را نمی‌توان با حروف الفبا منعکس کرد، از نشانه‌های سجاوندی استفاده می‌کنیم. این نشانه‌ها بخش‌های مختلف کلام را به جمله و گروه تقسیم می‌کنند و روابط اجزای جمله را برای خواننده روشن می‌سازند.

۴۳۸- با کمک علایم نگارشی می‌توانیم:
- تکیه‌ها و آهنگ کلام نوشته را رعایت کنیم.
- نوشته‌ها را با سرعت و دقت و به راحتی بخوانیم.
- مفهوم نوشته‌ها را به خوبی دریابیم.

Nomreyar.com | وبسایت آموزشی نمره یار

۴۳۹- علایم نگارشی از قرار زیر هستند:

۱- نقطه .　　۲- ویرگول ،　　۳- دو نقطه :　　۴- علامت سؤال ؟

۵- علامت تعجّب !　　۶- گیومه « »　　۷- نقطه ویرگول ؛　　۸- خطّ فاصله -

۹- سه نقطه ...　　۱۰- قلّاب [ ]　　۱۱- کمانک (پرانتز) ( )　　۱۲- ممیّز (خطّ مورّب) /

۱۳- ستاره *　　۱۴- پیکان ←　　۱۵- ایضاً ⫽　　۱۶- آکلاد { }

۱۷- تساوی =

۴۴۰- ۱- نقطه (.)

۱- در آخر همه‌ی جمله‌ها به‌جز جمله‌های پرسشی و تعجّبی: مدرسه تعطیل شد. شاید همه این موضوع را بدانند.

۲- پس از حرفی که به‌صورت نشانه‌ی اختصار به‌کار رفته شد: دکتر م.ع. اسلامی ندوشن کتاب «روزها» را نوشته‌اند.

۴۴۱- ۲- ویرگول (،)

۱- میان عبارت‌ها یا جمله‌های غیرمستقل که در مجموع جمله‌ای کامل می‌سازند:

ایرانیان با کوشش هنری خود، آثار معروفی آفریده‌اند.

۲- پس از منادا: پروردگارا، ما را هدایت کن.

۴۴۲- ۳- بین واژه‌های هم‌پایه:

ایران، عراق، پاکستان، افغانستان و ترکیه از کشورهای تمدّن‌ساز هستند.

۴- بین دو کلمه که ممکن است خواننده آن‌ها را با کسره‌ی اضافه بخواند:

معلّم، علی را به پای تخته فراخواند.

۵- به‌جای مکث کوتاه در جمله:

اگر یار اهل است، کار سهل است.

۴۴۳- ۳- دو نقطه (:)

۱- قبل از نقل قول: دانش‌آموزان می‌گویند: از برنامه راضی نیستیم.

۲- هنگام برشمردن اجزای یک چیز:

پایه‌های موفّقیّت عبارت است از: سخت‌کوشی، برنامه داشتن، اعتماد به نفس و ... .

۳- مقابل کلماتی که می‌خواهیم آن‌ها را معنی کنیم:

مینا: آبگینه، شیشه.

۴۴۴- ۴- علامت سؤال (؟)

۱- در پایان جمله‌های پرسشی: آیا از جوانی لذت می‌برید؟

۲- برای نشان دادن مفهوم تردید یا استهزاء: سال تأسیس این شرکت ۱۳۵۲ (؟) است.

تمام هم‌کلاسی‌های من نابغه (؟) هستند.

۴۴۵- ۵- علامت تعجب (!)

۱- در پایان جمله‌ی تعجّبی، تأکیدی و عاطفی: عجب شعری است!

۲- پس از اصوات: هان! ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان!

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۴۴۶- ۶- گیومه « »

۱- سخنی که به‌طور مستقیم از جایی یا کسی نقل می‌شود:

به قول سعدی: «هرکه دست از جان بشوید، هرچه در دل دارد بگوید.»

۲- اسامی و عناوین و اصطلاحات علمی و فنّی (فقط بار اول):

«زاویه‌ی دید» در ساختار آن داستان، ایرادهایی داشت.

۴۴۷- نقطه ویرگول (؛)

۱- برای جدا کردن جمله‌هایی که از جهت ساختمان و مفهوم مستقل به نظر می‌رسند اما در یک عبارت طولانی، با یک‌دیگر بستگی معنایی دارند:

برای اجرای این طرح باید برنامه داشت؛ سرمایه‌گذاری کرد؛ مشاور متخصصی داشت و ...

۲- در پایان توضیح و مثال پیش از کلمه‌های «مثلاً»، «فرضاً»، «یعنی» و ...

۴۴۸- خطّ فاصله (-)

۱- برای جدا کردن جمله‌های معترضه:

حافظ شیرازی - لسان‌الغیب - قرآن را از حفظ داشت.

۲- هنگامی‌که دو کلمه بر روی هم دو جنبه‌ی مختلف از یک منظور را نشان دهند:

مباحث هنری - ادبی نزدیکی و قرابت خاصّی با هم دارند.

۳- به معنی «تا» و «به» برای بیان فواصل مکانی و زمانی:

قطار تهران - مشهد وارد ایستگاه شد.

حتّی گروه‌های سنّی ۷ - ۱۳ سال هم می‌توانند از گلستان سعدی به خوبی استفاده کنند.

۴۴۹- ۴- در مکالمه بین اشخاص داستان‌ها یا نمایش‌نامه‌ها یا ذکر مکالمات تلفنی، در ابتدای خط و از سر سطر به جای نام گوینده:

- در مقابل فرمانروا تعظیم کن!

- ساکت شو!

- ....

۴۵۰- ۵- هرگاه کلمه‌ای در آخر سطر نگنجد، با قرار دادن یک خطّ فاصله، بقیّه‌ی آن را در سطر بعدی می‌نویسیم:

به‌خاطر داشته باشیم که نوشتن در صورت خواندن کتاب تحقق پیدا - می‌کند.

۴۵۱- ۹- سه نقطه (...)

۱- برای نشان دادن جملات و کلمات محذوف یا ادامه‌دار:

ویرایش انواعی دارد: زبانی، فنّی و ...

۲- سخن ناتمام: می‌خواست بگوید که ...

۳- برای نشان دادن کشش هجا در گفتار: با صدای بلند گفتم مادَ...ر کجایی؟

۴- برای نشان دادن افتادگی کلمه یا کلمات از یک نسخه‌ی خطّی

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۴۵۲- ۱۰- قلّاب [ ]

۱- مطلبی که جزء اصل کلام نباشد:

کمال‌الملک وارد تالار شد [ادای احترام تدیّن] و در گوشه‌ای ایستاد.

۲- در تصحیح متون قدیم، کلمات الحاقی یا توضیحات احتمالی در قلّاب گذاشته می‌شود:

گفت: او را دست، افگار [زخمی] شد.

۳- دستورهای اجرایی در نمایش‌نامه و فیلم‌نامه‌ها:

- کمال‌الملک [با لحن قاطع]: به مولا دستم را قطع می‌کنم.

۴۵۳- ۱۱- کمانک یا پرانتز ( )

۱- معنی و معادل یک کلمه: وند «لاخ» جزو وندهای نوتر (خشی) است.

۲- توضیح بیش‌تر: فرّخی سیستانی (بحثی در شعر و احوال و روزگار شاعر) از آثار شادروان دکتر یوسفی است.

۳- ذکر تاریخ، شهرت، تخلّص، نام سابق و ...

اردبیل (آرتاویل) از شهرهای باستانی ایران است.

۴۵۴- ۱۲- ممیّز یا خطّ مورّب (/)

۱- برای جدا کردن روز، ماه، سال: ۲۷ / ۵ / ۱۳۸۵

۲- برای جدا کردن مصرع‌های یک بیت (وقتی قرار است پشت سر هم نوشته شود):

برو ای فقیه دانا به خدای بخش ما را / تو و زهد و پارسایی، من و عاشقی و مستی

۴۵۵- ۱۳- ستاره (*)

۱- برای توضیح یک کلمه در پاورقی

۲- در آغاز یک سطر به نشانه‌ی شروع مطلب جدید

۴۵۶- ۱۴- پیکان (←)

۱- برای نشان دادن نتیجه:

از سر وا کردن چند جزء را دارا است. ← از (حرف اضافه) + سر (اسم) + وا (وند) + کردن (مصدر).

۲- در معنی «رجوع کنید»: ابن سینا ← حجّةالحق

۴۵۷- ۱۵ - ایضاً (//)

علامت و جملات و کلمات مشابه:

ساده‌نویسی یعنی خودداری از کاربرد کلمات پیچیده.

// // // // // مفاهیم بیگانه.

// // بیان ساده و صمیمی.

۴۵۸- ۱۶- آکلاد { }

برای نشان دادن انشعاب:

حماسه‌ها بر دو نوع‌اند: { ۱- حماسه‌ی طبیعی و ملّی ۲- حماسه‌ی مصنوع }

۴۵۹- ۱۷- تساوی (=)

برای نشان دادن تساوی میان دو مطلب:

هرکه فهمید مُرد، هرکه نفهمید بُرد = خوش به حال کسی که نمی‌فهمد.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۴۶۰- **شیوه‌ی خطّ فارسی:**
یک‌دست کردن شیوه‌ی خطّ فارسی ضرورتی است که مدّت‌ها است به عنوان اصلی‌ترین موضوع فرهنگستان زبان فارسی مورد توجّه است. رعایت این یک‌دستی، در سهولت خواندن متن‌ها کمک شایانی به خواننده خواهد نمود.

۴۶۱- یکی از این موارد جدانویسی است. با جدانویسی کلمات و رعایت قواعد شیوه‌ی املا از چندگانگی پرهیز می‌شود و در نتیجه کار انتقال پیام آسان‌تر می‌گردد. در این قسمت برخی از نکات مهم برای یک‌دست کردن شیوه‌ی خطّ فارسی ذکر می‌شود.
این شیوه بنابر چند اصل بنیان نهاده شده است:

۴۶۲- ۱- رعایت موازین دستور فارسی
۲- استقلال کلمات
۳- مطابقت نوشتار و گفتار
۴- تبعیّت واژگان بیگانه از شیوه‌ی املای فارسی
۵- سهولت در خواندن

۴۶۳- □ **رعایت استقلال کلمات:**
هر کلمه دارای معنی مستقلّی است و در جمله نقش دستوری خاصّی دارد؛ پس استقلال آن، هنگام نوشتن باید حفظ شود. در موارد زیر بهتر است دو بخش ترکیبی، جدا نوشته شوند:

۴۶۴- □ **کلمات مرکّب**

شورایعالی ← شورای‌عالی	نگاهداشت ← نگاه‌داشت
چشمپوشی ← چشم‌پوشی	خرمنکوب ← خرمن‌کوب
برونگرا ← برون‌گرا	روانویس ← روان‌نویس
تصنیف‌خوان ← تصنیف‌خوان	تکمحصولی ← تک‌محصولی
دلداده ← دل‌داده	پنجپایه ← پنج‌پایه
سخندان ← سخن‌دان	زبانشناسی ← زبان‌شناسی

۴۶۵- **تبصره‌ی ۱:** کلماتی که شکل ترکیبی آن‌ها کاملاً پذیرفته شده است، به همان شکل پیوسته نوشته می‌شوند؛ مثل: کتابخانه، آبجوش، آبرو.
تبصره‌ی ۲: هرگاه جزء دوم کلمه‌ی مرکّب با «آ» آغاز شود کلمه، پیوسته نوشته می‌شود و مد (~) از الف حذف می‌گردد.
پیش‌آهنگ ← پیشاهنگ / هم‌آیش ← همایش / شب‌آهنگ ← شباهنگ

۴۶۶- **ترکیب‌های عربی پرکاربرد در فارسی:**

عنقریب ← عن‌قریب	معهذا ← مع‌هذا
انشاءاللّه ← ان‌شاءاللّه	منجمله ← من‌جمله
علیحده ← علی‌حده	معذلک ← مع‌ذلک

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۴۶۷- ☐ «را» نشانه‌ی مفعول:

آنرا ← آن را　　کرا ← که را　　کتابرا ← کتاب را　　ترا ← تو را

توجّه: «چرا» و «زیرا» به‌صورت پیوسته نوشته می‌شوند.

☐ کتابها ← کتاب‌ها　　آنها ← آن‌ها

قلمها ← قلم‌ها　　ایرانیها ← ایرانی‌ها

۴۶۸- ☐ که

آنکه ← آن‌که　　چنانکه ← چنان‌که

همینکه ← همین‌که　　اینستکه ← اینست‌که

توجّه: «بلکه» پیوسته نوشته می‌شود.

☐ «می» نشانه‌ی استمرار

میبرد ← می‌برد　　میروم ← می‌روم

میشود ← می‌شود　　میگذرد ← می‌گذرد

۴۶۹- ☐ تر و ترین

آسانتر ← آسان‌تر　　مهربانتر ← مهربان‌تر

کوچکتر ← کوچک‌تر　　خوبتر ← خوب‌تر

استثنا: بهتر، بیشتر، مهتر، کهتر، کمتر

☐ این و آن

آنگاه ← آن‌گاه　　آنسو ← آن‌سو

اینگونه ← این‌گونه　　اینطور ← این‌طور

۴۷۰- ☐ هم

همکلاس ← هم‌کلاس　　همسال ← هم‌سال

همشاگردی ← هم‌شاگردی　　همبازی ← هم‌بازی

توجّه: چون «هم» در کلمات همسر، همسایه، همشیره و ... با جزء دوّم خود آمیختگی معنایی پیدا کرده است، پیوسته نوشته می‌شود.

۴۷۱- ☐ چه

آنچه ← آن‌چه　　چقدر ← چه‌قدر

چطور ← چه‌طور　　چکاره ← چه‌کاره

☐ بی

بیحال ← بی‌حال　　بیکس ← بی‌کس

بیکار ← بی‌کار　　بیآزار ← بی‌آزار

بیچون‌وچرا ← بی چون‌وچرا

توجّه: «بی» در کلماتی که جزء دوّم آن‌ها معنی مستقل ندارد، پیوسته نوشته می‌شود: بیمار، بیدار، بیهوده

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۴۷۲- □ «ای» نشانه‌ی ندا

ایخدا ← ای خدا　　ایکاش ← ای‌کاش

□ یک

یکطرفه ← یک‌طرفه　　یکجا ← یک‌جا

□ (بِ) صفت‌ساز و قیدساز

بسزا ← به‌سزا　　بویژه ← به‌ویژه　　براحتی ← به‌راحتی

۴۷۳- □ (بِ) حرف اضافه

بعکس ← به‌عکس　　باو ← به او

لابلا ← لابه‌لا　　دربدر ← دربه‌در

توجّه ۱: (بِ) در آغاز بعضی ترکیب‌های عربی، جزء کلمه‌ی عربی است و پیوسته نوشته می‌شود:

بغیر، بلاتکلیف، بلافصل

۴۷۴- توجّه ۲: (بِ) جزء پیشین فعل و مشتقّات آن همواره به فعل می پیوندند:

به‌بینم ← ببینم　　به‌ساز و به‌فروش ← بساز و بفروش　　به‌رفت ← برفت

* «بِ، نِ، مِ» وقتی بر سر فعلی بیاید که با «آ» آغاز می‌شود، مد (~) از الف حذف می‌شود و به‌جای آن «ی» درمی‌آید:

آید ← بآید ← بیاید　　آسا ← مآسا ← میاسا

آمد ← نآمد ← نیامد

* «ه / ـه»ی بیان حرکت

۴۷۵- □ «ـه» بیان حرکت (های غیرملفوظ) به جزء بعد نمی‌پیوندند:

علاقمند ← علاقه‌مند　　گلمند ← گله‌مند　　جامها ← جامه‌ها

و: بهره‌مند، لاله‌گون، سایه‌دار، یونجه‌زار، گله‌دار ...

۴۷۶- □ کلماتی که به «ـه / ه» بیانِ حرکت ختم می‌شوند، در صورتی‌که با «ان» جمع بسته شوند یا «ی» حاصل مصدری بگیرند، به‌جای «ـه»، «گ» می‌گیرند و پیوسته نوشته می‌شوند:

شرکت‌کننده + ان ← شرکت‌کنندگان　　طلبه+ ی ← طلبگی

و: طلایگان، نخبگان، شنوندگان ...

۴۷۷- توجّه: این قاعده شامل «ـه ملفوظ» نمی‌شود:

مهوش، دهگان، بهداشت

و: مهتر، کهتر، شهپر، مهشید، مهتاب، کهربا، بهیار، رهبر، زهتاب، مهسا ...

۴۷۸- □ «ی» نکره یا وحدت پس از «ـه»ی بیان حرکت به «ای» تبدیل می‌شود:

دسته + ی ← دسته‌ای　　خانه + ی ← خانه‌ای

آزاده + ی ← آزاده‌ای　　روزنامه + ی ← روزنامه‌ای

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۴۷۹- «ة منقوط» (نقطه‌دار) که در پایان برخی کلمات عربی وجود دارد، در فارسی به «ت» بدل می‌شود: رحمة ← رحمت
مساعدت، صلات، نعمت، نصرت، دعات، زکات و ...
توجّه: «ة» در آخر برخی کلمات به همان شکل باقی می‌ماند:
دایرةالمعارف و عاقبةالامر
و گاه به‌صورت (ه / ه) نوشته می‌شود: علاقه، معاوضه، خیمه، معاینه.

۴۸۰- * پسوندها
پسوندها پیوسته نوشته می‌شوند:
گل‌زار ← گلزار　　گرم‌سیر ← گرمسیر
نمک‌دان ← نمکدان　　تنگ‌نا ← تنگنا
ستم‌کار ← ستمکار　　سوگ‌وار ← سوگوار

۴۸۱- ضمایر ملکی (ـَ م، ـَ ت، ـَ ش، مان، تان، شان): این ضمایر پیوسته نوشته می‌شوند:
صدای‌مان ← صدایمان　　دست‌تان ← دستتان
□ این ضمایر اگر پس از کلماتی بیایند که به «ه» بیان حرکت (مثل جامه) مصوّت «ـُ» (مثل تابلو) یا مصوّت «ی» (مثل آسمانی) ختم می‌شوند، به‌صورت (ام، ات، اش، مان، تان، شان) به‌کار می‌روند:
جامه ← جامه‌ام　　تابلو ← تابلوات　　آسمانی ← آسمانی‌اش

۴۸۲- □ فعل‌های (ام - ای - است - ایم - اید - اند):
این افعال در صورتی به کلمه‌های قبل از خود می‌چسبند که این کلمه‌ها به صامت ختم شده باشند:
خوشحال‌ام ← خوشحالم　　پاک‌اید ← پاکید　　خوشنودایم ← خوشنودیم

۴۸۳- □ همزه
هرگاه «بـ ، نـ ، مـ» بر سر افعال همزه‌دار درآید، همزه در کتابت به «ی» تبدیل می‌شود:
بـ + انداخت ← بانداخت ← بینداخت
نـ + اندوز ← ناندوز ← نیندوز
مـ + انداز ← ماندار ← میندار
و: بیفکند، میفکن، نیفتاد، بیفراشت، نیفکند، نینداخت ...

۴۸۴- توجّه: هرگاه فعل با «اِ» یا «ای» آغاز گردد، این حروف پیوسته نوشته می‌شوند:
ایستاد ← بایستاد
□ همزه‌ی پایان برخی کلمات عربی در فارسی حذف می‌شود:
انشاء ← انشا　　املاء ← املا　　ابتداء ← ابتدا

۴۸۵- تبصره‌ی ۱: این‌گونه کلمه‌ها هرگاه مضاف و موصوف واقع شوند، به‌جای کسره‌ی اضافه به آن‌ها «ی» اضافه می‌کنیم:
ابتداء کار ← ابتدای کار　　انشاء روان ← انشای روان
تبصره‌ی ۲: این‌گونه کلمه‌ها وقتی با «ی» وحدت یا نسبت به‌کار روند، همزه در آن‌ها به «ی» بدل می‌شود:
ابتدائی ← ابتدایی　　شعرائی ← شعرایی

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۴۸۶- تبصره‌ی ۳: همزه‌ی پایانی برخی کلمات، اصلی است و نباید حذف یا بدل شود، جزء، سوء.

□ همزه معمولاً در زبان فارسی برای سهولت و تلفّظ به «ی» تبدیل می‌شود:

شائق ← شایق　　زائد ← زاید　　دائره ← دایره

۴۸۷- تبصره: برخی از همزه‌ها با شکل اصلی خود به‌کار می‌روند:

قرائت، قائم‌مقام، رئیس، جزئی، صائب و ...

□ همزه‌ی کلمات بیگانه روی کرسی «ئ» نوشته می شود:

زئوس، بمبئی، تیروئید، رئالیست، نئاندرتال و ...

□ همزه‌ی ساکن در وسط یا پایان کلمه‌ی ماقبل مفتوح (ـَ) روی کرسی «ا» نوشته می‌شود:

ملجأ، رأس، مأخذ، تألیف، رأفت، یأس، تأثیر و ...

۴۸۸- □ همزه‌ی ماقبل مضموم (ـُ) روی کرسی «و» نوشته می‌شود:

مؤمن، رؤیا، مؤدّب، فؤاد، رؤسا، مؤاخذه و ...

□ همزه‌ی ماقبل مکسور (ـِ) روی کرسی «ی» نوشته می‌شود:

سیّئه، توطئه، بئر، لئام و ...

۴۸۹- نشانه‌ی «کسره‌ی اضافه» که به آن «ی» میانجی کوچک می‌گویند.

□ «ی» نشانه‌ی اضافه بر روی «ه» بیان حرکت معمولاً با (ء) بالای «ه» نشان داده می‌شود، مثل: خانهٔ محمّد

چون ممکن است این علامت با همزه اشتباه شود، می‌توان به‌جای آن از «ی» میانجی بزرگ استفاده کرد: خانه‌ی محمّد

پارچهٔ نخی ← پارچه‌ی نخی　　نامهٔ دوستانه ← نامه‌ی دوستانه

۴۹۰- □ نشانه‌ی اضافه (کسره) در حکم یک تکواژ است و باید به دنبال موصوف و مضاف قرار گیرد. در این‌صورت، خواندن آسان‌تر خواهد شد:

کتابِ محمّد، درسِ ادبیّات، گلِ زیبا.

□ کلمات مختوم به مصوّت کوتاه «و ← ـُ» مثل (رادیو، تو، دو) و مصوّت مرکّبِ «ـُ وْ» مثل (جلو، رو)، وقتی مضاف واقع می‌شوند، «ی» به آن‌ها افزوده می‌گردد:

دوِ ماراتن ← دوی ماراتن　　جلوِ خیابان ← جلوی خیابان

۴۹۱- □ از نشانه‌های تنوین و تشدید معمولاً براساس ضرورت استفاده می‌شود:

بنّا، نجّار، شدّت　　حتماً، نسبتاً، شفاهاً

توجّه: تنوین مخصوص کلمات عربی است؛ بنابراین، کاربرد آن با کلمات فارسی یا دخیل غیرفارسی درست نیست: تلفناً، زباناً.

علامت تنوین نصب روی حرف الف گذاشته می‌شود: عمداً، حقیقتاً.

۴۹۲- □ الف مقصوره

الف مقصوره در پایان کلمات به‌صورت «ا» درمی‌آید: اعلا، کسرا، کبرا، تقوا.

کلمات عیسیٰ، موسیٰ، حتّیٰ، یحییٰ، مرتضیٰ و الیٰ از این قاعده مستثنی هستند.

۴۹۳- این‌گونه کلمات نیز هنگامی‌که مضاف واقع می‌شوند «ی» حاصل مصدر، نکره و نسبت می‌گیرند و «یٰ» در آن‌ها به «ا» بدل می‌شود: موسای کلیم، عیسای مسیح

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۴۹۴- عملکرد «ی» نسبت در مورد همه‌ی کلمات مختوم به الف مقصوره یکسان نیست، مثلاً:

عیسی + ی ← عیسوی موسی + ی ← موسوی ری + ی ← رازی

۴۹۵- ☐ کلمات رحمان، هارون، اسماعیل و ... به همین شکل نوشته می‌شوند.

☐ کلمه‌های داوود، طاووس، سیاووش و مانند این‌ها به همین شکل - با دو واو - نوشته می‌شود.

۴۹۶- **املای درست واژگان**

با توجّه به اهمّیّت درست نوشتن شکل کلمات فارسی چه در حوزه‌های آموزشی ارزشیابی رسمی، کنکور و ... و چه در بخش‌های عمومی جامعه، هر انسانی ناگزیر است که کوشش‌های خود را در این زمینه بیش‌تر نماید. بودن غلطهای املایی در نامه‌های یک مسئول اداری یا یک قاضی دادگاه یا وزیر یک وزارتخانه، در میزان شأن و منزلت آنان بی‌شک تأثیر منفی ایجاد می‌نماید.

۴۹۷- نوشته‌ای که حتّی موضوعی متین و علمی یا ادبی و تحقیقی داشته باشد با وجود غلطهای املایی، کم‌اعتبار خواهدبود؛ پس لازم است که نوشته‌ی خود را از این بابت نیز دائم در کنترل خویش داشته و آن را از هرگونه غلطهای املایی دور گردانیم.

بخشی از مهم‌ترین غلطهای املایی و نکات رسم‌الخطی در جداول زیر آورده می‌شود:

۴۹۸- **۱- کلماتی که نباید آن‌ها را به‌جای هم به‌کار برد:**

آج = برجستگی روی سوهان، آج لاستیک
آذر = نام نهمین ماه سال شمسی
آرایه = افزودن زیور برای زیبایی
آتلال = پشته‌ها، توده‌های خاک (جمع تِل)
اثاث = لوازم خانه

عاج = دندان فیل
آزر = عموی ابراهیم (ع)
پیرایه = کاستن زواید برای زیبایی
اطلال = ویرانه‌ی خانه
اساس = پایه و بنیاد

۴۹۹- غَنا = توانگری، بی‌نیازی
فِطرت = سرشت
قدر = ارزش
قیاس = استدلال از کلّی به جزیی، مقایسه
کاندید = ساده‌دل

غِنا = آواز خوش، آوازخوانی
فَترت = فاصله‌ی میان دو چیز
غدر = مکر و خدعه
غیاث = فریادرسی
کاندیدا = داوطلب، نامزد

۵۰۰- گزیر = چاره
مأمور = کسی که انجام‌وظیفه می‌کند.
مطبوع = خوشایند طبع
مزمزه = چشیدن
مژده = خبر خوش

گریز = فرار
معمور = آبادان
متبوع = مورد تبعیّت
مضمضه = گرداندن آب در دهان
مژدگانی = انعامی که به آورنده‌ی خبر خوش می‌دهند.

۵۰۱- مستور = پوشیده، پنهان
مس = دست مالیدن
مُعاصر = هم‌عصر
مُعظم = بزرگ
معونت = کمک، یاری

مسطور = نوشته شده
مسح = مالیدن دست آغشته به آب وضو بر سر یا پا
مآثر = کارهای نیک و بزرگ
معظّم = مورد تعظیم، بزرگداشت
مئونت = خرجی

۵۰۲- مفروض = فرض شده
مَقام = درجه، پایه، محل اقامت
مَقدم = از راه رسیدن
مَلَک = فرشته
مَلَکه = کیفیّتی نفسانی که ثابت و تغییرناپذیر باشد.

مفروز = جدا شده
مُقام = اقامت
مُقدّم = پیشین، جلو
مَلِک = پادشاه
مَلِکه = شهبانو

۵۰۳- مُلک = سلطنت
منتفی = نابود شده
منسوب = نسبت داده شده
منکِر = انکارکننده
مورِّخ = تاریخ‌نگار

مِلک = زمین زراعی
منطفی = خاموش
منصوب = گماشته شده
مُنکَر = زشت، قبیح
مورَّخ = تاریخ‌دار

۵۰۴- مَهر = کابین
نبی = پیامبر
نصب = گماشتن
نفحه = بوی خوش
نَوّاب = عنوان شاهزادگان ایرانی
نواحی (جمع ناحیه) = ناحیه‌ها

مِهر = محبّت، خورشید، نام یکی از ماه‌ها
نُبی = قرآن
نسب = اصل، نژاد
نفخه = نفس
نُوّاب = جمع نایب
نواهی (جمع ناهیه) = نهی شده‌ها

۵۰۵- **۲- کلماتی که در کاربرد می‌توانند جانشین همدیگر شوند (ارزش هم‌سان دارند):**

آباد ← آبادان
آستان ← آستانه
آشکار ← اشکارا
آواز ← آوازه
چهر ← چهره

ناامید ← نومید
ثمر ← ثمره
جانان ← جانانه
جزء ← جزو
خورش ← خورشت

۵۰۶- دکمه ← تکمه
رخسار ← رخساره
روزن ←روزنه
شکْوه ← شکایت
صفحه ← صحیفه

غم‌خوار ← غم‌خواره
مهمان ← میهمان
آزاد ← آزاده
آسیا ← آسیاب
آشیان ← آشیانه

۵۰۷- ابزار ← افراز
امید ← امّید
پیرامُن ← پیرامون
جارو ← جاروب
جاوید ← جاویدان
شکیب ← شکیبایی
مصراع ← مصرع

جهیزیّه ← جهاز
خارا ← خاره
درازی ← درازا
دنبال ← دنباله
روشنی ← روشنایی
غربال ← غربیل

۵۰۸- **۳- کلماتی که دو صورت املایی آن‌ها درست است:**

آذوقه ← آزوقه
ارّابه ← عرّابه
تشت ← طشت
دکمه ← دگمه
شالوده ← شالُده
غلیان ← قلیان
قو ← غو
هویج ← حویج

۵۰۹- یقه ← یخه
قفص ← قفس
تشک ← دوشک - توشک
اسطبل ← اصطبل
ارگ ← ارک
بادمجان ← بادنجان

۵۱۰- استانبول ← اسلامبول
خدمت‌کار ← خدمت‌گار
شوید ← شبت
تاس ← طاس
سوک ← سوگ
قورباغه ← غورباغه

۵۱۱- **۴- جدول مهم‌ترین غلطهای املایی**

غلط ← صحیح	
بوجّه ← بودجه	موجّح ← موجّه
توجیح ← توجیه	عَمَل ← امل (آرزو)
راحتر ← راحت‌تر	باطلاق ← باتلاق
تهییه ← تهیّه	بی‌خانه‌مان ← بی‌خانمان

۵۱۲- دیده‌گان ← دیدگان
ظلالت ← ضلالت (گمراهی)
نتنها ← نه‌تنها
انضجار ← انزجار (بیزاری)
راجبِ ← راجع به
پایه‌گزار ← پایه‌گذار
نمازگذار ← نمازگزار
شکرگذار ← شکرگزار

۵۱۳- اطاق ← اتاق
ازدهام ← ازدحام
پزشگ ← پزشک
خشگ ← خشک
لشگر ← لشکر
زرشگ ← زرشک
برحه ← برهه
پیغام‌گزار ← پیغام‌گذار

۵۱۴- پیش‌خوان ← پیش‌خان
طپیدن ← تپیدن
سفله‌گان ← سفلگان
عماق ← اعماق
برّسی ← بررسی
مننت ← منّت
اهتراز ← احتراز
احتراز ← اهتزاز

۵۱۵- کج‌ومأوج ← کج‌ومعوج
براعت ← برائت (دوری جستن)
بهبوهه ← بحبوحه
پرفروق ← پرفروغ
تلاتم ← تلاطم
غرض کردن ← قرض کردن
وسّلام ← والسّلام
تشخیث ← تشخیص

۵۱۶- امپراطور ← امپراتور
سپاسگذار ← سپاسگزار
خدمت‌گذار ← خدمت‌گزار
رزل ← رذل (پست)

اطو ← اتو
اسطوانه ← استوانه
اشگ ← اشک
مشگین ← مشکین

۵۱۷- مشگی ← مشکی
آفریقا ← افریقا
بلیط ← بلیت
کشته‌گان ← کشتگان

طپانچه ← تپانچه
طوفان ← توفان
برده‌گان ← بردگان
باجناق ← باجناغ

۵۱۸- علاقمند ← علاقه‌مند
حق‌گذار ← حق‌گزار
خورجین ← خُرجین
خواروبار ← خواربار

رطیل ← رتیل
ذکام ← زکام
سطبر ← ستبر
شاقول ← شاغول

۵۱۹- عسگر ← عسکر
غلطک ← غلتک
غیض ← غیظ
فروگزار ← فروگذار

کشگول ← کشکول
گنجشگ ← گنجشک
حرس ← هرس
مزکور ← مذکور

۵۲۰- مشگل ← مشکل
ملقمه ← ملغمه
نام‌گزاری ← نام‌گذاری
ذغال ← زغال

هوله ← حوله
خوشنود ← خشنود
ذوذنقه ← ذوزنقه
خراج‌گذار ← خراج‌گزار

۵۲۱- خوردسال ← خُردسال
سرمایه‌گزاری ← سرمایه‌گذاری
شکرگذاری ← شکرگزاری
غدقن ← غدغن

غلطیدن ← غلتیدن
فرقون ← فرغون
فتیر ← فطیر (نوعی نان)
گرام ← گرامی

۵۲۲- **غلط** **صحیح**
مذبور ← مزبور
مزّه ← مزه
ملات ← ملاط
منشئات ← منشآت
نعنا ← نعناع

۵۲۳- **ویرایش زبانی و ساختاری**

کاربردهای نابه‌جا در حوزه‌های معنایی زبان فارسی:

در برخی از نوشته‌های فارسی، کاربردهای نابه‌جا و نادرستی دیده می‌شود که صرف‌نظر از علل ورود آن‌ها به زبان نوشتاری امروز، دلیل رواج آن‌ها بعضی نوآوری‌های کاذب و ترجمه‌های مغایر با ساختار صرفی و نحوی زبان فارسی است. اغلب این‌گونه کاربردهای نادرست از طریق رسانه‌های گروهی در جامعه منتشر می‌شود. برای این‌که نوشته‌های خود را به زبان فارسی معیار نزدیک کنیم، باید این غلطها را بشناسیم و راه به‌کارگیری درست آن‌ها را نیز بدانیم.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۵۲۴- **برخی از کاربردهای نابه‌جا و مشکلات نگارشی ذکر می‌شود:**
* حشو (تکرار نابه‌جا): حشو یعنی کاربرد کلمات تکراری در جمله که قابل حذف است.
- سوابق گذشته را باید فراموش کرد. ← سوابق را (یا گذشته را) باید فراموش کرد.
- امروزه پژوهشگران معاصر عقیده دارند که ... ← امروزه پژوهشگران عقیده دارند که ...

۵۲۵- * ابهام (کژتابی): کژتابی یا ابهام آن است که جمله‌ای یا سخنی دوگونه برداشت ایجاد کند و موجب اختلال معنی شود.
□ آقای احمدی، همسایه‌ی بیست ساله‌ی من است.
✓ آقای احمدی، همسایه‌ی من است که بیست سال دارد.
✓ آقای احمدی، بیست سال است که با من همسایه است.

۵۲۶- * نوآوری کاذب (تکلّف کلامی)
- به امید رویش استعدادها، تا فرداهای همیشه ← به امید رویش همیشگی استعدادها (استاد سمیعی گیلانی)

۵۲۷- * تعابیر نامناسب
- علی همسایه‌ای دانا و همسری سر به فرمان دارد. ← علی همسایه‌ای دانا و همسری گوش به فرمان دارد.
* الگوی بیانی بیگانه
- به بهانه‌ی برگزاری نمایشگاه کتاب، چند نمایشگاه جنبی برگزار شد. ← به مناسبت برگزاری .....

۵۲۸- * درازگویی
- اوّلین اقدامی که می‌نماید این است که شروع به نوشتن شب‌نامه و نامه‌هایی به علما و طلاّب مدارس می‌کند.
* تکیه کلام‌های زاید
- عرض می‌کنم که عرضم به حضور شما کتاب عامل مهمّ رشد فرهنگی است. ← کتاب عامل مهمّ رشد فرهنگی است.
* واژه‌های بیگانه
- جرأت ریسک کردن ← جرأت دل به دریا زدن / خطر کردن

۵۲۹- کاربرد نابه‌جا در حوزه‌ی ساخت زبان فارسی: پس از نگارش متن، باید ایرادهای دستوری و زبانی آن را پیدا کنیم و آن‌ها را طبق زبان فارسی معیار اصلاح نماییم.
در این قسمت مهم‌ترین و پرکاربردترین موارد نادرست یا دارای صورت بهتر دستوری را در نوشته‌های زبان فارسی دسته‌بندی کرده، کاربرد درست آن‌ها را بیان می‌کنیم.
* کاربردهای نابه‌جای فعل
- باید تن به سختی‌ها داد. ← باید به سختی‌ها تن داد.

۵۳۰- * حذف نابه‌جای فعل
- دانش‌آموزان را آماده و به نمایشگاه فرستادند. ← دانش‌آموزان را آماده کردند و به نمایشگاه فرستادند.
* جمع بستن کلمات فارسی با نشانه‌های جمع عربی «ات»
- فرمایشات ← فرمایش‌ها
- آزمایشات ← آزمایش‌ها
* دوباره جمع بستن کلمات جمع
- احوالات / فتوحات / بقولات

۵۳۱- * آوردن «ال» عربی با کلمات فارسی:
- حسب‌الفرمایش / متناسب الاندام
* کاربرد نابه‌جای حرف اضافه‌ی نامناسب:
- ما از او باختیم. ← ما به او باختیم.

۵۳۲- * کاربرد نادرست «را»
- کتابی که هفته‌ی پیش از کتابخانه گرفته بودم را پس دادم. ← کتابی را که هفته‌ی پیش از کتابخانه گرفته بودم، پس دادم.
* ساختن قید از کلمات فارسی با استفاده از تنوین:
- ناچاراً ← به ناچار زباناً ← زبانی
- جاناً ← جانی گاهاً ← گاهی

۵۳۳-

درس چهارم

واحدهای زبرزنجیری گفتار

درک معنا در زبان از دو طریق میسّر می‌شود:
۱- توجه به ترتیب و هم‌نشینی اجزای زنجیره‌ای کلام
۲- توجه به عوامل زبرزنجیری کلام

۵۳۴- درباره‌ی چگونگی هم‌نشینی و ترتیب اجزای کلام و قواعد آن‌ها در درس‌های گذشته سخن به میان آمد (قواعد واجی، هم‌نشینی، نحوی، معنایی و کاربردی).
در این درس واحدهای زبرزنجیری گفتار به اختصار مورد بررسی قرار می‌گیرد.
واحد زبرزنجیری چیست؟
این واحد زبانی عامل زبانی است که در زنجیره‌ی کلام نمود نوشتاری ندارد ولی در ایجاد معانی گوناگون مؤثر است.

۵۳۵- **تفاوت‌های واحدهای زنجیره‌ای با زبرزنجیری:**
الف) یک واحد زنجیره‌ای مثل واژه را می‌توان تا مرحله‌ی واج تجزیه و تقطیع نمود اما یک واحد زبرزنجیری مثل تکیه، قابل تقطیع و تجزیه نیست.
ب) جای واحدهای زنجیره‌ای در کلام مشخص است و به توالی در پی هم می‌آیند اما واحدهای زبرزنجیری جایگاه مشخصی ندارند.

۵۳۶- **انواع واحدهای زبرزنجیری**
۱- آهنگ (intonation): هنگام سخن گفتن تمام هجاهای گفتار با زیر و بمی یکسان ادا نمی‌شوند بلکه بعضی هجاها زیرتر و بعضی بم‌تر تلفّظ می‌شوند، یعنی زبان دارای نوا (ملودی) است.

۵۳۷- در تعریف آهنگ زبان گفته‌اند: «آهنگ تغییراتی است که در زیر و بمی گفتارِ پیوسته (= جمله) رخ می‌دهد.»
اهل زبان با استفاده از زیر و بم کردن هجاها، زیر و بم اندیشه و عواطف خود را بیان می‌کنند و چنین است که آهنگ را «روح زبان» دانسته‌اند.

۵۳۸- برای مثال، واژه‌ی «بنشین» یک معنای واژگانی دارد که همان «نشستن» است (به‌صورت امر مفرد) اما وقتی این واژه از روی تحکّم، خواهش، بیزاری، نفرت، بی‌اعتنایی و غیره گفته شود، روح می‌یابد.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۵۳۹- در زبان فارسی آهنگ در معنای واژگانی تغییری ایجاد نمی‌کند بلکه در معنای عاطفی و احساسی و به‌طور کلی «نگرش» گوینده نسبت به پیام تغییراتی به‌وجود می‌آورد. در بعضی از زبان‌ها مثل چینی و ویتنامی و برخی از زبان‌های افریقایی، آهنگ زبان، معنای واژگانی کلمه را عوض می‌کند.

۵۴۰- مانند تکواژ چینی «ma» که اگر یکنواخت یا زیر یا بم تلفّظ شود، سه مفهوم مادر، اسب و سرزنش را به خود می‌گیرد. اگر دامنه‌ی گستردگی زیر و بمی به واژه محدود شود، «نواخت» و اگر جمله را فراگیرد «آهنگ» خوانده می‌شود.

۵۴۱- برخی از جمله‌های زبان فارسی آهنگ افتان دارند و آن هنگامی است که آهنگ صدای ما در آغاز پایین است و رفته‌رفته بالا می‌رود و دوباره پایین می‌آید تا به سکوت بینجامد. مفهومی که این قبیل عبارت‌ها به‌دست می‌دهند، «مفهوم خبری» است.

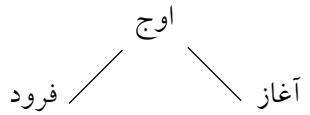

نوید به بازار رفت.

۵۴۲- بعضی از جمله‌های زبان فارسی آهنگ خیزان دارند. در این‌گونه جمله‌ها صدا در آغاز از پایین شروع می‌شود، به بالا می‌رود و دیگر فرود نمی‌آید؛ مثل آهنگ (نواخت) بعضی از کلمات پرسشی.

۵۴۳- چنان‌چه آهنگ بخشی از کلام یک‌نواخت باشد، مفهوم آن ناتمام بودن گفتار است:
فرنگیس به بازار رفت تا ...
هم‌چنین با تغییر درجات مختلف آهنگ که بین آهنگ‌های پرسشی و خبری هستند، می‌توانیم مفاهیم فرعی متفاوتی مانند: شک، تعجّب و تحسین را همراه با جمله‌ی خود ابراز کنیم.

۵۴۴- *

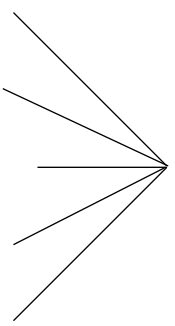

پرسش علی رفت؟ (مفهوم پرسش)
شک علی رفت؟ (مفهوم تردید)
تحسین علی رفت! (مفهوم تحسین)
تعجب علی رفت! (مفهوم تعجب)
خبر علی رفت. (مفهوم خبری)

۵۴۵- آهنگ تمام جملات خبری و جملات پرسشی که پاسخ آن‌ها «آری یا نه» نیست، افتان است.
به عبارتی جملات پرسشی که دارای انواع قید پرسشی به جز «آیا، مگر و هیچ» هستند، آهنگ افتان دارند.

۵۴۶- * جملات پرسشی دارای قید «آیا، مگر و هیچ» که پاسخ آن‌ها «آری یا نه» است، دارای آهنگ خیزان هستند.
* جملات پرسشی بدون قید دارای آهنگ خیزان هستند.

۵۴۷- **۲- تکیه** (stress): یکی از واحدهای زبرزنجیری زبان، تکیه است. تکیه در زبان نقش‌های متفاوتی ایجاد می‌کند:

الف) نقش تمایزدهندگی
ب) نقش تباین‌دهندگی
ج) نقش صرفی
د) نقش نحوی
هـ) نقش تأکیدی
و) نقش عاطفی یا تأثیری

Nomreyar.com | وبسایت آموزشی نمره یار

۵۴۸- الف) نقش تمایزدهندگی (oppositional): تکیه می‌تواند بین دو واژه که از نظر نوشتاری (واجی) یکسان‌اند، تفاوت و تمایز معنایی ایجاد کند. به این نقش تکیه، تمایزدهندگی می‌گویند؛ مثال: «ولیّ» = سرپرست / «ولیّ» = اما.
در مثال اول، تکیه روی هجای دوم و در مثال دوم، تکیه روی هجای اول است. هم‌چنین است واژه‌ی «گویا».

۵۴۹- ب) نقش تباین‌دهندگی (contrastive): از نظر «آندره مارتینه» نقش اصلی تکیه، تباین‌دهندگی است؛ یعنی شنونده به کمک تکیه می‌تواند «گفته» را به واحدهای متوالی تجزیه کند. اگر در زبانی جای تکیه ثابت باشد (در آغاز یا پایان واژه)، تکیه نقش «مرزنمایی» (demacrative) دارد اما در زبان‌هایی که جای تکیه از قبل مشخص نیست، نقش تکیه فقط برجسته‌سای (calminative) است.
برخی، تکیه را در فارسی مرزنما می‌دانند و برخی دیگر برخلاف این می‌اندیشند.

۵۵۰- * برای توضیح نقش تباین‌دهندگی یا مرزنمایی تکیه می‌توان لهجه‌ی یزدی را مثال آورد. از مهم‌ترین ویژگی‌های لهجه‌ی یزدی این است که تکیه بر روی اولین هجای واژه‌های اصلی جمله‌های این زبان قرار می‌گیرد و تقریباً به تعداد واژه‌های اصلی آن در هر جمله، تکیه هست: «' دیروز ' حسن ' خودش را به 'کوچه‌ی 'علی چپ 'زده بود.»

۵۵۱- بدیهی است این نشانه‌ی لهجه‌ای در مناطقی که رواج دارد، می‌تواند خطوط مرزی این لهجه‌ی فارسی را با سایر لهجه‌های آن مثل اصفهانی، کاشانی و ... مشخص کند. لذا این‌گونه نشانه‌ها را نشانه‌های مرزنما (demacration) برای محدوده‌های لهجه‌ای نام نهاده‌اند. ناگفته نماند که این ویژگی - قرار دادن تکیه برای اولین هجای تمام واژه‌های اصلی مثل اسم، صفت، فعل و قید - در زبان مردم «چک» نیز وجود دارد.

۵۵۲- ج) نقش صرفی: تکیه در زبان‌هایی نقش صرفی دارد که تغییر جای آن، مقوله‌یِ دستوریِ واژه را عوض کند.
مثال: بزن (امر مفرد) / دستِ بزن (صفت فاعلی) نترس (فعل نهی) / سرِ نترس (صفت)
روزی (= رزق = اسم) / روزی (= یک روز = قید) بهاره (اسم خاص) / بهاره (بهار است = جمله‌ی اسنادی)

۵۵۳- د) نقش نحوی: تکیه در زبان فارسی نقش نحوی نیز می‌گیرد. به این‌صورت که اگر تکیه‌ی اسم را - که معمولاً روی هجای آخر است - به هجای اول بیاوریم، اسم نقش دیگری می‌پذیرد.

۵۵۴- مثال: هوشنگ آمد: } اسمی که نقش نهادی دارد. ۱ جمله
مثال: هُوشنگ! آمد: } اسمی که نقش ندایی دارد. ۲ جمله

در این‌گونه موارد علاوه بر تکیه، واحدهای زبرزنجیری دیگر مانند آهنگ و درنگ نیز در نقش نحوی تأثیر دارند.

۵۵۵- هـ) نقش تأکیدی: این نقش معمولاً بر عهده‌ی تکیه‌ی جمله است؛ یعنی با تغییر جای تکیه در جمله، جزیی را که باید مورد تأکید قرار گیرد، مشخّص می‌کند و مفهوم مورد نظر جمله را تغییر می‌دهد.

۵۵۶- مثال: برای تأکید اجزای مختلف در یک جمله:
دیروز من صد تومان به تو دادم. (باز هم امروز می‌خواهی؟)
دیروز من صد تومان به تو دادم. (نه دیگری)
دیروز من صد تومان به تو دادم. (نه کم‌تر نه بیش‌تر)
دیروز من صد تومان به تو دادم. (نه به کس دیگر)
دیروز من صد تومان به تو دادم. (دیگر چه می‌خواهی؟)

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۵۵۷- **نکته:** بهتر است این نوع تکیه را «تکیه‌ی واژه‌ای» بنامیم تا با تکیه‌های هجا اشتباه نشود. جای بحث درباره‌ی گونه‌ی تکیه‌ها در نظام معنایی زبان است. در این موارد علاوه بر تکیه، دیگر واحدهای زبرزنجیری چون آهنگ و درنگ نیز در تغییر معنا دخالت دارند.

۵۵۸- و) نقش عاطفی یا تأثیری: این نقش معمولاً بر عهده‌ی آهنگ است اما در فارسی تغییر جای تکیه‌ی بعضی از واژه‌ها نیز به آن‌ها نقش عاطفی می‌بخشد؛ برای مثال، در پاسخ عادی، تکیه‌ی «بله» روی هجای اول است اما انتقال تکیه به هجای آخر - همراه با تغییر آهنگ - نشانه‌ی عتاب و ناراحتی است.

۵۵۹- **۳- درنگ یا مکث** (juncture): یکی دیگر از واحدهای زبرزنجیری «درنگ» است. درنگ باعث انتقال آسان معنا به مخاطب یا دریافت درست معنای یک جمله از سوی مخاطب می‌شود. به عبارت دیگر، درنگ از عناصر ممیّز معنایی و معادل یک سکوت کوتاه است؛ برای مثال، هنگام گفتن عبارت «نرفتم»، اگر پس از «نَ»، درنگ بیاید یا نیاید، دو معنای کاملاً متفاوت از آن دریافت می‌شود: نرفتم. / نه رفتم.

(+) (-)

۵۶۰- اغلب فعل‌ها را می‌توان با رعایت درنگ از حالت منفی به حالت مثبت درآورد. هرچند درنگ نیز مانند دیگر واحدهای زبرزنجیری در مرزنمایی آن به اندازه‌ی دیگر امکانات زبرزنجیری نیست.

۵۶۱- زیرا:

اولاً: دقیقاً نمی‌توان تعیین کرد که تا چه میزان باید درنگ نمود.

ثانیاً: در عمل، درنگ همیشه رعایت نمی‌شود؛ بی‌آن‌که این عدم رعایت غالباً موجب تغییر معنا شود یا در ارتباط خللی پیش آورد.

ثالثاً: استفاده از درنگ به وضع روحی (اندوه، شادی و ...) یا جسمی (گرفتگی صدا، پیری و ...) گوینده بستگی دارد و لزوماً تابع شرایط زمان نیست. به همین دلیل همیشه برای تصریح نقش درنگ، از دیگر واحدهای زبرزنجیری مانند آهنگ یا تکیه استفاده می‌شود. زبان‌ها نیز در عمل می‌کوشند تا از موارد کاربرد درنگ برای ایجاد تمایز معنایی بکاهند.

۵۶۲- درنگ انواع گوناگونی دارد:

الف) درنگ بین جمله‌ای

ب) درنگ بین گروهی (مرزنمای نقشی)

ج) درنگ بین واژه‌ای

۵۶۳- الف) درنگ بین جمله‌ای: غالباً بین جمله‌های مستقل ساده و در جمله‌های مرکب، بعد از جمله‌ی وابسته (پیرو) درنگ لازم است. در نوشتار، لزوم این درنگ را با علامت ویرگول نشان می‌دهند.

مستقل ساده: در مثنوی، هم هیاهوی خاموش ابر و نسیم را می‌توان شنید' هم صدای نفس گیاه را می‌توان احساس کرد.

مرکّب: دنیایی که وصف آن در مثنوی آمده است'، دنیای روح است.

Nomreyar.com | وبسایت آموزشی نمره یار

۵۶۴- ب) درنگ بین گروهی (مرزنمای نقشی): این درنگ در پایان گروه‌های مختلف جمله می‌آید و بیان‌گر نقش‌های نحوی متفاوت آن‌ها است.
مثال: درون‌مایه' فکر اصلی و مسلّط ' بر هر اثر ادبی' است'.
در کتاب درسی این نوع درنگ با عنوان «درنگ پایان واژه‌ای» آمده است ولی چنین اصطلاحی دقیق و درست نیست ؛ زیرا این تلقّی را ایجاد می‌کند که باید پس از هر واژه درنگ نمود. مثلاً جمله‌ی بالا این‌گونه خوانده شود:
درون‌مایه' فکر' اصلی' و مسلّط' بر هر اثر' ادبی' است'.
امّا ملاک ما در امتحانات، کتاب است.

۵۶۵- ج) درنگ پایان واژه‌ای: هرگاه دو تکواژ در یک جمله به گونه‌ای در کنار هم قرار گیرند که هم‌نشینی آن‌ها تصوّر «واژه‌ی مرکّب» یا «گروه اسمی» را در ذهن ایجاد کند، در این حالت بین دو تکواژ درنگ می‌کنیم که به آن «درنگ میان واژه‌ای» می‌گویند.
مثال: ما همه' کار می‌کنیم.
نه' بابا این‌طورها هم نیست.
کتاب' دوستی خوب است.

۵۶۶- حال اگر بخواهیم دو تکواژ در ساختمان یک واژه یا یک گروه اسمی به‌کار روند، باید محل درنگ را از بین تکواژها به پایان واژه‌ی مرکّب یا گروه اسمی منتقل کنیم.
مثال: ما همه کار' می‌کنیم.
نه بابا' این طورها هم نیست.
کتاب دوستی' خوب است.

۵۶۷- **۴- امتداد یا کمیّت** (lenght,duration): امتداد یعنی مدت زمانی که ارتعاش صوت ادامه می‌یابد؛ بنابراین ممکن است دو صوت در شدّت و زیر و بمی یکسان باشند ولی یکی از آن‌ها طولانی‌تر ادا شود. همین اختلاف کشش صوت در بعضی از زبان‌ها می‌تواند تمایز معنایی ایجاد کند.

۵۶۸- برای مثال، در زبان انگلیسی تفاوت معنایی دو واژه‌ی «sheep» (گوسفند) و «ship» (کشتی) در کشش مصوّتِ یکی از آن‌ها است.

۵۶۹- **نکته:** در فارسی اغلب حاصل‌مصدرها با کشش ادا می‌شوند که با حذف کشش، به جمله‌ی اسنادی تبدیل می‌شوند:
خوبی (خوب بودن) ← خوبی (خوب هستی)

۵۷۰- **۵- طنین یا زنگ** (timbre): مجموعه‌ی خصوصیّات فرعی صوت که با خصوصیّات اصلی آن درمی‌آمیزد، زنگ یا طنین خوانده می‌شود.
اگر دو صوت که از حیث شدّت، ارتفاع و امتداد یکسان‌اند، از دو ساز گوناگون شنیده شوند یا از دو دهان بیرون آیند، طنین آن‌ها متفاوت خواهد بود.

۵۷۱- شدّت: شدّت هر صوت عبارت است از سرعت و تعداد ارتعاشات آن در واحد زمان.

۵۷۲- لازم به ذکر است که ویژگی امتداد (کمیّت) و طنین (زنگ) در کتاب درسی نیامده است.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۵۷۳- «بیاموزیم» درس ۴
به جمله‌های زیر دقت کنید:
الف) بی‌شک آنان که خوب می‌نویسند، کسانی هستند که خوب مطالعه کرده‌اند.
ب) بی‌شک قطره قطره‌ی باران و دانه دانه‌ی برف از ابرهای آسمان فرومی‌ریزند.

۵۷۴- می‌دانیم کلمه‌ی «بی‌شک» قید تأکید است و به کار بردن آن در مثال «الف» ضروری و بجا است؛ زیرا با استفاده از آن می‌خواهیم به خواننده‌ی مطلب خود اطمینان دهیم تا کسی اهل مطالعه نباشد، در نوشتن موفق نخواهد بود.

۵۷۵- مثال «ب» که پیام آن بدیهی و آشکار است، به قید تأکید نیاز ندارد؛ بنابراین هنگام نوشتن باید مواظب باشیم کلماتی مانند: قطعاً، بی‌تردید، بی‌گمان، جدّاً، حقیقتاً، به درستی که و... را در جایگاه مناسب آن‌ها به کار ببریم.

۵۷۶- در جملات زیر جایگاه مناسب آن‌ها را می‌بینیم:
* قطعاً حضور مشاور، مدیریت شرکت را تقویت می‌کند.
* خانواده‌ها بدون تردید در پرورش استعدادهای فرزندان خود مؤثرند.

۵۷۷- **مرجع‌شناسی**
برای انجام دادن هرگونه پژوهش، ابتدا باید منابع آن را بشناسیم. این مراجع، گوناگون و متنوع‌اند. اینک به اختصار با برخی از این منابع پژوهشی آشنا می‌شویم.

۵۷۸- **دایره‌المعارف یا دانش‌نامه**
دایره‌المعارف عنوان عمومی همه‌ی کتاب‌هایی است که حاوی زبده‌ای از همه‌ی رشته‌های علوم انسانی یا رشته‌ای معیّن هستند؛
مانند «احصاءالعلوم» اثر فارابی و «الفهرست» اثر ابن‌ندیم که نوعی دایره‌المعارف چند دانشی قدیم هستند.

۵۷۹- کوتاه‌ترین تعریفی که از دایره‌المعارف می‌توان یافت، این است:
«خلاصه‌ی مستند و قابل فهمی از مجموعه‌ی معارف بشری - در همه‌ی رشته‌های دانش انسانی یا در رشته‌ای معیّن - به ترتیب الفبایی...»

۵۸۰- دایره‌المعارف را «حاوی العلوم» و «فرهنگ علوم و فنون» نیز نامیده‌اند و در زبان‌های اروپایی «انسیکلوپدیا» (Encyclopedia) گویند.
تألیف دایره‌المعارف به شیوه‌ی نوین آن، ابتدا در قرن هفدهم میلادی در اروپا رواج یافت. این کار در ایران از پنجاه سال پیش با ترجمه‌ی «دایره‌المعارف اسلام» به کمک گروهی از دانشمندان آغاز شد.

۵۸۱- دایره‌المعارف‌های مهم فارسی:
الف) دایره‌المعارف فارسی: به سرپرستی دکتر غلامحسین مصاحب و با همکاری ۴۳ تن از نویسندگان در سه مجلد چاپ شد.
ویژگی‌های دایره‌المعارف فارسی:
دقت علمی، نوجویی، ابتکار و انتخاب واژگان فارسی.

Nomreyar.com | وبسایت آموزشی نمره یار

۵۸۲- ب) دانش‌نامه‌ی ایران و اسلام: تدوین این دانش‌نامه در سال ۱۳۵۴ زیر نظر «احسان یارشاطر» آغاز شد و بخشی از مقالات حرف «الف» آن به چاپ رسید. همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی این کار متوقّف شد اما پس از انقلاب در خارج از کشور کار تدوین و تکمیل آن ادامه یافت.
محتوا ← شامل اطلاعات فشرده‌ای در تاریخ و فرهنگ و تمدن ایران و جامعه‌ی اسلامی از کهن‌ترین ایام تا عصر حاضر است.

۵۸۳- ج) دانش‌نامه‌ی جهان اسلام:
گروهی از علما و دانشمندان در بنیاد دایره‌المعارف فارسی در سال ۱۳۶۲ به دعوت حضرت آیت‌الله خامنه‌ای کار تدوین و تألیف این دانش‌نامه را از حرف «ب» آغاز کردند.
موضوع عمده: مقالات ایران، اسلام و ادب فارسی
منابع مورد استفاده: دایره‌المعارف اسلام، دایره‌المعارف ایرانیکا و ...
ویژگی‌ها: دقت علمی، کوتاهی و فشردگی مقالات، ویرایش ادبی و علمی.

۵۸۴- د) دایره‌المعارف بزرگ اسلامی:
مرکز دایره‌المعارف اسلامی در سال ۱۳۶۲ در تهران تأسیس شد. هم اکنون متخصّصان و محقّقان رشته‌های مختلف علمی در این مرکز، دست‌اندرکار تدوین بخش «الف» به دو زبان فارسی و عربی هستند.

۵۸۵- **ویژگی‌های دایره‌المعارف‌ها:**
الف) تفاوت اساسی دایره‌المعارف‌ها با لغت‌نامه‌ها در این است که لغت‌نامه اساساً ناظر به لغات است و حال آنکه دایره‌المعارف ناظر به اطّلاعاتی در باب موضوعات مختلف و بحث کمابیش مختصری از آنهاست.

۵۸۶- ب) دایره‌المعارف‌ها - و در مجموع کتاب‌های مرجع - نوعاً جزء کتاب‌هایی نیستند که کسی به قصد فراگیری دانش‌های خاصی آنها را از آغاز تا پایان بخواند بلکه هدف هر دایره‌المعارفی این است که محقّق یا خواننده‌ی عادی بدون اتلاف وقت، اطّلاعاتی درباره‌ی عنوان مورد نظر خویش در آن بیابد.

۵۸۷- ج) دانشمندان و نویسندگان با درج نام خود در پایان مقالاتی که در دایره‌المعارف‌ها می‌نویسند، مسئولیت صحّت مطالب عرضه شده را برعهده می‌گیرند و تمام منابع و مآخذ معتبر مربوط به موضوع را به خواننده معرّفی می‌کنند.
به همین جهت موضوعاتی که در دایره‌المعارف‌ها عرضه می‌شود باید دقیق، قابل اعتماد، منحصر به واقعیّات و خالی از عبارت‌پردازی و لقب‌سازی بوده و بر نظمی منطقی استوار باشند.

۵۸۸- **انواع دایره‌المعارف‌ها:**
الف) دایره‌المعارف اختصاصی: که در آن مقالاتی مربوط به موضوعی واحد به تفصیل نوشته می‌شود؛
مانند: دانش‌نامه‌ی ایران و اسلام، دایره‌المعارف تشیّع.
ب) دایره‌المعارف عمومی: که دربردارنده‌ی مطالبی کلّی در حوزه‌ی تمام معارف بشری است، مانند: دایره‌المعارف فارسی دکتر مصاحب.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۵۸۹- **تاریخچه‌ی مختصر دایره‌المعارف نویسی**
دایره‌المعارف‌نویسی یا گرد آوردن معلومات بشری در یک مجموعه، تازگی ندارد.
در قرن پنجم میلادی شخصی به نام «مارسیانوس کاپلا» معلومات آن روز بشر را که در حوزه‌ی هفت علم بود در یک مجلّد مورد بحث قرار داد.
آن هفت علم عبارت بودند از: صرف نحو، موسیقی، نجوم، هندسه، جدل، معانی و بیان و حساب.
در قرون بعد نیز افرادی چون ایزیدور، سالمن (سلیمان) و «ونسان دوبووه» به تألیف آثاری در این زمینه پرداختند.

۵۹۰- در آغاز قرن هفدهم میلادی جدّیّت بیشتری در این باره مبذول گشت؛ چنانکه در سال ۱۶۲۰ م. پروفسور «مارتیا مارتن» دایره‌المعارف کاملی را طرح‌ریزی کرد.
هانری آلستد در سال ۱۶۲۰ م. دایره‌المعارفی در هفت جلد منتشر نمود. در قرون بعد نیز این امر در کشورهای مختلف اروپایی ادامه یافت.

۵۹۱- فکر نوشتن دایره‌المعارف در اسلام و ایران ظاهراً از اواخر قرن سوم پیدا شده است. از دایره‌المعارف‌های مربوط به پیش از اسلام می‌توان «دینکرد» و «بندهشن» را نام برد. شاید «رسایل اخوان الصّفا» را نیز بتوان جزء دایره‌المعارف‌های اختصاصی به شمار آورد.

۵۹۲- «الفهرست» ابن‌ندیم، «احصاء العلوم» فارابی، «جامع‌العلوم» امام فخررازی معروف به ستّینی، «درّهُ التّاج» قطب‌الدین محمود شیرازی، «نفایس الفنون» محمدبن محمود آملی و «کشّاف اصطلاحات الفنون» تهانوی از دایره‌المعارف‌های اسلامی هستند.

۵۹۳- در اسلام دایره‌المعارف‌هایی که با همین نام تدوین شده‌اند، به قرن سیزدهم و چهاردهم هجری مربوط می‌شوند؛ مانند: دایره‌المعارف بُستانی و دایره‌المعارف فرید وَجدی.

۵۹۴- در ایران دایره‌المعارف‌نویسی به شیوه‌ی نو از حدود پنجاه شصت سال پیش (۱۳۲۷ ش.) با ترجمه‌ی دانش‌نامه‌ی ایران و اسلام هلند به کمک گروهی از دانشمندان آغاز شد و سپس دایره‌المعارف‌های دیگری نیز به این مجموعه اضافه شد که پیش از این از آنها نام برده شد.

۵۹۵- **سرگذشت نامه‌ها**
سرگذشت نامه‌ها کتاب‌هایی است که در آن‌ها شرح حال دانشمندان و بزرگان بیان می‌شود.

۵۹۶- الف) معجم‌الادبا: نام اصلی این کتاب «ارشاد الاریب الی معرفه الادیب» است که به معجم‌الادبا یا طبقات الادبا معروف شده و آن مشتمل است بر اخبار نحویان و لغویان و قرّا و علمای اخبار و انساب و نویسندگان و هر که تا زمان مؤلّف - یعنی یاقوت حموی در اوایل قرن هفتم - در ادب، تصنیفی کرده است. این کتاب با رعایت نظم الفبایی تنظیم شده است.

۵۹۷- ب) الاعلام: (قاموس تراجم لأ شُهر الرّجال و النّساء من العرب و المستغربین و المستشرقین):
موضوع این کتاب چنان که از نامش پیداست، شرح حال مردان و زنان مشهور از غرب و مستغرب و مستشرق است.

۵۹۸- مؤلّف آن روزنامه‌نویس و نویسنده‌ی دمشقی، خیرالدّین زِرِکلی، چندین روزنامه و مجله در دمشق و قاهره تأسیس کرد. وی به هنگام تسلط فرانسویان بر سوریه محکوم به اعدام شد؛ پس به حجاز گریخت و تابعیّت آنجا را پذیرفت و در دستگاه آل‌سعود به مناصب مهم رسید.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۵۹۹- ج) ریحانه‌الادب: عنوان کامل این کتاب ریحانه‌الادب فی‌تراجم المعروفین بالکُنیه و اللّقب و مؤلّف آن محمدعلی مدرس خیابانی است. این کتاب یک مقدمه و پنج باب و یک پایان دارد.

۶۰۰- باب اول شرح حال معروفین به «لقب» است؛ مانند: «آباده‌ای» و «چلپی» و .... چهارباب دیگر در ترجمه‌ی حال اشخاصی است که نامشان مصدّر به لفظ «ابن»، «اب»، «ام» یا «بنت» است. بعضی خانواده‌ی معروف به «بنی‌فلان» یا «آل فلان» نیز در ذیل همان چهارباب آخر معرفی شده‌اند.

۶۰۱- **د) تاریخ رجال ایران:**
در این کتاب شرح زندگی کسانی آمده است که در دوره‌ی قاجاریه در زمینه‌های سیاسی، فرهنگی، ابدی، دینی و ... مؤثر بوده‌اند و در ایجاد انقلاب مشروطه و حوادث بعد از آن نقشی ایفا نموده‌اند.
این کتاب تألیف مهدی بامداد است.

۶۰۲- هـ) چشمه‌ی روشن: در این کتاب نویسنده به معرفی بالغ بر هفتاد شاعر گذشته و امروز ایران پرداخته است و در هر فصل کتاب - که به یک شاعر اختصاص دارد - یک اثر خوب و برجسته‌ی او را مطرح کرده و به نقد و بررسی آن پرداخته است. داوری مؤلّف در این اثر، منصفانه و به دوری از افراط و تفریط است.

۶۰۳- و) زندگینامه‌ی علمی دانشوران:
این کتاب به پیشنهاد و سرپرستی احمد بیرشک ترجمه‌ای است از کتابی به زبان انگلیسی در ۱۸ جلد. در این کتاب سرگذشت حدود پنج هزار عالم و دانشمند فیزیکدان، شیمی‌دان، ریاضی‌دان، ستاره‌شناس، زیست‌شناس، زمین‌شناس و ... آمده است و مترجمان زیادی تاکنون چند جلد از آن را ترجمه کرده‌اند.

۶۰۴- ز) تذکره‌های فارسی (مثل لباب‌الألباب عوفی، تذکره‌الاولیاء عطار، نفحات الأنس جامی و ...)

۶۰۵- ۱ - تذکره‌های شاعران به زبان فارسی:
الف) تذکره‌های عمومی:

خلاصه‌الاشعار ←(مولف)← تقی‌الدین محمد کاشانی

عرفات‌العاشقین ←(مولف)← تقی‌الدین محمد بلیانی

ریاض‌الشّعرا ←(مولف)← واله‌ی داغستانی

لباب‌الالباب ←(مولف)← نورالدین عوفی‌بخارایی

۶۰۶- تذکره‌الشّعرا ←(مولف)← دولتشاه سمرقندی

هفت اقلیم ←(مولف)← امین احمد رازی

آتشکده‌ی آذر ←(مولف)← لطفعلی بیگ‌آذر بیگدلی

مجمع‌الفصحاء ←(مولف)← رضا قلی خان هدایت

۶۰۷- سخن و سخنوران ←(مولف) بدیع‌الزّمان فروزانفر
شعرالعجم ←(مولف) شبلی نعمانی
تذکره‌ی روزروشن ←(مولف) محمدمظفر حسین
خزانه‌ی عامره ←(مولف) غلامعلی آزاد

۶۰۸- مرآت الخیال ←(مولف) شیرعلی خان‌لودی
نتایج‌الافکار ←(مولف) محمد قدرت‌الله
تاریخ نظم و نثر در ایران و در نثر فارسی ←(مولف) سعید نفیسی

۶۰۹- ب) تذکره‌های عصری
مجالس النّفائس ←(مولف) امیر علیشیر نوایی (قرن نهم)
تحفه‌ی سامی ←(مولف) سام میرزای صفوی
تذکره‌ی حزین ←(مولف) محمدعلی حزین لاهیجی

۶۱۰- تذکره‌ی نصرآبادی ←(مولف) محمدطاهر نصرآبادی
حدیقه‌الشعرا ←(مولف) میرزا احمد دیوان‌بیگی
سخنوران نامی معاصر ←(مولف) سیدمحمدباقر برقعی
تذکره‌ی شعرای معاصر ←(مولف) سیدعبدالحمید خلخالی

۶۱۱- ج) تذکره‌های محلی:
دانشمندان آذربایجان ←(مولف) محمدعلی تربیت
دانشمندان و سخن‌سرایان فارس ←(مولف) سیدمحمدحسین رکن‌زاده
بزرگان و سخن‌سرایان همدان ←(مولف) مهدی درخشان

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۶۱۲- د) تذکره‌های طبقات معین:

از رابعه تا پروین ←(مولف) کشاورز صدر

زنان سخنور ←(مولف) علی‌اکبر مشیر سلیمی

خیرات حسان ←(مولف) محمدحسن خان اعتمادالسّلطنه

جواهر العجایب ←(مولف) فخری هروی

۶۱۳- هـ) تذکره‌های عمومی:

تذکره‌ی میخانه ←(مولف) ملا عبدالنبّی قزوینی

تذکره‌ی پیمانه ←(مولف) احمد گلچین‌معانی

۶۱۴- ۲ - تذکره‌های شاعران به زبان عربی:

الاغانی

یتیمه‌الدّهر

دمیه‌القصر

معجم‌الادباء

۶۱۵- **منابع فرعی**

(فهرست‌ها، کتاب‌شناسی‌ها، چکیده‌ها)

از جمله منابع مهم رابط در امر تحقیق، فهرست مقالات و کتاب‌شناسی و چکیده‌ها هستند که فهرست تمامی کتاب‌ها و مقالات به صورت موضوعی یا الفبایی در آنها درج شده‌اند.

۶۱۶- **مهم‌ترین فهرست‌ها و کتاب‌شناسی‌ها**

الف) «نمایه»:

ماهنامه‌ای است که وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی هر ماه فهرست کامل مقالات و کتاب‌های تازه را در آن منتشر می‌کند. به غیر از نمایه، وزارت ارشاد مجموعه‌های «کتاب هفته» و «کتاب ماه» را نیز منتشر می‌کند.

۶۱۷- **ب) فهرست کتاب‌های چاپی فارسی:**

تألیف «خان بابا مشار» که تمامی کتاب‌های چاپ شده را تا سال ۱۳۴۵ دربرمی‌گیرد.

شیوه‌ی تنظیم: به ترتیب حروف الفبایی

۶۱۸- **ج) فهرست مقالات فارسی:**

تألیف «ایرج افشار» که تاکنون پنج جلد آن چاپ شده است. این مجموعه، مقالات چاپی مطبوعات کشور را از سال ۱۳۳۹ تا ۱۳۷۰ شامل می‌شود.

شیوه‌ی تنظیم: موضوعی

۶۱۹- **د) کتاب‌شناسی توصیفی کودکان نوجوانان:**

شامل سه جلد که اختصاص دارد به کتاب‌های منتشر شده برای کودکان و نوجوانان (از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۷۱) که کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان آن را چاپ نموده است.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۶۲۰- **منابع دیداری و شنیداری:**
مانند نوارهای صوتی، لوح‌های فشرده (دیسک)، نوارهای فیلم، عکس و اسلاید، میکروفیلم و رایانه که سرعت و دقّت پژوهش‌ها را افزایش می‌دهند.

۶۲۱- * در کتابخانه‌های معتبر برای حفاظت از اسناد مهم چاپی و خطی از آنها عکسبرداری می‌کنند و عکس‌ها را روی نوارهای کوچکی در اختیار محقّقان قرار می‌دهند که به آنها «میکروفیلم» می‌گویند.

۶۲۲- * علاوه بر کتاب‌شناسی‌های عام، کتاب‌شناسی‌های خاص نیز وجود دارند که تنها به یک موضوع واحد می‌پردازند:
مانند: الف) کتاب‌شناسی فیزیک اثر فریده عصّاره.
ب) کتاب‌شناسی توصیفی روان‌شناسی اثر حسین احدی.
ج) کتاب‌شناسی حقوق اثر حمید مقدم‌فر.
د) کتاب‌نامه‌ی مولوی اثر صدیق بهزادی.

۶۲۳- **قواعد ترکیب**
برای سهولت فراگیری در مطالعه‌ی زبان، آن را در سطوح سه‌گانه‌ی واج‌شناسی، دستور زبان و معناشناسی مورد مطالعه قرار می‌دهند.
* واج (phoneme): هریک از آواهای متمایزکننده‌ی معنی در زبان، «واج» نامیده می‌شود.

۶۲۴- * «واج» عبارت است از کوچک‌ترین واحد صوتی یک زبان که اندام‌های گفتار گویندگان آن زبان، امکان تلفّظ آن را در اختیار گویشوران آن قرار می‌دهد.

۶۲۵- * واج به تنهایی معنا ندارد ولی تمایز معنایی ایجاد می‌کند و یک واژه را به واژه‌ای دیگر تبدیل می‌سازد؛ مثال: سَر - سِر - سُر - سار - سیر - سور.
آن‌چه باعث تمایز معنایی شش واژه‌ی بالا شده، تغییر آوای دوّم هر واژه است. پس هریک از این آواها یک واج به شمار می‌رود.

۶۲۶- زبان‌شناسان برای نشان دادن تمایز معنایی بین واژه‌ها یا به‌دست آوردن تعداد واج‌های یک زبان از واژه‌هایی استفاده می‌کنند که اختلاف آن‌ها تنها در یک آوا (صوت) باشد؛
مثل: مَرد، سرد / نام، نیم / نام، نان
این واژه‌ها دوبه‌دو کم‌ترین اختلاف را با هم دارند، به همین سبب زبان‌شناسان آن‌ها را «زوج‌ها یا جفت‌های کمینه» می‌نامند.

۶۲۷- **تفاوت واج و حرف**
«واج» کوچک‌ترین واحد ملفوظ و گفتاری زبان است و صورت گفتاری زبان با صورت نوشتاری آن اندکی تفاوت دارد.
کوچک‌ترین واحد نوشتاری زبان «حرف» نامیده می‌شود؛ بنابراین حرف گونه‌ی نوشتاری واج است، به عبارت دیگر «حرف» به اعتبار خط است و «واج» به اعتبار زبان.

۶۲۸- یک واج الزاماً معادل یک حرف نیست؛ مثلاً گویندگان زبان فارسی یک واجگاه تلفّظِ واج /h/ دارند ولی این واج در نوشتن دو علامت دارد که عبارت‌اند از «هـ» و «ح» که هریک از آن‌ها یک حرف نامیده می‌شود.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۶۲۹- برای مثال چهار شکل (حرف) «ز - ذ - ض ظ» در فارسی یکسان تلفّظ می‌شود در حالی‌که چهار حرف متفاوت است. هم‌چنین است حرف‌های «س - ث - ص» که هر سه، گونه‌ی نوشتاری یک واج /s/ در زبان فارسی هستند. یکی از دلایل غلطهای املایی نوآموزان، همین یکسان تلفّظ شدن حرف‌های گوناگون است: صواب / ثواب - غدیر / قدیر

۶۳۰- زبان‌شناسان هنگام نوشتن واج‌ها با حروف الفبا، آن‌ها را در این نشانه / / قرار می‌دهند تا از حروف معمولی در نوشتار عادی بازشناخته شوند. حروف معمولی را هم عموماً درون علامت « » می‌آورند.

۶۳۱- * بین حروف الفبا در نوشتار و واج‌های زبان در گفتار رابطه‌ی یک‌به‌یک وجود ندارد، زیرا نوشتار بر اثر تحوّلات تاریخی زبان از گفتار فاصله گرفته است. به این دلیل، گاه به ازای یک واج، دو یا چند حرف در نوشتار وجود دارد.

۶۳۲- * گاه ممکن است در یک زبان برای واج معیّنی، هیچ حرف مشخّصی در نوشتار آن زبان وجود نداشته باشد در نتیجه اگر بخواهند آن واج را در نوشتار نشان دهند، باید فکر دیگری بکنند چنان‌که برای واج دوّم در واژه‌ی «رفت»، هیچ حرفی در الفبای فارسی نداریم؛ ناگزیر اگر بخواهیم آن را در نوشتار نشان بدهیم، باید از نشانه‌ی حرکتی / ـَـ/ استفاده کنیم تا با «رُفت» اشتباه نشود.

۶۳۳- تعداد واج‌ها در زبان‌های گوناگون متفاوت است؛ مثلاً زبان فارسی ۲۹ واج دارد که به ۶ مصوّت و ۲۳ صامت تقسیم می‌شود.
پس واج‌ها به دو دسته‌ی مصوّت (واکه) vowel و صامت (همخوان) consonant تقسیم می‌شوند.

۶۳۴- **صامت**
به آن دسته از اصوات گفتار که در ادای آن‌ها جریان هوا پس از عبور از تار آواها در نقطه‌ای از حفره‌ی دهان در فاصله‌ی میان گلو و لب‌ها با مانعی برخورد کرده و در برابر آن سدّی ایجاد شود یا با فشار از تنگنایی بگذرد و یا مسیر حرکتش تغییر کند، صامت گویند.

۶۳۵- به عبارت دیگر وضعیت حفره‌ی دهان و اندام‌های گفتار پس از عبور هوای بازدم از حنجره و قبل از خروج آن از لب‌ها تغییر یابد و در نتیجه آوای تازه‌ای بدان افزوده گردد، صوت پدید آمده را صامت یا همخوان (consonant) می‌نامند.

۶۳۶- **مصوّت**
صوتی که در حنجره به کمک لرزش تار آواها ایجاد می‌شود، اگر در گذار خود از اندام‌های گویایی به مانعی برنخورد که در نتیجه‌ی آن آوای تازه‌ای بدان افزوده شود و وضعیت حفره‌ی دهان از هنگامی‌که هوای بازدم با تار آواها برخورد می‌کند تا خروج آن از دهان به یک شکل حفظ شود، این صورت را مصوّت یا واکه (vowel) می‌نامند.

۶۳۷- مصوّت‌ها بر دو نوع‌اند:
کوتاه (ـَ ، ـِ ، ـُ) بلند (ا ، ی ، و)

۶۳۸- **حروف الفبای فارسی (صوت نوشتاری زبان):**
الف، ب، پ، ت، ث، ج، چ، ح، خ، د، ذ، ر، ز، ژ، س، ش، ص، ض، ط ظ ع، غ، ف، ق، ک، گ، ل، م، ن، و، هـ ی، ء (همزه)

۶۳۹- **واج‌های زبان فارسی (صورت گفتاری زبان):**

ب / پ / ت ط / ث س ص / ج / چ / ح هـ / خ / د / ذ ز ض ظ / ر / ژ / ش / ع ء / غ ق / ف / ک / گ / ل / م / ن / و / ی.

َ ِ ُ ا ی و

۶۴۰- **هجا** (syllabe):

زبان‌شناسان تعریف‌های متعدّدی از هجا کرده‌اند. احتمالاً علّت اصلی این تعدّد و تعریف‌ها، اختلاف ساختمان هجا در زبان‌های مختلف و گوناگونی شیوه‌های تکوین هجا در زبان‌های متفاوت است.

۶۴۱- به‌طور کلّی می‌توان گفت هجا کوچک‌ترین مجموعه‌ی واجی است که از ترکیب چند واج حاصل می‌شود و می‌توان آن را در یک دم‌زدن، بی‌فاصله و قطع ادا کرد.

هر گفتاری از یک رشته هجاهای متوالی و پی‌درپی تشکیل می‌یابد. به عبارت دیگر، هجا کوچک‌ترین واحد آوایی مرکّب است.

۶۴۲- **تکواژ**

کوچک‌ترین واحد معنی‌دار یا دستوری زبان است. که یک تا چهار هجا دارد؛ مثال:

گِل (یک هجایی) / لاله (دوهجایی) / شقایق (سه هجایی) / اردیبهشت (چهار هجایی)

۶۴۳- **تفاوت تکواژ و هجا**

در بعضی از موارد، هجا و تکواژ مصادیق یکسان دارند؛ مثلاً:

ساخت‌های «بار»، «نام» و «ماست» که هم یک تکواژ هم یک هجا به‌شمار می‌روند؛

۶۴۴- البته هجا و تکواژ در بسیاری از موارد با هم تفاوت‌های اساسی دارند؛ از جمله:

۱- هجا لزوماً یک واحد معنی‌دار نیست ولی تکواژ کوچک‌ترین واحد معنی‌دار یا دستوری زبان است.

۶۴۵- ۲- تکواژ می‌تواند تنها از یک واج ساخته شود مانند کسره‌ی اضافه (ـِ) یا واو عطف (و): گُل و گلدان / گُلِ گلدان.

ولی هجا حداقل از دو واج (صامت + مصوّت) پدید می‌آید.

۶۴۶- واحدهای زبان به‌ترتیب عبارت‌اند از: واج ← تکواژ ← واژه ← گروه ← جمله ← جمله‌ی مستقل.

در هر مرحله از ساخت واحدهای زبانی، قواعد بسیار منظّم و دقیقی وجود دارد که تعیین می‌کند کدام واج‌ها یا تکواژها یا گروه‌ها می‌توانند در کنار هم قرار بگیرند که به آن «قواعد ترکیب» می‌گویند.

۶۴۷- این قواعد عبارت‌اند از: ۱- قواعد واجی ۲- قواعد هم‌نشینی ۳- قواعد نحوی
۴- قواعد معنایی ۵- قواعد کاربردی

۶۴۸- * برخی از خطاهایی که در گفتار صورت می‌گیرد، ناشی از نادیده گرفتن همین قواعد زبانی است.

لازم به ذکر است که این قاعده‌ها را کسی از پیش تعیین نکرده است بلکه آشنایی ذاتی هر اهل زبانی با زبان خودش، پیشاپیش او را از وجود چنین قاعده‌هایی آگاه می‌کند.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۶۴۹- **۱- قواعد واجی**

نخستین مرحله‌ی ترکیب و ساخت واحدهای زبانی مربوط به قواعد واجی می‌شود. قواعد واجی قواعدی است که مانع از اجتماع برخی واج‌ها در کنار هم می‌شود و اغلب به دو صورت زیر است:

۶۵۰- الف) عدم رعایت الگوهای هجایی:

بدین منظور که واج‌های زبان فارسی براساس الگوهای هجایی زیر در کنار هم قرار می‌گیرند:

۱- صامت + مصوّت: سه، مو، تا.

۲- صامت + مصوّت + صامت: آب، کار، دَر، تیر.

۳- صامت + مصوّت + صامت + صامت: راست، گفت، درد.

تولید واحدهایی از قبیل «شْجْدْ» و «فْرْدْ» غیرممکن است زیرا این واحدها تابع هیچ‌یک از الگوهای هجایی بالا نیستند.

۶۵۱- ب) واج‌هایی که واجگاه (مخرج = محلّ تلفّظ) مشترک یا نزدیک به هم دارند:

معمولاً نمی‌توانند بی‌فاصله در کنار هم قرار بگیرند گرچه از نظر قاعده‌ی الف درست باشند؛

۶۵۲- مثلاً واج‌های / ب، پ / یا / چ، ش / یا / ت، د / را نمی‌توان بی‌فاصله در کنار هم قرار داد چون واجگاه آن‌ها به هم نزدیک است. به عنوان مثال تکواژهایی مانند «پِچش»، «داگْکْ» و «وَتْدْ» هرچند طبق قاعده‌ی الف (الگوی ۳) ساخته شده‌اند اما به دلیل مشترک یا نزدیک بودن واجگاه آن‌ها، از نظر قواعد واجی نادرست می‌باشند.

۶۵۳- * واجگاه به دستگاه تولید صداها (واج‌ها)گفته می‌شود و شامل لب ها، دندان‌ها، لثه، کام، نای و ... است. برای مثال واج / د / زبانی - دندانی است زیرا از برخورد نوک زبان به پشت دندان‌های پیشین (جلو) ایجاد می‌گردد.

در آواشناسی سنّتی به واجگاه، «مخرج» می‌گویند.

۶۵۴- * در زبان فارسی هیچ واژه‌ای با مصوّت آغاز نمی‌شود. اوّلین واج هر هجا همیشه «صامت» و دوّمین واج هر هجا «مصوّت» است. پس کلماتی مانند اردک، آب، آتش، این و ... با همزه آغاز می شوند؛

مثلاً «اردک» = ۶ واج (ء / ـُ / ر / د / ـَ / ک) «آب» = ۳ واج (ء / ا / ب)

۶۵۵- * هر هجا فقط یک مصوّت دارد و آن الزاماً حرف دوّم هجا است؛ مثل: دَر (د ـَ ر) / کِشت (ک ـِ ش ت)

۶۵۶- * تعداد هجاهای یک واژه با تعداد مصوّت‌های آن برابر است؛

مثال: بَرادر ← بَ + را + دَر ← ۳ هجا ـَ ، ا ، ـَ ← ۳ مصوّت

کتابخانه ← کِ + تاب + خا + نِ ← ۴ هجا ـِ ، ا ، ا ، ـِ ← ۴ مصوّت

۶۵۷- * در هجاهای زبان فارسی، پس از مصوّت، بیش از دو صامت در کنار هم نمی‌آیند؛

مثل: کارد ، سرد ، دست

↓ ↓ ↓

۱ + رد ، ـَ + رد ، ـَ + ست

۶۵۸- * در واژه‌هایی چون «تمبْرْ» و «لوستْرْ» که پس از مصوّت، سه صامت آمده است، دو نوع فرآیند واجی رخ می‌دهد. در واژه‌ی «تمبر» با حذف صامت «ب» فرآیند واجی «کاهش» اتّفاق می‌افتد و در «لوستر» تجزیه‌ی هجایی پیش می‌آید و کلمه به دو هجا تقسیم می‌شود: لوس + تر، این واژه‌ها دخیل هستند و از زبان بیگانه وارد زبان فارسی شده‌اند ولی فارسی‌زبانان قواعد واجی خود را بر آن‌ها جاری می‌کنند.

۶۵۹- * واج سوّم هر هجا لزوماً صامت است؛
به عبارت دیگر، در فارسی هیچ‌گاه دو مصوّت (چه کوتاه چه بلند) پیاپی، در کنار هم نمی‌آیند.

۶۶۰- **۲- قواعد هم‌نشینی**
مرحله‌ی دوّم ترکیب و ساختن واحدهای زبانی، ساختن «گروه» از ترکیب تکواژها و واژه‌ها است که مربوط می‌گردد به قواعد هم‌نشینی. این قاعده به ما کمک می‌کند تا بتوانیم از ترکیب تکواژها و واژه‌های مناسب، گروه اسمی یا قیدی یا فعلی مناسب بسازیم.

۶۶۱- مثلاً به جای آن‌که بگوییم «پسرانه‌ی رستگاران دبیرستان غیرانتفاعی»، می‌گوییم «دبیرستان غیرانتفاعی پسرانه‌ی رستگاران» یا به جای آن‌که بگوییم «دلگشایی باغ عجب»، می‌گوییم «عجب باغ دلگشایی».

۶۶۲- چند مثال دیگر برای قواعد هم نشینی:
رازی فنّی مدرسه ← مدرسه‌ی فنّی رازی
کتاب دو هر زیبا ← هر دو کتاب زیبا
آباد زمین این ← این زمین آباد
آفتابی زیبای عینک ← عینک آفتابی زیبا (عینک زیبای آفتابی)
این جغرافیای نقشه ← این نقشه‌ی جغرافیا
آب و هوا خوش کوهستان ← کوهستان خوش آب و هوا

۶۶۳- قواعد هم‌نشینی در ساخت گروه‌های مختلف (اسمی، فعلی و ...) اعمال می‌شود. در ساختمان جمله - که از تعدادی گروه تشکیل می‌شود - گروه اسمی یکی از پرکاربردترین گروه‌ها به شمار می‌رود؛ زیرا اسم و وابسته‌های آن در جمله یا کلام می‌توانند در یکی از نقش‌های نحویِ نهاد، مفعول، مسند و ... ظاهر شوند.
با توجه به اهمیّت گروه اسمی در ساختمان جمله، به برخی از قواعد هم‌نشینی آن اشاره می‌شود.

۶۶۴- قواعد هم‌نشینی در گروه اسمی: گروه اسمی از یک اسم به عنوان هسته تشکیل می‌شود و می‌تواند یک یا چند وابسته داشته باشد. وابسته‌ها بر دو نوع‌اند: پیشین و پسین.
وابسته‌های پیشین غالباً پیش از هسته و وابسته‌های پسین بعد از هسته قرار می‌گیرند.

۶۶۵- این امر بیان‌گر یکی از مهم‌ترین قواعد هم‌نشینی در زبان فارسی است. دلیل رایج نبودن برخی از گروه‌های اسمی، عدم رعایت همین قاعده است؛ مثلاً گروه‌های اسمی «رازی فنّی مدرسه»، «کتاب هر دو» و «هر کوشا دانش‌آموز» در زبان معیار امروزی رایج نیستند؛ زیرا وابسته‌های پیشین و پسین در جای مناسب خود قرار نگرفته‌اند ولی گروه‌های اسمی «مدرسه‌ی فنّی رازی»، «هر دو کتاب» و «هر دانش‌آموز کوشا» رایج‌اند.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۶۶۶- از جمله قواعد هم‌نشینی در زبان فارسی می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:
۱- قواعد هم‌نشینی وابسته‌های پیشین با هسته:
الف) نزدیک‌ترین وابسته‌ی پیشین به هسته در گروه اسمی، شاخص است. این وابسته معمولاً با اسم های خاصّ انسان هم‌نشین می‌گردد؛ مانند: دکتر زرّین‌کوب / پروفسور حسابی / کدخدا علی

۶۶۷- در نمونه‌های بالا نمی‌توان گفت: دکتر مرد / پروفسور انسان / کدخدا برادر.
ب) هرگاه در گروه اسمی صفت شمارشی اصلی به کار رود، کاربرد ممیّز الزامی نیست؛
مانند: پنج کتاب ← پنج جلد کتاب
هر دو گروه اسمی رایج‌اند اما اگر از ممیّز استفاده شود، کاربرد صفت شمارشی اصلی یا مبهم الزامی است.

۶۶۸- مثال: پنج فروند هواپیما - چند فروند هواپیما، که نمی‌توان گفت: فروند هواپیما.
به عبارت دیگر، با وجود ممیّز، هم نشینی صفت شمارشی با آن در گروه اسمی ضروری است.

۶۶۹- ج) هم‌نشینی صفت ترتیبی با پسوند (ـُ مین) و ممیّز کاربرد اندک دارد و نمونه‌هایی چون: «دوّمین تخته قالی به فروش رفت.»، «پنجمین قطعه طلا پیدا شد.» و «سوّمین حلقه چاه ریزش کرد.» چندان رایج نیست.

۶۷۰- معمولاً در این‌گونه موارد، ممیّز با گرفتن نقش‌نمای اضافه به هسته‌ی گروه اسمی تبدیل می‌شود؛ مانند: دوّمین تخته‌ی قالی به فروش رفت. / سوّمین حلقه‌ی چاه ریزش کرد.

۶۷۱- **نکته‌ی ۱**: بعضی از گروه‌های اسمی در خارج از بافت جمله تابع قواعد هم‌نشینی‌اند اما در بافت جمله و در زبان معیار امروزی کاربرد چندانی ندارند.

۶۷۲- **نکته‌ی ۲**: گاه با حذف هسته‌ی گروه اسمی، ممیّز جایگاه آن را اشغال می‌کند. در این‌گونه موارد، ممیّز می‌تواند با صفت ترتیبی (ـُ مین) هم‌نشین گردد؛ مثال: دوّمین نفر وارد شد.

۶۷۳- د) در گروه اسمی، صفت عالی نمی‌تواند با ممیّز هم‌نشین شود؛
مثلاً نمی‌توان گفت: بهترین کیلو پرتقال / عالی‌ترین توپ پارچه

۶۷۴- هـ) هرگاه در گروه اسمی، صفت تعجّبی به عنوان وابسته‌ی پیشین به‌کار رود، امکان هم‌نشینی هیچ‌یک از وابسته‌های پیشین دیگر وجود ندارد؛ مثلاً در زبان فارسی امروز ترکیبات زیر را نمی‌توان ساخت:
کدام عجب باغ دلگشایی! این چه کتاب زیبایی! چه چهار گل خوش بویی!

۶۷۵- **نکته‌ی مهم**
اگر گفته شود «چه چهارراه شلوغی»، «چهارراه» یک اسم مرکّب است؛ در واقع چهار، صفت شمارشی پیشین نیست. («چهارراه» هسته است و «چه» صفت تعجّبی است.)

۶۷۶- و) صفت مبهم با صفت شمارشی (با ممیّز یا بدون آن) و صفت اشاره هم‌نشین می‌شود؛ مثال:
هر هشت تخته قالی به فروش رفت. (با ممیّز)
هر هشت نویسنده در کنفرانس شرکت داشتند. (بدون ممیّز)
این چند نویسنده برای ایران افتخار آفریدند.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۶۷۷- اما صفت مبهم با صفت پرسشی هم‌نشین نمی‌شود؛ مثال:

کدام هر شاعری می‌تواند چنین شعری بسراید؟ چند همه کس آمدند؟

۶۷۸- ز) صفت اشاره، دورترین وابسته‌ی پیشین به هسته است؛ مثال:

همین هشت قطعه طلا ارزش فراوانی دارد.

این چند نویسنده حقّ بزرگی به گردن ما دارند.

همین سرلشکر پاکروان از عوامل اختناق بود.

۶۷۹- **نکته**

صفت اشاره با صفت پرسشی همراه نمی‌شود؛ بنابراین، در جمله‌هایی مانند: «این کدام نویسنده بود که اثر ارزشمندی آفرید؟» یا «این چه حرفی است که شما می‌زنید؟»، واژه‌ی «این» نهاد است و «کدام نویسنده» و «چه حرفی» مسند هستند.

۶۸۰- ۲- قواعد هم‌نشینی وابسته‌های پسین در گروه اسمی

الف) نشانه‌ی جمع، نزدیک‌ترین وابسته‌ی پسین به هسته در گروه اسمی است؛ مثال:

- پرندگان خوش‌آواز بهار نغمه سر دادند.

نشانه‌ی جمع ← صفت بیانی ← مضاف‌الیه

- کلاس‌های پنجم ابتدایی

نشانه‌ی جمع ← صفت شمارشی ← مضاف‌الیه

۶۸۱- ب) هرگاه «ی نکره» و «نشانه‌ی جمع» با هم در گروه اسمی به عنوان وابسته‌ی پسین قرار گیرند، نشانه‌ی جمع بر «ی» نکره تقدّم دارد؛ مثال:

می‌گوییم ← کتاب‌هایی که تازه چاپ شده‌اند ...

نمی‌گوییم ← کتابی‌ها که تازه ...

۶۸۲- ج) هرگاه نشانه‌ی جمع و «ی» نکره و صفت بیانی - هر سه - با هم به عنوان وابسته‌های پسین گروه اسمی قرار گیرند، مضاف‌الیه نمی‌تواند بعد از آن‌ها به کار رود. مثال:

می‌گوییم ← دانشجویانی کوشا در دانشگاه تهران تحصیل می‌کنند.

نمی‌گوییم ← دانشجویان کوشای ایران در دانشگاه تهران تحصیل می‌کنند.

۶۸۳- د) اگر «ی» نکره و صفت بیانی به عنوان وابسته‌های پسین گروه اسمی به کار روند، «ی» نکره می‌تواند پیش یا پس از صفت بیانی بیاید. مثال: خوابی ترسناک دیدم. = خواب ترسناکی دیدم.

۶۸۴- هـ) در صورت کاربرد «ی» نکره و صفت شمارشی با پسوند (ـُ م)، «ی» نکره الزاماً پس از صفت شمارشی ترتیبی می‌آید. مثال:

می‌گوییم ← قرن هفتمی که ما درباره‌ی آن ...

نمی‌گوییم ← قرنی هفتم که ما درباره ی آن ...

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۶۸۵- هم‌نشینی «ی» نکره با مضافٌ‌الیه نیز همین‌گونه است؛ مثال:
می‌گوییم ← دیوار باغی خراب شد.
نمی‌گوییم ← دیواری باغ خراب شد.

۶۸۶- و) هم‌نشینی صفت بیانی و صفت شمارشی با پسوند (ـُ م) در زبان فارسی امروز کم‌کاربرد است؛ مثال:

نمونه‌های رایج	نمونه‌های غیررایج
درِ چوبیِ سوّم	آب روان سوّم
مرد دانای دوّم	غذای مانده‌ی دوّم
شیشه‌ی شکسته‌ی پنجم	میوه‌ی خوردنی پنجم

۶۸۷- **۳- قواعد نحوی**
مرحله‌ی سوّم «جمله‌سازی» است که مربوط می‌شود به قواعد نحوی. این قواعد سبب می‌شود تا ما قبل از تولید جمله‌ها آن را بررسی کنیم و در صورتی‌که مطابق معیارهای زبان باشد، به آن‌ها اجازه‌ی تولید دهیم؛ مثال:
ما به مدرسه می‌روم. ← غلط (عدم تطابق نهاد و فعل)
من به مدرسه می‌رویم. ← غلط (عدم تطابق نهاد و فعل)
من من را در آیینه دیدم. ← غلط

۶۸۸- * در این مرحله می‌دانیم که گروه‌ها تک‌تک و خارج از جمله درست و صحیح هستند (طبق قاعده‌ی هم‌نشینی) ولی از نظر نحوی (کنار هم قرار گرفتن برای ساخت جمله) صحیح نیستند.
* برای قرار گرفتن قواعد نحوی نیازی به مدرسه رفتن نیست بلکه هرکس این قواعد را در ذهن خود دارد و هنگام ساختن جمله‌ها از آن کمک می‌گیرد.

۶۸۹- **۴- قواعد معنایی**
قواعدی است که به ما کمک می‌کند تا جمله‌هایی با معنا بسازیم. این قواعد جمله را از نظر معنایی بررسی می‌کند و در صورتی به آن اجازه‌ی تولید می‌دهد که از دیدگاه معنایی درست باشد.

۶۹۰- مثال: «پرنده آسمان آبی را نشانده است.»، «کیفم با دلخوری مدادش را تراشید.»، «کتاب، پرنده را شکار کرد.»
جملات بالا از نظر قواعد واجی، هم‌نشینی و نحوی درست هستند اما از نظر معنایی نادرست می‌باشند.
همین‌طور است مثال‌های زیر:
«پرنده آسمان را با عینکش مسخره کرد.»، «کتاب غذا را با من صرف کرد.»

۶۹۱- **۵- قواعد کاربردی**
قواعدی است که به ما کمک می‌کند تا هر جمله‌ای را در موقعیّت و جایگاه خودش به کار ببریم.
در قواعد کاربردی معمولاً دو جمله به‌صورت پرسش و پاسخ ذکر می‌شود که پاسخ باید مربوط به پرسش باشد.

۶۹۲- به عبارت دیگر قواعد کاربردی برابر است با پاسخ بی‌ربط به یک پرسش.
مثال: اگر کسی از ما بپرسد: «چند صفحه نوشته‌ای؟» و ما در پاسخ بگوییم: «جنگ آغاز شده است.»
چند مثال دیگر: «دبیرستان شما در کدام خیابان است؟» ← «امروز برف می‌بارد.»
«ابوعلی سینا چند سال زیست کرد؟» ← «این رسم برادری نیست.»

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۶۹۳- **نامطابق‌های املایی**

در هر زبان بین نوشتار و گفتار بسیاری از واژه‌ها اختلاف و عدم تطابق وجود دارد. علت این امر، گذشت زمان و تفاوت بین لهجه‌های گوناگون یک زبان است. با قاطعیّت نمی‌توان گفت که اختلاف در تلفّظ و نوشتار واژه از چه زمانی آغاز شده و آیا هنگام وضع واژه بین آن‌ها هماهنگی بوده است یا خیر؛ زیرا پیدایش خط امری جدید است ولی وضع و قرارداد واژه تاریخ بسیار کهن‌تری دارد.

۶۹۴- می‌توان گفت از هنگام پیدایش خط این هماهنگی و مطابقت بین صورت گفتاری و صورت نوشتاری یک واژه رعایت می‌شده است.

چنان‌که زبان نوشتار به‌طور طبیعی معادل و مطابق با زبان گفتار است؛ به عبارت دیگر، شکل املایی کلمات تابع شکل آوایی (صوتی) آن‌ها است.

۶۹۵- دلیل این امر (هماهنگی بین صورت گفتاری و نوشتاری واژه از زمان پیدایش خط) فاصله‌ی عظیم تلفّظ امروزی بسیاری از واژه‌ها با تلفّظ کهن آن‌ها است. شاعران قرون پیش هنگام هم قافیه قرار دادن واژه‌ها به این موارد توجّه داشتند و عدم تطابق صورت نوشتاری و گفتاریِ واژه‌ها را در قافیه، عیب می‌دانستند.

۶۹۶- یکی از اهداف درس املا این است که ما هرچه بیش‌تر و بهتر زبان ملفوظ را با زبان مکتوب مطابق سازیم اما در این درس به چند مورد استثنا اشاره شده است که در آن‌ها شکل املا با تلفّظ مطابق نیست. این «نامطابق‌های املایی» را باید خوب بشناسیم و هنگام خواندن و نوشتن این‌گونه کلمات، تفاوت‌های آوایی و املایی آن‌ها را رعایت کنیم. امّا ذکر چند نکته‌ی زیر الزامی است:

۶۹۷- هر زبانی پیوسته در حال تحوّل است و اصطلاحات و تعبیرات برحسب تغییر وضع اجتماعی و اقتصادی، کهنه و منسوخ می‌شوند و اصطلاحات تازه‌ای که متناسب با زندگانی جدید است، جای آن‌ها را می‌گیرد.

۶۹۸- کلمه‌ها به تدریج ساییده‌تر و کوچک‌تر می‌شوند. پس هرگز نمی‌توان انتظار داشت که یک زبان از آغاز صورت ثابتی پیدا کند و هیچ‌گاه دست‌خوش تغییر نشود. غالباً هر نوع تغییری در اصوات و ساختمان زبان متعلّق به دوره‌ای خاص است.

۶۹۹- تا زمانی‌که زبان شکل نوشتاری ندارد، این تغییرها محسوس نیست؛ زیرا زبان قدیم فراموش می‌شود و سندی از آن به‌جا نمی‌ماند که از روی آن به سنجش دست زد و اختلاف‌ها را آشکار کرد امّا همین‌که آثار فکر و ذوق ملّتی مکتوب گردید و طیّ دوران مختلف پایدار ماند، می‌توان تغییر و تحوّلات حادث شده در آن را مورد بررسی و سنجش قرار داد.

۷۰۰- اختلاف لهجه نیز در ایجاد نامطابق‌های املایی تأثیر دارد.

هر زبان وسیعی شامل چندین لهجه است که اگرچه همه از یک مادرند، میان آن‌ها اختلافاتی هست. به علل اجتماعی معمولاً یکی از آن‌ها بر لهجه‌ی دیگر برتری می‌یابد و آثار ادبی و ملّی به آن لهجه نوشته می‌شود.

۷۰۱- در عین حال چون طوایف مختلفی که با هم ارتباط دارند و یک واحد ملّی را تشکیل می‌دهند برای تفهیم و تفاهم به یک زبان واحد نیاز دارند، همه آن لهجه را در نوشتن به‌کار می‌برند؛ اگرچه در امور زندگی به لهجه‌ی اصلی و محلّی خود گفت‌وگو می‌کنند.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۷۰۲- بعضی از مردم خط را نمایش دقیق و صریح زبان می‌پندارند. این گمان درست نیست؛ زیرا هرگز چنان‌که می‌گوییم، نمی‌نویسیم و آن‌گونه که می‌نویسیم، نمی‌گوییم. ما چنان می‌نویسیم که دیگران می‌نویسند. از جانب دیگر، «نوشته» همیشه نمایش زبان مشترک است و زبان مشترک با زبان گفتار تفاوت دارد.

۷۰۳- «نامطابق‌های املایی» که عنوان این درس می‌باشد، عبارت است از استثناهایی که در آن‌ها شکل املا با تلفّظ مطابق نیست که به‌طور خلاصه در جدول زیر آمده‌اند:

نامطابق‌ها	مثال	توضیح
«خوا» / خا /	خواب، خواهر، خوار	این قبیل کلمات در فارسی امروز محدود هستند.
«سْتْ» و «شْتْ» / س / و / ش /	ماست‌بندی، دستیار، مشت‌زنی	«سْتْ» و «شْتْ» در این کلمات و مشابه آن‌ها به‌صورت / سْ / و / شْ / تلفّظ می‌شوند.

۷۰۴-

نامطابق‌ها	مثال	توضیح
«نْب» / مب /	پنبه، دنبه، منبع، زنبور	«ن» در این‌گونه کلمات به‌صورت / م / تلفّظ می‌شوند.
«جْت» / شْت /	مجتبی، اجتماع، مجتمع	«ج» در این کلمات و مشابه آن‌ها به صورت / ش / تلفّظ می‌شود.

۷۰۵- **نکته‌ی ۱**

زبان گفتار بیش‌تر و سریع‌تر از زبان نوشتار تغییر می‌یابد.

مثال: کلمات «خواهر» و «خواستن» در گذشته خُواهر (Xwahar) و خُواستن (Xwastan) تلفّظ می‌شده‌اند. (بقایای این تلفّظ هنوز در برخی گویش‌های محلی یافت می‌شود.) اما به تدریج تلفّظ آن‌ها به / خاهر و خاستن / تغییر یافته در حالی‌که شکل املای آن‌ها ثابت مانده است.

۷۰۶- به حرف «و» در این قبیل کلمات، «واو معدوله = تغییر کرده» می‌گویند؛ زیرا با گذشت زمان تلفّظ آن تغییر یافته است. در زبان فارسی کلماتی که «واو معدوله» دارند، محدود و انگشت شمارند.

۷۰۷- **نکته‌ی ۲**

ترکیب و تلفّظ واج‌های هر زبان - از جمله زبان فارسی - تابع دستگاه آوایی آن زبان است. مثلاً هرگاه واج‌های /سْ تْ / کنار هم بیایند، واج / تْ / به تلفّظ درنمی‌آید.

در این گونه موارد با کاهش آوایی روبه‌رو می‌شویم. بدون این‌که کاهش املایی صورت پذیرفته باشد، بنابراین / ماس‌بندی / می‌شنویم امّا «ماست‌بندی» می‌نویسیم.

۷۰۸- **نکته‌ی ۳**

هرگاه واج / نْ / بی‌فاصله قبل از واج / بْ / بیاید، به واج / م / تبدیل می‌شود. این تبدیل آوایی به تبدیل املایی منجر نمی‌شود؛ یعنی آن‌طور که این واژه را تلفّظ می‌کنیم، نمی‌نویسیم؛ بنابراین می‌شنویم / شمبه / و می‌نویسیم «شنبه».

این ضابطه در زبان عربی نیز حاکم است و به آن «ابدال» می‌گویند.

مثال: «من‌بعد» می‌نویسیم و / مِمْبَعد / می‌خوانیم.

۷۰۹- ۴) هرگاه واج / جْ / قبل از واج / ت / بیاید، متمایل به واج / ش / تلفّظ می‌شود؛ بنابراین می‌شنویم / پنش‌تا / و می‌نویسیم «پنج‌تا».

مثال‌های دیگر: اجتماع، مجتبی، اجتناب، مجتمع و ... .

۷۱۰- گروه کلمات املای شماره‌ی دو

خصایل و سجایا ← (خصایل: جِ خصلت / سجایا: جِ سجیه)

تضریب و سخن‌چین: دو به هم‌زنی، فتنه

سطور کتاب ← ستوران: چهارپایان / مستور: پوشیده و پنهان

زعارت و شرارت ← زعارت: بدخویی، بدخلقی، تندمزاجی

جبّه‌ی حبری‌رنگ ← جبّه: جامه‌ی بلند و گشاد که روی لباس‌های دیگر پوشند. / حبری‌رنگ: سیاه‌رنگ

درّاعه‌ی پاکیزه ← جامه‌ی بلند که شیوخ و زاهدان پوشند، جبّه، بالاپوش

موزه‌ی میکائیلی ← نوعی کفش

۷۱۱- جبّه‌ی خَلَق‌گونه ← خَلَق‌گونه: کهنه، ژنده، پوشیده

ستوران لاغر ← ستوران: چهارپایان

محاورات اشخاص ← محاورات: جِ محاوره: گفتگو

ایجاز و اطناب ← ایجاز: کوتاه سخن گفتن و فهماندن مطلب در کوتاه‌ترین سخن / اطناب: درازگویی

نکته‌ی عبرت‌آموز

غدّار و فریفتگار ← مکّار و حیله‌گر

۷۱۲- قابل تأمّل ← تأمّل: تفکّر و استنباط

بلیغ و زدوده

طنین خاص ← طنین: آوا، آهنگ، صدا

حسن تألیف ← پیوند مناسب اجزای سخن با هم. بِهْگزین کردن

اقتضای مقام

مستلزم تأمّل ← مستلزم: لازم‌دارنده

۷۱۳- زیب و پیرایه ← زیب: زیبایی و زینت

ژرف‌نگری و استغراق

تهذیب و تربیت

عرفان محض ← محض: خالص، ناب، فقط

توجّه و عزلت ← عزلت: گوشه‌نشینی برای عبادت

طاعن و ستیزه‌جو ← طاعن: طعنه زننده

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۷۱۴- غایت و فرجام ← نهایت
مآخذ گونه‌گون ← مآخذ: جِ مأخذ: منبع، سرچشمه
جذْبه‌ی روحانی ← جذْبه: کشش
نکته‌سنجی بدیع ← بدیع: نو، تازه
لذّات معنوی
مثابه و مانند ← مثل، به‌سان

۷۱۵- عُجب و خودبینی ← نخوت، تکبّر و غرور
فراغِ مُلک ← راحتی و فراخی و گشادگی سلطنت
سطوت سلطنت ← سطوت: شکوه، غلبه، وقار، حشمت، مهابت
توقّع و چشم‌داشت
توصیف ایثارگری
نهضت عاشورا

۷۱۶- مرثیه‌ی ناسروده ← رثا: سوگواری (رَسا: بلند، واضح)
سکوت ابهام‌آمیز
رشته‌ی ناگسستنی ← ناگسستنی: جدا نشدنی
علاقه‌ی تحسین‌آمیز
نفاق و دورویی
نگاه تأثّرآمیز
اشاعه و ترویج ← پراکندگی و گسترش

۷۱۷- رشته‌ی نامرئی
تأنّی و آهستگی ← وقار و طمأنینه
تحلیل قوا ← قوا: جِ قوّه
خار و خاره
فرعونیان و قبطیان
طور سینین
ناحیه‌ی شقیقه

۷۱۸- اشتهای زایدالوصف ← اشتها: میل
چهره‌ی مصمّم ← مصمّم: بااراده و تصمیم‌گرفته
رفتار ترحّم‌آمیز
رمق حیات ← حیات: زندگی
شیوه و نسق ← نسق: قاعده و روش
فرقت و جدایی ← فراق: جدایی، دوری / فراغ: راحتی، آرامش، آسایش

۷۱۹- نمایش‌نامه‌ی مکبث ← اثر ویلیام شکسپیر
تصاویر بدیع ← بدیع: نو، تازه
غزلواره‌های شکسپیر
نعمت و موهبت
غرّه‌ی جوانی
نظر رایزنان ← رایزن، مشاور
راهب فرزانه

۷۲۰- اسطوره‌ی ققنوس ← ققنوس: پرنده‌ی افسانه‌ای
مرغان خوش الحان ← خوش الحان: خوش صدا، خوش آهنگ / الحان: جِ لحن
قانع و متقاعد
دلکش و بهجت‌انگیز
موقّر و متواضع
توجّهات عامّه

۷۲۱- شرح اغراق‌آمیز ← اغراق‌آمیز: مبالغه‌آمیز، بیش از حد متعارف و معمول
حرکات طعن‌آلود
جاذبه‌ی سحرانگیز
تیره و بی‌فروغ
لمحه و لحظه ← لمحه: مدّت‌زمانی اندک چون چشم بر هم زدن
شراره‌ی سیّال ← سیّال: روان، در حرکت

۷۲۲- بافت ابهام‌آمیز
ثقبه و سوراخ
سفر و حضر ← این دو واژه متضاد هستند.
قلیه‌ی حلوا
اضغاث احلام ← خواب‌های پریشان
حبسیّه و بثّ الشّکویٰ ← اشعاری که معمولاً در زندان و در شکایات از اوضاع زندگی سروده می‌شود.

۷۲۳- وصال و فراق ← این دو واژه متضادند.
عود و ساج
سبز و نغز
حسّان عجم ← لقب خاقانی شروانی شاعر قرن ۶ هـ.ق است.
به‌رغم و برخلاف
پیک زرّین قبا ← زرّین قبا: طلایی جامه، دارای لباسی از نوع طلا

۷۲۴- حماقت و جهالت
استدعا و تمنّا
سیاق مطلب ← سیاق: سبک
اصل تنازع ← تنازع: نزاع و جنگ برای زنده ماندن
حظّ و بهره ← محظوظ: بهره‌ور
تأمّلات درونی

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۷۲۵- بقچه‌ی چل تکّه
موزه‌ی لوور
مرد موقّر
عزل رئیس‌الوزرا
دقّت و صحّت
سیره و مغازی

۷۲۶- اطلس‌های تاریخی
قدّیس و پاک
اصول ظالمانه
پانسیون ارزان قیمت
برهمن‌های هم‌میهن
صدای به عمد
لذّت غریب

۷۲۷- آرام و بی‌دغدغه
صدرالمتألّهین شیرازی
اغراق و بزرگ‌نمایی
تعصّب و غرض‌ورزی
سوءظن
فراست و زیرکی ← دها، ذکاوت.

۷۲۸- زهّاد و عبّاد ← زهّاد: جِ زاهد / عبّاد: جِ عابد.
حافظِ لسان‌الغیب
معادل و هم‌طراز
خلاّقیّت و سازندگی
اعصارو قرون
حسّ غریب

۷۲۹- تن‌پوش عزا
عصمت و پاکی
ینبوع و چشمه
متنبّه و بیدار ← متنبّه: آگاه، هوشیار، بیدار شده
گل و سنبل
شهر خواف
خوالیگر دربار ← خوالیگر: آشپز
بلهوس و غافل
مهیب و وحشتناک

۷۳۰- عناصر داستان عبارتند از:
- شخصیّت و قهرمان
- راوی داستان یا زاویه‌ی دید
- هسته یا طرح داستان
- درون مایه
- لحن

۷۳۱- - قهرمانان و شخصیّت‌های داستانی با رفتارها و گفتارهای خود داستان را بوجود می‌آورند.
- گاه شخصیّت‌ها و قهرمانان داستان ثابت و بدون تغییر تا پایان داستان حضور دارند مثل شخصیّت «تُم» در داستان «کلبه‌ی عمو تُم» وو گاه شخصیّت قهرمانان داستان را بر اثر حوادثی تغییر می‌یابد مثل داستان «خسرو».

۷۳۲- - گاه در یک داستان از چند شیوه برای روایت داستان استفاده می‌شود.
- معمولی‌ترین شیوه‌ی روایت داستان، استفاده از اوّل شخص (من) و سوم شخص (او) است.
- در روایت اوّل شخص، گاهی نویسنده یکی از شخصیّت‌های داستان و گاه خود قهرمان اصلی است.
- در روایت سوم شخص، نویسنده بیرون از داستان قرار دارد و اعمال شخصیّت‌ها و قهرمانان را گزارش می‌دهد.
- شیوه‌ی روایت سوم شخص را «دانای کُل» هم می‌گویند.

۷۳۳- زاویه‌ی دید داستان «کباب غاز» : اول شخص
زاویه‌ی دید داستان «هدیه‌ی سال نو»: سوم شخص یا دانای کل
لحن داستان «کباب غاز»: طنز گونه است.
درون مایه‌ی «سووشون»: ظلم ستیزی است.
طرح داستان «گیله مرد»: ظلم و ستم بر رعیّت و عکس العمل نسبت به این ظلم و ستم است.

۷۳۴- - پوستگی منظّم اعمال و حوادث داستان که مبتنی بر رابطه ی علّت و معلولی است، طرح یا هسته‌ی داستان نام دارد.
- «هسته» به سلسله حوادث داستان، وحدت هنری می‌بخشد و آن را از آشفتگی می‌رهاند.

۷۳۵- - درون مایه ؛ فکر اصلی و مسلّط بر هر اثر است و نویسنده آن را در داستان اعمال می‌کند.
- درون مایه در واقع جهت فکری ادراکی نویسنده است.
- معمولاً درون مایه‌ی داستان را از اعمال و گفتار شخصیّت‌های داستان بویژه قهرمان، می‌توان دریافت.

۷۳۶- - لحن ؛ ایجاد فضا در کلام است.
- شخصیّت‌ها خود را به وسیله‌ی زبان به خواننده معرفی می‌کنند.
- «لحن» با «سبک» ارتباطی نزدیک دارد.
- شخصیّت‌ها از طریق لحن، شناخته می‌شوند.
- انواع لحن: رسمی، غیر رسمی، صمیانه، جدّی، طنز دار و ....

۷۳۷- ابلاغ و انتقال پیام از ذهنی به ذهن دیگر، به وسیله‌ی زبان صورت می‌گیرد و برای انتقال این پیام از واحدهایی استفاده می‌شود که به آن واحدهای زبانی می‌گوییم که به ترتیب عبارتند از: ۱- واج ۲- تکواژ ۳- واژه ۴- گروه ۵ - جمله.
نخستین مرحله‌ی سخن یعنی کوچک‌ترین واحد زبانی واج است و سرانجام نیز به واج تجزیه می‌شود.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۷۳۸- ترکیب واحدهای زبانی به ترتیب (واج تا جمله) پیامی را ایجاد می‌کنند ولی باید توجه داشت که هر واحدی را به صورت دلخواه نمی‌توان ترکیب کرد یعنی درست است که واج‌ها را با هم ترکیب می‌کنیم و تکواژ به دست می‌آید ولی همین ترکیب باید با قواعد خاصی انجام بگیرد؛ مثلاً می‌توان واج‌های / ب/ ،/ ا/ ،/ ر/ ر ترکیب کرد و تکواژ «بار» به دست آورد ولی به هیچ وجه نمی‌توان این واج‌ها را به صورت / ا/ ،/ ر/ ،/ ب/ کنار هم قرار داد و تکواژ بی‌معنی و «ارب» ساخت.

۷۳۹- آشنایی ذاتی هر فارسی‌زبان با زبان خودش، قواعد واجی را به وی می‌آموزد، یکی از این قواعد ساختمان «هجا» در زبان است ؛ یعنی هر فارسی‌زبان می‌داند که الگوهای هجا در فارسی معیار، به سه شکل صورت می‌گیرد و هیچ هجایی بیرون از این الگو نیست:

۱- صامت + مصوت: تا - به - مو

۲- صامت + مصوت + صامت: نور - کار - دل

۳- صامت + مصوت + صامت + صامت: گُشت - مَرد - سَرد

۷۴۰- با توجه به شکل‌های الگوی هجایی باز هم می‌بینیم برخی از واژه‌ها نمی‌توانند ساخته بشوند، گرچه دقیقاً منطبق بر الگوهای یاد شده هستند. علّت این امر را زبان‌شناسان در این نکته می‌دانند که واج‌هایی که واج‌های مشترک یا نزدیک به هم دارند، معمولاً نمی‌توانند بی‌فاصله در کنار هم قرار گیرند. به عنوان مثال، واج‌های جفت‌های /ب/ پ/ و/ ج/ ،/ش/ و/ ت/ ، / د/ به هم نزدیک است و به این دلیل، کنار هم قرار گرفتن آنها در یک «هجا» ممکن نیست.

۷۴۱- آن‌گونه که ترکیب واج‌ها و ساخت هجا الگوی خاص دارد، ترکیب دیگر واحدهای زبانی نیز قواعد خاص خود را دارندکه در هیچ مرحله از این واحدها نمی‌توان به طور دلخواه و خارج از قاعده ترکیبی صورت داد؛ یعنی یک نوع صافی دقیق است که به ما کمک می‌کند تا ترکیب‌ها درست انجام گیرد. این قواعد علاوه بر قاعده‌ی واجی که ذکر شد، قاعده‌ی هم نشینی - قاعده‌ی نحوی - قاعده‌ی معنایی و قاعده‌ی کابردی هستند.

۷۴۲- بعضی از واژه‌هایی هستند که تلفظ یکسانی دارند و به اصطلاح «هم‌آوا» هستند ولی معناها و کاربردهای آنها با هم متفاوت است و نمی‌توان آنها را جای هم استفاده کرد و همچنین یکی از مشکلات اساسی در انتخاب صحیح املای واژه‌ها همین کلمات هم‌آوا هستند که باید دقت بیشتر نسبت به آن شود. مثلاً «اساس» به معنای بنیاد و پایه است و «اثاث» به معنی لوازم خانه که از نظر تلفظ یکسان‌اند ولی معنای متفاوتی دارند که با توجه به گروه کلمات و یا قرینه‌های آن در جمله باید آنها را به طور صحیح به کار برد.

۷۴۳- نمایش‌نامه، گونه‌ای از نوشته است که برای نمایش زنده و روی صحنه تنظیم می‌گردد. برای نوشتن یک نمایش‌نامه اولین کار، گرفتن طرح ذهنی (ایده) است. همه چیز می‌تواند زمینه‌ساز نوشتن باشد: حوادثی که در زندگی اتفاق می‌افتد، اطرافیان، زندگی‌نامه ها و .....، مثلاً نمایش‌نامه‌ی رادیویی سلمان فارسی که از زندگی سلمان فارسی الهام گرفته شده است.

۷۴۴- ایجاد حوادث فرعی نیز به گسترش طرح اصلی نمایش‌نامه کمک می‌کند، مثلاً در نمایش‌نامه‌ی سلمان، وجود پیرمرد خارکش که سلمان را در راه دیده است و یا گفت وگوی نُجبای شهر در معرفی شخصیت سلمان مؤثر واقع می‌شود. این حوادث فرعی، طرح اصلی را استحکام می‌بخشد.

از دیگر عوامل گسترش طرح، دادن اطلاعات به تماشاگر است؛ مثلاً در خلال نمایش‌نامه‌ی سلمان فارسی می‌توان، نقش او در میان صحابه، افکار و عقاید او، مردم مداین و .... را معرفی کرد.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۷۴۵- حرکت نیز در نمایش‌نامه از عوامل مهم دیگر است. حرکت بازیگران، شخصیت‌ها و پیام را روشن و واضح می‌سازد. با حرکت می‌توان با بیننده ارتباط برقرار کرد. حرکت در نمایش‌نامه به دو گونه است: حرکت نمایشی که مربوط به نویسنده است و باید در متن نمایش داخل کمانک توضیح داده شود و حرکت تکنیکی که در روی صحنه و برای ایجاد تنوع است و دستور اجرای آن به کارگردان مربوط می‌شود.

۷۴۶- فیلم‌نامه نوشته‌ای است که بر اساس آن فیلم ساخته می‌شود. آن‌چه درباره‌ی محتوا و فنّ نمایش‌نامه بیان می‌شود، در فیلم‌نامه‌نویسی هم کاربرد دارد. تنها تفاوت فیلم‌نامه با نمایش‌نامه این است که تمام حرکت بازیگران ونحوه‌ی حرکت دوربین فیلم‌برداری و سایر جزئیات را به طور دقیق در فیلم‌نامه می‌نویسند «نما» یا «پلان»، «سکانس»، «کات» و «آنشه» از اصطلاحات به کار گرفته شده در فیلم‌نامه هستند.

۷۴۷- ساده‌ترین تصویری که از زبان و زبان‌شناسی می‌توان به دست داد، این است که زبان نظام پیچیده‌ای است متشکل از سه بخش: نظام آوایی، نظام دستوری، نظام معنایی؛ که نظام دستوری، به نوبه‌ی خود، به دو بخش صرف (ساخت واژه) و نحو تقسیم می‌شود. به دلیل همین پیچیدگی، زبان‌شناسان، بخش‌های مختلف زبان را در سطوح جداگانه‌ای مطالعه می‌کنند.

۷۴۸- در هر زبانی، علاوه بر نظام‌های یاد شده، بخش دیگری هم هست که به آن واژگان می‌گویند. واژگان حاوی کلیّه‌ی واژه‌های زبانی همراه با همه‌ی عناصری است که می‌توانند نقش واژه را به عهده بگیرند، مثل گروه واژه‌های از نوع «دست به سر کردن».

هر واژه می‌تواند از طریق تصریف به چندین صورت درآید؛ مثلاً واژه‌ی «خوب» از راه تصریف به صورت‌های «خوب‌تر» و «خوب‌ترین» درمی‌آید.

۷۴۹- از میان صورت‌های مختلف هر واژه، صورت رایج‌تر را صورت پایه و بقیه را صورت تصریفی می‌نامند. هنگام ضبط واژه‌ها در واژگان یا در فرهنگ لغات همین صورت پایه مدخل اصلی واقع می‌شود. صورت‌های دیگر یا اصولاً در واژگان و فرهنگ آورده نمی‌شوند یا آنها را ذیل مدخل اصلی به دست می‌دهند در غیر این صورت، به عنوان مدخل فرعی ضبط می‌شوند.

۷۵۰- زبان‌شناسان واژگان زبان را در دو سطح مطالعه می‌کنند: یکی سطح واژگان‌شناسی و دیگری سطح واژگان‌نگاری. در سطح واژگان‌شناسی، به انواع روابط ساختاری، تاریخی و جامعه‌شناختی موجود میان واژه‌ها می‌پردازند و در سطح واژگان یا یک فرهنگ لغات توجه می‌کنند به همین دلیل از واژگان‌نگاری به عنوان اصول فرهنگ‌نویسی هم یاد می‌شود.

۷۵۱- شناخت قواعد «زبانی» و «خطی» هر دو لازم است تا هم مهارت‌های زبانی را کسب کنیم و هم سخنان را بدون غلط املایی بنویسیم. بنابراین، دستور زبان می‌خوانیم تا سخن گفتن و نگارش ما تقویت شود و دستور خط را می‌آموزیم تا شکل کلمات را درست بنویسیم.

۷۵۲- غلطِ فارسی فعلی یکی از عوامل مهم وحدت ملی، فرهنگی و تاریخی ماست و تغییر دادن چهره‌ی آن موجب بریدگی و بیگانگی ما از فرهنگ غنی گذشته می‌شود. همچنین «خط» سایه‌ی «زبان» است و باید آن را تابع «زبان» بدانیم، نه زبان را تابع «خط». نظام «خط» باید به گونه‌ای باشد که تلّفظ کلمات را به درستی نشان دهد.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۷۵۳- نظر به اینکه آموزش زبان و خط فارسی آموزش همگانی است، باید ضمن حفظ سایر اصول خط ساده‌ترین شکل خط و آسان‌ترین شیوه‌ی تدریس آن را بکار بگیریم. کلماتی که املای آنها در متون گذشته و امروز به دو شکل رواج داشته است، هر دو شکل صحیح هستند و ترجیح یکی از آنها به معنی غلط بودن دیگری نیست.

۷۵۴- هر کلمه در زنجیره‌ی خط حریمی دارد که به آن «فاصله» می‌گوییم. کلمات با رعایت این فاصله، استقلال خود را حفظ می‌کنند. بعضی از حروف یک کلمه نیز (با توجه به منفصل بودن‌شان) از هم فاصله دارند لیکن این فاصله کم‌تر است، در اصطلاح به آن «نیم فاصله» می‌گوییم، نشانه‌ی املایی «ترکیب» در کلمات مشتق و مرکّب فقط «اتصّال» دو حرف نیست (مثل همکار، بهداشت)، نیم فاصله هم نشانه‌ی دیگر ترکیب است (مثل هم منزل، خوش حال).

۷۵۵- نوشته یا سخن هرگاه از نیازهای روزمره درگذرد و در خدمت رفع نیازهای روحی و معنوی درآید و با عناصر ادبی درآمیزد، بر خواننده اثر می‌گذارد، عواطف او را برمی‌انگیزد، به اندیشه‌اش حرکت می‌دهد و حتی به تغییر رفتار او منجر می‌گردد. این نوع نوشته‌ها ادبی و هنری هستند. نوشته‌های ادبی، پایدارتر و ماندگارتر، تأثیر برانگیزتر و حاصل خلاقیّت‌اند.

۷۵۶- بعضی از عوامل و عناصر سبب ارتقای یک نثر معمولی تا حدّ نثر هنری می‌شود که از آن‌ها می‌توان به عواملی چون کاربرد زبان، صور خیال و بیان نام برد.
در نوشته‌های ادبی، نویسنده جز پیام‌رسانی، نقش دیگری به عهده دارد و آن زیبایی‌آفرینی و تلقین عاطفی است. هرچه قدرت عاطفی و توانایی تصویرآفرینی واژه بیشتر باشد، بر خواننده تأثیر بیشتری خواهد گذاشت.

۷۵۷- ساده‌نویسی خود از عواملی در جهت بالا بردن تأثیر هنری و ادبی یک نوشته است و یکی از ویژگی‌های آثار بزرگ ادبی، ساده بودن زبان آن‌ها است. هر اندازه زبان یک نوشته ساده، طبیعی، بی‌تکلف و خالی از حشو باشد، ارزش آن بیش‌تر می‌شود. استفاده از موسیقی کلمات و رعایت تناسب‌ها و تقارن‌ها نیز در تأثیر معنی و مفهوم و نفوذ آن در ذهن خواننده نقش مهمی دارد.

۷۵۸- از جمله عواملی که در نثرهای هنری صد ساله‌ی اخیر به نوشته‌های هنری رونق بخشیده، الهام‌گیری از زبان مردم است. زبانی که با گذشت سالیان دراز، صیقل خورده و پرورش یافته است. زبان مردم سرشار است از ظرافت‌ها و زیبایی‌هایی چون تعبیرات کنایی، استعاره‌ها، مَثَل‌ها، حکمت‌ها و ... .

۷۵۹- میان واژه ها فاصله‌ی معیّنی وجود دارد که به‌آن فاصله‌ی «میان‌واژه‌ی» می‌گویند. حفظ فاصله‌ی میان‌واژه‌ای نشانه‌ی استقلال واژه‌هاست. این فاصله هم برای کلماتِ ساده است و هم برای پیشوندی و مرکب. میان حرف‌های غیر چسبان واژه‌ها هم فاصله‌ای کوتاه مراعات می‌شود؛ مثلاً کلمه‌ی «ورود» با چنین فاصله‌ی میان حرف نوشته می‌شود. فاصله‌ی بین واژه‌های یک متن تقریباً دو برابر فاصله‌ی حرف‌های یک واژه است.

۷۶۰- جز شکل ساده‌ی بیان یک مطلب، راه‌های گوناگون دیگری برای ادای مقصود موجود دارد. قصد ما از این تصویرسازی و سخن‌آرایی‌ها این است که بر تأثیر سخن خود بیفزاییم. امکانات هنری چون تشبیه، استعاره، مجاز و .... که از تخیّل نویسنده مایه می‌گیرد و حاصل نوعی تجربه‌ی ذهنی است، اغلب با زمینه‌ی عاطفی همراه است. پس صُوَر خیال جز نقش زیبایی‌آفرینی و هنری خود، بار عاطفی جملات را نیز افزایش می‌دهند.

۷۶۱- به کمک تشبیه می‌توانیم به اقتضای هدف خود جنبه‌های متفاوتی از یک پدیده، شیء، حالت و ..... را تصویرسازی کنیم. تشبیه این امکان را به ما می‌دهد که یک پدیده را به شکل‌ها و صورت‌های گوناگون به وصف درآوریم. به کمک تشبیه می‌توانیم مسائل کاملاً ذهنی را به طور عینی و محسوس در برابر چشمان خواننده به تصویر بکشیم.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۷۶۲- حسّ‌آمیزی نیز یکی دیگر از منابع ادبی است که به وسیله‌ی آن می‌توان نوشته را ادبی و هنری کرد؛ مثلاً با حسّ‌آمیزی می‌توانیم تشبیه را زیباتر بسازیم: آواز خاکستری جیرجیرک‌ها مثل نخی بی‌انتها بود. حسّ‌آمیزی در یک نوشته‌ی توصیفی باعث می‌شود نوشته اعجاب برانگیز و مؤثرتر شود. مثال: صدای گریه‌ی زن سکوت سرخ را همچون روسری کهنه‌ی سرخی جر می‌داد.

۷۶۳- در زبان فارسی واژه‌هایی هستند که ظاهر آن‌ها یا شکل گفتاری و تلفظشان یکی است امّا از جهت معنی با هم تفاوت دارند که اصطلاحاً آنها را واژه‌های «هم‌آوا» می‌نامند. این واژه‌ها یا از نظر شکل نوشتار و گفتار یکسان هستند: روان «روح»/ روان «جاری»، یا در یک واج اختلاف دارند: قدر - غدر/ صَلاح - سِلاح یا از نظر نوشتاری متفاوت ولی از نظر گفتاری دارای تلفظ یکسان هستند: خوار - خار/ خویش - خیش (گاوآهن)

۷۶۴- حقّ و کلمات دیگری که در زبان عربی تشدید پایانی دارند، مانند سد، حد، مستحق، در فارسی زمانی تشدید می‌گیرند که بعد از آنها مصوّت بیاید؛ مانند حَقِ من، سدّ کرج، در غیر این صورت، به تشدید نیاز ندارند. هم‌چنین کلماتی مثل شَفَقَت و تهنیت مصدر عربی هستند و تشدید ندارند و نباید به اشتباه به آنها تشدید داد.

۷۶۵- الفبای فارسی ۳۳ نشانه‌ی نوشتاری (= حروف) دارد که به دو گروه پیوسته و جدا (متصل و منفصل) تقسیم می‌شوند. خط فارسی با نه نشانه (ـَ ـِ ـُ ـْ ـَ ـَ ـّ ـً ـِ) ونشانه‌های سجاوندی (. ، ! ؟ : « » ...) و نیز ده نشانه‌ی عددی (۱ و۲ و ...) کامل می‌شود.

۷۶۶- اعداد (۰- ۱- ۲- .....) و ترکیبات دیگر آن‌ها، به هر دو شکل عددی و حرفی نوشته می‌شوند. هر یک از حروف با توجه به جایگاه آنها در کلمه، دو یا بیش از دو شکل دارند. مانند: «ب» در واژه‌ی «شب» یا «بار»/ «س» در واژه‌ی «بس» یا «سبا».

۷۶۷- جز کاربرد هنری زبان و استفاده ازصُوَر خیال در نوشته عوامل دیگری نیز باعث تأثیرگذاری یک نوشته‌ی هنری می‌شوند. هر نوشته‌ی ادبی برای آنکه بر قدرت تأثیر خود بیفزاید، باید یکی از حالات عاطفی چون اندوه، شادی، یأس، امید، خشم، حیرت، اعجاب، ترس و .... را در مخاطب برانگیزد.

۷۶۸- عامل دیگری که در نوشته‌های ادبی بیش‌تر دیده می‌شود، صداقت و صمیمیّت است. نوشته باید چنان باشدکه خواننده احساس کند نویسنده به آن‌چه می‌نویسد، معتقد است. نشانی از ریا و تصنّع در آن نباشد. هرگاه مقاصد خود را به زبان خودمانی بیان کنیم، در سخن ما صداقت و صمیمیّت احساس می‌شود. این زبان هر چه ساده‌تر و بی‌تکلّف‌تر باشد، صمیمی‌تر جلوه می‌کند.

۷۶۹- مهم‌ترین مسئله‌ای که نوشته را از صداقت و صمیمیّت دور می‌کند این است که بخواهیم نوشته‌های دیگران را بی‌کم و کاست نقل کنیم. اگر نوشته‌ی ما سراسر پاره‌هایی دوخته شده از نوشته‌های دیگران باشد، جز آن که نوعی فریب است، بی‌احترامی به خواننده هم تلقی می‌شود.

۷۷۰- تنوع و تحرک خصیصه‌ی دیگر نوشته‌های هنری و ادبی است. تنوّع و تحرک بخشیدن به نوشته از راه‌های گوناگون ممکن می‌گردد، چون انتخاب واژگان دقیق، استفاده از صُوَر خیال، فضاسازی، آغاز و پایان و عنوان مناسب، داشتن طرح مشخص، عاطفه و احساس، ساده نویسی، بلند و کوتاه کردن جملات، تبدیل جمله‌ها از حالت خبری به انشایی و یا به عکس و ...

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۷۷۱- معناشناسی یکی از سطوح مطالعه‌ی زبان است، یعنی کوششی است برای پی بردن به این که اهل زبان چگونه منظور یکدیگر را درک می‌کنند، چرا برخی از واژه‌ها را «مستعمل» و برخی را «مهمل» می‌دانند و چگونه بعضی از جمله‌ها را بامعنا می‌دانند و می‌پذیرند و بعضی دیگر را بی‌معنا می‌پندارند و رد می‌کنند، در صورتی که ممکن است تعدادی از جمله‌ها را هرگز نشنیده باشند.

۷۷۲- معمولاً کلمات، به تنهایی حامل معنا یا پیامی کاملاً روشن نیستند و باید در جمله بیایند تا معنا را به طورکامل برسانند. بعضی از کلمات نیز به تنهایی اصلاً نمی‌توانند خود را بشناسانند و لازم است در زنجیره‌ی سخن قرار گیرند؛ مثلاً واژه‌ی «تند» را هرگز نمی‌توان معنا کرد، مگر توجه به رابطه‌های ترادف، تضاد، تضمن و تناسب، یعنی ارتباط دادن واژه‌ی تند با واژه‌های نیز، ملایم، آرام، کند، کم، رنگ و ... یا با قرار دادن این واژه در جمله.

۷۷۳- در گذر زمان ممکن است برای هر واژه یکی از چهار وضعیت زیر پیش آید:
۱- پس از انتقال به دوره‌ای دیگر به علل سیاسی، فرهنگی، مذهبی یا اجتماعی، کاملاً متروک و از فهرست واژه‌های دوره‌ی بعد حذف شود (آزافنداک).
۲- با از دست دادن معنای پیشین و پذیرفتن معنای جدید، به دوران بعد منتقل می‌شود (پیکان).
۳- با همان معنای قدیم به حیات خود ادامه دهد (گریه، شادی).
۴- برخی از واژه‌ها، هم معنای قدیم را حفظ کرده‌اند و هم معنای جدید گرفته‌اند (یخچال).

۷۷۴- برای بیان معانی، مفاهیم و یا پدیده‌های جدید واژهای جدیدی به وجود می‌آیند که در دوران گذشته وجود نداشته‌اند. این تغییرها یا دگرگونی‌های معنایی با ساخت فرهنگی و سیاسی جدید منطبق می‌شوند. واژه‌های جدید به چند شیوه‌ی زیر، ساخته می‌شوند:
۱- ترکیب: خرمن کوب ۲- اشتقاق: یارانه ۳- علایم اختصاری: نزاجا

۷۷۵- چون زبان یک دستگاه است، تعیین ارزش دقیق معنایی عناصر آن، در ارتباط آنها با سایر عناصر میسر است. هم‌چنان که ارزش واقعی هر جزء یک دستگاه، در کنار دیگر اجزای آن شناخته می‌شود، پس نتیجه می‌گیریم که هر واحد زبانی دارای دو معنای مستقیم و غیرمستقیم است. معنای مستقیم یعنی معنای روشن و مشخّص آن واحد و معنای غیر مستقیم یعنی معنای حاصل از همنشینی هر واحد زبانی با واحد زبانی دیگر.

۷۷۶- بازگردانی یعنی امروزی کردن شعر یا نثر. مقصود از امروزی کردن نوشته‌های قدیم آن است که محتوا و پیام را به زبان ساده و قابل فهم مطرح کنیم. پس نباید به تلخیص، شرح و تحلیل و تفسیر نوشته پرداخت. از تعبیرهای زیبای متن در حدّی که با ذوق و شیوه‌های مطلوب امروز سازگار باشد، نیز نباید چشم پوشید.

۷۷۷- در بازگردانی متن، مضمون حکایت باید به خوبی منتقل شود و کاربردهای دستور تاریخی با توجه به دستور زبان امروز، معادل‌سازی شود. مثل: به یکی ← برای کسی/ از او ← از آن و همچنین به جای اصطلاحات دشوار یا کهنه، معادل‌هایی امروز قرار داده شود.
مثلاً به جای تیغ ← شمشیر و به جای برآورد ← بیرون آورد.

۷۷۸- ساده کردن و گسترش دادن این متون، تمرین مؤثری برای نویسندگان است. بسیاری از نویسندگان و هنرمندان در سراسر جهان شاهکارهای ادبیّات ملّی خود را به قالب‌های امروزی چون نمایش‌نامه، فیلم‌نامه، داستان کوتاه، رُمان و ... به زبان و بیانی درخور ذوق و طبع مردم امروز درآورده‌اند. ما هم می‌توانیم متونی ادبی گذشته را که به زبانشان اندکی دشوار یا نامأنوس است، به زبان معیار امروز درآوریم.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۷۷۹- بازآفرینی آن است که هنرمند با الهام گرفتن از اثر کهن، دست به آفرینش دوباره بزند و اثر اوّلیّه را به گونه‌ای دیگر بیافریند. در واقع، اثر جدید، دقیقاً همان اثر اوّلیّه نیست بلکه تنها رگه‌هایی از اثر اوّلیّه در آن دیده می‌شود. پایه و اساس بازآفرینی، تخیّل است و اثر بازآفریده، اثری است مستقل، تازه و بدیع، در بازآفرینی می‌توانیم از هر زاویه‌ای که بخواهیم وارد شویم و ساختمان اثر را به کلّی در هم ریزیم.

۷۸۰- قبلاً آموختیم که زبان و گفتار در حال تغییر و تحول است به همین جهت در طول عمر یک زبان، برخی واج‌های کلمه اندک‌اندک «حذف» می شوند که به این فرآیند واجی «کاهش» می‌گویند. این پدیده گاه در واژگان خود زبان یا واژگان عاریتی (دخیل) اتفاق می‌افتد، هم‌چون: افتادن همزه پس از مصوّت بلند «آ» در پایان واژه‌های عربی، مانند: انشا (ء)، املا (ء) و اجرا (ء).

۷۸۱- برخی از نوشته‌ها مشکلات اجتماعی روزگار عصر نویسنده را با زبانی خاص بیان می‌کند که نوشته را از حالت متعارف خارج می‌کند. این بیان غیر متعارف و خنده‌آور، با بزرگ‌نمایی کاستی‌ها و زشتی‌ها نوعی نقد محسوب می‌شود و تأثیر آن به مراتب از انتقادهای جدّی بیشتر است. در نوشته‌ها به این‌گونه بیان «طنز» گفته می‌شود.

۷۸۲- نویسنده با بر هم زدن نظم و تناسب متعارف و دگرگون کردن حوادث و اشخاص، چهره‌هایی (Type) می‌آفریند که در وجود آنها زشتی‌ها و پلشتی‌ها به نحو بارزی به نمایش گذاشته می‌شود، آن‌چنان که خواننده به عکس آن صفات یعنی زیبایی و پاکی، متوجه و رهنمون می‌گردد.

۷۸۳- خنده‌ی حاصل از طنز، خنده‌ی شادمانی نیست؛ خنده‌ای است تلخ و دردناک که شخص یا مطلب مورد انتقاد را سرزنش می‌کند و به او سرکوفت می‌زند. آن‌گاه که زبان جدّ اثر نمی‌گذارد، نویسنده نقد را به شوخی می‌آراید و با غیر واقعی جلوه دادن امور، حقیقت را در ذهن خواننده برجسته‌تر می‌کند، برای مثال، مولوی مدّعیّان دروغین را با ظرافت خاصی مورد انتقاد قرار می‌دهد:

آن یکی پرسید اشتر را که هی — از کـجـا مـی‌آیی، ای فرخنده پی

گـفـت: از حـمّام گرم کوی تو — گفت: خود پیداست از زانوی تو!

۷۸۴- نویسندگان از شیوه‌های مختلفی برای ساخت طنز استفاده می‌کنند که اساس همه‌ی آنها «بر هم زدن عادت‌ها» است. با بزرگ‌نمایی و اغراق در توصیف چهره و حالات و خصایص انسان می‌توان یک نوشته را طنزآمیز ساخت. ممکن است نوشته‌ی طنزآمیز از حوادث و موضوعات عادی و معمولی زندگی آغاز گردد و یک‌باره، از این وقایع برای تبیین مسائل سیاسی و اجتماعی استفاده شود.

۷۸۵- برخی از واج‌هایی که در کنار هم قرار می‌گیرند، به دلیل هم‌نشینی، ویژگی‌های هم‌دیگر را می‌گیرند و یکسان می‌شوند. به این پدیده «ابدال» می‌گویند. که یکی از فرآیندهای واجی است. «ابدال» هم در مصوت‌ها صورت می‌گیرد: (تلفظ بِ پیشین در واژه‌های برو، بدو به صورت بـُ به علت وجود مصوت/ ـُ /، در حالی که بـ پیشین در فعل‌های امر، معمولاً بِ تلفّظ می‌شود: بنشین- بگیر) و هم‌چنین در صامت‌ها: (تبدیل واج «نـ» به «م» در واژه‌ی «شنبه ← شمبه»)

۷۸۶- صورت‌های تصریفی فعل بود (شناسه‌های ام- ای- است ...) بدین گونه است: کلمات مختوم به صامت منفصل: خشنودم/ کلمات مختوم به صامت متصل: پاکم/ کلمات مختوم به آ: دانایم/ کلمات مختوم به او: دانشجویم/ کلمات مختوم به ـُ : گوینده‌ی رادیوم/کلمات مختوم به ـِ : خسته‌ام/ کلمات مختوم به اِیْ : اهل رِی‌ام / کلمات مختوم به ای: قاضی‌ام.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۷۸۷- ضمایری به صورت ملکی، اضافی و مفعولی به کلمه اضافه می‌شوند که به شکل‌های زیر می‌آیند: کلمات مختوم به صامت متّصل: کتابم/ کلمات مختوم به او: عمویم/ کلمات مختوم به آ: جایم/ کلمات مختوم به ـِ : خانه‌ام/ کلمات مختوم به اِیْ: پی‌ام/ کلمات مختوم به ای: کشتی‌ام/ کلمات مختوم به ـُ : رادیوام.

۷۸۸- چند نکته از املای بعضی کلمات دستوری: حرف ندا همیشه جدا از منادا نوشته می‌شود، مثل: ای خدا. کلمات مستقل به شکل جدا نوشته می‌شوند، مانند: این جانب / همان کس. «به» در کلمات «بساز» و «بدان» و «بگفتم» پیوسته نوشته می‌شود. املای «به» در بقیه‌ی کلمات به شکل جدا آموزشی‌تر است: به او گفتم- منزل به منزل و «بی» معمولاً جدا نوشته می‌شود: بی‌گمان- بی‌تردید (استثنا: بیهوده- بیزار)

۷۸۹- «چه» اگر به صورت پیشوند به کار رود، جدا از کلمه نوشته می‌شود، مانند: چه‌قدر، چه‌طور و ... (استثنا: چرا، چگونه). در صورتی که این کلمه پسوند باشد، معمولاً پیوسته نوشته می‌شود. مثال: باغچه، بیلچه (استثنا: آن‌چه، چنان‌چه). «را» نیز همین‌طور جدا نوشته می‌شود، مانند: کتاب را، تو را، (استثنا: چرا، مرا).

۷۹۰- به مجموعه‌ای که شامل همه‌ی رشته‌های دانش انسانی یا رشته‌ای معیّن باشد، دایرة المعارف می‌گویند. دایرة المعارف از منابع اصلی تحقیق به شمار می‌آید. آثاری چون احصاءالعلوم فارابی و الفهرست ابن‌ندیم که نوعی دایرة المعارف چنددانشی هستند، قرن‌ها پیش نوشته شده‌اند. تألیف دایرة المعارف به شیوه‌ی نوین آن، ابتدا در قرن هفدهم در اروپا رواج یافت. این کار در ایران از پنجاه سال پیش با توجه به ترجمه‌ی دایرة المعارف اسلام به کمک گروهی از دانشمندان آغاز شد.

۷۹۱- زندگی‌نامه‌ها یکی از انواع منابع و مراجع هستند که می‌توان به آن‌ها مراجعه کرد. زندگی‌نامه شرح تاریخ زندگی یا دوره‌ای از زندگی افراد در حدود اطّلاعاتی است که نویسنده‌ی زندگی‌نامه از احوال آن‌ها داشته است. برخی عمومی و برخی خاصّ فرد یا افرادی هستند. زمان، مکان و سطح زندگی‌نامه‌ها نیز متفاوت است.

۷۹۲- امروزه شبکه‌ی وسیع اینترنت، مراکز اطّلاعاتی سراسر دنیا را از طریق رایانه‌های شخصی به هم وصل کرده است و شما می‌توانید با در اختیار داشتن یک دستگاه رایانه‌ی شخصی با همه‌ی مراکز اطّلاعات مهم در سراسر جهان ارتباط برقرار کنید و اطّلاعات فراوانی بدست آورید. در روزگار ما، تمامی کتابخانه‌های دنیا به این سیستم اطّلاع‌رسانی مجهّز شده‌اند. چنان که یک فرد می‌تواند تمامی اطّلاعات را درباره‌ی موضوع مورد مطالعه‌ی خود، از طریق رایانه کسب کند.

۷۹۳- با پیشرفت صنعت و فن‌آوری گسترش فنون ارتباطات، اکنون رسانه‌های دیداری و شنیداری مثل نوارهای صوتی، لوح‌های فشرده (دیسکت) ، نوارهای فیلم، عکس، اسلاید، میکرو فیلم و رایانه به کمک محققّان آمده‌اند تا سرعت و دقّت پژوهش‌ها را افزایش دهند. در سال‌های مهم اخیر، آن‌چه بیش از همه بر روند تحقیقات تأثیر گذاشته، منابع رایانه‌ای است. تا آن‌جا که این منابع، در زمره‌ی منابع مهّم تحقیق درآمده‌اند.

۷۹۴- هر جمله آهنگ خاصّی دارد مثلاً جمله‌ی «حسن به خانه برگشت» آهنگ صدای ما پایین است و کم کم بالا می‌رود و دوباره پایین می‌آید تا اینکه به سکوت می‌انجامد. اگر آهنگ جمله چنین وضعیّتی را داشته باشد، مفهوم جمله «خبری است» آهنگ جملات خبری «افتادن» است امّا در جمله‌ی «او درس می‌خواند؟» آهنگ صدا در آغاز پایین شروع شده و کم کم بالا می‌رود و دیگر فرود نمی‌آید. آهنگ چنین جملاتی غالباً «خیزان» و مفهوم آنها «سؤالی» است.

Nomreyar.com | وبسایت آموزشی نمره یار

۷۹۵- زبان‌شناسان برای زبان نقش‌های گوناگونی را برمی‌شمارند، که اساسی‌ترین آن‌ها عبارتند از: ۱- ایجاد ارتباط ۲- محملِ اندیشه ۳- حدیث نفس ۴- آفرینش ادبی. شاید اساسی‌ترین «نقش زبان» ایجاد ارتباط در میان افراد یک جامعه‌ی زبانی باشد. هدف از ارتباط زبانی یکی از این دو است: نخست، انتقال اطلاع به دیگران و دوم، ایجاد حسّ هم‌زبانی و هم‌دلی در میان افراد یک جامعه‌ی زبانی.

۷۹۶- زبان‌شناسان و روان‌شناسان هنوز به درستی نمی‌دانند که آیا زبان و اندیشه هر دو یک چیزند یا دو چیز متفاوت ولی همگی می‌پذیرند که بدون زبان، نمی‌توان به تفکّر یا اندیشه پرداخت. می‌دانیم که اندیشیدن بدونِ وجودِ مفاهیمِ عام، مثل «درخت» و «انسان» و مفاهیم انتزاعی، مثل «کاشتن» و «رشد کردن» یا به کلّی میسّر نیست یا ما را با احکامِ علمی عام درباره‌ی خودمان و جهان پیرامونمان نمی‌رساند. هم‌چنین می‌دانیم که هر دو دسته مفاهیم عام و انتزاعی تنها از راه زبان برای ما فراهم می‌شوند. پس، تنها با تکیه بر زبان می‌توانیم در چارچوبِ همین مفاهیم عام و انتزاعی درباره‌ی جهان بیندیشیم و به احکامی علمی از این قبیل دست یابیم که «انسان درخت می‌کارد» و «درخت رشد می‌کند».

۷۹۷- «حدیث نفس» یکی دیگر از نقش‌های اساسی زبان است که ما به کمک آن از خود و آن‌چه در درونمان می‌گذرد، سخن می‌گوییم. سخن گفتن درباره‌ی خود به تنهایی و حتّی در خاموشی صورت می‌گیرد، مثلِ وقتی که در گوشه‌ای می‌نشینیم و آهسته و بی‌صدا درباره‌ی خود حرف می‌زنیم.

۷۹۸- چهارمین نقش زبانی این است که با آن به آفرینش ادبی می‌پردازیم. برای انجام دادن این کار، ما از اصول و قواعد و ضوابطی کمک می‌گیریم که جزءِ نظامِ زبان نیستند بلکه به نظریّه‌ها و علوم و فنون ادبی تعلّق دارند و در چارچوب سنّت‌ها و روش‌هایی عمل می‌کنیم که به زبان مربوط نمی‌شوند بلکه به ادبیات و پیشینه‌ی آن ربط پیدا می‌کنند. ما از این رهگذر بر ساخت‌های صورتی زبان (یعنی ساخت‌های آوایی و حرفی و نحوی آن) یا ساخت‌های معناییِ آن لایه‌هایی از ساخت‌های تازه می‌افزاییم که در محدوده‌ی نظام زبان توصیف‌پذیر نیستند و فقط در محدوده‌ی علوم و فنون و نظریه‌های ادبی قابل توصیف‌اند.

۷۹۹- از «آفرینش ادبی» که یکی از نقش‌های اساسی زبان است، به بیت زیر می‌توان اشاره کرد.

به نام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه برنگذرد

شاعر در این بیت به کمک اصول و قواعد عروض و قافیه و در چارچوب سنّت‌ها و روش‌های شاعری در فرهنگِ ایرانی، دو ساخت تازه، یکی ساختِ وزن و دیگری ساختِ قافیه را بر مجموعه‌ی ساخت‌های آوایی فارسی افزوده و از این رهگذر اثر ادبی آفریده است که می‌توان نام نظم یا سخنِ منظوم بر آن نهاد.

۸۰۰- ما هرچهار نقش زبان را، همراه خود زبان، در کودکی و به عنوانِ بخشی از فرآیندِ رشدِ طبیعیِ خود فرا می‌گیریم، بی‌آنکه در این کار به درس و کلاس و زحمتِ آموزگار نیاز پیدا کنیم امّا باید در نظر داشته باشیم که دانش و مهارتی که به طور طبیعی در زمینه‌ی زبان و نقش‌های آن بدست می‌آوریم، بسیار محدود و ناچیز است و تنها در حدّی است که می‌تواند به نیازهای زبانیِ افرادِ عادی با زندگی معمولی پاسخ بدهد؛ بنابراین لازم است علاوه بر آن، خود را به دانش گسترده، ژرف و نظام‌یافته درباره‌ی زبان رسمی ومعیار نیز مجهّز کنیم.

۸۰۱- «همزه» یکی از حروف الفبای فارسی است که به اشکال مختلف نوشته می‌شود: کلماتی که با همزه آغاز می‌گردند، بدون حرف همزه نوشته می‌شوند. مانند: ارث، اجرت. / ا/ نیز، چه آغازی و چه میانی، بدون حرف همزه وبه شکل «آ» نوشته می‌شود. مثال: آخرِ، الآن. همزه‌ی ساکن ما قبل مفتوح (میانی یا پایانی) با «ء» و کرسی «الف» نوشته می‌شود. مانند: رأس، منشاء.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۸۰۲- در کلمات «رؤیا، مؤسّس، سؤال» و مشابه آن‌ها، همزه‌ی (میانی و پایانی) با کرسی «و» نوشته می‌شود. در کلماتی همچون «ائتلاف، رئوس (نمونه‌های غیر عربی: نئون، پروتئین)» ومشابه آن‌ها با کرسی «ی» نوشته می‌شود و در کلماتی مانند: «ماء لعین، سوء هاضمه، جزء اوّل» مشابه آن‌ها بدون کرسی نوشته می‌شود.

۸۰۳- برخی از کلمات دخیل در عربی، بی‌نشان هستند. مانند: کتاب، علم، تألیف و .... و برخی دیگر نشان‌دار که املای آن‌ها را باید به درستی رعایت کرد. مانند: الغرض، السّاعة، عجالتاً، علی هذا، دایرة المعارف، مصطفیٰ، من جمله و .... نشان‌های خاصّ عربی عبارتند از: «ال» ، «تنوین» ،«حروف جارة» ،«ة» ،«یٰ»

۸۰۴- علاوه بر کلمات عربی چه نشان‌دار و چه بی‌نشان برخی از جملات عربی نیز وارد زبان فارسی شده و رواج پیدا کرده است. این جملات مشابهِ آن‌ها در زبان عربی جمله‌ی اسمیّه یا فعلیّه هستند. در نوشتن آن‌ها باید رسم الخطّ خاصّ عربی را رعایت کرد. مثال: مابقی- ماجرا/ لم یرزع- لم یعقل/ سبحانه و تعالی- عزّ و جلّ/ لیس الانسان الاّ ما سعی/ الکلام یجرّ الکلام و....

۸۰۵- از موارد مهمی که در هر نوشته باید بدان توجه ویژه‌ای داشت، ویرایش آن است. هر نوشته باید از انواع خطاهای زبان زدوده شود. از خطاهای رایج زبانی که موجب ابهام در نوشته می‌شود، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- خطاهای مربوط به کاربرد فعلی ۲- خطاهای مربوط به کاربرد حروف اضافه

۳- تعبیرهای نامناسب ۴- ابهام و کژتابی ۵- درازنویسی و ....

۸۰۶- ترجمه اگرچه باعث غنی شدن دایره‌ی واژگان، شیوه‌های بیان تازه و به کار افتادن قوّه‌ی خلاّقیّت می‌شود، آثاری منفی چون گرته‌برداری در پی دارد. بنابراین، ضمن شناخت گرته‌برداری‌های نادرست، باید از کاربرد آن‌ها بپرهیزیم، مثلاً: اصطلاحاتی نظیر روی کسی حساب کردن، حمّام گرفتن، ریسک کردن و تصویر کسی را داشتن و .....

۸۰۷- واژگان بیگانه در سده‌ی اخیر به فراوانی وارد زبان فارسی شده‌اند. این واژگان به دو شکل وارد زبان می‌شوند، که یکی از این موارد، از راه طبیعی و با آهنگ معتدل است که در این حالت، واژه‌ی بیگانه از نظر آوایی و آرایش واجی و ساخت هجایی با هنجارهای زبان وام‌گیرنده، هم‌ساز است؛ مثل: پست، تلفن، اسکناس، بانک و ... البته گاه به کمک همین واژه‌ها، واژگان تازه‌ای هم می‌سازند: پست‌چی، پست کردن، پست خانه و...

۸۰۸- نوع دیگر وام‌گیری (ورود واژگان بیگانه به زبان فارسی) همراه با تصنّع و تکلّف و با آهنگی غیرطبیعی و سیل‌آساست در این حالت، هجوم واژه‌های بیگانه تجانس زبان را مختل می‌سازد و نیز مانع از آن می‌شود که اهل زبان برابرهای مناسبی برای آن‌ها بیابند. واژگان بیگانه در این حالت به زبان لطمه وارد می‌کند. وقتی ما برای بیان مفاهیم، واژه‌های بومی متعدّد و مناسب داریم، لزومی ندارد از معادل بیگانه‌ی آن استفاده کنیم؛ مثلاً به‌جای کاراکتر و پرستیژ، باید گفت: شخصیّت، حیثیّت.

۸۰۹- یکی از خطاهای رایج زبانی «نوآوری‌های کاذب» است. اگر نوآوری بجا و مناسب باشد، ستوده است و در غیر این صورت، زبان را نابود می‌کند. از جمله نوآوری‌های کاذب که در آثار قلمی‌خام دستان دیده می‌شود، سره نویسی، کهنه‌گرایی، عربی مآبی، کاربرد بی‌دلیل واژه‌های فرنگی (که بسیاری ازآنها معادل فارسی هم دارند)، تکلّف‌های علمی و تفنّن‌های شاعرانه است. مانند: درباره‌ی شیوه‌ی اضافت پس از «ه» ی نافراگرفته، یا «ی» بیان حرکت، بر پایه‌ی پرسیمان‌های نگریک، زبانیک اکنون به نیرو و شکل «نامه‌ی» را توصیه می‌کنیم.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۸۱۰- قبلاً خواندیم که هر نوشته باید از جهات گوناگون محتوا، زبان، دقت، نظم، آراستگی رعایت علائم نگارشی، رعایت نکات دستوری و املایی و نگارشی بازبینی شود که آن را ویرایش می‌نامند.

یکی از انواع ویرایش، «ویرایش فنی» است؛ این مرحله از کار، شامل مسائلی است از قبیل: به‌کارگیری قواعد رسم‌الخط، نشانه‌های فصل و وصل، پاراگراف‌بندی، تنظیم ارجاعات، یک دست کردن ضبطها و اصطلاحات، مشخص کردن عناوین یا واژه‌ها و عبارات و اصطلاحات و ... .

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۱- تاریخ ادبیات

۱- «عبید رجب» شاعر معاصر تاجیکی است که شعر «تا هست عالمی، تا هست آدمی»را در قالب نیمایی (آزاد) در بیان دل‌بستگی و عشق شدید مردم تاجیکستان به زبان فارسی دری، سروده است.

۲- رودکی: عبدالرّحمن‌بن آدم رودکی، پدر شعر فارسی، از کودکی نابینا بود و به سال ۳۲۹ هـ.ق در رودک وفات یافت. مهم‌ترین اثر منظوم (شعر) او کلیله و دمنه است.

۳- چمران: شهید دکتر مصطفی چمران در سال ۱۳۱۱ در تهران متولد شد. برای تحصیل به آمریکا رفت. وی موفق به اخذ دکترای الکترونیک و فیزیک از دانشگاه برکلی شد. او فعالیت‌های زیادی برای کمک به مردم لبنان کرد. هم‌چنین در جنگ تحمیلی هم نقش بسزایی ایفا کرد و در خوزستان به شهادت رسید.

۲- تاریخ ادبیات

دکتر عبدالحسین زرّین‌کوب: محقّق، مورّخ، مترجم و نویسنده‌ی بزرگ (۱۳۰۱ بروجرد - ۱۳۷۸ تهران)، یکی از نویسندگان برجسته‌ی دانشگاهی است که قلمی روان، شیوا و رسا دارد. نثر دکتر زرّین‌کوب جزء نثرهای تحقیقی - هنری محسوب می‌گردد.

برخی‌آثار وی عبارتند از: پلّه‌پلّه تا ملاقات خدا، نردبان شکسته، پیر گنجه در جست‌وجوی ناکجاآباد، تاریخ در ترازو، فرار از مدرسه، از کوچه‌ی رندان، جست‌وجو در تصوّف، تاریخ مردم ایران، دو قرن سکوت، کارنامه‌ی اسلام، شعر بی‌دروغ، شعر بی نقاب، نقد ادبی، با کاروان حلّه، بحر در کوزه، سرّ نی، بامداد اسلام، از چیزهای دیگر و ...

۳- تاریخ ادبیات

۱- دکتر غلامعلی حدّاد عادل: متولّد ۱۳۲۴ هـ.ش در تهران است. کتاب «فرهنگ برهنگی و برهنگی فرهنگی» از اوست.

۲- هانس کریستین اندرسن: داستان‌نویس دانمارکی قرن ۱۹ است که شهرتش بیشتر به دلیل داستان‌هایی است که برای کودکان نوشته است.

۳- محمّد اقبال لاهوری (۱۲۵۰ - ۱۳۱۶ هـ.ش) شاعر و متفکّر پاکستانی است. برخی آثار وی عبارتند از: جاویدنامه، پیام‌مشرق، زبور عجم، ارمغان حجاز و ...

۴- شیخ بهایی (۹۵۳ - ۱۰۳۱ هـ.ق) دانشمندی بنام و از شاعران عصر صفوی که در بعلبک به‌دنیا آمد و در مشهد به خاک سپرده شد. از جمله آثار وی مثنوی‌های «نان و حلوا» و «شیر وشکر» است.

۴- تاریخ ادبیات: «فرهنگ و هنر»

فرهنگ هر جامعه، هویّت و موجودیّت آن جامعه را تشکیل می‌دهد و با انحراف فرهنگ، جامعه پوچ و میان‌تهی می‌گردد. پس بالاترین و والاترین عنصری که در موجودیّت هر جامعه دخالت اساسی دارد، فرهنگ آن جامعه است.

آدمی علاوه بر نیازهای مادّی و جسمانی، نیازهای دیگری از جمله حقیقت‌جویی، خداپرستی، محبّت‌ورزی و هم‌دردی، گرایش به زیبایی و هنر و ... نیز دارد.

انس و الفت انسان با هنر و آثار هنری برخاسته از حسّ زیبایی‌شناسی و زیبایی‌طلبی اوست.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۵- تاریخ ادبیات

۱- یوهان کریستف فردریش «شیللر» (۱۷۵۹ - ۱۸۰۵ م) از بزرگترین شعرای آلمانی است که برخی او را با گوته (۱۷۴۹ - ۱۸۳۲ م) شاعر شهیر آلمانی، هم‌سنگ می دانند. قطعه‌ی ادبی «مسافر» از اوست.

۲- «فرانسوا کوپه» (۱۸۴۲ - ۱۹۰۸ م) شاعر و درام‌نویس فرانسوی است که قطعه‌ی ادبی «فردوسی» درباره‌ی شهرت جهانی شاعر توس از وی است. برخی آثار کوپه عبارتند از: عابر، برای تاج، صمیمیّت‌ها، دفتر سرخ، فرودستان و ... .

۳- «دکتر جواد حدیدی» نویسنده‌ی معاصر، خالق دو کتاب «برخورد اندیشه‌ها» و «از سعدی تا آراگون» است.

۴- «تریللو» شاعر ایتالیایی است که شعر «قطرات سه‌گانه» را سروده است و یوسف اعتصام‌الملک (۱۲۹۱ - ۱۳۵۶ هـ.ق) پدر پروین اعتصامی (۱۲۸۵ - ۱۳۲۰ هـ.ش)، آن را ترجمه و در مجلّه‌ی بهار چاپ کرده است.

«نکته۱»: یوسف اعتصام الملک: دو دوره مجلّه‌ی بهار را چاپ و نیز جلد اوّل تیره بختان اثر ویکتورهوگو را ترجمه کرده است.

«نکته۲»: یوسف اعتصام‌الملک و پروین اعتصامی هر دو در جوار بارگاه حضرت معصومه در قم آرمیده‌اند.

۶- تاریخ ادبیات:

۵- رابیند رانات تاگور (۱۸۶۱ - ۱۹۴۱ م) از شاعران بزرگ هندوستان است. وی که به نهضت آزادی میهن خویش پیوست و مورد احترام گاندی، رهبر بزرگ هند، قرار گرفت، به دریافت جایزه‌ی ادبی نوبل نیز نایل آمده است. قطعه‌ی «پروردگارا» از اوست که محمّدتقی مقتدری آن را ترجمه کرده است.

۶- نوبل: شیمیدان و مخترع سوئدی که در استکهلم به دنیا آمد؛ وی که دینامیت را اختراع کرد، کلّیّه‌ی ثروت خود را صرف پرداخت جایزه‌ی سالانه‌ی جهانی علم، ادبیات و صلح کرد.

۷- عبید زاکانی: شاعر و نویسنده‌ی قرن هشتم که مدّتی زیر حمایت سلطان اویس جلایر زندگی کرده است.
برخی آثار وی عبارتند از: اخلاق الأشراف، موش و گربه (۱۷۴ بیت)، فال‌نامه، رساله‌ی دلگشا، دیوان اشعار، ریش‌نامه و ...

۷- قطعه‌ی ادبی

نوشته‌های کوتاه که هم‌چون شعر از تخیّل لب ریزند و عواطف و احساسات نویسنده را بیان می‌کنند.
در قطعات ادبی، عنصر خیال‌پردازی و بیشتر آرایه‌های شعری دیده می‌شود. این نوع نوشته‌ها را که مضمونی شاعرانه دارند، «نثر شاعرانه» نیز می‌نامند.

۸- مفهوم

«در برابر زایر نامدار که زانو به زمین زده و سر فرود آورده بود، سنگ بزرگی را که بر گور فاتح چین نهاده بودند، برداشتند»:

زایر نامدار: تیمور: سردار و پادشاه بزرگ مغول قرن ۸ و ۹ هـ.ق .

فاتح چین: چنگیز خان (تموچین)، اهل مغولستان حوالی قرن ۷ هـ.ق .

۹- ادبیات نمایشی

ادبیات نمایشی در غرب
- تراژدی
- کمدی
- درام

تراژدی: تصویر ناکامی افراد برجسته است./ کمدی: تجسّم عیوب و رذیلت های اخلاقی است به گونه‌ای که مایه‌ی خنده باشد./ درام: کوششی است برای نشان دادن شکل عادّی زندگی با همه‌ی تضادها و تعارض‌های آن.
موضوع اصلی ادبیات نمایشی، پیوند انسان با زندگی و طبیعت و وظیفه‌ی اساسی آن، تحلیل روحیّات انسان و نحوه‌ی برخورد او با حوادث زندگی است.
این گونه‌ی ادبیات بیش‌تر در یونان باستان و روم رواج داشته است.
درون‌مایه و محتوای نمایش‌نامه ممکن است دینی، ملّی، سیاسی و اجتماعی باشد.
تعزیه(شبیه‌خوانی) که نوعی هنر دینی است، نمونه‌ای از ادبیات نمایشی به شیوه‌ی ایرانی است که از دیرباز در رثای شهیدان کربلا و اهل بیت اجرا می‌شده است.

۱۰- تاریخ ادبیات

تعزیه - که بیش‌تر، واقعه‌ی عظیم عاشورا را ترسیم می‌کند - از قرن‌های اوّل و دوم اسلامی در میان مردم رایج بوده است امّا از زمان آل‌بویه به صورت رسمی، شکل آیین و تشریفات خاص به خود گرفت و در دوره‌ی صفویّه به رونق و جلال آن افزوده شد و با جلوه‌هایی از نمایش‌های محلّی و موسیقی در هم آمیخت و صورتی اصیل و هنری به خود گرفت.

۱۱- ادبیات فارسی برون‌مرزی

بر اثر کشمکش‌های سیاسی و نفوذ استعمار انگلیس، ارتباط زبان فارسی شبه قارّه‌ی هند با زبان فارسی ایران قطع گردید؛ افغانستان به‌صورت کشوری مستقل درآمد و «زبان فارسی دری» زبان رسمی مردم این کشور شد. تاجیکستان نیز در قلب ماوراءالنّهر پدید آمد و زبان پارسی آن منطقه با نام «تاجیکی» خود را نشان داد.
بدین ترتیب حوزه‌ی گسترش زبان فارسی که روزگاری از مدیترانه تا سند و از بین‌النّهرین تا ماورای سیحون امتداد می‌یافت، به تدریج محدود شد.

۱۲- محمّد اقبال لاهوری (۱۲۵۰-۱۳۱۶ش) شاعر و متفکّر پاکستانی است که نقش مهمّی در استقلال کشور هند داشت.
برخی آثار او عبارتند از: پیام مشرق، زبور عجم، اسرار خودی و رموز بی‌خودی، ارمغان حجاز، جاویدنامه.
شعر «لاله‌ی آزاد» سروده‌ی محمّد ابراهیم‌صفا شاعر معاصر افغانی است که از وی دیوان شعری به‌نام «نوای کوهسار» منتشر گردیده است.

۱۳- تاریخ ادبیات

ناصر خسرو قبادیانی (۳۹۴-۴۸۱ هـ.ق) حکیم، شاعر و جهان‌گرد مشهور ایرانی است که در حدود چهل سالگی بعد از بیداری از خواب غفلت سفری هفت‌ساله را آغاز نمود. سفرنامه‌ی وی شرح مسافرت‌های او به سرزمین‌های اسلامی و مشاهدات و ملاقات‌ها و حوادثی است که برای وی پیش آمد. سفر او همراه برادرش ابوسعید و یک غلام هندی بود.
وی ملقّب به حجّت و شهرتش در قصیده‌سرایی است. برخی آثار وی عبارتند از: دیوان اشعار، سفرنامه، خوان اخوان، زادالمسافرین، جامع‌الحکمتین.
وی در بدخشان بر فراز کوههای بلند در قلعه‌ی یمگان مرد.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۱۴- «پرستو در قاف» سفرنامه‌ی حجّ علیرضا قزوه، شاعر معاصر است.
علیرضا قزوه متولد ۱۳۴۲ در گرمسار است. وی در سال ۱۳۷۷ در سمت وابسته‌ی فرهنگی ایران در تاجیکستان منصوب شد.
برخی آثار او عبارتند از : ۱- از نخلستان تا خیابان ۲- شبلی وآتش ۳- میان ماندن و رفتن ۴- پرستو در قاف

۱۵- سفرنامه، حسب حال، زندگی‌نامه
سفرنامه: آفرینش آثار خواندنی از دیده‌ها، شنیده‌ها و تجربیاتی که فرد در مسیر خویش به نقاط مختلف به آن‌ها دست می‌یابد. سفرنامه دربردارنده‌ی اطّلاعاتی سودمند درباره‌ی مسائل جغرافیایی، اجتماعی، فرهنگی، اخلاقی و .... است.
حسب حال: حالات و احساساتی است که نویسنده از خود می‌نویسد و با زبانی صمیمی، روان و دل‌نشین دغدغه‌های خود را بازمی‌گوید.
زندگی‌نامه: بیان مسیر زندگی و حوادث و فراز و نشیب‌های آن است که گذشته از شناساندن نویسنده، اطّلاعاتی مفید از عصر و روزگار او نیز به‌دست می‌دهد.

۱۶- غزل اجتماعی
محتوای این نوع غزل برعکس غزل معمولی - که برای بیان عواطف و احساسات انسانی کاربرد دارد - بیان مسائل اجتماعی از قبیل آزادی، وطن، بیزاری از ظلم و ..... است.
در عصر مشروطه با توجّه به دگرگونی‌ها و تحوّلات سیاسی و اجتماعی، غزل نیز رنگ و بوی اجتماعی به خود گرفت.
شاعرانِ بنامِ غزل اجتماعی: ملک‌الشّعرای بهار، عارف قزوینی، عشقی، فرّخی یزدی.

۱۷- تاریخ ادبیات
سیاحت‌نامه‌ی ابراهیم‌بیگ نوشته‌ی زین‌العابدین مراغه‌ای - تاجرزاده‌ی میهن‌دوست و اصلاح‌طلب - آیینه‌ی تمام‌نمای اوضاع ایران در اواخر قرن سیزدهم هجری است. نویسنده کتاب را در قالب یک رمان اجتماعی نوشته است.
قهرمان داستان «ابراهیم‌بیگ» فرزند یکی از تجّار آذربایجان است که در مصر زندگی می‌کند و به عزم زیارت مشهد - مقدّس راهی ایران می‌شود و اوضاع نا به سامان مردم و شهرهای ایران آن روزگار ، پریشانی و در به دری مردم، سرگرم شدن آنان به کارهای بیهوده، رشوه‌خواری حکمرانان، غفلت دولت و بی‌عدالتی و ..... را مشاهده می‌کند.
نکته: کتاب « از صبا تا نیما» نوشته‌ی یحیی آرین‌پور است.

۱۸- تاریخ ادبیات
محمّدتقی بهار، شاعر آزادی، فرزند محمّدکاظم صبوری ملک‌الشّعرای آستان قدس رضوی است که پس از مرگ پدر به دست مظفّرالدّین‌شاه عنوان ملک‌الشّعرایی گرفت. در دوران استبداد صغیر روزنامه‌های «خراسان» و «نوبهار» را انتشار داد و بعدها از سوی مردم خراسان به نمایندگی مجلس انتخاب شد. وی در سرودن قصیده به سبک خراسانی مهارت و هنرمندی داشت. جان‌مایه‌ی شعر وی آزادی و وطن است.
برخی آثار او: تاریخ احزاب سیاسی، سبک‌شناسی (۲جلد)، دیوان اشعار.
برخی تصحیحات او: تاریخ بلعمی، تاریخ سیستان، مجمل‌التّواریخ و القصص.

۱۹- ادبیات مشروطه

تحوّلاتی که در نثر و شعرمشروطه اتّفاق افتاد:

۱- زبان شعر و نثر ساده‌تر و به زبان مردم کوچه و بازار نزدیک‌تر می‌شود و انواع مَثَل‌ها، اصطلاحات، قصّه‌ها و زندگی مردم عادّی در ادبیات جا باز می‌کند.

۲- واژه‌ها و ترکیبات ناآشنای عربی کم‌ترمی‌شود و عبارات پیچیده و طولانی و جمله‌های پیوسته کاهش می‌یابد.

۳- از نظرمضمون، واقعیّات زندگی و مسائل سیاسی و اجتماعی باز گفته می‌شود.

۴- طنز و نقدسیاسی و اجتماعی افزایش می‌یابد.

۵- داستان نویسی به شیوه‌ی تازه و نمایش‌نامه نویسی به تقلید از اروپاییان پدید می‌آید.

۲۰- علّامه علی اکبر دهخدا به سال ۱۲۵۸ ش در تهران متولد شد. وی فرزند خان‌باباخان بود. در انقلاب مشروطه به جمع آزادی‌خواهان پیوست و در انتشار روزنامه‌ی صوراسرافیل به یاری دوستش میرزاجهانگیرخان صوراسرافیل (مدیر روزنامه) برخاست. دهخدا مقالات سیاسی - انتقادی خود را به طنز و با نثری ساده می‌نوشت و با نام «چرند و پرند» و امضای مستعار «دخو» در روزنامه‌ی صوراسرافیل به چاپ می‌رساند. سبک او در چرند و پرند ادامه‌ی سبک عبید زاکانی شاعر و طنزپرداز قرن ۸ بود. برخی آثار او عبارتند از: لغت‌نامه، امثال وحکم، دیوان اشعار.

۲۱- ابوالقاسم عارف قزوینی (۱۳۰۰- ۱۳۵۳ هـ . ق) شاعر و تصنیف‌ساز مشروطه است. وی با زمزمه‌ی مشروطه به جرگه‌ی آزادی‌خواهان پیوست و شعر و موسیقی را به خدمت انقلاب درآورد. ترانه‌های میهنی او قابل‌توجّه است.

۲۲- تاریخ ادبیات

سهراب سپهری (۱۳۰۷-۱۳۵۹ش) شاعر و نقّاش مشهور معاصر است. درس «کلاس نقّاشی» از کتاب «اتاق آبی» اوست که این کتاب مجموعه‌ای از یادداشت‌های پراکنده است.

شعر سپهری ساده و بی‌آلایش است و لبریز از مفاهیم عرفانی است.

اثر مشهور او «هشت کتاب» است.

۲۳- ادبیات تعلیمی

سروده‌ها و نوشته‌هایی است که به موضوعاتی چون دعوت به راستی و درستی، پاکی وتهذیب روح پرداخته‌اند. علاوه بر این، آثاری به نثر و نظم نیز وجود دارد که موضوع آن‌ها مسائل و تعلیم علوم مختلف است؛ بنابراین دو نوع ادبیات تعلیمی داریم: در ادبیات تعلیمی نوع اوّل، بهره‌گیری از فرصت‌ها، محبت ورزیدن به پدر و مادر و هم‌نوعان، تأکید بر انجام دستورهای الهی و خودداری از گناه و غفلت، موضوع اصلی است.

در ادبیات تعلیمی نوع دوم، شاعر یا نویسنده می‌کوشد موضوعات آموزشی را با روشی ساده و آسان به مخاطب بیاموزد.

۲۴- ۱. قابوس‌نامه: نوشته‌ی عنصرالمعالی کیکاووس‌بن اسکندربن وشمگیر است که در سال ۴۷۵ هـ.ق در نصیحت به فرزندش گیلانشاه آن را در ۴۴ باب نوشته است. از ویژگی‌های این کتاب، زبان ساده و بیان گیرای آمیخته با جاذبه‌های داستانی و وسعت اطّلاعات آن است.

۲. بوستان: اثر سعدی (به تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی ۱۳۰۶-۱۳۶۹ش)

۳. قطعه‌ی «متاع جوانی» اثر پروین اعتصامی (۱۲۸۵-۱۳۲۰ش) است.

۴. «از سعدی تا آراگون»: نوشته‌ی دکتر جواد حدیدی است.

نکته: آراگون شاعر و درام‌نویس فرانسوی قرن ۱۹ میلادی است. او یکی از ایجاد کنندگان نهضت سورئالیست بود.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۲۵- شعر «در امواج سند» سروده‌ی دکتر مهدی حمیدی (۱۲۹۳-۱۳۶۵ش)، تصویر شهامت و پایداری سلطان جلال‌الدّین خوارزمشاه در برابر هجوم مغولان است.
در حمله‌ی چنگیزخان مغول (تموچین) به ایران، محمّد خوارزمشاه که تاب مقاومت ندارد به جزیره‌ی آبسکون می‌گریزد و پسر شجاع او، جلال‌الدّین خوارزمشاه، در برابر مغولان ایستادگی می‌کند.
سلطان محمّد خوارزمشاه در سال ۶۱۷ هـ.ق در آن جزیره می‌میرد. امروزه آبسکون را آب فرا گرفته است. فاصله‌ی آبسکون تا گرگان ۲۴ فرسنگ است.

۲۶- ادبیات غِنایی
این نوع ادبی، گونه‌ای از ادبیات است که با زبانی نرم و لطیف، با استفاده از معانی عمیق و باریک، به بیان احساسات شخصی انسان می‌پردازد. این گونه‌ی ادبیات همه‌ی احساسات گوناگون انسانی از قبیل احساسات عاشقانه، مذهبی، عرفانی، مدح، هجو، وصف طبیعت و جامعه و مسائل شخصی مانند غم غربت، شکایت از زندان (حبسیه)، مرثیه‌های عزیزان و نظایر آن را در بر می‌گیرد.

۲۷- نظامی گنجه‌ای (۵۳۰-۶۱۴ هـ.ق)، معروف‌ترین سراینده‌ی داستان‌های بزمی در ادب پارسی است.
شعر« از کعبه گشاده گردد این در» گزیده‌ای از مثنوی عاشقانه‌ی لیلی و مجنون است. آن‌جا که مجنون از غم عشق لیلی سر به کوه و بیابان نهاده است؛ آتش عشق مجنون، سرکش‌تر از آن است که پند هر نیک‌خواهی حتّی پدر، آن را فرو نشاند؛ خویشان به یاری‌اش برمی‌خیزند و از وی می‌خواهند که مجنون را به زیارت کعبه ببرد.

۲۸- تاریخ ادبیات
۱- شهید مرتضی آوینی (۱۳۲۶ -۱۳۷۲ش) از خدمت‌گزاران صدیق انقلاب بود. برخی مجموعه تلویزیونی‌های وی عبارتند از: حقیقت، خان گزیده‌ها، روایت فتح و سراب.
۲- شعر «پاسخ» از مجموعه‌ی «ریشه در ابر» سروده‌ی شاعر معاصر «محمّدرضا عبدالملکیان» است.
۳- دکتر محمّدرضا شفیعی کدکنی
۴- تحفةالاخوان: نوشته‌ی کمال‌الدّین عبدالرزّاق کاشانی (قرن دهم هجری قمری) است.

۲۹- ادبیات پایداری
اصلی‌ترین مسائل در ادبیات پایداری عبارتند از :
۱- دعوت به مبارزه و تحمّل سختی‌ها و مشکلات آن ۲- بیان بیدادگری‌ها و تصویر چهره‌های بیدادگران ۳- ستایش آزادی و آزادگی ۴- نشان دادن افق روشن پیروزی که ره‌آورد تلاش، وحدت، هم‌دلی و مبارزه‌ی مستمر است.
۵- ترسیم مظلومیّت مردم ۶- بزرگ‌داشت و ستایش مردم مبارز و شهدای راه آزادی.
اگر با دیدی وسیع‌تر به ادبیات پایداری بنگریم، همه‌ی سروده‌ها و نوشته‌های شورانگیزی که درطول تاریخ، بیدادگری و بیدادگران را محکوم کرده‌اند و آزادگی را ستوده‌اند جزء ادبیات پایداری هستند.

۳۰- تاریخ ادبیات
«گل‌هایی که در نسیم آزادی می‌شکفد.»: نوشته‌ی سیمین دانشور (متولد ۱۳۰۰ شیراز) همسر جلال آل احمد، یادآور روزهای قبل از پیروزی انقلاب است؛ روزهای پرشور و سرشار از ایثار و شکوه.
۲- شعر « خطّ خورشید» برگرفته از کتاب «مثل چشمه، مثل رود» اثر شاعر معاصر دکتر قیصر امین‌پور است. در این شعر، شاعر ابتدا فضای تاریک قبل از انقلاب را ترسیم می‌کند و پس از آن با تعبیر تابش نور از شرق، بازگشت امام خمینی را به تصویر می‌کشد.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۳۱- تاریخ ادبیات

مثنوی معنوی سروده‌ی جلال‌الدّین محمد بلخی رومی (مولوی) (۶۰۴-۶۷۲ هـ .ق)، یکی از متون مهم و ارزشمند ادبی و عرفانی است که حدود ۲۶ هزار بیت دارد و در شش دفتر فراهم آمده است.

در مثنوی معنوی مطالب نغز و لطیف عرفانی و اخلاقی با شیوه‌ی تمثیل و حکایت بیان شده است.

۳۲- سدیدالدّین محمّد عوفی نویسنده و دانشمند معروف اواخر قرن ۶ و اوایل قرن ۷ صاحب کتاب «جوامع‌الحکایات و لوامع‌الرّوایات» است.

۳۳- تاریخ ادبیات

داستان‌های دل‌انگیز ادبیات فارسی: نوشته‌ی دکتر زهرا کیا (خانلری) است.

لازم به ذکر است داستان «خیر و شر» از هفت‌پیکر نظامی در این کتاب بازنویسی شده است.

نکته: حکیم ابومحمدنظامی‌گنجوی (۵۳۵-۶۱۴ هـ.ق): مهمترین اثرش خمسه یا پنج‌گنج : ۱- مخزن الأسرار

۲- اسکندرنامه < اقبال‌نامه / شرف‌نامه ۳- لیلی و مجنون ۴- خسرو و شیرین ۵- هفت‌پیکر

۳۴- ادبیات داستانی

قدیمی‌ترین، محبوب‌ترین و در عین حال، رایج‌ترین نوع ادبی در میان ملّت‌ها «افسانه» ، «قصه» و در معنای وسیع‌تر «داستان» است. «ادبیات داستانی» را هنری‌ترین نوع ادبیات مردمی دانسته‌اند؛ زیرا انسان همواره قصّه‌ی عشق انسان به انسان، عشق انسان به خدا، عشق خدا به انسان، قصّه‌ی جنگ‌ها و حماسه‌آفرینی‌ها در برابر متجاوزان، نشر اخلاق و فضایل مشترک، انتقال تجربیات به دیگران و ..... همه و همه را در بلور قصّه‌ها نمایانده است.

ادبیات داستانی گذشته‌ی ایران نیز بسیار غنی است. کافی است به کتاب‌هایی چون شاهنامه‌ی فردوسی، سمک‌عیّار، کلیله و دمنه، هزار و یک شب و نیز به داستان‌های منظوم و منثور بزرگانی چون عطّار و مولوی و سعدی نگاهی کوتاه بیفکنیم.

۳۵- کتاب «سمک عیّار»:

این کتاب نوشته‌ی فرامرزبن خداداد کاتب ارّجانی است که احتمالاً در قرن ششم یا هفتم هجری نگارش یافته است. اشاره به آداب و رسوم گوناگون و وجود نام‌های ایرانی بسیار در این کتاب، حکایت از آن دارد که سرگذشت سمک عیّار، داستانی کاملاً ایرانی است.

قهرمان اصلی این داستان، مردی است عیّار از میان مردم که با وجود کوچکی اندام، اعجوبه‌ای است مظهر دلیری ؛ سمک در خدمت خورشیدشاه، پسر پادشاه حلب است و خواست‌های شاه و فرزندش و تلاش‌های سمک برای برآوردن آن‌ها حوادث کتاب را پدید می‌آورد.

نکته: نام راوی داستان‌ها «صدقه» است.

۳۶- تاریخ ادبیات

تقسیم‌بندی انواع ادبی بر اساس اندیشه و محتوا:

۱- ادبیات غِنایی

۲- ادبیات حماسی

۳- ادبیات نمایشی

۴- ادبیات تعلیمی

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۳۷- تاریخ ادبیات

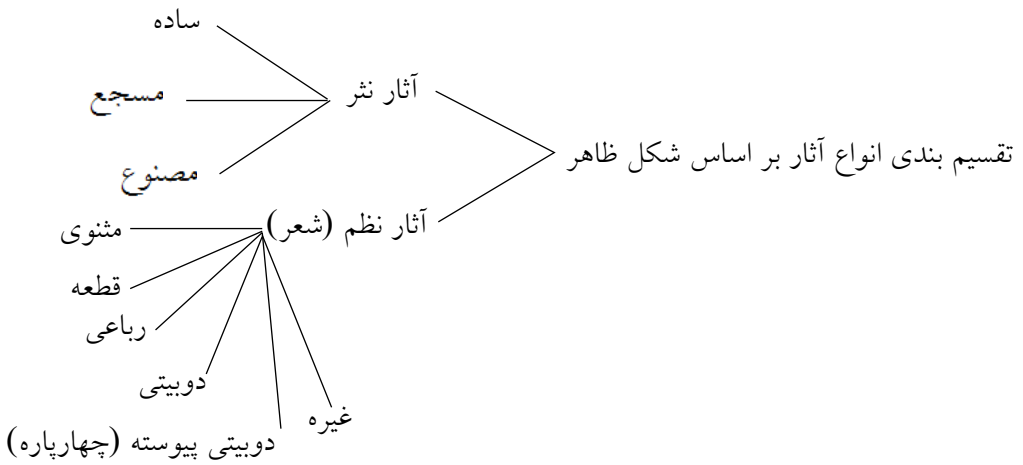

نکته: به جز دو قالب قصیده و غزل، دیگر قالب‌ها بر اساس شکل ظاهر، نام‌گذاری شده‌اند.

۳۸- تاریخ ادبیات

توضیحاتی درباره‌ی شاهنامه‌ی فردوسی: شاهنامه به سه بخش تقسیم می‌شود:

۱- اساطیری (از عهد کیومرث تا ظهور فریدون)

۲- حماسی (از قیام کاوه تا قتل رستم)

۳- تاریخی (از اواخر عهد کیانیان به بعد)

فردوسی در سال ۳۷۱-۳۷۰ هـ.ق اقدام به نظم شاهنامه کرد و حدود ۳۰ سال برای سرودن آن وقت گذاشت:

«بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی»

شاهنامه‌ی فردوسی نمونه‌ی اعلای حماسه است که حدود ۶۰ هزار بیت است. مآخذ عمده‌ی فردوسی عبارت بود از شاهنامه‌ی منثور ابومنصوری و بعضی روایات مکتوب.

آن‌گونه که فردوسی خود گفته است کاخی از نظم پی افکند که از باد و باران گزند نمی‌یابد :

«بناهای آباد گردد خراب / ز باران و از تابش آفتاب

پی افکندم از نظم کاخی بلند / که از باد و باران نیابد گزند»

۳۹- تاریخ ادبیات

۱- تاریخ جهانگشای جوینی: نوشته‌ی عطاملک جوینی(۶۲۳-۶۸۱ هـ . ق) است که شرح وقایع تاریخی قرن هفتم هجری و حمله‌ی مغول به سرزمین ماست.

۲- شعر« با تو یاد هیچکس نبود روا» سروده‌ی مولانا جلال‌الدّین محمد بلخی رومی ملقّب به مولوی (۶۰۴-۶۷۲ هـ. ق) است. مثنوی و دیوان شمس (کبیر) به نظم و فیه‌مافیه، مجالس سبعه و مکتوبات به نثر، آثار وی است.

۴۰- تعریف ادبیات

ادبیات یکی از گونه‌های هنر است و کلمات، مصالح و موادّی هستند که شاعر و نویسنده با بهره‌گیری از عواطف و تخیّلات خویش آن‌ها را به کار می‌گیرد و اثری ادبی و هنری پدید می‌آورد.

این شاعر و نویسنده‌ی هنرمند است که با جان بخشیدن به عناصر ذهنی و عواطف و خیالات خویش، آن‌ها را در قالبی لذّت‌بخش و تأثیرگذار در اختیار خواننده قرار می‌دهد و او را با خود هم‌دل و هم‌زبان می‌سازد.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۴۱- کتاب های ذکر شده در سال اول ادبیات با خالق آن‌ها:

تاریخ جهان گشای جوینی: عطا ملک جوینی (۶۸۱ - ۶۲۳ هـ ق)/ مثنوی معنوی و غزلیات شمس: مولوی (۶۰۴ - ۶۷۲ هـ ق) / شاهنامه: فردوسی/ قابوس نامه: عنصر المعالی کیکاووس بن اسکندربن وشمگیر/ سمک عیّار: فرامرز بن خداداد کاتب ارّجانی/ دیداری با اهل قلم: دکتر غلامحسین یوسفی/ کلیله و دمنه: اصل کتاب هندی است که نصر اللّه منشی آن را از عربی به فارسی ترجمه کرده است./ هفت پیکر: نظامی / داستان های دل انگیز ادب فارسی: دکتر زهرا کیا (خانلری)/ گل‌هایی که در نسیم آزاد می‌شکفد: سیمین دانشور/ مثل چشمه ، مثل رود: قیصر امین‌پور/ ریشه در ابر: محمد رضا عبدالملکیان/ تحفة الاخوان: عبدالرّزّاق کاشانی/هدیه‌ی ناتمام: رابرت زاکس/ قطعه‌ی مسافر: یوهان کریستف فردریش شیلر/ قطعه‌ی فردوسی: فرانسوا کوپه/ برخورد اندیشه‌ها: جواد حدیدی/ قطرات سه گانه:تریللو/ قطعه‌ی پروردگارا: رابیندرات تاگور(۱۸۶۱- ۱۹۴۱ م)/ لیلی و مجنون ، خسرو و شیرین ، هفت پیکر ، اسکندرنامه { شرفنامه / اقبال نامه } ، مخزن الاسرار: نظامی/ در امواج سند: دکتر مهدی حمیدی/ نصاب الصّبیان: ابو نصر فراهی/ گلشن راز: شیخ محمود شبستری/ بوستان و گلستان: سعدی/ از سعدی تا آراگون: دکتر جواد حدیدی/ فرهنگ برهنگی و برهنگی فرهنگی: غلامعلی حدّاد عادل/ نقد ادبی، با کاروان حلّه، بحر در کوزه، سرّنی، بامداد اسلام، از چیز های دیگر و...: دکتر عبدالحسین زرّین کوب(۱۳۰۱-۱۳۷۸ش)/ اتاق آبی: سهراب سپهری/ بهارستان: جامی/ لغت نامه‌ی فارسی: علی اکبر دهخدا/ شعر «ناله‌ی مرغ اسیر»: ابوالقاسم عارف قزوینی/ سیاحت نامه‌ی ابراهیم بیگ: زین العابدین مراغه‌ای/ شعر «مرغ گرفتار»: ملک الشّعرای بهار(۱۲۶۶-۱۳۳۰ش)/ سفرنامه: ناصر خسرو(۳۹۴-۴۸۱هـ ق)/ پرستو در قاف: علیرضا قزوه/ زندگی من: هلن کلر/ کلّیّات اشعار اقبال: محمّد اقبال لاهوری (۱۲۵۰- ۱۳۱۶ ش)/ شعر «لاله‌ی آزاد» محمّد ابراهیم صفا/ شعر «تا هست عالمی، تا هست آدمی»: عبید رجب

۴۲- «هلن کلر» زن نابینا و کر و لال آمریکایی که با استعداد بی‌نظیر خود، دنیا را به تحسین و اعجاب وا داشت. وی که تمام مراحل تحصیلی را با رنج وصف‌ناشدنی پیمود، چندین کتاب نوشت که یکی از آن‌ها درباره‌ی زندگی خود اوست و در آن نشان می‌دهد که نقص جسمی به هیچ‌وجه مانع پرورش قوای روحی و فکری نیست.

۴۳- گلستان سعدی حدود هشت قرن است که با ذهن و زبان ما پیوند دارد و چهارصد جمله و بیت آن در شمار امثال و حکم در آمده است.

□ علّت پیوند گلستان با ذهن و زبان ایرانیان را رواج چهارصد جمله و بیت سعدی به عنوان ضرب‌المثل می‌دانند، مانند: ده درویش در گلیمی بخسبند و دو پادشاه در اقلیمی نگنجند.

تفاوت نثرهای قدیم و جدید { زبان / بیان }

۴۴- انواع نثر قدیم:
- ساده ← فاقد آرایه های ادبی و لغات دشوار
- مسجع و فنی ← وجود انواع سجع و تشبیه و استعاره به اعتدلال
- مصنوع و متکلف ← وجود سجع ها و لغات دشوار در حد افراط

۴۵- کتاب هایی که به نثر:
- ساده ← تاریخ بلعمی، قابوسنامه، سیاست نامه
- مسجع و فنی ← مناجات نامه ی خواجه عبدالله، کلیله و دمنه، گلستان: نوشته شده اند.
- مصنوع و متکلف ← تاریخ جهان گشا، مرزبان نامه

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۴۶- **حماسه**: شعری داستانی با زمینه‌ی قهرمانی و رنگ قومی و ملی همراه حوادث خارج از حدود عادت.

زمینه های حماسه:
- ۱) داستان ← حوادث
- ۲) قهرمانی ← وجود افرادی با توانایی های جسمی و روحی متمایز از دیگران
- ۳) ملی ← بیان اخلاق فردی و اجتماعی و عقاید فکری ملت در قالب حوادث قهرمانی
- ۴) خرق عادت ← وجود حوادث و افراد که با منطق عینی و تجربه ی علمی هم سازی ندارند.

۴۷- درون مایه ی داستان برخورد رستم و اسفندیار:
- آزادی و اسارت ← اسفندیار قصد صلب آزادی رستم را دارد.
- پیری و جوانی ← رستم پیر و با تجربه در مقابل اسفندیار جوان قرار می گیرد.
- کهنه و نو ← رستم فردی سنت گرا در مقابل اسفندیار نوگرا می جنگد.

۴۸- ☐ همی زور کرد این بر آن، آن بر این ☐ نجنبید یک شیر بر پشت زین ← زمینه‌ی قرمانی حماسه

مبادا چنین هرگز آیین من — سزا نیست این کار در دین من
که ایرانیان را به کشتن دهم — خود اندر جهان تاج بر سر نهم
} زمینه ی ملی حماسی

☐ تهمتن گز اندر کمان راند زود بر آن سان که سیمرغ فرموده بود ← زمینه‌ی خرق عادات حماسه

۴۹- فیلم‌نامه‌های علی حاتمی: هزاردستان، دل‌شدگان، سلطان صاحبقران، مادر، کمال‌الملک، جهان پهلوان تختی
تابلوهای کمال‌الملک (محمّد غفاری): تالار آیینه، زرگر بغدادی و شاگردش، میدان کربلا، یهودی فالگیر بغدادی
فیلم‌نامه‌ی کمال‌الملک ← بیانگر آزادی بی‌پروایی او در مقابل استبداد رضاخان و چاپلوسی درباریان

۵۰- ساعدی معروف گوهرمراد می‌گویند این اسم را در پی اتفّاقی انتخاب می‌کند.
روزی در قبرستان قدم می‌زند. بالای هر قبری فردی یا روی قبر دیگری گلی می‌بیند. قبری را می‌بیند که روی آن برگ‌های بسیاری ریخته بوده است و کسی به سراغ آن نیامده است. برگ‌ها را کنار می‌زند، صاحب آن قبر مردی بوده است به نام گوهر فرزند مراد!

۵۱- غلام‌حسین ساعدی: داستان نویس و نمایشنامه نویس معاصر. متولّد ۱۳۱۴ متوفّی ۱۳۶۴
زمینه‌های کار: داستان کوتاه، رمان، نمایشنامه، فیلم‌نامه، پانتومیم
آثار: چوب به دست‌های وَرَزیل، آی با کلاه، آی بی‌کلاه، عزاداران بیل

۵۲- داستان گاو: داستان کوتاه از کتاب عزاداران بَیَل ساعدی
شخصیت‌ها: مشدی حسن، اصلان، کدخدا
زاویه‌ی دید: دانای کل
طرح: مُردن گاو و عکس‌العمل مشدی حسن
لحن: عامیانه
درون‌مایه: مَسخ و از خود بیگانیگی

۵۳- قهرمان داستان: افرادی که با رفتار و گفتارشان داستان را ایجاد می‌کنند.

قهرمانان:
- یا ثابت و بدون تغییرند تم در داستان کلبه ی عموتم
- یا بر اثر حوادثی تغییر و تحول می یابند مثل: خسرو

۵۴- زاویه‌ی دید: شیوه‌ی طرح و روایت داستان

۱- اوّل شخص: نویسنده یکی از شخصیت‌های داستان و گاهی خودِ قهرمان اصلی است. مثل: داستان کباب غاز «جمال زاده»

۲- سوم شخص (دانای کل) نویسنده‌ی بیرون از داستان اعمال شخصیت‌ها را گزارش می‌دهد. مثل: داستان هدیه‌ی سال نو از «اُ . هنری»

۵۵- طرح (هسته) داستان: پیوستگی منظم اعمال و حوادث داستان مبتنی بر رابطه‌ی علّت و معلولی

طرح (هسته) داستان: به سلسله حوادث داستان وحدت هنری می‌بخشد و از آشفتگی می‌رهاند

طرح داستان گیله‌مرد ← ظلم و ستم بر مردم و عکس‌العمل آن‌ها نسبت به ظلم

۵۶- درون‌مایه ← فکر مسلّط بر هر اثر است برای نشان دادن جهت فکری نویسنده

درون‌مایه سووشون: ظلم ستیزی نوعی برخورد خوبی با بدی

لحن ← ایجاد فضا در کلام و طریق شناخت شخصیّت ← کباب غاز: طنز گونه

رسمی، غیررسمی، صمیمانه، جدّی، طنز

۵۷- رمان: نویسنده با تخیّل و اطّلاعات عینی و واقعی‌اش از شخصیت‌ها داستان می‌نویسد.

رمان‌های مشهور جهان:

۱) دون کیشوت ← سرورانتس نویسنده‌ی اسپانیایی
۲) جنگ صلح ← تولستوی نویسنده‌ی روسی
۳) برادران کارامازوف ← داستایوسکی نویسنده‌ی روسی
۴) دیوید کاپرفیلد ← چارلز دیکنز نویسنده‌ی انگلیسی
۵) کلبه‌ی عمو تم ← هریت بیچراستو نویسنده‌ی آمریکایی

۵۸- رمان‌های ایرانی:

۱) کلیدر: محمود دولت‌آبادی
۲) شوهر آهو خانم: علی محمّد افغانی
۳) چشم‌هایش: بزرگ علوی
۴) سووشون: سیمین دانشور

۵۹- جلال‌آل احمد ← نویسنده‌ی معاصر

زمینه های کار:
۱) داستان
۲) سفرنامه
۳) مقالات
۴) ترجمه

داستان‌ها ← مدیر مدرسه، نون و القلم، زن زیادی، پنج داستان

ویژگی نثر آل احمد ← صریح، طنز گونه، کوتاه، توصیفی، نزدیکی به زبان گفتار

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۶۰- موضوع آثار آل احمد
- ترسیم فضای سیاسی و اجتماعی ایران
- بیان محرومیت ها و محدودیت های اندیشمندان

۶۱- عناصر داستان «گلدسته‌ها و فلک» ← داستانِ کوتاه

۱) شخصیت‌ها: راوی و اصغر
۲) زاویه‌ی دید: اول شخص مفرد
۳) لحن: عامیانه و صمیمی
۴) طرح: بالا رفتن از گلدسته‌ها و تَبَعات آن
۵) درون‌مایه: میل انسان به کمال

ویژگی های اصلی آثار بزرگ ادبی
- پایندگی و جاودانگی
- گستردگی
- مقبولیت عام

۶۲-

ویژگی های دیگر آثار ادبی بزرگ
- ابداع و نوآوری
- خلوص و صمیمیت
- بیان دغدغه های مشترک انسانی

۶۳- انواع نقد
- ۱) نقد لغوی: ارزیابی آثار ادبی از نظر کاربرد زبان و اصول آن
- ۲) نقد فنی: بررسی آثار ادبی از نظر آرایه های ادبی
- ۳) نقد اخلاقی: بررسی آثار ادبی از نظر ارزش های اخلاقی

بهترین نقد ← مطالعه و نقد تمام ابعاد و ویژگی‌های یک اثر برای درک خواننده از علّت جاودانگی آثار

۶۴- دلیل تمایز تاریخ بیهقی از دیگر کتب تاریخی و ادبی:

۱) دقّت و صداقت در بیان
۲) استواری و پختگی و کمال در نگارش

دیگر ویژگی های تاریخ بیهقی
- ۱) بی نظیری در ذکر جزئیات
- ۲) نثر استوار و جذاب
- ۳) توصیفات گیرا و دقیق

۶۵- تاریخ بیهقی یا تاریخ مسعودی ← اثر ابوالفضل بیهقی ق. ۵ و ۴

موضوع کتاب تاریخ بیهقی
- تاریخ سلطنت مسعود غزنوی
- مطالبی از تاریخ صفاریان و سامانیان
- مطالبی از تاریخ غزنویان قبل از مسعود

۶۶- «یوسفی» تاریخ بیهقی را چون داستان می‌دانند، چون ← نویسنده با شناخت خوب افراد، مطابق اخلاق آن‌ها، شخصیت‌هارا وارد ماجرا می‌کند و در نتیجه‌ی برخورد آن‌ها با هم حوادث رخ می‌دهد.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۶۷- آثار محمدعلی اسلامی ندوشن
۱) صفیر سیمرغ
۲) جام جهان بین
۳) روزها
۴) داستان داستان ها ← تحلیل داستان رستم و اسفندیار

در کتاب داستان داستان‌ها، اسلامی ندوشن تراژدی رستم را نبرد بر سر آزادی و اسارت می‌داند.

۶۸- ☐ درون‌مایه‌ی ادبیات پایداری
رویارویی با عوامل استبداد داخلی
رویارویی با تجاوز بیگانگان

☐ ادبیات عاشورایی از جلوه‌های ادبیات پایداری است.
ادبیات کربلا صحنه‌ی ایستادگی و پاک‌بازی و دفاع از آرمان‌های مقدّس

۶۹- ☐ آثار پرویز خرسند
برزیگران دشت خون
آن جا که حق پیروز است ← درس <خون شهید> از این کتاب است.
مرثیه ای که ناسروده ماند

☐ موضوع اغلب نوشته‌های خرسند عاشورا است.

☐ آثار حمید سبزواری
سرود درد
سرود سپیده

☐ اسم اصلی حمید سبزواری «حسین ممتحنی» است.

۷۰- ☐ «تپّه برهانی» ← خاطره‌ی رزمنده‌ای جانباز
شخصیت‌ها: راوی، حسین، ماشاءالله
زاویه‌ی دید: اوّل شخص مفرد
طرح: تشنگی و تحمل آن
درون مایه: ایثار و مقاومت
لحن: صمیمی و عاطفی
«تپّه‌های برهانی» ادبیات پایداری است.

☐ آثار: علیرضا قزوه
از نخلستان تا خیابان
شبلی در آتش

۷۱- ☐ فواید مطالعه‌ی ادبیّات جهان
- آشنا کردن ما با اندیشه ها و تحولات فرهنگی دیگر ملل
- فراهم آوردن امکان مقایسه ی آثار ادبی ارزشمند
- آشنایی با تاثیرپذیری و تاثیرگذاری آثار بر هم

☐ شکسپیر ← نمایشنامه‌نویس. ق ۱۶. و ۱۷

نمایشنامه های شکسپیر
- هملت
- مکبث
- اتللو
- شاه لیر

موضوع غزل وارهای شکسپیر
- عشق
- ستایش جوانی
- مسائل اخلاقی

۷۲- ☐ آثار ع. پاشایی
- ترجمه ی ذن چیست
- ترجمه ی ماه نو و مرغان آواره

☐ نماد ← کلمه‌ای جز معنای اصلی، مظهر و نشانه‌ی معنای دیگر قرار گیرد.

طلوع ← نماد تولد

غروب ← نماد مرگ

گل سرخ ← نماد عشق، طراوت، جوانی، عمر کوتاه

۷۳- سیلویا تانزد وارنر ← شاعر و رمان نویس ق. ۱۹

مجموعه شعر وارنر ← چَفته

ویژگی داستان‌های وارنر ← بیانگر علاقه‌اش به علوم ماورای طبیعی و موضوعات اسرارآمیز

تاگور ← شاعر قرن ۱۹ و ۲۰

نام کتاب ← ماه نو و مرغان آواره

۷۴- داستان «ققنوس»

شخصیت‌ها: ققنوس، پولدرو، استرابری

زاویه‌دید: دانای کل

لحن: جدّی در نقل قول‌ها زبان محاوره‌ای

درون‌مایه: بازیچه قرار دادن هویت موجب نابودی ملّت است.

طرح: بازیچه قرار دادن هویّت و عواقب آن

۷۵- خاقانی ← شاعر قرن ۶ ملقب به حسّان عجم

قالب های شعری خاقانی
- قصاید شکوهمند و استوار
- غزلیات ساده و روان
- قطعه
- رباعی

۷۶- ادبیات غنایی ← با بهره‌گیری از معانی عمیق به بیان احساسات می‌پردازد.

مضامین ادبیات غنایی:
- داستان
- مرثیه
- مناجات
- بث الشکوی
- تغزل

قالب های شعری ادب غنایی:
- غزل
- مثنوی
- قصیده
- رباعی

۷۷- منظومه های غنایی عالی:
- ویس و رامین ← فخزالدین اسعد گرگانی
- خسرو و شیرین ← نظامی
- لیلی و مجنون ← نظامی

موضوع اصلی منظومه‌های داستانی ← بیان احساسات مربوط به وصال و فراق

ادبیات عرفانی جزء ادبیات غنایی است مثل:
- مرصادالعباد ← نجم الدین رازی
- مثنوی معنوی ← مولوی
- اسرار التوحید ← محمدبن منور
- کشف الاسرار ← ابوالفضل میبدی

۷۸- ☐ فخرالدّین اسعد گرگانی ← شاعر داستان‌سرای قرن ۵

☐ منظومه‌ی داستانی ← ویس و رامین
- بازمانده‌ی داستان کهن و عاشقانه‌ی ایرانی
- به زبان ساده و روان

☐ درس «امید دیدار» ← دعوت انسان به امیدواری و تحمل سختی‌ها برای رسیدن به پیروزی
← شعری در قالب مثنوی‌نامه‌ی ویس و رامین

۷۹- شیخ فریدالدّین عطّار نیشابوری ← شاعر قرن ۶

آثار:
- منطق‌الطیر
- الهی‌نامه
- مصیبت‌نامه
- مختارنامه
- تذکرةالاولیا (به نثر)

مثنوی منطق‌الطّیر ← داستان پرندگانی است که قصد زیارت سیمرغ را دارند. پس از عبور از هفت مرحله «سی مرغ» باقی مانده و به مقصد می‌رسند.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۸۰- فرهنگ و هنر ← جلوه‌گاه ذوق، باورها و آرمان‌های هر ملّت

فواید مطالعه‌ی فرهنگ و هنر هر ملّت:
- آشنایی با تاریخ و فراز و نشیبهای اجتماعی
- پیوستگی فرهنگ با فرهنگهای دیگر جوامع

موضوعات فرهنگی مورد استفاده‌ی ادیبان:
- آداب و رسوم
- دعوت به ارزش های سازنده ی اجتماعی ← تعاون
- پرهیز از رفتارهای نادرست اجتماعی ← تقلید کورکورانه

۸۱- کلیله و دمنه ← اثری شامل حکمت‌ها و معارف بشری به زبان تمثیل در قالب داستان

اصل کتاب کلیله و دمنه ← هندی ← ترجمه به پهلوی در زمان ساسانیان

ابن مقفع مترجم عربی و نصراله منشی مترجم فارسی کلیله و دمنه است.

کلیله و دمنه ← کتابی تعلیمی و شامل:
- آیات و روایات
- اشعار فارسی و عربی
- نکات اخلاقی و اجتماعی

۸۲- ناصر خسرو: شاعر قرن۵

در قصاید ← دعوت به آزادگی، خرد ورزی، دین‌داری و فضایل معنوی

آثار:
- دیوان اشعار
- سفرنامه
- زادالمسافرین
- وجه دین
- خوان اخوان

۸۳- درس نوروز از «شریعتی»:
- بررسی رمز و راز این سنت دیرینه
- نوروز را روز شادمانی زمین و آسمان می داند

آثار شریعتی:
- کویر
- هبوط
- فاطمه فاطمه است
- مسئولیت شیعه بودن

۸۴- عبدالرّحمان جامی ← شاعر قرن ۹

- بهارستان به تقلید از گلستان ← نثر مسجع
- دیوان اشعار
- هفت اورنگ به تقلید از نظامی ← سلسله الذهب، سلامان و ابسال، یوسف و زلیخا، لیلی و مجنون، تحفه الاحرار، سبحه الابرار

↓

درون مایه: عرفانی و اخلاقی

۸۵- آثار سلمان هراتی:
- از آسمان سبز
- از این ستاره تا آن ستاره
- دری به خانه ی خورشید

۸۶- انقلاب اسلامی ← موجب تحول سیاسی و اجتماعی و فرهنگی شد
انقلاب اسلامی ← از فرهنگ اسلامی الهام گرفته و بر ادبیات ایران تاثیرگذار است.
مضامین ادبیات انقلاب اسلامی.
۱) دعوت به مبارزه و جهاد با ستمگران
۲) تکریم و تجلیل از شهید و شهادت
۳) عشق به ولایت و اهل بیت
۴) طرح حماسه‌ی عاشورا
۵) دعوت به وحدت و همدلی
۶) انتظار موعود

ویژگی آثار ادبیات انقلاب اسلامی:
- نگاه تازه به انسان وجهان
- بهره گیری از روایات و آیات
- بهره گیری از نمادهای دینی- ملی و تاریخی

۸۷- ☐ محمدعلی معلم دامغانی ← مجموعه شعر «رجعت سرخ ستاره»
شعر هجرت در قالب «مثنوی» ← توصیف انقلاب اسلامی وحضرت امام
☐ قیصر امین پور ← اولین مجموعه شعر «در کوچه‌ی آفتاب»
موضوع مجموعه شعرهای «تنفس صبح و آینه‌های ناگهان» ← شعر انقلاب

مجموعه شعرها برای نوجوانان:
- ظهر روز دهم
- به قول پرستو
- مثل چشمه مثل رود

۸۸-
فاطمه راکعی:
- سفر سوختن
- آواز گلسنگ

وحید امیری ← الفبای باران
مصطفی علی پور ← از گلوی کوچک رود

ساعد باقری:
- مجموعه شعر نجوای جنون
- شعر امروز ← در نقد شعر معاصر

نصراله مردانی ← خون نامه ی خاک

سیدحسن حسینی:
- گنجشک و جبرئیل
- هم صدا با حلق اسماعیل

۸۹- سفرنامه ← ثبت دیده‌ها و شنیده‌ها درباره‌ی مسائل اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی
فایده‌ی سفرنامه ← شناخت فرهنگ و موقعیت اجتماعی، سیاسی و جغرافیایی سرزمین‌ها
زندگی‌نامه ← شرح رویدادها و اندیشه‌ها و تحولات روحی و فکری انسان‌ها
زندگی‌نامه ← شرح رویدادها و اندیشه‌ها و تحولات روحی فکری انسان‌ها
فایده‌ی زندگی‌نامه ← آشنایی با زندگی و اندیشه‌ی بزرگان وروزگار اجتماعی و فرهنگی آنان
حسب حال ← گزارش نویسنده از زندگی، حالات و احساسات خود
فایده‌ی حسب حال ← مطمئن‌ترین راه برای آگاهی از زندگی و اندیشه‌ی افراد

۹۰- زین‌العابدین رهنما ← نویسنده و مترجم معاصر

کتاب «پیامبر» رهنما ← توصیف زندگی پیامبر در قالب داستان

درس «بخوان» از کتاب «پیامبر» رهنما ← توصیف کوه مرا و لحظه‌های نزول وحی

۹۱- محمّد بهمن بیگی نویسنده‌ای از عشایر فارس

کتاب «بخارای من، ایل من» ← در قالب داستان ← دوران کودکی و نوجوانی خود و تاریخ معاصر ایل قشقایی

نثر کتاب { روان / طنزآمیز

۹۲- عارفان { به عالم درون توجه دارند / با توجه به باطن و تمسک به زهد و ریاضت مراحل عرفان را طی کرده تا به مبدا کل و حقیقت برسند.

سنایی ← در قرن ششم اصطلاحات عرفانی را وارد ادبیات کرد

مضمون ادبیات عرفانی { مذمّت دنیا / عشق به خدا و تمنّای وصال او

قلمرو ادبیات عارفانه { حوزه‌ی ادب تعلیمی ← حدیقه الحقیقة، گلشن راز، کشف المحجوب، رساله‌ی قشیریه / حوزه‌ی شورد و شوق عشق ← غزلیات سنایی، عطّار، مولوی، عراقی، حافظ / آمیزه‌ای از عقل و ذوق ← منظومه‌های عطّار و مولوی

اصلی‌ترین موضوع عرفان ← عشق

۹۳- هاتف اصفهانی شاعر دوره‌ی افشاریان و زندیان

قالب‌های شعری { غزل ← پیرو سعدی و حافظ / قصیده / قطعه / رباعی

علّت شهرت او سرودنِ ← ترجیع‌بند عرفانی با موضوع حقیقت عرفانی و رویت جمال حق هر جا و هر وقت

۹۴- مثنوی معنوی ← کتابی با محتوای معارف، حکمت‌ها، آموزش‌های عرفانی ← در قالب تمثیل

قصّه‌ی موسی و شبان ← از دفتر دوم مثنوی

گفتگوی صمیمی با خدا
شرط اصلی قرب و رضای الهی قلب پاک و بی‌ریا

مثنوی ← ۶ دفتر و ۲۶/۰۰۰ بیت دارد.

۹۵- کتاب «مرصاد العباد» ← از نجم‌الدین دایه (ق ۷)

موضوع کتاب «مرصاد العباد» ← مسائل عرفانی

نثر کتاب «مرصاد العباد» ← روان و گیرا، وجود اصطلاحات عرفانی تفسیر آیات و احادیث و احوال و سخنان و اشعار بزرگان

درس «شبنم عشق» { از فصل چهارم کتاب «مرصاد العباد» / موضوع: آغاز خلقت انسان

۹۶- ناصر خسرو
- دیوان اشعار
- سفرنامه
- زاد المسافرین
- خوان اخوان
- وجه دین

ویکتورهوگو
- کلیسای نتروام
- کارگردان دریا
- تاریخ یک جنایت
- مردی که می‌خندد

۹۷- ویس ورامین
- منسوب به دوره ی اشکانیان
- سبک ساده و روان به دور از پیچیده گویی
- کم بودن لغات عربی در آن
- زیاد بودن لغات کهنه ی فارسی در کتاب
- به خواهش عمید ابواالفتح مظفر نیشابوری به نظم درآمد

۹۸- عبدالحسین زرین کوب
- با کاروان حلّه
- بحر در کوزه
- نقد ادبی
- بامداد اسلام
- جستجو در تصوّف
- از چیزهای دیگر
- نه شرقی نه غربی انسانی
- سرّنی
- پله پله تا ملاقات خدا

۹۹- غلام‌حسین ساعدی
- چوب به دست‌های ورزیل
- عزاداران بیل
- گور و گهواره
- ترس و لرز
- گاو
- توپ

سیاوش کسرایی
- با دماوند خاموش
- از قرق تا خروس‌خوان
- خانگی
- آرش

۱۰۰- محمّدعلی اسلامی ندوشن
- صفیر سیمرغ
- روزها
- جام جهان‌بین
- داستان داستان‌ها

علی‌محمّد افغانی
- شوهر آهو خانم
- شادکامان درّه‌ی قره‌سو
- شلغم میوه‌ی بهشته
- بوته‌زار

میثاق امیرفجر
- فجر اسلام
- دو قدم تا قاف
- اشراق
- انسان میوه‌ی نخل

۱۰۱- خواجه عبدالله انصاری
- مناجات نامه
- نصایح
- الهی نامه
- کنز السالکین

آثار عبدالرحمن جامی
- نظم
  - سلسة الذهب
  - سلامان وابسال
  - تحفة الاحرار
  - سبحه الابرار
  - یوسف و زلیخا
  - لیلی و مجنون
  - خردنامه اسکندری
- نثر
  - نقد الخصوص
  - نفحات الانس
  - لوایح و لوامع

۱۰۲- چارلز دیکنز ق.۱۹
- دیوید کاپر فیلد
- آرزوهای بزرگ
- داستان دو شهر

خواجوی کرمانی ق.۸
- همای و همایون
- گل و نوروز
- روضه الانوار
- کمال‌نامه
- گوهرنامه

۱۰۳- داستایوسکی
- برادران کارا مازوف
- ابله
- خانه‌ی اموات
- دهکده‌ی استپانچکوف

عبیدزاکانی
- رساله‌ی دلگشا
- اخلاق الاشراف
- منظومه‌ی موش و گربه

۱۰۴- روضه‌ی خلد ← به تقلید از گلستان ← از مجد خوانی ق.۸

سیاست نامه ← یا سیرالملوک ← در ۵۰ فصل

اسرار التوحید ← تالیف محمد بن منوّر ← در شرح حال ابوسعید ابوالخیر

۱۰۵- سندباد نامه ← به دستور نوح بن‌منصور به فارسی دری ترجمه شد
- ظهیری سمرقندی ترجمه‌ای دیگر کرد
- ازرقی آن را به نظم درآورد

کلیله و دمنه
- کتاب مجموعه داستان‌هایی که قهرمان آن حیوانات‌اند
- اصلش به زبان هندی
- در عهد ساسانیان به پهلوی ترجمه شد

۱۰۶- شکسپیر ← شاعر درام نویس انگلیس
- پدر نمایشنامه نویس انگلستان
- سبک مکتب کلاسیسم
- موضوع نمایشنامه‌هایش را از تاریخ روم باستان گرفته

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۱۰۷- فخرالدّین عراقی
- از عارفان و شاعران ق.۷ ← در هجده سالگی به خدمت شیخ بهاءالدین ذکریا رفت
- در قونیه نزد صدرالدین قونیوی راه یافت و کتاب لمعات را آن‌جا نوشت

قابوس‌نامه
- به فارسی اثر عنصر المعالی
- کتابی اخلاقی و تربیتی برای تربیت فرزندش

۱۰۸- موضوع مرصاد العباد
- تصوّف
- اخلاق
- آداب معاش و معاد

نوع نثر
- گاه ساده و مرسل
- گاه مسجع و دارای موازنه
- آوردن احادیث و آیات و اشعار در بین موضوعات

۱۰۹- مرزبان‌نامه ← شامل داستانه‌هایی از زبان حیوانات با محتوای پند
- نویسنده مرزبان بی‌رستم
- در قرن ۷ سعدالدین وراوینی به فارسی دری ترجمه کرد
- نثری مصنوع با تشبیهات و استعارات فراوان

۱۱۰- صحیفه‌ی سجادیه، مجموعه‌ای از نیایش‌های امام سجاد (ع) و حاوی نیایش‌های لطیف و زیبا و لبریز از معارف، آموزش‌های اخلاقی و اجتماعی است. این کتاب تاکنون بارها ترجمه شده است که یکی از ترجمه‌های آن، ترجمه‌ی جواد فاضل به شیوه‌ی آزاد است.

۱۱۱- مثنوی معنوی، دارای بیست‌وشش‌هزار بیت است که هجده بیت ابتدای آن (سرآغاز دفتر اول) به «نی‌نامه» شهرت دارد و روح نیایش و توجّه به حق، در تار و پود آن نهفته است.

۱۱۲- شعر حفظی مناجات از دیوان حکیم سنایی غزنوی، به تصحیح دکتر مظاهر مصفّا

۱۱۳- در ادبیات فارسی، اصطلاح حماسه بیش‌تر برای شعر به‌کار گرفته می‌شود. زیرا دو عامل وزن و آهنگ که اجزای جدایی‌ناپذیر منظومه‌های حماسی هستند، تنها در شعر یافت می‌شوند.

۱۱۴- شاه‌نامه‌های منثور:
- شاه‌نامه‌ی منثور ابوالمؤید بلخی (قرن ۴)
- شاه‌نامه‌ی ابومنصوری (قرن ۴)
- اخبار رستم از آزاد سرو سیستانی
- حمزه‌نامه یا رموز حمزه از مؤلّفی ناشناس
- ابومسلم‌نامه‌ی ابوطاهر طرسوسی

۱۱۵- نمونه‌های خرق عادت در شاه‌نامه‌ی فردوسی:
سیمرغ - دیو سپید - رویین‌تن بودن اسفندیار - عمر هزارساله‌ی زال ...

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۱۱۶- کاربرد اصطلاح «حماسه» در ادبیات فارسی، امری است جدید که در پنجاه شصت سال اخیر، به حوزه‌ی تعبیرات نویسندگان و ادیبان ایرانی راه یافته است. (با وجود این‌که در ادبیات فارسی، از قدیم‌ترین ادوار، نمونه‌های برجسته‌ی حماسه وجود داشته است.)

۱۱۷- زمینه‌ی قهرمانی حماسه:
بیش‌ترین بخش حماسه را اشخاص و حوادث تشکیل می‌دهند و وظیفه‌ی شاعر حماسی آن است که تصویرساز انسان‌هایی باشد که هم از نظر نیروی مادّی ممتازاند و هم از لحاظ نیروی معنوی.

۱۱۸- در هر حماسه‌ای، رویدادهای غیرطبیعی و بیرون از نظام عادت دیده می‌شود (خرق عادت) که تنها از رهگذر عقاید دینی عصر خود، توجیه‌پذیر هستند.

۱۱۹- منظومه‌های حماسی مصنوع:
* ظفرنامه‌ی حمدالله مستوفی
* انه‌اید ویرژیل
* حمله‌ی حیدری باذل مشهدی
* خاوران‌نامه

۱۲۰- با این‌که در حماسه، مجموعه‌ای از وصف‌ها، خطبه‌ها و تصویرها وجود دارد اما همه‌ی این عناصر نسبت به داستانی بودن در مرتبه‌ی دوم هستند.

۱۲۱- منظومه‌های حماسی طبیعی عبارت است از نتایج افکار و قرایح و عواطف یک ملت که در طی قرن‌ها تنها برای بیان وجوه عظمت و نبوغ آن قوم به‌وجود آمده است. در این دسته منظومه‌ها، شاعر به ابداع و آفرینش توجهی ندارد بلکه داستان‌های مدوّن کتبی یا شفاهی را که ظاهراً از بعضی وقایع خارجی نشأت گرفته‌اند، با قدرت شاعرانه‌ی خویش نقل می‌کند.

۱۲۲- حماسه‌های طبیعی:
* گیل‌گمش
* ایلیاد و ادیسه هومر
* شاهنامه‌ی فردوسی
* گرشاسب‌نامه‌ی اسدی توسی

۱۲۳- در حماسه، شاعر با داستان‌هایی شفاهی و مدوّن سروکار دارد که در آن‌ها شرح پهلوانی‌ها، عواطف و احساسات مختلفِ مردم یک روزگار و مظاهر میهن‌دوستی و فداکاری و جنگ با تباهی و سیاهی‌ها آمده است.

۱۲۴- در ادبیات ملل، از یک دیدگاه دو نوع حماسه می‌توان یافت:
۱- منظومه‌های حماسی طبیعی و ملّی
۲- منظومه‌های حماسی مصنوع

۱۲۵- نوع ادبی «نمایشی» در ادبیات گذشته‌ی سرزمین ما، رواج چندانی نداشته و مهم‌ترین کوشش‌ها در این زمینه، به چند دهه‌ی اخیر مربوط است.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۱۲۶- حماسه در لغت به معنای «دلاوری و شجاعت» است و در اصطلاح ادب، شعری است داستانی با زمینه‌ی قهرمانی، قومی و ملّی که حوادث خارق‌العاده در آن جریان دارد.
در این نوع شعر، شاعر هیچ‌گاه عواطف شخصی خود را در اصل داستان وارد نمی‌کند و آن را به پیروی از امیال خویش تغییر نمی‌دهد.

۱۲۷- منتقدان، آثار ادبی را - بی‌توجه به شکل ظاهری و چندوچون وزن و قافیه - فقط از دیدگاه محتوا و بار عاطفی، به چهار نوع: حماسی، غنایی، تعلیمی و نمایشی تقسیم کرده‌اند.

۱۲۸- از جمله مشکلاتی که از توجه به صورت و قالب آثار ایجاد می‌گردد، نخست این است که شاعران قدیم ما، سیر تاریخی و تحول ذهنی خود را ثبت نکرده‌اند. مثلاً هیچ به یقین نمی‌دانیم که حافظ، کدام شعرها را در جوانی و کدام شعرها را در پیری سروده است.

۱۲۹- فایده‌ی اصلی تقسیم‌بندی آثار ادبی براساس انواع (محتوا و حوزه ی عاطفی) این است که به‌خوبی می‌توان علل ضعف یا نیرو یافتن یکی از انواع را در دوره‌ای خاص بررسی کرد.

۱۳۰- یکی از مسائل عمده‌ای که منتقدان اروپایی از قدیم بدان توجه داشته‌اند، تقسیم‌بندی آثار ادبی براساس محتوا و حوزه‌ی عاطفی آن‌ها است. البته در ادبیات ملل اسلامی، شعر فقط از دیدگاه ظاهر تقسیم‌بندی شده است.

۱۳۱- توجه به صورت و تقسیم‌بندی آثار ادبی از رهگذر شکل و قالب، نقص عمده‌ای در سنت شعری ما پدید آورده است و آن، فراهم آمدن دیوان‌های شاعران ما است، براساس قالب قصیده و غزل و آن‌گاه تقسیم‌بندی این قالب‌ها به‌ترتیب حروف الفبا.

۱۳۲- پدر ضحاک، مرداس بود که مردی پاک‌دنیا بود. ضحاک با موافقت ابلیس، پدرش را از پا درمی‌آورد تا به شاهی برسد.

۱۳۳- * پیش از آن که ضحّاک به پادشاهی ایران دست یابد، جمشید فرمانروای کشور بود. وی برخی از فنون و کارها و پیشه‌ها را به جهانیان آموخت اما چون سال‌ها گذشت، به تدریج خودبینی و ناسپاسی به یزدان بر او چیره شد.

۱۳۴- بعضی از معاصران، قیام کاوه و هم‌قدمی و مبارزه‌ی مردم کوچه و بازار را در برابر ظلم و شقاوت، با انقلاب فرانسه و نهضت‌های عدالت‌خواهانه‌ی دو قرن اخیر کم‌وبیش مقایسه کرده‌اند.

۱۳۵- حماسه‌ی قومی ایران عبارت است از: «نتایج افکار و قرایح و علایق و عواطف یک ملت در طی قرون و اعصار» و «آثار تمدن و مظاهر روح و فکر مردم کشور».

۱۳۶- دکتر غلام‌حسین یوسفی، از برجسته‌ترین محققان و نویسندگان دانشگاهی بود و سال‌ها در دانشگاه‌های تهران و مشهد به تدریس اشتغال داشت. وی به سال ۱۳۰۶ در مشهد ولادت یافت و در آذر ماه ۱۳۶۹ در تهران درگذشت.

۱۳۷- برخی از کتاب‌های دکتر غلام‌حسین یوسفی:
- دیداری با اهل قلم
- برگ‌هایی در آغوش باد
- چشمه‌ی روشن
- گلستان و بوستان سعدی
- (داستان کاوه‌ی آهنگر از کتاب چشمه‌ی روشن او انتخاب شده است.)

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۱۳۸- سیاوش در توران با جریره، دختر پیران ویسه (وزیر خردمند افراسیاب) و فرنگیس، دختر افراسیاب (شاه توران) ازدواج می‌کند. از جریره، فرود و از فرنگیس، کی‌خسرو زاده می‌شود. سیاوش دو شهر «گنگ دژ» و «سیاوش گرد» را در توران بنا نهاد.

۱۳۹- رابعه قزداری بلخی از شاعران مشهور قرن چهارم و معاصر سامانیان است.
مشهور است که رابعه عاشق بکتاش، غلام برادرش شد.
پدر او، کعب، اصلاً عرب بود و در حدود بلخ حکومت داشت.

۱۴۰- * مرثیه: رودکی، سعدی، خاقانی، محتشم کاشانی، بهار
* حبسیه: مسعود سعد سلمان، خاقانی، فرخی یزدی
* شکواییه: رودکی، ناصرخسرو، خیام
* ساقی‌نامه: نظامی، حافظ، رضی‌الدین آرتیمانی
* مدیحه‌سرایی: عنصری، فرخی، منوچهری، انوری
* منظومه‌های عاشقانه: عنصری، فخرالدین اسعد گرگانی، نظامی، عیوقی

۱۴۱- نمونه‌های موفق نثر غنایی:
- سمک عیار تألیف فرامرزبن خداداد ارّجانی
- هزارویک شب تألیف عبداللطیف طسوجی
- سفرنامه‌ی ناصرخسرو
- شرح زندگانی من از عبداللّه مستوفی
- روزها از دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن
- آثار جمال‌زاده، صادق هدایت و جلال آل احمد

۱۴۲- اشعار غنایی معمولاً در ۳ شکل و در قالب‌های زیر سروده می‌شود:
۱- بلند ← قصیده و مثنوی
۲- متوسط ← غزل
۳- کوتاه ← قطعه و رباعی و دوبیتی

۱۴۳- * تغزل: رودکی، سعدی، حافظ
* عرفان: سنایی، عطار، مولوی، حافظ
* مناجات‌نامه: سنایی، وحشی بافقی
* هجو، هزل، طنز: سوزنی سمرقندی، انوری، عبید زاکانی
(هجو: بیان عیوب به قصد تمسخر / هزل: بی‌ارزش‌ترین نوع نوشته همراه با الفاظ رکیک فقط برای خنده / طنز: بیان عیوب به قصد اصلاح)

۱۴۴- منظومه‌های عاشقانه (قرن ۵) { عنصری / فخرالدین اسعد گرگانی / عیوقی }

کمال منظومه‌های عاشقانه ← نظامی (شاعر قرن ششم)
* داستان‌های عاشقانه در ادب فارسی = شعر نمایشی در ادب اروپا

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۱۴۵- پس از مشروطه و به‌خصوص با ظهور شعر نو تقریباً تمامی آثار شعری معاصران ما نمونه‌هایی از شعر غنایی هستند. (در صورتی‌که مصداق کامل شعر حماسی یا تعلیمی نباشد.)
با این فرض که «من» شاعر در این نوع شعر غنایی نسبت به دوره‌های قبل، اجتماعی‌تر و مردمی‌تر شده است.

۱۴۶- یکی از زمینه‌های مهم شعر غنایی، بُعد اجتماعی آن است که با ابعاد فردی و خصوصی تمایز دارد. مناجات سنایی، حبسیه‌ی مسعود سعد، غزل حافظ، طنز عبید زاکانی و مرثیه‌ی بهار، اگرچه در بدایت امر صورتی کاملاً فردی دارند، اما هریک حامل یک یا چند پیام مهم اجتماعی هستند.

۱۴۷- * شروع شعر عاشقانه ← قرن چهارم { رودکی، شهید بلخی، رابعه‌بنت‌کعب }

* قرن ۵ ← تغزل در شعر فرخی سیستانی کمال می‌یابد و غزل مورد توجه شاعران (مخصوصاً قصیده‌سرایان) قرار می‌گیرد.
* قرن ۶ ← عرفان با پیش‌گامی سنایی به حوزه‌ی غزل راه می‌یابد.

۱۴۸- شعر غنایی، آیینه‌ی آلام و لذّات و تأثّرات روحی و دوستی‌ها و عشق‌ها است.
در این نوع شعر، شاعر خویشتن خویش را موضوع قرار می‌دهد و نوع احساسات وی در برابر مسائل، متغیّر است.
برخی شعر غنایی را حاصل آرامش نسبی پس از جنگ‌های پی‌درپی می‌دانند.

۱۴۹- در غزل حافظ مسائل اجتماعی که با بیانی غنایی و براساس «منِ» گسترده و اجتماعی شاعر مطرح می‌شود، با مسائل خصوصی از قبیل مرثیه‌ی دوست یا فرزند، مباحث فلسفی، هجو، طنز، وصف طبیعت و تغزل و ... به هم می‌آمیزد و در یک زمینه‌ی کلّی عرفانی سیر می‌کند.

۱۵۰- کشف‌المحجوب تألیف عالم عارف، ابوالحسن علی‌بن‌عثمان جلابی هجویری غزنوی (قرن ۵) است. این کتاب از جمله قدیمی‌ترین و معتبرترین کتاب‌های فارسی در تصوّف است و جزء نثرهای دوره‌ی سامانی به شمار می‌رود.

۱۵۱- کاربرد شیوه‌ی مناظره (سؤال و جواب) در ادبیات فارسی سابقه‌ای طولانی دارد. در شعر فارسی، اسدی توسی (قرن ۵) را مبتکر این فن دانسته‌اند.
مناظره‌سراها در ادبیات فارسی: نظامی، سعدی، حافظ خواجوی کرمانی، ملک‌الشعرای بهار، پروین اعتصامی

۱۵۲- منظومه‌ی خسرو و شیرین نظامی:
* خسروپرویز (پادشاه ساسانی) دل در گرو محبت شیرین (شاهزاده‌ی ارمنی) دارد.
* در میانه‌ی راه عاشقی، فرهاد فریفته‌ی شیرین می‌شود و خسرو برای برداشتن رقیب از سر راه، او را به کندن کوه بیستون می‌گمارد.
* فرهاد (هنرمند تندیس‌گر) در آن کوه به بریدن سنگ مشغول می‌شود و سرانجام جان بر سر دل‌دادگی می‌نهد.

۱۵۳- در مناظره‌ی خسرو با فرهاد:
- خسرو مظهر غرور است.
- فرهاد نمونه‌ی خاکساری و پاک‌بازی است.
- سرانجام این مناظره، عجز و ناتوانی خسرو از مناظره و پرسیدن است.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۱۵۴- * جان‌مایه‌ی شعر و ادب فارسی ← عشق
* در غزل سعدی از عشق به معشوق، دشواری‌های راه عشق، نشان عاشق و معشوق، وصل و هجران و اشتیاق و سوز عاشقانه، بارها سخن به میان آمده است.

۱۵۵- استاد علاّمه سید محمدحسین طباطبایی:
آثار: * المیزان
* اصول فلسفه و روش رئالیسم
* علاّمه خطی خوش داشت و اشعار عرفانی نیز می‌سرود.

۱۵۶- محمدرضا حکیمی
* مشهورترین آثار { ادبیات و تعهد در اسلام / الحیاة }
* عمده‌ی نوشته‌های او در زمینه‌ی مسائل دینی و اعتقادی است.
* کاربرد ترکیب‌های زیبا، تشبیهات گسترده و استفاده از جلوه‌های طبیعی از ویژگی‌های نثر است.

۱۵۷- عبدالقادر بیدل دهلوی را نماینده‌ی تمام‌عیار اسلوب هندی باید به‌شمار آوریم. سبک هندی به خیال‌بندی و نازک‌اندیشی و به‌کار بردن مضمون‌های بدیع و شگفت‌آفرین مشهور است. بیدل شاعر قرن ۱۱ و ۱۲ بود.

۱۵۸- کلمات پرکاربرد شعرهای بیدل عبارت‌اند از:
* حیرت - آینه - حباب - برق - گلشن - وهم - شرار - داغ - زخم

۱۵۹- «ناز و تنعم خزان»، «نخوت باد دی»، «شوکت خار»، «شب تار»، «تشویش خمار» و «محنت بی‌حدوشمار» نشان‌دهنده‌ی دوران سیاه و تباه امیر پیرحسین و وضعیت مردم شیراز است.

۱۶۰- اشارت «باد بهار»، «اقبال کله‌گوشه‌ی گل»، «نگار»، «یار»، «ساقیا» ناظر به امیر جمال‌الدین شاه شیخ ابواسحاق اینجو است که از محبوب‌ترین ممدوحان حافظ است و مورخان او را به خوب‌رویی و نیک‌خویی و فرهنگ‌دوستی ستوده‌اند.

۱۶۱- غزل «دولت یار» ناظر به سرآمدن حکومت ستمگر و ناروای امیر پیرحسین در شیراز و آغاز حکومت شاه شیخ ابواسحاق است. اگر این اشارت تاریخی را نادیده بگیریم، این غزل، سراپا نشانه‌ی شکر و شادی عارفانه‌ی حافظ است.

۱۶۲- محمدتقی ملک‌الشعرای بهار، شاعر، تحقق، استاد دانشگاه و روزنامه‌نگار و مرد سیاست بود. شهرت شاعری بهار به قصاید فخیم و استواری است که با توجه به سنت ادبی گذشته سروده است.

۱۶۳- محمدتقی بهار دماوندیه‌ی دوم خود را در سال ۱۳۰۱ شمسی سرود. در این سال به تحریک بیگانگان، هرج‌ومرج قلمی و اجتماعی و هتاکی‌ها در مطبوعات و آزار وطن‌خواهان و سستی کار دولت مرکزی بروز کرده بود. ملک‌الشعرا این قصیده را با تأثیرپذیری از این معانی در تهران گفته است.

۱۶۴- منوچهری دامغانی شاعر قرن پنجم می‌باشد.

۱۶۵- نویسنده‌ی موفق کسی است که با ذهن خلاق و آفریننده، توصیفات زیبا و مناسب و تصویرگری‌های دل‌پذیر و به‌جا آن چنان با بیان خویش درآویزد که در انتقال احساس و پیام و اندیشه‌ی خویش و هم‌سو سازی شنونده با فضایی که می‌خواهد بسازد، به تنگنا و دشواری نیفتد.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۱۶۶- گسترش آفاق احساس و اندیشه و پیوند با واقعیت‌ها و فراتر از همه‌ی این‌ها صیقل دادن و شفاف ساختن روح و اندیشه، شرط آفرینش آثار ماندگار و تأثیرآفرین است.

۱۶۷- **توصیف واقعی:** توصیف‌هایی هستند که گوینده با بیان آن‌ها به شرح جزئیات وقایع یا مناظر و اشخاص بپردازد بی‌آن‌که در آن‌ها دخل و تصرف کند.

۱۶۸- توصیف واقعی عمدتاً از آن نویسندگانی است که به نوعی مکتب ادبی به نام طبیعت‌گرایی (ناتورالیسم) معتقدند. امیل زولا که از برجسته‌ترین چهره‌های این مکتب است، واقع‌بینی را به‌جای تخیل اصلی‌ترین شرط نویسندگی می‌داند. این شیوه بیش‌تر در دنیای رمان‌نویسی و داستان‌پردازی پایگاه و جایگاه یافته تا در عالم شعر و شاعری.

۱۶۹- **توصیف نمادین:** توصیف‌هایی هستند که بر تشبیه و مقایسه بنا نهاده شده‌اند و منظور از آن‌ها ترسیم یک منظره یا چهره نیست بلکه نماد است. یعنی نماینده‌ی کیفیت و حالتی که اشیا و مناظر در ذهن به ذهن به‌وجود می‌آورند و این همان است که در اروپا به آن ادبیات نمادین (سمبلیک) می‌گویند.

۱۷۰- در ادبیات نمادین داریم:

سنگ $\xleftarrow{\text{نماد}}$ نرمی‌ناپذیری

لاله $\xleftarrow{\text{نماد}}$ شهید

نی $\xleftarrow{\text{نماد}}$ غریب دور افتاده از وطن و اصل خویش

کوه $\xleftarrow{\text{نماد}}$ استقامت

۱۷۱- **توصیف تخیلی:** وصف‌هایی است که گوینده واقعه یا منظره‌ای را پس از گذشت سال‌ها به‌خاطر می‌آورد و براساس سایه روشنی که در حافظه‌ی وی برجای مانده است، به نگارگری می‌پردازد.

۱۷۲- توصیفات تخیلی را که محصول گره‌خوردگی حواس ظاهری با احساسات انسانی است، بسیاری از سخن‌گستران جهان، زیباترین و دل‌انگیزترین شیوه‌ی توصیف می‌دانند.

۱۷۳- جلال آل احمد داستان‌نویس معاصر، از جمله نویسندگان موفق روزگار ما است که در زمینه‌های مختلفی چون داستان سفرنامه، مقالات و تک‌نگاری آثاری ارزشمند از خود برجای نهاده. از جمله آثار وی تک‌نگاری اورازان است.
تک‌نگاری توصیف یک منطقه‌ی جغرافیایی است.

۱۷۴- آلفونس دولامارتین شاعر حساس و باریک‌اندیش فرانوسوی از بزرگترین چهره‌های ادبی جهان محسوب می‌شود. تاریخچه‌ی زندگی این شاعر بزرگ را می توان در دو کلمه خلاصه کرد: عشق و غم.

۱۷۵- آثار لامارتین: تخیلات شاعرانه، تفکرات نو، آهنگ‌های شاعرانه و مذهبی، راز ما و گرازیلا، سفر شرق، سقوط یک فرشته

۱۷۶- شب کویر نوشته‌ی دکتر علی شریعتی نویسنده‌ی گرانبار معاصر است این نوشته اقتباسی است از کتاب کویر ایشان. قالب این اثر نثر توصیفی است و در نوع غنایی نگارش شده است و دارای محتوای اجتماعی می‌باشد.

۱۷۷- در درس توصیف کویمات و حمات و طرابلس قالب نثر مرسل است و محتوای آن سفرنامه است و نوشته‌ی ناصرخسرو قبادیانی است که در سال م.۴۸۱ و قرن پنجم زندگی می‌کرده است.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۱۷۸- ادبیات داستانی از پربارترین و پرشکوه‌ترین بخش‌های ادبیات فارسی به شمار می‌آید. منظور از ادبیات داستانی (Fiction) آثاری است که ماهیت داستانی و تخیلی دارند. قصه‌ها، داستان‌های کوتاه، رمان و انواع وابسته به آن‌ها را ادبیات داستانی می‌گویند.

۱۷۹- از انواع ادبیات داستانی در گذشته داریم:
قصه‌هایی در فنون و رسوم کشورداری و آئین فرمانروایی، ممکلت‌داری، لشکرکشی، بازرگانی علوم رایج زمان، عدل و سیرت نیکوی پادشاهان و وزیران و امیران؛ مانند حکایت‌های سیاست‌نامه سیرالملکوک، خواجه نظام الملک توسی

۱۸۰- برخی از آثار عبدالله مستوفی عبارتند از:
۱ - ترجمه انقلاب کبیر فرانسه
۲ - ابطال الباطل
۳ - محاکمه‌ی انسان و حیوان
۴ - چهل ساعت محاکمه
۵ - شرح زندگانی من

۱۸۱- «شرح زندگانی من» یکی از زیباترین نمونه‌های حسب‌حال‌نویسی در زبان فارسی است که زندگی روزانه مردم صد سال پیش ایران را به زبان ساده و روان به تصویر کشیده است.
آنچه بر ارزش کتاب افزوده، وسعت دامنه اطلاعات و نکته‌یابی نویسنده‌ی آن است.

۱۸۲- عبدالله مستوفی نویسنده کتاب «شرح زندگانی من» در سال ۱۲۵۵هـ.ش در محله سرچشمه تهران متولد شد. وی جزء اولین فارغ‌التحصیلان مدرسه سیاسی بود که به ابتکار میرزا حسن خان مشیرالدوله (بعدها پیرنیا) تأسیس شده بود. عبدالله مستوفی در ۲۴ آذر ۱۳۲۹ در هفت و چهار سالگی درگذشت.

۱۸۳-
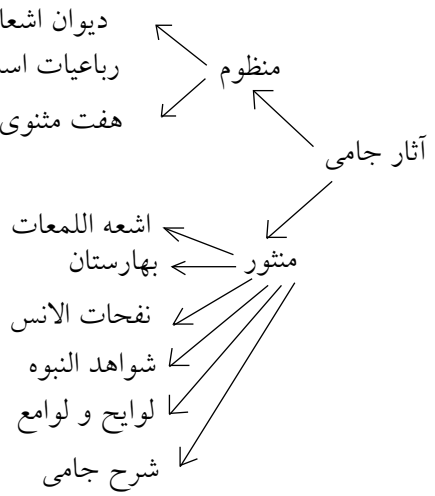

۱۸۴- جامی دیوانش را در اواخر عمر به تقلید امیرخسرو دهلوی، با نظمی جدید در سه قسمت تدوین کرد:
۱- فاتحةالشباب (دوره‌ی جوانی)
۲- واسطةالعقد (دوره‌ی میانسالی)
خاتمةالحیاه (دوره‌ی پیری)
* امیرعلیشیر نوایی از معاصرین جامی بود که پس از وفات جامی کتاب خمسةالمتحرین به یادگار جامی نگاشت.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۱۸۵- علل توجه جامی به تصوف و سیروسلوک در آغاز جوانی عبارتند از:
۱ - آشنایی با بزرگان فرقه نقشبندیه
۲ - ارادت و دوستی با سعدالدین محمد کاشغری و ناصرالدین عبیدالله معروف به خواجه احرار
* فرقه نقشبندیه گروهی هستند که از پیروان محمد نقشبندیّه که در ایران، هند و ترکیه طرفدارانی دارد این گروه معتقدند برای کمال نهایی انسان باید هم از فکر و اندیشه خود کمک بگیرد و هم از قلب و احساس خود.

۱۸۶- پادشاهانی که جامی دوره‌ی حکومت آنها زندگی کرده است:
۱ - شاهرخ
۲ - ابوالقاسم بابر
۳ - ابوسعید گورکان
۴ - سلطان حسین بایقرا
* جامی در هرات وفات یافت و بایقرا مراسم تشییع و سوگواری را درباره‌ی او به کمال رعایت داشت.

۱۸۷- یکی از دایرةالمعارف‌های معتبر و دقیق روزگار ما «دایرةالمعارف فارسی» در سه جلد است که به سرپرستی دکتر غلامحسین مصاحب تدوین شده است و نخستین جلد آن در سال ۱۳۴۵ منتشر شده است.

۱۸۸- جامی شاعر، ادیب و عارف ایرانی، مشهورترین شاعر پارسی‌گوی قرن نهم هجری است. عبدالرحمن‌جامی در خرجرد جام تولد یافت مدتی دشتی تخلص کرد سپس:
۱ - به مناسبت مولود خود
۲ - به سبب ارادتی که به شیخ جام داشت
تخلص جامی را برگزید.
جامی علوم رسمی زمان خود را در هرات و سمرقند فراگرفت.

۱۸۹- کتاب‌های دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن، عبارتند از:
- در کشور شوراها، کارنامه سفر چین، آزادی مجسمه، صفیر سیمرغ، روزها، گناه، چشمه، آواها و ایماها و جام‌جهان بین.

۱۹۰- بارقه‌های شعر فارسی اثر دکتر محمدعلی ندوشن از کتاب «روزها»ی وی است. نوع ادبیات این نثر غنایی است و جزو حسب‌حال از زندگی نویسنده محسوب می‌شود و دارای نثر روان و زیبا و گیراست.

۱۹۱- دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن در سال ۱۳۰۴ شمسی در ندوشن یزد دیده به جهان گشود و با انتشار دو منظومه‌ی «گناه» و «چشمه» شاعر شناخته شد ولی به زودی از شعر گسست و به نثر پیوست و با نثر روان و جذاب خود یکی از مشهورترین و برجسته‌ترین نثرنویسان دانشگاهی شد.
دکتر اسلامی فارغ‌التحصیل دکترای حقوق بین‌الملل از دانشگاه سوربن فرانسه است. پژوهش‌های او در حوزه‌ی زبان فارسی و نقد نظرهایی که در این زمینه ارائه کرده است از بهترین نمونه‌های پژوهش فارسی محسوب می‌شود.

۱۹۲- ترجمه‌های آثاری در عصر مشروطیت که نشانه تسلط مترجمان آن به زبان مادری و بیگانه است.
← اتللو از ویلیام شکسپیر ترجمه ناصرالملک
← گفتار در روش به کار بردن خرد از دکارت ترجمه ذکاالملک فرد

۱۹۳- ترجمه‌ی استعاری که هم‌زمان با نوآوری‌های شعر نیمایی صورت گرفته است.
۱ - بایرون
۲ - ریلکه
۳ - ناظم حکمت
۴ - ویکتور هوگو

۱۹۴- نمونه آثاری که از زبان اروپائیان به زبان فارسی ترجمه شده‌اند:
← ترجمه آثار تاریخی از جمله آثار ولتر:
پتر کبیر
شارل دوازدهم
اسکندر مقدونی

۱۹۵- ترجمه رمان‌های تاریخی علمی:
← سه تفنگدار (الکساندر دوما)
← کنت دومونت کریستو (الکساندر دوما)
← لویی چهاردهم و پانزدهم (الکساندر دوما)
← روبنسن کروزوئه (اثر دوفو)
← سرگذشت حاجی بابا اصفهانی (جیمز موریه)
← رمان‌های علمی ژول ورن

۱۹۶- ترجمه از زبان‌های اروپایی - به ویژه فرانسه - با تأسیس دارالفنون هم‌زاد است. در همان ابتدای کار آموزگاران اروپایی دارالفنون، کتاب‌های درسی نسبتاً زیادی را در رشته‌های مختلف فنون جنگی و نظامی و علوم طبیعی تهیه کردند و برای ترجمه در اختیار شاگردان ایرانی خود - که به قدر نیاز در زبان‌های اروپایی ورزیده شده بودند - قرار دادند.

۱۹۷- ترجمه از زبان‌های اروپائیان به ویژه از زبان فرانسه با تأسیس دارالفنون در ایران آغاز می‌شود. آثار ترجمه شده از زبان اروپائیان که بیشتر به خاطر نیاز دانش‌آموختگان مدرسه دارالفنون در رشته‌های مختلف فنون جنگی و نظامی و علوم طبیعی تهیه گردیده‌اند.

۱۹۸- چند تن از مترجمان برجسته اسلامی:
۱ - یوحنا پسر ماسویه
۲ - ربن الطبری
۳ - نوبخت اهوازی و پسران او
۴ - حنین بن اسحاق
۵ - جورجیس پسر بختیشوع

۱۹۹- نخستین ترجمه‌های موفق فارسی از متون عربی:
← ترجمه تفسیر طبری از محمدبن جریر طبری در زمان سامانیان
← ترجمه تاریخ طبری معروف به تاریخ بلعمی از ابوعلی محمد بلعمی
← ترجمه کلیله و دمنه به همت ابوالمعالی نصرالله منشی

۲۰۰- پیشرفت و شکوفایی هر فرهنگ به میزان زیادی به اثرپذیری از فرهنگ‌های دیگر بستگی دارد و ترجمه یکی از راه‌های انتقال عناصر فرهنگ‌ها به یکدیگر است.
ترجمه عامل پیوند و رابطه فرهنگی میان مردمانی است که هم زبان نیستند و ابزاری برای نقل اندیشه‌ها، خواسته‌ها، آیین‌ها، قصه‌ها، هنرها، دانش‌ها و ... از زبانی به زبان دیگر است.

۲۰۱- سابقه ترجمه در ایران (قبل از اسلام به ویژه دوره‌ی ساسانیان):
← اغلب آثار از زبان سانسکریت و زبان‌های دیگر به زبان پهلوی ترجمه شد که از دست رفت اما ترجمه عربی آنها موجود است.
← آثاری که از آثار آن دوره به زبان عربی بر جای مانده عبارتند از: «الف الیله و لیله» و «کلیله و دمنه» بعد از اسلام آثار بسیاری از زبان یونانی و عربی به فارسی نوین برگردانده شده است.

۲۰۲- آلفونس دوده، از نویسندگان نامدار فرانسه به سال ۱۸۴۰ زاده شده و در سال ۱۸۹۷ درگذشت. از این نویسنده کتاب‌هایی به فارسی برگرداننده شده است مانند «نامه‌های آسیاب» و «قصه‌های دوشنبه». قصه‌های دوشنبه توسط دکتر عبدالحسین زرین‌کوب ترجمه شده است.

۲۰۳- «قصه‌ی عینکم» نوشته‌ی رسول پرویزی می‌باشد و گزیده شده از کتاب «شلوارهای وصله‌دار»، این نویسنده می‌باشد که با زبان عامیانه و گیرا به بیان داستان پرداخته است.

۲۰۴- از مشهورترین و برجسته‌ترین داستان‌نویسان معاصر ایران می‌توان افرادی چون سیدمحمدعلی جمال‌زاده (آغازگر سبک واقع‌گرایی در ایران)، صادق هدایت و جلال آل احمد را می‌توان نام برد.

۲۰۵- ادبیات داستانی جدید تقریباً از اوایل مشروطیت و تحت تأثیر ادبیات اروپایی در ایران شکل گرفت. بعد از نهضت مشروطیت، نویسندگان کوشیدند که به مسائل اجتماعی و رنج‌های بشری و طبقات محروم جامعه بپردازند و علیه زور و بی‌عدالتی به پا خیزند و رسالت اجتماعی و وجدانی خود را انجام دهند.

۲۰۶- دهه آغازین سال ۱۳۰۰ شمسی دورانی تعیین‌کننده برای ادبیات معاصر به ویژه داستان‌نویسی است چرا که در این زمان، نخستین نمونه‌های رمان اجتماعی در پاسخ به مقتضیات اجتماعی و فرهنگی پدید آمدند.

۲۰۷- از انواع ادبیات داستانی در گذشته داریم:
* قصه‌هایی که براساس امثال و حکم فارسی و عربی تنظیم شده‌اند: مانند جامع‌التحصیل حبله‌رودی.
* قصه‌هایی که محتوای گوناگون دارند: از معرفت آفریدگار و معجزات پیامبران و کرامات اولیا و تاریخ پادشاهان و احوال شاعران و گروه‌های مختلف مردم تا شگفتی‌های دریاها و حیوانات مانند جوامع‌الحکایات و لوامع الروایات از محمد عوفی.

۲۰۸- از انواع ادبی در گذشته داریم:
قصه‌های عامیانه که حاوی سرگذشت‌ها و ماجراهای شاهان، بازرگانان و مردان و زنان گمنام است که بر حسب تصادف با وقایع عبرت‌انگیز و حکمت‌آموز و حوادثی شگفت روبرو شده‌اند. مانند «سمک عیار» فرامرزبن خداداد ارّجانی و «هزار و یک شب »عبداللطیف طسوجی.

۲۰۹- از انواع ادبیات داستانی در گذشته داریم:
* قصه‌هایی که جنبه تاریخی دارند و اغلب در ضمن وقایع کتاب‌های تاریخی آمده‌اند: مانند «تاریخ بیهقی» تألیف ابوالفضل بیهقی.
* قصه‌هایی در زمینه تعلیم و تربیت، مانند قصه‌های «قابوس‌نامه» اثر عنصرالمعالی کیکاووس‌بن اسکندر قابوس‌بن وشمگیر و «چهارمقاله» احمد عروضی سمرقندی.

۲۱۰- از انواع ادبیات داستانی در گذشته داریم:
* قصه‌هایی که از زبان حیوانات روایت می‌شود و در آن‌ها نویسنده اعمال و احساسات انسان را به حیوانات نسبت می‌دهد. مانند کلیله و دمنه‌ی ابوالمعالی نصرالله منشی، یا مرزبان‌نامه.
در ادبیات خارجی به این نوع قصه‌ها (افسانه‌های تمثیلی) فابل (Fable) می‌گویند.

۲۱۱- از انواع ادبیات داستانی در گذشته داریم:
* قصه‌هایی در شرح زندگی و کرامات عارفان و بزرگان دینی و مذهبی مانند حکایت‌های اسرارالتوحید
و
* قصه‌هایی در توضیح و شرح مفاهیم عرفانی، فلسفی و دینی به وجه تمثیل یا نمادین و سمبلیک، مانند «عقل سرخ» سهروردی و «منطق‌الطیر» عطار.

۲۱۲- از انواع ادبیات داستانی در گذشته داریم:
* قصه‌هایی که جنبه‌های واقعی و تاریخی و اخلاقی آن‌ها به هم آمیخته است و بیشتر از نظر نثر و شیوه‌ی نویسندگی به آن‌ها توجه می‌شود مانند «مقامات حمیدی» تألیف حمیدالدین بلخی و گلستان سعدی.

۲۱۳- در ادب فارسی هیچ زن شاعری شهرت پروین اعتصامی (قرن سیزدهم و چهاردهم) را نیافته است.
شعر پروین از برجسته‌ترین نمونه‌های تعلیمی محسوب می‌شود. دیوان پروین اعتصامی شامل ۲۴۸ قطعه شعر است که از این مجموعه ۶۵ شعر او حالت مناظره دارد که این چهره او را در مناظره‌پردازی شاخص و ممتاز ساخته است.

۲۱۴- مناظره مست و هشیار اثر پروین اعتصامی است. این مناظره از بهترین و زیباترین قطعات پروین اعتصامی است. پروین در این مناظره با طنز لطیف و اشارات روشن به ترسیم فساد و تزویر اجتماع عصر خویش پرداخته است. طنز موجود در این شعر، طنز رندانه‌ی حافظ را فریاد می‌آورد.

۲۱۵- سعدی‌نامه یا بوستان اثر ارجمند شاعر و نویسنده‌ی ایرانی، سعدی شیرازی است که در سال ۶۵۵ در قرن هفتم پس از بازگشت از سفر دور و درازش آن را سرود. بوستان بر وزن شاهنامه سروده شده و در ده باب تنظیم شده که این ده باب مدینه‌ی فاضله سعدی را ترسیم می‌کند.

۲۱۶- تذکرةالاولیا تنها اثر مشهور عطار است که در آن شرح حال هفتاد و دو تن از عارفان بزرگ سخن گفته شده و گفته‌های آنان گرد آمده است.
هر بخش این کتاب مخصوص یکی از مردان حق است.
پس از عطار نویسنده‌ای ناشناس حدود بیست تا بیست و پنج بخش به آن افزوده است که پرمایگی هفتاد و دو بخش اصلی را ندارد.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۲۱۷- ناقدان ادبی برای شعر تعلیمی از نظر تاریخی دو مرحله قائلند:
مرحله‌ی ۱: مرحله‌ی ابتدایی و آغازی: و آن هنگامی است که دانش‌های بشر به علت محدودیت به هم آمیخته است و از این گذشته نوشتن بسیار دشوار است و از همین رهگذر نظم وسیله‌ای می‌شود برای تعلیم و به خاطر سپردن دانستی‌ها.

۲۱۸- ناقدان ادبی برای شعر تعلیمی از نظر تاریخی دو مرحله قائلند:
مرحله دوم: شعر تعلیمی مربوط به دوران انحطاط جوامع است. وقتی در جامعه‌ای خلاقیت و ابتکار هنری بمیرد، هنرمندان و شاعران به جای آفرینش شعر، مسائل مختلفی را به نظم درمی‌آورند و تصنع جای الهام را می‌گیرد.

۲۱۹- نام‌های دیگر ادبیات تعلیمی در گذشته:
← تحقیق
← زهد
← پند
← حکمت
← وعظ
← تعلیم

۲۲۰- نمونه‌های شعر تعلیمی در ادبیات اروپایی عبارتند از:
- بهشت گمشده اثر میلتون
- کمدی الهی دانته

۲۲۱- درون‌مایه‌های شعرهای تعلیمی:
← در قدیم بیشتر شامل موضوعات اخلاقی، مذهبی و عرفانی بوده است.
← از انقلاب مشروطه به بعد اشعاری با درون‌مایه‌های سیاسی، اجتماعی و روان‌شناسی نیز در ردیف اشعار تعلیمی قرار گرفتند.

۲۲۲- اشعار تعلیمی در کشور ما بیشتر جنبه‌ی غنایی پیدا کرده است زیرا با شور و احساس شاعر نسبت به مسائل اخلاقی، تعلیمی، اجتماعی، عرفانی و مذهبی همراه است.
اشعار سیاسی و عرفانی و اخلاقی ما در آثاری چون دیوان ناصرخسرو، حدیقه‌ی سنایی، کلیات شمس بوستان و غزلیات و قصاید سعدی و غزلیات حافظ دارای جنبه‌ی غنایی نیز هستند.

۲۲۳- نمونه‌ی آثار تعلیمی که از زبان حیوانات بیان شده است:
← کلیله و دمنه
← مرزبان‌نامه
← مثنوی مولوی
← بوستان سعدی
← گلستان سعدی

۲۲۴- ادبیات تعلیمی به دو شکل ارائه شده است:
← گاهی به صورت یک مجموعه‌ی مستقل مانند: داستان‌ها و قطعات و شعرهای تعلیمی
← گاهی به شکل پراکنده در میان آثار دیگر مانند: شعرهای تعلیمی شاهنامه و گرشاسب‌نامه و یا شعرهای اخلاقی که در قصاید بیان شده است.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۲۲۵- بخش عمده‌ای از ادب متعالی ما را شعر تعلیمی به وجود آورده است و آثار اغلب شعرای غیردرباری سرشار از زمینه‌های تعلیمی است. حتی ادب درباری نیز در بسیاری مواقع مایه‌های تعلیم و اخلاق به خود گرفته است. آثار تعلیمی در حوزه‌ی علم و ادب نگارش یافته‌اند اغلب برای آموزش موضوعی خاص به کار گرفته شده‌اند که از این میان آثار بسیاری در زمینه‌های پزشکی، ریاضیات، نجوم، ادب و لغت مثل نصاب‌الصبیان، اثر ابونصر فراهی که در تعلیم لغت سروده شده است، به‌وجود آمده است.

۲۲۶- نثر و شعر تلعیمی به دو صورت بیان شده است:
← داستان‌هایی از حیوانات
← به صورت حکایات ساده و سخنان پندآموز و حکمت‌آمیز در قالب قطعه، غزل، قصیده و رباعی آمده است.

۲۲۷- کتاب نهج‌البلاغه دربرگیرنده مجموعه خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات قصار و حکمت‌آمیز امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) است این کتاب به همت سیدرضی (۴۰۶ - ۳۵۹ هـ.ق) گردآوری شده و مترجمانی نیز آن را به زبان فارسی برگردانیدند.

۲۲۸- از میان مترجمان مختلف دکتر سیدجعفر شهیدی با ذوق و دقت علمی بسیار و به پیروی نثر آهنگین نهج‌البلاغه، این کتاب را ترجمه کرده است. خطبه بیست و هفتم نهج‌البلاغه به خطبه جهاد معروف است.

۲۲۹- دانشمندان اسلامی با استفاده از ترجمه‌های آغازین توانستند با دانشمندان و ادیبان دیگر کشورها و ملت‌ها آشنا شوند و با بهره‌گیری از آثار ایشان به علوم و فنون جدید دست پیدا کردند.

۲۳۰- پیروان ترجمه ارتباطی معتقدند که اصل، خواننده است نه نویسنده، در حالی که طرفداران ترجمه معنایی توجه بیشتری به نویسنده دارند. با این همه هیچ ترجمه‌ای نمی‌تواند به طور مطلق ارتباطی یا معنایی باشد. این پدیده صرفاً نسبی است و بسته به نوع متن و هدف ترجمه یکی از این دو قطب برجسته‌تر می‌شود.

۲۳۱- ویژگی‌های ترجمه‌های ارتباطی:
← در این نوع ترجمه بیشتر توجه مترجم به گیرنده‌ی پیام است.
← مترجم تمایل ندارد ساخت‌های صوری و معنایی ناآشنا را از زبان مبدأ به زبان مقصد وارد کند.
← ترجمه ارتباطی آسان‌تر خوانده می‌شود اما این نگرانی وجود دارد که آن‌چه می‌خوانیم با چیزی که نویسنده گفته انطباق معقول و نسبی نداشته باشد.
← پیروان ترجمه ارتباطی معتقدند که اصل خواننده است نه نویسنده.

۲۳۲- ویژگی‌های ترجمه معنایی:
← در این نوع ترجمه (برخلاف ترجمه ارتباطی مترجم نمی‌خواهد از دنیای نویسنده فاصله بگیرد.)
← مترجم پیوسته می‌کوشد تا آنجا که امکان دارد ساخت‌های زبان مبدأ را وارد زبان مقصد کند.
← این گونه ترجمه‌ها را برعکس ترجمه ارتباطی به راحتی نمی‌توان خواند.
← پیروان این نوع ترجمه معتقدند اصل نویسنده است نه خواننده.

۲۳۳- مطلوب‌ترین شکل انتقال (ترجمه) آن است که هیچ بخشی از صورت و معنی از میان نرود. ولی به اعتقاد متخصصان، این امر امکان‌پذیر نیست. به عبارتی هیچ پیامی را بدون دست‌کاری نمی‌توان از زبانی به زبان دیگر منتقل کرد.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۲۳۴- برای حصول به یک ترجمه موفق لازم است که مترجم علاوه بر آشنایی کامل با روح زبان مبدأ (زبانی که از آن ترجمه می‌شود) و زبان مقصد (زبانی که به آن ترجمه می‌شود) بر محتوای کتاب مورد ترجمه دقیقاً اشراف داشته باشد. این شرایط، برای مترجم لازم است اما کافی نیست. ترجمه‌ی خوب شرایط دیگری هم دارد که اساسی‌ترین آن‌ها رعایت امانت به بیان دیگر «حفظ سبک» مؤلف است.

۲۳۵- نمونه آثار ترجمه شده از زبان فارسی به زبان‌های دیگر:
← شاهنامه فردوسی
← رباعیات خیام
← گلستان و بوستان سعدی
← مثنوی مولوی
← غزلیات حافظ

۲۳۶- نگرانی‌های هر مترجم در ترجمه‌ی اثر مورد نظر خود:
۱ - مبادا خواننده ترجمه او را درنیابد.
۲ - پیام نویسنده خوب منتقل نشود و دچار تحریف شود.

۲۳۷- ترجمه شعر شاعران اروپایی نیز در شکل و محتوای شعر فارسی مؤثر افتاد و باعث بروز تحولی از سبک کهن به سبک نیمایی و شعر سپید شد؛ ولی به دلیل پشتوانه نیرومند شعر کهن، شعر اروپایی نتوانست معیارهای خود را بر شعر فارسی تحمیل کند، به همین دلیل شعر فارسی اصالت خود را از بسیاری جهات حفظ کرده است.

۲۳۸- منافع و نتایج حاصل از ترجمه‌ی آثار اروپاییان به زبان فارسی:
← ساخته شدن شخصیت فرهنگی فرد و جامعه
← غنی ساختن گنجینه واژگان زبان فارسی
← یوپایی و رونق ساده‌نویسی در نثر
← بیرون آوردن شعر از حالت یکنواختی
← جهت بخشیدن به کار نویسندگی و شاعری
← آموزش روش جدید تحقیق به پژوهندگان
← رواج علوم و فنون جدید در ایران

۲۳۹- سلمان هراتی از شاعران توانای پس از انقلاب است که در باروری شعر انقلاب سهمی ویژه دارد:
ویژگی‌های شعر سلمان هراتی:
← روانی زبان
← بهره‌گیری و تأثیرپذیری از محیط و فضای معنوی انقلاب
← اندیشه پویا

۲۴۰- مجموعه اشعار سلمان هراتی:
← از آسمان سبز
← از این ستاره تا آن ستاره
← دری به خانه خورشید

۲۴۱- پس از پیروزی انقلاب اسلامی بخش عمده‌ی سروده‌های اوستا به ترسیم و توصیف لحظه‌های شکوهمند مجاهدت‌ها و ایثارگری‌های مردمی و پایداری و حماسه هشت سال دفاع مقدس اختصاص یافت. سبک شعری او منتسب به سبک خراسانی است و منتقدان او را از پیشاهنگان سبک خراسانی نو می‌دانند. شهرت اوستا به قصاید اوست.

۲۴۲- از قصیده‌سرایان مشهور که در کتاب درسی به آن‌ها اشاره شده است:
← مهرداد اوستا
← ملک‌الشعرای بهار
← ناصرخسرو
← خاقانی

۲۴۳- یکی از موفق‌ترین و برجسته‌ترین قصیده‌سرایان معاصر، محمدرضا رحمانی، مشهور به مهرداد اوستاست. اوستا در سال ۱۳۰۸ در بروجرد متولد شد و در سال ۱۳۷۰ بر اثر سکته‌ی قلبی جان به جان‌آفرین تسلیم کرد.

۲۴۴- محمدرضا رحمانی مشهور به مهرداد اوستا، شاعری آشنا به ادبیات کهن ایران و ادبیات جهان بود. از وی می‌توان به دو اثر: تیرانا و پالیزبان اشاره کرد.

۲۴۵- شعر صدای پای آب را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد:
قسمت دوم:
← دستگاه فکری و فلسفی شاعر چهره می‌نماید.
← کاشان او به اندازه‌ی جهان وسعت می‌یابد و جهان در نماد کاشان تفسیر می‌شود.

۲۴۶- شعر صدای پای آب، با اشاراتی به اساطیر و با بهره‌گیری از عناصر عرفان هندی و بودایی، آگاهی و شناخت عمیق سهراب سپهری را از عرفان غیراسلامی و غیرایرانی و تلفیق این دو نشان می‌دهد. جز این، پایان شعر دعوتی است به درک درست عرفان و بهره‌گیری از آن در عصر معراج پولاد و اصطکاک فلزات.

۲۴۷- ویژگی‌های شعر صدای پای آب:
← زبان روان
← توصیف صادقانه دنیای عاطفی شاعر
← تصویرهای بدیع و تازه
← غافل‌گیری‌های شاعرانه
← ترکیب و موسیقی شعر
← بهره‌گیری از لغات عامیانه

۲۴۸- شعر صدای پای آب را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد:
بخش اول:
← شعر، آمیخته‌ای از حس و عاطفه و آرمان شاعر
← آب در این شعر رمز خود شاعر است که آرام و تازه از هر گوشه کناری عبور می‌کند.
← کاشان او در آغاز، همان زادگاه است.

۲۴۹- ماده اصلی شعر تعلیمی:
← علم - یعنی حقیقت
← اخلاق - نیکی و خیر
← هنر - زیبایی

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۲۵۰- شعر تعلیمی در ادبیات ملل به دو گونه دیده می‌شود:
← نوعی که موضوع آن خیر و نیکی است (حوزه اخلاقی).
← نوعی که موضوع آن حقیقت و زیبایی است (حوزه شعرهایی که مباحثی از علم و ادب را می‌آموزند).

۲۵۱- عصر شعر نیمایی را به دلیل رویدادهای مهم به چند دوره تقسیم کرده‌اند.
← دوره‌ی اول از ۱۳۰۴ (آغاز سلطنت رضاخان) تا شهریور ۱۳۲۰ (آغاز حکومت محمدرضا پهلوی)
← دوره‌ی دوم از ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ (کودتای ۲۸ مرداد)
← دوره‌ی سوم از ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲ (قیام ۱۵ خرداد)
← دوره‌ی چهارم ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ (انقلاب اسلامی)

۲۵۲- دوره‌ی نخست عصر شعر نیمایی را باید دوره‌ی درخشش نیما و جدال بر سر شعر کهنه و نو دانست.

۲۵۳- شعر «می‌تراود مهتاب» ترسیم عصر شب‌زده و جامعه‌ی غفلت آلودی است که نیما در آن زندگی می‌کند. نیما در این شعر دل‌گرفته از رخوت و خواب‌زدگی جامعه، در پی یافتن راهی است که بیداری و آگاهی را به جامعه برگرداند.

۲۵۴- طرف‌داران جریان جدید:
← علی معلم
← قیصر امین‌پور
← نصرالله مردانی
← سلمان هراتی
← حسن حسینی
← سپیده کاشانی

۲۵۵- از ویژگی بارز شعر نیمایی پرداختن به مسائل اجتماعی با زبان نمادین است.
شاعر با بهره‌گیری از عناصر محیط خویش به بیان دردها و تنگناهای جامعه می‌پردازد.

۲۵۶- در کنار جریان‌های شعری و تحول‌آفرینی‌ها، سنت‌گرایان و جناح وفادار به شعر و ادب سنتی، حضوری روشن و فعال دارند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز مضامین تازه، پویا، انقلابی و اجتماعی با الهام از فرهنگ اسلامی و عناصر پرشور حماسی به ویژه عاشورای حسینی، فضای شعر و نثر را آکند.

۲۵۷- شاعران متعلق به هر دو دوره‌ی ادبی:
← محمدحسین شهریار
← مهرداد اوستا
← علی موسوی‌گرمارودی
← حمید سبزواری

۲۵۸- دوره‌ی چهارم عصر شعر نیمایی:
← این دوره را باید دوره کمال جریان‌های ادبی پیشین دانست.
← زبان شعر بارورتر و شفاف‌تر و فضای شعر با مسائل اجتماعی همراه‌تر و پیوسته‌تر است.

۲۵۹- از برجسته‌ترین و مشهورترین چهره‌های ادبی پس از نیما:
← سهراب سپهری
← مهدی اخوان ثالث

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۲۶۰- ویژگی‌های دوره‌ی دوم عصر شعر نیمایی:
← دوره‌ی تأثیر شعر نیما بر دیگران و شکوفایی شیوه‌ی او
← انتشار نشریه‌های ادبی همچون «روزگار نو» و «پیام نو» و «مجله سخن» که در آن‌ها جز نقد و تحلیل آثار متجددان و وفاداران به سنت شعری گذشته چاپ می‌شد.
← تشکیل نخستین کنگره‌ی نویسندگان ایرانی که عمدتاً وفاداران شیوه‌ی نیمایی بودند.
← به وجود آمدن «شعر سپید» یا «شعر منثور» در این دوره

۲۶۱- ویژگی‌های دوره سوم عصر شعر نیمایی:
← شعر نو تغزلی گسترش یافت.
← رواج زبان رمزگونه و ادبیات اجتماعی و حماسی که چندان خوشایند رژیم سلطنت نبود.
← به خاطر گسترش و نفوذ اندیشه‌های غیرمذهبی در شعر و آن هم تحت تأثیر اندیشه‌های شرقی و اروپایی.
← محتوای بعضی از این شعرهای تغزلی به سوی مسائلی غیراخلاقی و فاقد ارزش اجتماعی و نیز به سمت یأس و ناامیدی جهت یافت.

۲۶۲- تغییرات نثر دوره معاصر:
← موضوع و محتوای نوشته‌ها نیز زیر و رو شد. واقعیات زندگی، دردهای اجتماعی، بحث درباره‌ی حکومت و دولت و طرح اندیشه‌های نو، فضای نثر و شعر را تحت‌تأثیر قرار داد، این مسائل در نوشته‌ها و آثار قرن‌های پیش اندک است.
← پیدایی یک رشته کار علمی و تحقیقی در زمینه ادبیات و علوم نظری با تأثیرپذیری از کار شرق‌شناسان اروپایی از جریان‌های ادبی و فرهنگی این دوره محسوب می‌شود.

۲۶۳- تغییرات نثر دوره معاصر:
← طنز و لطیفه‌های انتقادی در ادبیات این دوره افزایش یافت و کسانی چون دهخدا در این رشته کارهایی کردند و راه را برای نویسندگان روزنامه‌ها، مجله‌ها و داستان‌های فکاهی و انتقادی گشودند.
← واژه‌های مترادف و الفاظ خشک و ناآشنا، آرام آرام از فضای نوشته‌ها رخت بربستند و معنی اندیشی و بین روشن به لفاظی‌ها و پرداخت‌های متکلفانه پایان بخشید.

۲۶۴- اخوان ثالث نخستین کسی است که شعر نیمایی را به خوبی تجزیه و تحلیل کرده است. که دو کتاب او:
← بدعت‌ها و بدایع نیما یوشیج
← عطا و لقای نیما یوشیج
در همین زمینه است.

۲۶۵- شعر «خوان هشتم» از مجموعه‌ی «در حیاط کوچک پاییز در زندان» است. در شعر خوان هشتم اخوان با زبانی روایی، حماسی و با ویژگی سبک خراسانی، پایان غم‌انگیز کشته شدن رستم و رخش را به دست شغاد از زبان نقال بیان می‌کند. شعر با ترسیم فضای سرد و غم‌گرفته از حادثه‌ای غم‌بار خبر می‌دهد (براعت استهلال دارد).

۲۶۶- مهدی اخوان ثالث یکی از وفادارترین و موفق‌ترین پیروان شعر نیمایی است.
ویژگی‌های مهم شعر اخوان:
← علاقه‌ی او به احیای سنت‌های حماسی و اساطیری
← صلابت و سنگینی شعر خراسانی
← شیوه روایت‌گری

۲۶۷- مجموعه سروده‌های اخوان ثالث:
← زمستان (که نشان داده است در شعر حماسی به شکل تازه‌ای از بیان دست یافته است.)
← آخر شاهنامه (۱۳۳۸) اوج شکوفایی شعر خویش را نمایان ساخت.
← ارغنون
← از این روستا
← تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم
← در حیاط کوچک پاییز در زندان

۲۶۸- از میان کسانی که برای تحول شعر، با کمک برداشتن قید تساوی مصراع‌ها و قافیه‌بندی‌های معمول کوشش کردند، می‌توان از شاعران زیر نام برد:
۱ - تقی رفعت
۲ - شمس کسمایی
۳ - جعفر خامنه‌ای
۴ - لاهوتی

۲۶۹- نیما یوشیج (علی اسفندیاری) با سرودن قطعه افسانه در سال ۱۳۰۱ آغازگر تحولی بزرگ شد و پس از آن در سال ۱۳۱۶ شعر ققنوس نخستین شعر خود را که از نظرگاه تخیل و وزن آرایی و قافیه‌بندی با شعر گذشتگان کاملاً متفاوت بود، عرضه کرد.

۲۷۰- همپای تحولات در نثر، در درون‌مایه شعر فارسی دگرگونی‌های چشم‌گیری به وقوع پیوست. شعر این دوره با پویایی و تازگی محتوا و طرح مسائلی هم‌چون آزادی، وطن، قانون و کارگران توانست با جنبش مشروطیت هم‌گام شود. با این همه اندیشه تغییر در ساخت صورت شعر به طور جدی و عمیق مطرح نشده بود.

۲۷۱- از میان کسانی که برای تحول و تغییر شعر از طرق پس‌وپیش کردن قافیه تلاش کردند، می‌توان از شاعران زیر نام برد:
۱ - عشقی
۲ - لاهوتی
۳ - دهخدا
۴ - اشرف‌الدین حسینی (مشهور به نسیم شمال)
۵ - ایرج میرزا

۲۷۲- به دنبال تغییر ستون اجتماعی جامعه، تحولاتی در عرصه‌ی نثر و شعر نیز اتفاق افتاد. در حوزه‌ی نثر جز ترجمه‌ی داستان‌ها و نوشته‌های اروپاییان که راه را برای ساده‌نویسی هموار کرد. نوشته‌هایی رواج یافت که با آثار گذشته تفاوت‌هایی چشمگیری داشت.

۲۷۳- تغییرات نثر دوره معاصر (مشروطیت):
← زبان نوشته‌ها به زبان مردم نزدیک شد، پیش از این انحصار نوشته‌ها به دربار یا خواص، نویسندگان را به سمت تکلف پیش می‌برد؛ اما در این دوره، مثل‌ها، اصطلاحات عادی به ادبیات راه یافت.

۲۷۴- تعریف ادبیات معاصر: تحولات جامعه‌ی ایران را از زمان امضای فرمان مشروطیت (۱۳۲۴ هـ . ق) تا به امروز ادبیات معاصر نامیده‌اند.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۲۷۵- عوامل عمده تحول و دگرگونی دوره مشروطیت:
← آمدن صنعت چاپ
← گسترش روزنامه‌نویسی
← آشنایی ایرانیان با ادبیات اروپایی
← نهضت ترجمه و نشر آثار اروپایی
← تأسیس مدرسه دارالفنون

۲۷۶- گوته، شیفته و دل‌بسته‌ی شعر و اندیشه حافظ بود.
در مورد وابستگی وی به حافظ گفته‌اند: در هیچ دوره‌ای از تاریخ جهان، شاعری را نمی‌توان یافت که نسبت به شاعر کشوری دیگر نظیر تجلیلی که گوته از حافظ ایران کرده است، به جای آورده باشد.

۲۷۷- یکی از عالی‌ترین و گرانقدرترین آثار شعر و حکمت گوته «دیوان شرقی - غربی» اوست که از بزرگ‌ترین آثار ادب آلمان و اروپاست. به خاطر تأثیرپذیری گوته از حافظ می‌توان گفت که «دیوان شرقی - غربی» او قبل از آنکه به آلمان و اروپا تعلق داشته باشد، از آن ایران است.

۲۷۸- آثار گوته که در زمینه‌ی پزشکی و علوم طبیعی نوشته شده است، عبارت‌اند از:
۱ - تغییر حال گیاهان
۲ - تئوری رنگ‌ها

۲۷۹- مهم‌ترین آثار ادبی گوته شامل:
← ورتر
← فاوست
← اگمونت
← نغمه‌های رومی
← دیوان شرقی - غربی

۲۸۰- انوری از شاعران قرن هشتم است.
* بهارستان اثر جامی شاعر و عارف قرن نهم است که به تقلید از گلستان نگاشته شده است.

۲۸۱- یوهان ولفگانگ گوته شاعر و حکیم آلمانی یکی از بزرگ‌ترین چهره‌های ادبی جهان است. برخی معتقدند از زمان یونانیان تاکنون عالم بشریت در شعر، ادب و حکمت نسبت به هیچ کس به اندازه‌ی گوته مدیون نیست. گوته با قوه تخیل بی‌نظیر، روح بلندپرواز، قدرت بیان و قلم سحرآمیز نه تنها بر ادب آلمان بلکه بر ادبیات جهان تأثیر ژرف گذاشته است.

۲۸۲- مضامین عرفانی و فلسفی و نمادهای اشعار سهراب محصول آشنایی او با مکاتب و اندیشه‌های زیر است:
← آیین بودایی
← آیین برهمایی
← اندیشه‌های کریشنامورتی (عارف مشهور و معاصر هندی)
← اندیشه‌های عرفانی ایرانی و اسلامی
← ادبیات اروپایی.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۲۸۳- شعر «صدای پای آب» برگرفته از مجموعه‌ی «هشت کتاب» است. انگیزه سرودن شعر مرگ پدر وتسلای مادر است. او این سروده را به مادرش تقدیم داشته است.

۲۸۴- نخستین مجموعه شعر نیمایی سهراب سپهری «مرگ رنگ» بود که به سال ۱۳۳۰ انتشار یافت. آخرین مجموعه اشعاری نیز «ما هیچ، ما نگاه» بود که به همراه دیگر اشعارش در مجموعه‌ای به نام «هشت کتاب» در خرداد ۱۳۵۶ منتشر شد. همچنین چند ترجمه نیز از سهراب سپهری بر جای مانده است.

۲۸۵- خصوصیات زبان شعری سهراب سپهری:
← برخی اشعار او ساده و بی‌آلایش است.
← برخی اشعار او آمیخته با مضامین و مفاهیم عرفانی و فلسفی و همراه با نمادها است.

۲۸۶- سهراب سپهری شاعر و نقاش معاصر در سال ۱۳۰۷ در کاشان ولادت یافت و پس از ۵۲ سال در اردیبهشت ۱۳۵۹ با بیماری سرطان جان به جان‌آفرین تسلیم کرد. سپهری از نخستین کسانی است که راه نیما را شناخت و به پیروی از او پرداخت.

۲۸۷- مجموعه آثار سهراب سپهری:
← مرگ رنگ
← زندگی خواب‌ها
← آواز آفتاب
← شرق اندوه
← حجم سبز
← ما هیچ ما نگاه

۲۸۸- کتاب‌هایی همچون: الانبیه عن حقایق الادویه، نوروزنامه، سیاست نامه و کیمیای سعادت از جمله آثاری هستند که به نثر ساده نگارش یافته‌اند و در دیباچه‌ی خود ، بهترین تحمیدیّه‌ها را جای داده‌اند.

۲۸۹- - مثنوی «گل و نوروز» از خواجوی کرمانی است. (متوفّی ۷۵۰ ه.ق)
- شعر ستایش خدا ، تحمیدیه‌ای هست که شاعران در آن به بعضی صفات پروردگار (آفریننده ی بهار ، موجودات خاکی و ...) اشاره دارد و در پایان به نعت پیامبر و مقام والای حضرت می‌پردازد.

۲۹۰- کتاب فرج بعد از شدّت:
- ترجمه کتاب عربی «الفرج بعدَ الشدهّ»
- اثر قاضی مُحَسَّن تنوخی (قرن چهارم)
- در قرن ششم توسط حسین بن اسعد دهستانی به فارسی ترجمه شده است.
- ۳ جلدی است.
- حاوی داستان‌های متنوع با موضوعاتی چون: عشق، امید، ترس از خدا و ابتلای پیامبران

۲۹۱- شدّت گرفتاری‌ها و مشکلات قهرمانان این داستان‌های سنّتی که در نهایت به فرج و نجات می‌انجامد، بر جاذبه‌ی کتاب «فرج بعد از شدّت» می‌افزاید.
- کتاب «فرج بعد از شدّت»، توسط «دکتر اسماعیل حاکمی» تصحیح شده است.

وبسایت آموزشی نمره یار | Nomreyar.com

۲۹۲- - داستان «دیوار» اثر جمال میر صادقی، نویسنده و منتقد ادبی معاصر است.
- نثر داستان «دیوار» در ظاهر ساده و معمولی است ولی در اصل بیانی استعاری ونمادین دارد.
- فضای داستان دیوار، دنیای صادقانه‌ی کودکان را به تصویر می‌کشد که دیوار را سدّی در برابر آزادی‌های کودکانه‌ی خود می‌پندارد.

۲۹۳- - آثار جمال میر صادقی
۱- در زمینه‌ی نقد و داستان: ادبیّات داستانی و عناصر داستان
۲- مجموعه‌ی داستان: دوالپا، هراس و مسافرهای شب
- «دیوار» نماد جدایی انسان‌ها و مانع تفاهم جوامع بشری است و بیگانگی‌ها را افزایش می‌دهد.

۲۹۴- - نثر مرسل: نثری است ساده و روشن با جملات کوتاه و فاقد لغات مهجور عربی و بدون مترادفات با توصیفات کلّی و کوتاه
- به نثر مرسل ؛ نثر سبک خراسانی، نثر بلعمی و نثر دوره‌ی اوّل نیز می‌گویند.
- کتاب هایی به نثر مرسل: قصص الانبیا، ترجمه‌ی تاریخ فطری، ترجمه‌ی تفسیر طبری و ...

۲۹۵- نثر بینابین: این نوع نثر هم سادگی و استواری نثر مرسل را دارد و هم نشانه‌هایی از نثر فنی مثل، ورود لغات عربی و آیات و احادیث.
- نثر بینابین، نثر منشیان و دبیران عهد غزنوی است.
- نثر بینابین، در پایان دوره ی نثر مرسل و آغاز نثر فنّی پدید آمد.
- آثاری به نثر بینابین: تاریخ بیهقی، سیاست‌نامه‌ی نظام‌الملک، قابوس نامه‌ی عنصر المعانی

۲۹۶- نثر فنّی:
- نثری شعروار، سرشار از آرایه‌های ادبی با زبان تشویری، برتری توصیف بر خبر
- نثری از نظر زبان، فکر و ویژگی‌های ادبی از خواهان نزدیکی به شعر است.
- استفاده از آیات و احادیث و ضرب المثل‌های عربی.
- آغازگر این سبک، نصرالله منشی است.
- «کلیله و دمنه» به نثر فنّی نگاشته شده است.

۲۹۷- - نثر مصنوع و متکلّف:
نثر دشوار و پیچیده، لبریز از آرایه‌های ادبی و معانی و الفاظ دور از ذهن.
- آثاری به نثر مصنوع:
تاریخ جهان گشای جوینی، مقامات حمیدی، حبیب السیّرخواند میر و ....

۲۹۸- ویژگی‌های نثر دوره‌ی مشروطه:
دوری از تکلّف، رعایت اصل ساده نویسی، حفظ اصالت معنی، نزدیکی آثار به زبان مردم.
برخی نویسندگان دوره‌ی مشروطه:
میرزا فتحعلی آخوندزاده، طالبوف، حاج زین العابدین مراغه‌ای